



सरकारी पुस्तकालय

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

1A, W. P. O. STREET, KAROL BAGH,
NEW DELHI

NEW DELHI

Please do not write the name of the library on the book
it may be damaged or lost. If you want to borrow a book
please apply to the librarian for a loan slip.

DUE DATE

C. No. 25-1-025

Acc. No. 7 781

74 32 231

late Fine Ordinary books **25 Paise** per day. Text Book

Re. 1/- per day Over Night back Re. 1 1/2- per day

[illegible]

BIBLIOTHECA INDICA

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

UNDER THE MANAGEMENT OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBĀB

OR

KHĀFĪ KHĀN.

EDITED BY

MAULANĀ KABĪR AL-DĪN AHMED.

PART II.

PRINTED AT THE URDU GUIDE PRESS,

CALCUTTA:

1874.

حصہ دوم

منتخب اللباب

تصنیف

محمد ہاشم خان الخطیب بدخانی خان نظام الملک

در

احوال ملطین تیموری در ہندوستان

ملطنت گردید



بالمطالعہ

ایشیاتک موصیغ الکالم

مطبع

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظہر العجائب

مشہور بمطبع اردو کائنات طبع شد



کلکتہ سنہ ۱۸۷۳ء

781
12-94

بسم الله الرحمن الرحيم

فکر خلاصه دین میان سلاطین خلک مکن - و بدد و بدشعیر
 گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قرآن - زویداد افسر و
 اورنگ ابو المظفر محیی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
 عالمگیر پادشاه غازی که بواسطه یاردهم با میر تیمور میبرد
 اگر بتذکار محمد پادشاه عدالت اساس حق شناس نبیند و راسا ایضا
 محیی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی در داد
 و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کلمات صوتی و معنوی
 از علم باعمل و شجاعت باطن، بیرو زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشته
 اختصار دور می افتد اما کلمه چند خالی از تصنع عبادت باحاطه
 تحریر می آرد - اول از ابتدای نشو و نماى امام شباب اجتناب
 از ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقضای روز کار حیات
 باوجود مشغله جهانداری و سلطنت مملکت و هیچ هندوستان عشرت
 نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
 فیالود و سوائی بعضی امور لایذی سلطنت که در حق وازبان ملت
 در مقدمات ملک داری و ملک گیری اهم ست و کمتری از فرما

روایان سلف از آنها مطبوع خود توانستند نمود و در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متعین محمدی و تبعیت اوامر و مناهای الهی چنان تعید نگار می برد که صیت نیکفامی دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را سالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی که با فیل دیونزاد مست جنگی بظهور آمده و بر صفحه روزگار یادگار مانده بگزارش در آمده و محارباتیکه در زمان شورش عارضه اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچندی نهنگان دریای غیرت که هونگی شیر بیسته شجاعت و تهوپی خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر فباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا برداشتن و در عین تفرقه معرکه رزم سر رشته بزم تردد از دست ندادن بجز تابیدات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود • بیت •

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمله اسرار ملک
 بآهن رسد گرز عدلش خبر • بیای درخت آب گردد تبر
 کند سیل اگر خانه را خراب • شود زهره ابر از بیم آب
 باتی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف
 داشته بتجربیر اصل مطلب می پردازد •

اگرچه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار آوردن آب دریا بگونه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تطایر آن ممنوع گشته برشته بیان نکشیده اند

ت بی پایان اما راقم حروف بقدر مقدور دست و پا زده
بیش تمام و تفحص نام بعضی مقدمات و رانعات قابل
نه از الحاق کهن سالن ثقه مسموم نموده و از اهل دفتر و
کار کل تحقیق کرده و درین مدت برای العین مشاهده نموده
در خوشه چینان بی بضاعت از مد بی بزبان حمامه میدهد .
سخن سنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان دانش بزره عیب
التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست
مدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ
بگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر
بیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت مییابد معذور دارند .

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام
دهود که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ
ولادتش آفتاب عالمقاب یافته اند - در ایامی که آن زنده دودمان
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلیٰ حضرت باحاطه بیان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلیٰ حضرت
که من بعد بفروردوس آشیانی و آنچه بتقاضای مکل در تنگنای
عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید بهم بیجاپور مامور
گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بیدر و صوبه احمد آباد و قلعه
کلیانی را بتصرف والا در آورده بصوبه ظفر آباد (۱) محمول ساختند .

بعده بتسخیر قلعه بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی
 و آید در دستاوردن دایان محاصره بظهور آید بدین تکریر تفصیل آن و
 در سر رشته سخن در انداختن است - حاصل کلام بعد از آن که
 دپانی قلعہ رسانده کار بر مخصوران تلک اورن و مفتوح کرد
 باصروز فردا رسید و عادل شاه بجای امان خواسته امانش را
 بدیان آورد خبر مرخصی از نوشتجات حضور بوضوح پیو
 خلاصه کلام آنکه فردرس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه
 و شصت و هفت هجری عارضه بدنی روداد و امتداد مر
 بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و ح
 رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه
 وایعهد مستقل خود را می گرفت و در ایام صحت نیز زمام
 اختیار ملک را نی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفی
 مشرب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توأم خوانده
 رساله درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمندان و گسائیان دم
 موافقت و موافقت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
 اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مچلکی
 عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تردد فاسدان و مسافران بنگاله
 و احمد آباد و دکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجاب
 اخبار شرر بارخلل افزای مذکوره بدآنگ چوکی زبان انتشار
 یافت تغایر تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای
 مالگذار و مفسد پیشگان واقعه غلب راه یافت و فتنه جوین
 هر گوشه و اطراف و هنگامه طایان هر صوبه و اکناف سو

داشتند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بمکاله رسید ر
 سران بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت
 م چشمی همدیگر سکه و خطبه بعام خود نودند و بدنامی
 می بفرمود سکه زد گردانیدند و شجاع بنا بشکر عظیم
 ار و پند گردید و صدای کوس مخالفت او سخاوتان بهار
 اطراف تا دارالخلافه رسید و حضرت فرانس آشیانی که با
 شکوه از ابتدا محبت و الفت بافرط داشتند و اکثر در همه امور
 و داری او می کوشیدند در بوقت که از انحراف مزاج بحث
 نمایند زیاده از سابق در استیصال خاطر قبول القیاس او
 چه کردند - و از آنکه دارا شکوه از جوهر داتی محمد اورنگ ریب
 را عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه برین قلم جاری گرد
 نارش خواهد آمد نظریه ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه
 قوه می بود پادشاه را بانواع دلائل قهمانده برین آورد که از دارا
 برای نامه از صاحب فرج که همراه خلد مکان برای تسخیر
 بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحتش
 انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بقصد تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار
 باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه
 نقد و جنس بوعده اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصره بیجاپور
 برخاسته به خجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که
 دارا شکوه باراده متصرف شدن خزانه فرانس آشیانی را از دارالخلافه
 شاه جهان آباد بمستقر الخلافه اکبر آباد آورد و بهارم ربیع الاول
 سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه چیسنگه را با چند امیر

دبیر، فوج سنگین سواران سلیمان شکوه بر سر محمد شهبانو، چون راجه بطریق ۵۰۰ اول فزونیست بنارس رسید محمد شهبانو شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بقصه در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصله یک و دو روز آمد. راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتها تبدیل از آن مقام سوار شده قتل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شهبانو خواب غفلت و نسا آلوده خمار و شیشه بود جلو ریز رسیده و جدال پرداخت - و آن با تجربه کار بیخبر خبردار گشته و قتل خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه خود را با خدمه محل و همراهان خاص بنواره رسانده سوار گشته شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه گارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد شجاع از مدمات فوج پادشاهی تا بدگانه بند نکردید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه بابکر آباد روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن به پارسیه حرکت
وقت بعمل آورد. و در صورتیکه محمدوزنگ دست در حرکت
مبقت نماید سه ارجه با تمام خاں و بیست و هشتاد تن پادشاهی
و در حدود و بیانات بمقتضای پادشاه وقت بموضع
ایع خود مقرر نمود تا مخصوصان او با آمدن خاں آنجا که در
محالات آن صوبه را در تفرجگاه آنها متوقف ساخت بطور جمعی
و جان من و معاون همدیگر گفتند که آنوی سپاه و مدافع
آنچه مطلوب گردد توانند نمود. بجز مسخره گردیدند عیسی
و وکیل خلد مکر را عقید ساخته خانه او را ضبط نمودند. و معا
خبار احمد آبک بموضع پیوست که محمد مراد بخش سکه و
طبله بنام خود نموده خواجده شهباز خواجده سوار را با موی و مصالح
معه گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت.
خواجده شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
و دواندن نقب و براندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند.
بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پدر جی که از عمده
تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
معرض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامنی
خواجده شهباز نوشته گرفتند. و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجده سواران مقرب
عداوت همچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک
در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم نه برآورد
 می فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بقتل دردی مقرر
 بود علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدین تحقیق
 که زهره او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده که
 مرا ناحی میکشی امید دارم که تو هم بقتل همین باشد
 گردی با این همه که از تدبیر و سوخیت او در خدمت محکم
 بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته
 بهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون اراده فاسد در
 نموده از سر گرفته بدست قاصد دانه چنان تدبیر بکار بر
 بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و ج
 خطر و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از ط
 آفتاب نزد محکم سرا بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
 سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حال
 که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاواران رسیدند که علی نقی کلا
 بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرست تبدیل
 رخت ندادند - او نیز بسزاولی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور
 ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
 دربار پوشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رساند - محکم سرا بخش
 که بغضب و قهر آلود برجهت بدست گرفته برگردی نشسته بود
 از علی نقی سوال نمود که شخصی که باراده نمک حرامی قصد
 فاسد در باره ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی
 از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

یاست و عقیدت تمام او را بسزا داد پسند - بعد از آن
 آن بخش آن خط را بدست علی نقی داد او دستور
 نظر بر عقیدت و فدویت خود گذاشت و در جوانی وقت
 در مدعی که این را ساخته و امسوس بر تامل و تدبیر آن
 که حق سبحانه و تعالی - لطفت تمام نموده و این قدر تدبیر
 که از دوست و قدرتیان خود و مخالفین بدانان دوست
 فرمود - محمد را که بخش که در نال او بخیر بود خداوند
 ازین سخن زیاده را آشفته پیچید در دست صاحب
 بدی علی نقی رسیده نتواند سری که حاکم ده نادر بکشان
 تمام کار او نمود - و همان کسکه در همان حال تصورهای حیان سنان
 را ساختند - و در همین آوان مبرجمله که از حضور قبل از عازم
 بدنی فرودس آگاهی برای کومک بلاد بکشان زیاده شده رسیده از
 راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق و همی و مردم بود
 مصاحبت دراز دانست که او را برای دفع بدیای دستور محبوسان
 دقلعه دولت آباد گذاشته مدوجه مقابله مخالفان دولت کردند - و
 در عالم تدبیر و رای صاحب محمد مراد بخش مدبر از روی کهال
 افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مبنی بر مبارکباد و تهنیت
 پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه تلبه تنگی و آرزوی
 کار و بار دنیای عمار نابادار نیست و سوای اراده طواف بیت الله
 مراد دیگر منظور نظرد و در مقابل زیاده سری و بی انصافی برادر
 بی شکوه هرچه بخاطر آن زنده اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و
 مبارک و رفیق بی تفاق و معارف خود نماند اما انساب

آنکه چون پدر دوگوار هفوز را قید حیات است هر دو سر
 احرام خدمت پدر بسته بسزای خیره سیری آن مست
 و فخرت و خوه را بی آن بد ملت برداخته اگر مقدور باشد
 مبارک حضرت دای نعمت میسر آید در دفع آشوب و نقه
 عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار زوداده از
 حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراع نسق سلطنت و تادیب
 دولت آن برادر از ان برگزیده اخوان غمائی کعبه الله حاصل نموده
 مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جایز نداشته بافوج شار
 و لشکر آراسته ازین راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسور
 مرحله پیمایند - و ما را آن طرف آب دریا رسیده دارند - و فرج
 و توفیق جهان آشوب که همواره داریم مصالح فتح خود دارند
 و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه
 و مواسی بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
 در فکر کرد آوی لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تدبیر
 عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اهل متوجه نگذشت پادشاه زاده محمد
 معظم را برای حراست خجسته بدیای نگاه داشته شاه زاده محمد
 اکبر را که در همان ایام آن فخل نو نهال گلشن سلطنت از کم عدم
 در حدیقه آرزو جلوه گر گشته بود باتأیقی خواجه منظور با دیگر
 پزگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند و معظم خان عزیز میر
 جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
 وزارت او بود بعقاصی مصلحت و رفع بدنامی پراهنمائی او بطریق
 محسوسان در قلعه فرستادند و غیر جمادی الاولی شاه زاده محمد

با نجات خان و جمعی از امرا پند و اندرز داده و بفرموده روانه
و میشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او در این
تا انقضای روزگار از چمن کار دامادی را یادگار خواهد ماند
و بهر شجاعت و جانفشانی و ده غمده که در آن ملک و
داشت دیوان خود نمودند و آخر خدمت میر آتش نیز
به و ده در رکاب همراه گرفتند و پیشتر از امای کارزار دیده
و ده کار که بتفصیل تعداد آنها برناستن از سر باشند سخن دور
آن است سعادت اندوز زمانه گشتند و دوازدهم شهر مذکور
بود عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه ربیع داخل برهانپور
گردیدند گویند که در برهانپور زده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارگاه باطنی
خواهش دیدن آن پدو حق نموده پیغام ازاده ملاقات بمیان آوردند
مادون نگردیدند بعد تسلی قام رغای شیخ حاصل نموده به
شیخ نظام نام نه از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود جدریده
بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و انتماس فاتحه نمودند شیخ در
در جواب فرمودند که از فاتحه ما فقیدان چه حاصل شما که پادشاه اید
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم بهر وقت شما دعا
بدعا و فاتحه می داریم شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
انجام زبان بمبارکباد مرده سلطنت کشور و بعد از فراغ فاتحه چند
نظمه نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک داده وداع نمودند
و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور
مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مسعودی را

مخاطب پوزتر خان ساخته برای باز بست صوبه بره
 داشتند بخت ظفر آیت طرف دار اختلاف برافراشتند - و همان
 وقت به بون مآل ظاهر شد که عدسی بیگ وکیل را که دارا شکوه
 ساخته بود و اعلیٰ حضرت او را مرخص و مطلق العنان کرده
 بودند بطریق یاغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت به
 مهاراجه جسونت و قاسم خان راجین مفصل اطلاع داد ...
 تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روبیه انعام نمودند
 و دو سه منزل که طی مراحل نمودند بعرض رسید که شاه نواز خ
 صغوی که بخت صبیغه او بخند مکانی و صبیغه دوم بمراد بخش
 منسوب بود در برهانپور ساند و اراده رفاقت ندارد - شاه نامه محمد
 سلطان را با شبنم مبر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعه
 ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکوران پوشناس و کار طلب اعانه
 و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نر بردا عبور واقع
 شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامه صحبت آمیز از احمد
 آباد بر آمده بود بدستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
 و از هر دو طرف گرمی اتحاد و واد و رسمیات تواضع و غیافت
 به میان آمد و از سرفرو عهد و قرار بکفالت بمن کلام الله به میان آوردند -
 میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نفارت و مبر
 شمس الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
 عبد الرحمن ولد سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
 دلار خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همواره سواری
 خاص حکم نمودند - چون بر سه معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان رفت و بستم شده بود که باد و آب را بختکم نراند عبور مدعی
 نمی نمود تا رسیدن زایت ظفر آیت همت که بهی اجیس هم راجه
 جسونت را از رسیدن فوج به با صوب هم در برادر عبور بهی
 می رفت مگر آنکه بعد عبور از گذر انور روز راجه دستورم نور و لغت از
 ماند و آگاهی یافته مجمل بهما راجه نوشته نظام داده بود و قاسم
 خطاب که از شهرت بر آمدن برادر نجیب و احسان آباد باستقلال
 شدت چون محمد مراد بخش راه دست به تفاوت بهیچده کرده
 گذاشته خود را بخلد مکان رسد و قاسم بن عباس گشته مرجعت
 نمود و مردم دارا شکوه کرد در قلعه و دواج در بودند از مساهده
 لشکر مدد مال هر دو برادر قرار نموده بهما راجه پیوستند و راجه
 مع قاسم خان از آواز تزلزل افدای موکب ظفر بیکر از مکان خود
 یک منزل استقبال نموده به تفاوت یک و نیم کرده و بود آمد - خاند
 مکان کب نام بهی را که در شعر هندی و زبان آری شهرت داشت
 نزد بهما راجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصه
 ملازمت و عبادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله و جهان
 است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پر نور گردیده ایم و
 اراده مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
 همگامی حاصل نماید والا از سر راه گذار اختیار کرده باعث فتنه و
 خونریزی ندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
 اعلی حضرت را دست آویز عدم قبول پیغام ساخته جواب
 نامواب فرستاد - و روز دیگر هر دو طرف در ترتیب روح بر داشتند
 ازین طرف بعد آراستن نوبخانه خصم روز و آرایش فیلان کوه بیکر

هراولی مقام شاه زاده محمد سلطان مقرب فرموده نجابت خان را
 باجمعی از امرای رزم آزه ای مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیان
 کوه شکوه تعبیر نمودند - ذوالفقار خان طرف محمد بیگ را با چند
 در میانان هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیسازنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سواران
 خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف برنغار مقرب نمودند - بهمین
 دستر فوج پلتمش درچنداول و جاسا از امرای جان نثار و دلبران
 شیکار که از تعداد و توضیح اسم هرایک بردارد سرشته اخذصار
 بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بمعنائی فتح و
 نصرت در فیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای رزم آزمای
 کارزار دیده بافر فرودون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و از آن طرف
 مهاراجه جهونمت نیز با رستار لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
 ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دلا شکره جا داد - و فوج سیمنه و میدره و پلتمش
 آراسته فیان مست جنگی کوه صولت غرق آهن را پیداهنگ
 هردو فوج و سردار علیحد ساخته خود با چند هرر راچپوت
 جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست
 درم رجب روز جمعه سنه مذکور هردو لشکر مستانه و از بمعرکه
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداورغه توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام بانهای آتش فشان و گولهای توپ صف ربا
 مقدمه شعله انروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم دارگیر

ساختند - و هر ساعت فائزه فقال و حدال شعله آفرید می کردند تا کار انیس و سنان جان سنان رساندند - از جهله نالواران جانبا از چه سرهای سران نامدار که ارتن جدا نگرفتند از غرب شمسبر آیدار و خستیر سیمه گذار چه بهادران که از حاد زین در زین و با بیدار جان بجان آفریدند - اچپوتان جنگ جو و نام بهشان گذا خور که بدر از خون پسر قشقه نیکدامی بجای صمدار و پنداری نسیان دشان رخ روئی می دانست چه دیکر بهای بهادرانه که بهرمه کار را بظهور نیاوردند • • •

همه سرکش و جاهل و جنگ جو • پوشمشیر آجرن دل رستیزی بیشتر و غا جماعی همه مدد • همه سته چون موج نامان بهم حصوص از جهله راجهای نامدار خونجوار مکند سنگه هابه ورتن سنگه و آتوز و ارجن کور و دیال سنگه جهاله (۲) و دیگر راجپوتان بی باک صفات رام زم گویان اسپه سرداشته دست از جان شسته پروانه صحت که خود را بره مله آتش وند بر سوخته ریختند و از حملهای پی داری آنها انظام توپخانه را هم پیشید و مرشد نایحان بدن تند و باپان شرط جانشانی بدویم رسانند و عرصه بر هراول تنگ دادند و باز بجائی کشید که ذوقندار خان دستور ناموس پرستان نام و فتنه پا در معرکه جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته باین بهادران جان دناز خود را از میل انداخته سرفاقت چند از نبرد پیسگان عتیدت کیش بیاده

عدم پدش گذاشته کار زائر سامانه نموده زخم کاری برداشته سد
راه سلاب بالای آن بدکستان کافر کشتن گردید و داد مردانگی میدان
تا به ک فوج بلغمش بدو رسبد و صدای دار و کبر : عرمه زمین
بر چرخ برین بیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان
با همه اهلان بدفع آن ضلالت کینه ان بدخانه چون کوه وقار از جا در
نیز آمدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زبانه می شد تا آنکه شبی
میر حوائی و صف شکن خان و سر تزی خان نیز خود را رسانده
بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که نردن و جادف شانی بظهور آوردند
گرد ادبار کفر را بسمه شیر آنداد فروزشادان نوازستند - شاه تهمتن
چون آن جلالت و کوشش هر دو دروه مشاهده نمود فیل سواری
خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پدش بردند و به پشت گرمی
همت و توجه زایت ظفر آبت آن خسرو مدد مال هر لحظه اثر
فلبه بر معلوبان میدان این ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و
فیروز بی دم دم می وزید - و راجپوت بی شمار علف تیغ و هدف
تیر و سنان مبارزان گردید

• بیت •

زبس راجپوتان پرکار جنگ • گنشتند از جان بغاموس و ندگ
فتاد آنقدر کشته درکار زار • که شد بسته راه گذر بر سوار
از خون رخسار و بدن دلاوران صحنه روی زمین را سرنج روی تار
بر روی کار آمد و برای طپور و وحوش ان قطعه زمین از گوشت
کشتن شرد و طرف ذخیره طعمه ساها آماده گردید معبدا راجپوتان
دست از یراق کوتاه نمردند پای ثبات از پای جهانست بر
نمی داشتند - زمین ضمن محمد مراد بخش از طرف برینار با فوج

خواستخواه خود بر سنگه مهاراجه جسارت قانع بهارت و تاراج
 یزدان و در الحاح محاربه عظیم با راجپوتان و خیم بران و جمعی
 مران دینی سنگه و برهوجی و مامجی و عیوه که با همت به هزار
 سوار برای حراست، سنگه عتده بودند. بی مقابله ماندند که در
 مرانگی از آنها بطور آمد و سوار خود را در قبول محمد سوار بخش
 رساندند. پیشتر از آنها رخسار سلسی خورس بیک و دادند
 سوار برای سنگه به خود را از شجاعان سوار از قوم به گرفت و طر
 بر عتبت بیدی و پاس آبروی ناموس به صلح زن از اسمی غور
 پیاده شده مثل راجپوتان خود را بخدمت محمد سوار بخش
 رسانده فرست الامان را شفیع جرثم ساخته بجان و مال و عدل امران
 خواسته مامون گردید و دیگری تردیدی که از آن نتیجه دیدمان به سوزی
 در رکاب ظفر انتساب برادر والا قدر بطور آمده با تمیص تفصیل آن
 دهی پردازد - حاصل کلام از ضرب شدت تیر و مدد حملی صف زنی
 بیابایی آن بهادر شیر شکار مکنده سنگه هار و سجان سنگه سوزده و زنی
 سنگه رانهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (3) و مونس سنگه هار
 از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقه نام بحال آن جماعت بد انجام
 راه یافت و از راجپوتان به نهد پشته پشته گسته هر طرف اندک و
 ساعت ساعت نازیکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدی به بردید تا آنکه

(3) این همان شخصی است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲

مذکور شده نبکی اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در

بعض نسخه جهاله و در بعض نسخه جهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت و خیم جاگرفت و برخلاف دستور راجه‌هایی نامدار عار فرار از معرکه کار زار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمی را بر خویش پسندیده از طعن همچشمان ناندیشیده قبل از آنکه فوج همراه او هزیمت نماید بجای تشقه مندی سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هر یکی بطرفی شتافت - و از طرف صاحب انسر و اوزنگ هدای شاد پانته قنچ و فیروزی بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و غیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران و استران پراز بار و تمام کارخانه پادشاهی و دارا شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد

• بیت •

دلیران چو مارغ زهیجا شدند • بتاراج بگاه اعدا شدند

زدشمن کسی بخت اگر یار داشت • همی سر پدر برد و سامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست و یاد رحفا
در عا گیر نامه مندرج اسمع فرامینی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند
که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با چه می از سرداران باحاطه
شمار در آمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد -
و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمه‌ای نمایان بر داشته از سرهم
لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر در برادر بمبارکباد هم دیگر رطب
اللسان گشتند - و شاه زاهدی و الانسب و امرا تسلیمات تهنیت به

آوردند - پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار ذیل ناساز نقره و حوضه طلا و قدایی جواهر و مرصع آلات و لالی آبدار در جلدوی تردد نمایان محمد مراد بخش فرستادند
آری گعنه اند • بیت •

همین تا برآید به ندیدر کار • مدارای دشمن به از کارزار
محمد سلطان را اضافه پنج هزار مرجمت نمودند و لکنت خان
را خطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و
ملکنت خان را مخاطب باعظم خان ساخته به طای خدمت
دیوانی از انتقال مرشد فلی خان و نقاره و دیگر عنایات سر بلند می
دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان
و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور
در مراتب منصب اکثر همراهن افزودند - و بیادشاه داد محمد
سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند
می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند -
نخواه که کلان خوانی که خالوی سحر راق می شد اضافه دیوانی
اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و زیاده صوبه داری از طرف
شاه زاده عطا نموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی
مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اول اراده غلام این است
که از زکات سعادت جدا نگشته در جرگه فدویان جان نثار باشد و در
صورت اطاعت امر کدام وقت التماس و درخواست مصالح و
کرمک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبله در جهان نمودن
سعادت خرد خواهم دانست بعد ازین التماس خطاب کفایت

خان و عطای بیست و ارباب و فیل و قتل و غنای ساختند - و عالم سنگه را که زمیندار عمده آن ضلع بود خطاب زاجگی و عطای خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیفه و دگدگی و گوشواره در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعیذات فرمودند - و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضرب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را خطاب پدر سر افرازی بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهای آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دوم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقایع در بار اعلیٰ حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و باره صحت یافته بودند متوجه دارالخلافه شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالاحاج و لجاجت پدر بزرگوار را رنجنده از مابین راه مسافر خلافت برگردانید و خود در کمال اضطراب تهیه پیکار گرفته با همه امیران نامدار رکاب پادشاهی و قدوسی و جدیدی خود که ارشست هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگی که دشت و صحرائی سبز را سیاه نموده بود

چه تعداد نماید - چون معظم خان را که در قزوین آید محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهمنوی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور مقید ساخته بر خانه او چوکی نهاده بر آمد اعلیٰ حضرت که در تکران اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گوید مدرّس آشنایی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از روشن تو زاده ساد و سنجیده و خیره ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بازاده صلح و فهماندن هر دو گروه درج سلطنت نموده حکم پیش خانگی بیرون زن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهم‌زنانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و بی‌زرواقت نسایند که قبل از خیر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آن با هم ملحق نگردیده بودند اعلیٰ حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکاش آن درمیان آوردند خان جهان که حالوی خلد ملان می شد را خلاص نه دای محمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر آفتی ز رشد و مشاهده اوج طالع او بمقتضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده مضروب ساخته سرعصابر سینگ او رسانده دو سه روز از مجرای ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که بای کنکاش بر آمدن خود میان آوردند همان مصلحت سابق دان و آخر کار قصد پادشاه با وجود بیرون زن پیشخانه فائده نداد - و دارا شکوه

شاهزاده شهبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره
 بدوهای پادشاهی و ملازمان خود بطریق هرارلی رخصت نمود
 که به دهوپور رفته اقامت ورزند و گداهای آب چنبل را بضبط
 در آرند و خود بیرون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجرام
 برگشته عازم حضور بود چند روز که در بن غمن بعضی سرانجام سفر
 نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
 بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
 فردیک سموگده بتفاوت نیم کوه هر دو شکر کوه شکوه رسیده مقابل
 هم فرود آمدند و در سندان فوج ارایی بستن معبر اعلا فائده نه بخشید
 و دارا شکوه در تهیه نوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
 فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه
 پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب در کوه عرض زمین
 را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطه شمار فرو گرفت
 در آن روز که تابش آفتاب ماء خورداک که از گرمی و شدت حدت
 هوای شش جهت آتش می بازید و کمی آب و تابش زره و
 بکتر فولاد پوشان علاوه آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
 و محمد اوزنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما مرزیه
 در تیز جلولی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
 استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان
 طرف حرکت سویی نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
 عصر و مغرب در همان مکان نازل نموده حکم نمودند که تمام
 شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زلیخه کلاه آفتاب با تیغ «المند» از مطاع مشرق دربخشان و قباایل گردید و پادشاه الحکم - پناه سه از دریاچه افق بر آورد خلدملکان به ترقیب افواج پرداخته دوازده هزاران و صف شان خان را به پیش بردن نوبخانه مامور ساختند و قدس کوه بیکر را عرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان خانان و نجاست خان و سید بهادر و سید ظفر خان باره و شجاعت خان و غیوه امرای بزم آنجا فراوان نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف دروغار مقبره کونده اسام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مخدر خان و حموی دیگر مبارز پیشکش کارزار دید و روبرق و معارن آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش با سرداران نامی خود در جوغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میرو سید میرو برادر او و شروزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرب فرمودند - و بهادر خان را با پنج سوار کار طلب فراوان یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جیجا امیران جنگ دید و مبارز پیشه که اگر بنعداد تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار می ماند تغییر نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش و عرقوم خصوص سید دلاور خان خاندیسی که بر تهوری و قدرت خاندان او اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات باره با خید همراکب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در دوضه فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج دوضه فیل آسمان شکوه جا گرفته رینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بهمعنائی توکل و همراکبی تمام و تصرف بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخطرات راه نداده مقابل فوج عدوی بیشکوه قدم پیمش گذاشته چون
 کوه شکوه معرکه را گشتند - و از اطراف نیز داراشکوه با آراستگی لشکر
 پدید خند فوجهای هراول و برهنگار و جرفغار و یافمش و چنداول
 آراسته توپخانه جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست حذقی پیمش
 رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار ده در آن روز با او همکاب
 بودند در وسط روز که آفتاب جهان سوز عالمی را از لب و حواریت یثاب
 داشت خود در قول جا گرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سابه
 زوال ازو میگریخت و اختر برگشنگی ایام در خانه همدو ورنال
 سیاهی معزوف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گونه
 توپ شورش دار گوش نبرد آرمایان هر دو صف گرم ساختند و همد
 و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و انگ هر دو طرف شعله افروز
 میگردد تا کار بکار از تیر و سنبل جان شکار انجامید و از هر دو طرف
 چندین هزار تیر جگر دوز در هوای سینغ مخالفان بد روز پهلوان
 در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار
 کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت * بیت *

سپاه از دور تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم درهم نهاد
 دولشکر بصحرا کشیدند فوج * دودریای آتش بر آورد موج
 دوفیل از دوسو درخروش آمدند * چودریای آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعنائی رستم خان دکهنی بود با ده درازده
 هزار سوار بر توپخانه محمد اوزنگ ربیب بهادر جمله آورده مرد
 افکنان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده
 محمد سلطان هم اول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رود -

درین ضمن مبارزی اقبال عذر مال گوشت از قوتش و دشمن سوزناک و
 برین پیشاهنگ رستم خان بهادر فیر در جذب خورد و خاک
 هلاک افتاد و ازین صحنه ذیل امکان نماند زمره آن زمان رحمان
 آمد و افغان جرأت از مقابل حیران نسیده عفت بدینکار که بهادر
 خان دیکه دران فوج بود روانه بکارزار رسیده و باخت و بهادر
 خان باجمعی از دیگر بهادران کیششهای مردان بخاک آورد و هر ساعت
 به نام خان کوسک می رسید و غلبه نموده می آمد تا آنکه بهادر
 خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی در داشت و بسیاری از همدو
 طرف کشته و زخمی گردیدند و دیکه - بودند تیریز تمام در ستقامت
 فوج حاکم مکان راه یابی درین حالات اسلام خان و بهادر خان و
 دلاور خان افغان بکومنت بهادر خان رسیدند و در همان حال شدم
 میر و سید حسین و سیف خان و موری زخان و عرب بیگ و سید
 صادق به فوج یلتمش بمدد سرداران فوج برینکار جلو ریزیدند
 به مقابل رستم خان و دیگران و از آن همراه سپهر شکوه پرداختند و بعد
 داروگیر دران دشت پر وحشت بپدید

• بیت •

برآمد خروشیدن گیر دار • در آمد بزنها از ان روزگار

زخوب بلان خاک آغشته شد • نوگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چیقشهای بی پایان که از سید
 دلاور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانۀ زمین را حانی و از
 خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
 دراخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و آهوی بکار برد
 شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و موری

خان و عرب بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخر الامر رستم خان هزیمت یافت و پایی ثبات سپهر شکوه نیز از جا رفت - دارا شهنشاه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار شجاعت و نهروی از توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه و هر اول پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادان بزدانان و گولگ توپ و تفنگ و دماهای صفت پشایی چنان بمقاله پرداختند که دارا شکوه استقامت نتوانست و زید عدان عزیمت طرف محمد مراد بخش مدمطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموچ بمقابل آن شیر معرکه و غا رسانید و هر دو صف باهم بر آمیختند و خلیل الله خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک کماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید که هول قیامت آشکارا گشت و پایی ثبات اکثری از جا رفت و نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل آن بهادر فیل ادمن بر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میدان راجپوتان بنهروی شهرت تام داشت بهر مروراید پیش قیمت بر سر بسته رخت زعفرانی با همه همراهان بدعوی پردای پوشیده جنور بر خود را بغیل سواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در مرداری و برچی طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهارت بهم ثبت تمام

بانگ زده گشت که فیل را بنشان آن بهادر شهبان دست حمله
 او را در موده چنان تیر جان سنان به پیشانی او رساند که از خانه
 زمین مرگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خبره عربی آمد،
 بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش گشته ناله و بزد و اطراف
 فیل محمد مراد بخش را گشت زار ز غم و آهوان ساختند - اگر
 چه در عالمگیر نامه درج است که درین حالت جانب مکان خود را
 مدد برادر و حانده بدو اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
 توده همراه آن پادشاه زاد و آید بود و زخمهای کاری برداشته
 تا انتهای جنگ رهاقت نمود مسموع گشته و نیز درین جنگ دیگر
 ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر ظمیدن
 خدمت و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بموضع برادر رساند
 شایخ میر مع آمده صلاحیت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
 بدگزر دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح نداشت است - حامل کلام رخصت
 عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلالت
 نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بنقدیم رسانیدند • بیت •
 ز بیداد تیغ حدائی نکان • سر از تن جدا ماند و تن از کفن
 راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بجهلشهای
 مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه رزپ سنگه
 و تهور از اسب پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
 جان شسته با شمشیر برهنه برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
 را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمن حوضه فیل
 اقدام نمود خلد مکان از جرأت و جلالت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شفا-یی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تپه
 بهادران کردن فرمودند که تا بقدر زنده دستگیر سازند اما هواخواها
 رکن نظر بر سوی ادب از پاره پاره نمودند - و در همان اوان داروگ
 که بار دیگر رستم خان خود را بمقابله دلاوران معرکه نام و نذی
 رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمخانه بهادران
 رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه از قوی بود باراجه مدرسا
 و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید فاهر خان و یوسف خان برادر
 دایر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیگ
 داس گور و راجه شورام زخمهای گری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
 کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمه
 مثال کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدقه با
 آتش نشان به حوضه میل او رسید دل و استغلال بخفته از بالای فید
 فرود آمده در کمال اضطراب که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یرو
 خود را بنسب رساند - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تجدید
 سواری که سپاه از دور حوضه سواری او را خالی دیدند دل نش
 نیز بمواقعت سردار از جا رفت و در فکر فرار افتادند - و در همان حا
 یکی از خواص او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گلوله فضا پ
 رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حا
 هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست دا
 بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدر بردن از آن معر
 جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه
 استقلال باخان لشکر نقد حیات مستعار را بر امید سلطنت

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپه شکوه نیز در این حالت با پدر رفانت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد شاه زراں نامیدی پیش گرفت - و نسیم و صبح و نیروزی بر اشک و غم اثر زدند و مدای نامدانه تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادشاهی عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیات تهنیت فوج تقدیم رساندند .

قرین نام این دو فتح شریب * که نصر سن الله و فتح شریب پادشاه ظفر نصیب برای تنزه سپاس بیرون از اندازه دیاس از قبل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد چون سویی خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فروز آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کبش اندر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین مغلخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهایی تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوسیده جراحان چابک دست را حاضر ساخته سراد بر زاسوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای مداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه زاده ماده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک بران باستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران - وار بود از بسیاری تیر حکم خار پشت بهمرسانده بود که زمین آن بظرف نمی آمد چنانچه آن حوضه در کار خانه درامت خانه قلعه دارا اختلاف بطریق دیگر

و کارنامه تهوری آن نتیجه دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ
 هبدر که ایشاه الله تعالی بتحریر گذارش موده نساد آن عهدخواهد
 پرنیخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیره اعیانی محمد اعظم
 شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمه
 سرکشی مادات باره آن حوضه مشبک شده را نشان میداد - القصه
 از جمله عمدهای خلد مکان خواجه خان و راجه مانسلکه هاره و
 غیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد
 بخش زیاد افتاده بود بیست اسیر و نوکر عمده محمد مراد بخش
 شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از
 غلبه شدت حرارت هوا و گرمی زره و کتیر بچنگ اجل گرفتار گردید
 و از لشکر دارا شکوه دواى عمدها که بزبان خاصه داده آنقدر موار
 و پیداده کشته شدند که باحاطه حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد
 مراد بخش و هر دو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه
 و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مینوال گردید اگر بتحریر
 تفصیل آن پردازد از مرسته اختصار باز می افتد - حاصل کلام
 دارا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند
 وقت شام بی مشعل باکبر آید رسیده از خجالت و انفعال
 برگشتگی طالع نزد پدر عالمقام برفته در حویلی خود فرود آمد -
 هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش
 تازه نرسداند بعد دفعیه نموده همان شب بعد انقضای ماه
 با چهار شکوه و زوجه و صبیبه و چند نفر دیگر از خدمه محل از
 جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هرچه توانست بالای

دوران و شتران و استران بار کرده باخون گرفته از شهر برانده
 راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفتند و در مدتی
 معلوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم سده با بعضی
 کلوخانچان فرستاده فردوس آشنائی را رسیدند *

و حضرت خانم خان بعد از فراغت عریضه حاضرین بر رانده خون
 از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب اندویش و اختلاف
 و حشمت امرا و مانع آمدن و سد راه گردیدن مهترانه و به تنبیه رسیدن
 او و باز رسیدن دارا شکوه بانوچ عظیم بقصد ماسه و زدن حنک و
 هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
 بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
 خان * خان جهان پسر آصف خان با جدهی از امرای دیگر که منار
 علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعضای
 خلعت و جواهر و اسب و فیل متاع گردیدند - و دهم رمضان
 از سوگنده کوچ فرموده متوجه مستقر اختلاف گشته نزدیک سواد
 اکبر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلیٰ حضرت تسلی نامه
 در جواب عریضه که بدقاصی رفت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
 فاضل خان خانصا و سید هدایت الی صدر رسید - و روز دیگر نواب
 قدسیه پادشاه بیگم باشاره پدر بزرگوار نزد پدر آمده بعضی کلمات
 ملایم و ناملایم بطریق صیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
 مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامه را ائج
 میزد مع قبضه تمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در
 دریده نمیدانستند و پیغامهای داپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف و رون بخشید . دقیقۃً سنجان یزم معنی رحمدین شمشیر باسم
عالمگیر تفرار فیک گرفتہ زدن بہ مبارک باد این مزد غیبی بسای
اعب مبارک آشنا ساختند - بعدہ پادشاہ زادہ محمد سلطان را برای
نسیق شہر از دمت اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شہر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جہان پسر آصف خان را کہ
بمصور رسیدہ بود مخاطب بامیر الامرا نمودہ بدیگر غایبات مقتدر
ساختند - و احمد خان و قاسم خان و دامدار خان و ظفرخان و مدد
شیر خان ہارہ و حسن بیگ و عبد الغنی خان با جمعی دیگر
از عمدہا آمدہ شرف اندوز مالزست گشتہ از عطای اضافہ و نقد
و جواہر کامیاب گردیدند *

اگرچہ مولغای عہدنبوس ہر سہ عالمگیر نامہ منزوی ساختن
اعلیٰ حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم دادہ اند
اما عاقل خان خانی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر
کردہ خلاصہ کلام آنکہ کار بمقامر قلعہ و محصور گردیدن شاہ جہان
و بند نمودن آب و بمیان آمدن رحل و رحائل شکوہ آمیز مشتمل
بر کلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید کہ ہفدہم رمضان
المبارک سنہ ہزار و شصت و ہشت پادشاہ زادہ محمد سلطان حکم
فرمودند کہ بقلعہ مستقر الخلافت رفتہ اول بر سر دروازہ معتمدان
خود گذاشتہ بعدہ بمخدمت جد بزرگوار رسیدہ بعضی پیغامہای خوش
و ناخوش برای منزوی ساختن رساندہ در آمد و رفت بر روی
پادشاہ مہردن سازد چنانچہ پادشاہ زادہ محمد سلطان رفتہ حسب
فرمودہ بعدہ آزرہ دمت تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور منطقت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید • بیست •
 همین است رسم این گذرگاه را • که دارد بآمد شداین راه را
 یکی را در آرد به گامه تیز • یکی را به گامه کوبنده خیز
 محمدجعفرخان وندالوردی خان را برای ضبط چکنه میوات که در جاکویر
 دارا شکوه بود سرخص فرستادند - بیست و شش آنجا رسیده مع دیگر
 لوازمات سلطنت محمد مراد بخش تواقع نمودند - و بیست و
 دویم رمضان داخل مستقرالخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود
 آمدند - محمد آمدن خان را بخداست منیربخشی و تربیت خان را
 بصورت داری اجمیر و خان زمان را بصورت ظفر آبد غمیده قلعه
 داری مامور و منصوب فرمودند *

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارند که چون نزدیک
 دارالخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمه تعاقب فرج محمد
 اورنگ زیب بهادر عالمگیر ملاحظه محصور گردیدن بیرونها کردند
 آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار
 پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست بدست آورده چند روز در
 انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پهنه بادیه
 نوره داشت حدرفی و حیران کار و بار خود بود و از آوازه تسلط
 خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده
 که دانست اگر زیاده توقف نماید به پاچه قهر برادر گرفتار خواهد
 گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مراحله
 پیمایی همت پنجاب گردید - و در روز به سلیمان شکوه خطوط
 مشتمل بر تبهی حال خود و زود رسیدن او بپهنه یا بلاهیر

و استقامت فامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مینوی بر زنده و
 و بعد نوشته روانه می ساخت. و مکرر مریضه بر عذر میسر نیامدن
 ملاقات، از نامه و انقت ظالم و شکوهای محمد آمیز هر دو برادر و امای
 همراه نوشته بخدشت پدر ارسال داشتند و خلک مکرر از ادای
 بددن پدر و از قدر بقصد مغذرت و التماس عفو و قصصرات که از
 تقدیرات الهی و شومی برادر نااهلجا به اختیار بظهور آمده نمودند.
 آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت و اعانت
 دارا شکوه غالب و راغب است و مرز شده اختیار بحکم قلم تقدیر
 از دست رفته مضاحت در نسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته
 پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و
 وخصت بقلمه نزد جد بزرگوار رفته همراه ثقرب خان و اسلام خان
 بعضی بقیام معذرت آمیز رسانند. پادشاه زاده هالصد اشرفی و چهار
 هزار روپیه گذرانند و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد
 اعظم را در بغل عشقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک و بزبان
 سرخس ساختند. و خلک مکرر بتبیه تعاقب دارا شکوه پرداخته
 پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسانان و جمعی
 دیگر از بلدهای پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
 خان را می هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده فرموده
 در یک روپیه و شصت اسب بهادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان
 را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت
 نمودند. و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی ظفر
 و صورت متوجه برادر مخالف گردیدند. مابین راه بهرخص رسیدی که

دارا شکوه بیعت و بکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده رفتند و در
گرددند - محمد مراد بخش را بیعت و شش لک روپیه و دوهزار
می امپ باساز طلا و میثاق که فی الحقیقت همه حکم امانت داشت
تواضع نمودند - خان دروان را از تغیر حد تمام باره که از طرف دارا
شکوه در قلعه اله آباد بود مقوم و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر
سید قاسم در شهرن قلعه اله آباد اطاعت نماید او را مستمال ساخته
زود روزانه حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت
ضرورت تومک طلب نماید - و سابع ماه رمضان بهادر خان نوکه را از منزل
حلیم پور بطریق هراول بذعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند -
خان حانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند
و دلیر خان که از همراه حلیمان شکوه جدا شده حضور رسیده بود
باضافه هزاری هزار موار و عنایات دیگر مرافرازی یافت و بعد اله
بیک ولد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد حلیمان شکوه رمیده
معدت اندر ز ملارست گشته مورد عنایات گردیدند •

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد عقید گردیدند

خفیه بهابیت خان که دران ایام در صوبه کابل

بود نوشته بزبان قلم میدهد •

عمده مخلصان عقیدت کیش بهابیت خان بهعزیزت و توجهات
پادشاهانه مستظهر و مباهیه بوده بدانکه از نامازگاری روزگار غدار
و شوائب خراسانیان بدکردار شنیده باشد که چه نعم چشم زخم
باین دولت پایدار رمیده و بی معادنان حرام خوار چه ملوک
ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانه لاهور شده درین وقت شخص دیمت بدست افتاده
که نظر بر حطام بد فرجام دیدوی نینداخته جویای نام و ننگ
نباشد بغیر ازان حلف المصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
ثانی درین جهان غایبی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار
و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که
مغراسانیان برجنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
بودند آن شیر پیشه و غا از کجا تا کجا طنی منازل نموده آن غفران
پناه را از چنگال دیو ساربان بر آورده روزی چنان در اختیار خود
داشته بر تخت سلطنت و در بر خلافت استقلال بکمال از هر نوب
داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویه خمبول وادی
صحنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت
آورده کامروا ساخت - احوال معامله ازان مشکل تر روی داده
و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیدوار
با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسب در کابل
وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تنزل و
مرداری همچون شاه جهان مغزوی باشد غریبت دارد - همین که آن
شیر پیشه تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور
رسیده بمدد و رنقت دارا شکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
هر روز نا برخودار پردازد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورد
بدینند که نام نیک به از گلچ قارون و مناصب و مراتب دنیای
دنن چه قدر حاصل خواهد شد

این کار از تو آید و مردان چایم نماند

و بفرزند او چنانکه نوشته ام که خون را باو گذاشته بیهوش و مفلج
خوابش در اطاعت آن سده سالار داند و خلاصی من را نماند -
مکرر نوشته می شود که دنیا حایسین را پایدار است و با هیچکس
و نا آلوده و نخواهد کرد و بیکدامی بر صفحه درکار بدکار خواهد
ماند و مهابت خای چگونه خراهد پسندیدم و با حقیقتان فانی زندانی
در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام نیر و عالمی با رام نموده
بکام خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و نماند حال اگر
آن عمده الملک اغماص نماید و فرمای نیامست دست من و نماند

چند فیه از سقید ساختن محمد

مراد بخش بزیان خامه میدهد *

که چون آن پادشاه زادگاه ساده لوح با کثرت صفات پسندیده موصوف بود و
از رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار مبدو شد و از صفای
باطن و حسن عقیدت مضمون قول درزگان را که در پادشاه در اقلیمی
بکنجند بخاطر نیاورده فریفته و عده های دلفریب و بواسات نقد و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذكر آمده بدیم قبل
از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبدول میگردد دل خون را
خورشید میداشت و غافل از منصوبه بازی نلک شده بازگشته
نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح حیده می نکاشت
و در رشتگی ملوک سلاطین را از دست نمیداد و اولا از عدم انقبای عهد
و پیمان برادر توهم بدل او را انمی یافت و او چون می که بعضی هواخوان
مکرر گوش او را از ربه بدتهدی روزگار غدار خامه در موده ملوک

به او که با وارث ملت روزگار یافت نموده اند هر می ساختند فائده نمیداد
 را بی "حبابا" با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
 بنس سفیدان معمر که از مغربان قدیم است خدمت بود و بهیانت
 و صلاح و خصال بیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
 بد برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
 ای یافته مگر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت
 عثمان عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخشش
 این مدعی را محمول بر اقوال خوش آمد گویند نموده از روگردانده
 طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
 نصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چندین کلمات لایعنی
 حقن و شنیدن ماده اختلال محبت و قرار عهد می گرد - القصه
 چهارم شوال که به منزل متبرای بیست گروهی عرفی اکبر آباد رسیده
 مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که نقد بر
 ران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دماغیر ساخته
 نجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضه فیل پرده دار بشهرت
 چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو عودار نامی
 مقرر کرده فیلی که بقلع سلیم گذه همراه شیخ میر و دلیر خان
 روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرمادند -
 این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
 مبتلا بده را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
 غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بحادثه تاراج
 نرفت مضبوط در آورند

بقدر شایسته هشیار مرد • گفت آنچه تاکنون بشنیده بودی
 ابراهیم خان ولد علی سردار خان و حیدر قزوینی خان را که در فراموشی
 محمد مراد بخش نموده بودند را علی قبی خان در مدینه محمد
 مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد از آنکه رسیدند شاه جهان
 آباد بعرض رسانید که چون واجبه توفیق ثانی که در مدینه محال
 خالصه سرکار مهربان بود از شهرت رسیدن دارا شکره خوار که موجود
 داشت در مقام مواضعات خبر معلوم مدتی ساختند چون بافتن
 زر که توانست همراه گرفته طرف جلال سوادکافرا نموده بود
 دارا شکوه که به شهرت رسید بر اهلخان که آنها را گرفته
 تهدید فرموده خزانهای مدتی را بتصرف در آورده و هرگاه از آب
 پنجاب عبور می نمایند کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته
 و بیشتر مبروک و قانوق خان را تا چند هزار سوار ترکدار آب قانوق که
 معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها رو بطغیان آورده - و
 نیز مسموم گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهوت قریب کرد و رفته
 خزانة آنجا را با کار خانجات پادشاهی و امرای حضره بضبط در
 آورده در فراهم آوردن سپاه و امداد جنگ می کوشد •
 از شنیدن این خبر به داخل شدن دارا شکوه در اخلانست نفوذ یافته
 نوزدهم شوال گذار باغ آغری آب که احوال بیایع شالا مراد شکره یافته
 مضروب خدام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی
 امرای بار طلب بطریق هر اقل بتعاقب دارا شکوه مریخص نموده
 و ذیقعد ۵ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای
 رسامهت و طاع مسموم که جرم نیر اعظم در خانه دوم

و بیست و سه گریه بود بی آنکه در آنکه خطبه بردازند بنمای جشن
جایوس گذاشته سریر آرای مملکت پر جمعیت هندوستان بیست
نشان گردید - و طاقچه شاد بانه و هدای کوس و کونا در گنبد
بزرگون گردون پیچید و ندای تهلیل از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید *

چو خلک برین بنرم آراستند * برقش آسمانها ز بسا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشکوری زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر رساندند و خرمن خرمن زر
سرح و سفید بار برب و حاجت و صلح و شعرا بانعام و
بخشش در آمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمال
از خزانه مکرمت و احسان مالا مال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم پسند اندک و تاریخ شاهنشاه فلک اورنگ - و هزاره سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازم و رسم سریر آرایان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشته اند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار هزار فرمود
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان که
مادر شد که سرعت خوک را رساند، مزاحمت فوج دارا شکوه را
سر معبرهای برداشته کشتنها را بتصرف خود درآورد و معبره

امور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - در نزد بعض
 رسیده که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه
 هر دو از خود را از بندر برگشته اختر برساند - امیرالامرا را ابودی خان
 و مدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانند
 سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذی قعدة پاش خانة طرف لاهور
 زدن فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کارزار
 دیده با پدشتر روانه ساختند و خود بدوایت کوچ فرموده متوجه
 تعادب دارا شکوه گردیدند - حعفر خان را از اصل و اضافه شش
 هزاره پنجهزار سوار نموده بصوبه مالوا ضمیمه وزارت طریق نبات
 مشرف فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استغنائی
 مناصب نموده بود پنجهزار رومیه در مائه فرمودند - در منزل کربال از
 عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم
 که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی
 بغیر از عبور نمود - در بین اوان منتهیان بعرض رساندند که سلیمان شکوه
 بسمرقند هر دو روز رسیده از خبر تعین سر لشکران شیر شکار با چار راه
 انبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی
 که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا
 گشته روانه حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که
 مردم ریاد از خود جدا نموده خود با عیال و مال تنها دران کوه
 بسربرد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده فرستاده اند
 مصاحبت در توقف دران مکان نداده از نجا طرف اله آباد برآورند -
 باقی بیک که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود فدرز به سبب

عارضه بدني به انه آناه فارسيده با جمعي ديگر از جدايشده بباديه
عدم شناخت - و سليمان شكوه ز آزار واژگون افتادن نقش مراد
پدر او بود. او كه درمي رقت زوده از درد سوار با او نماوده بود باز
خود را دزد زميدار سري نگر رساند مابين راه كه عبور او بر هاگدو
بهتم ساحده قدسيه افتاد دولك روپيه بقعدى از كرويي محال
ديگر گرفته خانه او را نيز غارت نموده مقيد ساخته با خود گرفت
آهركار بقتل رساند. و بافي مردم نيز از جدا شدند سواى محمد شاه
كوكه و چند نفر شاكرد پيشه و خدمه محال ديگر با او نماوده و
زميدار سري نگر بطمع زور و جواهر همراه او بالى قلعه برده مثل
محبوبان نگاه داشته بعد مرض باعير الامرا كه براى سد راه او
گزيدين تعيين فرموده بودند حكم رست كه فوخ همراه بحضور روانه
ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند. ديگر
معروض گرديد كه دارا شكوه بعد از رسيدن لاهور در گرد آوري سپاه
و جذب قلوب سكه آن طرف ميكوشد و زميداران و فوجداران احتمالات
نامه با عهد و پيمان نوشته لشكوفراهم آورده و ازبن غافل * بيعت *
كسي را كه ايزد كند يادري * كه آرد كه با او كند داروي
ز دارنده اتوان ستد بخت را * نشايك خريد افسر و تخت را
و ظاهر گرديد كه قريبن بيست هزار سوار با او جمع گشته و خط
و عهد نامه باظهار اتحاد و نذكار قسم كلام الله درياب كشور قادي
كه بعد فتح يافتن ايرخسر و عالم سندان برادرانه ملك ميدان هم
قسمت نمايند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسيدن آن
عهد نامه پراز افسانه و افسون دريسب خورده باوجود كه قبل ازان

از طرف خلد مکن نیز تسلی نامه در اردشیر عهد و پیمان بنام محمد
 شجاع بسپرده بود آن خام خیش بدور مرهم آویختند و تهنیه روانه
 شدن بدمد دارا شکوه برداشته از جهانگیر گویا بپناه آراسته و
 توپخانه تنظیم برآمده و ناز مجموع شد که دارا شکوه مکر خواست
 ده در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجوائی سکه و خطه خود را
 بلند آوازه سازد از مدینه دوباره تیر محمد اوزنگ زیب بهادر
 پادشاه میسر نیامد. زمینداران و فوجداران با نام و نشان از سفیدن
 اخبار برفتگی ایام بدو رجاء دارا شکوه و آمدن ایل پادشاه گردون
 شکوه بدو نگریزدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه مبارز را
 اختیار نموده خود را بوطن رساله بود از آنکه حضی زبانی را خصم
 زنان را بدو را زیاده از مردان عیبت می باشد که همان سبب
 در زندگی عذاب نار برادر اختیار می نمایند زن کلان او که دختر
 راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همزویی با او
 نمود و اکثر در وقت کلام و کلام زبان بر طعن و کنایه های ملالت
 انجام آشفته می ساخت چنانچه از زبان زن او در باره او حکایت
 سامن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتجسس تفصیل آن راجه
 نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن
 بجان رنجیده و دل از خانه و وطن نفده برای شفاعت جرائم گذشته
 عربضد مصحوب و کلامی مقربان درگاه ارسال داشت بعد بذرائی
 بافتن در ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندرز ملازمت گردیده
 مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن
 منصب بکمی سوار گردید - درین اوان خبر رسید که تاج شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر نازده فرام آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه نوالاقبال با سه چهار هزار سوار و قدیمی توپخانه را از آن و ملتان بطریق فرار اختیار نموده دژ خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتی را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - و معا بعرض رسید که طاهر خان با دیگر بفرماندهای پادشاهی خود را ببلهور رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجوب زیدار آمده آن دیار از دارا شکوه جدا شده فرزند راجه جیسنگه و خایل الله خان آمده پیوسته او را روانه حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحت در دوست آباد مقید ساخته بودند برای خلاصی روانه نمودن او پیدایش زاده محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که برای بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجه قبول نیفتاده بود و از وفات او خاطر جمعی حاصل نبود برای محافظت دار الخلافت شاه جهان آباد مرخص فرمودند - بفیج ذی الحجّه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتی و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم که چربیده بلهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروری سبک بار گشته بتعاقب دارا شکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه را که از مدت یک سال وفات اختیار نموده بکمال بی سامانی بمسوت بسر می برد بوطن مرخص نمودند و بکوچه های طولانی

های مسافرت می فرمودند - درین ضمن بعضی رسید ۸۵
 شایا شکوه بعد رسیدن مانند توفیق نوریده دشت برای طرف
 دیگر گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می افتاد
 بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز در آتی میسر استیاریا
 رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رساند بار را عارت نموده
 باقی را که نتوانست گذشته زودت - از شادون این خدمت میر منزل
 حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر مدال نوبتای می داده
 باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۵] فزول زیات کار آمد و ای منسل
 ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعادب دارا شکوه داشتند
 همراه خدمت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همراهان آن سرگشته
 وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات
 گردید - شایخ میرو وصف شکن خان را با جمعی برای تعقب دارا شکوه
 مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعه
 ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای صونه درباری
 احمد آباک باضافه هزارای هزار سوار مع خلعت نمودند *

شدیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتهجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد
 شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توخانه جهان آشوب از بنگانه بقصد
 پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معرض گردید اول بفکر امتیصال آن برادر
 بدعاست برداختن صلاح دوات و صواب دید مصلحت دانسته
 دو ازدهم محرم عزان ترجه از تعادب دارا شکوه طرف دارا خلعت

معطوف داشته کوچ بکوچ دلاهور رسیده قیل سواره از شهر دلاهور
گذشته سید اندرون قلعه نموده در باغ نبض بخش نزول فرمودند - سلخ
محرم از دلاهور طرف دارالخلافه کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعه
شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به
بذرس رسید و رامداس قلعه دار منصوب کرده دارا شکوه بموجب
اشاره اوقلعه را حواله مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل
باهمه قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و
شهر و قلعه را بدو واگذارشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده
محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم
حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت
که قلعه اکبر آباد برعدنداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک
اشرفی از خزانه اکبر آباد برداشته برفاقت پادشاه زاده قبل از
رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که برای تسخیر
قلعه اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده
خود را رساند •

وزیر هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمی سال چهل و یکم آراسته
گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر
عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان
ذخیره سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از
بنی امام صاحب قران گفته می شد و در هر دو جنگ ازو
تردات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصله
پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نمود

نهادند اقل از این بچند روز معذور خان را که از مصاحبت و همدلی
 نجابت خان بود نزد او فرستاده بتمام نصائح آمیز ارشاد فرموده
 بودند معذور خان از آنکه ماعلی الرسول الابلاغ و ربط خلعت را
 ضمیمه آن دانسته بتمام اندک و تاض را در خلوت بگذاشت آورد در
 جنوب لایحه آن دو کلمه نصیحت آمیز از طرف خود اندر بی داکانه
 در زبان آورد فحابت خان منحل نگردیده ششیر بی بی بی مسند
 او بود غافل نوکمرگاه او رسانده دو حصه ساخته بود باندیان بعد
 عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا جمع قوه و بپوشید
 بعد چند روز درین جس از سر تقصیر او دیکند شده بتمام خلعت
 بهفو حرازم و سببی منصب سرافراز ساختند - و داون خان که از نزد
 دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزار سی
 هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم رابع الاول از
 دارالخلافه کوچ فرموده ایت ظفر آیت طرف شرقی برافراستند
 چون نزدیک اناوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار
 خان بموجب حکم نزدیکه کبکوه رسیده انتظار بود حکم دانی
 برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
 بتعدی از صرافان بتمام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را
 که برای تسخیر چون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونیپور
 بعد محصور بودن چند روز حمله باخته برآمده بشجاع پیوست
 درین ضمن میرابوالمعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع
 پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطای سی هزار روپیه و
 منصب سه هزار سی خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

سزار فدوی اصغیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روبه
 بخدمت آن در راه عزایت فرموده کوچ نمودند - همین ده بمنزل نزدیک
 کعبه مضرب خیمه ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
 شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان
 ده از راه دور مسافت بعیده دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق
 بلغار طبعی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه ساي
 ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم
 فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصالح جنگ
 اصلا اسباب تجملی همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسب مع
 درفیل و خیمه و دیگر محتاج مرحمت نمودند - هراولي بنام پادشاه
 زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان باره و سید نجابت
 خان باره و ارادت خان و بیرسنگه را تهور و تزلزلش خان را در رکاب
 پادشاه زاده تعیین نمودند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی
 مقدمه الجیش پادشاه را قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
 راجهای تهور پیشه طرغ برنگار مامور گردید و سراد پادشاه زاده
 محمد اعظم را مع خاندوان و هراک خان و جمعی از امرای کارزار
 دیده در جرنگار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
 چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولي
 بنحواس خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان نیز جنگ
 قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
 عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواي خاصه در قول مقرر
 ساختند - و فیلان کوه بکر گردون شکوه شرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سواران تقسیم
 فرمودند و بهادر خان و داود خان و راجه سبها سنگه و گنور دم سنگه
 و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ و کب خاص
 و پادشاه زاده‌ها تعقیب گذاشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضه
 ویل سواری خود جا دادند، فی‌الجمعه چنان لشکری آرسه و مسهوی
 گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میگردید نشانهای فیلان صف رها
 و سنان دشمن گذار مددزنان لعل برق میزد - نوک هزار سوار و وجودی
 معرکه آرای آن دشت بر وحشت گردید * * * نیت *
 زمانه شور محشر عرض میگرد * زمین از چرخ و محشر قرض میگرد
 چنان از جوش لشکر قطب جابود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
 اگر سیماب بارندی چو باران * بماندنی بر سنان نیزه داران
 و شجاعت نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اخگر پسر خود را که در
 شجاعت و برادر گران تفوق می‌جست با سدد عالم باره و جمعی
 از امیران کار را دیدند ندو آزما هراول نمود و شیخ ولی قورسلی را
 با چندی معتمدان مبارز پشعه بهراولی او تعیین نمود و نرس الدین
 پسر بزرگ را با جمعی در روزگار جا داده حسین خویشگی را
 با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
 سید حاجی و چندی دیگر چرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
 با فوج رزم آزما طوح ساخته اسفندیار معصوری را بلندش قرار
 داده اهنمام توپخانه بابوالمعالی میر آتش سیور و میر علل
 دیوان خود را بچندارایی و محمد ولی ازبک را با جوانی دفرارایی
 گماشت - و خود با اله و زدی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز بیستگان در قول جاگرفت - و پادشاه
فریدون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی
هنگامیکه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر فارسی
و اشعار هندی مشق اویجای رسیده بود که امر خسرو نانش توان
گفت تاریخ فتح گفته وقت سواری گذراند • بیت •
ای حور تو سوز تبارک باد • بدوستانه تو تاج دتبارک باد
جستم ز بی شکون فتنه تاریخ • دل گفت (شود) فتح مبارک باد
یوسف طبع مبارک اندک پنج هزار بود مرصعیت فرموده هم عنانی
فتح و نصرت بر ذیل کوه منظر ظفر پندک سراز شده مانند کوه تهمان
با هستگی تمام و آراستگی فوج که در انتظام فوج باندی خلل
نیذیرد دو سه کوه فاصله راه در دو پهر بتانی طی کرده سه پهر
بفاصله نیم کوه مقابل فوج خشم رسدند چون اثر هیبت و شجاعت
تبع عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازل طرف آثار حرکت مقابله
پظهور نیامد و از دم جرانی اقدام بر پیش قدمی نمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گلوله توپ و بان روز با آهرو رسید و کار بر حمله
نبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانه زدن و حمله
فیل و بسیاری از بهشت اسبان فرود آمده بامید مبع ظفر چنان کمر
بسته در شمردن ستاره بسر بردند و به خیر دانی تمام گوش در آواز
بروند که شب حامله بودا چه زاید - چون مکان توخانه شجاع پاره
مشرف بر مقابل توخانه پادشاه عدو سوز راتع شده و معظم
مخان که در فن محاربات دستور دان با تندر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن توب را که از جانی چیده بودند در
 سون لبل، تذیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل برج خصم
 نصب نموده دراهن نام و پاس داری لشکر آرام برخیزد حرم ساخته
 بدستلی دلاوران مبارز بدیده می کوشید و پادشاه گردین اساس تا
 سه پاس شب پیاس عداوت بر خیزد مخصوص مشغول به دوازده تمام از
 درگاه بی نیاز جویای صبح ظهور نموده در نماز و دعا و اورک گذراندند
 در سحر چهارم، آگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش را ز لشکر
 بچرخ برین رسید و غریب آشوب بر پا گردید - تمام مل این اجمال
 ارکه راجه جسونت که بدقان همراه بود و از روز اول جامه بدنامی
 قرار - رفت آن ناچار درخته بودند و بدسورشی آن بده کارشمار
 بدسه انجمنی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و اراده فاسد اول شب
 زبانی محرم هراز بشجاع پیغام التیام آمدن مبنی بر اراده حویش
 که آخر شب شبخیزد بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار حوام
 ندون و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاضب من
 خواهند پرداخت در آنوقت بهادران بکه تاز شما جلو رو بر لشکر
 ظاهر بیکر باخت آرند و قریب چهار پنج گری شب ماده آن تیره
 روزگار باتفاق دیگر راجه پتان صاحب فرج مثل رام سنگه راتهر و
 مهدهاس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیده از اندازۀ قیاس که
 خود بدین قصد به شهرت اراده جانفشانی فراهم آورده بود از جامی
 ش حرکت نموده نارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
 بعدی بتاراج نمودن بهیرو نارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده
 آنچه سر راه او بود دراز کرده هر که قدم ممانعت پیش می گذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص بولشکر
 و دبیر و کاتبانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور و داد
 و هیچ خیمه خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان
 سالم زماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار پادشاه زاده که بررز
 بمذا نظر آورده برهم دیگر قسمت داده بودند بایستاری ار مال و
 ناموس سپاه پامال حادثه راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست
 تپاول راجپوتیه و اوناشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار
 خانجات و دواب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمه
 نماد که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی
 سبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردد و هر یکی بغلط قیاس
 دور از اندازه عقل می نمود و در تمام لشکر تفرقه نام بود داد و
 بسیاری حمله باخته بمرگت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایه نجات
 از آن بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند
 و برخی خود را بر لشکر خصم رسانده در آنجا بتاراج رفتند و اکث
 امیران پانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه
 و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات
 قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل و حوص
 باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی
 در بنای استقلال آن شاه گردون و فار راه نیافت - بعده که بعزا
 رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانه شرف به بید
 هبوط و روال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسوا
 فحمت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بیدان دست دبا باخته و

قدم بادشاه بلا تفرقه از اندک تبدیلی مکان ظاهر کردند و با کین امید
سواران نیز گام و قدم غفلان چنان شدید تعیین فرمودند که سواران
فیصل و اسب سوار را نگذاشتند که از جای خود حرکت نمایند و با آن
هرگز از جایجا یا بلند عدل کشتن بختست بصورت مبارزه و با آن
سوار آشوب و برهم خوردن لشکر سبب شده تغییر رزم و کار فرمائی از
دست ندادند و تغییر در دل و حوصالت آن حشود کوه و بار ظاهر
نگردید، بلکه بشتافتگی و شتاب طبع که مطلق آثار بدی داشت و نند
گوئی که انسان دل با خن کم طرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفرق مذوق و سواران بر روی
بار و محکم عبور آمد و این معنی را از عطیه آسمی و اتوفیق و
فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوفه اندیش که بداندیش مآل
کار خود گسسته این معنی را دلیلی و برهان عظیم و غلبه مغفیم تصور نموده
خود را بشکر خصم رسانده اند بسواری اعمال و خیال خود را بخوبش
خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بجا نماند و فرار
که بیست و سه رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریاچه مشرق
بر آورد و غبار فساد شب هفت روزک بروشنی صبح مبدل گردید
بعرض رسید که آن کامر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقیم التماس
اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در کتاب حاضر
آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیصل گردون شکوه بنماین
و رفتار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهره مبارک ظاهر
گردید بدستور مقرری بعزم کارزار و آهنگ جنگ و بیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای آن کافر بدفرجام سو فوج برافراز مقرر نمودند و از سرنو بقریب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تبدیلی که ضرور داند مخفی ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغییر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند احترام را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج تهری روز برآمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهای ازدها بیکو رعد صدا و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هردو فوج افتاد و برای بردان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هر قدم می افروز و هر ساعت هدگامه بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت مخالفان غلغلۀ اجل ناگهان بکوش هوش دل باختگان می رسید

• بیت •

ز غریدن کوس خالی دماغ • زمین لرزه افتاد در کوه و زاغ

شد از برق کین گم بازار جنگ • ز غریدن ازدهای تفنگ

دمادم ز خوابیدن ماشه ها • همی زست دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانه ظفر قرین گولۀ توپ بر فیل سوار

سلطان زمین العابدین رسید اگرچه بر اکب و مرکوب غرر نرسید اما

یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب حوضه نشسته بود

پرید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

بعد از آن که کار از گرمی ناپدیدن آتش و زدن توپ گذشت و کار
 به آموختن و شدت و صنعت پردازي نازک اندازان بختی خطا و روم
 منجم برودن از هر دو طرف چندین هزار نفر سیاه گذار از خلفه دستان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به بیرون در آمد و از باز
 شیر بجای آبجوی خون از هر نوبت می مبارزان روان گشت و از نره و
 جوشن یلان و نره و دین بودلان بخندستان آمد نمودار گردید • بابت •
 از دس تیر باران که آمد بجوش • نگذارد در برانی خود ردوش
 بچندش در آمد دو دریای خون • شد ز موج خونس زمین لانه گون
 درین هنگامه دارو گیسو عالم نابود را به قبل مست جنگی در
 حر نغار لشکر ظفر وین تاخت و از صدمه و بلان کوه منظر وحده
 مدانات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه بافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عاز قوار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر برداد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسر و تفرقه تمام در فول مبارک نیز راه بافت و کار بجائی
 کشید که زبانه از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کدش در رکاب
 پادشاه نمازد و لشکر مخالف از مشاهده این حال بفال مبارکباد
 دل همدیگر را شان نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلاب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی
 بعد از تابید یزدانی چون شیر ژریان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلیم و تشنیه سپاه دل داخته برداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسر و بهادر خان از یاتمش و حسن قلی خان از دست چپ

حود را رسانده هر یکی دستور دهمد من جان سپار و نه‌ور پیشان
جان فانی با معدود چند که بآنها مانده بودند رستمانه سر راه فوج
خضم گرفتند و پادشاه عد و مال دین از مشاهده آن حال رخ فدل
کوه امثال سوارای خود بر سر خصمان بد مال گردانده بانفاق آن نهندگان
در پای غیرت و شمر صفیان بدنه شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
کشی نمودند و در داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
غیرت دامن گذر گشته عازب کسان پدای فیل سوارای پادشاه رسانده
و بحسب زه و خورک و ثبات قدم یا عدم لشکر بظهور آمد • بیت •
در این زمین در هم آمیختند • هم رستخیزی بر انگیختند

و ازین حرارت و جلالت نترسید تمام در فوج شجاع افتاد و بدشتری
کشته و زخمی گردیدند اگر چه پیش قدمی سادات باره بحال نماند
اما هر سه فیل مسرت جمعی که • و یکی کوه مثال بالای سیاه بود
زنجیرهای دومنی و سه منی از خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله
می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هر
قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل
سوارای خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا از جا در نیامد و سواى حرکت
نبض تغیر و تبدیل بر احوال و چهره حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید
در پای فیل سوارای زنجیر انداخته بیکی از قراولان بی خطا
اشاره نمودند که به تفنگ جن ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
قراول دبست انداز و در انداز مرد باکال آن فیلبان خیره سر را که
بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالای

این سدهای دیرپا و انداخت و دگر از فیلدهای دیگر کار جنگ .
 پهلوانان نیز بهار شده و قبل کوه بهار را باخیزان خود آرد و آن
 دو قبل دیگر از مسافت آن حال از زمان همانی دست به حساب
 دست راست به خود مسافت حمله آورد و پهلوانان و پهلوانان
 به چند سدهای جوار مثل شیخ و پهلوان و پهلوان و پهلوان که
 از سواران مشهور بودند طرف دیگر نیز آورد و تواران تمام در فوج
 ران و قبل سوری اسلام خان از صدمه دانه خود و سدهای
 از آن فوج بر بهار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان و هلال و بهار
 بودند ثبات قدم و زنده شدند و در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین
 سال که چه به پهلوانان از آزموده کار صبح دادند که پهلوانان
 که درین وقار خود را بکوملت فوج بهار بردند اما از آنکه برادر پادشاه
 این فوج سنگین گرم دار و گداز و از غلبه خصم اکثر دل باختند در فکر
 فرار بودند آن حسرت تهمین از ملاحظه آنکه مبادا اگر بخ فیل سوری
 خاصه بقصد مات متانان گردانده اسب خواری برانها دراند
 احتمال داشت که پیاده زنده از حساس توخانه شود و در خصم
 مشورت فرار شوخی نمایند ازین صورت که اساطیر بهار غم برهم
 خورده منصوبه فلک نعت با چه نقش بروی کار آورد لید
 آوردان خصم بر در اسقامت و زنده باسلام خان و دیگر سواران بیوفام
 تعداد قدم و زنده و مردانه دفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن
 خود بودند فرمودند درین حال خبر رسید که بخندان (بخند) بیک
 روز بهانی که کارفرمای توخانه بود از زخم بدایی در لشکر شجاع و داج
 حیات نمود و جان بیک بر سرش زخم کاری برداشته از اسب اعدا

شنیدن این خبر که غنیمت فوج مقابل نیز پاره تخفیف یافته بود
 بهشتاه حدود مال به اهل خود را بمدد برنفر رساند و از نکه
 نصیب کرداری که نزد رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنفر را تقویت
 تمام نمودند و بهادران رزم جو و دلداران کینه خو از هر طرف
 مددنی بخش بخش بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار روان
 ساختند دران زد و خورد شیع ولی قرمائی که عده فوج شجاع
 بود بادوسه سردار دیگر ا پا در آمد و حسن بیگ خان خویشمی
 از خانه زمین سرنگو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری مدد
 تیرو سنان پروران و عاف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر
 از مشاهده آن هست و بازی بهادران گریزان گشته خود را
 بهانه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز بر فلول شجاع تاختند -
 درین حال مکرم خان مفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع
 اختیار کرده بود از وجود شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل
 پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بافرین گشته امور گردید که بر
 حوض یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
 نذر محمد خان و سنجر بیگ ولد اله وکی خان ازان لشکر دل باخت
 رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم قتم و فیروزی
 وزیدن گرفت و مزد فرار شجاع زبان زد همکاران پادشاه قتم
 نصیب گردید و مدای مبارک باد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند
 شد و مدای نظارهای شادیانه و آوار کرنای فرح و نشاط افزا
 سامع افروز مبارزان گشت

• بیت •

ز کوس فتح غنل ساز کردند • نفیر و کونام سار کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع بر گنده بخت رنخده خزانه و قتل و
 این همه اسباب بجمال و کارخانجات عریجه بدست هرکه آمد
 به اراج و عارت بودند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده
 بیل یا قدی خزانه و جواهر سوای آنچه در دست حبش و راجیان
 گردید. بضبط سرکار در آمد و پادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده
 بعد از ادای درگاه شکر و تحمیل امرای رکاب مصلحت صواب
 دان دادند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از عاقبت
 او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده "حدث سلطان را
 به موج خود او و پادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعیین فرموده
 مجرای رویت کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید پیش
 میست که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت بود
 تیره ناعذایات فرموده فاتحه خیریت خوانده رخصت آرزائی
 داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته
 بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم
 نموده با سه تفویز خلعت و شمشیر خامه و صد اسپ برای پادشاه
 زاده از عقب روانه نمایند - و یک هفته در آن مکان نصرت نشان
 مجلس آرای عذایات بی پایان امرای رکاب عالی گشته هر یکی
 را تراخور پایه و تردانی که در آنها بظهور آمده بود از عطای افتاده
 و نقد و جواهر و خطاب و نقاره و موز و مقتخر ساختند - ازان جمله
 معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار که
 دوازده هزار سوار بر آوردی باشد نموده بعطای ده لک روپیه و
 دیگر عذایات پادشاهانه بر همه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

نار و دوزخ او مدخل کعبه کوچ فرمودند - و راجه حیسامه که بخت
وطن گزیده یافته بود حضور یافته شرف افروز ملازمت گردید - و
الحاج سید کاظم گنگ - تمام فقهه معظم حان و دواغسار خن و اسلام
حان و کفوری و ای سفنگه و داون خان و فدایی حان را با جمعی از پزشکانش
تکریب و بویخانه عظیم به همراهی پادشاه رانده مقور و مریض نهاده
هر یکی را بطای خلعت و اسب و میل و نقاره و نقد و مرصع
آلات و شمشیر و جامه درویشانه ایان سپارندی دادند *

الحال مذکور شمه از احوال بر مثال دوازده شکوه برکشیده اخذ بزرگان قلم
میدادند چون حدت دست در کشانگی طاع و با موافقت ابام دارا شکوه بعرض
رسید. سامان بدین که بتعالی بجای که زیاده از سه هزار سوار با او نهانند
و دیگر رسیده از عدم مبسو آمدن باریدار و ترک رفاقت همراهان بعضی
از خدمت محل را مع قدیمی از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سگین
مار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در
قلعه بیکر گذاشته پیشمر روانه کردید از آنرا کم اشجار خار دار و بیش
آمدن راههای دشوار گذار و امنان بار مردار در زمین شوره زار گذار
در بنای تپه و بنای دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج
پادشاهی بسوزاری شیخ میر وغیره بهادران هیچ جالستقامت نتوانست
ورزند و مردم بسیار از بی آبی و صعوبت راه و انواع مرض تلف
و ازو جدا می شدند و شیخ میر باشاه توف میرست عرصه مرتب
در آن دشت نیمای بدانجام می گردید که زیاده از هزار سوار با او
نهانند نعدله که بسوختن سوزان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و
مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کوی آب و امتداد کشیدن

مقرر ابناء و تلف شدن اسب و باز بردار دیگر عدوات راه نجات
و سده برفی زدند و سپاه اندک نماند گشتند بعد بر سر صومعه
مبارکت نمودن شیخ صدر و غلبه شکن میان میان شد و باقی
بچه سپاه در حمام الاوان «وجه مسند» است دستند در روز
پنجم بر سر دشت پادشاه زاده محمد سلطان مشهور بدو روزگی در میان
مقابله گردیدن شجاع باز در روز نظر داشت محمل را به صلح
این سبی نگار که بعد از بیست شجاع سید قائم که قلعه تاریخی
نام آبان داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه پادشاه در جنگ
نات شجاع اختبار نموده بود خود را بقلعه تعاقب خود رسانده
را به تمام به چ و دانه ریخت بعد رسیدن شجاع به دلهای معقول
اطاعت نهاده بعد بمیان آوران عهد امان جبریده بر آمده شجاع
به اوقات نسوده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده
از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک آبان عربضه
شامل بر اظهار ارادت و عبودیت و نامت ایام ضلالت نهشته مع
داده قلعه بخندست پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعه آبان نگه داشته سید قاسم را استقامت
نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختوار شذیدن این خبر
که مرگ آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی دانست از
سرنو دست و پا باخته مرحله بدمای وادی حیرانی گردید - محمد
نصرت خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای
قزلبه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و زای
سنگ را به وزیر را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عموی

بدن کمال خود نزع از تنی داشت بمطرب راجه و اضافه هزارى و
عضای تلك روزيه و خنعت و اسب و فیل و شمشیر مرصع و نقاره
به آن آواره ساخته شريف مهم استیصال آن فکوه بده خصال نموده
امیدوار بخشیدن وطن چون پوز نمودند و بنام امیرخان حارس دارالخلافه
حکم رفت که بعد رسیدن شیخ مبر از تعاقب دارا شکوه محمد
مرک بخش را از قلعه سلیم گده بر آورده همراه او روانه قلعه گوالیار
نماید. هیچدم شهر مذکور نزدیک مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده
متصل باغ نیز مضرب خیام نموده - فاضل خان خاناسامان الملك
روپه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا
و همه امرای متعلقه قلعه اکبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند -
از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن
جسوزت تبه کار بطریق یلغار نزدیک مستقر الخلافه جمعی از
مذافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن
اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاد
در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای
ذکر آن حکم نموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را
همراه امیرالامرا در رکاب تعیین نمایند - و بیست و سیوم از گذار
مستقر الخلافه کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون
دارا شکوه بولایت کچه متصل مرحه صوبه احمد آباد رسید قریب
سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمونن فوراً
پادشاهی از تعاقب او با هستگی طی مسافت نموده بجذب قلود
فوجداران و زمینداران سرراه و گرد آوی سپاه می بردازد و زمید

" به به " بر تائیت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دخترا اور ورامی
 بهر شاد و بهر خود نامزد نمود و زینهار بعد تقدیم ضیافت به
 داده از حد خود گذرانده روانه احمد آباد نمود و بعد از آن که آمدن
 احمد آباد به بخوار خان صوبه دار احمد آباد در راه به چاه رسید
 در حمامه عقد پادشاه و دختری در ختنه آمد و سوار بخش بود
 و زینهار زینهار خان دیوان و دیگر کوه کمان به آمده استخبر نمود بعد
 از مدت مدید اعانت در سر انجام ضرورتی بجای آورده قریب ده روز
 در پیه طلا و نقره آلات و دیگر مجلس محمد سوار بخش کی در احمد
 آباد بود پیشکش نمود و دارا تشکر بفرمود و ابراهیم آوردن زر و به
 هر دو آمده مردم را به طایفه خدمت و اضافه و خطاب و جواهر خرد رسید
 ساخته جذب قلوب میدادند - و حکام و عمال در بندر سورت و کندیات
 و بهرج و پرگمات سیر حاصل تعیین نموده بضبط خود در آورده
 و در فرصت توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم
 آمده و احکام بجای آورد و حیدر آباد نیز بفرست و پیغام برای طلب
 نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و بدوسن
 به راجه جسونت بکرها می مختلف می نماید - و در همان گریه
 اخبار فرار راجه جسونت از وفات لشکر فیروزی انو که شهرت غیر
 و تندی و خبر کاذبه غلبه خصم علاوه آن گردیده بود نوشته راجه
 جسونت مشتمل بر اشاره طلب داراشکوهر رسید و غره جمادی الاخری
 با سپاه آراسته و توپخانه بسیار که در بندر سورت سی چهل توپ
 طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشته ایله فریب
 راجه جسونت بدیدن اسانه و افسون رسیدن خود می رسید و این

معذرت باعث تقویت ماده عزم آن برگشته اختراعی گردید بود
استماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایت
طریق است طرف اجمنه افراشته دراجه جسوات که شفیع جرائم او
میز را راجه حبسده گشته بود استسالت نامه عمر تقصیرات او و
بحال فرموشن منصب و خطاب مهاراجگی با استصواب راجه حبسده
مرحمت دمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین ماده
با نوشته مصحوب فامدان سریع السیر روانه سازد *

احال عنان کمیت نیز خرام خامه از تحریر احوال دارا شکوه
سوخده اجمنه تسلیم دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
بادشاه زاده محمد اکبر با دیگر پسران حرم که در دوات آباد بودند
اواخر جمادی الاخری از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند -
چون چنیت نندبله از کم طالعی در سفر پنجاب بی حکم از رکاب جدا
گشته بوطن آمده طریقه راه زنی اختیار نموده بود سپهرن بندبله
را که هم چشم و هم جدی آن تبه کار گفته می شد بعزایت اضافه
و خلعت و اسب و شمشیر مفتخر ساخته فوج دبیر با او داده
برای تنبیه آن تیره روزگار مریض فرمودند - سید قاسم شجاعی و
بهادر خان که بموجب حکم از دکن پادشاه زاده روانه شده بودند
شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید که تربیت خان صوبه دار
اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بمرحده جوه پور حومه
باخته خوف را بحضور رسانده - محمد امین خان را که برای تنبیه
راجه جسوات مریض فرموده بودند بنقضای مصلحت موقوف
فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سه هزاری

۵- از سواد و خطاب شهامت خان سرافرازی بخشیدند - طاهر خان را
برای فراهمی و خدمت تحقیق دارالشکوه موصی فرمودند - بعد رسیدن
میرزا اندر تعاقب راجه جیسنگه حکم فوج بددی فرموده راجه
جیسنگه را بدلییر خان و حسن قلی خان و حمید دیگران دلاوران
همراهِ مقرر نمودند و صف شکر خان را بدیش برکن توپخانه
مأمور فرمودند و شمیم مهر را با امیر خان برادر او سر فوج بلتمش
ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سواران
رزم آزما را طرف برقرار مقرر کردند و سرد ری جریه نظام دلا شاه
را بدستدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و بهرین
دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان در
در محکمات خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلالت نشان
و راجه پرتان تهور پیشه جاجا در سیمه و میسره و قول و چنداول
مقرر گشتند و فرمودند که تا مقابل شدن بفوج خصم بهمین ترک
در راه رفت سوار پی تفاوت راه نیابد *

شده از احوال پراختلال دلا شکوه آنکه بعده که مذکور اجازت
و تم غنای زلات خفیه بانوشجات راجه جیسنگه و دیگر خواهران
راجه جسونت رسید در اخفای آن پوشیده از بیست گروهی
جود بر که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفقت دارالشکوه بر آمده
بود فسخ آن عزیمت نموده زحل صفت رجعت بملک خود نمود -
بعد مراجعت نمودن راجه بدلا شکوه رسید مژدن خاطر گشته
بسل و رسائل در میان آورده مکرر باظهار نملق و ابوام پیغام نژده
نژده نداد و این معنی زیاده باعث خار خار دل زار و نزارانی

سرگشته وادی حیرانی گردید - و بدست کوهی جودبور رسیده
چند مقام نموده دیدند نام هندوی معتمد سرکار خود را که با راجه
واریه انندیام نیز داشت نزد او برسانست فرستاده تکلیف ایفای
و عده به لجاجت تام بمیان آورد - او در جواب از روی غدر گفت که
من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدن من مصلحت
نیست - دارا شکوه باجمیر رفته استقامت ورزیده بر اچوتان
دیگر پیغام نموده نزد خود طلب نماید که دوسه راجپوتانسی
دیگر نزد او جمع آید من نیز خود را خواهم رساند - بدین جواب
پاس نداد آمدن دیدند را مرخص ساخت - دارا شکوه عقل و هوش
باخته طوعا و کرها باجمیر آمده ناردینر دیدند را نزد آن غدار مکار
فرستاد - دیدند باز پیش راجه آمده بهزاران توطیه کلام ذکر پيام
نموده هر چند انسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشود و تحقیق
شد که همه جواب او غدر و دفعه است - و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم
او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذیر سراپا تدبیر نیز در زبانها انتشار
یافت - از آنکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتیاج شیران
را روپاء مزاج می سازد باوجود علم سختی اغماص او سپهر شکوه را
نزد آن سعت عهد غدار فرستاد و سپهر شکوه چند آنکه بلبه و الحاح
و دلبری کوشید و وعده و وعیدها بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنیده
انگاشته بدستور دیدند مایوس مرخص ساخت - و سپهر شکوه
بادیده پر آب و حکر کباب که همه از انقلاب فلک کج رفتار می
دانست نزد پدر آمد

• بیت •
ز انقلاب زمانه عجب مدایک چرخ • ازین فسانه و افسون هزاران دیاد

پادشاه که بالکن قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست که چاره کار چه سازد درین حالت خبر اردبیل رسیدن محمد اوزنگ و بپ بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار بر کار زاری داده اند و بعد از وقت صرفه ده جنگی صف ندانسته بهانموده در آمدن بهو هسان نوح اجمیر بخیل مهر چال احسن دران جبال پرتو احمد و از جانی خود حرکت نموده در دره در آمد بعضی راهها را به سرب دیوار خام ، سنگ چین نمون و چیدن توپها و دستاندن تخته چینی قدر انداز استوار ساخته جادب زمین خود را ، سلطان خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار سرفداز حکم انداز همرا او مقرر ساخت و مورچال طرف بهار باهتنام شهر نواز خان مع پسران و همراهان با جمعی از بر قندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بعید روز میواتی که سیاحت و نردن کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح نویخته و جمعی دیگر از مبارز پوشاک سپرد و در بروی خود سپهر شکوه را بنا سیاری از آلات آتشبازی و دوپهای نامی صف ربا قائم ساخت و خود در میان جا گرفته ده جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده ده مورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاوی نموده نگذازند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تدرن و تقسیم مورچال پادشاه ظفر اقبال آنده بعد نزدیک رسیدن موضع ربواری که از اینجا اجمیر مرده کوه مسافت داشت و از مکن مورچال خصم فیم کوه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعین مکن نمودند صف شکن خان میر آتش

گردید که توپخانه آتش بار را پیش برده جایجا مقابل
 خصم چیدند و عقب توپخانه شیخ میر و دلیرخان شیر
 مورچال قائم نمودن نمودند و همه بهادران جنگ جو
 شعله خو مکانهای قابل مورچال بسمن بدست آوردند
 و باز بزدن گولگ نوب کشادند و هر یکی بر دیگری در تود
 انی سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی
 خصوص پودل خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین
 کهانی و دیگرندوان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته نا
 تروند بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حوام نمودند و
 برا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه را
 در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم
 ب کوه قلب در کمال استحکام بود تروند بهادران پیش رفت
 گردید بلکه مردم لشکر آراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها
 رو گرفته بر مورچال پادشاهی ریخته آدم و چار پا ضائع و
 نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گولگ توپ آن
 که می آمد بی آنکه از صدمه ضرب آن جانداري تلف و
 با گردد بر خاک نمی افتاد - و گولگ مورچال پادشاه سواي
 بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روی کار نمی آمد
 چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص فشان را طلبیده
 یا تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت الکلز ترغیب یورش
 د روز دیگر راجه را جرور زمیندار جمون که همراهان او در
 وزی و شیر ندیدی ضرب المثل بودند پیداهای خود را از

نسب پارچه کوفی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که
کوه ننه بنان گمان یورش داشتند : از زدن گلوله توپ و تفنگ و انداختن
سنگ به متصل هم می باریدند که فرصت نمی دادند روانه ساخت
بر آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برنمر بسنه افغان و خیزان
سلطان جان سنان برقی دزدانز مقابل مورچال آسمان یورش نموده
در راه اجل او می رسید رینگ زریبا ساخته نشان راجه
داده سالی کوه نرده نصب نمودند و خود راجه راجپوت که از عقب
جور بازان مستعد گسند چشم بر راه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود
دو آسمان قریب هزار نفر جنگی متعلقان در مقابل بهادران راجه
و راجپوت آن جلالت کیش قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گلوله
تفنگ و افغان سنگ خوز و کلان سینه سپر ساخته خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که همان
امیران در بهادری و بکه تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه
را دروید دلیرانه با مردم خود فصد بالا برآمدن بران کوه نموده
داد نهایی داده خود را بدم گلوله توپ و سنگ باران زده از طرف
دست راست بالا بر آمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و
شجاعت روز پیکار بی نظیر و در کار گفته می شد با همراهان خویش
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسند که با راجپوتان پیکار
جبه بحرکت در آمده توده بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالامرا با
بسداری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در
مب معرکه آرا گشته اگرچه دران یورش توده جانفشانی از همه

بوده‌ای جان نثار بروی کار مدد دادند و پیش قدمی مردم
را به باج و آتش کار آزار می‌دادند و درین مردم طغیان از جان نثار
نمودن شد و جلاوت دایر خان امیر بود که در مقابل آنها
از راه چال شهناز حین و میروز دیوتی بلا فاصله بگری گونگ بلا و
ژانگ دنگ ایل می‌دادند و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار
آمدند و از عربدن نوپا که آمدای کرد بدم گشته بود و سرداران
بان و آویخته هردو طرف آنقدر دود و صدای وحشت افزا دران
کوه و محروم پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فراق نمودن
دشواری می‌نمود

• بیت •
بوالکلیخت و زمی چو آمده صبح • نه گش ز بیدگان و باران تیغ
سر آمد ز قلب نولشکر خروش • رسید آسمان را قیامت بگوش
ار هر طرف چندان سبوتن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
که نشان از سرو عورت آنها پیدا نگردد - دایر خان چون شبر ژان
مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
از تردد باز ماند - و دارا شکوه بربلندی کوه ایستاده مردم خود را
با وجود مشاهده آثار هزیمت ترغیب جنگ بفرزشت نام و ننگ
می‌نمود هر چند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
بر آمدن از عقب احاطه دیوار دایریه‌ای بهادانه بظهور آمد
فائده بر روی کار نیامد و شهناز خان که از راه غیرت فاتی آمد
نجات ازان جنگ جان ستان محل می‌دانست و در خاست
هر دو دلی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون و قار بدون آنکه
نقد حیات در باز و از خجالت دائمی نجات یابد و بر آمدن

بر پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیبه و اسم محمود
بر حق مرزبان او نگذارد. برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
و بستهای او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرزیده
مطور می دارد. گویند بسبب چنان جان و شانی که بدان اوقات
و عقیدت از شیخ میزبانی پادشاه قدر دان خانه زاد بود را
نسبت همه مردم خوف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در همه
خند مکان عالمگیر پادشاه مردم خوف که محقر ترین انکهای
خراسان است پیش آمدند و ترقی نمودند. در هجدهم عهده از
پادشاهان. الف در تواریش بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
مردم خوف نسبت به همه مردم خراسان در ظاهر درشت و بدو
واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طریقه
پاس حق نمک آفا از جمله ثابت قدمان می توان محسوب
نمود. بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالابو آمدن نشانهای
فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی
بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزاران پاس بهمعنائی
غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرا
اختیار نمود و از مردم عمده سوزی هر دو نام برده فرصت و توفیق
رفاقت زیانت و قدری از جواهر و اشرافی و محل خاص و صد
و چند خواص که با خود توانست گروست با خویش همراه گرد

متوجه احمد آباد گردید و دو اژده فیل و اسفغان و شغران پیر از بار
 همراه دیگر امباب انتخابی - ایت دار و بداری از خدمت
 محل هر چند آنها با از راه عاقبت اندیشی بیست آمدن چندین
 روز معتمد همراه گرفتن ساخته بود اما ناخود ناوانست گروت
 و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خوجه برای
 معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پداغه برتقداز مکرر
 حرام خواهر همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عهده بعدی
 خود را برهانند چنانچه باتنی احوال آن به گذشته وادی حیدرانی
 بر محل بذکر خواهد در آمد الغرض اکثری از لشکر بیست یانده
 بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعی
 بهائم تاراج رفتن مال و عیال و بیاد دادن عرض و ناموس
 پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و بر باد دادن امباب و حاکمان
 که فرار نمودن نفران همراه آن گردید دران کوه و دره حیران و سرگردان
 گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه
 مع همراهان بحادثه تاراج رفت - و چون دران شب تاریک دره پر از
 درد باروت خبر تحقیق داراشکوه تا در ده ساعت نجومی در هر دو
 لشکر مخصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی
 مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا
 در جای خود گرم داروگیر مالداده برتقدازی می نمودند تا آنکه
 بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
 حمله همراهان داراشکوه عسکر خان و حید ابراهیم و جمعی دیگر
 که از رفتن آن برگشته اخذ و انقب گذشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبح صی نمودند و محمد شریف مخاطب بقایم
خان که مدر بخشی داراشکوه بود بنظم تبری که در شکم او رهند
از دوزم در گذشت - اگرچه بعد از آن خان پسر شهناز خان معجزه
زخم گوی و تدریجاً بود اما آخر التیام پذیرفت - و محمد خان
و مدد انراهم باجمعی از همراهان دارا شکوه بآبدن زخمی و دل پر
خون که سوای رخت بدن همه اعیان و اعیان بزاراج رفته بود
وسیلۀ صف شکن خان آمده بزبان عجز دمان شرف اندوز ملت
گردیدند و مورد عذایات گشتند *

در منصف پیشگان کارزار دیدند تجربه کار ظاهر امت که
چندین چهار جنگ بچنان نهنکان دریایی غیرت و شیران بیشه
شجاعت که هر کدام را در دوز رزم و حتم وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چنانی حادثات که بزبان خامه جاری گشته از حا
در نیامدن و ثبات قدم از دمت ندان و غنم و خصم غالب
آمده را از روبرو برداشتن بجز تائید و فضل الهی و مدد طالع
عالمگیر پادشاه غازی حمل بر چه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگی داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکوه و ستایش
پادشاه حقیقی کشوده از واقعه شهناز خان و شیخ میر انصوس
زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک روضه حضرت
خواجه معین الدین باعزاز و آرام تمام برده مدنون سازند - و خود
بعد از زیارت مزار آن زبده العارفین و مبلغ رماندن بخدام آنجا
از آنجا کوچ نموده بر مرتلاب اناساگر حکم مع چهار مقام
فرمودند و راجه حیدرنگه را بک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

روایه عذابت فرموده: اجمعی از مردم کارزار دیده و دگر بار ناپایی
 تمانب دارا شکوه مقور فرموده بعطایی خلعت و اسب و دیول
 مناجر... آمده مرخص نمودند - چون راجه جسونمت از خجالت
 و مضمرات رباده از مدارا و نایب روی به تصور رسیدن نداشت
 و موجب اندوهش راجه جسونمت از - مومرمان عطاوت عنایه بی
 - رسمی و خطابخشی و مویه داری احمد آباد و حال و دین
 منصب هفت هزاره وقت هزاره جمع خلعت برای از
 عطا نمودند و زندان و نوزس بیگم اهلیه شاه از خان را نظر
 در نسبت عوری و حقوق خدمات سابق مورد انعام مرحمت
 ساختند و پادشاه خان برادر شمع مدیر خلعت مامی را اضافه
 نمودن عطا فرموده رنایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
 و قبل مع دیگر کارخانجات بضبط هرکار در آمد - و جمعی را که
 داراشکوه در اجمیر بمظنه هوا خواهی پادشاه ظفر آیت متفید
 ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
 با وجود تصدیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطابخشی و
 جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقور فرمودند - و چهارم
 رجب - ۱۰ مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواججه معین
 الدین تشریف برد: متوجه دارالخلافه شدند - دینولا بمرض رسید
 که شجاع از خدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
 فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبح آزاره جهانگیر فکر
 گردید و معظم خان داخل قلعه مونگیر شد از شنیدن این مرده
 حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزل

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت . و پنج ماه رجب باکوره و دبدبه پادشاهی داخل مستقرالخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار آباد بطریق نال نیک مشتمل بر اینکه قلعه چذار که در محاذ داراشکوه بتصرف شجاع در آمده بود بتصرف پادشاهی در آمد ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر

تعیین مدد و خطبه و لقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دودمان صاحبقران موقوف مرقع ریشه مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام ندرت انجام که مراد از بیست و چهارم رمضان المبارک سده هزار و هفتاد و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دوم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته در دیوار هجرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون غمل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا باف و کلابنون دوز آرایش دهند و آنقدر زربغت ولایت و احمد آباد و مشجر کار نرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن ذخیره اندوختند و راسگمران طنز با هزاران عشو و ناز محفل آرا گردیده باصول گوناگون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند

• بدت •

معنی ز طلبور شد گرزدار • نگرند چرا فوج غم خوار و زار

شراری برانگیخت نار پیاب • که گردید انگشت مطرب کباب

سخت مروج که از صفت مدیا، بدین نوید بخت خرمش را مود،
می نمود بر خود بایده از شرف مده ایس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر جاح و کیدوان گشود و منیر از فخر، احم
و لقب، ابوالمظفر محیی الدین محمد، از یک زیست بهار عالم گهر
عازی، سر غم بر و یک بوز، مود - در عهد سابق یکطرف نشی و
رویه از کلمه طیبه و احم خلغای راشدین - مریس - بگردید برمودند
در چون نقش کلمه قوچید بر ارم و دینار نه اکثر جای نامناسب
می افتاد و زیر پنی مشرکان می آید نقش مده و را بدین حکم
مبدای سازند •

• بیت •
حک، زد در جهان چو مهر منیر • شاه از رنگ زیب عالمگیر
در رویه بجای مهر بدر مسکوک ساختند •
• بیت •
از سکه اتدل شه مهر نظیر • سیم و درم متاره شد نقش پذیر
از سکه او غنای در چرخ فتاد • گردید زر از حکم او عالمگیر
چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتعصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد، باطناب کلام مدح میگردند لهذا بتجرب
انعام چند امامی خاص اختصار می نماید موای آنچه در باب
طرب و احتفای خرمین خرمین و طبق طبق سیم و زر و جواهر
بخشش در آمد پنج اک رویه پادشاه بیگم و چهار لک رویه
بزیب النساء بیگم و در لک رویه بزیب النساء بیگم و یک لک
و شصت هزار رویه بدر النساء بیگم و یک لک و پنجاه هزار رویه
بزیب النساء بیگم عطا فرمودند و در لک رویه به پادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و نیل خاصه با یراق نقره • رحمت
 نموده تا لحیم مذنب ۱۰ هزاری پنج هزار سوار فرمودند و پادشاه زاده
 محمد سلطان که بتعاصب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
 و نیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
 و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
 فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارب زر دوزی و جمدهر
 مرصع با علامه سرورید و دو اسب با ساز طلا و زین میذاکار عطا نمودند
 و فاضل خان حائسان را اقامه هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
 پادیه چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای ایان که از تربیت
 کرده ها و پیش آورده های سعد الله خان بود و دیابت وزارت
 سربراه می نمود بخطاب راجه رگهذته هر بلندی یاست و زیاده
 از سی هزار نفر دیگر از روشناس عمده بعفایان خلعت و
 اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو نیم ماه کشید و
 هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی منعقا بکار میرمت و از
 انواع فالوس و چراغ افسام گل بری و چمن و طاق بندی نمایان
 می نمودند و کشتیهای مملو از افسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
 بر روی دریای زیرلمعه در نظر تماشاگران جلوه گر بودند • ^{الز} شاه
 شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
 تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالی
 از انداز تصوف و اشاره ابطال ازادت مرید کامل نیست • بیت

ممن دل من چون گل خورشید شکفت

کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جالوس شاه حق آفر را

ظن الحق گفت الحق این را حق گفت

ار و انکه مذلت شرفی به من رسید که اعتماد خاریب محمد عالم
در حلق شجاع نقد حیات در ناخت *

چون از عهد جلال الدین محمد آمدند پادشاه حساب داری
مال و ماه دقت و محاسن بود را از غم فروری که سال
بزرگم در آن چو حمل باشد تا آخر امفان گذشت و ماهی
دماه الهی حاجده بودند از اینکه پادشاه محسن و پادشاهان
آنش پرست شبیه به پادشاه حق شناس در پاس شرمین
گذاشته حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عری و قمری
گذاشته و حساب دقت را نیز چنان مقرر نمودند که ماه و سال
مربی بر مال شمعی مقدم باشد و جشن او روز را دائمی
از میان برداشتند اگرچه هر که از علم و باغی و عود بهره دارد
و بر تواریخ عبور نموده میدانند که باوجود نوروز محرمی و ام
ماه ای آنها بهمین نامهای درودی وادی بهشت تا امفان زردان
زند اما حد موضوع گشته اند که ام ماه ای آنها نقد اندکی
سال در تفاوتی نغرس قدیم موسوم ساخته می نویسنند و شادی نوروز
که غم فرودی آنها باشد در نرمان و بندر سورت محسنها
میزمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اما
کار ندارد و حساب دقت و سال و ماه ایران و توران بران ماهی
نرس قدیم است و نوروز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندوستان
پادشاهان توران و نبة الاعلام بنی و بخارا تا حال میگذارد و مداز

فصول اربعه و گریه و زاری و برشکال ها و دستان و فصل خریف
 . ربیع و رسیدن غله و میوه هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی
 . نصیبداران همه از مال و ماه ششمی معلوم می توان نمود از ماه
 عربی دریافت آن محال است ایکن بادشاه دیندار نظر بر مرید
 رعایت تقوی نخواهد که به عیب مشابیهت بشادی نوروز مال و ماه
 مجموعی اجم جشن نوروز - اطاعتی مستمر باشد . در همین ابتدای
 سال ملا عوض، وجیه را که از فضلی مشهور توران بود و پانزده هزار
 روپیه از عهد انلی حضرت سالیانه داشت منصب هزارگی دوسم
 - وار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از
 منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج
 خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد .

احوال مذکور باقی احوال پرمال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد
 که بعد از هزینه است از جنگ در کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامه صدق
 بیان جاری گشته خود دارا شکوه با مظهر شکوه و زوجه و صبیحه و قدری
 جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمت محل با خویش گرفته راه احمد
 آباد اختیار نموده باقی خزانه و اجاب و مرانجام ضروری با خدمت
 انانث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حواله بعضی نوکران
 قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه مرای معتمد نموده بود
 که زود از عقب برآمدن دران هنگامه بعد از چهار پنج کوه که مسافت
 راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز
 نموده با هم شست و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه
 توانستند اشقران بابار و استران سبک رفتار پراز نقد و جنس گران

بها که ال بهاری از بالای فغان فرود آوازه ، شادان از نمود
 و من آن بعضی عوارض را از دیوار های - خانه از دانهی کجاده
 در سال سوار کرده در صحرای خور دادند و باقی اسباب را در طوف
 که راه یافتند و داشتند بردند و خواجہ سرا ای که مایع آن چا
 نکه داشتند گرفتند آن را بهیمنی و ملاحظه تعاقب توپ ، نشاء
 دل داشته همان دیوار های عوارض را در دانهی در دارا
 در دانهی سرخه آبیوی خود ، قلموس آقا دانسته با دارا
 در آن شب تاریک دارا شکوه داشت بهما آمد و بعد تعاقب را
 شب و روز که حاصل داد زنده دارا شکوه بدو شدند و آن سرگشته
 وادی سرگردانی در کمان نشویش و حیرانی که بی سر و سامان
 و ارباب زده آورده آن داشت و صحرای بود بعد هشت روز باو
 احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر باد
 و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند عوای مید احمد
 بخاری که به نیابت صوره داری در احمد آباد از طرف دارا شک
 مانده بود و با دیگر متصدیان وفادت نمود باهم مصلحت یافت
 بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و با اتفاق برای
 استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان
 خانه مقاد ساختند و با استحکام بقدریست شهر از روی اتفاق
 بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشا
 بلند آرازه ساخته آماده ممانعت و مدافعت آن برگشته وادی
 حیرت گشتند - بعد که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایا
 همه جا استقبال و پیشقدمی نمایان دل از تصرف شهر برگرفته

په‌رکنه کرمی بدو گوهی احمد آباد رفته از انجا بکنجی کولی که از جمله مردشان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا

• بیت •

برده بی‌خام اعانت نمود

آکه شیران را کند روزه مزاج • احتیاج است احتیاج امت احتیاج
و کنجی رفیق او گشته از مرحد گجرات بر آورده بده لقمه حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر سورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دود پناه
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با حمد آنک شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهر شکوه بامید بهبود کار خود وار نموده
بود و اارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرمال او نگردید بلکه خود را آشنا ساخته

• بیت •

بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نه نمود

بوقتی که دولت ورا یار بود • زره پیش تیرش لمد می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر • نکرده خدنگش گذر از حریر
آخر دوسه روز بامبد مستمال ساختن زمیندار معی بهبود بکار
برده ناچار بادیده اشکار و دل پر از شعله نار راه بهکر اختیار کرد -
چون بکنار حد - مند رسید فبروز میواتی که تا این روز رفیق ایام
بد فرجام ا. بود از مشاهده نا موافقت روزگار از رفاقت آن بر گشته
اختر دل برداشته جدا گشته بطریق مدار راه دارا التخلات اختیار
نمود بعده که آن برگشته وادی حیرت بولایت جاریان رسد صحرا
نشینان آن دیار حد راه گشته باران دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از محنت آن حمایه نجات یافت و ولادت مهربان سرور آورد مهربان مکتبی که سرگروه آن قوم بود با استقبال بر آمده باعزاز تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت برای نمونی برانه ساختن این خواست که بدو راه گشته از اینجا بگذرد که درازده منزل مانده بود رسد و درین باب بمعالجه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت یارزدی باز زرد بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ایا نموده از دست محنت و علقه ملک چون زمیندار دهاندر که از حاکم مهربان اهدان دارا شکوه بود و ادعای بندگان و انصاف خاص در عرضه و پدید می نمود پیش نهاد خاطر ساخت

• بیت •
چو تیره شود مرد را روزگار • همان از اندکش نیاید بکار
چون بحد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون اجل ناگهان استقبال نمود
• دست •
اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فاسوی خویش
همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان
چون مهربان مهمان کش حق ناشناس بخانه خود برده فرود آورده
که بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز سادری بیگم
زرجه دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت و دیعت
حبات نمود از واقعه او که باهم محبت با مرط داشتند و آن مغفوره
درین معنی از غصه کاهیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
یامت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد صدی چرخ
عقل نیز بحال نمی ماند نظر بر عاقبت اندیشی نمود تابوت اوزا

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بمکسی و حیاهی
 با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدنون هازند و
 خود با چند خدمتکار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقه ملک
 چگون باران سمت قندهار مرحله پیمای گردن ملک چگون که
 بحسب ظاهر کمروفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 و ترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تیره سرگردانی بود
 قابلی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چقد گروه مسافرت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرارو راه زن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعد از آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه روزی میرحم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
 در داراشکوه ریخته فرصت دمت و هازند نداده دستگیر ساخته
 باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براجیه جیسنکه و بهادر خان کوکه نه از اجبار بتعاقب
 دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بیافر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر حسن عدل خود نوشته مصحوب قاصد پاد پیمای
 روانه ساخت بآتر خان همان صفت عرفت داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شذر سوار تیز رفتار از حال داشت . بعد
 که بعرض رسید . مطالعه در آورده به حرمان خاص اطلاع داد و تا
 رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار
 شغف و خوشوقتی آشنا ساخته باو اختن شادیداد . حکم نمودند
 تا آنکه مرغی داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
 دارا شکوه بسمی ملک جیون و روانه حضور گردیدن . باین مقصود
 برداشت ملک جیون از نظر گذشت . و ادھر ماء شوز با اشاره
 عالی شادیداد باو اختن در آمد و غمیمه جبین . لوس تا عید ضحی
 گردید . ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدستام و بعرون ملک
 جیون بدنام گشت . درین حال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
 داری دکن مامور ساخته پادشاه محمد معظم را طلب حضور
 فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب وزارت
 دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند . درینوقت بعرض رسید که
 سلاطین شکوه در تعلقه زمیندار حری بگریخته در پناه او بسر می برد
 براجا راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار حری بگریخته پناه و نصایح
 بنمودند که نظر بر بهبود و مال کار خود نموده سلاطین شکوه را
 از تعلقه خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید .
 از وقایع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رنجن
 از اکبر نگر به باندہ برادران جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
 رامع پسر او بقتل رساند . وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
 و پسر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
 مسلسل بر حوضه قتل نشانده از دروازه سمت لاهور داخل

دارا خلعت نمابند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان
هر در چو یک چاندنی ، بازار معداله خان وزیر قلعه ارک شهر
گذران برده دهایی که در خفا آباد آورد در عمارت خواص
پور آنجا مقید سازد - بهادر خان بعد رحلت داراشکوه در مکان
مذکور بحضور آمده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان
گردید روز دوم آن ملک حیون که بخطاب بخت یار خان سرامرازی
یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار
از مردم اربابش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرنه پیشگان هر
کوچه و بازار و تماشاخانه هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده
بودند بر سر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس
ر خاشاک نجات آلود و جنگ و کدو رخسند و زدند که چند نفر
مجروح گشتند از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند
تا بختیار خان که بر سر او سپر در حلقه بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده
بحضور رحیده شرف ملازمت دریافت گویند آبروز آن قدر سایه فساد
و هنگامه بر هم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود که از - رونق عظیم
از مادر دهر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال باصتابعان
رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون
جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزه های پر از بول
و نجات بر سر امنافان رختند که اذیت آن تماشاگران رسید -
روز دیگر که کوتوال بموجب حکم دربی تحقیق بانی آن فساد پرداخت
ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته ماده
فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بغدوای علمای زمان اول

هیبت را بغزل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجه احرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موقوف روایت و قضا که از دارا شروع با مدرین گذاشته نضوب را بدنام ساخته کار باطل و که رسانده بود مذبح ساخته نعلش او را در حوض فعل انداخته در باره زنده رسانده او را از رستگ بازار چوکها گذرانده در نظایر تالانها که انقربیر حال و مآل کار او گریبان بودند چنود دهان سرور مقبره همايون مدفون ساختند آری

• بدست •

تخت دارا پایدار از دور گیتی ناستی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی ترجیان

• بدست •

عیش دنیا اختلام خواب غفلت بفرست

در خدایش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که مظهر شکوه را در قلعه گوالیار برده نگاه دارند •

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور اشکر و امواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال اشکر کشی همیان آمد که بعضی جاگمی بازار نذر آزار آن گردید غله رو بگریزی آوردنظر بر ماهیت حال خالق الله و ترجم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی راهداری که سر سر هرگز و سرحد و معدن آبهای گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردد و پندوری که در هر ماه و حال بصیغه گرایه زمین و مکتبی که همه اصناف گران و باحدان ممالک محرومه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا نیاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سر رشته نهشته و دکان

اخذہ خرید و فروخت می نمودند در حرکار بدستور معمول چوڑی
 یدادند زر کلی زیادہ از لکھا عائد بیت خراج میگردد و ابواب
 شروع و نامشروع دیگر مڈل سرعماری و برشماری و برگسی
 چرائی بنجارہ و طوعانہ و حاصل ایام بازار عرس و جاترہ کفار کہ در
 معبد خاہی ہوں برگزات دور و نزدیک ہر سال یکبار چندین
 ک آدم فراہم آمدہ خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر
 مسکرات و قمار خانہ و حرابات خانہ و جرمانہ و شکرانہ و چہارم
 حصہ وجہ ادای فرض کہ باءانت حکام وصول قرض خواہان
 می شد و غیمہ قریب ہشتاد بابت کہ از ہمہ ابواب زیاد از کورہا
 داخل خزانہ سرکار میگرفتند از قلمرو ہندوستان معاف فرمودند -
 و سوای آن عسور جنس غلہ کہ بیدست و پنج اک روپیہ ازروی
 دفتر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی
 غلہ معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در موبجات
 احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانہ
 فرمودند اما نفس الامر اینست کہ اگرچہ بادشاہ عالم نواز رعیت
 پرور حکم معافی ابواب مذکورہ نمودند و احکام منع آن بہ تہدید
 صادر شد اما سوای محصول پاندیری کہ بیشتر آن محصول در بلاد
 پای تخت و ہاکم نشین مشہور بضبط در می آمد مواثق حکم
 بعمل آمد باقی ابواب ہرچند از طرف بادشاہ ممنوع گردید لیکن
 فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن
 کوتاہ نہ نمودند اولاً پای سیاست کہ توس و واہمہ آن در دل
 جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلاً در عہد بادشاہ

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان ندانند و بوم آنکه در ایام
 انقراض ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کدورت ادبشی
 دیوانیان خلاف مرضی که بابستی از نسخه دیوانی منیا نموده
 وقت تمحوا بارزاد طایب در پروانه جاگید عمل حش . منیا نموده
 تاخواه میدمودند بعمل نیامد و جاگیداران عمد، بدس حجت
 که دامهای این ابواب در پروانه بخوا ما درج گشته و طمع براده
 نابلی و ظلم علاوه آن گردیده راهداری و بسداری از ابواب مذکوره
 بدستور سابق بکنه مزید دران نظام و تعدی بدست اندک از روی
 سواقم و وقائع بعضی برگذات بعرض میسر بعد کمی منصب و تعدی
 گزر برداران معاتب میگرددند و گزر برداران مبالغه گشته چند روز
 احد آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله
 مربی و ساخت و کلا کمی منصب بحال میگردد لهذا بدست
 معانی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا
 ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده فساد و مسافرت آزاریست
 و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو
 هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت و زور نوردان محتاج
 فوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختی میگرفتند و الحال
 هم میگیرند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خودها
 زیاده از راههای تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند و گفته رفته
 کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک
 و بنادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرچ در می آمد
 و بر سر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آرد و طلب مداد فنا میبرد
 خصوصاً رهنه مغرب پیشه دکن قبل از صلح و بعد از صلح که افشاء الله
 تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرح سیر بزبان قلم جاری
 خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطه بیان بیرون است مگر حق سبحانه
 و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفه بدعتت
 تسلط بخشید که چندین را بجزای کردار رسانده بازواج سیاست
 مبطله سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد
 ذکر محاربات که ب شجاع رو داد و فریفتن

پادشاه زاده محمد سلطان و صبیح خود دادن باو

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقی و سپه سالاری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کفان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میرفت تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه دوماه جنگ سلطانی گه بتکریر تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی می نمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود
 افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات بار سال زسل و نامه
 و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 نا تجربه کار است خلل در تدریت پادشاه زاده نهیت بطرف پدر

داخت و دل بادشاه زاده را ادمت آورد. رفته رفته و شغل تدبیر
 دور آمدن را در بزم استحکام داد که قبول از دواج عید خود که از
 ابق نامزد بود پیغامهایی آمد فوری دیگر رخنه و اعتراف تمام در دانات
 فیدت بادشاه زاده راه یافت از آنکه حوالت را بر رفته است و محدث
 نصیحت پیران آزموده کار قدرت می باشد و بصحت می که آن
 دمال که ماده زوال عقل و دولت و آسودن زاده رخت بهم
 میزدند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
 مام پیشکن واقع طلب و غمازان صاحب غرض بدان بادشاه راده و
 عظم خان غبار خاطر روز بروز زبان میگردید کار سختی کشید که بادشاه
 اده از اثر نغمه افسون مخالف و دشمنی همدمان عرب و عجم فصد
 ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشه دوز از
 مواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب صاحبان
 و مقریان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
 باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم عای میر ترک که
 ماده شعله انورزی این فساد بودند و چند خواجه سرا با قدری از
 خزان که توالست و جواهر و خدمه محل خود را بکسئیهای آب
 گدگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
 معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
 باجهان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بعیار برای
 استقبال و آوردن خزان و اسباب بادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
 بعده که بادشاه زاده بآن طرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
 نموده شروع به بردن خزان و دیگر مر انجام نمودند افشای این راز

س. بسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگیز که
 خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جود
 پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته
 حوصله و اعتدال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
 نهایت متروک و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
 پادشاه را در مسامی دانسته سر رشته استیصال از دست نداده
 استیصال و ترس تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلی سپاه
 و دلدهای همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت
 لیکن چون ایام یرسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل
 امواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
 و سواي این تدبیر بخاطر نوحید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
 و مدائی خان و آغر خان و راجه اندرسن بندیله و دیگر بندهای
 کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال
 شده رسیده بودند تفاوت سی کوهی از اکبر نگر درمکان وسیع مرتفع
 فرود آمده برای رفاه لشکر ایام بهر شکل بسر برند. داود خان صوبه دار
 بهار که برای کومک مامور گردیده بود باین خبر اطلاع یافته بقصد
 ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
 و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن
 دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
 شجاع بقرت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته
 در سر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از
 معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق وزیدن

معضي کومکيان فوج پادشاهی مغلوب گردید و راني ستقامت
 بهبادری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قو
 برآمده بدلدھی دلباختگان پیداخته باز دیگر حمله آور گردید
 و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خس و نور الحسن
 و گردهر را تهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه ا ظرف
 لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه تمام شدت
 بزران منقضي گردید و آب رود خانها و طبعین موج دریا در
 تخفیف آورد و دارد خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و
 خبر نزد ملک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان
 را تقویت تازه بهم می رسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار
 از ان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان
 از عطای چند تفوز پارچه و اسب و فیل و جواهر و مدد نقد او را
 معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع را کبرنگر رفته عبیدة خود را
 بعد از دواج پادشاه راده در آورده از نرینه و جواهر و نورو اسبهای
 عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و میما و برنق نقوش
 در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه راده محمد سلطان
 چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعد
 خود را بلشکر برساند و خود از سرنو هر انجام محاربه و مقابله
 معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توبخانه خشکی
 و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نواره
 و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج گشی نمود اگر بتفصیل
 محاربات و ترقیات رستمانه و تدبیرات حکیمانه معظم خان که بعد

انقضای بر شکل و بیوسنن دایراخان ازو بظهور آمده پردازد سر رشته
 کار باطناب میکنند حامل کلام در وقت پانزده بیست روز محاربات
 عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصب فوج پادشاهی
 گردد و شجاع فرار نموده بار بقوت نوار جنگی که بیشتر بروی
 دریا از شمشیر زن کار راهی صعب بودند بمقابل می پرداخت
 در آن مابین یک تارخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی
 کار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دایراخان و دارد
 خان تردادات نمایان روی کار آمد خصوص بعد که پادشاه زاده
 محمد سلطان باتفاق بلند اختر بزرگ شجاع برگشته اختر فرج خصم
 پیوست از طرفین توفقات صف را که هر بار از هر طرف غالب
 و مغلوب گردیده باز بمقابل و مقاتله می پرداختند و داد و کشتیهای
 جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و سنگین گردیدند - از جمله جنگها
 که مابین هردو لشکر بود داده نقل یک جنگ که خای از غرائب
 نیست قابل تحریر دانسته مجامعی از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد چون آن طرف آب کنگ فرج شجاع سرداری بلند اختر
 و دیگر سرداران جنگ جو باتوبخانه جهان آشوب که گذار آب بر سر
 معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار
 گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعد
 که فوج معظم خان که هراولی او بطریق مرادلی باغر خان تعلق
 داشت بگذار آب رسید چون بعضی جا آب تا سیف میرسد
 و بزشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
 از ملاحظه بسیاری آب و باریدن آتش گوله توپ و تفنگ از روبرو

قدم جدات باش نمی گذاشت آنرا خان اسب خیزد تار
زد و از عقب آن دایمیرخان میل سوار پی خود آب ریزان نمودن
بسر دایمیرخان که بهرامپس سوار بود تا دیگر دایمیرخان
بپوش جان داری را کار فرموده مقابل تو بخاندان شاه رسید آمدند
و به بخت همچسبی تمام لشکر خود را بدم آمد و آبش را بدم
هم میان چوب بختی که درای بخاندان پیاده بودند روانه کرد
و از روی گولم توپ و گلوله تفنگ چنان مقابل عم بزدند که گفت
که فرصت چشم و انداختن بمعدن و بهر که می رسید سوی آنکه سرباز
فرمودی در نشان ازو پیدا نمیگدید و درین همدسته نمود سواران
صدمات اسبان و وفلان نشان چوب بختی بحال نمود و از بسیاری
آمد سپاه و چهارپایان رنگ زیر با خالی کردند و باداب ماندن
بر طرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غنیمت بحرفه گشتند در
همین حالت پسر دایمیرخان از توج دریا مع اسب با فوری موت
که نشان زده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله
و در گرفتن دود باروت نه پدر پسر را نمی شناخت و دوازده بحال
برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلهون گشته بود جمعی را که
اسب شفا کرده بر آورد نجات یافت ربعی که ششاور پی میدانستند
و از صدمه گوله و بان محروم ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند
آنرا خان که پیش فیل دایمیرخان شمشیر زن انبوه هجوم سوار و
پیاده فوج خصم را ازهم میدردید ناگهان فیل مست مقابل آغرخان
ناشاره فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار و بروی فیل حمله آورده
شمشیر بخاطریم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسب بخاطریم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکب بتفاوت ده قدم از هم دیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمه شرب رسید اما دود اسپ کسخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع ساخته به چستی و چلاکی تمام بر اسپ رسانده باز دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسپ طاقت نرود نیافت و دانست که باز رویی بالای سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ بسته بر گردن فیل حواری شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد و از دور نبرد رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گوین اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را برای سرکار آن خداوند بقیه آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای حواری من از اسبهای کونل مرحمت گردد دلیر خان باز دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزائی باد و در اسب عربی و ترکی باغرخان تواضع نمود و بیکی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان جلالت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهای گمان در آورده مدای دارو گبر بچرخ برین
رسانند

ها ده بر آمد ز هر پهلوی • چکاچاک برخاست از شروبی
نوگفتی هوا تبر باد همی • سراسر جهان تیغ باز همی
و بعد حملهای پدایی و چپقلشهای بهادرانه که دوه سر در شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
بادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروگی برداشتند فوج
هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیارزده
و بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدنی نام شاعری بود که
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعروا گمان نبرند و به دلیر خان
رسانند •

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکی
جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت
بارجود چنان مغالطه روز موه بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع
یافت دانست که شعرکیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدنی
گرتخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته خدمت دلیر خان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت •

الفصل بهمین وتیره محاربت صعب بر سر ناله‌های قلب و بر روی درباری گنگ بجنگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف تانده که از معمرهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بعیان می آمد و مردم نامی بعیا طوفین گشته و زخمی میگردیدند •

الحال بذکر حضور می برد از آن که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهای ندویانه معظم خان بخاطر آوردن که ز راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدوات متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آون راجه چسونت را بالقماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بهماراجه ساختند همه جا سیر گمان و داد دهان و شکار افکندن طی مسافت میفرمودند - بیعت و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندرز ملازمه گردیده مورد عنایات گشتند - حوغه طلائی بصورت بنگله برای سوار پیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغه زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یک هفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیح میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی در حق داماد نمونده شیم . عروس مبارک قدم ظهور آمد .

دربین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از دزد شجاع و باز پیوستن به معظم خان بعرض رسید مجامعی از تفصیل آن می نگارند که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانی که لازمه ایام جوانی است و خدیل خام بدام شجاع آمد آخر کار از ده خطه مدعا بقبضی که باوجود عامی گردیدن در خدمت بدر بزرگ نظر بر مآل کار عوی بر نشاند روزگار نهاده دانست که آخر جان و ایمان در بندهای آن دولت نداشت انجام باختن است ناچار از آن خطا نادان گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبر نگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یکدو منزل بود درین محل خبر بیماری محل او رسید بهمانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بآنده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آف بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر به اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجم سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدیری که توانست اقتضای با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته دلف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار بکشید روانه گردید، مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته در کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتمپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهایی مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توبه زدن شروع نمودند. اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم سالم از آفت بگذار رسیده اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه و فداری از خدمه محل بودند و گران باربرد دوسه گوله بسبب عیب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از ذکور و اناث ببحر فنا فرو رفتند و بسیاری بمدد ملاحان رسیدن کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خدمه مختصر و حاضری و میوه بزی پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه روز بدین پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده پیهم حقیقت بحضور پرنور رفته مع عرضه داشت پادشاه زاده ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفوج پادشاهی شجاع دست و پا باخته بفکر فرار ا فکاد اما باز محاربات صعب میان هر دو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار روبیه از خزانه مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس گشته ملک و میع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح لازمه خبرداری و ارادت خان معصوب که ماده شریک فساد پادشاه زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که المیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه را ده رفته از همانجا متعبد ساخته
مع ارادت خان باده دریا برگشتی سوار نموده دهه مد سلیم گده که
از جمله قلمهای ارک دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که
ارادت خان را فدائی خان همراه گرفته حضور آور و فدائی خان
بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب
برطرف و از مجرا ممنوع ساختند •

اگرچه میان اعلیٰ حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتهجات کلام
و شکوه آمیز و معذرتهای خوشنیت انگیز رسید - بمیان آمد که غلط
نقل همه آن مضافی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلیٰ
حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که حلد مکان
سجدهست پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردوس آشنائی
ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد •

در جواب خطی که از نزد اعلیٰ حضرت مشتمل بر طلب
خواجه سرای چیتی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای
مراسم عقیدت بعرض اقدس میروساند که فرمان والاشان سراسر
نکاتنه قلم مبارک که بدجم شهر حال در جواب عریضه این • بند
صادر شده بود عز و صل و بخشید و از مطالعه تحریر کلک دراز
جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید
انمنة لله تعالیٰ که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و
عافیت است - پیروستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که
بمشیت الهی در چنین و طقه خطرناک افتاده بپندین کلعهلی
ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزده سئلت می نماید که توفیق استرغای خاطر ملکوت ناظر و فرصت ثلثی و تدابیر مافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی که موجب خشنودی قبله و کعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند - و از ذره پوری و بندگی نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای خیر این گناهکار را که عسارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری ولی نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضی امور چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها که ندارد - خراجی سرای چپتی نوبس را هرگاه کاری رو دهد حکم شود که بسعادت خدمت میرسانده باشد *

نامه دریم در ایامی که شجاع دهنه اول در مقابل عالمگیر پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن دارا شکوه خلدکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار خانه و غسل خانه اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس از تمادی ایام صادر شده بود پرتو و زوون انداخت به مطالعه ارقام سرمایه سعادت حاصل کرد نیفتنی که نگارش یافته بود بوضوح انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مفاد پرورشیده نماید که این مرید در ابتدای حال و آغاز دوع مراتبی که بفقدیر ایند منعال او داده باعقد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تحارب پست و بلند یوزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر ناسفته در بنسبت باز این مرید و زرق بارار دیگران که از ادب الله بدان معلق بودند کوشش لغرمایند ساواک را بمعنی مستحسن قرار داده بود و بحواست بعد دفع شورش در استرضای خاطر و لا دمر اقدم بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل گزند هر چند می شنید که موجب از غنا غده و فساد و برهم خوردگی مهمات عبد بتحریریک آنحضرت است و برادران بقوموده اقدس دست و پا یزنند و جانی میکنند گوش بسخندان مردم نینداخته اندیشه انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن از آنجا که اخبار بی توجیهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که خط خفای بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استلال پذیرد و سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین مابین و انتظام مهمات مملکت امت ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرون ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مزد گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر عقد این دومی خدای توانا شاهد است و اینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتی بر خود
 ترار داده گیربخته اند از ممالک محروسه بدر روند یا بقومیت الهی
 دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بفشینند • بیت •

سروازت ملک تا برزن است • تن ملک را فتنه پیراهن است
 انشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته
 شود چرا این همه عدت احایا خواهد نمود - در باب آبدار خانه
 قادی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته
 در محل می باشد چه در کار است - و مهر بر کار خانه ملبوس نمودن از
 رهگذر تصدق شدن خواجه معمر می شد الحال که دیگر بدین عهده
 مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی نعل خواهد رسید •

نامه ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر
 عفو نمودن نقصبات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که
 در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده -
 بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت
 عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد
 زمان و بهترین ساعات عز وود آرزائی داشت از وصول نوید عفو
 زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف
 عمیم مرشد و قبله خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنه لله که
 اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح
 داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان
 نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب
 مصلحت امری که وقوع آن شاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و بیوفا گواه گرفتن نبرد اهل اسلام که در
جهان ملل و ادیان مذموم گرفته اند مبداءند که این مرید هرگز نذجویز
ارباب ذعاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نموده و بحسب
و حدود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و مات و تحلی رعیت
ناظران نبابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
رئایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکند می ورزد
و حدااگاه است که چه شرمندگیها که ازین عکس لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرور نشیند جمیع مورغریات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
مهربان خواهد گرفت این مرید که خلاص عمر خود صرف رضا
جویی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دزیوبه فزاید
چگونه راهی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات انحضرت که
جان و مال و عیال نثار تحصیل خورشیدی ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از آنجا که
شجاع قدر عاقبت ندانسته بقصد فاسد باله ران رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاطر
جمعی حاصل نموده نفسی نارغ نموده بود توکل بر تائیدات الهی
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بقونیق الهی و اعانت
حضرت رسالت پذهبی و توجه باطنی آن حضرت یور دستگیر
هنگریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مباد

باشد نگردد . بران حضرت هویدا است که سبحانه و تعالی و دائع
بخود را بکسی که از عهد پرده اخف حال رعایا و نگاهبانی برآیا
برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویدا است که از گرگ شبانی نیاید
و هر کم حوصله از همدۀ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
پاسبانی بخاق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال
حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت برآرد -
تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت
پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بدقتقدم
میرساند •

از رازی ثقه که پیشکار منسرف جواهر خانه بود مسموع گردید
که بیست و هفت لك روپیه را جواهر و مروارید خدمۀ محل
بخود را دارا شنوده در جواهر خانه محل اندرون قلعه باطلاع اعلی
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن
نیامت فردوس آشپانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع
نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر
درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک
تسبیح مروارید که صد دانه آن همه هم رنگ و هموزن غلطان به قیمت
چهار لك روپیه بتلاش بهر رسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام
میسر آمده بود با یك آرمی الماس مدام در گردن خود داشتند
بعده که منزوی ساختند خلد مکن پیغام نمودند که چنین تحف که
از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف
پاس طریقۀ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود سماجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گفته آرسی را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود در هاون کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب دزشت خواجه سید شریف برگشته آمده عرض نمود باز طلب نموده اند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بروی دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکن تا روز واقعه روداد فادل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سویم جلوس چنان آزمائگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف و کنار آن عشرت خانة عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلریا هنگامه نشاط را گرم ساختند • • بیت • صدای مطربان با نغمه ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز برقص آورده هرسو شوخ و شادکی • بکار دلربائی نیز چنگی همه رنگین دهان از صوت نهی نهی • چو میفا از سرود قلقل می همه سلاطین و امرا و فضلا و علما و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و فسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زار گردیدند و طبقی طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد از انحصار سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلانست را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
به نظر گذشت و هرچه اضافه نقد و جنس به علاطین و بیگمان و امیران
مرحمت شد تحویر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن
است سید و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم سوال مجلس جوش و خروش نشر آراستگی داشت •
و درین جشن که عرشه داشت های معظم خان مشتمل بر مرده
فتح های پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
گذشتن و لایب بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض می رسید نشانی
درواهی بزم نشاط حاصل می گردید - چنانچه مجلسی از احوال نیت
مال شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار دو کشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمل و لازمه سلطنت نموده
خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی برتعا
پوشانده در کشتی جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کار خنجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از خدمات
انواج بادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پارا بتاراج بدست برد
اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان اتمام و بقیه تاراج بضبط سرکار درآمد و معظم خان حکم نمود
که هر چه از هرجا از نزد تاراجیان تواند بدست آورده داخل امرا
بضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خربش
و بیگانه تاب خدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

عقبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مایده نمودند .

• بیت •

بهر خدا چون کسی افتاد • همه عالمش پای بر سر نهند
 حوینده اقبال دستش گرفت • متایش کنان دست بر سر نهند
 بر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه
 عاقبت بینی قبل از آن با راجه رخسار رسل و رسائل محبت
 امرا بار سال تحف و هدا یا بمیدان آورده با اعتقاد خود بذای دوستی یا
 استحکام داده بود و نمیدانست که کاهی را که مال کار او خواری و زاری
 و بی اعتباری سر نوشت باشند هیچ دوست جانی و فرزاد و جگر
 گوشه او بتدبیر مکانات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و
 دنیوی چه رسد •

• بیت •

کسی را که اقبال از رو بقاوت • نهیب قضا بر سرش دست یانت
 همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسیده
 بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مدکار نماند و دافی همراهان
 و جمعی که آنها را رفیق روز بدکسی میدانست از وجدائی نمودند
 تمهید گرفتن قلعه از قلعهایی سرحدی متصل ولایت راجه رخسار
 بمخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه
 ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاضر را پیش
 قنوتست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
 و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار ذابکار آن دیار
 ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی از

مضان نیافت - و لغایت انتهای ایام نکل سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهن و سید قلی نام یا دوا: ده دفر که جمله سچهل نمیرسید با او شرط و پایی یاری و رفاقت بجاء آوردند •

۱۰۰ جشن سال قمری و مهم فرمودن براجہ درن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر ملک سرور چون ماه نابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثرخانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تاره بخشید و بار داب استحقاق تسمت گردید • • بیت •

از دوات وزن شاه فرخنده سیر • زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلّه میزان چو درآمد گوئی • خورشیدنشست در افق تا بکه
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت در لک و هشتاد هزار روپیه
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش
نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که مواق دستور هر جشن
بعمل می آمد بزبان قلم نمیده - و در جشن این سال نرخ فال
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار دو اسپه سه
اسپه که اصل و اضافه هفت هزار بی و هفت هزار سوار از انجمله
پنجاه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و هوبه داری
بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نرو ماده مع ساز طلا و دیگر

هدایات برای او روانه فرمودند نجات خان که بسبب وقوع نقص در
گشتن معمور خان از ابتدای جلوس - حضور دو بی نواقی حضور
می آمد حکم شد با یراق بمجرای آمده باشد - راجه کین که در ایام
نیمایی املی حضرت باغوی دارا شکوه الحکم - دکن در خاسه
آمد - اوبی دامت سون درگاه بیارزند از وی کوتاه ادبشی درجوت
احکام بعد از عد - آمیز دمع الوقت نه من را سرمایه نکال خود ساخته
بود امیر خانها با فوج نه همراه سوار برای تدمه او مقدر - رانه
فرمودند و کیسوسنگه بسر او که از پدر جدا گشته نظر و عافیت
بذنی خود در رکاب می بود خود انعام همراهی امیرخان نمودند
در استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سبوی دانهاد

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم مرهنگه آن مالک در باب اصل
و نسب سیر می بد اصل مردود مسموع شده رشتنه اصل اجده او
سلسله رانای چطور میرسد چون میان قوم راجپوت و هسه هذرت
مقرر است که فرزند از بطن عیم ذات خود حاصل نمودن و از کنیز
تولد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند در بنصورت که در
عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل
خانه زاد و کنیز و غلام اعذار می نمایند و آن اولاد ترکه میت
نمیدسد بلکه با وجودی که مذکور مولود نسبت به پدر نجیبه باشد
همین که از قوم خود او نباشد باو نسبت و کد خدائی نمی نمایند
اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعزازی بحکم
ولد الزنا برورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر
برهنه بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید
همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیوایی مردود که از
ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با
یکی از رنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد
بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخونه خود ساخت از و
بسر می متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در
گوشه و کنار جدال بامر ضعه که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از
مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دل بستگی تمام
داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا
نمایند قبول نمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و
پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
خود را از مکانی که پنهان نموده بود خفیه برآورده با والد او
بدانته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت
کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از
راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن نزد نیک پشت
هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بهوسله
نیز زبان زدست بروایتی این ست که بزبان هندوی گهوسله مکانی
را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال
زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش
میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم مذافی این قول شنید

بعد - الحاصل دهده که ملک نظام الملك بتمامه تاصبت صاحب قران ثاني حضرت اعلى در آمد و با هادن خاير رابطه و داد و محبت بدين آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بيجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض نافع کون نظام الملكى مراد از بندر جيول و بابل و هندو راجپورى و چانده باشد و بعد تسلط عادل شاهيه تعلق بحدود ملک بيجاپور گرفته بود و متصل سرحد کون عادل شاهيه که به تن کون اشترار دارن واقع است و برگذات بيجاپور متصل سرحد خستنه بديه بضبط بندهاى پادشاهي منصوب کرده دکن و گدارد و ز بندر جيول تا پرگنه چانکه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کدو درياي شور است بتعلق بيجاپور مرحمت شود و اين التماس مقرون باجابت گرديد و بعد عوض و معاوضه هر دو کوکر تعلق بعادل خان و بيجاپور گرفت - و ملا احمد نام که دزرگان او از شوای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنى اميه در اطراف کون وارد شده بقوم نو آتبه زبان زد گرديدن از جمله اولک آنها ملا احمد مزبور از مقربان بيجاپور که بکمالات صوري و معنوى آراسته بود سه پرگنه جاگير دارن ضلع يانت و در همان ايام دو پرگنه باسم پوزه و سوبه در جاگير ساهو بهوسله مقرر گشت و سيواى بدستواز طرف پدر ببند و بعت جاگير صاحب اختيار هر دو پرگنه گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت ميان قوم خود ممتاز بود و در حيله و تدبير فرزند رشده ابليس پر تلبيس گفته ميشد دران حدود که همه جبال قلس سر

بهاک کشیده و جنگل پراز اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث فلجیات کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گدنی نامند می برداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضه بدنی گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و مداخل زبانه دارن بهم رسید و چون ملا احمد که در همان ایام اراده حضور اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن برخاسته آمد سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خانی یافته در آن ضاع از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت سی باکی در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بذای فساد او و اولاد او چنانچه بقید علم خواهد آمد تا حال بره فجحه آن ملک نافی و در کل دکن روز افزون است هرجا قصبه معمور و آباد و سیر حاصل پراز رعایای مال دار می شنید تاخته بناراج و تصرف خود در آورده قبل از آنکه فریاد جاگیرداران دران ایام پرفساد به بیجاپور رسد عریضه آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکه فلان مجال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیردار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابران به تنبیه آن پرداخته و بجمع اضافت مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصه سرکار قبول است و نگار پردازان بیجاپور در آن آشوب که هیچ احدی بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بوده نوشتهجات جاگیرداران که میرسید فائده نمی بخشید و هیچ يك از متصدیان مرتشی متوجه

او نمی شد و ازین که ملک دکن همیشه خالی از فتنه و خلل ،
فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بقائید سرزمین بمرض احمد
و حلق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپای
خود زده عرض و ملل و ملک بباد فدا داده اند و دام طمع
کاربرد ازان علاوه ایام اخلال و انحراف مزاج قومان روانی آن ولایت گردید
موافق خواهش آن فتنه جویی سرکش احکام اختیار از سام آن ملک
بنام او می رسید ، رفته رفته کار بجائی کشید که از حمله سیکستان
شهر گردید و از قوم مرهته مردم انتخابی فزونی پیشه جمع دنیور
فراهم آورده کمر حمت و رستخیز قلاع نامی بست و اول قلعه چندین
و متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبه نام بر
دیگر قلاع که از ذخیره وجود قلعه داران و حاکمان تجربه کار و کار آزموده
حالی بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و
سگندر عالی عادل خان ثانی که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو
بود در صغریس قائم مقام پدر گردید و بی نسقی و خرابی ملک
بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگی بحکم
حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیوای قنهور
دور بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام
صاحب مکنت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و ملل
و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبل
قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههای دور و
نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعه راجکد و چاکنه را ملجأ و موازی
مقرری خود ساخت و بعضی جزیره های دریا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل تله شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر عالی عادل خان بعد شعور رسید و بهمداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و مؤثرنگدین
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل
حان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
برسر او کار برو تدبیر آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفه او نمی گذد بحیله و تزویر و
روایه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار
فداست و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
بههمدان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زبر
قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتکار بی اسلحه و کمر وا آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنجم
خدمتکار بی یراق درهای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سبوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه او را خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیامت
روانگی بجایپور سارن بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
وزناعت افضل خان عازم بجایپور گردد و آن فابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام نواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام نزور در آورد که همه اظهار ابله
فروغ او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیارند

می یراق در بالکی نخستین قلعه و مکان موعود زبانه همه همراهم
 خود را در فوج صفایه تیر پرتاب نگاه داشت بعد از آن غداران مشار را
 بالایی قلعه پدیده فرود آمده از دور با تیرهای عجز و انبساط مضروب کردن
 نمودار شد چون بهای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که در
 میداشت زبان دافرازم جرم گذشته و الماس عفو شده لاله و سالتوسی
 سراپا تور و بدن را بر سر در آورده ملتقم می کردند که دیگر مردم
 اسلحه دار و خدمتکار که همواره بالکی اند در میروند و حربه نه را مطلقا در
 مجموعه گویند در انگشتان دست در آستین قسمی زانوی نهوده پوشیده
 بود که اصلا معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مسلح در این و
 گذار هر غار و اطراف نشیب و مرتفعه آفتاب پذیران ساخته بغیر نواز
 و درینه اسفاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین
 حربه جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد امید که از دور اثر
 انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من بیفتاده بدو اختر
 نفیج لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
 صدای بغیر از اطراف برآمده در مردم افضل خان تاخته بر
 قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
 اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلالت خود
 و دیدن سیوا که بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می آید وجود
 و عدم او را مصافی دانسته از جمله چند نفری که گرد بالکی او
 بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
 پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر بای افضل خان
 انداخت و می که سرور را برداشته خواست دست شفقت بر پشت

را گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربه روبرو آستین را
 بشکست او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
 ذقیر نواز موافق ارشاد صدای فام بگوش سپاه او رساند و از هر
 طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیاده پیشه‌ار برآمده در لشکر
 افضل خان جان بیداد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
 کشوند و آن ستمگر خونخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود
 که بدای امان جان بلشکر هزیمت بافته دلپاخته در دادند و
 اسبان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود دو
 آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نهبت
 بسابق پیشتر سبب تحمل و جمع‌بیب بهم رساند چون ابن خبر
 بعد از خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
 سالاران بهادر پیشه بیجاپور بود برو تعیین نموده در نواحی قلعه
 پرناله میان هر دو جنگ رده‌ار رستم خان مغلوب گردید القصة ازین
 دست برده‌ها که فلک سفله پرور غدار درهمه کار آمدن آن بانکار می
 برداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه‌ها
 احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی
 بیجاپوری میکوشید و بر قافله‌های دوردست تاخته مال و ناموس
 مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هر جا لشکر تاخت
 می آورد بسبب بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
 نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
 و ادب نگاهداشته بفوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
 و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبود که نظم بد و آنها اندرون و در محافظت و نگهداری او
می گزیدند و تا که واپس او آمده بقدر حالت زرعین او و
خلاص نمائند و گاه میداشت اما همین که اسم و نشان که بدوی در او
ظاهر می شد از ملک فرخید خود دانسته و استیفاء می نمود
و چنان سعی نموده بود که هر جا داشت می نمود سعی و خط
و سعی نمودن و پهل سبزه و طریقه و سعی و سعی نمودن
و که هر چه می افتاد او و می نمودن جاس و بدو و طای مسکوک
و غیر مسکوک و نور و اقدسه و جوهر و تصدیف و در می نمود
زهره آن نداشت که دام و درم در آن تفاوت و او همه می نمود
دار محیط آن ظاهر ساخته بسوی آن و بکار می نمود چون
و قدرت و او بدین عالی رسید و امیر الامرا و او در آن حکم
مادر شد که و تنبیه و استیصال او بردارد •

• توجه شدن امیر الامرا بقصد تذکره سبوا

بعد از آن حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سبوی بد و بگل ز
خجسته بنیان و تاریخ و اواخر جمادی الاول سنه هزار و هفتاد و سه آمده
رحله پیمایی سمت پونه و چاکانه که در آن ایام مکن و ماچان
از بود گردید و بمقام خان را در خجسته بنیان و نائب گذاشته غره
رحب و نه مذکور بموضع سبوانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید
سید که در آن روزها طرف قصبه سوبه آرازی داشت از شدن
و امیر الامرا آنجا رخائی گذاشته دشت پیمایی سمت دیگر گردید
و امیر الامرا قصبه سوبه را بی فتال و جدال متصرف گردیده جادواری
در آنجا گذاشت و برای برداری آنجا رساندن رسد غله بلشکر

که از صوت گویای بی در پی دیوار های نیمه سدا گزیده
و معده را سرسیدم و مضطرب ساخت و به صورتی تیره نگریستند
تار از لعل به آمده بر مورچان و بکند دست در های غریب می
نمودند و گاه گاه موجهای آن کانون تیره و زنگار از دیوار و درون
دوازدهم را آلوده شوی بکای میزدند و مورچان را
در تزلزل می آوردند چون بهشت و شتر روزی که صبح در آن صبح
گذشت برجی که از طرف امیر القصر افتاب بزرگتر از دیده
بود هر از یاروت نموده آتش دادند و برج پرید ، ملک و خدای
و آدم ناهم چون کبوتران گره داز دازی کدان را در دوا نشاند و
بهداران جان باز اسلام سپهرهای حنظله را بدتر زد گریخته و بوش
بودند و دامن هم و کمر خرد بمدان جان بخته بخت ، چنانچه ای
بخط هر بتری بقتلیم رساندند اما چون کوران اندرون دله پشته
حالت و اطراف نشیب و فراز را مورچان و پدای ساخته اندامه
برداخته بودند تمام روز درین تیردن باحر و جد و از مردم پادشاهی
همه کثیر بدر حقه نهادت رساندند و عازبان جان نثار عاز فرار
و در انداده بخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاب
اک و چون بسر برد بهیم رساندند همدی که آفتاب عالمگیر
در بچه مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گبر
ای بی در پی جمعی کثیر کوران را طعمه تیغ و تیرو سنان
و در ابوار رساندند و از کشتن و کوشش بسیار حصار قلعه را
در آوردند و بقایه السیف بهزاران هراس خود را بقایه ارک
در درون یورش همه صد نفر از مردم جان باز سوای پیلدار

و غنیمت عمل و قلعہ دکنہ گیری بکار آمده بر تہیہ شہادت رسیدند و شش صد سوار و پیادہ از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان محضر بخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک فیزکار بر محصوران تنگ گردید راو بہار سنگ را شغیع خود ساختہ قلعہ را بہ ہندہای پادشاهی واگذاشتہ با امیر الامرا ہستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعہ شدہ بعد از ملاحظہ اطراف قلعہ و ذخیرہ و سامان از بک خان را در آنجا گذاشتہ خود از آنجا کوچ نمودہ متوجہ تہذیبہ ندیوای مرہون گردید و بعد عرض چاکنہ را باسلام آہان موسوم ساختہ جعفر خان را کہ در مالوا بود بہمدد امیر الامرا مامور فرمودند

حشن وزن شمسی سال چہل و یک مطابق - ذہ

سہ جالس والا مشتمل بر بعضی وفائع حضور

یازدہم و بدیع الاول جشن وزن شمسی سال چہل و یک ترتیب یافت و بدستور ہر سال از ارباب طرب و مستحقان کمیاب عطای زر و گوہر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بدست ہزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در ائینہ بندی و روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضہ امیر الامرا بعض رسید کہ قلعہ پریقہ بی تردد قتال و جدال بمدد طاع و ابدال جهان کشائی عالمگیر بقصر اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصلہ بعرض رسید کہ امیر خان کہ برای گوشمال راجہ کرن رفتہ بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت اسر در آمدہ عہد و امن خواست ہر دو پسر انوپ سنگہ و ہدم

هنگ که با او رفیق بودند نامور خان سلاطین نموده نظر بر خطا بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام مشورت انجام بعضی رحید که پرتوی هنگ زمیندار سری دیگر که - همان شکوه بی اقبال از مدت در پناه چال او سنگداران : "واج پادشاه بصر گردگی تربیت خان ملک اورا پادشاه هم سمندار باد - اما می ساختن بومیدار : راجه جاسنگه عرضداشت مشاغل بر - اندامش عفو تصرفات سابق و لاحق و حواله نمودن حاکم شکوه فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنگه را برای آوردن حاکمان شکوه مرخص فرمودند بعد رحیدن از حاکمان شکوه از ترافه حاکمان اطلاع یافته از ملاحظه جان حریت مذکور نمودند محمد شاه کوکه رانه با او مانده بود بکشتن دانه خود مقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سده هزار و هشتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا به موجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زنان خطا بخشی و امان جان او در دربار فرموده به تسلی آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قاعه حلیم گذه بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز باو فرمودند روانه ساختند - مددنی هنگ پسر پرتوی سنگ زمیندار سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هراری هزار حوار منصب و سی و پنج هزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب عطا نموده به موجب القاس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و پوششی و اربسی و فیل برای پرتوی - ملک حواله پسر او نمودند

واحدہ دن بحضور رحیمہ بعد ملازمت و تعلیمات عفو تقصیرات
بمنصب سے ہوا یہی دو ہزار سواری و خطاب راز کرن ہوا فراری یافتہ
مہرہ دیگر عذایات گردید و ذمیفات دکن فرمودند - خبر رسیدن نام
امام مرشدانہ حسین پاشا حاکم بصرہ مع نیاز نامہ مشتمل بر تہنیت
مطامعت و اسباب عراقی و ابراہیم بیگ ایلیچی - سبحان قلی خان
با نامہ و تحف توران و خبر بدایق بیگ نام ایلیچی ایران کہ
با نامہ و اسباب ملتان رسدہ بدعاوت ہفتہ خبر ہر سہ ایلیچی اعرض
رسید ابراہیم بیگ ایلیچی توران را بعد ملازمت یازدہ ہزار روپیہ و
دہر و پنکٹہ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسدہ
دو روز ازین بہانہ رحلت نمود و برای بدایق بیگ ایلیچی شاہ عباس
ابدال بیگ را مہماندار مقرر نمودہ یزنام تربیت خان حاکم ملتان و
خامیل اللہ خانی صوبہ دار لاہور و دیگر حکام حکم صادر شد کہ ہر جا
ایلیچی ایران رسد بدستور ہندوستان دریافت نمودہ طریقہ مہمان
پرستی در ہمہ باب بجا آرند •

چون بسبب اختلال وضع درکار و برہم خوردن ملک از فساد
محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گراسی موجب حوصلہ باختن خلق اللہ گردید و روز بروز قلت
غلہ و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید کہ اکثر پرکذات
رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکفاف در دست
و نواح دارالخلافہ رو بشہر آوردند و در ہر کوچہ و بازار از
ہجوم مقبران و بی نوایان راہ تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خان اللہ تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد کہ حوای بلغور

خانه خام و سخته مقرری ده انگ خانه انگ در شهر دوازده دانه
خانه در تصبحات نواج دار اختلاف و دهر میراها مقبره دانه و
داروغه‌های خدا ترس و متدین بر آنها تعیین نمودند و همه امدان
عمده نیز حکم شد که هر یک از احوال تا عازمی موافق اوقات
لذکر جاری سازند و برای گرد آوری غله معینی محصول حنچه
بذکر در آمد جایجا احکام محمد صادر شد و سزاواران منسوب
گردیدند فی الحکام تفاوت در حال خلق رود *

چشم آغاز مال چهارم از جنوس والا مطابق سده

هزار و هشتاد و یک هجری

چشم آغاز مال چهارم از جنوس والا مطابق سده هزار و هشتاد

و یک هجری دس‌توز هر سال لازمه زینت و آرایش بسعی کار
پردازان ترتیب یافت و حجرهای که تباری آن از زینت و اقسام
باله تعلق با مراد داشت زینت و آرایش چنان گردید که هر یک
حجره نمونه روضه پرورین و بین گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب
آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا و غذایان دورلقا و مطربان
با صفا باصول گوناگون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم زندان گذار
گرفت و ارباب طرب بدستگیری رباب و طنبوز صدای خوش و
خروش بگوش زهره چنگی برفالک سلیم رحافندند خصوص که
درین ایام نشاط مرده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که موصوم
بسلطان معزالدين گشت رحید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانه
عالم افروز باریدن گرفت *

• بیست •

اصول شاهان رقص پرداز • هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست اشایی رقاص دلکش • رسیده از چراغ صبر آتش
 حکم شد که ازین حال هر سال ایام جشن از ابتدای غره شمال که
 از میمنت عید فطر در خانه شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
 باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند . آنچه نثار و پدشکش از نظر
 گذشت و هر چه باعام اسرا و اهل طرب در آمد فلم را تذکر آن
 آشنا باختن تحصیل حاصل دانسته بخیر دیگر مدعا سپردند و
 بمرض رسید که بداق بیدگ در ملتان داخل شد و تربیت خان بعد
 تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
 بعد رسیدن الهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
 ضیافت رنگین هر تکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
 و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سواهی عطریات و دیگر اوزامات بر
 سر سفره آورد و طعامها آش یا ظریف نقره آلات و غوریهای بدش قیمت
 بهمراهان ایلچی و گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
 هارچه بدش بها و دیگر از انواع سرصع آلات تواضع نمود و تا رسیدن
 ایلچی بحضور در دهنه از طرف شاه و خود بداق بیدگ خربوزه کاریز
 و اسام میوه تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
 رسیدن بداق بیدگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
 ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیاورند بعد ملازمت
 نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
 پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
 تمام فرش سرکار نموده برای ورود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
 که برای گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسب عراقي و عربی مع هزار مرصع میروند و مدرزه و یک دانه میروند غاغان آبدار بوزن سی و هفت قنطاری که جوهریان شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع بمقدمت پنج اک روپیه در آمد از طرف شاه و - منی آل - ایلی و شغران و استمران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بداق بیگ و ده هزار روپیه بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنجاه هزار روپیه و خنجر مرصع و بار و ارگچه مع خول و پاندار طلا و فضه بندوق بداق بیگ و سینه هزار روپیه تحفه آبدار و دیگر دهائی او عطا نمودند - روز عبد الضحی سه عدد اشرفی دوزن هفتصد توله رسه عدد روپیه بوزن پانصد توله بداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از آن فیل دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج اک روپیه نقد و جنس بایلیچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه فرمودند که از عقب همراه یکی از دزد های حضور روانه خواهم نمود - و عادل خان استغفای منصف - نمود پنجاه هزار روپیه - الدافه مقرر نمودند - چنیت بلدیه که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا طریقه بغی و راه زنی اختدار نموده بود با وجود تعین انواع فاع ریشه فساد و قطع شجر حیات او میسر نداشت در ایامی که پادشاه عالم سنان از دکن متوجه دارالخلافه بودند با نظر از دامت و ترک اعمال شذیه سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همگانی اختیار کرده تا سفر بلخاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بندگان حاضر

بود از اینجا بر همدونی بد مرستی ذاتی بلحکم چون بند های عامی
گردد پا راه فرار اختیار نمود خود را ب مکان قدیم رساند بدستور سابق
بقطاع الطریق پیرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه
شخصی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود • بیت •
بدگر با کسی وفا نکند • اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که مهربان بندیده را برای تانیده او رخصت فرموده بودند
فائده نبخشیده بعد که بدبی سنگه را برای استبصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمیداران دیگر پناه برده روپاه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر
مدبر تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده
مقصود آوردند و بموجب حکم پادشاه دار مکانات انگشت نهایی
عالمیان گشت • بیت •

بسی دیدم درین دیر پر آفات • بدبی را جز بدی نبود مکافات
صحنه راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستهای بازار چوک در هر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بدی بانواع اختراع شعاع
افروز زمین و آسمان گردید • بیت •

زیس شمع و مشعل برافروخته • زمین همچو مشعل شد افروخته
چراغان چنان گشته عالم فروز • که گذاشت در دهر یک تیره روز
قریب دراک روپده سرورند و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم
عنایت فرمودند و لک روپده نقد مع ذیل و امدان باد از طلا و مرصع

وقت تسامحات عطا نمودند وقت سواری شهبه گشت از سرداران
اقسام آتشه‌ای که هزاره‌دان این فن انواع تعدده نگار بودند و بدین
زمین گل، امان و آسمان پر از سازه‌های درخشان گردید و صدای
جوش و خروش آن پیچرج روان رسید لک روپیه را روز عروس
روزی بی‌ششصد و نه هزار روپیه به کلانوران عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رست نه از احمدآباد خون زدگی
نوت امیرالامرا بوسان و در اعیان سیوا بدست نهادند .
قطب الدین خان موددار جواناگده درمان مادی که تا رسیدن
صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین حال حکم تسخیر ولایت
بلان که در صوبه بهار واقع شده و سه ولعه و آب و تصرف زمین آنجا
بود و از تمدی و سرکشی آن کامر بدندان تمام سنگه آن صوبه در
منصوبه فرار و اضطراب زندگانی می نمودند بداد خان فرمودند -
ترددی که در تسخیر آن از داود خان برعزت بعضی کومندان
بظهور آمده اگر سمند تیزکام خامه را بتکثیر تفصیل آن بچولان آرد
از سرشته اختصار دور می آید - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و
شهادت شدن و بحکم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار حوار
و پیاده بکار آمدند و بدار الجوار پیوستند و کارزارهای رسنه و
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت و اعزّه در آمد
بعده که از روی وقائع بعضی والا رسید داود خان مع همراهان بعطای
اضافه نمایان و دیگر عنایات میان چشمان معزز گردید - در همین
سال امیرخان از تغیر مهانت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و
فاضل خان میره‌امان از مستقر الخلافت رسیده شازده لک روپیه

را هواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذرانند - از شنیدن خبر واقعه خلبل الله خان بخانه آن مقفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله حال و زوجه و صبیله او بفرستاده بهذابت غم مکرر معزز ساختند - هشتاد فدل فرستاده خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بنست آمده بود از راه تبرجم در صحرای سردادند •

ذکر مهم آقام بن الحام بسرداری عمده امرای

خجسته فرحام خان خادان عرف معظم خان

ملک آقام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل امت غرب شرقی شمال بنگاه بجدال طولانی واقع شده طول آن در صد کره جنوبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جدال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر گذار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیران و یسه وزیر انرا سیاب امت و راجه آنجا خود را از اولاد پیران و یسه میداند که ابتدا آتش برمت مجموعی بودند بمرور امام از کافران بت پرست غیر مکرر هند گشتند و تمام سنگه آنجا و رعایای آن سرزمین افسان صورتان نهاس صفتند و آن جماعه اثر درهانه می باشند مردم عمده آن جا چادری از جنس ابریشمی که هم آنجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده قبل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک و طلای رنگی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتبه

که باب است که بر چهاره هیچ مرد، زن آنجا هم هیچ نباشد بلکه
 بصورت افسان هم نمی مانند بنیادی صورت و صورت و صورت و صورت و
 و ناله آن سرزمین بجز بر هیچ گنده و ماش و گاو و خوک و
 می باشد خصوص گنده که بنده و گاو و خوک و گاو و خوک و
 می دارند حاصل زدن آن دولت و یک طاعت و در آنجا آمد و رفت و
 سید دان و سید و محصول در آن است و آنست موی آن آنچه و موی
 و آنجا آنجا عوض محصول و یک طلا و موی گاو و موی و
 دارند جمعی که برای عمل گاو آوری طلا می دهند از طرف
 زمینداران عده می دهند بدست هزار نفر بعد از ضبط ملک
 خان خانان بشمار طلا آورده بود و کسب و کار مورثی آن چهاره
 بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال سفری بس کار راجه
 آنجا می دهند - و بر اوراق از آن و یک که تجار طرف خطا دارند در صورت
 برای فروختن می آرند بسیار دهنده - اشجار دارجیل و موی و موی
 و اقسام نمشکر و طلا و نده و اندلس زیاد از اندازه فیاس می
 مداخل آنجا است اسب کلان و دراز گوش در آن ملک به هم نمی رسد
 و نمی ماند و اگر آنجا برفت اعتبار بسیار دارد گوشت که اسب
 خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدینا دیگر هند
 بلخنگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه حاور
 ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان
 نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عده و راجه آن سرزمین به مردم
 زن و خدمه را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و بوی و نقره
 غله که در آن ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زوزری که زن

و سرور عمده آنجا می‌بودند و از جذس عطریات و نواکه بقدر کفایت
چند روز ایام حنات همراه او نرده در دخمه که زیر زمین بوجمت
خانه کلان تیدر ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا نذیره و توشه
آذت او نامیده در با آمدنی پر روی او می‌بزدند چنانچه مردم
اشهر خان‌خانان که باحاطه بحریر خواهد در آمد میانه‌ای خطیر
و زیر زمین در آورده منصرف شدند و چند لک روپیه و جاس
خان‌خانان از اسوال اسوات آنجا بضبط در آورده میپا داد حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که مالک کاسروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر موصلت داشتند از مدت بدست سال علم
سرکشی و مسکن بر انداخته اثرجا های تعلقه صوفه بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع گذار
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می‌راندند اسلام خان صوبه دار
بنگاه که در عهد حضرت اعلیٰ مع سرو سامان بسیار برای تند و
گوشمال آن جماعه بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم
باصرام نرسیده بعد که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که
یکی از زمینداران آن حدی بود رساند و اثر از مال کار شجاع ظاهر
نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهاتگیر بگرو دیگر تعلقه بنگاله
وجه همت بر مهم آن سرور و بوم‌شوم بسته بگرد آوری میپا و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آسام و زمیندار کوچ بهار باهم
بهیم براین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داهندند از انتشار خبر عزیمت خان خلیان قبایل نامدار و پادشاهان
 اساتذات هر دو راه یافت و هر یک عاصمه بخندست خان خلیان
 میوه حال مشتمل بر نظار اطاعت خود و ائدات راهنچایی دایمی
 نوشند التماس امان خود و توبخات اساتذات و مدبران و مدبران
 بمیدان آوردند و ندانستند که مدیات دایمی در آن ده نشانی و
 راه یافت اول از رخت هستی خود ها را در گذران خان خلیان
 ادای هر دو زنده دار به کش و اکتاف و مصیبت داشت و حجاب
 حکم قلع ریشه شعر هودر ادک به رسید و خان خلیان به
 طاعه گدیری از موجود نمود و توبخات و توبخات و توبخات
 بران موقوف است و مصالحه و توبخات و توبخات و توبخات
 آنچه تردید است و محاربات و توبخات و توبخات و توبخات
 دران دبار به روی کار آمد و بر صفحه روزگار صادر و توبخات
 که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای برار اشجار و
 بهلک کشیده که طائر خدای را مجال عبور از اینجا مهیا
 دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارا بحری را بدار
 فر تاده و جمع نثار از موج پادشاهی بر تبه شهادت رساندند
 دین محمدی که هرگز دوش در نزد آن مرزوبوم نرسیده بود
 در بخانههای هر یک به روحیات اینجا بلند آوازه ساخته و باعث
 قطع شجر حیات آن بدکشان گردیده اگر خواهد مفضل باحاطه
 تحریر در آورده و در توجیه علل و مطالب گردان اما سامعه مستمعان
 و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته و قریب
 نردن آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقعه

پاکر و شمشیر شکار و نچکر کوچ بهار و دولت بهرم نراین کمر سعی
و دولت بر دست و چون لفظ نراین با اعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه
دائم مقام اسم اعظم معبود است که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند
و نراین سرزمین بتها همه بنمونه اسم نراین قرار داده . نصب کرده
پرتاش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را
تیمار جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزدند صورت همان
صفت بود بران نقش نموده با اسم نرینی رانچ می سازند و راجه آنجا
دائم محبت باد غنمت بوده کار و مهار مملکت را بوزیر مستقل
حتو - پرده خود در عیش و نشاط میکنند - و در کمال زشتی
صورت که حق سبحانه و تعالی خدای کل آن زمین را موافق
دایانی باطن آنها سرزده و همه سکند آنجا در زشت رویی
بر دیگر فوقیت میکنند و از طرف عمارت و بنیچه و فرش خوب و
حوض و مکانهایی مرغوب و مطربهایی محبوب که از اطراف می
آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و بنگل تیر و سدان
و شمشیر آن قوم بد نوم بزهر آب میدهند زخم حربه دست ناپاک
آنها بهر که میزد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردن و علاج
دفع محبت آن از خوردن و مالیدن کسیر که قند بیخ فسمی از
نباتات اذین آن سرزمین و از جمله میوهایی خوش طعم بلاد هند
است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بارار می آرند
می شود القصه آن سده سالر تهور نشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهنام محمد مغیم
از راه دریا بیاورد و مخلص خان و احتشام خان را با جمعی از کومکیان

در این برنگر و چهارگانه دیگر گذاشت . و اینکه به یک دریا سه راه
 و آنکه از آن هر سه راه دو راه را با انواع نذیر می نمود ، ساخته پستی را
 بدیده و جنگل پر از هزار و اسجار زهر د . سه بغلک آمده دست
 زعمور اران راه طائر و هم را متناهی می نمود و دست و طست آن از
 مردم فرصت و حظ جمعی از تمام اقتدار و قدرت را بدیده است
 و احوست خان خندان در همان راه از دار سحر و نفعی است و روز
 از آن موت و تدبیر که تقدیر و فضل الهی در آن معانی است و در
 پیدایی آن سمیت گردید بعد رسیده در آن جنگل هوای یک که از هر
 صفت خاک آن بوی خون بهشام میارزان خون آلود می رسید
 در ستاری چندین هزار تیمودار و نبلدار و پیشمار و مددات در آن
 نهان نوه و تازان آن راه دشوار گذار را طی می نمود و با مصالح
 و درای همراه خود آن سوار با وفادار و مصلحت یار شده تار و بدل
 بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تدبیرات آن سپه سالار
 چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرر و شمشیر و افسام
 و زور دست و بازو را دریغ و مدد داشتند و مزاحمت در خان
 سال بسعی آورد و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می داشتند
 و هر جا در خدمت دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان
 دستار بمدد همکار و نیرو می آورد بهادران صحرا نور کوه نبرد
 می گذاشتند و در هر پشته کوه و فاعهای سر بغلک کشیده سر راه
 آن گروه شقاوت پروه پیش آمده سد راه میارزان شمر شکار می
 نمودند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و فرم
 که نشین آن امین بدین رسیدند چون بهمین فراین از ملاحظه

خطر حبلات افواج بحر احوال و عبال سر نصحرا و کوه
گداشت به تردد قدم و سبب و سفار آن مکان بنصرف بهادران
در آمد در اندک هر که هر چه بهوت غارت نمود بعد از آن حید محمد
صلی الله علیه و آله را مرسود که جائجا مدفن چنان ضابطه تعیین
نمود و خود همه جائجا تمام پردازن که احدی بمال و عبال
و تالاب دست دراز ننماید و آنچه احوال راجع به بیم تران باشد
بتبط آن و بت تکفی و اجرای احکام اسلام پردازن و حید مذکور
مدفن تمام نمود که متعرض حال از و احوال سکنت آنجا هیچ احدی
نمی تواند گردد و سیاست برای نسق حکم طمع بد و گوش و بدنی
غارت پیشکن نمود و بتسلیم امان جان و مال رعایا و غربا
پرداخت و اول سر و روی بت فراین کلان بضرب کلانک و بازوی
اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته
پای بیام تختانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین
محمدی را بلند آوازه ساختند و تران آن بگوش هوش باختگان
آن سرز و بوم انداختند و مکرر صدای منع تاراج و غارت نموده
صدای امن و امان را سامعه افروز مقصدان و رعایای دلباخته
می ساختند و در محانظمت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار
نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار
این خبر ترجمی که بحال و مال و عبال رعایا با وجود اثبات دار
الحرب که از آن سیه حال نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر
صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای دیران رو بآبادی گذاشت
و بشن فر این پسر بهیم تران که از پدر ذخیره ملال خاطر داشت

خدمت و وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خان نمود ،
 مأمور آن پادشاه دو دین متبرک شربت اسلام در آمد ، و هفتائی
 بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و برادر
 بیگ را برزی به بحر خاندن بهیم نراین و کاره داد ، احد ب مدار او
 مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را بر فراقت کسان آن رهبر
 جدید اسلام داده تاکید نمود ، که اطراف دشت و جنگل و دره های
 گوناگون بخبرداری و هوشداری تمام تفحص نمایند - و با یک عدد و شش
 توپ خور و بزرگ و دو صد و پنجاه زبیرک و را سنجگی و دیگر
 مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهاگیر نگر ساخت ، اسفندیار
 بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتوه وزیر راجه را بهم رسانده
 با دین و مرزندان و چلک نفر از همدان او بدست آورده نزد سپه
 سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیگی از زمینداران
 سال خورده معمر آن حدود برده بود و مدفن قلعه و معمور آن
 مرزبان رودخانه کم عرض عمیق بود که در زنجیر آهن موافق عرض آن
 دانه - اخذ هر دو زنجیر را در هر دو گذار آب بهیخ و بیخ درخت های فوی
 اسوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و صابین آن هر دو
 زنجیر زنجیر های خورده تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته
 بودند که بدستبازی آن مردم باسانی بگذرند و تمام روز مترنودین
 دست آن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و سب زنجیر را کشیده
 می گرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و ده پرگه
 مشتمل بر پنج چکله بجمع دهک روپیه بحساب نیرینی رنج آنجا داشت
 موسوم به عالمگیر نگر ساخت و اسفندیار را که از واقع کار آن مرزبان

بود آنجا گذاشت و دو جماعه دارآمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بند، ضعیفی همراه او مقرر نموده فاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانیده مقام برای بدو بخت آنجا نموده متوجه تسخیر آنجا گردید و دلیرخان را بقراولی و آغرخان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمردمی فوج همراه داشته دران جنگل غونخور پر از اشجار خار دار و راههای ناموار داخل گردیدند با وجود از صعوبت راه بمرتبه تردد از ان بیشه های وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذرمی نمود اما آن سه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیدن جان بسته بهمان دستور اول بمدد تیرداران و عمل جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستگیری تیشه و انواع اسلحه کوشیده آن بیشه و جاده را وسیع بر لشکریان ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نور و آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نفساس صورت آن سرزمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگرفته و حرف آن جماعه نا بکار ننموده بهمراهی نواره راه گذار دریا از دمت نمی داد و هر جا فاله قلب هر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشته های بانص بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک در فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم گروه و گاه یک گروه راه بهمردانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

، غار شده برای تسای و جذب قلوب عباد بمدد همسان اخلاص
نشان پنداخته این شعر حافظ بندراز را وزن زبانی ساخته بود .

• بات •

« گرچه منزل بعضی خطرناک است . » مقصد زاید .

• هیچ راهی نیست که را نجات بیاورد . مخور .

و بدان محنت و تردید که گاه شاه و گاه سه پیر درون آمیزن میسر
می آمد بعد رسیدن منزل چون دراز سرمرمان ملاحظه شنبختن بدیار
بود تمام تمام شب آن شب بیدار شد حادث خود بداد و خبر از بیدار محراب
تو که که توالت و دیگر مردم آرام طلب می گردید - ناز و بیهوشی می شدند
به سر او بفراغ برون کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برفنداز و نیم انداز و دیگر
مصلح قلعه در آنجا موجود می بود از آنجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو گروه از آن کوه دیگر اقامت
نداخته عباد را فرمود که بکمال خجندیاری فرو آید و صفتها بپایا
اندر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره و در
قلعه کفار اندازند و لشکر مامور گردید که حاجبا مورچال بسته
بندیدیم تسخیر قاعه پردازند و برای مر راه گرفتن آسمان که دیگر
بمردم قاعه کوسک نتواند رسید و شب خون نتواند نمود مردان
کاری مع حوار و پیداهای بهیار بر هر پشتی کوه و راههای رخذه
دار دشوار گذار تعیین و مقرر نمود از آنجمله طرفی که وسواس رسیدن
کوسک زیاده بود آخر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیداه

و برمد از آن دیوار را بآغرخان - مروکار - مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان
 بدخطا کار اطراف مغلیه فرور گرفتند و آن شیر بدش شجاعت بود
 بهان زاده مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در انوقت
 مردم کم بآغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
 و چند سوار مغال بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان
 حالت زخم تیر زهر دار بهای آغرخان رحید و همان ساعت وزم
 و جمع او ظاهر گردید باز بحمله و ستمانه آنها را از مقابل برداشت
 و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
 ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
 آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بحسبک دل نداده دل
 و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -
 از آنکه سوار جنگ و تیرد آنرا بر پیاده و جنگ دریاست و در
 خشکی صد پیاده مسلم آنها از ده سوار بی بواق میگریزد بیشتر
 از آن کوه فرود آمده بمدن نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره
 بهادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
 غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند -
 روز دیگر چون زودق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
 پرتو افزای بحر و بر گردید همه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه
 و دبدبه زهره شگاف بقصد مصاف آن مخفیان تیه ادبار سوار گشته
 رو بجنب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
 توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
 بمدن نواره تواند رحید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ان

دریای قدرت گردید و از هر دو طرف گشته‌ها حرکت آمده از ...
 گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بحوش و خش تلاطم
 آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش فشان غرش گداز آواز
 مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه
 از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تراز اولی دل مضطربان
 آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته
 در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیره ببلالین
 روی دریا را مرور گشت نامدت غالب از مغلوب معامه نمیکردند
 چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای
 دل باخته‌گان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بهیزار
 و مر و جان بباد دادن جمع بی‌شمار گشته‌ها را در دریا و نموده راه
 فرار اختیار نمودند و نوار پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را
 از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه
 تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
 بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از
 صدسات گولهای جان ستان گشته‌ها را بگذار رسانده از نواره فرزد
 آمده رو پناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی
 که بوهیله شناوری جان لر گردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان
 شکر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی هر از مصالح توخانه
 و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باختند باگیری بتصرف
 بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار مبصر آمد
 و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شود هر از مردان جنگی را از انبال

بعد و سال پادشاه ذو الافعال و معنی آن سپه دار نامدار جفین بآهانی
 بنسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنسی
 و نغبی ضروری در آنجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که
 آن نزد از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
 تصدیقات و مدمات شداند راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
 و منازل پر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک از آن بآهان دعوی همسری
 می نمود و نوارها بر از انعام مصالح جنگ مایند هر دو قلعه
 در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب یک پیاده میان
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
 از اقبال خدیو ظفر فرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعاب
 و هراس در دل آنجماعه بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
 سنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قاعها
 مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
 نموده زبان بشکرو و پاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
 هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیمای گردید - بهمین دستور بدستگیری
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه دم اسپان مبارزان
 کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی نیلان کوه رنثار و ترکدازی مغال
 جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش
 قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوار

حدکی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مرور و اینج وار بر از مردان
 شده بود آن سرزمین بودند معماب و در اضمار و مکر و مکر اخبار
 بعد از سی انباشت و همه جا ها و مکانهای قلمب را که فتح پر
 تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارند بذمصرف پادشاهی می آیدند -
 و از آنکه بعضی در نوجار میدانز پیداه را بر سر مکتبی می خیز
 در آمده گذاشته بودند و بسیاری انوی تاخت و اوز و دوری
 اطراف مرخص گشته بودند و در اشکر جمعیت کم مانده بود باز
 مقابل هزار حوار و بدست هزار پیداه آنها حکم رنجه گوشت داشت
 که از مقابل شهر و گرگ دم خورده رو بگریز آوردند در شب خون
 نمودن و رفت شب غافل و در لشکر بخندن فریاد دامن بودند و حرأت
 زیاد می نمودند و بسبب کمال خیرداری و هوشیاری خاں خانان
 ده خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آگاه اول پاس
 شب که همه بیدار میشدند عمدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن
 علیه ت میدادند بانی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفید
 صبح بوقت جمعی روز چشم برهم نمی گذاشت بر خلاف دیگر سرداران
 که اطراف تعبیر گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
 و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
 نمایان می نمودند بمعرض تلافی در می آمدند و بعد از کشته و
 زخمی می گردیدند و نوجها مع مال و ائقال پامال شب خون
 زدن و دست برد نمودن آن جماعت بد سگال می گردید و چشم
 زخمهایی عظیمه بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بانواج پادشاهی
 می رسید - آری مدتی سالاری که امریست خطیر مدعصر بشجاعت

و امزونی سپاه فطمت بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند
و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعۀ بهیم کتد
که از اعظم قلعهای فلک هائۀ آن ضلع و حاکم نهین بود روزی
قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره
و ریختن تگرگهای کلان و ژالهای جان مغان که چند گهزی
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم
و پشت چارپای می ریخت و هر جامی رحید مجروح و زخمی می
ساخت غریب ترازل در لشکر انداخت و بمرتبۀ باعث تهلکۀ و
بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد
سرد زمهریر آما وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای
قلعہ رسیدہ بمسافت گولہ رس فرود آمدند ازان کہ آن قلعہ در کمال
ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروہان آشام با مردم
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات نوح اسلام بدان قلعہ ہذا
آوردہ بودند و قریب مہ لک پیادہ در آن جا فراہم آمدہ باہم
عہد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بستہ انتظار افواج
پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف عرقی دران پای
قلعہ بجانڈ قاراج رفتہ بود و دل سپاہ نصرت انجام از اجتماع
ازدحام آن گروہ و ملاحظہ حربقلک کشیدن آن کوہ پر شکوہ پارہ
متوہم گردیدہ و خان خانان کہ بآن سرزمین رحیدہ فرود آمدہ
بدادہی ہمہ سپاہ پرداختہ برای بستن مورچال و دہدہہ دلیر

خان و دیگر امرای کار طالب را سوار نمود سه شب و روز آواره آن
از بالای قلعه برتن گواهِ توپ و تغذگ و انداختن سنگهای وین
در بای کلان پرداخت و آدم و چهارپای بسیاری زخمی و کشته
ساختند و فرصت دمدمه بستن و موچال پیش نداشتند و
شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج را گداز
مردمی بگیر و بزن شدند گردید و زهره شیر مردان مرده را دیده را
آب ساخت و در آن شب از دایر خان تیراندازی که شروع و مان
راست نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضعیف و زخمی شدند و
پاره چهار پایی کنار لشکر بدست آنها افتاد و از سرزمین آن مردودان
نیز از دست افغانان دایر خان و راجه پویه همراه راجه پیر سده
جمع کثیر بدوالبوار پیوستند بعده بمصلحت دایر خان و دیگر بهادر
رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدحصال را فرصت و مجال
سر انجام محصور گردیدن نداده - پیر فضل الهی را پناه خود ساخته
یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیر خواندند و چند نفوس
جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف
قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام
که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از قدویت خود و
واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بواسطه یکی از همدان
حاج خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیره
ملک و رویه این قوم بدان راه و از هر وجه این سرزمین اطلاع
واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن عزمینند
خان خاندان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او حورده راهزمايي فوج با او نمود بعد که دایر خان و دیگر
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام بیعام باهل
 فاعه و بستاد که فلان سمت که راه فلب و آب خندق عمیق دارد
 است را ستم را بدم تیر و بلای نام شما می آرم و در وسط شب رهگرایی
 سه ت مقصود گردیدند - چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار چون
 توب استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه
 را گفت که بزود گوله را چنگی و تعدک بهم اشقبا را طرف
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
 که همراه گرفته اند براین دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی
 به تمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تارک و ژاله اجل
 باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دایر خان را صبح
 ناشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
 نداشت و از بالا آشامیان با تمام حربه جان ستان آماده کارزار
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
 نصرت نشان با وجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم تیان دل
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلاوت و تهوری
 میدادند خصوص دایر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان
 و خورشان اسپ انداخته شناکدان اختیار عنان بحافظ حقیقی
 سپرده توکل بذات یاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بنقدیم رسانده از باریدن آتش
 بلا اصلا نه اندیشیده در میان آب و آتش که از سر گذشته بود فیل

• میراندند هر چند بعضی افغانان انداخته نهاده بودند که کارشان
 انداخته که امید نجات از میدان آب و آتش داشته بودند اگر چه
 این بحر خونبار در آمدیم سوای سردسنگ کوفتن و جان انسان
 دامن فائده نخواهد داد مقتضای ری جانب آنست که هنوز
 فاسوی وقت باقی است به نگاه مراجعت نمودن با سید
 نسیم رقله باید پرداخت - دلیر خان آتش بدو عار میزد و خود
 همه را ندموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دادیم. دوازده
 فیلهان سائک خدمت زده فیل پیش رانی و معانی و به دران
 حاکمشان دیگر مثل آغرخان و قزاقان خال مع معدود چند باسعادت آن
 دوازده معرکه کار را تکمیل گویان خود را آب جانمانی زدند • بدست •
 به تیغ نهنگی بر افراخته • بتیغ از نهنگان سر انداخته
 چنان خامت زرمی زیاده بست • فتاده دلاں همچو از پاداه بست
 بهرکه گوله اجل می رسیدن آب سر فرو رفته باز هربالا نمی توانست
 نمود جمع کثیر درجه شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون
 رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند از رسیدن
 گوله غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم
 بددوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گوله تفنگ
 و سنگ در جوشن دلیر خان رسید که که بدن او نرسیده هوش گریخت
 و کارگر نشد آخر بر فوات چند شیر دلاں دریا نورد آتش بدو
 شناکان بپایه حصار که گوله آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان
 دوزر با زوی خود و مدد همدان جان باز و کمند جرأت و حمله
 شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صد زدن دلائی دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نبز چنان داد تهوری داد که اگر زستم دستان شمه ازان داشتای می شنید زبان بانصاف کسانه اسم رستمی بر خود می پسندید و اگر افراسیاب آن حرات و جلالت او را مشاهده می نمود انگشت حیرت بدندان میگزید و جمله همین که آر دلاوران را آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد و هم آمیختند و چون هجوم آن قوم شوم و قلت دلیران جان دثار بمجروح آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه مدای شادیاغه فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام ونگ بالا فاعله فرصت دید جان دلازان دمشق قدم رسیدند و آشامیان از هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و گاه بسیار در وقت عزیمت بداران بوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلالت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گوین در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود منادی نمایند که احدی دمت بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط باوقن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زورطلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خوردن مال و بدل را بدی نیست.
در آمده را مامور ساختند در منع دست اندازی به آنها غنای
بیاک می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف رسیده
چند روز در اطاعت ظالم باشند معذرتند - بعد از آن برای مسکن ساختن
بمکانه و بلند ساختن عداای اذان دهن مسجدی و ضبط اموال و
توب خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد داشت نمی بردند
آن جماعه بودند آنها را بخت و خورج راه داده و اندک از اموال آنها
ساخت - خبر رسید چندی فلعه بچنان جرات و حشمت بهادران که
بقلمهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی
نموده و ذخیره ها را سوخته و آب انداخته - توپها را در دریا غرق
نموده بگرن آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد گشتی جنگی
مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غول
رسیده زایر قتال و آتش جدال در آفریختند و از چهار طرف نواره
همه ران خان خانان را در میان گرفتند از آن که در آن روز قریب صد
گشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته
متعرق گردیده بود وزیر الحسن داروغه نواره نزد خان خاندان
آمده بود و مردم نواره سردار کار فرما داشتند از بسیاری نواره کفار
کار بر مردم نواره پادشاهی تدبیر گردید معینا استقامت برانده
چهار پنج بهر تردد و کارزار میدانه نمودند و تا مقدور می گویشدند
چون فاعله از نواره تا خان خانان سه گروهی جریبی بود و مردم
نواره را مجال و فرصت خدر رساندن بخان خاندان نداد تا آنکه بعد
انقضای دو باس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خاتان رسید و دانست که بر نواره از طرف غنیم هنگامه روداده
 همان وقت محمد مومن نام را مع ترب خانه و نقاره خانه همراه
 خود عجله عجله توانستند روایت نموده همراه زین الحسن داده روانه
 اشد . در آئین تدبیر سرشایی از شد نمود که بقدر مقدور تاشب
 ای است امشب تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای
 نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در
 فراهم آمدن مردم روداده هر چند جهد نمود تا باقی بودن شب
 خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع
 آفتاب که نزدیک بود زروق صبح حیات مردم نواره پادشاهی شام
 شرفاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد
 چنانچه از ضرب گوله چید کشنی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری
 قریب بفرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهایی نواره
 پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد
 مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیدند اول کرناچیهایی همراه
 را نمرود که صدای کرنا باظهار رسیدن کرمک بلند سازند بعده آواز
 شادیانه را بگوش هوش باختکن نواره پادشاهی رسانده باعث تقویت
 دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از
 صدای تفنگ و راسپانگی و غرش بان تزلزل تام در نواره آشامیان
 راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه
 لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته
 استقامت نتوانست و زید و بهزیمت نهاد آری تدبیر او وقت
 که از سپه دار آزموده کار بعرضه ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

است که سردار مغرور و ناجور و کار داشته باشد چنانچه خان خاندان
بود شنیدن خبر هزیمت فوارگی آتشاه مان زبان بشکست گشاده چرخه او
برای بنادر و محنت اطراف آن قلعه توقف ورزیده حامی شاهانه رسید
عالمی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته و مرحله بدمای سر رسید
بهرگان که ندل مکان حاکم شدی آن بد عملان سوخت راجه ان
ولایت اکثر این عیش آنجا بسر میدرد گزید و راجه آنجا رسید
چوب زبان فیلسوف را عرضه داشت مستعمل بود و در انقضای وقت
گذشته و التماس قبول اطاعت آبد و امید عفو مع بخش و هدا
بخدمت خان خانان روانه نمود و بهم راض و بفرمان متعین بود
اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه
هدایت و اطمینان پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند مع هذا
خان خانان از اندازه کلمه و کلام و بیغام غدر آید آن سفر بد انجام
دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر نبود و آید
بهست و جواب داد که اگرچه راجه بر گرفته خود راسخ است و امان جان
و ملک خون می خواهد آنچه درین مدت از ملک تملق صوبه
بدگاه گرفته نقد و جنس را مع بختر خون برای پیش خدمتی
پرستاران آن درگاه با بانصد فعل و مبالغ بنجاء لك رویه بدست
روان حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماس او را بحضور
معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن
عربضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبالغ
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه
از هیبت ملامت و بدبختی صدقات فوج شهر آشوب و اعطای کشتن

کوه بدر پندام خدر آمير براري امان فرصت توار بميان آورده - درين
 مابين آنچه توانست از زر و نقد و جنس ماليت در اطراف مرند
 تودها را در آب غرق ساخته فيلان را سر بصحرا داده خود نير آواره
 دشت اديار گرديد خان خانان از شنيدن اين خبر بمرعت تمام
 سوار شده خود را بدان مكن رسانده با احتياط تمام سير و گشت
 بهاها نموده همه جا بفرست و مدع غارت فرموده بضبط اموال و
 انقل برداخت و در باب سد کشتي بي ملاح که در انجا مانده بود
 داخل توار بادشاهي ساخت و بناها را مسمار نموده بذلي مسجد
 گذشت جمع کثير از محبوسان مسلمان و هفود ملک پادشاهي
 که از مدت دريود بودند از زندان بر آورده رعيت خرج راه نموده
 بوطهاي آنها رخصت ساخت و دو صد ويست ضرب نوپ و
 سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل نوپ خانه سرکار
 نمود و رياده از صد ميل کوه هيکل و سه لک رويده را طلا و نقره
 و امنعه بسيار سواي آنچه بدراج رست بضبط در آمد ديگر
 از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و مندل و حرمنهاي غله
 آنقدر فراهم آمد که قريب هزار کشتي براي برداشتن و پر
 نمودن آن مطلوب گرديد و سواي خرمنهاي غله که بر روي زمين
 از سر رشنه کاغذ بافتند يک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهاي
 مدون بعد تفحص بهم رسيد که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد
 هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و ديگر بعضي جنس ماکولات
 کم برنيامد و از در آمدن و بهم رسيدن ادبار هاي غله که باعث رفاه
 خاني انله و سپاه گردید خان خانان نهايت مشغوف گشت و قدغن

دمودند صد و پنجاه انبار با احتیاط تمام برای ایام بر شغال که زندگ رسیده بود ذخیره نگاهداوند بانی و فراخور حالت به راهان دست نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قبول امران دهنه طاییدن و حاکمیت بخشیده به تسلیی ادبا پرداخته و کسان به دست و پا معاف فرمودند خطبه نظام نامی عالمگیر بادشاه عالم بدین تازی خوانده آمد و طلا را بسکه همایون اسم عالمید سوخت و بی بخشید و نواح نوادیدی و ممدوم فرموده - اگرچه خانی خندان در کمر بدست ازین راجه آن دینار دسوز برداشت اما چون موسم ترساک ده پنج ماه دینار ولایت مضاف شب و روز می بارک و تمام روی زمین را اندام مبدون و راه نردن مسدود می کردند رسید و دیگر امور ضروری از دستهای و مایه در پیش بود تعارف نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از دینی کهن سالان طاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران آمده و راجهای گذشته چند نچه برسان خامه اند و برخاک مدفون است و زندگ بودند بدست میدوان آوزن مردم معذره را مع دمداران بسیار تعین نمود که زر مرچ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آورند ضبط در آمد و بدر مرنضی داروغه رواب خانه را با راجه امرونگ و جع از تلبیضان بویا محتاطت کهرگان و کرد آوری آلات و اثوات توپ خانه و سرانجه و مدد آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قضایی و امضا و کردوری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجدان کارزار دنده حاجتا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلیه طلا و نقتسه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهیه

بدی همه جا نموده خان خانان سه رنیم کوهی کهرگانون در موضع
منهز بوز که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب
نداشت برای بحر بردن پنجم ماه ارشکال چهارنی مقرر ساخت و
طراف هفت هشت کردهی فوج معقول یا سرداران کارزار دید
نچونکه کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون
دبارند بطریق تهاجم تعیین نمودند معینا مکرر کافران حولخوار
مردم آزار در شبهای تار ماندند و ملامت و اراغ آمده بر سر لشکر غافل
شب خون می آوردند و اسب و آدم ضائع و شهید می ساختند
چون این نورد کافورکشی و تسخیر ملک و فاعیجات از عرضه داشت
خان خانان بمنوع رسید و همانا تر از روی وقایع معروض گردید
باعث سوز و خروش و بی تمام خاطر پادشاه گشت و محمد امین خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سر و بیج مرصع عنایت فرمودند
و عذابات دیگر که دربار خان خانان بود و رودخبر اضافه و فرمان آمرین
و نسبین بدستخط خاص و خلعت خاص و خنجر و شمشیر مرصع
بمحل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر می آرد •

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار و هفتاد

دو هجری مستعمل بر خدروا قعده مراد بخش و توجه

رابت ظفر آبت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جاوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد

و دو هجری غره شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از

وضع و شریف موافق قسمت و مراتب کامباب گشت ختن خانان

را در عوض حسن تردیدی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

مسافر وارد می شدند و بخواران تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه بانواع
 تدبیر یک طرف بفصیل قاعه کمند بسته آن محسوس بند بلا باشد از
 وقت و مکان معین خبر نمودند و آن سادک لوح سافل از دغل بازی
 فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی در خواب بودند
 سرس بانی را بر اراده خود اطلاع داده اظهار رحمت باین مضمون
 بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود ما بهم خواهیم رسید
 و الا بخدا سپردیم سرس بانی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان
 آمده گفت مرا بکه سپرده می رود ازین گریه محصلان و نگاهبانان
 حوالی خبردار گشته مهتدی و مشعلها روشن ساخته در پی جست
 و جوی کنند پوداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر
 قلع ریشه و سواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنمائی بعضی
 هواخواهان بسران عالی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
 کشته بود چنانچه بذکره آمده بدعوی خون پدر بر انگیزند پسر
 کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر درم اطاعت
 امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
 مقصوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه
 در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و
 دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
 مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
 رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون
 پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدر دان از فرمودن
 خدوات حضور و دیگر عزایات متوجه حال او شدند - و چون پوزنمل

مدار حاکم فوت نمود و او با اسم سار سال به موجب حاکم .
 بدستور زمینداران بجای بهار فنام گودای سنگه بهار بهار
 بهار فنام بدستور آن سرور و سوم و هفتمی نفس شهم جمعی از
 همساران سرورده جو با خود مرادم آورده گودهرن را بهار ۱۰۶۲ بد
 ماکزی سار سال و مدار الهام خانه او بود و قبول ساخت و
 سار سال را بدست آورده مع سار و نوکران متمد او عید گودند و سر
 از اطاعت و امر پادشاه نیز به پیچیده شریع و سار و راه بهار
 و ملک الدین خان موجود از غلغ بر طریق سرکشی از اطلاع یافته
 دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استیصال برای
 ندیده و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدمگر کار
 ره نال و جدال نمود بعد از آن که عد و هفتاد نفر از کفار کشته گردیدند
 و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شهید
 و زخمی شدند آن بد فرجام نیز قتل بعد و آن ولادت بقصر صرف مردم
 پادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید •

الحال فقره چند از باقی ذکر مهم و مال کار آشامیان و خان خانان
 بزبان نلم میدهد اگر چه خان خانان در حق جودت پیشکن قدردان
 و سپهریان بود و ترددات رسدانه و کار زارهای بهارانه که از آغرخان
 و همراهان او در رفاهت خان خانان بظهور آمد و از مدد و جان
 دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکه بعضی مغفلان
 همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم
 دراز میزدند و با وجود منع آغرخان ممنوع نمیکردیدند و این معنی
 خلاف مرضی خان خانان که در تاکید منع دست اندازی نهایت

تعداد مینمود بظهور می آمد مترجه حال و برداخت آغرخان
 نمودید و از توجه و امداد آنچه طریق سوزان کار طلب در باره
 همراهان می باشد در حق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکتا آزاده
 خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آیدم انر طلوع آفتاب ظاهر گردد
 و وقت تلاوت قرآن و نواک خواندن خان خاندان بود آغرخان
 با سخل همراست مستعد و مسلم گشته بدر خانه خان خاندان آمد
 چویداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا
 اندرون درآمده جای که خان خاندان بر سر سجاده نشسته مشغول
 خواندن ادعیه بود در غمگشت خان خاندان از مشاهده آمدن آغرخان
 بدان هدایت و سواس و هراس تمام بهم رساند و زبان خوش و
 دایمی تمام سبب آمدن بیوفت استفسار نمود آغرخان در جواب
 گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات مامور
 از میان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیوزل
 بادشاه عالمگیر و معیی و نمود و جلالت آن سپه سالار کفار مخدول
 و بامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
 نمانده افسوس آن دارم که هرگز آفرین باد و تسکین از زبان آن
 کار فرمای قدر دان درماده ما با بکارها بر نیامد لهذا بودن و نبودن
 خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید دارم که
 فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود
 را نزد آقای خویش رسانیم خان خاندان هر چند بعدر تقصیر تعافیل
 ایام گذشته و تلافی ایام آینده بیش آمد فائده نداد و آغرخان
 برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خاندان

روان حافظ مردودن منشی برای نوشتن تسلک پدش آورد و جوانی
 ده‌ده روت بردارد آغرخان که دولت و بارچاه کاغذ پدید آمده
 بود پدش حال خاندان فزونی و گفت ای پادشاه اگر
 که ده‌ده بدست مبارک تساک بود و آن خاندان را
 من بجزایب اوست و هیچ و در آن حالت از دست آن
 که که و از آن از کار دست رسیده و در آن
 داشت طلوع و کوه‌ها زاجار تساک و نصرت ده‌ده و
 جوان بود اما سر و کدرها و معدومای آب نوشتن این جوان
 بعد رسیدن آغرخان کسبها را باز ساختن و قاعده را باز
 از آنها عبور نماید این هرحا که آن در آن روز شنبه بود و
 هیچ و کسی موجود نباشد تا همراهان خود را بدر باز
 این به حفظ بود و پدید شدگان گذشت و در بعضی در
 و پس چند نفر از مغلان و دیگره را این که اجل آنها گذشت
 و رفی بکفر فدا گردیدند بعد که تصور رسیدن چون نوشته خان
 نام محمد امین خان کشی قبل از رسیدن آن بهادر سوار
 میرت مشال بدن مضمون رسید بود که آغرخان اگر چه
 شیاعان عالی فاسب کار طالب و سزوار پرداخت و پدش آردن
 است اما از آنکه جهالت این جوانی و غرور شیاعان را کار فرموده
 مساجات تمام رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم
 نمایی بر طرفی منصوب نموده باز بدلاسی او برداخته کار ازو بید
 گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خان خاندان بعمل
 آورد و ابتدا پای اعتراض پادشاهی در میان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب بر طرف ساخته بار خود بخانه آغرخان (۱۰) نزد بادشاه آورد و شفیع جرائم کرده تسامح بحالی منصب فرموده از جمله کومکبهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات او که در کابل بظهور آمده گذارش خواهد آورد القصه خان خانان که بعد فرار زاجه آشام متهمان او را مکان چپانی فرار داده بود بعد رسیدن موسم باران که برطرف فوج سحاب فیل رفتار از هر دامن کوه سار نمودار گردید و عربدن ابرو و درخشیدن رعد زهره شکاف که اطراف دشت بر وحشت بدیدید و از ملاحظه تیر باران آب و فرو ریختن یکه تازان فطرات نالها و رود خانها بجوش و خروش آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آرزوین جو بنارو ترکش دادن ابشار و سیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر طرف به ترکزارها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه تردد سپاه و اسب نابدید گردید بمرتبه سیلها اطراف لاسکر نور آورد که خیمها بالای پشتهها حباب آسایشها در آمدند آن تیره بختان بد فرجام و آشامیدان خون آشام که در انتظار قانونی چنین ایام بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا برآمده بمدد همدیگر بر تنهادهای پادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیردل کوه صامت از شدت چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسب ضائع و تلف می ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد پریا نمودند که مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و چارپای بی شمار بدزدی بردند و انور بیگ

نام تپانه دار کچپور را مایه جمع کنند از همواری او ده بعد از آن
 ۱۰۰ ایوان و غلوت کردند چنان زیر جمع آوردند که یک دهی تپانه
 و بخمی نگه داشتند سالم نه اند و بر فوج سپه سالار چند بار بچراغ و
 شوی نام پیدش آمده بعد بلند گردیدن و دمی دانه بود جمع شدند
 در آنها مقتول و اسیر کردند و بسیاری از آنها بدینجه شهادت
 رسانیدند هزیمت یافتند و مکر در برخواستن داشتند
 رستمیز عظم بویا نمودند و در آن شب تار از دانه خان که در آن
 بدست خود بدان بدیده بوزان و تالان کارزار انداخته بودند و
 سعی بهادرافه بظهور آمد و فرهاد خان که از دانه بانهزار
 در آن شب خون در زخم تیر زده بود داشت که همان ساعت دست
 او درم نموده و جمع رفته بهم رسانده بقتاب ساخت اما آن مرد کادر
 بدرد دست از کارزار و تعاقب کفار بر نداشت بعد که آشامیدان
 رو بهار آوردند دانه خان قاسم دروه مدان آب و گل تعاقب پرداخته
 بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باسأطه از لاطم دریا
 بر سر نواره شب خون رده کسبی بسیار از تصرف مردم پادشاهی
 بر آوردند و راه رسد غله بر لکمر طغر اتر بزد ساخته شوخی از حد
 گذراندند و هرگاه و هر جا آن در نژادان بدنهاده زود می آوردند بهادران
 نصرت نشان نظر بر کثرت آن غلات بدیشان و قلت همواری نصرت
 نشان خویش نموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر
 غالب می آمدند و میمروتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن
 کفار در خبرداری و بیداری شبها را بر زمی آورد معها بعد مکرر شب خون
 آوردن و هزیمت یافتن یک شب بمرتبه ناخت و زور آوردند که دانه

که بجای حصار از چوب دار یک دران سرزمین میهارزد آتش زده
 سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر
 منک زانند الهی که دوزن هار باز دفع شر آنها بداختند مغلوب
 نمودند و راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل گنج
 بهار تعلقه دهم نراین که اول در سقاج کریدند بود نموده بودند
 بسبب سر بصر گداشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب
 توبه ابداء برای جشن او تعیین شده بودند بعده دیوان و کوروی
 جانبها تعین ساختند درین جایگاه چون حکام آن مکان در مقدمات
 مالی و ارباب سخاوتی زنی اندامی خلاف مرغی خان خاندان بظهور
 آورده بودند رعایا ازین معنی شورش آمده فراهم کسند خود را نزد
 حاکم بهرم نراین رسانده توبه ابداء بر سر وطن و ملک خود
 نموده ازان کوه بر آورده چون مور و مانع با او متفق گشته بر سر هر دو
 حاکم منصوب کردند خان خاندان زور آورده اول به محمد صالح بپیام
 نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لاسکو
 خان خاندان اختیار نماید بعده که نشنیده تهنیت کارزار افتاد بعد
 مقدار و مقتله که روان باجمع کثیر همراهان که کدو کسبی اران غرقاب
 بلانجات یافت درجه شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدد آن
 دیار نموده بودند همان بپیام داده کامیات مرخص بگوش هوش باختند
 او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگوروا گهات که متصل
 سرحد جهانگیر بگر تعلقه پادهی بود رساند این خبر که بخان خاندان
 رسید مانده مزید دیدمانی و مال خاطر آن سپه سالار گردید -
 حامل کلام جوانهایی دیگر که ازان کاوران در انجام بتقاضای ایام

ظهور آمده و توداتی که از بهادران سلام در بیرون شد و غیر آنجا آمد
 بدام توفیق پیوسته اگر خواهد معضل در راه بطول نهد و حال السلام
 منجر میگردد اما بذکر یکی از آن تودات که حاکم تودات
 نبوت می بود از ده بعد از آن خدمت سلطنت و توفیق آن حاکم
 در محمد بیک و تصوف توفیق بعضی کسان در توفیق و توفیق
 و در عله خان خاندان توفیق خان و با حاکم سید و توفیق خان
 و دیگر اقوام توفیق محمد بیک و توفیق و توفیق خان و توفیق
 توفیق خان چون توفیق که در کوه سید بیک و توفیق آن
 قدر باران شدت و توفیق باران که از شوش آف و توفیق نهایی
 خون خوار شدت و توفیق و در یک مکان استفاده دارند و
 سواران بجز خنده توفیق و جب زمان توفیق را گذاشتن بداند و
 پادها توفیق آن که توفیق در آن استفاده بودند و بعضی را بدست
 صدمه سبلا توفیق بجز غذا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و چنان
 راه توفیق مذکور و توفیق کردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود
 قدم بردارند میسر نیامد توفیق از آن خان که در آن نواح توفیق توفیق
 می نمود و از آن سوزمین باره وقف گفته بود خبر یافته شد و توفیق
 شدگان خود را با جمعی از وافدان آن مکان رسانده رهبر
 سمت که در کوه کردند قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی بدستند
 که اشامیان بد کردار کودکان را جد و جدی عمیق کنند اطراف آن
 موچال بسته بر پشته در آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صد
 تیر خورده جو بای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی
 جنگی نیز بمدد آن در نزادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گونه

توب و تهنگ و این بود و در حمام که در پیشها دام مواجیل نصفه
در انظار تکا بود و از طرف دیگر در آویزدن و مردم بادشاهی را
در میان آب و آتش مجامعه نمودند و فرهاد خان و جمعی که در آن
گرفتار اضطراب گرفتار گردیدند و در دستهای چه گفتند با چار و هزار تصدیع
طرف دلالی آب خود را در آویزدن چانداز رسانده پاوه از مدهم گویا و
تدو سدان محفوظ گذاشتند اما چون دو سه روز در آب بندهل تصدیع
گذرانده بودند در آستانه و اندون یک سرب نمپیر بخور و مواج
بمدان آب محصور گردیده فطام امید حدت نموده در آن ورطه کفهمج
زادانی بدان عذاب متلا مدک گرفتار گشتند باز بدیع شراعی خود
بدی اخذند خدر بخان خادان که رسید مضطر گشته بکه تاز خان را
با محمد مومن بمداداها فرستاد و آن هر دو جلالت پدش که خود با از
یقه تازان کا طلب میگرفتند و چون مدعی نمودند بفروهاد خان نخواستند
رسید و مانعی راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند
و یک هفته آن دلاوران در آن گرداب عذاب در میان گل و آب بهزار خون ناب
دل که گاه از غایب خواب استاده روز چشم برهم گذاشته می شد
بسر می بودند و درین هفته در میان دلمه آب سوای غذای خون
دل خوردن که باعث رفع فافه پی در پی تواند گردید و ازان قوت
سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبح
ساخته بر آتشی که از شعله دل بوسر دست روشن می نمودند بوی
آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب می گردید و جمعی
که از هنر بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جانی می
گذرانند و کاذبان از اطراف نادره قتل می افروختند و دست از

است و از آن همی داشتند و جداها همی نمودند و فغان خان
 در غمناکی از آنس حال و ملاحظه نمود و بعد از آن حاکم همی
 کرد و از آنکه داشتند که در آن وقت حاکم بود و آنست که
 است که مؤلف آن دگر بار در حال غمناکی و فغان خان
 و حال بود و آنکه بعد از آنکه خود را از آن جدا کرد
 و در راجه سحان سده و آنها را که در آن وقت است و کمال
 در فغان خان خود بود و آنکه در آن وقت است
 که علاج کار است که در آن وقت است و در آن وقت
 خود کشیده از نوازه جدا و در آن وقت بود و در آن وقت
 پس را گردیده آشامان را طرف خود می کشید تا آنکه را
 نوازه خود در آن وقت و از آن راه عبور نموده که داشتند
 قدم بر نمی داشتند و در آن حالت در آن خان و قاضی خان
 آنکه در آن وقت بود و در آن وقت بود و در آن وقت
 از چهار طرف در میان گرفته تا بهم جایی که داشتند و آن
 نهایی دادند از آنکه کافران آن سوزمندان بی استقامت
 صف مقابل شدند و در آن جواز روپا که میفرستادند
 نقدیبر موافقت نمود و در آن وقت بود و در آن وقت
 گرم بود آن حمله بد شکل مغلوب گشته علف تنغ بهادران اسلام
 گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکی از آنها خود را
 نتوانست رسانید و مردم نوازه نیز مدد آنها نخواستند و در آن
 و دلاوران اسلام گرم گبرا اشجار کیله و بانس که در آن گذار
 بودند بریده در آن و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه و دم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاخفتند و بهیاری بزرگ با روی
 شناری بکشتها رسدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
 کفار بر آورند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت
 میان کشتهها از جنس خوردنی خام و پخته هر چه یافتند از آنجمله
 آنچه از کینه و بهنج خام بود بکار راجد پخته در آمد باقی مسلمانان
 قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند نوزه یاشیدند بعد از آن که
 بارانها رویتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد
 و دران سرزمینهای قلب هرگاه و هر جا شب خون می آوردند
 بیشتر از کفار طعمه تیغ ابدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند
 و هر طرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و
 وبا که علاوه لشکر کشی و کافر کشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم
 واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
 راجه آن دیار تنگ گردید و امیر حاکم بدین درون از دست غازیان
 اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدبر علیه خود بطریق ایلیچی زبان
 فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
 بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
 سابق مبنی بر طلب دختر در جرگه پرستاران مع سه لک توله
 طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و مد فیل هر
 سال داد از آنکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
 کار طلب داشته بودند و خان خانان بوخواهیهای بهوکی وزیر راجه که در
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه
 با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده برد اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاروان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاد؛ کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن با احترام تمام بآه فرستاد؛ هان خاندان بدیش آمده هرچند در تقدیم مقدمه و اصلاح کار کمشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقیت آب و هوا که در همه بلاد اواخر بهشتالار ضایع اختلاف فصلین موثر میگردد و باکتر مزاجها نمی سازد خصوصاً در طبع مسافر دور دست زبان اندازاف مزاج راه می باید حاشا در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیج درختها که سمیت دارند شست و شو می بایزد؛ آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد کُل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد نفیض تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبه خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساپین یعنی مار که آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که زبان موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از حد مسافری بدون عارضه تب رهایی باید مطالب انواع مریض جسمانی و تب محرق و امراض مهاکه دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام بیچید که خیمه نماید که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بیثباتی مهلت علاوه مرضهای دیگر گردید و گرانی و کمپای غله مزید علقهای جسمانی گشت و

صد و هفتاد و سه انبار غله که بنصرف مردم پادشاهی آمده بود ازان جمله چند انبار بنخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبارها برای ذخیره چغبن روز تاکید نموده بودند بیستتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریق محافظت آن عاری بودند و مردم آشام بوقت شب خون و یورش قابری وقت یافته بکندن دست بدست آب در انجاها سر می دادند و هر جا غله بالا می یافتند آتش می زدند و ضائع و نا بود می ساختند بوسید و از کار خوردن آدم و چاربا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قه از بهلاک رسید عمره زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان بدشواری می دادند و گاو و اسب نماد که از گرسنگی جان برگشته باشد یا مذبح شده غذایی غریبا و ضعیفا بگردن بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسب و گازی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه پیه او که نام روغن و چربی و نمک ناپدید بود کباب ساخته باقدری بونج شوربا دستور جوش داده بدان تغم می نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مواد نواع مرض سوزانی است علاوه اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مردها و بیمار داری مرضیهایی نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زن و بچه ها بدتر از بیمار گردید و بهین آفتهای غیر مکرر همه تپانه داران رو بعالم بقا گذاشتند یا با نیم جان باز دوش دو آشامی گشته خود را بلشکر رساندند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت داد چنانچه بدسفر
 علاج مریض دران روزمیین از افسون و خورتن کسد و دم میوه مشهور
 آنجا است و لیمو و نارنج که در آنجا بسیار است می نمایند و از
 آب نارنج که صفر اشکی اکثر امراض می گردید و به راجه مردم لشکر
 موافق آمده بود علاج تشفیف تب و بعضی مریضها می گردید
 و مردم لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض
 گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق آمده هم مصلحت شده
 خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شود خان خانان
 برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر مرمود که
 خدمه طرفی که راجه بود برآزد و در سر انجام کوچ گزیده خفیه
 در دلا ساهی همراهان کوشیده امبدوار مصالحه و مراجعت ساخت
 چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار
 این خبر آشایان چون مور و ماخ جوق جوق فراهم آمده شروع
 بشوخی زیاد از حد نمودند و دلاخان به تنبیه آنجماه پرداخته
 هزارها ازان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود
 که سرمقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
 و بتهانجات میفرستاد که تشهیر گمان بوده بقتل رسانند - دین ضمن
 بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و املاح کار راجه باز جود
 ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق قرار خود را بدین خان خانان
 رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت
 و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار سعی بهوکن نظر بر املاح
 کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

باینست که فی الحال یک انگ و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله
 طلا بر بجهاد رنجیر فیل مع دختربد روی نیک اختر خود برای خدمت
 بادشاه و بانزده رنجیر فیل و بدست دختر برای خان خانان مع نقد و
 خمس دسکر بدهند و برای دایم خان که در اصلاح و تقصیر مقدمه
 منجاری شده بود نیز سمیات بجا آورند و عذر ویرانی ملک
 و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شقیع کم خدمتی و جرائم
 خویش ساختند از آنکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل
 گرفته ارگشته بود و عده ای لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند مع هذا آزار
 خود را پنهان می نمودند اراضی صاحب خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر
 گشت که از جهات مکانهای معترضه چند قلعه و قصبه سیر حاصل
 که پیوسته بسمرقند بنگاه است بتصرف مردم پادشاهی باشد و
 تا رسول بیستگش چهار نفر عده راجه بطریق یرغمال که در هندی
 اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
 بهمدیگر دادند و بندبهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
 الاوای سال بنجم از جاوس خان خانان سه سالار با لشکر که اکثر مریض
 و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عده ها مرحله پیمای
 سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاه گردید و بقصد تادیب بهم
 نراین از راه احتمالاتی که منجمان محال بیستگش مقرر گشته بود کوچ
 مقرر نموده باوجود شهادت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر را پیرکاب
 سفر دار القرار میدید نظر بر اینکه تا نفس واپسین در کار وای نعمت
 کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک داری نمود و
 شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دیوار کوچ بهار و تنگه ایجه آن
گماشته از کوچ سف و دار القوار اندیشه خاطر راه نداده کوچ بکوچ
طبی مساوت می نمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت
و مراج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعده رسید
عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که در این اعداء قدوست
و نظریه کار سرکار پادشاهی داشت مع نواره او احدی شعبان اندک
برای تادیس بهیم در این مرخص ساخت و در خلوت طوبی و صفت
گاه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاش و دایم رخصت
خواند بده که نزدیک انتهای سوره کوچ بهار در منزل خضر نور
رسیدند دوم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همان
ازین منزل پر شور و شرفانی بدار السور حادانی انتقال نمود و این
خبر ملال اثر در لاهور بعرض خاند مکن رسید نظر بر اینکه از بندگان
عقیدت کیش کار طالب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر غلط
گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه
راغمی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بشید
و باجود در گردان شدن پادشاه زاده در مقابل و انت ملت چنین
مهمی را با نصراوم رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه
و آن در انواع تهلکه میگذشت حرف اوقات نموده آخر از راه
دای نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد

و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن رونق

غرف شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

حلبوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از
 وقوعه بغداد کارطاب جغتایان بعضی رسمیات جشن را موقوف
 دانسته پادشاه رانده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای
 ششم و سیم بخانه محمد امین خان رفته او را برداشته بدارند بعد
 ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی بخش دل
 خواره و گردیدند •

دینور از اخبار کدورت افزا که درین آردان علاوه ناملانی
 مزاج شریف گردید این ست که از وقوعه دکن خبر شبخون زدن
 سیونی مرودد نا بکار برامیرالامرا اندرون محل و کشته شدن
 ابوالفتح خان پسر ارد و زخمی شدن خود امیرالامرا بعرض رسید -
 تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیرالامرا دران
 سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل می نگارد - بعده که امیر
 الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کرده و
 متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشی و کافر کشی نمود و بتصرف
 شمشیر و رای صائب بیستر قلعه و مکانهای فاب را بتصرف
 پادشاهی آورده بقصبه بونه رفته در حوبلی که ساخته آن جهنمی
 بود فرود آمده جابجا فوجها برای استیصال و بدست آوردن آن
 بدسگل تعیین نمود دران ایام چنان نسق و بغداد دست نموده بود
 که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه
 بی یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نکرد و قوم مرهته را
 بر اسب نوکر نمی نمود و سیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده
 بود که میان کوههای دشوار گذار هر هفته و هر ماه جانی بسر میدرد

روزی جمعی از مرعنه که در جگه بیدارها بیدار بودند چون بوق
آمده دستک دو صد نفر مرعنه همراه دیوار دزدانی بر سر آمد
حاصل نمودند و پسر اموی را بدست و دست دزدانی را بدست و
بغای شادی و جمعی از مرعنه اول شب سه روز آورد و آخر
از همان روز جمعی با دست آینه از مرعنه بدست در یکی از
تیمارهای دستگیر گردیده اند و با طرف ذهاب آنها بسته نامرهای
مرعنه که جمعی دیگر در دستهای آنها بسته شده و در همان و
دست در آن از چوکی گذرانده داخل شهر نمودند بعد از آن در
محل و مکانی که مجمع خود را قرار داده بودند نام نهادند و مساج
گشتند در حالتی که نوبت درجه شب سی بود جمعی نمود
را طرف باورچی خانه که متصل دیوار محل قرار داده شده بود
و مابین دیوار و خواص پوزه دریاچه خورد داشت که از گن و خشت
مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازین راه مطلع بودند و بودند چون
ایام صیام ماه مبارک بود چند نفر باورچی را که بزی بختن طعام
سجور و دیگران درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقی را در
حواب یافتند از آنکه از راهی که مدانستند هرفسمی که توانستند داخل
در سر آنها تاخفتند هرگز بیدار نداشتند و خواب موت آنرا ساختند و هر
کدام را که بر بستر خواب دادند همه آنجا بپشهادت رسانده نگذاشتند
که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دریاچه طرف محل برداختند از
صدای کلنگ و غرش نعرهای کستگان یکی از خواصان که حجری
او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر
الامرا رسانده بر صدای کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

ز جواب از روی اعتراض یافت و اورچنها بختن سحر و دیگدان درست
 نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپهاندان بدیم خدشگاهتن و درجه
 به رسیدن در دیوار آوردند امیر الامرأ سرانجامه و از نیر و گمان و بر چاهی
 در ت کوهانه از بخت خواب در حاست درین ضمن چند مرهقه
 از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرأ تیر بر یکی
 از آنها انداخت مرهقه خود را رسیده شمشیر دامیر الامرأ زد که
 بدست نرسید امیر الامرأ جدا کردند دراز حالت دو مرهقه
 در حوض بر از آب انداختن و یک مرهقه دیگر را امیر الامرأ
 بضر بر چاهی انداخت درین آشوب کفیزان فرصت یافته
 شایسته خوار را دست بدست از آن هنگامه بر آورده جای
 محفوظ نوده رساندند و جمعی از مرهقه بر سر چوکی خانه
 رفته نافل ریخته بداییم هر خفته و بداند که می رسیدند زیر تیغ می
 گرفتند و می نهادند ده چندین چوکی میدهند و چند نفر خود را
 بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرأ پیغام دادند که نوبت خوب
 بنوازند و مدای نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز
 دیگری را نمی شنید و شورش دایر گیر بابکاران علاوه آن گشت و دیوارها
 را مسدود ساختند درین حالت ابو الفقم خان پسر شایسته خان
 که جوان نر خط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته
 و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه دزبان عمده
 که عقب محل امیر الامرأ خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون
 و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای
 دیوار انداخت چون او در عه و رضعف بپذید پاره بشناشته خان

سرشتی نظیر نداشت و در عالم تنجیم به گناہ داشت اکثر احکام که
بخدمت اعلیٰ حضرت و عالمگیر در اقامت بادشاه زانگی نوشته داده
بود کمتر خطا دزدن را یافت چه آنچه صدمه که بدای حضرت خلد
مکان فرزند رسن چهل جاموس در خواص بود مهم دکن رسید بر محل
بگذارش خواهد آمد نیز پوشه داده بود - بعد بنده بیست کشته میرو
تذبیہ بعضی افغانان جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغانان نیاز بی
ده فدائی خان برای تادیب آنها مامور گردیده بود از آخر محرم
الکرام متوجه لاهور گردیدند هرج و کسانه بسیار باسکر و مردم بهم
روند خصوص در منازل پیرو بآمال عجب تهلکه بر سواران خادمان
محل گذاشت و آدم دیار و چارهای بی شمار در غارها انداده
تلف شدند این معنی در مزاج پادشاه عادل رحیم با خوارا نمود
فرمودند بدین امور ضرورت ملکی آمدن پادشاهان درین سرزمین
بنقص سیر و شکار خلاف رای مناسب است - از سوانح احمد آباد
بعرض رسید که شخصی مجهول الذنب معذور العقل خود را داراشکوه
نامیده جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش با خویش فراهم آورده
بخیال باطل ماده فساد و شورش گردیده بود بچهره شه شیر و سعی
مهابت خان صوبه دار جمعی از همراهان آن تبعه کار بدار البوار پیوستند
و خود آزاره داشت نا کامی گردید - درین سال اسلام خان صوبه دار
و کفایت خان دیوان اکبر آباد و دیوبند حیات نمودند صفی خان
پسر اسلام خان را صوبه دار مستقر الحکومت مقرر کردند و جعفر خان را
برای وزارت طالب حضور فرمودند و نجابت خان را بجای جعفر خان
بصوبه مالوا منصوب نمودند - توبیت خان را مع نامه و جواهر و

تحت دیگر هند و سمان فریب شش لک روپی بدوشاه عباس برانگاری
ساخته از اصل و اضافه چهار هزار روپی چهار هزار سوار نمودند
که بعد از عصبوب و تغیر گردیدن از دکن به طور برآمدن به کابل
آمده بود از همه انجا خود را بصورت داری بدکاره رسانیدند و بعد از
پادشاهی پست جعفر خان ملازمه نمودند و بعد از آن به وزارت و ملازمت
مرمعه سرافرازی یافتند - ملازمانی در آن ملک احمد بن محمد بن
خان شهباز بوزیر بختور رسید و به منصب داری شهباز سوار
سرافرازی شد و بدینند - صاحب ملک راجع اقلانی داخل دارالخلافه آمدند
و عاقل خان خاقانی را داروغه غسالخانه از تعین آن ملک از خلیه نموده
بعطای خدمت و اضافه معزز ساختند *

۱۰ کر سوانح سالی هفتم جلوس مطاع

سده هزار و هفتاد و چهار شمسی

از عرشه داشت سلطان محمد معظم در خدیو مرده بود و فرزند
میسر گردیده به سلطان * مراد بن موسوم ساختند - از وادعه دکن برخیز
رسید که سدوای ذاکار عام طعیل زناده از حد در افراختند و روز دوازده
در شش فساد او از تاهت محاکات پادشاهی و تراج نمودن اولیا
دران سر زمین استحکام می پذیرد و بادر جدول و پائل و غده که
کنار دریا مائل بندر سورت است بندصرف خود آورده کشایدهای
راه کعبه را در دریا داخل می نماید و چند فامه در دریا احداث
نموده باستظهار آن خلیل عظیم در بحر و در انداخته و در زمانه
راج گداهه سنگ پول سباه و هون می زند هر چند که راجه مهربان
جسونت در استیصال او سعی نمود و آنرا بخت شد چون عریض راجه

جی . مانگه را با دایر خان و داود خان و راجه رای مانگه مودده و
 اندامش خان و راجه سجان مانگه بانداده و پوزمل و زیر دست
 دار و برودن از خان و دیگر م. ارز پشاهی کار طلب برای تنبیه
 و گومال آ. بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی مانگه
 را خلعت مع صد اسب و دو قیل مع هزار طلا و نقره و پدم مرصع
 و نیت رخصت عاقبت فرمودند و بدایر خان و دیگر همراهان فراخور
 پایه و محاسن عاقبت مهذول گردید و حاجی سفید خان را دیوان
 دکن نمودند . در ایام بعضی رسید که نجابت خان صوبه دار آجمن
 ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان
 پوز را معزز فرمودید و داود خان را صوبه دار برهان پوز معزز کرده
 حکم نمودند که نائب در برهان پوز گذاشته خود همراه راجه
 جی مانگه بهم سبوا روانه نمایند *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سال هزار و هشتاد و پنج هجری

راجه جی مانگه که برای استیصال سداوی حسدان مال مرخص
 شده بود اوایل شعبان داخل خمسته بذید اورنگ آباد گردیده شرف
 اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم نشسته روانه پونه گردید بعد رسیدن
 آنجا بنسق و بندر بست آل ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست
 پرداخته همه کوسکیان را جائجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات
 مرخص نمود و خود برای سفنوح ساختن قلعه پونده مرو رود مال (۱)

که از قلعه مشهور نظام الملک و حکم بشین آن مرز و بوم بود
 و در قلعه متاهل هم بودند روان گشت و داور خان را
 مقدمه انجمن ساخت و داور خان را با موج همه مدعیان
 که از اطراف نمودار شدند حاکم کزان می رفت و آمد و حال
 و عدل بمیان کفار گشته و دستگردد غلزان می گردید تا آنکه
 نزدیک و مابین هر دو قلعه تقارن گویا پس داور خان فرمود آمد
 و آورد قلعه گدیمی بداخت و قلعه شفا را بر کوه مسجد
 گشته شرط نامه داری از زین توپ و بار و دیگه آلات آتشبازی را بخدمت
 می رسانند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه انجمن
 یورش ناگاه تا کمرگاه قلعه رسیده ای می داند که در کوه را آتش زدند
 و تاخت و تاراج نمودند و غنای در تود در آمدن از قلعه و نور
 سورج و لختی و از بالای کوه در زین توپ و انداختن سنگ و
 اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه ای حاکمه نان و خود را مع
 کمر حاکمه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورش می پی داری
 و تاخت و تاراج اطراف که اگر انقضیل بد نگارد از سرشته انحصار
 می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز بمقابل یاریدن توپ
 گویا توپ و تفنگ و حقه آتشبار سورج و پلش می درازند بعد
 که برج یک طرف را از دود پراندند توپ تمام در مذای کوه و
 قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا پورش نموده بر فراز کوه
 برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و
 دایرخان عهد عدم تیرجانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده
 با دایرخان ملاقی گشته مصلح شدند بعد که دایرخان هر دو

پادشاه دار را بدو راجه فرستاد راجه براق همه را گرفته قلعها را
 بتصرف پادشاهی در آورد و در آن تردد و بوزش هشتاد سوار با جمعی
 از پیدها و عماله گدیری بکار آمدند و از سه د نفر زباده زخمی
 گرفتند بعد تسخیر هشتاد و نهمه هفت هزار سوار بسپرداری
 داد خان و راجه را می مانگه و غبیره برای تاج و تاج
 معمورهایی و لایست سبوا که بنصب و طغیان بانصب خود
 در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هر دو طرف بمیان آمد
 و تا پنجم ماه فوج پادشاهی از مغالیه و صحرابه و کافر کشی نداشتند
 که تا سبوا پور که آباد کرده آن مردود بود و قلع کندانه و کوارمی گده
 نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
 بسبب تاختهای ناگهان کفار و دست برد های نمابان آن گروه
 بد کردار و شیخونهای شبهای تاریک و گریختن سر راه و درهای
 دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای برافراشته راه تردد بر لشکر
 اسلام تنگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر پادشاهی تلف شدند
 آخر کار که کفار زباده از شمار بداد البوار پیوستند راه فرار اختیار
 نمودند و قلعهای ناسی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
 بعده که کار بمحاربیه و محاصره قلعه راج گده که حاکم نشین آن
 بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادری او در آنجا بودند
 کشید کوتاهی سخن کار بر مصوران از سعی بهادران قلع کشا
 تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان محدود ساختند که هر چند
 آن محیل خواست قاتل را زانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
 رسانده لشکر را برای تعاقب آنها هر گردان سازد توانست و دانست

که بعد معهود گردیدن آن ملحق و عاواصی مستقر انباشت و تحت
السلطنت تمام مال و فدا و عدالت آن اندکال پانصالح معاهدات گردید
او خواهد گردید لهدا چنانچه نه زان ۱۰۷۵ بود راجه برای التماس
معو تقصیرات و سپردن بعضی ولایات بدینی صادره و از آن
راجه فرستاد راجه نظر بدین داری و مکاری که انداخته نموده بدای
بورش زداده از سابق تاکنون فرستاده تا آنکه حد رسید که حد را حدیده
از قلعه برود آمد و بدو سال معهود او رسیده و بدای بدو بدین
و نزاری تمام تمایل آوردند راجه عهد امین جان را آورده و دست
رفتن حضور و اخذ نمودن الطاعت نوکری درگاه فاک دایکاد بود
مطایب منصب عده قبول مصالحه نموده برای آمدن و ملاقات
نمودن مافوق هاجس بوده که نزدیک آمدن بدو بکهال پنجظان
گردید راجه منشی خود را با صدق و بال فرستاد راجه بدین معام
همراه داده دادید نمود که از غار آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود که اگر بصدق دل حاکم اطاعت بگوش و بدای فدریت
در درش انداخته آمده در سپردن قلاع و قبول احکام حضور مرا مبادگی
خواهد نمود التماس او قبول بارگاه خطا بخش عذر پذیر پذیرا
خواهد گردید و الا الحال هم مافوق است که در گنده بمکن خود رفته
بسر انجام جنگ با سهلت خاطر خواه پردازد و خود را درین باب مضار
داند بعد رسیدن پیغام آن سربه فاعل بدنام بزبان انکسار و سازگفت
که میدانم در اطاعت و عبودیت جابر بخشی و امن عرض و ناموس
من است باز راجه مردم عده دیگر را فرستاده بدین نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجه برخاسته معانقه نموده نزد خود چاکان و آن

تبه کرد بهر ازان اظهار سرافکندگی و خجالت دامت بستمه نعت
 بطریق بند های ذابل محرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش
 و حرمانی بخش رای رای تهمت و التماس نمودن قلمهای کلان نامی
 را از دولت کوکرن حوائج بدهای پادشاهی می تمام و پدر خود را
 در حاکم بد های جان نثار که در حضور خدمت نه اید می چهارم
 و خود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول معادت آید بوس
 و دیانت ملازمت بدستور بند های مطاع اعذان که در اقطاع
 خود و مواجبات خدمت می نه اید با قبایله و عدال در یک دو
 قلعه خورد بگذرانم هرگز و هر جا برای کار عمده پادشاهی امر
 فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریق جانشانی بتقدیم خواهم
 رعایت راجه در تسلی او کوشیده نزد دامرخان فرستاد و پروانگی
 برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد
 زن و اطفال که از قلعه مانده گشته برآمده بودند بشمار قلم در
 آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند
 برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بود
 ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کدورا بود شمشیر و چمدن
 مرصع و دو اسب عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و
 نزد راجه آورده دمت اورا گرفته بر راجه سپرد و راجه نیز خلعت
 و اسب و جعبه و بدل بخشیده از مرنو عهد امان جان و آبرو داده
 مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته
 بنوا کرده گفت از جمله کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود
 چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا در میان بود راجه

حضور نوشته برای او فرمان عفو وقت مرگ و خدمت طایفه انصار
و بد فرمان می کشید از اتفاقات ۵۰۰۰ روز گذر نبود از جمع مردم
و خدمت از حضور رسد راجه سیوا را طریقه آداب استعداده
تسلیمات بجای آوردن ارشاد نمود سوار مطلق آن بعمل آید
گروه بیده با باستقبال شایسته آداب گوید از گردن بوی
حال بخشی و خدمت خطا بهشی ... آخر در آن زمان رساند و از
سوار مصل و عادات پادشاهی در نامه تاکید و برای بدین
بعد قبل و وال در آن چنان مقرر شد که از حالت سی و پنج
فرد که در تصرف خود داشت کاند بدست رسد و در تمام گشته
سابق و حال بجمع محصول ده ملک بود که چهل یک روپیه داد
ده داد های پادشاهی در بزرگ و دوازده دانه خورد کم حالت در
تصرف مردم او باشد . سبدها پسر هشت - ده او ده پسر آن منصب
پنج هزاری از حضور به تحویل راجه عطا شده بود و اوج ساخته تا
روا شدن حضور همراه راجه خدمت نهاند و خود با عدال خوش
دین حدال آبادی مالک پنجاه گشته خود پندازد و هرگاه برای
کار پادشاهی بطلبند حاضر گردن و وقت رخصت باز خدمت واسب
و جیغ و شمشیر و قبل داده تکالیف برقی بستان نه و نند و پسر او را
تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - در بنو لامه احمد نواده از
مقربان صاحب مدار عامل شده که بحسب ظاهر بطریق سعادت
برای عفو تقصیر تاخیر افي پوشش کرد روپیه و دیگر کدورت
از بیجا پور آمده بود و باطفا قصد و اراده بندگی درگاه آمان
جاء داشت - مع ۵۰۰۰ بجایی که بحضور رفته بمنصب سرفرازی اقامه

تعدادات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف
آمده ملاقات نمود و راجه دو اسب با ساز طار و نیل و دو تفوز پارچه
تواضع نمود نموده که حیر آمدن ملوک نزد راجه و مفتوح گردیدن
نام. در معرض رسیدن باعث تفویج مدح پادشاه گردید و حکم داند
آرامه ساختن شادمانی فرمودند و راجه را دانه دانه دو هزار سوار در اسب
وسه اسبه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میله و یک زر و نعل سفید
ساختند بزرگواران و نور نام سنگه که در حضور بود صورت عذایات کردند
و بدایرخان و همه همراهان او اغناهایی دمانان عطا فرمودند - بعد از
استیصال خان جهان بودی که او را نیز را موصوب گردانده احدی را
پدایه پنج هزاری و پنج هزار سوار فرستاده بودند بدایرخان را
بدین سرانست همراهم بخشدید و باعث فقر قوم خویش گردید
بنام راجه جی سنگه حکم صادر فرمودند که ملک پنجاپور تعاضد عادل
شاه را در حکمانت تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخذ
تا نای قلمه پنجاپور و بران و خواب سازد - درینوا عرضه داشت راجه
جی سنگه و واقعه دکن در عرض رسید که ملا احمد روانده که اصل از
شرفای نوآمد عربستان انداران سبب نوآئیه گویند و دشمن شانهی
مذهب و فضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال
امتداد و فضیلت آراخته است و بحسب ظاهر برای حجابت
از نزد عادل شاه آمده و اراده بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار
نوارش و فضل و کرم است بعد عرض بدی منصب شش هزار
شش هزار سوار همراهمی نموده فرمان خلعت و شمشیر مرصع
و جیغه و نیل فرستاده طلب حضور نه و دهن و خفیه بر راجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بحضرات محمد آله خان و قراخور آمدند
خدمت همه سرانرازی خواهد داشت اما چون نمک زای نعمت
نعم خود را منظور داشته روزگردان گردیده بود از دولت این
درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده و نعمت حیات دهد •
چون مرزبان ثبت که ولایت علیحدہ متعلق به حد که میر واقع
شده در زمردی سرکشان جهانت کاشی بود و بصورتی از قمار و جمع
نمی آورد و سکه و خطبه داند شاه اسلام جاری نمی ساخت و نام هفت
خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از ستمداران
فحشیده کار بدان بد کردار از پندام از محبت آمدن در ذات پناز گشت
ارزاه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و پندای مسجد
اسلام نماید که از کف باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و آمد و از
سفایات پادشاهی سازن والا درو سهم فرموده ملک او را پامال سم
موکب انواع فاعره هازد و بدین مضمون در میان رعایا و عدد آمیز بنام
آن زمیندار فیز صادر فرمودند میف خان بعد رسیدن حکم و مرزبان
محمد شفیع نام بغداد پادشاهی را همراه در میان روانه ثبت ساخت
مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهود
مائل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعه
اول سکنه شهر را بیرون سواد ثبت جمع ساخته خطبه بدام نامی
پادشاه حق پرست محیی الدین محمد اورنگ زب عالم گیر
غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن
خلعت فاخره بر آوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشه آنرا با دو
هزار اشرفی و نه هزار روپیه تازه سکه اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانه حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود و خدمتکاری محمد شفیع و همراهان باین شبسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاهاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دوماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنه میر حاصل کلان دیگر صوبات توان گفت صوبه دیگر نیست و هیچ مکان لایذفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبه آنجا نبغذادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید احد الله پسر ادرا طلب حضور نمودند - درانوالا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد عظم بموجب حکم از دکن بحضور رحیده امرای مقرب را برای استقبالی فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار

اک روپیه نقد و جواهر مورد عذابات گشت *

در همین اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانققال روضه جاودانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو و حیر ازین زندان سرای
بی اعتبارانی بدارالقرار جادانی که اواخر رجب المرجب هجری
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هفتم جلوس جهان را پدر در
نمود بعرض رسید از شقیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و اام
دببا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه ناست می و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرزندروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و فریب هشت سال منوری و مستحضر بود

• بیت •

دنیا بمثال کوزه زرین است • که آب درون تلخ کهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیر زمین است • تو غره مشو که عمر من چندین است
(شاه جهان گرد و نات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند •

شماره از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداري
خاصه در آبادي ملک و نیکنامی در جهان کوشیدن از جمله سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بندر هورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمده های ایران و توران
ملازمت حضرت اعلیٰ نموده بمنصب سرانرازی می یافت بدو انیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج فکیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کلای ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رحانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدید اشک آلود گهاریار گشته فاشه
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرست تشریف برده همه

مقرران حضور را مامور ساختند که بدر حرم مرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - و نقل نمایند که در حالت نزاع اعلیٰ حضرت بیگم صاحبۀ سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه "ا" ماس نمود و دو دفعه ادعای بیگم صاحبۀ بدرجه اجابت نیامد گرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنّت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبر آباد توقف نموده حکم بداروئے تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضی خدمت محمل همراه گرفته برای جشن از دارا' خلافت بمستقر الخلافت بدارد •

دیگر از سوانح و فتوحات این مال تسخیر قلعہای طرف رخنگ تعلقہ بنگالہ است که مرزبان هنگہ نام نگر و چانگام مرا از اطاعت پادشاهان گذشتہ پیچیدہ بصوبہ داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت و خرابی اطراف می گوشتید درینوا بسعی تعیین کردهای بزرگ امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد فواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را راجع نمی دارد که بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سیصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شہید گشتند و یک صد و سی و دو کشتی و هزار و بیست توپخورد و گلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و هنگرام نگر را موعوم بعالمگیر نگر و چانگام را باحلام آباد ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نمانده بود از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با هر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

احمد الله پسر ملا احمد بلجاپوری بحضور رسیده بعد ۱۰ روز مت
بمنصب هزار و پانصدی و خطبات اکرام خان سرانرازی ۱۰ وقت -
یک صد و بیست و نعل فرستاد امیرالاسرا مع تحف دگر از ندر
گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوافیم حال فهم از حلوس مطابق سده هزار

و هفتاد و شش هجری و رحمان علیا بحضور

در شروع جشن بقواب قدیمه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه
سالبانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و
ده هزار اشرفی که در انوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت
فرمودند و اضافه دو هزار سوار مع دو لک روپیه نقد پادشاه زاده مسکن
معظم و بهمین دستور دیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عذیبت
نمودند - چون راجه جی سنگه بعد تاخست و محاربات بلجاپور که
علاقه ریب باحاطه تحریر می آرد با اتفاق دیوا ترددات نمایان بظهور
آورد سواهی ضلالت کیش را بانواع تسای ابدالار عنایات پادشاهی
ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و حرم پوشی از طرف پادشاه
گشته روانه بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر
رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسد حکم شد نه گزور
رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن
وحشی حاصل بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق
بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر الخلافت بقلعه
دار الخلافت طلبیده بودند درینوقت باز همراه نامدار خان بقلعه اکبر آباد
طلبداشتند - و در همین روزها هزار و چهار صد ارباب هشت کاری

براز شرفی و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم
آن بکورو دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعه
اکد رآبان گردید - و هیچکدام فی قعده سنه مذکور که جشن و زن
قمه بی حال پناه از عمو شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
دیده سال با منبها پسر خورد سال که نه مال عمر داشت بحضرت
رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار
و پانصد اشرفی و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه آن
زمان باشد نذر و نثار گذراند باشاره عالی در جرگه پنج هزار دها
استاده نمودند از انکه پسر هشت ساله او را غائبانه پنجهزاری نموده
بودند و فتیه جی خوبش او که در ذکر تردد راجه جی سنه در خرابی
ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب مر افزای
یافته بود ادعای آن خیره مرتبه مغز غدار کمتر از پایله هفت
هزاری نبود و مهربانیهای که راجه بآن دعه او را خوشدل و امیدوار
ساخته بود از راه بغضی که نظر بر افعال و کردار آن نابکار در دل پادشاه
دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده نمود و برای استقبال
نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل از انکه عطای خلعت
و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت
و خجالت آمیز بر چهره حالش ظاهر گردید و لمحه بلبله فکر فرو
رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشه رفته خود را
چون صید تیر خورد تازده بدام آمده بوزمین انداخته بعد ماعتی
باظهار ساختگی و بخته کاری بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب
بکلامه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هر چند کنور

وام سنگه به قلمی آن وحشی قزاق بد زبان پرداخت فائده ندان
 خون ادا های خلاف داب آداب او به رص رحیم از روی کم توجهی
 بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید سرخص فرموده بخانه
 مرای ابلیج ویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه جی سنگه مقرب فرود
 بودند فرود آوردند و حکم نمودند که تعقیقت به این جی سنگه نوشته
 تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت جواب دید داند بعمل آید سوا
 بمجرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رام سنگه به کرا
 می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف دانست. مجمعی
 از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با ابلیجپوری که قبل از روانه
 شدن سیوا بحضور و بعد ازان روان می نگار چون راجه
 جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک
 بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی می نمود
 بیجاپوری و پدر خان و سیوا و نقهوجی که از خوبشان و جز ولایتک
 و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجپزاری تعیین
 نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگر چه داستان ترددات
 راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
 اختصار رویداد آنکه بعد که راجه دلیر خان را همراه نموده چند
 منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گزنت از جمله سی
 و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود
 درین ضمن ابوالمجد نام ندیده بهلول خان که از شجاعان عمده
 بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کار بل رهنمائی استیصال ملک و جان و مال
 سکنه و فرمان‌روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
 دربار او عمل آورده تجویز منصب پنج‌هزاری چهار هزار سوار برای
 او نموده به‌طور معروض داشت و درجه پذیرائی یافت - کوتاهی
 سخن هر جا فاعله تعلقه بیجاپور با نظر می آمد بسعی بهادران مله
 گشا بر سواری یا در محاصره ایام معدود مفتوح میگردد خصوص
 سیدوانته‌وجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رن‌بق گردیده
 بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و امتداد تجربه کار
 کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه منگال
 بهره و غبره از قلعه‌های سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
 قلعه را مامون ساخته هوای غلغله فحیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
 بآنها وا گذاشتند تا آنکه نوجهای بیجاپور از زمین و سار زیاده از
 شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ گواه و بان بهم نبردی قراران
 بمیان می آمد آخر غلبه دکنیان بجائی رسید که اندر شبها دلبر خان
 باتمام سپاه بر پشت فیلق و احیان بروز می آوردند و جمع کثیر از مرد و
 طرف کشده و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام
 طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد از حد نموده
 کپی اصلاحی گذاشتند که به لشکر برحد هشت نه منزل که بدین دستور
 ظی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از مرداران
 نامی و ده دوازده هزار سوار و پیاده کرناٹکی بدشماره در شبهای
 تار بر مدلی مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمرد فوج سابق
 بیجاپور پیوست و اطراف فوج هر اول فرو گرفتند و جاو ریز مانند

سیلاب کوهر را خود را بر نوج پادشاهی زدند و دایر خان شد. نیک در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهای پیاپی رستمانه شوره خاں را هزیمت داد و سوار، پیاده و بیدار از هر دو طرف بمعرض تناف در آمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت - ۵ چهار ساعت نجومی نوجهای دکنی چهار نوج شده با اظهار حدیثان نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گذر بمرتبه دادند. اختتام سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف سونم نامی از پا در آمدند و از اشکر پنجپور باقوت نام حبشی که از هر دو جانب مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دایر خان تاب مقاومت نداشتند و فرار ورزیدند و اسب و سواران و چپنری و غم بیدار مدحت افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دو شب زمین از پشت اندران و سواران از بالای زمین جدا نکردیدند روز سوم بر چاندان که سیوا و نتهوجی سر نوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از نوج راهه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بیدار از همراهان مدد بکار آمدند و از تردد سیوا جدا و رای نامی دکنی با همراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بغیر آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامه با اثر قتل گم بود و از دایر خان ببرد های رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بیره (۵) که از قلعهای مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که نوج

بلجاپور فروب بیضت هزار سواریکه تاز تادرواز قلعہ رسیدہ از دم گولہ
توب و تفنگ نہ اندیخیدہ مورچال قائم نمودہ اند ہر روز فوج دیگر
بمسد آنہا می رسد اگر کومک زود نرسد قلعہ از دست خواهد
رفت - ہر افروز خان بمسد آن قلعہ دار زمین شد بعد رسیدن کومک کہ
قلعہ دار نیز از قلعہ بر آمدہ باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمہا
بر داغہ جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعہ برداشتند همچنان
بیست روزہ را در دو ماہ جنگ گذار بہ ہنج کرویہی بلجاپور
، میدند و دویم رجب سنہ مذکور بمحاصرہ پرداختند عادل شاہ محصور
گردیدہ سرداران فوج خود را تعیین نمود کہ داخل ملک پادشاهی
شدہ تاخت ، تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلہ فوج
راجہ و زدن کھی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکستہ خالی نمودند
و در چاہہا و ہاولیہا از قوم و آدم و جانور مردہ انداختہ پر نمودند
و اشجار ثمردار و سایہ دار و عمارتہای عالی متصل فاعہ را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبہ باغات و عمارات را خراب از ہردو
طرف ساختند کہ دران سال باز نام آبادی بران شہر گذاشتہ نہد
و عادل شاہیہ تا روز امتیصال سلطنت کہ انشاء اللہ تعالیٰ بذکر
خواہد در آمد مزہ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکفام خان
خواجہ سرا کہ از جملہ نوکران مدد صاحب اختیار حیدر آباد
گفتہ می شد کہ در اصل از امرای ایران بودہ و بسبب حادثہ
بخشیدن یکی از ہرستاران خاص کہ شاہ عباس در عالم بیخودی
نشاء شراب بخانہ او فرستادہ بود و او برای خلاصی جان خود از
غضب شاہ ایران کہ اگر خود را خصمی نمی ساخت جانبر نمی

گرفتند بدست خویش خود را مییوب ساخته مامون از غلبه غان
 بدگفته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
 گردیده بود با شش هزار سوار و بدست و پنج هزار پیاده بمقداد عادل
 شاه رحیمه بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامه کارزار
 گرم بود و فوج و چارهای که برای گهی صبرنت کنیز به آست
 بر میگردد و هر طرف که بر فوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر
 میشد شیر بیهوش و غما دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
 اگر بتعداد و تفصیل مجاریات فوج پادشاهی و بیجاپوری برادر
 باعث ملال مطامع کنندگان خواهد گردید چه حدی می حران که
 دران صحرای نگرید و چه نهایی مقدرون که دران وزمنا طعمه
 زلف و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد و صد نفر دانا و نشان
 هر دو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گلوله توپ و تفنگ نگریدند و میا را
 همراه فتهوجی و چند هزار حوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله
 فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته از اینجا برخاسته
 طرف قلعه که یلنا تعلقه خویش خود را رساند و فتهوجی و اسراران
 بیجاپور اغوا نموده از میا جدا ساخته طرف خود بردند باز راحه
 بنزد بیربیدار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
 بازیهای میا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
 ضمن بموجب وعده و خواهش میا و رسیدن احکام حضور میا را
 استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
 درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
 نمودن او بگزارش آمده و فتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بیجاپور ماند بعد روانه شدن دیوا که همان عقل حل عقد‌های
 فوج پادشاهی گشته بود دو ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت
 محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد مخصوص از جمله
 در باران جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر نامه بطریق
 کارنامه بزرگان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقتله قابل
 تحریر می نماید که اوائل فی قعده که ایام محاصره به پنج ماه
 کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که
 در مکان فلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و
 بیست و پنج هزار موارو پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گول
 توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازی و ناله‌های فیل ربا که از بالای
 قلعه متصل تا سه روز و شب می آمد برکرزار چنان چهار طرف
 فوج را داشتند که فرصت درخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و
 هر طرف که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصا ابوالعلا (۶)
 نیدر بهلول خان که برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهی بدوخته
 دلاوریها بکار می برد هر دو بهادر شیر نبرد را علی رغم همچشمی
 مقابله با همدیگر افتاده بود و هر یکی می خواست حق نمک
 قدیم و جدید بعرضه ظهور آورد و از جانب دیگر شرزه خان و مووی
 خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند
 و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد
 درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

هفت و نه هزار حواری با مرداران نامی دکن را را نیز در میان گرفته
 راه کومک بر اوج پادشاهی مسدد ساخته بودند خیم مقابل خود
 را بحملک رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب
 راجه رحماند و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید از آن بهادر شاهر
 فیرد صف شکن با اتفاق ابوالمحمد خان دران ببرد گاه ظهور آمد و حواری
 و پیداد بدشمار بیجاپور عافیت بخانه افغانان و راجپوتان گردیدند و سومین
 خان که رستم داستان مدح خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان
 خوبش کشته و پاهال هم اسپان دران همراه دلیر خان کشت و شمسست
 عظیم بر فوج دکنیان افتاد و قبل و احب و پالکی و خیمری و سلم
 زیاده از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا هفت کوه تعلق
 نمودند و آدم زخمی و سالم قدیم هزار نفر را کشته و پادشاه ازین
 حمله زیاده از صد سوار از راونان یکم تار مشهور آید و چون ندکه هر
 کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لش موسی خان
 مقتول که نتوانستند بر د با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر
 راجه و دلیر خان یکصد زخمی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در
 باختند و دو صد نفر زخمی بقصد در آمدند و چون از ایندلی
 ماه جمادی الاولی اغایت اواخر ذی قعدة هفت ماه حواری و احب
 و پیداد از تردد فیا سود و تا چهل پنجاه کوه نواح بیجاپور نام و نشان
 کاه و علف نمانده بود و از نر حیدن رعد کار و عروا بر هر در لشکر
 تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز
 برای تدای زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن
 لشکر متصل قصبه دهاردر که امید بوی کاه و دانه بهم رسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایندگان درین ضمن
 دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن
 آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن پرهایی تیر و کند گشتن دم
 شمشیرها بجان رحیده بودند سرداران هر دو طرف برای مصالحه
 بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله
 زبان معجزو امان کشادند و از آنکه فی الواقع در غزنه و کارخانجات
 عادل شاه و رواتان صاحب لاف و کذاب موای حیفهای دم
 باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده
 بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر
 گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه
 خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد •

الحال عذبان کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه کارزار صغوف پای
 قلعه بیجاپور بفرسوانه حضور معطوف می سازد که بعده که موای
 فدار از مجرا مدفوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال
 حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن
 بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده
 سراسیمه کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که
 داند ازین مکان پریدم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرמיד و منصوبه
 تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی
 پرتدویر رحید ابتدا در ظاهر با امرا و کنویرام منگه طریق
 رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطه
 التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر برداشته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و پیروز بی تابي زیاده
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجر گشتن به مرض دق رسل
 بمداوا و علاج اطبای هند می کشید چندانکه بدین حیل زار و نزار
 بصر برد بدهد بشهرت شفا غسل نموده شروع بخشیدن انعام حکما و
 ازیاب طرب و رفقا و خوراندن طعام ببرهمنان و تصدق غنای خام و
 نقد بمسکینان مسلمین و هندو کرده پندارنی کلان را بکاف و گرفته
 هر از اقسام شیرینی نموده بخایهای امرا و خانقاه فقرا می نرستاد
 تا آنکه دوسه ماه ز هوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
 گروهی شهر جای مقام مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خون یکی از همراهان
 جان فثار که پارگی بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
 عاقبت بدینی برای چندان روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پرشید
 باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی بارچه باریک
 بر سر خود کشیده کمر دست را نمودار زیر بارچه ساخته بحضور
 متوجه بدین اندرون و بیرون خود را بخواب و نماید و خود با پسر در
 دویدن نهسته باشند فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متعرا
 آخر روز او آخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبر آباد برآمده
 خود را با سپاه رواند و از انجا بتفاوت دوپهر بقصبة متعرا رسیده در انجا
 ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آن معبر غیر مشهور چمنها گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهایی تنیز رفتار دکن که بتغییر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشه آنها امت در شبهای تاریکی مسامت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب و تنیهایی خالی نموده ازان برگرفته با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکاره دکن که بخدمت جاموسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساند که سیدها گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتار آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته سلاطین نمودند سیدها خوابیده دگر دست اواز زیر بارچنگ یکنوازی باربک پیدامت کوتوال بعرض رسانید کرت سیدوم هرکاره التماس نمود که اگر سیدها تا حال چهل باگه پنجاه کرده راه طی نموده باشند مرا داخل کشتنهای نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بقبولت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراف نموده بگمان و شهرت آنکه بساحت کنور رام سنگه برین جرأت اقدام نموده اورا بی منصب و از محرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز یا اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بتجسس بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانه حضور سارک بعده بجهت و جویی آن موقع از قفس
 بجهت بردارد و نگذارد که او جایی قرار و جمعیت تواند گرفت چون
 گمان فرار او طرف دکن براه آمدن آباد و بواسطه زبانه دهن ابتدا
 متأكد تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده
 صورتات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بارس که آن سوار
 مرحله پدما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انتضای فاصله
 رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چندان استعجال ورزیده
 بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر باو نمی توانست رسید اما
 چون ملابها بصر او در صغرمین با او همراه بود و تصدیع تمام او را
 تا یکی از معمرهای اله ایان رساند بعده چون در بصر طاقمت
 راه رنتمن زیانت در خانه یکی از برهمنان کیکلاس نام که از جمله
 زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن بایدند مدوا رانده
 یکجهتی داشتند نگاه داشته قدری اشرفی و هون باو داده سفارش
 نمود که ناخط دمت خودم بتو نرسد از خود جدا نمایی و در صورتیکه
 خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد بخذاری و زانچه
 سمت بارس روانه گردید بای ذکر از انشاء الله تعالی بر محل
 بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب
 نامواقت با تربیت خان ایلیچی و روانه شدن ایلیچی بجهت
 و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنگ عوام
 از نوشته تجار و زبان معتمدان انتشار یافت و خلک مکان بتقاضای
 مصاحبت از مستقر الخلافت بدارالخلافه متوجه شدند همینکه داخل

قائمہ شاہ جہان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاہور بمعرض رسید گرجہ آنچه میان شاہ عباس و تربیت خان گذشتہ باختلاف قول مسموع گردیدہ قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام ہرچہ بذہوت پیوستہ خلاف ایلیچیان قاعدہ دان دیگر خصوص خان عالم کہ در عالم کاردانی و رعایت مزاج طربدن و تقاضای صلاح دولت چنانچہ بگزارش آمدہ چنان بتقدیم خدمت مامور پرداختہ بود کہ شاہ ایران اورا مخاطب بہ جان عالم ساختہ دوبار بخانہ او آمدہ نسبت بہمہ ایلیچیان زیادہ باعزاز او کوشیدہ با تحف و ہدایای لائق مرحص ساخت تربیت خان بمرتبہ پا از دائرہ سلوک بیرون گذاشت کہ باعث نہایت بیدماغی شاہ و خفت خود گردید محبت و الفت سوزنی طربین را چنان بکلفت مبدل ساخت کہ کار بلشکر کشی عر دو طرف کشید بعدہ کہ بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در ہمین آوان خبر حرکت شاہ عباس از عراق با لشکر گران و توہخانہ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاہ گردید و بفکر سہم و استیصال آن مایہ فساد افتاد عجالتہ پادشاہ زادہ محمد معظم را با مہاراجہ جسونت و دیگر امیران مع بیست ہزار سوار و توہخانہ رعد آواز و بیادہ بشمار مرخص ساختند پنجم لک روپیہ نقد و مہ لک و ہفتاد ہزار روپیہ جواہر آلات سوائی انعامات دیگر وقت رخصت پادشاہ زادہ و راجہ و ہمراہان عطا فرمودند وسط ماہ ربیع الاول سال مذکور پادشاہ زادہ برآمد و خود نیز بتہیہ سرانجام سفر سہم پرداختہ حکم طلب امرای موہجات و

نیاری کار خانات فرموده حاجا گرز بردار تعیین نمودند .
 درین اوان عرب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرب
 عند القوی رو داد تفصیل ابن اجمال آنکه شیخ عبد القوی ده از
 فضایی مشهور استاد پادشاه بود بعد جالوس در سال قریب بمرتب
 پنج هزار ری رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت خدم
 نشست فرموده بودند اگر چه بکمال تدبیر و زنتی و صلاح و تنوی
 موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمم ایران
 سلطنت ریاده اعتبار داشت اما در کلمه خور گفتن و بمضمر نمی
 اصلا زبان نزد پادشاه آشنایمی ساختن و دیگر از سختی سلوک مطعون
 عالمی بود و در همان ایام فقیوی قلندر وضع که از بهلوانان عیار پیشه
 ایران گفته میشد و آن گروه که در تهووی و شجاعت و سر کلمه زن
 بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زر گرفتند و در بزم و مداشی
 صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهنه پور ازو
 کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کان دارد دارالخلافه گردید
 و امرای ایران هر که بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می
 نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بازن
 و سرود مبلغها صرف می آورد عوکارها حقیقت او بعرض
 رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال نقیری چنان
 اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه
 دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهووی و شجاعت
 آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میناید حضرت
 خلد مکان نرو گمان جاسوس شاه ایران بیده بگوتوال فرمودند که او را

نائل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن
 سعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 در دست او را در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان
 آمده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برده
 در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نقص الامر ازو استفسار نمایند
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را نزد خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بمعرض اظهار بیا
 او در جواب گفت فقیر میاج گدا پدیده ام فائده نه بخشید و اعتماد
 خان زبان بدهد کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول ذمی افتد التماس
 نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان پر داشت آن نداشت که در
 گوش او آن آسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان نه کرده بطول و عرض
 نیم دره یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته
 بود باوجود هردو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سواي انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بمر انگشتان شمشیر
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر سر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مفید گردیدن آن تلندر مشرب

در روایت دیگر نیز مسموم گردیده اما آنچه در اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهمید و فکر در آمدن بود که از واقعه ملتان و فتنه‌ها خبر واقعه شاه تماس بعرض رسید فسخ عروست آن مهم نمودند *

باز بنذکار احوال راجه جی سکه می بردانند که بموجب حکم دولت از تاخت و محاصره مالک و قلعه پنجپور کوتاه روانه چرن دانست که بعد از مراجعت او قلعه‌های مفتوحه از خدمت بگرفتند و عدم ذخیره بدست فله داران ماندن متعذر است مصلحت درن دانست که قلعه‌ها را خالی نموده هرچه از مصالح توبخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته باقی را بتاراج هدیه داد و آتش زده برج و بارهای که لایق مسمار نمودن بود از پا در آورده از انجا کوچ نموده خود را خجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتعل در فرار نمودن سیوا و مقید ساختن روانه نمودن تهموجی رسید و راجه تهموجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با بنه می از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب نوردا حکم مهم و گوشمال دادن زمیدار چانده بدو رسید بعد و زود حکم باز دوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهار و تاداد خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانه سمت برار و مالک چانده گردید - و ایرج خان مویدار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قدام بيشكش لائق حال و طاب عهد و امان بهمان آوردند - دليرخان
فرستاده ها را استمهالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و
قبول بيشكش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زميندار
مذكور كمريد ممت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون
مجرمان عذرخواه آمده باهفت هزار اشرفي و پنج لك روبيه بطريق
شكرانۀ عفو تقصيرات برای پادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روبيه
نذر و ضيافت دليرخان ملاقات نمود - دليرخان جهت مقرر نمودن
بيشكش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نكوهده و اطاعت
ذات ائمه زجر و توبیخ آميز نموده بعد گفتگوي بسيار قرار يافت كه
يلك كرور روبيه جبرسانۀ سابق و شكرانۀ حال از نقد و جنس در فرصت
دوماه سرانجام دهد هر سال دواك روبيه مقرري در سركار عائد مي ساخته
باشند و پنج لك روبيه به دلير خان تواضع نمايد و چار ديواني كه
بطريق حصار ساخته مسمار سازد و نام مكان بودن خود را بقلعه ارك
زيان زند نسازد - و محمد لطيف نام ديوان لشكر را براي وصول زر بيشكش
حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاكم نشين
زميندار تعيين نمود و مقرر ساخت كه تا وصول زر بيشكش ملهاري
نام ديوان او در لشكر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ
هشتاد و هفت لك روبيه بوصول آورده مصحوب زين العابدين ديوان
برهان پور كه از بندگان هاي روشناس و الا شاهي بود روانه حضور
ساخت - و فرمان عنايت آميز مع خلعت و جيفه و شمشير ميرمع
و قيل براي زميندار از حضور رسيد و براي وصول باقي تعهد و ضامن
معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه نادریب زمیندار دیوگده که بصرحه چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه بپوشیده ساخت و دو لک روپیه پیشکش سال سال نیز قرار داد و قریب به نصف پیشکش حال بوصول آورده بود - در بر زمین خبریداری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسو به گهات انشا برفت رسید - و در همان روز احکام حضور شد و فرمودن مهم بیجاپور بچندا مع فرمان صوبه نادری دکن بزماد پور خان رسد و برای وصول باقی پیشکش هر روز میدارند و ان خان را کاشته روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید، نعتی که تنهوجی خویش سبوا همراه گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسیدن حکم شده با احتیاط مسلسل نگاه دارند تنهوجی خلاصی خون را در قبول اسلام بفقان دسته بوساطت مقریان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان بر غبت تمام التماس اورا مقرون باجنبت نموده تلقین کله فرموده سه هزار سوار خطاب محمد قلی خان منصوب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بندکن رفت بار دیگر مرتد شده قاتل یافته خون را نزد سیوای مرادون چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها از بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن رز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور

سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار که بر آید بی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کرمکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعضی رسید که راجه جی حنگه باجل طبیعی درگذشت *

چون حقیقت مرکشی و فساد افغانان یوسف زئی معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعه بدنام بزام میرخان صوبه دار کابل و کامل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعه بدسکال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کامل صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمده تدبیرات رای مائب محاربات عظیم و ترددات ذیایان که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بکار برده کارزارهای صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیاده افغانان که مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمدد رسید و از و نیز بوفات کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند از جمله افغانان مقتول کله دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسد و کله میزار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی و مفسدی و مردم آزاری زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بخابران محمد امین خان بخشی را که صوبهداری لاهور ضمیمه بخشیکری

حضور پذیر داشت و وسطی قعد سده مذکور صوبه داران را بل نمودن بری
تذبیح آن گروه شقاوت پرده مرخص فرمودند سه هزار سوار بی شاهزاده
محمد اعظم ضافه داده از اعل و اضافه پانزده هزار هشت هزار سوار
نمودند - بادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته
بود منصب هفت هزار و سه هزار سوار و علم و تبار مرصحت
فرمودند - از پادشاهزاده ها که بدون خدمت در صفر سن منصب
بافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه ام میگد را
که منصب فرار سیوا بی منصب ساخته ای 'عذر او آورده بودند
بعطنی خلعت ماتمی پدر و بی "ای منصب چهار هزار و چهار
هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - غذایت خان را دیوانی
خالصه از تغیر رای اعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان
بخششی دکن ریعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسم خان
که مقصدی بندر سورت بود بخد مت بخشیدگری دکن مامور گردید
و ابن العابدین دیوان برهانپور که با خزانه بدشکش چانده بمشور
رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده مقصدی بندر سورت
نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان
والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بتصد زیارت بیت الله
و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود
رسیده و معدومی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد
اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال
اوروانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسب با ساز مینا

رطه ر حاده و دو زنجیر نایل با سار فقره و خنجر و شمشیر مرصع
و از ظروف طلا و فقره و نعلین اقمشه و فرش و پنجاه هزار روبیّه
بشد در خزانه کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند . بعد ازان بمحمد
امین خان که بلاهور تعلقه صوبه خود رفته بود حکم زنت که
تا رسیدن عبداللّه خان توقف ورزیده در تقدیم ضیانت او کوشیده
پنجاه هزار روبیّه از خزانه لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری
او پیرا زد - و جایجا بحکم و فوجداران احکام سرانجام دادن
مابحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازی و مسافر پروری صادر
گردید - بعد که نزدیک دارالخلافه رسید جعفر خان را با اسد
خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده
ملاقات نموده نزد خود نشاندند که اوقات فرحت افزا بمیان آورده در
تسای او کوشیده جوابی رسم خان را برای ماندن او مقرر کرده
تمام سرانجام ضروری موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه
نگاه داشته طریقّه مهمان نوازی را کار نموده بموجب خواهش
مهمان سرانجام راه کعبه الّه خاطر خواه مهیا ساخته مهمان
دار همراه داده روانه بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم
خدمتگاری و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت
رخصت ده لک روپیّه رعایت و صرف مهمان پروری بعمل آمد .
بره میسر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم
جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران
پناه محمد کاظم منشی بسرمیرزا محمد امین مشهور بمیرزا امینا که
از مستعدان موروثی ایران بود و دیگر مولفان که تریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بیست هزار
بیت نمیرسد مع هذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی
اطفاب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر
مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده
معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خاند مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا فید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال سوزخان مسموع از تسطیر احوال آن
پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص
مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا و
تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان فلم داده
و بقدرا این احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته
تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دزان درج باشد
دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک
جاوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی
حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نقواند آورده
اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات شده
لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقة و بعضی محرمین و
مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه مرایان کهن سال مجملی
بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی
چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حائظه سپرده بود بقید
قلم در آورد - چون مسموع گردید که بنادر این داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تأیید نموده در آن سوانح سی و چند مال را باحاطه بیان در آورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تعصب بکار برد - بعده که بمعی بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمین اندوخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره به مطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
روای دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شناسند *

✓ بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامه صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامرو مناهعی الهی بمرتبه تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داری و پاندوی و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و برانداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جانته که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هفود زن و مرد زیاده از اندازه شمار هر قوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخريد و فروخت میرسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانه می شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام و نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانای توبه داده بر مرتب منصب آنها افزودند - و حکم - نمادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلاوتان و قوالان باز دحام و غوغای تمام فراهم آمده جزایه با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جزایه نوحه کنار از پای چهارگانه در حین گذشتند بعد عرض که از کیفیت جزایه استفسار فرمودند کلاوتان التماس نمودند که رگ مرده می بریم که مدفون می‌ایم سر بردارند که چنان بخاک بپارند که باز صدا و ندا از و بر نیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال چهارگانه در سن مقور بود که پادشاهان با وجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران چهارگانه که مشرف بردریای حمای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سراز چهارگانه بر می آوردند سواى امرای مجرائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای چهارگانه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنوز بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای چهارگانه در سن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای چهارگانه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن از دحام فرمودند •

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهان پور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهزکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت هر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهزکی پوره بلکه اکثر

بر مردم سکه دادم غالب بودند و زیاده از دو صد هزار نره بوش و بند قچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهزکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چنان که مردم کهزکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهزکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاگران بسیار فراهم آمده رفعت مردم کهزکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طلب کهزکی پوره بودند بام دکانها سوار شدند که یک سقال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار رویه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های احدی پوره بتاراج رفت. بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دنتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهای شمسی و تنخواه تیرل جاگیرداران و نقدی اعدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند : رواج شهر گفتن و شنیدن ، اختیار
ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن - برادران
اهل دفتر بعضی رساندند که حساب تاریخ مسه شمس که مستحضران
از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید ، و بدون تقویم حساب
طلب تفخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا ولا اب لا ولا لاشش مه است * ال کط رکط الم شهر بوزم است
سر رشته ماههای شمسی نگاه داشتند اگرچه از آن سال مستحضران در از روی
لا را ساجفتی نموده حساب نگاه میدادند اما اینکه موافق تقویم حساب
تحويل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محالست
چرا که موافق قاعده منجمان اگر لحظه قبل از وقت زوال تحويل شود
آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشرين ساعت
زمانی از وقت زوال گذشته تحويل آفتاب اتفاق افتد داخل ساخ میگردند
و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقویم مدت
می گردد در یافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهای این عهد
نیر میگذرد لهذا آنچه مستحضران از روی دفتر دیوانی صوبه دکن
و نار الخلافه و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جابجا اختلاف
تفاوت دوسه روز تا نه و ده روز از روی استخراج منجمان بظهور آمده
که بمرو ایام تفاوت راه یابند اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه
شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند
برای ارباب طلب منصفان که بعد سرگردانی سالها تفخواه می
یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قضات را در

امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند که با عرس رشک و حسن امیران عدله صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضی عبد الوهاب احمد آبادی که قاضی القضاات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امرای با نام و نشان از و ملاحظه حفظ آسوی خود داشتند و مهابت خان تائی که در زیاده سرب و گستاخی در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگردفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچه از ادوی ثقه و محرمان خاندان قاضی مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بپرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعده زیاده از مرضی پادشاه بمیان آورد بود درین ضمن خبر باور رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشیر و اکبر آباد مال قاضی همراهِ مال تجارت بیوپاران احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز سپاه نسیم نموده داک بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطراب بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزی از نوشته اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاده سبوی مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست بلکه قاضی کفایت می نماید - بادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجهنمفر خان فرمودند که مهابت خان را بفرمانند که چقدر کامالت اغو سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای حرمون مآل که بعد فرار از حضور کار آن بد سائل بکجا رسید بزرگان فلم میدهند که دوده که آن کافر محیل از مقهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه مذنبها پسر خورک سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر وابستہا که همه خاکستر به رو مانده خودها را بنسرت فقیران هدود ساخته آنچه از جنس جواهر بیدش قیمت داشت و قدری از اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که محجوف ساخته بود انداخته سرانها قائم کرده و قدری ربر کفشهای کهنه دوخته سه فرقه مختلف الوضع بپراگي و گسائین و اداسی شده راه اله آباد و بفارس پیش گرفته مرحله پیمای گردیدند و یکدانه الماس بیدش قیمت با چند دانه یاقوت در مرم گرفته در رخت پوشش هرکارها درخند و در دهن بعضی همراهان داده طی مسافت می نمود تا یمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبردار سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقبذ سازند و پای تفتیش در میان آورد و یک روز و یک شب همه آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دوم

دوباس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانگ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لنگ روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانم که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده ارسال داری و این هر دو سنگ بی بها برای تو نمائند بپنگ من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -

علی قلی سودای نقد را بر امید نسیم مجرا که آخر چه نقش بر آبی کار آید اختیار نموده آن هر دو سنگ بیدها را ازو گرفته صبح آن بعد نقتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافروں برداشت و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار چسسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعد که بآه آنک رسد اگرچه خود در جلد روی و بیاض رفتن گزر از شایطران می برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پوهت موروثی جد و آبی او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی که بنویسم خود را من خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما با احتیاط و خواهمش پسر و نوشته مادر او زنهار حرکت از جای خود

فدائمی و برهمن معتمد قدیمی خود را که بهیچ او کینکاس ۱۰ بهمرسانده بود باخوچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بناباس اخذبار نمود قضارا روزی که داخل بناباس شد و صبح آن برای غسل و نوازی که هنوز بجای می آرند دوگم پی شب مانده بکنا دریا رفت هدر از ریش تراشی و شست و شویی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گوز برادران و صدای گرفت و گیر المند گردید •

در ایامی که محرو سوانح در بندر سورت بود بانها نام زن داد و طبیب پدشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که برای تحصیل عام نجوم و طبابت و شاعر برهمنان بی سوز و مایه از دور و نزدیک بناباس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق آبی که مقرر است مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری خدمت می نمایند و هرچه از آن بهمرسد بلا تصرف و خدانت نزد استاد خود می برند و خرج خوراک و پوشاک شاگردان بر دانه استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بناباس رفته مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه کنار دریا بدستور دیگران بهم میرساندم در خدمت استاد میبرد و او بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفته شخصی خدمت مرا گرفته مشتی پر از جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت محبت را با مکر و مزاح از لوازم غسل فارغ کن من از خود وقتی در جامه ننگبده نظر مجمل برای انداختن جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گریه و زاری کردن گریز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شد شخصی که خدمت او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختن نه جنس جواهر نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استناد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندگی سورت رساندم حوایی ملکبی که دارم از همان زار است *

القصة سیوا از بنارس برای بهار یکنه و چانده که پرازانم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیویاری تولی و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که می رسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بحفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعهها که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوران شما که همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف مذهبوان عالمه گیر بادشاه رفته هرچه نمود و کم کم مصالح
شما باز بتصرف خون آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف
نخواهم داشت و بآتی عمر خود را از جمله بند های دستگیرانه و
علام از خریدن آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر تاقیدن
بیضی و افعال آن عیار پیشه بدستگاری نموده حدیث شایسته را
مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده
سفارش اطاعت و زفانت سیوا نمود و سیوا آن فوج را هدیه گرفته
بپای هر قلعه که میبرد انواع حیث و تدبیر که در فن قلعه داری
یک بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می
آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار
ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوی
مزد به ازان قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته سرعایت نقد
و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد
تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده درارده قلعه نامی مشهور بیجاپوری
را که سالها بخرج لکها نقوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
خود آورد و به تسخیر قلعه راجگده و غیره که از سعی راجه جیسنگه
و دلیر خان و دیگر بندگان پادشاهی که خود کلید های آنها را
سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حواله نوکران عبد الله
شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زیانی مردم
حیدر آباد در سنه اول با درم فرمان روانی ابو الحسن سیوا
بحیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نزد ابده قریبی باخت -
القصة بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجگده مستقل

گردید و از سرفرو علم طغیان بر انداخته در انامی که هنوز حصار شهر
 بنده بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده
 آن قدر را نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد
 و دیگران با چند هزار آن و مواد هندوی نانام و نشان و مسامین
 آبرو طلب دستگیر نموده بود که کرورها نقد و جنس مجموع بدست
 آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
 که قلعه شهر بنده اطراف بندر سورت بسازند و فیروخان و خان جهان
 بهادر برای تنبیه آن بد مآل بافوج و سرداران کار طلب مبارز پیشه دیگر
 تعین گردیدند. گویند سیوانه دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم
 آورده بود که هرحا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بارگیری
 خود او بودند و از سرفرو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود
 بنعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود. بعده
 خاطر از بندر سمت اطراف قلعه راجگده که ملجای قدیم اوبه جمع
 ساخته بدین فکر افتاد که مکن و کوه قلب تراز راجگده برای
 مازدن خود بهمرساند بعد نفقش و تجسس بسیار کوه راهیری
 که در رفعت با آسمان همسوی می نمود و از پای دامن کوه تا سر
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از انجا دریای شور واقع شده و
 شعبه دریای دامن کوه هفت کوه می شمردند و اطراف آن طرف
 راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و
 راجگده از انجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده دشوار گذار

بسیار قلب در راه دارد. پنجمه متصل بابان دران سرزمین میباشد و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و بارو در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن راجگده نموده قلعه را بهیروی را ملجا و جای ماندن خود مقرر ساخت از بعد تیاری شدن قلعه و نصب نمودن توبها و مسدود ساختن راه ترانه اطراف که همان بک راه ماب گدشت روزی جمعی ساخته خریدند و کوه طلای صدهون در میدان گذاشته فرمود که مذکور نماید که هر که سوای راهی که قرار نموده شد بخواهد دیگر بالای راه الا مدن زبده و کمند مع نشان رود بدو آن زر و کوزه طلا بخشیده شود یکی از قوم ذهب آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ذهب باز نشان بالای قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریدار زر مع کوزه طلا باز بدهند و بای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن ذهب بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلق به بجاپوری را صاحب قران ثانی متصرف شده بار که بر عادل شاه مهربان شدند عرض ملک تازه بتصرف آمده بجاپور را به کوکن نظام الملک عرض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا راجپوری که نصف در دریای شوز واقع شده و نصف در خشکی است حاکم نشین او بود و باز قلعه جزیره که برآبوی جزیره اندرون دریای

سوز بنفارت گواه رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میدند فوجدار آنجا پناه بدانجا می برد بعد از آنکه سیوا راهبری را که از دندا راجپوری بیست گروه مسامت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورک و کلان دیگر که دران نواح بود باز در فرصت تصرف خود آورد همت بنسخیر دندا راجپوری گذاشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع تصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه بر فتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان سلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یافوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرد آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاربار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا داند بر سرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداری و حکومت آن صلح برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر در پا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگی درگاه پادشاه و طالب کومک از راه بندر سورت و دریا
 بمیان آورند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمدن با تجویز
 منصب چهار صدی دودست سوار برای سیدی سبیل و سه صدی
 سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی سوار برای سیدی خیرت
 مع خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر
 حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سبیل از رسیدن منصب
 و خلعت و نیز نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر
 سواهی مردود بسته گشتبانی پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
 شروع بممرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگی
 دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه
 دندا راجپوتی آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیکاسای جنگی که
 مهالک گشتی و تردد روی دریا بودند بدست آورد از انجمه صد
 نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کرده سید بودند سنگ بر پای
 آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و از آن روز عداوت شدید میان
 حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتی جنگی ترتیب
 باسلحاکم قاعه قلابه و گندپری که از جمله قلعههای لواحدات آن
 مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر
 ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جدگ
 واقع می شد و اکثر حبشیها غالب می آمدند تا آنکه سیدی
 سبیل بیایه نهصدی رسیده و دیعت حیات نمود و وقت مردن
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را برای
 اطاعت و رنات بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت بر روزی و آباد کاری و منصوبه باری
 میان نوم خود ممتاز بود زبانه از سابق در فراهم آوردن کشتیهای
 بر از مصالح جنگی و نعمت درج و باره قلعه و تردد دریا نوردی
 بدخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای
 شرور و مقاربت با نسا کمر را نمی نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
 بر روی دریا گرفته سر مرهنه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
 حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود و اضافهای نمایان بهم
 برای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
 بود که قلعه دند را راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آوردن و
 توپهای هوایی بهم رسانده بر درختها بسته وقت شب طرف
 دند را راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال با انواع
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
 می نمود تا آنکه در ابام هوئی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کروزه
 از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبح میسازد شبی که کفار اندرون حصار
 دند را راجپوری بولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند
 سیوای باقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و آینه
 و کمد همراه سیدی خیریت داده از طرف خشتکی تعیین نمود
 و خود با سی و چهل کشتی بر از مصالح بوش از طرف دریا
 خود را بپای حصار رسانده باشاره مقرر می که سیدی یاقوت و سید
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

دلاشاه نواب یافندک همینکه ابتدا سیدی خیرات از طرف خدمتی
 مدای یورش بلند ساخت و کفار خیر یافته بهیئت محمودی
 بدفع آن طرف پرداختند سیدی باقوت با جمعی از جانبازان تهور
 پیشه و پهلوان جان نثار شدن کمند همت و زینهای آسمان رفته
 که از کشتیهای دریای حصار رسانده بودند بجای می و چالهای
 که در بین زمین جمعی که اجل آنها رسیده بود عرب و عجم نثار کردند
 و بعضی از دست کفار سرت شهادت چسبیدند خون واداد
 رسانده مدای نگهبان و کش بلند ساختند و در همین حال چند نفر
 که با سردار برای رانمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
 تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش درباروت افتاد
 و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
 خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی باقوت در جرگه جانانزان
 داخل شهیدان گردیدند و سیدی باقوت که لفظ حسو خسو تکیه کلام او
 بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
 طرف صورت دوست و بدگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت حسو
 حسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سالمم و دست و پا
 بر کشتن و بستن کفار بقیة الدار کشادند درین حالت سیدی
 خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را مدد نرید و کمند
 رسانده قلعه را مفتوح ساختند - محصور سوانح که مدت دراز ضلع
 بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی باقوت خان شنیده که وقتی که
 سقف باروت خانه باعمله و قلع آن پرود سیوا باوجود مسامت
 پیامت گروه از خواب جسته برفقا و همدان خود گفت که بقلعه

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهای تیزرو برای آوردن حشر نعیین نمود - ازانکه داران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جبهه ی برای تاخت اطراف بذر سورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دندا راجپوری واقع شده اند همه تصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد فدعه داران دیگر توانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیا داران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تدریج دوسه روز امان خواسته قلعه را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کرمک سیوا تا هفته جنگ نمود و بدورچال حبشیا نزدیک رسید از زدن توبه های هوائی و دیگر غمراه آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورک سال و زنهای صاحب جمال بودند بعدیت خود و بشرف اسلام در آرد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهبری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر لیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تخخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و عطا ب خالی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر تندرستی که از حبشیا بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد •

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سید از آباء نژاد کلس
 زنار دار گذشته آمده بود بزبان خامه میدهد سبها خطی
 از زبان کیکلس مستعمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت
 بهر داده بماتم او نشست و رسیداران اطراف و بهی امرا و
 راجپوتان متعین دکن که با سبها خدیو رسل و رسائل داشتند
 پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بعد بلوغ رسیده بود خواست
 که سنی شود بمنزله و الحاج مانع آمد و همه نوایم بسمی که
 برای مدت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته وقعه نگاران و
 اخبار نویسان بند سورت و اطراف که عرض رسد فرمودند (خس
 کم حهان پاك) چهار پنجم ماه برین نگذشته بود که سنبها پاككلس
 از آله آباد رسید و صدای شادیانگی رسیدن پسر بلند ساخت
 بعده که زن سبها و همدان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده
 بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از
 تجسس پسر مظمین خاطر نمی ساختم رسیدن بهر از معافست
 دو ماه به لحظه گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافرجه نمی و نردد حبشیها را که در
 کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتجویر سوانح
 حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان
 یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویر دیوانیان
 و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن
 از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف
 شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافت

دماوند و مال مضاربت را املا بعلت محصول مزاحم نموده
باز که دیمانیان کفایت انجام بعرض رسانند که مسلمانان مال
تیمار خود برای معاشی محصول بدفعات آورده و میفرروشند و مال
هنود را بلام خود می نویسند و زکوة که حق کافه ازام موافق
شریعت است تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق
شریعت غرائی صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنج روپیه از هنود
می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان بوسف زئی سمت کابل
در عمل صوبه داری سید میر خان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید و آخر خان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان
میر جمله بی حصول رضای او بهای اعراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی
تعیینات صوبه کابل نموده بودند و آخر خان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پزوه کله میینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند -
بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آخر خان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
می رسید مهابت خان را مع آخر خان بحضور طلبیده برای تنبیه
غذیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عزم ظهور رسید خصوص

اعمر خان آنچه در تسخیر و جنگ واقع بهول پانده جلالت و بهوری
 بکار برده و تردیدی که ابتداء همراه خان جهان بهادر گویندش باز
 در فراوانی و هراتی دیر خان شردن ندوده اگر مخلص روزان
 محمول باعزان میگردد - محمول از جمله تروداد و بزارش می آید که
 در یکی از محاربات که دیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد
 چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم دهنوار شده بعد
 طرف جنگل و آب گنهای دشوار گذار پا کشوده از هر طرف هزارها
 تاخته اطراف فرو گرفته مرهه تنگ می نمایند از هر طرف
 چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همواره اعمر خان هرول باوجود
 دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در
 حمله اول آن گروه شقاوت برده را از پیش رو برداشته هزیمت داد
 و آن بهادر بشیر نیک دست از تعاقب برداشت و میر که مرهته فوج
 مرهته را از لشکر سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت
 هشت هزار سوار غنیمت المیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست
 بکارزار کشادند آغرخان از بسیاری که از پیذیسید مسافران خود
 را بران انبوه زده مانند شیری که بر گله گوسفند تازان هر طرف که
 رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گردان باز آن تیره بخندان را
 شست و شومیداد و حملهای استمده می آورد بعد که عرصه در
 مرهته تنگ گردید و دوحه سردار نامی مرهته ده از رواتهای مشهور
 بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از یک بهادران خود را میگرفتند
 مقابل خود آغرخان و بواک او استقامت و زنده داد مردانگی
 دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدار ابواز پیوستند باقی رو

هزمت آورد شکست عظیم بر فوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر
خان که از بسیاری غنیمت حبو یافته بود خود را با مردم خاص رسانده
آفرین همت چنانچه در آن زمانه بنظم آورده • بیت •
بهر یلک اراپستان هزاران غنیم • مقابل شدند و شدند در جکم
چنان کشته شد از عدو بدست • ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن گردید عاجز ز جنگ • براه گریز آمده بید رنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان • بکوه آفرین بر جهان پهلوان
فی الجمله دو نشان و چهارتری بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجای اصل سبوابی بد امل است تاخذه تعاقب نموده
غنیمت بی شمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرده که آغر خان از سرداران سیوا گرفته
آغر خان ثانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدر با خود نگاه میدارد •

اقصه چون بعرض رسید که مابین پیدشور و کابل در منزل
قریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با امل خان
و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه ععب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران آمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و تبادل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهرار سعی محمد امین خان با جمعی زده ازان تهاکه بر آمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیغه خورد، سال محمد امین خان ۱۰ با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از منح واداد محمد امین خان با صبیغه خورد سال فرد محمد امین خان آمدند - او زن از راه غیرت و خکالت نزد شوهر آمدن قبول نه نمود؛ هداً چنانچه ابی ساد و کر نه پوشیده بعد از مدت معدود پر داخت و خدیوستان اهل خان بد نهان بر آیدند اندک شریک است که آن مردود ددنزاک سکه در آن کوهستان بنام خود زده نایه نل شاه خود را ازان زد ساخت - بعد از غدار مارل زیاک بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سانه او آخر شانزده جلوس را بهت توجه طرف کابل بر فرار شدند و از روی لطف فرمان طلب آخر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبه کابل بغدادی خان کوکه مقرر نمودند *

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (۷) حاکم بصرة که باصلاح آنجا پادشاه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن محمل می نگار که بسبب نزاع خویشان و همپشمان بر تریه اختلال در حکومت ارثی او راه یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید که چند محله شهر و قریات را آتش زده و خانه بی شمار شرفا و اکابر را سوخته از راه بندر مرید خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(۷) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق

سنة ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنة ۱۰۸۰

در آغز آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت *

ساخته پنج هزار و چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری مجادله و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در دکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزیان خامه خواهد داد سرخص فرمودند •

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز بنشخص شامه و نایقه باشد امرد دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد رای جعفر خان آوردند بعد که از آن بریده بحضور مجلس تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی و کلانی به ازین، دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی از وقت خوردن می آید از آنکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گندیده می نمایند میدهند و بقوت همان ماهی فالیز مراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند •

قاسمی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان

(۸) صاحب تذکرۃ السلاطین و نوات جعفر خان در سال سیزدهم

جائوس اواخر - هـ ۱۰۸۰ نوشته •

و صاحب گمالان ذبک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زند او مرده اوراق شفیده که مرا خدمت جعفر خان بفرستد ضرورت اتفاق افتاد از آنکه شفیده بودم که او را پانزده سفید بپوش قیامت رعایت تمام است از جنس سوت و دغ بسیار داریک ورمایشی بسعی تمام بهم رسانده بعافندها داده جامه و روبیون که در آن سرزنی خوب می یافتند و برای امرای تحفگی تیار می نمودند نه طافه بتقید تمام با تمام رسانده و ششده همراه بودم و بعد رسیدن حضور خیمه و ارمقید سده قیمت چهل روبیه تا پنجاه روبیه از دوزان حضور بهم رسانده باو مقابله نمودم بپوشش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بودم وقت ملازمت که بفرود حقیقت اندر نه طافه پانزده سفید نوشته بودند یک طافه آن را درست گرفته زود رفتام از مشاهده پانزده سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته تماشا آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پانزده گنده بمنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پانزده سفید عریض باب چاندنی دانسته حرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند •

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود و امیر رسیدند - درین ایام خبر و دیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابوالحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان فلم خواهد داد

به موضع رسید - چون خلد مکن اراده تنبیه افغانان کابل داشتند
پادشاه راده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تعالیم بحالی
مفصصه و دیگر ملاحظات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
رفیع برادرزاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند - و در
سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
را نهر اوی دلیر خان و رفعت اسلام خان آن طرف آب بهمبره نزدیک
سواد قصبه ملکه بهر که بچهار منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول
بیجاپوری مقابله کارزار صعب بودند و در حالتی که اسلام خان رومی
تولد نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف
اوج پادشاهی را پرکار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت
نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله
آتش که بغیل و فیلان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلان که
از نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بشکر
بیجاپور برد اطراف فیل او فرو گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی
از فوج دلیر خان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتب آتش پیکار
شعله ور گردید که تا چند کوه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
هلاک گردیده بود *

مکنده همه دشت خرطوم فیل * فکاده ن کشمکن چند میل
ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان و گوی
آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتب تنگ گردید که اگرچه باوجود
کمال غلبه دکنیان خیره مر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهی که جنگ گذار. در چهار پنج روز نالی بسات فیدل و اسپان
در تعاقب دکنیان طی نموده بودند روز همچنان قدم بقدم عقب
برگشته در سه هفته طع نمودن ضرور گردید - فی الحقیقه بعده ده
از روی وقائع دکی خبر هریمت دایر خان و کشته شدن اسلام خان
بعرض رسید چون خلد مکان در ماه ایلیم متوجه تادیب افغانان
گشته اوائل منه هدهه جالوس طرف حسن پندل ریاست طغر آیمت
برادر اشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروفت دیگر موقوف داشتند .
آغر خان که بعد از رسیدن حکم طاب اطاعت امر کرده در دکن
امداد زیادی را گذاشته با قبیل و همراهان جانباز جریده گشته
مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلمار طی مصافحت بعیده که عقل
در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را از فرصت چهل
روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خبربوزه رحیده بودند
خود را برکاب رحانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد
رسیدن حسن ابدال چند بدد کارزار دیدد دیگر با چهار پنج هزار
سوار هدهه آغر خان مقرر نموده مبلغ در ملک رویدد نقد عطا نموده
و غوازشهای دیگر متختر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص گردیدند -
بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب
شده شیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده
بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر فیر خبر
یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و
زخمی گردیدن جمع گذیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند -
و آن شه حوار و مرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلالت

پادشاه بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هریمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعه بد عاقبت را علف تنغ و هدف تار و سنان ماختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها امیر نمودند و مال و مواشی به بار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پدشاور مراجعت نمودند - بعد از افغانان برای خلاص نمودن امیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بلد بها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیر در آمده بقتل و احتیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعین پدشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعه بدسگال کوشند و هر طرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتهای می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد ناخت شبخون بر آغر خان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ عظیم روداد و رختخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت فوج طرین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کمری برداشت آخر بده انبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن همهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هریمت در انواع افغانان افتاد و از هر طرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گله رم خورد گومغذ پیش انداخته

و املحکم مقتولان گردید در حر افغانان احدی گذاشته بر سرها دست
آنها بسته پیش اسب انداخته میدادند و بشمار هزارها افغان
اسب و علف جمع هدف تیر و سیان صفان گشته بقبه املحکم
را بکوهها و درها گذاشتند از اشعار ناموزون که در آن زمان در
است نظر بر محبت کلام برای شادابی سخن در شده می شود

• دیرت •

چو افغان ندانند طاعت اینجا • شدند آنزان مایه بدو
ده کوه و هر سو پریشان شدند • حوشان زده سو برشان شدند
و آنر خان عرفت داشت فتح با عروهای بیزار و امزای بسار
بعضور ارمال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
افاده و موصیائی و تعاون بخط مبارک عذایت نمودند و این معنی
باعت رشک و حسد * چشمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زبانه بر آتش حسد سوختند • دیرت •

گروهی که بودند همراه او • بگشتند از رشک او را عدو
زروی محمد آن رفیقان او • شده دشمن اندر بی جان او
که تا نام او باشد اندر مدان • نراند کسی نام ما بر زبان
با وجود چنان تردد و جانفشانی آنر خان و دیگر بندگان پادشاهی
بسیب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد
ملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته
مد را تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میکردند و حسد
و لعن همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میکردند - عبور فدائی
خان صواب دار از خیر متعذر گشت و آنر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان کشته براه بازرگ و همه چونه همه جا جنگ
 کزان و سرافگان صوبه دار را از پېشاور بحال آباد رساند بعد ازان
 فدائی خان آخرخان را برفانت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری
 که از سلاطین زاده‌های کهکمرگفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و اناغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد
 تعینات بودند برای بدو بخت شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدو در آورده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تذبیه افغانان
 بدنهاده غلنژی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مدور محاربات صعب
 روداد - همچنین افغانان بیک بهار از ضرب شمشیر او بزنده در آمدند
 و راه چلگ که بسبب مساک آن بدنهادهان محدود بود جاری نمود
 و در تھانه گندمک رفته استقامت ورزید - و باز اناغنه دندران که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند
 سی چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون
 بر آخر خان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته
 بدفع شروع مقابله آن گره شقارت بزور پرداختند بعد زد و خوردی
 که بمیان آمد تا سه پھر روز فائز قاتل شعله ور بود و افغانان زیاده
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پېشاور مراجعت نماید
 اناغنه بدنهاده از شمار فراهم آمده سدره گردیدند و محاربه عظیم
 رو داد ازانکه فدائی خان براه نمایان حامدان و همچنین آخر خان

که محتاج به کمک و هراوی مغان فکریده یکی از روس اوس
عرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
او بعد تردد نمایان کشنه گردید و چندان هزینه ت بهر وجه هراول افتاد
که تمام فیغان و توپخانه و بهر و ذمه و مال مردم بهاراج رست
و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قوا * حدود
سایه و ناچار قامدان سریر السیر نزد آغرخان رسیدند و از او در
طلب او نمود و آغرخان شهید از دار بچند هزار سواران از نموده
حدود را رساند و سر سر کذل چلک که درهایی داب دستور گذار مشهور
داد و مبارزه صعب او داد آنقدر تیر و گلوله بندوب و سنگهای نیل
و با از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افغانین ز بالا و ایشان ز زیر * زندانی بهم بندی و جنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوه سار * فرود آمدی سنگ و نازک هزار
آخر از تردد و ستماغ آن رستم زمان افغانه هزیمت یادند و فدائی
خان بجلال آبک رسید - و بموجب حکم در تهبانم نشان دادن تهبانجات
واحد است قلعبجات مابین راه گردید - در بین ضمن پادشاه عدو مال بعد
انقضای سه سال او اخر سده هجریه یا نوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارا خلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توفع و وریده با ممداد و معاونت او
کوشد و آغرخان را مع مهارجه جسونت * منجمه کومکی بسردازی
چند امیر مبارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

نهرزای آغرخان به پیشاور آمده به تذبیه افغانان پرداخت و پادشاه زاده بهد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخان و غیره مشغول گشت و بگرد آوری مصالح و تدارک قلعه پرداخته در اندک فرصت بذای آن باتمام رساند

حصاری دران عرصه بنیاد کرد • باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام • شدش زان سبب آغرخان نام
چون خبر احداث قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت

ازین وجه دل تنگ و حیران شدند • سرانجامه حال و پیریشان شدند
افغانین زهر سو برانگیخت سر • همه بستند بر خون آغرخان
ز حد اتمک تا حد فادهار • بدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف • توانشگر مگو بلکه یک کوه قاف
مساح همه گشته از بهر کین • رسیدند بوجد لغمان زمین
درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
فام داروغه توپخانه خود را بافروغ هزار سوار و توپخانه پادشاهی
بکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کرزار
دیده خود و جمعی از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان
نبرد از مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش
بسررداری سلطان زادهای که تعیین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کارزار با راحت و آزان طرف بمل
خان بدنهاد با چندی از سرداران امغان و تومن داران نازم و نشان
که با هر یک پیداد جنگی بشمار و -واران خوشنور صرده آزار
فراهم آمده بودند بمقابلۀ فوج پادشاهی پرداخت و سحراب
صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صدای تار و گبر دران دشت و
کوه پر وحشت بشنید و هر طرف مرهای -ران چون گوی غلطان
در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که معان رزم حو
در افغانان هلفک خو بهم آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله
می آوردند و از تن و سلاح از کمر آن طائعه ضال بدستال می
رویدند و افغانان بدمعاش بامتظار پناه کوه دشوار گذار و بهیاری
لشکر حملهای صف ربا برانواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
مغلان تنگ می آوردند و هیچ نموده بود که صدمه عظیم بلشکر
آغر خان رسد اما از استقامت و رزیدن آن ترک والا نژاد که با پسر
و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
ساخت و چندین سردار نامی آن قیره بخقان را با دیگر افغانان
بشمار الوف علف تیغ و هدف تیرو هذان گردانیده تراول تمام
در لشکر آن بدلهادان انداخت چنانچه از جمله ابیات آغرنامه که
درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

• بیت •

رمانید جاسوس قوم مغل • خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار • مرابا یگرن املحه استوار
بداوخت شمشیر مثل هلال • به پهلوی خودخان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش • حمائل بکرد آن یل رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او • همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جوان درست • سواری نمودند چاک و چمت
 رسیدند در عرصه جنگ گاه • که امتاده افغان چو ابر سدا
 بقلاب سپاه خود استاده شد • ز هر دو طرف فوج آماده شد
 ز هر جانبی صف بدار افتاد • دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها برون آمد از طبل جنگ • درنگا درنگ و درنگا درنگ
 بغرید طبل و فغان کرد نای • تو گوئی بجایید کوه زجای
 صدای نفیر آنچنان شد بلند • که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چنان سنج زرین نغانها بگرد • که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا • که شد بلند بند خودش هم جدا
 دلیران گردان ز روی غضب • بدندان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیرو کمان • زهم یکدگر می ربودند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف • ترازل بیغنده در کوه قاف
 صدای ترافاتراق و تراق • زلمغان رسیدی بملک عراق
 کمانه ز غیرت به بسته میان • که آوند تیری در آغوش جان
 چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ • بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هر دو سپاه • بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ • که می سوخت پره های تیر خدنگ
 غریو و فغان سرزد از هر دو صف • که زهره بملک بدن شدن تلف
 نغانها به پیچید باهم روان • بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچیده باهم دلیران رزم • که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دشت اندر گریبان هم • رسانند چاکش بدامن هم
یکی تاغ میزد بفرق یکی • اجل درمیان کرد پوی • تکی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدال • که دریای افغان بخوش شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار • در افتاده باهم چو ابرو شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف • پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند بآردیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلاشکر
آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شهر زبرد صف
شمن خود از قلب اشکر امپ بر انگلیخته بران انبوه زده چندان
رخته اند کوشید که بعد سرفگون گشتن چند سوار نامی از خانه
زبان به زمین باقی نوج رو بفرار آورد • بیت •

چو آخر بغرید مانند شیر • فرس راند در صحن میدان دایر
داعدا در امتداد بهر قتال • چو شیرینی که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا فیرد • عدورا بهر سو پراکنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لغمان ایمل خان
باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آخر خان مرد
افغان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
بود که آن سرگروه بد نژاد چون مید تیر خورده بخم کمان آن رستم
زمان در آید و او نیز مستعد گشته گردیدن گشت دران حالت
جمعی از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
خود را بکشتن دادند و بعضی او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند -
و از غارت و تاختی که بر بقیة السیف آن گروه گذشته اگر سفصل
برزبان قلم دهد محمول باغراق میگردد • بیت •

هراندو نشد کشته از تیغ و تیر • به بردند غارت گرانش امیر
زن ، بچه ، بخان ومان هرچه بود • گرفتند و تاراج کردند زرد
از راریان را ست گفتار که دران سرعه کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بدرنگ مغلوب هراس گشته ازان معرکه رو بدرها وجوب
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پدمای
مزار بشد خود را اندرون غارها و خانههای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکشها می سازند میرماندند دران مفاکها چنان نقش خاک
و خالاب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشه دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان مورخها کشیده
بر می آوردند سوای صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند •

الفصل آخر خان بعد فتح نمایان یک هزار دهفتصد سرفقذولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری مع هزار سوار
نموده بعظمای نقاره باند آوازه ساختند و بتذکری دردی خان برادر
و دیگر همراهان آخر خان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آخر خان بهوتبه دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن و از گریه باز داشتن بنام آن و الا نداد شیر نبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آخر خان را و راجه جسونت را بکومکي امیر خان در کابل گذاشته
خود را بلاهور رحاند و حضرت خلد مکان بدولت و اتبال او اخر سده
شانزده جاوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه آهسته مقرر فرموده مهم نمودند که نهایت خار را دایب خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی و دامت حیات نمود - چون داضی عبدالوهاب غفر الله له در مقرر مراجعت از حسن ابدال از بن جهان فانی بروضه جلوان رفتار نمود و از چهار پسر ماندند از آن جمله پسر کلان شایخ الاسلام که یکایک صلاح و صلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و یک نفسی ذخیره عاقبت بخیری ابدوخنده اسم به اسمی گفته میشد می توانع مثل او نیک مرشت در جرگه نصرت کم بعوضه روزگار آمد اجز آنچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله منور که پدر خود که دواک اشرفی و پنج اک روپه نقد سویی جوهر و دیگر جناس وافر که مانده بود آنچه بحکم او رسید نام در می از آن جمله خون اصلا نگرفته بسیاری از آن زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمسکینان و محتاجان رسانده بقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هر چند که از قبول تعلقه رضا ابا کرده خلد مسکن بمکلف و تملق تمام ایام آن نیکفام مقرر فرمودند - دایر خان را از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون حید نور علی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالدیر که از قلمهای آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه ملهبر بکانه امت مقرر نموده بودند از اتفاقات نامواقعت ایام درسده هفده جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر تبیل و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیان می آمدند و غنیم لایم در نواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر باغبان همراه

رات بدرجه شادت رسیدند قاتل را قاراج نموده دستگیر
شد و ناموس، قلعه دار را بانوج سنگین پدای قلعه آورده پدغام
به دروازه را زد خالی نماید و انقضاحت و بی ناموسی تمام
ر ناموس شده سی آریم قلعه دار ه چند که سعی نمود و جهد
بود که بتند بدو دادن مبلغ در خلاص نمودن میال و فرزندان از
ت آن ظالمان گوشت مانده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت
مدن از قلعه و خود را بدست شمشیر و هذان دادن و کشته شدن
از دست میرو و بی ناموسی زبان تمام بر هر میال گرفتار
بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن
بی ناموس را بر بحال نمادند منصب و اعتراض پادشاه مقدم
شد امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد چندان
که سر بآسمان کشیده مشهور عمو خافیس بلا تردد تیغ و سنان
سرف مرهقه نابکار رمت و فی الحقیقت از بدر صورت تاخچه خانه
اد و دارا سرور برهانیو باحاطه فزانی و تلخت آن سگان نابکار در
د و راه تردد فاصله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه در سه قلعه
گرماسم ناهیه و غیره تعلقه سرکار بگلانه به تسخیر کفار درآمد بعد
من قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند
بنولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را
بی قلعه سالدیر رسالده از تصرف غنیم لیتم برآرد و دلیرخان مع
خانه سنگین و دیگر کومکین ارزار دیده پدای قلعه آمده بمحاصره
ناخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجا آورد و در
رشهای بهادرانه افغان بسیار رجمه می از نوکران باسی پادشاه

بدرجه شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید و اندک بدوی
کار بدآمد بعده ده حقیقت ضائع شدن مردم که زلفهافه - آب و
هوای آن نواح علاوه آن گردیده بود بهررض رسید حکم برخاستن
دلیبر خان شرف ورود یافت *

درین حال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند
که در حضور و شهرها مصلحتی نمایند که هرگز برینجا باد - اصاب
و دعوی شرعی نباشد باشد حاضر گشته بکابل پادشاهی دهی
رجوع نمایند بعد اثبات حق خود را بستانند و فرمودند و کابل شرعی
از طرف آن پادشاه دادگر بفرمای جواب خاق الله که دست رس
برآمدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر
نمایند و در همه صوابعات و کابل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در
همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که بام مملکات نمایند
بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفر دلت
برسر نگذارند و حکام نیز باطنه ایام و مردم خاص و عام همین
سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان نظام صوبه داران و حکام صوابعات
صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانداران
هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانداران امر فرمودند
که کردی محلات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این
خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد حسن
نام پسر حاجی زاهد ملاک التجار بندر سورت و پسر پیرحی بهوره
که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان
متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

محمد بن ابیام شورش حبس الجول صاحب نران ثانی محمد مراد
 بنش در احمدآباد سکه و خطبه بزم خود خواند و چون چنانچه بگزارش
 بدخوچه شاه را برای تسخیر قلع بنذر سورت تعیین نموده بود
 خواجه شهید از بعد تسخیر قلع بنذر سورت را جمع ساخته
 به یک روپیه بطریق قرض طالب می نمود حاجی زاهد پیرجی بهوره
 و نه همة بنجر بنذر سورت پنج اک روپیه بطریق قرض داده
 مسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهید از
 ن مبالغ را بخرج نیازورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل
 ساخته بود و متذکران محمد مراد بخش اشرفی بابت بنذر
 سورت را از صندوقها سر بهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش
 دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن
 بابت بنجر بنذر سورت نوشته بودند چنان بسته بچنان داخل
 خزانه سرکار گردیده بود و املا محمد محسن بعد شنیدن حکم
 عدالت بر روی پادشاه اصاله و وکله از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت
 محمد علی خان خاندان که در خدمت بخاندان قرب و اعتبار
 تمام داشت التماس نموده که چون از راه فضل و تدل چنین حکم
 صادر شده و مبالغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا است لهذا
 عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستاند -
 محمد علی خان که مرئی او بود عرض نمود که التماس دارد
 موافق ضابطه دیوانی بتبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد
 در هر دو صورت که بتبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن
 محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از رویی متاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت سال فضلا و علمای لاهور و دکن اخلافت در تالیف آن جهن فراوان بکار برده بذا نامی و تمام رساله مصنفی، فزادای عالمگیری، اخته بودند روایت سنائی به پادشاه آورده بدین مضمون گذرانند که در شهرتایکه متروکه دست را یکی از وزران او متصرف شده باشد ادای وجه دین ملیک سرور و حب و ازم است و مرد دیگر بموجب داخله خزانه بهر ارباب المال و ارباب التجاریل بتفصیل آنکه پنج اک روپیه را اشرفی ملجمه زر مندرقهایی اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بندر صورت ضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تأمل قبل از آنکه جواب باصواب و حی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بندک ها موافق القاموس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نذر آن پادشاه دین بهر عدالت گذار نمودیم آن خسرو معاملات انیس رو به محمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسب و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر - اخذ طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بمصلح مربی نذر نمودن پنج اک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه برگرهی نشانده باشم بدین اضطراب که از من مصلحت

دیویدیکه که عرض آن برای توکاری از معافی مشهور و غیر ذالک
مستأختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد مرض نمودن
خلاف زنی مآذب بود - اگرچه موای آن پادشاهان دعوی حق
خود نمودن و بائیات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر
شد که در محکمه همراه قاضی می نشستند باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن هانود از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
مقامت پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کردی هانود
بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعد چنان قرار
یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحی که در آن سال ردداد بغی درزیدن و فساد فرقه
فقیران معنایست امت تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
هانود مشهور بستنامی که مندیبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج
هزار خانه دار اطراف پرگنه نارانول و میوات میباشند و آن مندیبا
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کعب و پیشه آنها
زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشکاران کم مایه است و در طریق
ملت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ ستنام
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام موای کسب حلال
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق
و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند بوزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازانول رز است
مبهمود با پیاده که نگاهبانی خرمین می نماید گفت و گوی سخت
نماید آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده مر آن حیدامی
شکست جمعی از آن گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
بصورت صدمت مآخذند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پادشاه برای
گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمودند مقداری بسیار فراهم آمده
با کسان شقدار بچنگ پیش آمدند و چنان نفر را زخمی ساخته
و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
و غالب آن گروه می افزود تا آنکه کار طلست خان فوجدار نازنول
خبر یافته سوار و پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار فلز مقابل نموده جمعی را
کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کربجانی کشید که فوجدار
بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمینداران پرداخته با
تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف حوار شده
بمقابل و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری نداشت
رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول
بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانند
تهانه خود پرداختند بعد از آنکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید بغارت و تاراج می رفت
تعیین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت
از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تیغ اصل کار نمی

شود و هر نذیر و گواهی تعذیب که از آن طرف بر فوج پادشاهی می‌رسید
 در سه کس را از پادشاهی آوردن و بدین سبب آنها را به بحر و جادو
 منسوب می‌نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تعبیر بود
 در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
 که اسب جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می‌نمایند که مثل
 اسب جاندار پیش قدم هر اول آنهاست و کار بجائی کشید که
 واحهای ناهدار و امرای کارزار ندیده با فوجهای سنگین مقابل
 آن گروه تعبیر شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
 هفتاد گروهی دارالخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
 رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی‌نمودند و زمینداران
 اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
 هر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
 بشوخی پیش گذاشتند و نائز فساد روز بروز زیاده شعله در میگرفتند
 و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
 و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته می‌فرمودند که بر نشان و علم
 درخته رو بروی فوج آن بدسگالان بپزند آخر بسعی تمام که از راجه
 بشن سنگ و حامد خا و ... و دیگر جمعی از امرای
 جانباز تردد رسته از باجه آمدند و چنانکه هزار آنها کشته شدند و بقیه
 السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
 از شورش کفار نجات که همچو می آن گروه بدکردار زمینداران آمده
 اطراف هر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر
 و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

وزارت درگاه حضرت خواجه معدن الدین چشتی ندس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکز خاطر خاطر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع تمام مطیع شریف نغان یافت که برای منکوب ساختن دغار و تفریق مطاع المسلم از دار الحروب جزیره از هانود بگیرند و اخذ آن بکل وجوب صادر گردید - بعد از اشار این خبر تمام هانود در آنجا دست بطریق از شمار آنها فراهم گردید از هر چه در آنجا آید اظهار ضعف نای التماس معافی آن می نمودند و خاد مکان مانجه نیرک آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بهماز جمعه تشریف می آوردن از در قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هانود فراهم آمده بقصد استغاثه سواره خلک مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه ترویج مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسدان اردو بازار و جمیع اهل حرمه شهر ترک کسب و پیشه نموده به مرتبه مابین راه جمع آمدند که ده سوار شدن پادشاه با وجود فرمودن اهتمام از رزی زجر که در دست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر امده بر گذشت و از دحام آن گروه بد فرجام می افزودن ساءای سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه درانه سازند و چندی کشده و با مال فیلان و اسبان گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هانود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک آمد خان را برای بدن و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسروران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سر بیج و صومع و رحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله پادشاه زاد های مازندران بود بعد از که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده رزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو به هندستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده به طای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقاره مفتخر ساختند بعد چند کاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعد صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - از آنکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت حلد مکان در امور شرعی قصات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که فاضی لاهور شده بود با صوبه داران ملوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادری فضیلت ضمیمه آن داشت تحمل ملوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هر دو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدستان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصل اندیشه مآل کار بخاطر راه نمیدهند سر رشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هر دو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و ناثره پرخاش بمرتبه شعله در گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخت کشیده بیارد و قاضی
علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بند و بست استحکام در دیوار
و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گهر قاضی
با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر گشته گردید و به قاضی زخمی
گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظار تهمت شع
محمدی بهاء طالب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
از نضال و جهل و بافندها و جماع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار
و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را
از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم
فرمودند و نیابت آن به قطاب الدین خان مقرر گردید چون حوت
منوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح و کلب میدانستند
عجالة حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که با استعداد
ظاهری و باطنی آراسته بود و وفوداری جذوب که از لاهور مسافت
قرب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
رسانده کوتوال را مفید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
همراه گرز برداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور مازد
شد و در حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را
بلاهور رساند و یکدو جماعه دار نه میده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشای حکم پیغام طالب اور نمود، بعدہ کہ کوتوال طوعا و کرہا
آمده حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم
شرع حوالہ راجان قاضی نمود کہ قصاص رسانند چون بر قوام الدین
خان نیز مردم لاہور ہجوم زیاد آوردہ بودند سلامت بر آمدن او
متعذر بود بدو پیغام نمود کہ ہموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور
و بسبب غلو و ہجوم مدعیان و انبویہی مردم عام از راہ شہر و بازار
سلامت بر آمدن متعذر لہذا مصلحت درین است کہ از راہ دریا
خفیہ در پالکی پرہ دار بر آمدہ روانہ حضور گردن بدین دستور
اورا روانہ درگاہ معالی ساخت - بعدہ کہ بحضور رسید پسر قاضی
باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشمار رجوع
نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند کہ
قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر
پالکی و اسب سوار گشتہ بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار
سرنجہ بلا بودند اما از آنکہ خود قوام الدین خان بہرہ تمام از
فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و
خداترسی او نسبت بقضات دیگر زمانہ بتحریر و امت نہی آید
حکم بر اثبات خون در حق او نہی نمود بنابران مدت مقدمہ
در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی
علاوہ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آوردند تا
انہیں تنگنای سرای فانی درگذشت •

• بدت •

خلاف رای سلطان رای جہتن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان را دهد خبر فوت راجه جسونت که در کابل کوسمی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعد ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراهِ او هر دو پسر خورد سال راجه را ده در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دنهمن داشت مع رانیها همراهِ گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور گشتند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند - بعد که بمعبتر اٹک رسیدند و میر بحر بعلمت عدم دستک مانع آمد با او پدروخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میربحر و جمعی رسانده بسربنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهای خارج عابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعینه توپخانه اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراهِ آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را لباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمه نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

عالمگیر بادشاه (۲۶۰) سنه ۱۰۸۳

را بانوج شایسته تهر پیشه جاتباز که اگر نزد خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسیده یک دو بهر سدره تواند گردید نزد خیمه پسرهای جمعی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستههای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجلالت پیش آمدند و سینهها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط آندویمت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن ترده و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات گذاشته بر رفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میسر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست گروهی دار الخلافت تعاقب نموده راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حجله نشینان سراچه عصمت بفرزندی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نعل جصونت شهرت داده اند تا که رانی چطور با اجیت سنگه تعبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکن بر طرف نشد •

توجه خاد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجپور

وجود پور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بموجب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال
بیست و دو جلوس به قصد گوشمال آن طائفه غلام زیت ظمروا نبل
طرف اجمیر برافراشتند امانت خان خوانی را که سابق دیوان
لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله ماصدبان که متدبر و انعی
باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را در تزیین آب و
و آبی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم
حکومت ضرر مالی و جانی با حدی ارسال کند مثل او دیده و
شنیده شد - هر جا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار
سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک
شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک
خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامی
چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و
سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده قسط مشخص نموده
خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران
نقصان دولک روپیه به عرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد
بعده که از عرضداشت است امت خان حقیقت مفصل معروف گردید
مستحق افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر
محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و برآوردن فرزندان
نامشخص راجه جهونت از تعلقه مرحد جود پور برانامی چنور

مادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تمین انواع دریا امواج برای تاخت و تاراج معمرهای تعلقه جودپور و دیگر برگزات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده و کای معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجا نمودن دوسه برگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعالت فرزندان جملت بکمال عجز و التماس عفو تصدیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابر آن خان جهان بهادر را برای باقی و بذل و بسمت آن ضاع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یار دیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسب واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجمیر رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعد از آنکه نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود وینان ساخته با سال و عین
خود و جسونت و رعایا نو بجبال و درهائی و شوار گذار آورد
پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد
شیرنبرد که در حضور کمتر کسی از اسرار و دشمنان مانده بود داخل
دها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلاوران کارزار دیده
را برای تاخت و پامل ساختن ملک و زراعت رانا تعدی فرمودند
بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد اعظم باجبین رسید حکم
بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا سگر نعتی رانا که از
سواد اجمیر هشتاد کوره فاصله داشت فرود آید و اشکر خود را اطراف
تعدی نماید که هر جا اثر آبادی باشد زیر سم اسپان بهادران هامون
فرود کوه نبرد پامال سازند درینوقت بعرض رسید که پادشاه زاده محمد
اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جوده
با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهائی قاص
رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان
پردازد و فوج تعیین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و
کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بستم و پنج هزار
سوار راتهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده
بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانیازی بتقدیم
رساندند و تاخت برگهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار
سوار پادشاهی را طرف درهائی قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار
و پباد بی شمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام
گردیدند و باوجود آنکه راجپوتانی جهالت کیش سر راهی درها

گرفتند بودند و گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاه زاده
 شبنخون میزدند لشکر پادشاهی خصوص تهور و جان پانهور بیشگان دیگر داند
 جلالت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و معمار
 نمودن بلخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمر دار باغات و اسیر
 نمودن زن و فرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را
 معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد
 نیز صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه
 و احمد آباد استقامت ورز و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد
 با-ایصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کورگلتاش را بدستور سابق
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیر که
 بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
 معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
 پناه بهادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شغبج جرائم خود
 سازند و یا ببغی ورزیدن راهنمایی نموده رزاق خویش گردانند
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها نهموده و جواب بانی یعنی والد
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
 که در هیچ باب باسداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
 نسازد و کلای رانا را نزد خود راه نهد بعده که ازان طرف
 مایوس شدند بهادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام
 شباب و رهنمائی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگا داس
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسون و

انسانه خواندند و دمیدند و امیدوار به اوقات چهل هزار هزار جبهوت جوار و مدن خزانه‌ها معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دای پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهمان بد عاقبت نیز بدین مصلحت همدستان شدند و پادشاه زاده را فجزیه کار از راه بردند و بقاضای سن و طمع خام بدام انسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید • • •

بابد مدشین و باش بیگانه او • در دام افتای اگر خوبی داند او تیر از ره راستی گمان را کج دید • دینی که چگونه جست از خانه او چون ابتداء بوی شهرت این خیر پادشاه زاده محمد معظم رسیده بود دین باب محمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت در کلام صبحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغوای شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود - از آنکه خلک مکان از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم در حسن ابدال او بن مقوله دداسی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان ددین ماده ابتداء پادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خیر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از آلودگی سخن شنوی بد خواران محفوظ دارد - بعد از آن اغوای این راز به مبدل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راجپوت سرداری در گالداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زن از و تهور خان را
هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان
مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده
مصلحت قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجنب قلب همه
پرخاش و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام
یافت. چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار بر فراغت
محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با
جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی
نماده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرايان و اهل
دفتر به قصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت
و غریب هنگامه برپا گردید. فرمان بدستخط خاص برای پادشاه
زاده محمد معظم به بیان تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق
ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید. و پادشاه زاده بعد ورود
حکم لمحک و لحظه تاخیر جانز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار
گردید. بهیروز خدمت محل را همانجا بحاظ حقیقی سپرده نه ده روزه
راه را بطریق ایلغار طی نموده در دوسه روز خود را مع شاه زاده
معز الدین و محمد عظیم رساند. از آنکه دران حالت که محمد
معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلۀ جهان آشوب فوج محمد
اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بون هیچ
احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار
بعضی هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و
و درز میخی و بواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روی تو بخانه کباب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با
هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حاکم نموده
دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - مثل از
رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست ایچونان خبر لشکر
پادشاه زاده محمد اکبر و افعی نمیرسید شهاب الدین پسر عتیق خان
بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حل او پیدا بود برای
آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قزوینی تعیین فرمودند -
آن شهسوار معرکه جلالت همین که روز بغوج محمد اکبر آورد مجاهد خان
برادر شهاب الدین که همواره محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت
و مصلحت رفاقت اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک
رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر
التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده
با خود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با
خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و همدو
باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار
مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر
معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلل مکان
و زد و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند
که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خا نموده
تحلیم بفرماید و از زیانی مجاهد خان که او نیز مورد غایات بیگران گردید
بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافی مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر حیل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان مہر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراران محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سہ نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید کہ تہور خان ہراول فوج با چند نفر معدود بارادہ حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکہ خبر نزدیک رسیدن او بگلال باری معروض گردید - فرمودند کہ براق را نموده ملازمت نماید تہور خان دروا نمودن براق تعلل ورزید پادشاہ زادہ محمد معظم اشارہ بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید کہ تہور خان باظہار تہوری و ارادہ فاسد برخست و مصلحت و فرمودہ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاہ از شنیدن آن چون شعلہ آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند کہ مانع نبامدہ با اسلحہ آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمتہ دست بر سینہ آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تہور خان طپانچہ بر روی او زدہ برگشت دران حالت پای او بطذاب بند گردید و او برو افتاد از چہار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریختہ گشتہ مر او را بردند - اگرچہ بعد کشتہ شدن از زیر جامہ او زہ بر آمد اما در باب اصل ارادہ او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیدہ اما از ربانی خواجه مکارم کہ بعدہ بجان نثار خان مخاطب گشتہ بود از مہران کہن سال گفتہ می شد راقم حروف

شاید که تهور حال بموجب نوشته عدابت خان که مہمان آن بود و خسرو او میشد از روی ارزادت باز گشت بدین ارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در واد کردن برای عذر آوردن - بہر حال از خیر امید ن تهور خان بحضور و کشتہ شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و مہمان راجپوتان بہت تداہ اتفاق و پای ثبات آنہا از جا رفت - چندی از امیر و راجہا روانہ حضور شدند و بسیاری رو نقرار گذاشتند - و مہین مردم عام چنان اشتہار یافت کہ بادشاہ از روی تدبیر فرمان محمد اکبر نوشته و دران درج نمودند کہ اگرچہ در باب اخذ قلوب و قزاقی و کرد آوری راجپوتیہ چنانچہ ارشاد شدہ بود بعمل آرید و حسن تردد و تدبیر آن فرزند بظہور آمد اما اگر آنہا را ہراول نمودہ آن وحشی فرزندان را از ہر دو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبہ بکار بردند کہ فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقہ آن فرقہ شل بد سگال گردید - اما این قول از زبان راری ثقہ مسموع نگردیدہ - القصہ با آن ہمہ تدبیر و بسیاری فوج کہ محمد اکبر بقصد مقابلہ پادشاہ ذوی الاقبال آمدہ بود جنگ ناشدہ و شمشیر از غلاف بر نیامدہ ہزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکہ محمد اکبر از در تافتن راجپوتیہ آگاہی یافت بغیر از درگاہ اسد اساس و یکدو نفر دیگر معتمد راناکہ معوج قلیل دوسہ ہزار سوار از جملہ مردم قدیمی او بار ماندہ بودند دیگر رفیقی زوجی کہ بکار او آید باخود نفاقت و سرشتہ تدبیر و عقل و ہوش از دست دادہ و دل باخندہ ناچار راہ فرار اختیار نمود •

بعد عرض رسیدن مقریان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از سادته تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی درآمد و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید .
و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقع نگاری کل دکن مامور فرموده موخص ساختند •

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکن مطابق

سنه هزار و نود هجری

از جمله مواظبت که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس روداده چند فقره تحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کولکاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعه سالیر که در تصرف غنیم لثیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعی بود دریافت محاصره بنقدیم رساند و مردم را جبهوتیده بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما فائده بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند . از آنکه میوای جهنمی با فوجی که برای تاخت ملک تعین می نمود خود کمتر بر می آمد •
درین سال بهمعنائی اجل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته بر سر قصبه دهرنگانو که از جمله پتنه و معمورهای مشهور آن ضلع است و مبلغهای کلی از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بعد از سورت و دیگر از نگارهای دران قصیده موصوفه میباشند آمده
 نخست و تاراج نمود . بعد برگشته چو پیر و دیگر پیرگانات را تاخذه و
 سوخته طرف برگشته جالنده که از قصبه‌های معمور برار مال تجار
 نعلنه بالا کرات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصیده حقائق
 و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان و عمل باله محاسب
 و انبیا و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیمت روزان قصبه سی آواره
 چو می از سکنه آنجا با مال و عیال با آه بقیه و ممکن آن سدد
 و الاذیر میبردند و از آنات کافران و خدمت معتقبت محفوظ می ماندند
 دران سال که اکثر مردم سایه دار با صلیب نقد و جسد دران دران
 واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته باس ادب آن - بد را
 منظور داشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند ، بسیاری را
 اسیر آید - ساختند بلکه دران حالت ممانعت زمین و دست در جزیر
 و تو بعض آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که
 در دست نیز از جمله مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ
 حکم تبر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل
 گردید تا باجل طبیعی بدار البوار پیوست - بهرحال در همان
 سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن
 (کافر بجهنم رفت) حرر اوراق یافته و از دو پسر ماند سنبها و زم راجا
 و سنبها بجای پدر قاتم گشت و کب کلس برهمین را که از اله آید
 همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت پدر خود
 که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش میکوشید و سواى طریقه
 بغی که در تاراج قافلهها مردم آزاری از او بعد می آمد از افعال

شمیعه دیگر احتراز تمام داشت و در پاهای محافظت آبروی عورت
و عیال مردم و کلام الله که با صبری و تازاج می آوردند نهایت تاکید
میداد و اثر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر
بدست خود خلاف پدر و زکر و زری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس
زنانی مکنایی که می ماند بدناسی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه
در تاخت و تازاج برگشت و معمرهای مشهور کمی نمی نمود اما
بر خجسته بنیان و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند
هرگز دست اندازی ننمود اگر نوکران آمده او صلاح تاخت هر دو شهر
بمیان آوردند از راه دور بیدنی و عافیت اندیشی مانع آمده میگفت
که همین که تاخت هر دو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه
اینست که بدین جانب متوجه شود بار خدا داد ستیزه پادشاهان
کار بجای رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست مغربها پسر نابکار او
خواست درین بدناسی نسبت به پدر قدم جرأت پدش گذاشته
بمغربها سیوای علم طغیان برافراز و بیستم صده محرم سده بیست و نه
جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران
ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و
زیاده از دو صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار
سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبه برار از سی و پنج
کردهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند
تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف
از اطراف شهرت نیافته بود جلوریز بر سر بهادر پور که یلک و نیم کردهی
برهانپور از پورهای معمر پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب الکوک در اینجا می بودند و از جواهر و زروافرو و اقسام جنس هفت اقلیم و مال و بشمار همه بذارنکها در هر دوکان موجود بود باخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند اطراف بهادر پوره و هفده پوره ناسی دیلر شهر را که برون حصار شهر بگذاشته و افع شده بودند احاطه نمودند خصوصاً بر بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بیخبر رسیدند که احدی دام و درمی از مال و متفکسی از اطفال و عیال و ناموس بیرون نماندند بزد و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبر از کشتن که دادند به علمای آتش سوختن پورهای مذکور با آسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن دریافت محصور گردید و باسبحکام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و نیره هفده پوره نامی دیگر را که بر از مال متصل حصار شهر پناه بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر پوره لکهازر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت و موختن پورجات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجته شهادت رسیدند و بسیاری تن برضای قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل حصار و دروازه شهر پناه بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بی ستری تمام خود را دراز آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت و تاراج آوردند و مبالغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد درفش نمودن و بالای حصار شهر بنه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران در سه مورچال و دروازه و برج و بزه داد جلالت داده بدفع شرآن بد سگالن کوشیدند اندرون شهر بنه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی و چینی آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فافل و فونل و دارجینی و جوزنبویه و رخت مستعمل که ابتدائ بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در بسترهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست نمی آید بعده که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم ممت برهانپور در نواح خجسته بنیان بخان جهان بهادر کولکناس رسید اگرچه ابتدائ بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سی و دو گروهی رساند اما در آنجا بسمب عبور لشکر و آرام چهار پاه سه چهار بهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویه عالم داشتند و کدل ستمها رجوع آورده مبالغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاسبان در آنجا درنگ واقع شود و از آنکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بهسبب گران باری و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامی دور دمت خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعه سالیر تعلقه بکلان که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنه مصطفی

آباد صرف چوپره اختیار نمود در قصدت لازم بود که خان جهان بهادر از فریدانپور بلا توقف طرف دست چپ مانده و بهرنگ و چوپره پیش کرده سدره گذار گردد بالتماس و کمال تقیم خدمت عارف رای - اجم برآید راست عیدل آباد روانه شد و غلام از رسیدن او خبر فرستاد را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا در دست داشت واقعه را توانست بر داشت و جمعی از اسبوان را خود گرفته با رسیدن خان جهان بهادر بدره انپور از راه چوپره بطریق انحصار در چهار پنج روز بقامه سالی رسید - فضلا و شرفا و مشایخ بره انپور محضر مشتمل بر غلبه و تملک غار و بویان رفتن مال و ناموس مسلمانان و بنده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت حضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آنکه ما خود بدوایت درای تنبیه گذار دکن متوجه آن طرف میشویم نظام خان جهان بهادر صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و اعزامه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق بک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار پادشاه زاده محمد اکبر حکم پیشخانه بر آوردن طرف سره انپور نمودند .

ذکر سوانح مال بدست و چهارم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق حقه هزار و نود یک هجری

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعی با دوسه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود ر همه مال و اسباب نچمل و خزانہ و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بام نیکو سیر و با در دختر تصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بعد تمیز رحیده بود بدامت راجپوتیہ ماند کہ با خون بردند و محمد اکبر مواسیمہ کار و بار خود گردیده نمیدانست کہ کجا رود و چه چاره سازد گاه بازارہ شاه جهان آباد و لاهور راہ اجمیر پیش نہاد ہمت می ساخت و گاہ بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد ہرطرف کہ میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راہ می گردیدند و پادشاهزادہ محمد معظم مامور گردید کہ بتعاقب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشہور پادشاهزادہ محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برد عنان کشیدہ طی مسافت می نمود تا آنکہ محمد اکبر راہ شارع لاهور و ملتان را گذاشتہ برہنہائی زمینداران از راہ دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحلہ پیما گردید و از معبرہای تعلقہ گذر اکبر پور بتفاوت ہشت کردہ نزدیک مرحد راجہ موہن سنگہ کہ در تعلقہ میر بحری مکرر سوانح بود عبور نمود بعدہ کہ بمرحد تعلقہ میر نوراللہ پسر میر میران قلعہ دار تہالیز رسید از آنکہ مکرر فرمان و احکام بنام خان جہان بہادر صوبہ دار دکن و ہمہ فوجداران باین مضمون رسیدہ بود کہ اکبر ابتر ہرطرف کہ سر برآرد سد راہ او گردیدہ تا ممکن زندہ دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جہان بہادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نمودہ بتفاوت چہارہ پانزدہ کردہ خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میرزا الله ده در چنین مقدمات
دی سخنان بود بعرض رسید و فرمان اعراض امین دین ماده و احکام تهید
آمیز بر تمام اخبار نوبهان صادر گردید بنده که محمد اکبر سرحد بکلانه
تعلقه راجه دیبی سنگه بند پله قلعه دار و فوجدار مله پیر رسید راجه
دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر
تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود
و چند نفر راجه پوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلا ساو زبان
خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان
حالت که راجه از راجه پوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار
دیگر راجه نیمه آستین خور آورد محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از
بدن برآورده پردوش یکی از چپاهای خود انداخته بود و از مردم آن
راجه چند سوار بر سر آن چپله رسیده او را زخمی ساخته بودند
آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه عاید ضرر جانی
بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده
نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای
بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعت کوه نشینان رعایت نموده
برهبری آنها بمرحد راهبری تعلقه سنبهای مردود رسید سنبها
استقبال نموده بملکان حاکم نشین خود که از پای قلعه راهبری سه کوره
ممانعت دارد فرد آورده وجه خرج برای او مقرر نمود باقی ذکر
محمد اکبر بر محل بر بان قلم خواهد داد *

ذکر هوائیم سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر

بادشاه غازی مطابق هزار و نود و در هجری .

بعد نیک فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان
بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن
شدند و همه جا داد دهان و سکار کمان که پادشاه زاده‌ها در رکاب
بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعدة سنه مذکور
داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانه قلعه ارک نزول
فرمودند خان جهان بهادر موبعدار و امین خان دیوان چهار
صوبه دکن بندر گمر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور
رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی بیجاپور
و قطب شاهي و سرهنگهای صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه
آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطای خلعت و منصب
واسپ و فیل و جواهر میگردیدند از آنکه کفار بلده و برگذات در ادای
جزیه بسیار سختی با منصوب کرده پادشاهی پیش می آمدند
و هیچ برگذنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ
و هنگامه فساد نمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه
میشد و بحایه مضبالت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل
جزیه بلده برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه
دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هر که در ادای جزیه تکامل پیش
آرد بسزار سازد در سبائی که متصل قلعه ارک و چوک واقع است و دران
مطالبه داران سرکار محبوس می بودند و تقور پادشاهی بخته میشد
آتش گرفت و از چند کله باروت که دران سرا بود محف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند، درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کلف پارت است بدو که بتحقیق آن پرداخته ظاهر شد که از مدت ابتدای جارس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای پارت را تصدیان نوبخانه و قلعه ارک در آنجا گذاشته بودند درین مدت از آنجا در پیارده بودند بعد عرض همه متصدیان نوبخانه و قلعه ارک می اعراض آمدند و داوغة نوبخانه و قلعه دار و داوغة عمارت و مشرف کار حانچات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده میروند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای پارت می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خاد مکان اختیار نموده بودند کمال اعراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکارساری و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند . سه چهار ماه در دار السرور برهانیپور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه محبسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکرم امین جزیه بعرض رساند که جزیه تمام بلده برهانیپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانه سرکار گشته خانه زان در مدت سه ماه از پوچات نصف بلده یک لاک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در یکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آخرین باک فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد . مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغلة بدران عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مأموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیان پادشاه زاده محمد معظم را برای تسخیر فلجیات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیر متصل قلعه ملهیر سرکار بکلانه که از چند سال در تصرف غنیم لثیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام دره کون مامور گردیده بود ملک آبان کرد کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های سر بفلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابوالمکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ارزن و کورس و کودون که برای معاف و مردم مذک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فونل بهم نمی رسد و باسپ و شتر امل آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپي کار بجائی رسید که در طریق خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بدشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر بمرتب تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعد که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد •

ذکر سونج سال بدست و ششم از جلوس عالمگیر

بادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالور مامور گردیده بود اگرچه قلعه سالور نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هزار در اطراف آن کوه سربلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهپور و فوجدار سرکار بگانه که در آن ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهپور و سالور زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالور بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطاى منصب چهار هزارى برای او طلبیده بارجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار محاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و ممان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاد نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما از آنکه تردد و جمع نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بمقارن منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی انواع تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که به دست بقله‌های سر بهنگ کشیده دیگر کوهی ست مختصر
 قلاب که اعلای توپ گذاشت باز دک ترده بتسخیر و تصرف بندهای
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلمه‌های
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
 دهمه نیز حضرت خلدن مکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
 سرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام‌سیج تعین فرمودند
 و از شهاب الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و گذدن
 نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
 اما چون قلعه دار رام‌سیج از جمله موهبه‌های آزموده کار و تجربه دیده
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد انواع پادشاهی بجائی
 نرسیده - مکرر سوانح از جمله متعینه آن فوج بود چون دران قلعه توپ
 آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
 گرفته بر وقت قابو آتش میداد که کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده
 خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و ترده در ایام محاصره
 بفعل آمده اگر بشروح و بعضی بر نگار باغراق منجر می گردد اما
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و نعلیه بازار
 باغلوئی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
 همان طرف شرط قلعه داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سرانجامه صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمنگان
 فامنگاز که در من قلعه گیري هشت بر مزاره می بستند و در قلعه
 کشائی یدبضا داشتند خفیه بدون شور و شر و معالیم یورش و
 روشنائی اصلا همراهِ نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر
 بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقور
 نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم
 بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا
 در دوعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای گران و چپر های
 آتش زده و لجامهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی
 نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقور کرده
 بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه
 شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار
 مهمالهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا
 برآمده سر از آن مکان برآوردند جوانان قلعه از آن چنگهای آدم را چنان
 بر سر و صورت آنها فواخند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر
 آنها برآوردند بصدمه پیاپی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده
 بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراهِ دیگران که از عقب
 می آمدند پیادین رسیدند - بعده روزی یکی از سائس طولی
 خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست
 تمام دارم یکتا مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا
 پش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا
 دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته را بعمل

آورد؛ دوش نمیدید نصف راه طی نموده بودند که گوله از ریسمان
 سن چزار، برهینده او رسید که مارطلا از دست او پرید و خود او غلطک
 زران تاراپدین بگد نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری
 نداشتند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا
 برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن
 بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زبند
 مردم قاعه بشوخی تمام بر کنگره ای اطراف جمع آمده به طبل و
 نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان گرمانی که
 در سهه مالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت
 مامور گردید ازو نیز کردن نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد
 آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را
 بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه دار
 رام سیج را بفرستادن خدمت و کز مرصع و مبلغ نقد بر قلعه داران
 دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعه ای نامی دیگر
 مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملهیر معرفت عبدالکریم نام که یکی از
 بمیندازان اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را
 بتصرف و تسخیر بادشاهی در آورد *

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که
 محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید
 اولاً ازان سرودن سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور
 نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم
 برده نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش آمد بجا بسندها میگفت که دشمنان
 مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آنفقه قاضی را بخدمت
 مخاطب ساخت و بسندها نیز گفت که بحضور ماچیدن کلمات
 لغو گفتن و شنیدن از شما بدنامت و دیگر خبر تعین فوج بهر اداری
 اعتقاد خان خلف الصدق جمده الملک اسد خان برای تسخیر قلعه
 راهبری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست
 که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خود ترتیب داده
 ذخیره چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتدا سیدی
 یاقوت خان حبشی که دران اطراف دربار کوس انالملکی میزد
 به لحظه توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن مرز
 پادشاهزاده مهیا سازد و آخر افاض نمود و محمد اکبر با زاد و راحله
 توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعی و چهل و پنج نفر معتز
 دیگر جهاز را سفری نمود و در راه بر جهاز محمد اکبر تفرقه حادثات
 عظیم روداد که بشروح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از امانوقت
 ایام بجزیره توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم
 مستقل توابع فلور ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با
 پادشاهزاده با دار و مدار پیش آمده بطریق نظرنند نگاهداشته بجلدی
 تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد
 که اگر در یک روپیه نقد و سکه معافی عشور آنچه جنس مسقط
 بندر رسوت بالای جهازات میروند همراہ یکی از بندهای پادشاهی
 بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

حکومت مکن رسید حکم بنام متصدیان بندر صورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی صورت حاجی ماضل نام را که از سلسله ناخدايان جهازات پادشاهي و خانه زادان موروثي پادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود. درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسید پیایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید والا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود. آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد مقرر موافق شنیده بزبان قلم میدهد. بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسر انجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاندک دست مالی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحه مرتع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام ما محتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

او بابت مخصوص برای بهمرماندن و مهیا ساختن آنچه بادشاهزاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انداس و دیگر ماکولات و مایهومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم می رسد تا اید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سگروهی اصفهان رسید در بناغ بادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنجم قطعه الماس و یاقوت بيش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نژاد بزرگان ابران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته پابزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مربی آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گوین شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده و دیهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضری هر دو بر امپ سوار شده بالای پاینداری که از زینت و مخمل کار کاشان و چپینف بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه برامپی که سوار بود بهیار هموار راه میرفت و اسب بادشاهزاده شوخی و جلفی می نمود و چابک حوار محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلفی رساند و محمد اکبر هم بجابکی تمام چوین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل حواری نمود که ناظران در تعجب مانده آنرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جاوی اسب کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

داري باوريس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پهری و پدری را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بهمن او مبالغه از حد گذرا تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر ريسمان را بحلق خود کشيد منصوبان شاه خبر یافته ريسمان از حلق او بر آوردند و شاه روز مرگ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پهری او تن نداد - بعده که تکليف امداد برای آمدن هندوستان بميان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزيز مايد بعده که شما را کار به برادران افتد هرچه توایم در امداد خواهم کوشيد بعد چند کاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان حسین قائم مقام او گردید در تیمار داری و مهمان نوازی پادشاهزاده نسبت بمسابق زیاده کوشيد - روزی پادشاهزاده بدستاورز نوشته جمده الملک اسد خان شهرت واقع حضرت خلد مکانی داده تکليف امداد فوج و خرچ بميان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقع نگاران خفیه ما در تهیه و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را می نویسند بعد رسیدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بیاید خود را معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زیاده کشيد و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکليف این معني بميان آورد که هوای مرزمین عراق بمزاج من نمی سازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد فوج و رزاق سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نمود، حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرور کار
پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سوار و مددکار مقرری
و عیال همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خواسان رفته
بخوشی و ناخوشی اوقات بهر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت
هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدنکان ازین تنگنا مراب فانی
بروضه جاودانی شدادت • • بیست •

نزاع بر سر دنیای دین مکن درویش • نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر
ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری •

اگرچه سرور اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاع حاصل
فشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسوده تسلیم احوال
این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه
از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیذات بودن برادر بی
غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود
و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در حفر رام دره و حجابیت
حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم
بزیان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
بگوش مطالعه کنندگان ذقیقه منج درآید معاف فرمایند •

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد ذکر پادشاهزاده
محمد معظم را برای تسخیر قلعه جات طرف رام دره که در تصرف
منصوبان سنبهای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرحص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه و بابا لطیف شاه
 دکنی که مخاطب بموفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان
 برادر بهلول خان و ناگو نام که از مرعدهای نام آورده راجه کار
 آن طرف بود و خواجه مکارم که اهل از توکران پیش آوردن نامی
 پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمقتضای نهصدی
 سرفرازی داده مخاطب بخان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم
 منصب بود اما در منصوبه بازی و بازی سلیم و شجاعت مدظور
 نظر پادشاه گردیده بود، همراه داده طومار فوج بذبی خدمت هزار
 سوار درست نموده سعادت خان عرف مسند مراد را که بخدومت
 واقعه نگاری کل دکن سرورازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده
 را نیز ضمیمه آن ساخته همه را از عطای انعام اسب و فیل و خلعت
 و اضافه سرورازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای
 متعاقب و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد
 بعده که جمعی از مردم پادشاهیه بکار آمدند مقهوران به تنبیه
 رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب
 آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه
 کشتا تردنات نمایان و شرط جانفشانی ظهور آمد و جان نثار خان و
 دو سه امیر فامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مغنوح
 گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون دره بسیار قلاب بود
 و هوای آسجا بشکر موافقت نمود و کافران از هر طرف هجوم نموده
 شورش کرده راه رسد غله از هر طرف مسدود ساختند و ازانکه
 یک طرف دریای شرور و دو طرف کوههای پراز اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت گویی میکرد و چارپا و آدم گذر بلاآفت از کوهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید موای نازجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبه رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آذر بهم نمیدرسید و از جمله مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میکردند از باقی عمر غایمت می شمرند اسب در طوبیله هیچ امیر نماد که بکار سواری آید تاب سپاه ناسود چه رسد بعده که خبر این معویت لشکر بعرض رسید بری متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه توان غله بر جهازات بار کرده باشم پادشاهزاده براه دریا برساند از جمله جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه نجاد در دریا قلعبات احداث کرد آنهاست سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از می چهل پله غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ کنان خود را تا احمد نگر بخدمت حضرت خلد مکان رسانند *

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان ررای حیدر آباد بافعال قبیح از سپردن ملک بهادنا و آگنا که هر دو کافر شدید العدوات بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذاشت و نسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهور و لعب

زیاد بعرض رحید و ملاقات آن در امداد سندهای جهنمی دارالبحری
 در تخت ملک و تسخیر قلعبان و رساندن لک هون نقد خود را
 بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن ممبر عائم نام پسر
 سید مظفر که از راه رای مغرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن
 باعانت او کامیاب سلطنت گشته او را بیای وزارت رسیده باز
 بسبب عدم موافقت برهنمائی مآذنا و آنکه چنانچه در ذر
 سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآید او را از وزارت معزول
 ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هر دو کافر داده
 بود بحضور رسیده بوسیله مقربان بازار با انواع فالش فریب
 و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طالب سید مظفر پدر
 خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معاً بعرض رحید که
 چند پرگنه سیر حاصل سرکار گلگنده و رامگیر تعلقه موبه ظفر نگر
 بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بدعاقبت او
 بنصرف خود آورده اند بادشاه کشور آنان بفکر تسخیر حیدرآباد
 و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کولنانش را با
 پسران او که هر یکی خصوصاً همت خان بهادر که ازبکه بهادران
 کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای
 تادیب و انصاف ابوالحسن و بر آوردن پرگنات
 از تصرف آنها تعیین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را
 با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک
 و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو
 سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را برعایت

«طایم اضافه و اسب و فیل و جواهر و نقاره سرافرازی بخشیده
برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند»

و در همان ایام میرزا محمد مشرف نسلخانه را که از تربیت
بافتهای حضور و مرد زبان آرزو مزاج دان حضرت خلد ملان
بود نزد ابوالحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند
که بعرض ما رسیده که نزد تو در الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سربخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
باشد بقیمت در آورده منجمله باقی پیشکش ارحال دارد
و در خلوت ارسان فرمودند که ما ترا برای آن پارچه سنگهای
ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نه بفرستیم بلکه بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبیه که از طرف او
بعرض ما رسیده می فرستیم و کلیه غرض ما این است که چون
ترا از خانه زادهان جان نذار و مزاج یافتهای خود میدانیم
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفته او نشوی
و موافق مرضی او بخوش آمد او فیدازی بلکه در کلام و کلام چنان
بی محابا و درشت پیش آئی که او هم بانو درشتی نماید و
برای ما حجتی و دعت آویزی بجهت تنبیه و احتیصال او باشد
و تا مقدر با او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلاسی خلا
و ما منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
المامها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
ابو الحسن باظهار قسمهای شدید حواب داد که ندارم اگر میداشتم
معادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارحال میفرمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس اوراق پاره‌ها
مطاع از کل برآمده بود و بعد آنکه قطب الملک دانست موافق
حکم و بدون ورود فرما آن بحضور ارسال داشت بعد و چند بارچه
الماس تراشیده و فاقه‌ها را بدست ایشان به رعایای رسایی و اوراق
از مال داشت حواله نمود بعده در کسبه و کلام اکابر میرزا محمد
موافق ارشاد عمداً در حرف ابوالحسن این گزافه‌ها می‌گفت
در سوال و جواب پیش می‌آمد و فائز در ساختن این روزی
بمقدم بپوشی مذکور از زبان ابوالحسن در آن که منم
پادشاه این گفته می‌گفت که می‌شود میرزا محمد از آن نشانه و
توبیخ بر آن گفته گفت که شما را می‌رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق
نمایید از اجتماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمکرم می‌رسد زیاده
ماده گرانی خاطر مبارک پادشاه می‌گردد - ابوالحسن در جواب
گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است زاده ما پادشاه
گفته نشود حضرت عالمکرم و پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

مقرر اوراق این مذکور را مقرر از زبان میرزا محمد که نزد
خود محمد مراد خان نقل می‌نمود شدن می‌گفت که در هیچ
کلمه من این نگرفتم که ابوالحسن را لاجواب تسخیر ادرین
مذکور که ابوالحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا
محمد از نزد ابوالحسن مراجعت نمود و خبر تعیین انوار قاهره
بسرکداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس
بابوالحسن رحمت ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از
امرای عمده و سپه سالار حیدر آباد گفته می‌شد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ ملهاج و رستم راو که از زوارداران صاحب
 السیف و القلم و مشیر ابو الحسن و پھر عمومی مادنا وزیر
 بود و دیگر امرای رزم جوی کززار دیده با سی چهل هزار سوار
 در مقابل فوج پادشاهی مرخص فرمود - بعد که فوج مابین
 سرحد بلجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند از آنکه پادشاه و آنکه
 محمد معظم نمی خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله
 خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفو تصیر
 پیش آمده دمت اختیار مادنا و آکنارا از امور ملکی کوتاه نموده
 مقید سازد و دریم آنکه برگشت میرم و رامگیر و غیره که بخصم صرف
 بندهای پادشاهی بدعوی بلجا بر آورده دست ازان برداشته باز
 حواله منصوبان پادشاهی نماید دیگر آنکه باقی پیشکش سابق و
 لاحق بلا توقف و اهمال روانه بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو
 تصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از
 راه غرور بجوابهای مهمل پیش آمده در دوعینه غضب پادشاهی
 نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر
 گردید و از هر طرف فوجها بجنبش در آمد - از جمله محاربات که
 با خان جهان بهادر کوکلتاس روی داده اگرچه همه را درین انتخاب
 کلام بزبان خامه نمی توان داد اما مجمعی از ذکر یکجنگ باحاطه
 بیان می آورد - روزی محاربه که با خلیل الله خان روداد همراه
 خان جهان بهادر زیاده از ده یازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
 زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر
 مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و مدای توپ و غرش بان میدان زمین و آسمان، بنچوب و چنان
مجاره عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشته‌های کشته‌ها پدید
آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سرداهای
طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگیس و از بهمان
گرفتند *

سپه از دورو تیغ برهم نهاد * رزه دیده از بیم برهم نهاد
و در همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصه زدند تگ
گردید که هر بار برای طالب کومک و باطهار ذلش غلبه غنیم
پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر در مرتبه مغلوب
ادواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او شور می نمود و
هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که
ملقب هات بهقه که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد
و سنگ دمت او از دور کار گویا بشدوق می نمود اسپ تازان
بهاله در دست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند
نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام امت و خواست که دوزخ طرف
خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که
خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تبر
در آورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرگون
ماخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تگ گردید و هر ساعت
از طرف هراول و چنداول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نمانده
بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل
صحت راجه رام ملکه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارم، در دهان از دهان او را واکردند و آن فوج همت خان بهادر
 هفت روز و راتهای دمی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
 مقابل دمس خان بهادر این بچولان در آورده بودند فیل مقابل
 هر کدام به حمله می آورد از مدای زنجیر و مدد خراطم فیل
 تیرانداز تمام در اشکری خصم افتاد و این دو سه مردار دمی
 بر دمی با در آمده چرخ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین
 بزدن و رنگین ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
 بهادر حکم داد که فتح نواحین نموده همانجا خیمه زدند فرمود
 و غنیمت بسیار را به و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
 پادشاهی افتاد و چند روز در آن سرزمین مقام نموده انتظار فوج
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گذهی سیرم که در تصرف
 منصوران ابوالحسن دفته بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد
 تردد نمایان گذهی مذکور را بتصرف خود در آورده نهاده قائم نمود
 و فوج دکن اطراف گذهی فروش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
 خان مکرر از گذهی در آمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گذهی استقامت ورزید
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادنا و رستم را که در
 اطراف پرنذات بودند و نو نگاهداشت بودند خایل الله خان رسبد و
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
 روداد و در هر جاگ جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان مبارک جهان آشوب اتقان شد که
 همه خان بهادر و حیدر عبدالله خان و واحد صالح سنگه و سعادت خان
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم بود شتافتند از راه ای صوف
 ایامی سرداران فوج پادشاهی اشکور در روز بعد آورد راجه رام
 سنگه و حیدر عبدالله خان صاحب تمام فوج دین شدند
 پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تلافی فوج دین دادند
 فرمودند که همه اعیان خادمه زده مقام ندارند و عیدداشت دائم
 بحضور روانه - اخذند و از نوشانه اخبار نویسان میر - بسبب تعاقب
 نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود
 که ز پادشاه زاده بازگشت و در صورت خاطر داشتند ، از خان جهان بهادر
 بسبب بازار فسق و فحش که در اشکور از دستار رواج یافته بود
 و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر نموده بودند و مؤثر
 نگردید و در تمام فوج پادشاه زاده محمد اکبر هم با وجود در یک رسیدن
 در مرحل پای کوه - سلطان پور خان جهان بهادر در دکن گرد آمدن
 پادشاه زاده به او تهنیت نموده بود و از نوشانه میر نورالله پسر سید مراد
 فوجدار برگشته تهنیت بعرض رسیده بود و دیگر بعضی - ملوک در
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضور خلد مکرر میفرستاد
 و هرگاه فرمان نصیحت آمد میز مادر می شد در جواب از راه گستاخی
 عریض داشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی ذسبت برادر صاعی
 کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه
 بظهور می آمد لهذا دخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر
 داشتند و بعضی اطرار نااهموار دیگر از دین در غبار مزاج می افروند .

فذكر - وانیع سال داس و هشتم از جالوس عالمگیر

پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بمده که سرحد داشت متع و هزیمت فوج دکن بعضی رسید
خلاف بعضی خلد مکان ظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتا بنگاه
آنها تدوین نه نمودند و مجرای حسرت کردند با اعتراض مبدل گردید
و درین باب فرمان از روی غضب تمام بقام پادشاه زاده شاه عالم
و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر
پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابوالحسن بقصد
مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه
گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر میاهی نموده
بزدن بان مبادرت می نمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش می رساندند
اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها
نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه در آنجا
فستاده گذرانند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و
اعذارش پادشاه عالم ستان گردید و بدعت خاص فرمان در کمال
اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند •
• مصرع •

ای باد صبا این همه آزرده تست

شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیدن گریان و دل پراز شعله
آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع
دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تغذیه غنیمت کناییش

بمیان آورد از آنکه مرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بیر صاحب دنع
 مایه نهاد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و بسمل و بمائل در میان
 داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر امردگی خاطر از طرف
 پادشاه و ونور پناه خصم مصلحت نموده بمبدن و بعضی امرا
 بار درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
 بمقابله می نمودن چون رایها مختلف میان آمده بود آن روز
 بذای مصلحت نا تمام صادق روز دیگر سید عبدالله خان بابیه در
 خلوت الذماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از مرداران کهنه
 کار آزموده روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت
 دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاورد و بقصد
 گوشمال این طائفه محیل که بالتماس صلح دنع الوت می نمایند
 هواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هواری قبول نماید فدوی را
 چنداول مقرر نمایند و الا نه در هواری شرط جادفشان به تقدیم
 خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هواری بنام
 او قرار دهند جوهر تردد و مدویت بظهور خواعد آورد بعد شاه عالم
 به محمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
 انغماض و رعایتی که نسبت شما بعمل آمده مغضوب بادشاه
 گشته ام باز نظر بر صلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آزردی
 شما و ابوالحسن صلاح دران میدادم که اگر شما از برگزیده و گندهی
 سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بدهی پادشاهی
 درآوده بدست برداشته برگزیده بروید این معنی را و میله دست
 آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته حضور

صبر عرض دادند و چون از آنکه این پیغام مصحوب زمره نام ناظر محل
 شاه محمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
 سوامق خواجه او بود مصاحبت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
 آورد شیخ منهایج و رهام راوزار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
 اللفظ گذشته بزیان دهنای ترجمه این مضمون در جواب گفتند که
 فتنه سرحد سیرم بر سر نوک شمشیر و سنان فیزهای ما وابسته است
 و بحدیگ آسانه ایم چنانچه دران روز مرهقه در انداختن و زدن بان
 شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچه
 محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
 توپخانه زباده با فوج تازه از بن ابوالحسن رسیده بود توپ خالی
 بسیار آتش داده صدای شلیک پی در پی سامع افروز پادشاه زاده
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند
 ازین شوخی دکنیهایی بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
 شاهزاده معزالدين را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
 و صفدر خان و همت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت راجهای
 جلالت پدشاه طرف بر فغار و جرفغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله
 خان را با چند نفی از بهادران شعله خویشت اول ساخته ملتفت خان
 جوانی و راجه مان ستمه و صفدر بیگ و خواجه ابوالکلام را در قول
 با خود گرفته بقصد مقابله و مقابله با بدعرت کارزار گذاشتند
 از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
 دانستند که بهیر را از مکانی که بود سه چهار گروه جانب دست
 راحت روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

در سنگ انداخته چاد توب را زیر خاک نموده دو سه موج ساخته
 یک فوج مقابل هراول امواج پادشاهی دوم پادشاهی قرار دادند
 و یک فوج سنگین با دو سردار شکر کارزار دیده موافق دستور
 دکن که انڈر غلور چنداول می آرند بر روی مقابله حیدر عبدالله
 خان مقرر کردند و بکه لرگی جوشان و خروشان حاور بنر صانند حیثت را
 بر فوج بادشاه زاده تاختند و از من طرف بهادران شهر خجالت و
 دلوران تیر چنگل به مقابله پرداخته چپقلشهای و ستماه بر روی
 کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادران به بعضی کارزار آمد
 و صدای نار و دیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
 خون دلوران با نام و نام جان نثار لاله زار گردید • رباعی •
 زهر سوخته انجمن فوج فوج • چو دریا که خند زهر گوشه موج
 ز آمد شد قدم و تیغ و سنان • روان شد پنا پی ز تنها روان
 هرداران دکن هر جماعت قدم جرأت بدش گذاشته دان تهوری
 داده پرکار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
 معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
 جمده الملک ترددات بهادران به ظهور آمد و حیدر عبدالله خان بود
 تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
 پرداخت تا دوپهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعد دکنیها
 رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران انوالکسین
 را تا بنگاه خصم رساند غافلگ عظیم در لشکر دکن رودان شیخ سنهاج
 دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
 پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شماست

مدان پادشاهان - الف اسلام ناموس و عبال مسلمانان از ناخت و تاراج محفوظ موده اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف فبائن پارا خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقۀ صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدين درون ماده موصفي پدر حاصل نموده عذرا کشيده - برادران برای منع دعت اندازي مال و عيال معين مرموندند دکنديا فبائن را براسپان و فیلان سوار نموده طرف گذهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب پایی فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلوریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رحمانه از هر دو طرف بطور آمد و جمع گذیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ مذهاج و رستم راو زخم برداشتند و بندرابین دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندرابین را خلاص نمود وزن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضه فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و پادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دوسردار ما و سه چهار سرنوج شما بی آیه پایی فوج در میان داشت نمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بقتل و تروتن سپاهگیری امتحان روز یازوی خود سوزوی کار آوزیم و سه بیذیم که خدا کرا یازوی میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسیدن در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که مدان شما یان زیاده رواج دارد جرات بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه است که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تذك می گیدن تذك فرار بر خود هموار می نمایند بلکه از جمله هذر سپاه گری میداند و نزن ایمان بدتر ازین عمار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبداللہ خان و یک دوسردار دیگر لشکر ما بر پایی فیل سوار بی خود زنجیر انداخته و مقابلہ شما مبارزت نمایند و شما یان نیز بر پایی فیل سوار بی خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تہواری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سوارہ پانزنجیر جنگ نمی نمائیم شہ فرمودند کہ ما ہم جنگ گریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همنکه خاور عالمگیر جهان امروز سہ از در بچہ مشرق بو آورد هرکار ها خبر رساندند کہ سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شایانہ فتح داند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده کہ کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکہ ماننا و بعضی ہمدان او خلیل اللہ خان عرف محمد ابراہیم را نزد ابو الحسن منہم برجوم آوردن طرف پادشاه زانہ ساختہ بدین مرتبہ در بارہ او ند ظن نموده بودند کہ در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میل

هم فرار یافته بود این خبر که به محمد ابراهیم رسید بخدومت پادشاه
 زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
 شدن محمد ابراهیم سر نوح پادشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
 ابو الحسن حومه آمده خود را بی آنکه بازکن دولت مصلحت
 نماید یا در فکر بودن مال و عیال و ناموس خود و سرهم دیگر پرورد
 یکبارگی بوقت اول پاش شب با جمعی از خدمتگاران محل و
 صندوبهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه
 گولکنه آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
 تجار زبانه از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس پناه و
 رعایا که در شهر مانده بودند بحدائق تاراج در آمد و عجب هنگامه
 قیامت و رستخیز غربت برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
 سواری و برداشتن مال نداشتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
 خود گرفته که بسیاری را مجال برقع و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
 آوردند و قبل از آنکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد او باشان
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
 و امرا و تجار و غربا برهم دیگر بیعت ورزیده هر که بزر بازو و مدد
 ترند و خرچ نمودن زور در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
 و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
 آوردند چون از هر محله و رسته و بازار کوک از زر نقد و اقسام مال
 واقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالیچههای فراش خانه
 ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت
 غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سره بدامان گودون مرادداشت زر
 بسی درج و صندوق با قفل زر • پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 و پوشیدنی و زگسودنی • زهر چیز کان بود آردنی
 زدیبا و زربعت و خز و حریر • ز دیفار و یفوت و شک و عبیر
 بسی ریور از گیهـر آبدار • بسی خانم و باره : روشوار
 که بغارت تاراجیان رفت و آذوقه نین و فرزند مسلمانان و نمود
 باحیری در آمدند و عرض : ناموس شرف و عریا و غوغا بپاک و نما
 رفت که زبان خامه از احتاط بیان آن قاصر است و دلداری گویان بها
 که از سنگینی بوداشتن ان متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می رسوندند هرچند که شاه عالم
 سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
 سوار باخود گرفته در گرد آوری و ضبط مثل بقية التاراج کار خانچات
 ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز
 و نیاز بهام التماس عفو جرائم کرده و فائده نزن پادشاه زاده
 آوردند و شاه عالم عجاله سزاولان شدید برای نجر و منع تاراجیان و تنبیه
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارۀ شعله و فتنه فرو فشت
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
 التجای ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیدان آمد از حد گذشت
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سکنه آنجا که فی الحقیقت
 از مفضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
 بشرط چند که از ان جمله قبول پیشکش یک کروز و بیست لك

ر. پیده سوابی وجه مقربی هر سال و مقید و بیدخل ساختن ماندنا و
 اکنده هر دو برادر مایه فسان خرابی سکنه حیدر آباد بودند و دست
 برداشتن از گندهی سبزم و برگنده کپیر و دیگر محالات مفتوحه که
 بنصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت
 پادشاه معروف داخله شفیق جرائم ابوالحسن گردید - دین مابین آمد و
 رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هر دو کافر صاحب مدار تامل
 داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار
 محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدر آباد و لشکر کشی و مسلمان کشی از
 نخواست هر دو برادر در جالی سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند
 سروما و جانی صاحب که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای
 صاحب اعتبار عبداللہ شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته
 اختر اطلاع دهند زیانی بعضی محترم راز که از همراهان همان
 بد انجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارت قتل هر دو بد کردار
 جفا کار نمودند در حالتی که هر دو اجل رسیده از دربار بخانههای
 خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر
 آنها ریخته بقتل رساندند و دستم راو که بخانه رسیده بود در همان
 خانه او را قتل کردند و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال
 زنادر بسیار آن روز بیداد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده
 مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند •
 کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هر دو برادر در وزارت که
 دین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالی
 از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان رانی
نموده چون بمصر نداشت از جمله دوسه دختر که خدا نوداده بود
یکی را بسید احمد نام که از هاداد و فضلی موروثی عرب بود
منسوب ساخته بپایه امارت رسانده اختیار کند امور ملکی بدو
رجوع می نمود بعد از چند ماه بدین سلطان نام که شاگرد بدر صدر
احمد گفته میشد و در حسب و نسب زاده بر خاندان بدر احمد
شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز
گردید و دختر دوم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز
بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میزان هردو سید رشک
و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل
سرسید انلیس بر تلخیص است بمیان آمد روزی قطب شاه از
سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت روزگان صدر احمد اطلاع دارید
او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استای زاده سازند
ازین کلمه زبانه از سابق تخم عداوت در مزرع دل صدر احمد کاشته
گردید و روز بروز بوسلله درهم اندازان تمام پدشه که ده تبشله - تخ
چوبنی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری
غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت مان هردو سید نشو و نما
می بندرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخبر
بمان آمد و تا چند روز هنگامه عیش و نشاط بولق افزایی در دام
حیدرآباد یزد از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان
هر دو همچشم بعرضه ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عتد و
زفاف میر احمد قسم شدید یاد نوده بقطب شاه پیغام نمود که

بر رستم نجات رساند سلطان میدهند را مرخص سازید و بهکر در انجام
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم
عمده و مملو شده باصلاح کار کوشیدند و آئیده فیه بخشید و سرورما که
صدار ملایه محل بود و دیگر محرمان حرم همد و معادن مبار احمد
گشتند و گفت و گوی نزاع بدس جا انجامد که چون عبدالله شاه
را خطبه داشت مبار احمد و دختر کلان زاده منظور خاطر بود
بچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و
مجرمان اندرون و بدرون توار مصلحت بدان یافت که ابو الحسن
نام با که از طرف مملو می با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
داشت و از شروع ایام شیب در صحبت فقرای خراباتی وضع سر
می بود و از اختیار نمودن اطوار نامحمود طمون صاحب کمالان و
محمد دمان قطب شاه گشته چنان از طاق دایها اندوده بود که عبدالله
شاه اصلاً متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن باباس
درویشان در خاندان سید راجو که از مدت شایسته سال مرشد او گفته
می شد بنا کامی میگذراند از آنکه مودود خالق منظور نظر خالق
می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود
او را بسته آورده بحمام مرستاده مخاع ساخته مهره مروارید گران بها
بر سر او بسته بر اسب عواتی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
مهرانجامی که برای سید سلطان موجود و میها بود بمجلس
دارالامارت بدبیده و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدگ پر نم دست

حسرت و اندوه بر هم زنان بهایویی تمام هر ذوق گرفتند از شهر
 برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که اینه رحمت
 عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
 آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رحمت از آنکه سید احمد
 از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه
 سلطان از حلاطین زادهای مازدران و امرای عمده و صاحب موج
 حیدر آباد گفته می شد و موسی خان بکنار سبک می نمود
 و هیچ ارکان دولت قطب شاهده را موجود می دانست و بعضی
 خدمت محل نیز از نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
 با هم بفرق و مدارا سبک برادرانه می نمود بدین و بعد و انچه عبدالله
 قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
 کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
 نن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهه در
 دست گرفته با کنیزان حدودی و ترکی آماد فساد و فتنه گشت
 از هر گوشه و کنار نائز و قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعالت
 سید مظفر و موسی خان محل دار و سعی و تردد مدنا و آگنا که هر دو
 برادر نوکر و پیشکران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
 رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
 ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
 که از ابتدا خطاب قبول نموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
 حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار برده
 بود خمار نشه آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

برادری خن یزای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن
 مراد از دینر ثمر نداشت بار آورد - شمه از آن می نکلد که
 چون اکثر چنان بود آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت
 پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردن خن تمام در دماغ او
 راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی رگلی بر آفای خود
 تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
 میکرد و مانده فساد آمده می شود آخر کار بقصد استیصال
 مدد بگری می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر به سر تکلیف شاقه
 فزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
 که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
 ملکی کوتاه سازد هر چند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه
 هنگامه فساد و خولری برپا گردد او را از وزارت معزول نماید مگر
 نمی آمد آخر الامر ماندنا پندت که از پیشکاران معتقل و صاحب مدار
 خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بهر روز
 ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعت داران عهد سید مظفر
 را باستقامت امید و از انواع رعایت نموده و او را ابو الحسن ساخته
 با خود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
 بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پرو بال گردانند، قلمدان
 وزارت از او کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی
 ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقه سابق او بآکنا
 برادر او مقور نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک
 حراسی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رحمت

از دور نیفتند قدح تلخ - کلمات

راهی که چشیدن تلوتی نچشانی

چون دران ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محسوسان مذهبی بود بموجب نالاش میر هاشم پسر او حکم نظام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصبه کوهگیر رسیده ابلاغ حکم نمود ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را همراه رستم و او نیز نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سلطانی گردید و تکلیف عظامی منصب نه و دند بر عاتق پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ایا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقولای در اشک و دینعت حیات نمود *

القصة چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل بر قرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکن رحید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود تحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جافشانی برافراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت
خلد مکان مانوجه پدش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابوالمکارم و غیره دوسه خان زاک جوهر
تهوزی و کار طایبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل
بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال
خورده زیاده شرط فدویت و جان فشایی بجای می آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجمد متعین فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض این مومنی را در دل خود جا داده خفیه بسپرداران
سایهها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی
لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و تهور خان
و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بانواج
زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که امیر یا قلیل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را با وجو سابقه که با
خان جهان بهادر به حسب رفاقت واقعه نگاری کل دکن بود طرف
حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و
بانشای راز زبان آشنا نمودن مناسبت نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
خان نهایت متوهم گردید و بنای صلاحیت بران قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعد از آنکه خدمت شاه را در این
معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر در باب فرمانان اعتقاد خاص عرض دهد
ما را قبول باید نمود اما با اعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بآنجه چون در اسیر پادشاه زاده گرانی
و کمبایی غله و کاه ریاده از حد روزی داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثانی بمضی مطالب بقصبة کوهی رفته انتظار حکم کشید درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزول
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد
عزادان گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندی از بندهای دمی پادشاهی
با قدری جواهر و خلعت که مصاحبه برای ابو الحسن بموجب التماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فیضان جواهر و خلعت برای ابله قریبی
و تسلیمی ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده
فوج ابو الحسن بسرداري شترزه خان و عبد الرزاق خان لاسی و
نمرا برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها
غافل بودند و از طرف پادشاه کرمک فرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه
عالم از گذاردن در آباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بگهیر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلع خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی مدمات درین ضمن مرکزِ خاطرِ مبارک بود مشهورت
و صول نیز به شکش بادوچ شایسته نزن شاه زاده رسید و شاه زاده را
بحضور طایب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه
بلجاپور خاطرِ مبارک حضرتِ خلدملکن خطور نمود که خود متوجه
نسخیر بلجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت
ظفر آیت طرف بلجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد
حات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن
خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر بادشاه زاده
سمد کام بخش و خان جهان بهادر در جاو خانه بر سرپاگی
گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان
بهادر را که برای قهرماندن مردم خود بخصمت فرموده بودند و
چندها برای معقول نمودن جهان هر دو طرف تعین فرمودند
خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که نازار معظم خان را
غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلدملکن بظهور
آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای
تنبیه و استیصال جنت و مسمار ساختن گدھی سنسی (۱) احداث
کرده آن کانر که به پناه آن گدھی در هر ماه چند بن قافله میزد و
تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند - چون
از فساد و نفاق بلجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک
هم نبود معینا باغیم روایت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعده صحت گردید.
 فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را نامرایی رزم دیده
 و فوج شایسته برای تسخیر بلخاپور مرخص فرمودند بعد آمدن
 پادشاه زاده نزد ملک بلخاپور که همه جا فوج دکن سرداری
 عبد البر و شریزه خان طرف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
 و دایم حال از رسیدن آفت در زراعت در همه بلاد گوانی بر داده
 بود و دکنیان از هر طرف هجوم آورده راه رسد بلخاپور را بدار
 ساختند بمرتبه گوانی و کبابی غله در لشکر بر دان که نانی عالی
 بهم رسیدن مذهب گشت و هر فوجی که برای کبابی میرفت عالم
 بر میگردید و بمرتبه غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
 عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردیدن
 بعده که بعرض پادشاه رسید غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را
 با ساجده خان و تبر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
 برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همین که
 غازي الدین خان بهادر با رسد فوزه بیست هزار کاه نزدیک برگزید
 ایندی تا بازده شایسته گروهی بلخاپور رسید سرداران بلخاپور چند
 هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسبان
 فوج پادشاهی از ماقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
 نمانده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
 خاص پادشاه زاده از بالای میل بدست خود تیر میزد و در تسای
 و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
 لک پیاده جنگی گردانمی مشهور باسقفال غازي الدین خان بهادر

تازه افتاد بعد از که توجیه^۱ مقابل هم رسیدند تا نظر کارمیکردن سوای برق
تبر و سنار و هجوم عوار و پیداده که زمین از غلغلی سپاه دکن نمی
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از و نور فوج دکن که دهم حصه
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه ترازل در لشکر افتاد که اکثر همراهان
دل و حوصله باحقند اما آن سپه سالاران تهمین یعنی غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج
خاصه نیکو پیشاده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتن و چنان جنگ عظیم جهان
آشوب زد داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیاگون و دیدند چرخ بوقلمون
بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنهای گردش لیل و نهار
چنین محاربه جان سنان یاد ندارد و بمرتبه صدای داروگیر جنگ
معلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشانی
ندیدن نجات از آن جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف
چندان سروتن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف
رود خانه خون پیدا گشت

برانیخت رزمی چو بازده میغ • تگرش ز پیکان و باران ز تیغ
آخر از چپه لشهای پیدایی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان
بهادر برادر فیروز جنگ در آن صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصه
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصره
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازی الدین
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مقننر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبیح عشرت مبدل گشت و حضرت خلد مکار که از دی و تائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اعیان و نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از ترون فیروز جنگ شرم اولان تیموریه نگاه داشت آنسری اولان او را در قیامت خدائگاه دارد •

القصة از شنیدن اخبار نفاق آمیز لنگر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف مابین خان را که از مزاج گرفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکز خاطر داشتند بشهرت رسول زید پیشکش نمود ابو الحسن روانه ساختند و بوج سادانه بامیر عبد الدیم گهتهی که مخاطب بامیر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند •

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه زاده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردید اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سوان قلعه سرور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمایان برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چدن کلامه

خدمت افزا ایشاد فرموده مریخص فرمودند و هر یکی برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کهو همت بقصد تسخیر قلعه بسته
در پیش بردن مورچال و رواندن نقب و بر کردن خندق و یورش می
بلیغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه
شاه عام که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد برای جذب قلوب امرای بیکاپور می کشید و شاه قلی
نام ایرج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام البتام
آمین نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند •

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود او دانش
مشرّب که زبان او بلند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بهای حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهند انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
قلعه بشما آمت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردید و نیز خبر رساندند که روز هفده گامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر مآختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 بپادشاه زاده در خلوت هم کلام می کرد بعد که زبانی روح الامید
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیدان در
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه حبی و جاسوسی نموده سید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه فای نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نداد آخر بمنصوب
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلمی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند انداء بزبان خوش و دلش از
 استعسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انگار راجع
 نموده او پادشاه جواب داد که حکم بستن و شکنجه نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرد راز از زوی کار بر داشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
 باره و بذر این دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد ناسی خون ساخت حضرت غلام مکان شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گاه و شکوه این مذکورات بمیان آورده با وجود انکار شاه عالم که
 شاه فلی نوکر من نیست منفعول ساختند و حکم قتل نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مانده
 کم توجهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حید را بیان بود الحال
 که ظن بدیقین مبدل گردید هر چند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم نمودند اما بر آثار کم توجهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفع جراثیم سید عبدالله
 خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چند روز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم و سی ام از جلوس مطابق
سنه هزار و نود و شش و هفت هجری مشتمل بر تسخیر
بلجاپور و حیدرآباد

بعده که از سعی و تردد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
و دیگر بهادران با نام و رنگ عرصه بر محصوران و سرداران بلجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غله و کم یابی کاه اسب و آدم بیشمار
دکنیان اندرون قلعه تلغ شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان
سکندر امان خواسته در آغاز سنه سی جلوس که امر داد اوائل ذی قعدة
سنه هزار و نود و هفت باشد تلغ قلعه بخدمت پادشاه کشورستان
حاضر ساختند و سکندر مقرر گردید و صدای شادبانه بلند آوازه گشت
و تاریخ تسخیر قلعه بلجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ
هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعه این فتح عرضی
نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدست یاری
فرزند ارجمند بی و و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل
نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعه دولت آباد قلعه دار را برای
نگهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفایت
او برمییه مقرر نمودند - و بعد عطای افتادهای نمایان به بندهای
حضور و فراغ بند و بست نواح بلجاپور بشهرت زیارت حضرت
بندۀ نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم
الحرام از بلجاپور ممت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجایی نسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن نخبه بدد دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف مدور بابت که چون مادر دولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین نودی توجه رایت جهان کشا آن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقدید بکار برده معجزایی نلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش - نزاوی و تقدید رباعه بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد به سعادت خان پیمان داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سری خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد کفنگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجاء بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه هر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در هارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه‌ها را سعادت خان در خانه خود برده نگاهدارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سر رشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حواله او

امروزه قبض الوصول دیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت
 او متذمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس
 عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند
 بهنگامی میوه بوابی پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز
 کهاران دالی از طرف خود بحضور احوال داشت یک دو روز دیگر
 بدین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکند
 بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر کلکند زبان زد خاص
 و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا
 سعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور
 ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر
 یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی
 برین عاجز ثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نموده خوانچهای
 امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون
 بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر بیکر بدین
 سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه
 خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان دالیهای میوه که همراه
 بهنگامی سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض
 خوانچهای جواهر و روجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر
 مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن
 فوج برخان حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان
 بود بعد سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده
 حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در یزاده نمودن خوانچه‌ها دانستم هیچ
گفتگو ندست اینک الحال که مرا نیاز کشفه باید گردد و برای
کار وایی نعمت خان نیاز باید نمود پادشاه را که از مدت بر اینجه
شمار دست آور می خواست حجت به از کشتن حاجت نخواهد بود
والا تا من زنده ام امید و احتمال غنوجرائم شما باقی است و
بشرط حیات من هم کمر خدمتکاری در رسیدگی شما احد مقبول
خواهم بست - از بکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی
پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه
بگزارش خواهد آمد ابو الحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عدد
بگوش بند فیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت
بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز
زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمد هر و اله اس دیگر تواضع نمود
در همان ایام روزی در مجلس ابو الحسن فضایی حیدر آباد
عمدا بتقریدی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور ایمان آورده پراشته
سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانی
عالمگیر پادشاه که زبان زن خاص و عام گردانده در ایامی که تربیت
خان را بحکایت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی
خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه
و شاه ایران مخالفت تمام بهم رساند و از هر دو طرف کار بشکرکشی
کشید درین ضمن اسپان مرستاد شاه عباس بحضور رساندند
بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بقرا قسمت
ده ایند با این همه تبعیت شرع و ادعای تقوی بچنین اسراف

خائف، طریقه شرع اودام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
بر چه تون نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و محتقان
نصیب می نمودند تا جمع کثیر از آن فیض یاب مگردیدند سعادت
خان ناز جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزیان مردم عام جاری گشته غلط محض امت اصل حقیقت این است
بعد که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تکیه
آخته بیگمی اسپان برای دوز گذرانند آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معنای تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باین گردید در آن حالت آینه کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شعل دیدن نهصد اسپ
منجمله هزار امپ پیشکش نماز سنت و بروایی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
و این گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تغذیه نفس خویش بصنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند. علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر ساله
بدام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محامه نبود که
یکی از امرای نامی ایران دران محامه حوالی نداشتند و
در صورتیکه یکجا نفع می نمودند از دحام بسیار می داد و نمود
به تصدیع ازان منافع می گوید بداد بدادان حکم فرمودند که در هر
سال یک دو اسب مذبح سازند و به ساجقان و خدمت دهند و بداد
که از روی نوشته و نفع دگر این - قول و جواب سعادت خان و فضلاء
حیدر آباد بعرض حضرت خاند مکن رسید به سعادت خان آفرین
فرمودند - بعد از آنکه در سواد حوالی گاه شرف نزل واقع شد و
مکرر بغایت مزار و نض الانوار قدوة الواعظین سید محمد گیسود از
تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمت آن درگاه رسانده هفتاد
در آنجا توقف و زیاده عذاب توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند
بیست روز در آنجا مقرر موبک ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن
پیش خانہ سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن
اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او نزول در اوقات
مبطل گردید مصحوب نوکوان سخن دان عریضه مشتمل بر التماس
اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقه سابق مع تحف و هدایا
روانه نموده و ندانست که •

• ع •

باران بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله بزبان شمشیر آبدار مبدان تیغ گذار و
مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان
نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگر چه

افعال قبیلح آن بد عافیت از احاطه تحریر بیرون است اما از حد
یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت
بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب
و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن
و خود از باده پرستی برداشت و بددستی دولت در انواع کبائر
شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق
از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود
را در عدم اطاعت اوامر و مذاهبی الهی خصوص در ماده منع
معاذت دارالتربیی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد
خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین
نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر
شد و پنبه غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی بیستادن
لگهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستی
باده ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نمودن و آمدن
رمنگاری در هر دو جهان داشتن *

زهی تصور باطل زهی خیال محال
بالجمله بعد که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعیین
عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الانبال انداده شینخ منهاج و شره
خان و مصطفی خان لاری و دیگر مرداران مبارز پیشه دکن را
مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه
بر پادشاه ظفر یابزد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردن و باعزاز
بیازند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجبور بر آن ابداء اخگر بهمه دد
بعد ظفر با نثرین حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - انقصه
معدده که در مغازی حیدر آباد مضرب حمام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضی مردان دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پای لاحاصل زده دور او لشکر فاتح اثر ناکند
نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر این
برای محاصره ادواهم گده مامور گردیده بود عوض داشت او مع کلبه
طه مشتمل در مردی مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خون بطریق
ایلامار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک فاطمه گشته
بغاوت گواه رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت امزای
حول فیامت دران روز زمین پیچید و حکم قضا توام بتقدیم سوارچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از با در آوردن آساس حدات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور بافت و بهم
اخبار انتشار یافتن فوج ابو الحسن اطراف اشکر ظفر بکمر و شوخی
پیش آمدن معروض می گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تند
آن جماعه گردیدند مکرر با نثرین مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله
میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گواه و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمه ملازمان شاه عالم
زخمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و داوران شعاع خود داد تهوری

داده، امفایان آن گروه بود اختفد دکانیان برگشته اختفرو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعیین مورچال و گرد آوری مصالح
و بعد از مدتی در کندن دق و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار با فرهنگ مقبر گردید و کار بمحاصره و قتل و جدال هر روز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت آمد مورچال گولگ توب
قلعه بدست راست قلایج خان بهادر بدر فیروز جنگ که از امرای
عمده کارزار دیده یون رسای و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصره بیجاپور درباره او بدگمان بودند و در محاصره گلگنده مورچال
طرف راحت تعلق باو داشت و ایام درایت و ثروت او بکویت و
فحوت چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع کف و هدایا مشتعل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تصرفات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمات و همدان پیهم
بشاه عالم میفرستید و اراده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زاده روی عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر ماده ریل و نکال درایت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از نام افتاد و فتنه جویان واقعه طاب
برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه تمامی بعضی بداندیشان باب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النساء بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و چندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تمام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهر رسانده روز
 بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را به مرتبه
 فریفته و رام خود ساخته بود که زدهای دیگر برو رشک و حدیده
 او را بعدم تعید عصمت و واسطه رحل و مسائل کشتن میان
 ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را
 پر ساخته بودند و زرقن نور انسا بیگم بقلمه گلکنده بتغییر وضع روی
 آمد و پیمان آنکه اگر پادشاه القماس صلح را دربار ابو الحسن
 قبول ننمایند شاه زاده رفعت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان
 دولت شاه گردید - درین ضمن بقضای نامواقف ایام داروغه
 پانگی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زاده از
 دولتخانه دوز واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه دیده
 می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که
 سواری زنانه نزدیک دولتخانه آرند بعضی همدمان آمد
 اعظم شاه خبر پادشاه رساندند که شاه در فکر بدتن قنعه است
 آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه
 شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی نقید اسفندار اراده شاه زاده
 نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز بارچوک تربیت یافتن در
 خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند باسواع
 تمهید خواستند برراز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که
 هوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالقماس او قلم عفو
 بر جرید اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلم
 به تسخیر در آید اصلا اراده نداشت دیگر پادشاه زاده ظاهر گشته

چگونه خفاف عرض نموده زبان بداهتم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان در جواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه راده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعد مدتی خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر نمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چنانکه از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیدست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیاها را فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعد که بخدمت
پادشاه حاضر گشته امجد نشست جمده الملک اسد خان که از سابق
سامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذكورات در خلوت باید
گفت و شاه را با خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف و نمودن یراق پادشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معزالدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران بر میدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند در آن ابتدای رسیدن خبر تا وقت طابیدن یراق یکی

ار پسران شاه خواست بازاده باطل پیمش آید شاه پنجم عمر آید
 برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاره چهل هزار سوار که هشت هزار - هزار در
 اسب و سه اسبه بودند و ده کور دام انعام بطریق ساخته
 محالات جاگیر را بار باب طلب تاخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اسوال او را بضبط درآیند مقید سازند
 روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یافت و در درشت گوئی و بیرزنی مشهور بود مامور گردید که
 نور النساء بیگم را باورختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
 ساخته کارخانجات او را بازبوزی که در گوش و گردن و بدن او باشد
 بضبط - سرکر درآوند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تغذیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختی بجائی رساند که
 نور النساء بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرد و او بود حالا که
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعد که شکوه نور النساء بیگم زیانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادر می شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر ما محتاج ضروری بخفت نگاه دارند همچنان در

مادۀ شاه روز بروز سختی زیاده بکار میبرد - گویند بعد از چند روز از نوبت بشاه پدغام نمودند کہ قرار تقصیر خود نموده استعفار نماید تا او مرتقصیرات تعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف تقصیر ابا نموده در جواب گفت هر چند در باطن بد نگاه آلهی و در خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر بیکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم کہ زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد مکان بیشتر از پیشتر شعله ور گردید و حتم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چتمبانی و دیگر زوجهای شاه مغضوب کہ بی تقصیر بودند از امت غضب محفوظ ماندند - نوبت خواجہ سرای محلی را کہ محرم از نور النساء بیگم گفته می شد فرمودند کہ مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای تحقیق ارادۀ فاضلاب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و آمد رنت قلعه حکم شکنجه نمودن و بمیاست استفسار کردن نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ بند و دیگر عقوبت سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و تسوخیست شاه و فدویت نور النساء بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده کہ کار او نزدیک بهلاک رسید خدمت ازو بر داشتند و میرزا شکر الله عموی نور النساء بیگم کہ خطاب شاگرد خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخت مقید ساختند و در خواجہ سرای دینر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محموم و خلاصی شاه
بر محل موقوف داشته بتکثیر احوال محاصره قلعه گذرانده
می برداند که هر روز و هر هفته بسمی بهادران رزم خو و قلعه
کشان شده خو موچال پیش میروست روزی از آن ها که
غازی الدین خان بهادر فیرز حدک موچال قائم می نمود شدخ
نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الوفاق و غبره آمده
مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و بد و خورد غریب
بمیان آمد و آشور سنگه هاره زخم کاری برداشته از اسب اوندک و
جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آورند
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی
جلادت بکار کردند که لاش یکی از آنها بدست آرند و قدر نگذارد و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر
بسمی بهادران ایران و توران و جلادت سادات باره و افغانان و
راجپوتیه آه گروه رو بغیر آوردند و از آن روز تا کمتر چنان شوخی
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازی
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاه راه
هدایت رو آورده بود بمناصب هفت هزاری شش هزار سوار سر بلند
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعی
در تسخیر قلعه می نمود و شاخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان - طا فرمودند -

از جمله نوینان عهد ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
 ابو الحسن روفاقت با که روز مفتوح گشتن قلعه نذر تیردستی که از
 اندازد قبول معن بیرون است از ظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد
 در آمد مصطفی خان لایبی عرف عبدالرزاق بود با جمله مدت
 محاصره بامداد کشید و از بصدایی ذخیره و باروت و اسباب
 توپخانه که در قلعه بود شبانه روز لایق قطع از در و دیوار و برج و باره قلعه
 گلوله توپ و گلوله تفنگ و باران و حقه آتشبار در کار باریدن بود
 و از بسیاری آتشبازی و برخاستن بود روز از شب برق نمی
 گذشت و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف
 نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تیر و نمایان بر روی
 کار می آوردند خصوص فیروز خان و صف شکن خان پسر قوام الدین
 خان و غیرت خان داروغه توپخانه و نهایت خان با چندی از بهادران
 قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم
 ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود
 در فرصت یک ماه و چند روز مورجال بکنار خندق رساندند و
 حکم پر نمودن خندق نمودند و گردیدند اول خود حضرت خلد مکمل و وضو ساخته
 کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست
 مبارک درختند و دودهای آسمان رفعت تیار ساخته توبه های
 ازدها پذیر کوه ربا بر بالای آن بزمه بمحازی قلعه مجرا بستند و از
 صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد
 اما گرانی و کمپایی غله و گاه بمرتبه شد که اکثر صاحب ثروتان
 حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

پادشاه نمایند چنانکه ابتداء در آن سال در تمام دکن از کوهی در آن بموت
برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار فوت
غریبی آن ملک است از گلهی اطفال و بیانات برنیده شده خشک
گردید دیگر گشت و کار و زراعت شالی که مدار نیست مرده حد
ایان برای است بسبب فساد فوج کشی و کمی بازار برعل
فدامد دویم آنکه دکنیان روج سبب خیزی که مدد حذر
آباد اطراف لشکر را تاخذه مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند
و اثر و با ندر معاون هلاک بندهای خدا گردید از شیوع حیوانات
مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری نان صدمه گوسنگی و بی برکی
نیارده بر خاسته نزد ابو الحسن و تانک و بعضی خفیه نفاق و زبده
و معاونت مصوران پرداختند چون ایام محاصره بانقده کشید پادشاه
زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و دست
اطراف اجدن و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و بپره پور رسیده بود
باز طلب حضور نمودند - روح الله خا را که از عده های کار طلب
و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و دست بیجا پور گذاشته
بودند او را نیز بحضور طلبند اشفاق - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم
شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت
و سرانجام کارهای مرکب بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه
ساخته بود و با وجود کمال توجهات و غذایات پادشاهی خطاب
و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل
و قلندرانی بار حکم فرمودند میرزا یار علی نظر بیرنگه از صدمات
چهار موج حوالت ایام - سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

او زیاد و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سر اطاعت امر از قبول آن بیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت حاجی را چه یارا که از فرموده وای نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان بر آرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختبهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند باجمله ترددانی که از عدهای عقیدت گیش فرج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بهمد و موافقت باد و باران و طغیان آب که عاوه صعوبت گرانی و دیگر مدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتجویز تفصیل آن پود از حدی علیحده مطلوب گردد .

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدر آباد را از راه شرحی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذاه گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریری آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته - پنهان
 با نرهدک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 پیاپی مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعین قابوی یورش امر نمود که ناسه پاس شب پامن این
 معنی که بر حارمان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رساننی کمند دراز تر از عمر دشمن و فرد بانهای
 مسا تر از طول امل بیابای حصار خود را رسانده برخهفتن اندرون
 قلعه ششگون آورده علم شهرت تسخیر ملعه باید افراشت تا آنکه
 دوتن روئین تن از دلیران شیر جنگ دمت بردامن جرأت زده
 ها بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک نازی سراز چاک گردان
 کنگره آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدمت یاری نزد بانها که با قلابهای کمند
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بدلا
 بر آمدن نمودند همینکه هر دو پیش قدم تهور شعار بر سردیوار
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکار جان سپار دو چار داده بفریاد در آمد از عدای عف
 عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندن
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهر سر دیده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده بمردن
 رشتهای کمند قطع رشته حیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند نفر دیگر را بزدن حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن
 دلاوران مریز حاجی محراب که از محرمین درگاه آسمان جاد بود
 بدون تحقیق مثل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باران آنکه در
 رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت نذاید تند تراز باد نسیم خود
 را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن
 اوران مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
 و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
 بعرض مبارکباد کشت پادشاه مشغوف گشته اشاره بلواختن نوبت
 فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
 حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
 نشه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید •

• ابیات •

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
 نوای عیش و طرب تا به مهر و ماه رسید
 ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
 ز بس که نعره شایش واه واه رسید
 شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
 سخن گذشت از آن هم بقا قاه رسید
 بصحبتی شده مشغول هر یک از طرزی
 که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
 یکی بچست که فال من ست آمده راست
 تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فردا صبح کوچ تا دهی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکی دواند بی ساریان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه زید
یکی بگفت که پان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این ست چوب و گاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با وکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه زید
ز قلعه گولک امتداد در همین اتنا
کشید ناله اجل کشته که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شک فتم است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولک دگر آمد پیدار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به بینم چیست
بلند شد در سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگاری از جا که همچو داند دید
ازان وقوف گلولک بقال گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبند
دید و گفت شکستی بدین - پاه رسید

دربین مکه آمد بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاموسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح
گردار طوق طلا و قلاب مرصع و جل زربفت بآن مگ الامام نموده
رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرنه
آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال
گزشتار گشته بدو فکر مآل کار فرو رفته ندی دانست چه چاره
سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآمین بی نیازی
پاک نموده دامن افتاد و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر
خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول
خواندن بودند •

سخن را بود در تقارب قبول • فعولن فعولن فعولن فعل
آله امت الله و رحمن خدای • مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آرزو کار • ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان • که از درد باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن • ولی گاه با اشک و گاهی با
امین و متین محکم و استوار • چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غیرا زمین آنکه شد • پر از مرده زبر و زبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشد، رجل پای • همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی • همه شد ز آسیب گواه تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای • خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشترامت و جرس چه درای • غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرآت زن و زوج جفت • جدا گشته از هم دگر سال و ماه
 کران عود و ربط ترنم هر دو • شکست این همه سختسببی گداز
 وای - نمج چنگ است و مزمار نای • که در خواب پند کسی کا، گاه
 کلام و عبارت سخن شعر بدست • چو این قطعه خواندی گرواه واه
 چون حکم کنند سه نقب و رسالت نجوف بروج و پایی حصار
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که فقهی بحصار
 رسیده و درین روزی کار پیر گردن نارت و آتش دادن خواهد کشید •
 سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضی شیخ الاسلام
 در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
 خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله
 در دل او راه یافته بود و بعد بهمان آمدن این مقال استعفا قضا
 نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی
 عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند که ابو الحسن
 • سامان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
 که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند
 اگر فلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصالح خیر
 قتل و جدال نصلح منجر گردند • مطابق شریعت غرا نسبت بحال
 • مسلمانیان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
 فرموده حکم نمودند که چند گاه درینگاه بتفقیق قضایا مشغول
 بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر
 شادان ایام محاصره حیدر آباد گفته مذهبی بشهر آشوب ساخته
 نوشته می شود •

درین ملک خراب امروز کس را ندست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هدر در کفج ویرانی
 ای حدی سیده خلق را افلاس و ناداری
 در موی و بندارد این بران حرف سخندان
 سپاهی هم میدان فزاعت میکند جولان
 ز شمشیر و پیر دارد دمی آب و لب نانی
 طمب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 نباشد خرب تر از شوت دیوار درمانی
 منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
 ز ضعف جوع بزند فرص مه را کرده نانی
 ز بس عطار مشتاق است قوت لایهوتی را
 بچشمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنائی
 ز فکر مغلسی رمال از بس ریش خود کفده
 نموده با دودستی لکبه اش را شکل لکبانی
 نباشد آن قدر در مایه هم جراح مسکین را
 که بوزخم دل خود سنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنفش ماه روزه در دفتر
 برمی آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 ز حیرت گفت قاری من کلا میخوانده ام یارب
 نخواندم هیچ که لا تا کلو در هیچ قرانی
 شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
 همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سبزی باز دلموای زنی بزرگی
 برای حورخروئی چون ندارد درگاه داری
 ز نور آسا بخاکستر نهشته زانما زیر غم
 که از افتادن نان در سرش افتاد دوانی
 دهن اشکور بمانم با روم را خویش می سنج
 نموده در دکان بقال را جز سنگ و صدفی
 نه بید روی زر حجام اگر آید بفرود
 که یک مو را بر بساطش نه ست غیر ارچشم حیدری
 ز خامی میبزد خود نمی داند چو باورچی
 برنج و روغن و میوه و پیاز و مرغ و حلوانی
 بگذاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
 که بدارم گماچ سرخ از خشخاش اوشانی
 ز کهزبانی یکی پرید از روت چه ماند آبا
 بگفت احوال اگر این است بهری ساعتی آبی
 صدای مائمی از خانه برخاست پریدم
 چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
 ز جای غافله شادی شدیم گفت همسایه
 که شخصی دید - ب در واقع پر ارد انبانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
 یکی گفت ای خداوند بحق نوح پیغمبر
 برای ناله گلنده بکن ایجان طوفانی

یکی می‌گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب

یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی

بهازل حرف باید گفت اهل حرفه به‌دراحت

بخاموشی ادا کردم سخن را نیست بیانی

وسط ماه شعبان المعظم در سه روز باران بشدت نازل شد و برای
مردم لشکر وارد رحمت الهی بزرگوار شد و بیدل گردید خیمه نمازد
که حداب وار در گرداب چهار موج شناوری نماید و چادر و سراچه
بنظر نمی‌آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده
باشد بغیر از سایدان ابرو خیمه سحاب که بطغاب باران محکم و
سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و
آفت عظیم باران و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
در برافراشتن صدمه آسمان رفعت و پیدش بردن کوچه سلامت نموده
بودند همه از سیلاب آب و طغیان دالها که آب از در مرحله گذشت
و دیوار مرحله فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل
القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنه‌های حصار برآمده فرصت و
قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج حواله شمشیرهای آبدار
برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمال مورچال
و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هر یکی بحال خود در مانده و
بفکر بلی گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد
خود را می‌گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
کم فرمان برداخت بعده که دانست که صدف کار در جان عالم

بدر بدو خدمت خویش را در مغاک الداخمت وصف میکنند خان نه
 نسبت بدبکر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می نوشید
 بعده ده عین الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید اراعه پندش
 اران بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمها بآب و گل
 آغشته انداخته جانبر گردید و چمبید که دائم دم از بهادری میزد
 باز جود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد حریفان
 نیارده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای فاکهان بر عمر غیرت
 خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه علامت که از
 هم باشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم نا
 رسمی پنداشت اما از آنکه آن غار برای آن بیعار حکم گزر آمده بهم
 رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او
 رسیدند و او را که بصورت مرده لا و گن آلوده گشته بود شناختند
 و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق
 در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است
 برتر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکر صفت
 دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازین غار
 بر آوردند همچنان سرباه خان عرف جلال چیله که ز حمله
 محرمات قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازه مقصدار دبکر گرفتار
 چنگل آن ناکسان دور از مرحله مروت گردید بعده که خبر طفیان
 آب و شوخی طاعی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان
 داروغه نیل خانه با هفتاد هشتاد نیل کوه بدبکر آهن پوش
 میاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمده

بهادران جان سپار و رساند اما بوجوه رسیدن فیضان عفویت مآظم
بر آب آب از بسیاری آب کابی ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان با اشکریان در گرداب حیرت معطل و هرگردان ماند و نصف
شب گذشته بختیهای خود مراجعت نمودند - بالجملة جمعی که
بسیاری در آمده بودند همه آنها را بقاعه بردند نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
با از کمال وحشت خودش را باخته بعده که فدا شد بذررق
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات در یافتند ابو الحسن دو سه
روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختیهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سروراه خان را اسب و خات داد و دیگرانرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سروراه خان را بانبار خانه
غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجیهای سر بگلک کشیده غله
را نمود بعده عرض داشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عرض
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به داه و جلال
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت حلد مکن روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعض مقدس بسید غیرت خان را که
هزاری در صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعذبات بفکاله نمایند و در باب سروراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بحزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
آن کم ذات که چهار صدی بون بحال دارند - عرض داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

مرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال بزرگ پیدم زبانی
 التماس نمود - فرمودند که ثلث از غنیمت رفته پس پردگ خلوت
 آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیدم که در عرض
 رسید آنگاه من خود را از جمله ملک های من نثار آن درگاه
 میدانم اگر تقصیری درین عاجز باخیزار و بلا اختیار بظهور آمده
 است زای خود رسیده الحال آمد فضل و عفو دارم و التماس می
 نمایم در صورتیکه قلعه بنصرف بغداد آن حضرت در آمد و
 بخیریت مراجعت ددار الخلافت نمودند بدگری این ملک
 درهم خورد باایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن پادشاه
 من باشد چرا که در امیری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از
 معمول این سرزمین در وجه مناصب خود و همراهان و دیگر
 اخراجات ضروری ز سرکار خواهد گرفت تا از عهده آید بودن
 این ملک که و برانه من گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پرد زن -
 بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم
 که از ورود عساکر مسکن چرخ و بوم گردیده صورت آبادی بهم رسانند
 اندک آنچه بوکلاهی درگاه ملک بارگاه - لاطین سده گاه میسرانم وصول
 آن معذور خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معذرت
 هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خدمت گردد کرور
 رویده تسلیم دستان - سرکار خواهند نمود و بعد در هر یوزشی که قدم مبارک
 بپای حصار قلعه رسد کرور رویده طریقه نثار قدم مبارک منکدرم
 این همه خدمات برای آن بجایم آرم که زیاده ازین خوارندی
 مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر ابدال بیشتر ازین مدت محروم

از سال و عیدال خود تباشند معہذا اگر التماس بندہ درجہ پذیرائی
 زیادہ و خواہند مدت دیگر تضحی اوقات بندگان عالی گردن نظر
 بر رنای عیادہ پالصد شش صد ہزار من غلہ کہ جلال چیلہ سرکار در
 ابار ذخیرہ دیدہ رفتہ بحضور ارسال دارم این مقدمات کہ از زبانی
 جلال بعرض رسید در جواب کلمات نامواب و لغو فرمودند کہ اگر
 ابو الحسن از فرودہ و حکم ما بیرون نیست بعدہ کہ دست بستہ
 حاضر شود یا مرو گردن او بستہ حاضر آزند آنچه تقاضای مروت
 ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
 همان روز فرمودند کہ احکام بنام متصدیان ہزار مع گرز برادران صادر
 شود کہ پنجاہ ہزار خریطہ کریاس بطول دو درہ و عرض یک
 درہ دوختہ با کاوسوت و دیگر مصالح قلعہ گیری را روانہ حضور
 سازند کہ از سرنو خندق انباشتہ شود و سامان یورش سرانجام یابد
 از شنیدن این حکم بعضی ہرزہ درایان بزبان آوردند کہ ای دای
 مدت باید کہ باز سرانجام خریطہا و پر کردن خندق پر روی کار آید
 کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غلہ شرف قبول
 می یافت تاہم وسیلہ بقای حیات ما می گردید و ہم همان
 جوالہای غلہ بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
 خورد و بزرگ لشکر بہ بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از ہجوم
 سال و نکال روزگار بفراغ بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال
 داشتند •

• شعر •

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر وصل شد موج زن آب حیات

خامنه من خضر راه شوق شد در رهبری
 چار موج بحر خوش موج است گر بشمیری
 بسکه برهم خورد دنیا جملگی بر باد رست
 امر کار و قول گفت و فعل کرد و احم دام
 رسم دادن از جهان رفت و گزین + مانده است
 اجر مزد و عشوۀ ناز و غم تاران دین وام
 بی مر و پا نشست اشکر آنقدر کرد یاد رست
 نوم خواب و مستی رفت، بعد دوری خطره کام
 خان و مای که تا کسی نداشت که اینها نیز هست
 جذب پهلوی چار همسایه نگهبان سطح بنام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
 عام و حول و حجه مال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
 سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
 ایک از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
 نیست غدر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
 غدوه بکوه باداد و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ریخ بوی و باد و غین و غیم مدخ
 زرد و مغنن تند و ناخوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
 فراغ کار نقایان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مذنبان را که مرگ از سه نقب باشد بر کرده اند برای آتش دادن چشم پر ریه حکم کردند نمودند که او آن جماعه که در موچال استقامت دارند شهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار و عرفای و هوای بهادران بلند سازند تا محصوران دلباخته خبر یافته گذار برج و حصار مانند کنگره نوگذار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زدند از بکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پادا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز سعی و تیرد بخیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستگیری سنگهایشان حمله پیشه ویداران چابک دست دست بدست خاک و سنگ مقابل آنها برآورده باروت یک نقب را مع فایده آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در افکالت صدای دار و گیر مداران قلعه گذر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کاربردان توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه دشمنان از آب ضائع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عمل توپخانه و تفه چنان مرحله و تماشاگران و سپاهی که مستعد یورش بودند - بوختند و سنگریزهای آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که فریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

مهر سيد هدم خواب عدم گرويدند از الحمله جمعی از مردم فوسي
 نگر آمدند و معنودی چند از آن طرف زیر نقدهايات ديده شدند اگر چه
 بهادران مرهه برای و زش چشم برزخه پديد آمدن رخه و ره ووش
 به خاستن حجاب ديوار بودند اما قضيه در عكس رود چنان
 و از ای كشته شدن و زخمي كردند و دست به باختر مردم كاري
 كار طلب بلند گويد و گرد و غبار دور باروت و آمدن برج طرف
 مردم پادشاهي پاش نظر های مبدار و دشگان گونست كه مردم فاده
 مرصت و مت را از دست نداده خون را با حبه های خان سنان
 چون دای آسمان از بالا رسانده آوت خان باقی ماندگان مرحله و
 علامه توب حانه گونیده مورچاها را متصرف شدند بعد عرض حكم
 تذبذبه و اخراج آن گروه بد مال نمودند و بعد بهي بهبار نه جمعی
 از هر دو طرف كشته و زخمي گشتند مورچاها قائم گردیدند هنوز
 جا گرم نغموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود كه
 نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و گران چون
 طائران هوا باوج سما بر آمده بدست و ساق بهشتی بر سر مردم
 پادشاهي فرود آمدند فرود و غوغای گشتگان و زخمی گشتگان بر اوج
 سما رسید و مضاعف شمار سابق كه تعداد آنها بعد از حروف غوغا
 مواضع می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض
 جان دندان و دست و پا بیداد داده بودند و او را گران می گشتند
 با آرزوی هنگهای گران بها پشی حصار حیدر آباد آمده بودند و
 دندان طمع بر اله اس و یافتن نغمه نمود آرزوهای دیگر بهبار داشتیم
 نمی داشتیم كه از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر دران

خواهیم دان جمعی وادل زار و - و با شکسته میال دزد که هر چند
 سر سنگ و سنگ بر سر می زیم ابو الحسن جنگ دل دل از حصار
 گلخانه بر نمی گذد در قدامت دستهای ما و دامن اورد محصوران
 خیره در بار دیگر بشوخی پدش آمده ماند یادوج و ماجوج از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحله ای اطراف حصار
 که از محیی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه نگار گشته
 بود رحل اقامت وزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 پادشاهان رزم جوو شیر دلان شعله خور حیدر به تخته آن جماعه
 پرداخت و پیکار تشبیه از هر دو طرف و کنار بر روی کار آمد و دران
 زد و خورد فیروز جمعی کار آمدند و طوره حشرگاه پر وحشت بر پا
 گردید ۱۴ کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز شمار عدد حشرگاه
 موانق آمد باوجود آنکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رسته اند
 بظهور آورد علاج شرخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطان شاهی در گردید و حکم طلب - واری
 فرموده بانوج قاهره رکاب با برکات در آوردند و امیران جلالت
 شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون ووز جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شام - وار گشته
 اصلا اندیشه باریدن گول توپ و تفنگ نه نموده فرمودند - واری خاص
 بمکان گواه رس برده بهادران رزم جوو دلاوران شعله خوبی با کانه قدم
 بمعمر که کارزار گذاشته بدورش پرد زند باوجود - یدن گوله و پریدن
 دست بگی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و دمواس
 دمواس بخاد مرده نداده شجاعت و تهوری که دران روز زان پادشاه

عدو سال . کند را ابدال بظهور آمده اگر افراسیاب در خواب مانده بود
 اش آب می گردید و از فروز چنگ و دیگر بهادران و پسر پستان
 تروند رتبه دانه در رکاب پادشاه کشور سدان بظهور آمد و هیچ نداده
 بود که آب ذخیره فوج دریا موج از سر حصار قلعه اشان گذرد و
 وجود محصوران را آباد نداد و این حالت باد و آوازهای محل
 مغل ترده مبارزان کشور کشا کردند و بطریق فصل بوی گل بقمه
 دوک مله گیان چتر ابراهیم داشته علم گرد و باد را امرایه دمس
 رعد بلند آوازه ساخته بود بآن محاب آب رعد و جدای آبل
 افزای برق قطره زبان از گرد باد رعد اطراف فوج پادشاهی را و
 گریست و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه را بجا بپاش در آمد • ظم •
 بر آمد یکی مرغ از نیغ کوه • بغاید غمیدین را شکوه
 بجا بپاش در آمد زمین و زمان • تو گفتی بخود برون جهان
 چو باران نیسان بیدرد تیر • تو گفتی شده باره بر مطهر
 دزان مو بر من اشک و تیز چنگ • ز دله همه گویا در و سنگ
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم سدان بر کردندند
 و آنها خیره تر گشتند و آب از حینه ایهان گذشت و دابوی ترده
 مانند و از شدت بارش و صدمه های سیلاب پای دهمه فلک اس
 بگل فرو رفت و برده نشیمان چهار نذ حصار فرصت وقت را
 غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیداکانه بر مورچال ریختند و توبه های
 ازدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطایر بالای دهمه
 برده بودند با سالی متصرف شدند و هر چه توانستند برداشته بردند
 و آنچه برداشتن آن متذکر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کاف که با چوبدین «وار جوال» بر از خاک نخرج مبله‌های خطیر و
 مشقت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو
 مصانع در نزد چون مال بعمان دست بدست از خندق برآورده
 دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود
 ساختن رخنه که از پریدن برحها ایام رسیده بود ساختند و زبان
 حال میگفتند • • مصرع •

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار
 اگرچه زلهای عمیق حائل قوج دریا موج گسسته بود اما اکر
 بهادران همراه برز جنگ و پای رکاب کمی نیاورده در دریا لوگو
 غوطه زنان ثبات قدم دربرده داد تهوری داده حملهای مرد را
 می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - نیل قیمت چهل
 هزار روپیه از جمله نیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن
 گولگ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار فضا کیفدان
 بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشسته سربازی
 می نمود هرکه یک جوزه گولگ بندوق خورد فی الحال از خود رشت و
 هرکه نخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما
 خوب میرمید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت
 عالمی را زبر و زبر می ساخت و از آواز زبر و بم تغنگ و رعد
 بر صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ ورود بواحقه
 می شد صودی مشربان بزم رزم را مست بادا بلبلودی ساخته
 برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم بودند
 یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بدای دود باروت پرده حجاب گساید و بجان انداخته و با شمشیر
دوی ادا گرفته و هوای بزمش ازین علایق آن گشتم برج شکسته
و عالم چگوده فرق توان نمود یکی از روی غضب است که پادشاه
از شدت دود و دارال کوه گساید اند و نمی دانند چو پادشاه حجاب
حجابی را برده بالای هم چیده اند و حجاب را از دور و نزدیک
ساخته اند آن یکی از روی تعجب است که حجاب از دور و نزدیک
میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاد را بدین عظمت
درست نموده اند تا آنکه گفتگو در عالم آن مرد و رستم اند
خانه حجابی کشید و در تکیه در میان در در میان آن
خنده کنان آفرین گفتند و مصالحان از هر گوشه و گذار در آمده میباشند
دفع فساد تازه گشته در تکیه دوز دایم افتادند اما چون شام شد
تکفیف آن محرومان نزد محرومان نامشخص ماند و دیده اندک آن
بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت • • • • •
دگر روز چون گنبد لاجورد • بر آورد و بموید بقوت زرد
روز دیگر پادشاه کشور ستان غازی را به دایم سلطانیت بقعه دادند و نقب
سیوم را بحضور خود آتش داده بدش فرستادند و سوار بی فرمودند •

• • • • •

بتوسن نشسته شد بر شکوه • چو خورشید رخساره دایمی کوه
در افتاد در بای لشکر بموج • چو ماهی نره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید حرف زباز • ز خون پلان شد حجاب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه • بنوعی که انجم بود گرد شاه
ز گل در بهاران سپه بود بدش • دای همچو غنچه همه حرب بدش

یایی سرخ پوشیده اما ز بیم • رخس زرد و خیره شده با غایم
 یایی غنچه جان گرز او راحته • دای همچو گل رنگ را باخته
 کیم • کف المپان می نمود • چو ماه نو از آسمان کبود
 بحکم خسرو انجم ماه هر چند خواستند بذهب ساوم آتش زند
 در معرفت دربی تحقیق • بآتش فکر زن آن انداد اما چند آنکه
 کم و کار نمودند فکده نه بخشید تا آنکه از زبان چاروس راست گفتار
 بر سر اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران بایوت آن را پاک رفته
 متولد آن را بریده برده اند لهذا از خیل آن جست و جو باز آمده
 تهنه یورش روز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
 بلکه چون دران تردد بغیر روز جنگ دو زخم تیر رسیده بود و جمعی
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ مردانی فوج و
 اختیار ترند تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند •
 چند روز عدم وجود ابو الحسن رایگان دانسته ارکان سلطنت
 بعرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدرآباد
 بقصر پادشاه کشور متان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
 که ستاره طالع او روز بروز در وبلل احتراق است تا چند روز
 به پناه حصار دست و پای حاصل خواهد زد گوچه چند روز دیگر
 پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
 عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهان حیدرآباد
 در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
 بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بندگان را به سوار نموده مسجد بفرستادند .

حکایت غریب آنکه معشای خان بهر موافقت این خان
 باوجود آنکه بدل و خان خلاف دیگر اهل ایران در مسجد قائم
 کدوچند تمام داشت چنانچه روزی یکی از بعلای آن که مردم
 و صاحب او بود گفت که حاج کزیر از مومنان و صاحبان
 و عادات صحیح الدین و مولا درین مذهب تصور و این همه
 معنی و تدبیر قائم و خرابی محصولات و بیادوستی عاقل و
 فرزندان آن می نمایند او در جواب گفت ای ای که امام حسین
 خود درین قلمه است در تدبیر این قلمه حواهم گوید و این
 کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معنی بسبب آن می
 که میان همیشه آن می باشد و از اثر آن کلمه لغو اتهامات اتفاق
 با محصولات و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد
 منضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه عقیدت یافته
 اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده عملش او کشیده
 خدمت میر انشی که بصلاحت خان و دیگر دل باختگان
 تجاوز شده بود و از قبول ابامی نمودند و کار توپخانه از نائب
 بی استقلال ابرار بود فرمودند - آری گفته اند • • • بیپ •
 کسی در مقام اقبال و ادبار • بغیر از قدرت حق نبوت مختار
 یکی را ساخت با توفیق دم ساز • به پیش آرد سرفرازی - سرافراز
 یکی را بی سعادت کرد بد نام • که پست و رو تو با کسی تو نا کام
 - در رشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی نفر
 فامذاسب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسیده منقطع

ساخته بتحریر باقی حوائج بتحریر نلعه پرداخته با تمام میرساند .
چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان متأب
آورد بمذاصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره واسپ و فیل و
جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
مناج را بسبب شهرت آنکه او قاضی اراده رجوع بشکر پادشاهی
دارد ابو الحسن مقید ساخته خانگ او را ضبط نموده بود و از ارباب
سواى عبد الرزاق لاری که مخاطب بمحظفین خان بود و عبد الله
خان پنی افغان با ابو الحسن نمالندند لغایت او آخر شوال که مراد
از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
می گوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکن به پندام و پیام
دستساز و همراز گشته وعده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
شش هزار حوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
آن بی ادب و فاکیش ملاحظه آبرو و جان خویش ننموده فرمان
مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قام را رنجه نمی دارد پاره
نموده انداخت و زبانی جا-وس که فرمان پیغام اتمالت آورده
بود جواب داد که این جنگ به تشبیه بجنگ کربلا میماند
عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیعت و
دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
کشیدند در نیاید بلکه منجمه هفتاد و دوتن در خروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهری درموند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق دمک او
 آمیزین گفتند چنانچه نتیجه از نهایی مراجع کار منف حلالی او
 آنچه ظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد هرچند باوجود
 ترددات نمایان بهادران که در پوشش بطور آفت و مکر ایستادن
 خادق از چندین هزار خروطهای به از خاک و خس و خاشاک و
 اداختن هزاران چارهای مرده و آدمها که از لحظ و ربا مرحله پامی
 سفر آخرت می گردیدند و در پوشش و مرحله دیگر می آمدند
 و کبر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار مفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 باسانی طی نموده جان شیروان را بتلخی ناکامی بیدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف - مازان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید •

ذکر سوانح حال می و یک جلوس عالمگیر بادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع حال می و یک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری بمعی روح الله خان که بواسطه
 زنده است خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 ساخت بمیان آمدن پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و زینست خان وصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تردد یورش ها مرفرازی یافته بود بدستیابی
زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب
نویها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشاره عبد الله خان پنی
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم در راه فتح انبواب گشته بر فیل ایستاده
بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشانیدن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بحثن
کمر و رین نمودن اسب ذبافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دروازه نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورگشا تمام قلعه را مرو گرفته بود رسید با وجود که دران آشوب
رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
پا ذره که با خورشید همصربی نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راحت نماید مردانه وار دست و پا زده فریاد میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم قدم به پیش
گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند با خون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانه
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بیشمار بدو رسید - اما چون
اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در لیامده جنگ کزان

مهر و مستداده نقطه بر چهره او رسید بعده که پوست پیشانی
 هیش چو نمها و دیننی او در گرفت بلکه بر چنم هم یک زخم کشی رسید
 و در تمام بدن زخمهای متاوه شمار بدید آمد و اسب هم زخمهایی
 بر شمار برداشته می لرزید عدان اسب را با قدرار اسب گذاشته خود
 را بخود داری تمام بگلی اسب نگاه داشت تا آنکه اسب او را بدانی
 که در نواحی ارک مو-موم بیاع نگذشته بود بپای درخت دارجل کهن
 -ال رهازد و او باتکلی آن درخت خود را از اسب انداخت تا آنکه
 صبح روز دوم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
 افتاد بنشان اسب و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
 صروت آن بیم بعمل در خون غلطیده را با اسب و یاق بر چهار
 پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم او خبر یافته بآئیم جراحتهایی او
 پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
 اندکهای نملک حلالی آن بهادر شرفبرد افشاء الله تعالی بگزارش
 خواهد آورد .

بالجمله بعده که از مدای او و گیر به ابو الحسن برگشته اختار
 خبر رسید و آواز جنز و فرخ اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
 بتسلی خدمت محل کرعیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته
 با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکن خاص خود برآمده برمسند
 تمکین خوبش نشست و چشم بر راه مهمانهای ناخوانده داشت چون
 وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن فرمود
 بمد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
 بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بہر کدام از راہ گرم جوشی و فصاحت کلام منکلم گردید۔ آری عقلی تجربہ کار گفتہ اند ہر گاہ صاحب ثروتان برگشتہ احترا را باذیل حوادث ایل و نہار سرور کار پیکار رو نماید و مقابل حملہ فلک غدار جفاکار مردم آزار بہ بکار زر کشد حوصلہ بردباری از دست ندادہ بجز خفتان رضا و حصار تسلیم چارہ کار نجوید • نظم •

با تیر قضا • پیر نجوید • ہدیار • بالجملة بتقدیر چہ • حرا چہ • حصار
خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم • با خیل حوادث چو بیفتند پیکار
تا اثر صبح باہم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواستہ تکلیف ہم نہایت شدن
بمیان آورد بعضی بی مروتان • لاج در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیہ مضائقہ نمودہ مرخص ساختند۔ مختار خان بایک دروہس
شریک خبز خوردن گردید۔ روح اللہ خان در یافتہ از روی تعجب
پرسید کہ ین کدام وقت طعام میل نمودن است۔ ابو الحسن مطلب
سوال روح اللہ خان در نیافتہ یا عمدہ در جواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است۔ روح اللہ خان گفت میدانم اما در
تعجبم کہ درین حالت تشویش چگونہ رغبت بہ طعام خوردن
می نمایند۔ ابو الحسن جواب داد کہ موافق طریقہ جمہور است
کہ میگردید اما اعتقاد من بخدای کہ مرا و شاہ و گدا را آفریدہ است
و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بندہ خود باز نمیدارد و
رزق مقصوم از باو میرساند اگرچہ جد پدری و مادری بزرگانم مدام
برفراہ و آرزو گذرانند اند اما چند گاہ تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت هانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم
 باز که نظر فضل او بر من عاجز انداخت بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
 گذشته باشد یا دیگر را! خان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماند
 سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آزوبی در دام
 نگذاشت لکنها بخشیدم بکرورها! بهصرف در آوردم الحال هم که مراد
 مکافات بعضی اعمال ناشایسته ده از من در ایام سلطنت مرزده
 نظر لطف از من برداشته از شکر میدهم که تمام اختیار مرا که
 امرد زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
 دیندار داد • نظم •

مر ارادت ما آستان حضرت دروست

که هر چه بر سر ما میروند ارادت ارست

القصة بعده که اسب سواری طلبیده با مالهای مرورید که در گردن
 داشت باتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه
 بردروازه آمده خیمه مختصر زده فرود آمده انتظار می کشید، نرد
 او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بهداشت مالک مرورید که در
 گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
 بر پشت او رده بتسلیم و دلای آن بر گشته اختر پرناخته
 بمحمدت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلک مکان نیز باور
 ملوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده
 باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خاصه خواهد داد
 بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور
 احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفرایند

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر مقصديان
 بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند
 و بر حقيقت برآمدن عبد الرزاق مقابل نوح پاشايي و برداشتن
 زخمهاي بيشمار اطلاع يافتند او را در حالي که از خود خبر
 نداشت و رمقي باوي داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند -
 هميشه نظر مشغول خان بر او افتاد بفرمان آمد که اين همان
 لاري ناپاک بي ادب است سر او را بریده بر سر دروازه بايد آویخت
 روح الله خان گفت - و مرنده که اعلا آمدن حیات او نیست بپس
 بردن از مروت دور است - حقيقت او را عرضي نمودند همين که
 حضرت خلد مکن بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهاي شرط نمک
 حلای او اطلاع يافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که
 دو جراح فرنگي و هندي از حضور برای علاج او آوردند و حقيقت
 زخمها و اميد بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان
 را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق
 لاري یک نوکر دیگر ملک حلال ميداشت در تسخير قلعه زیاده ازین
 صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحتان ترزخمهای او اطلاع
 يافتند بعرض رساندند که قريب هفتاد زخم او بشمار می آید
 هوای آن زخم بالای زخم بسيار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
 یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شايد بلور هر دو چشم او آفت
 برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سيده
 روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم او نموده بلکه زبانش حرف
 ميزند و اميد رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدر پیغام

رسانند که ما تفصیلات ترا بخشیدیم و سرکلان عهد بقا، نام خود را
 بادگیر و سران که قابل ملاحت باشند بفرستاد که بمنصب سرفرازی
 یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تفصیلات و عطای منصب
 و دیگر عنایات بجا آرند و بعد که این پیغام سرایا لطف و فضل پادشاه
 خطا بخش جرم پذیر بن بهادر نمک حلال بی نظایم رسید ملکوت زبانی
 بعد قدیم آداب شکر و سرودن حق جواب داد که هر چند این جان صحت
 تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیر محال
 میباشد اگر حق سبحانه و تعالی دظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
 حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بقدم رسا دن مرام
 نوکری متعذر و بعد از بنگه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک
 ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش داده باشد نوکری
 عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقل در ظاهر
 قدری اثر مال در چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
 آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
 رسانند - و از جمله اموال او که پیشه می رسانند قاراج رفت و
 قدری بقصر متغلبان در آمده بانی را بدو بخشیدند و ذکر او
 بر محل بذکر خواهد در آمد .

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت
 و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کروز و پنجاه و سه
 هزار روپیه که تخمینا زر شش کروز و هشتاد لک و ده هزار روپیه
 باشد حوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و عرض رسید -
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کروز و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکرم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب مدرخان سرانرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد) گفته گذواند پسند اودان •

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز قام و میر حاصلی آن سرزبوم اگر به دازم از سر رشته سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قاعه خام گلکنده بنا کرد و جد و آبایی راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد - می بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن - سلطنت بهمنیه چنانچه در حلد ثالث که تذکر - سلاطین ددین و بیست و یک صوفیه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن موجب دکن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعه خام احداث کرد و راجه دیو رای را که بالای تپه کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قاعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود صحبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله دو کوهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتی فوت گردید و بر قلع اسم

دیهاک نگر بی بی برن اسم مذکور را حیدر آباد مبدل گردانید اما در الحاق عوام احوال دیهاک نگر شهرت دارد و بسبب آنکه آن زن که خرابات ها را و مسکرات زیاده در آنجا ساختن بود و فرمانداران آنجا مدام عیاش بودند با انواع فسق علاقه تهنش می نمودند و اسم الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت اما شهر مدنور بزیادتی فاسق و فجور بدنام گردیده بود و دهه که تاسخید حضرت عالمگیر بادشاه درآمد بدار الجهان موسوم ساختند و بدواز که دولت سلطنت شاه عالم رحید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم درخنده بنیان در دولت ثبت گردید و در گرما و سرما هوای مبدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بدربج است اگر چهار ماه ایام بارش باران در ملک فروک ندارد زراعت میشود اگر یک دروز باران بشدت بارد و دلاها پر می شود همان آب بزارعها تمام حال وفا می نماید

الفصله چون سابقین بلجاپور و حیدر آباد ملعه سکر که از معموره ای مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مردی آجا ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصره بلجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیاده بیست و سه هزار سکنه و ابو الحسن و بسن راه رسد غله رحیده مقابل لشکر پادشاهی شوخی زیاده نموده بود پادشاه آفاق گیر در ایامی که بمحاصره گانگوده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان که در شجاعت و کار ظلمی کوی سبقت از اکثر بهادرین بزم دیده آن عهد می برد برای تاخت

و تازج و خرابی ملک پریه نایک و تسخیر قلعه - هر تعیین فرمودند -
بعد رسیدن خانه زان خان و تردد نمایان در تاخت و تازج
معمور های اطراف سکر و عرصه ظهور آردن خبر تسخیر قلعه گلگنده
اندیشاریافت - آن بدنام گدازم سرانجام نیندازی خود را امان
خوا-تن و اطاعت در آمدن دانسته بهزبان عجز و دواز ملقب
بخانه زان خان گردید - و خانه زان خان او را مامون و امید وار عذایات
پادشاهی ساخته حضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زان خان ملاقات نمود
و خانه زان خان بانگ ملو و اذان محمدی دران دیار که مرکز
بگوش مامان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت
و مسجد بر بالای تپه کوه سر فلک کشیده آن قلعه بنا نهاد و
قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بدی از بند های پادشاهی
مقرر کرده پریه را همراه گرفته حضور آورده ملازمت فرمود - گویند
پریه چنانچه بدی آفرینش در قوم کفار که از جمله مردار خواران
بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
عجب کرده منظر بدهیذات واقع شده بود بخاری بود از خم نعل
و دیگ قیر فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
ملازمت بتقاضای مصلحت به منصب پنج هزاره چهار هزار سوار
سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکی از امرای حضور بر می
انقاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن
زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لاجل
بهزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشد باجل طبعی بمکاه اصحابی خود شتافت - و بهر ر همراهان
 اورا بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 اده و نی که در تصرف مسعود حبشی بمجاپوری بود غازی اندین
 خان بهادر فیروز جنگ را ۵۰۰۰۰ اول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
 مرخص نمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
 فرموده نظر بر عدم پایداری و مدبر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه
 فیروز جنگ مقرر فرموده تمخواه نقضی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه
 دیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدوات باغروشکوه عالمقانی بعد از نند و بست نواح دارالجهاد
 حد در آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
 بر امراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن
 درایت آباد همراه جاسپار خان مقرر کرده بودند و اغایت حال
 بسدب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -
 و مکرر برای سرانجام دادن ما بحتاج آنچه مرغوب طبعیت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگه
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت عبد محمد گیسو نواز
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بمجاپور گردیدند - و آخر ماه
 مذکور حوالی بمجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - از آنکه شهر و
 نواح بمجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکر در آمده
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهارنی و تعمیر عمارات و
 دایهای شکسته و کنگه آنها نمودند *

دکتر موانح - آل - بی و درم حلوس خادمگان مطابق

سنة هزار و نود و نه هجری

بعد از آنکه پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعه
ادهونی نزدیک قلعه ملکانو (۱۰) که از جمله قلعه‌های قلع‌های مشهور
تویع بیجاپور است رسید و شنید که المعداد آنجا مرده است و
محصوران آنجا طفل خرد - آل اوزا که از طرف بیجاپوری حارس
بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محاصره آن چند
روز دست و پای لاجمل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع
آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب
رمدن ایام بر شکل بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاونی
فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بیای قلعه ادهونی ایل
بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام
اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید
بعد از که فیروز جنگ بناخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پاش
بردن مورچال و دواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه
بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کشتش
بسیار و تیرندهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مدهوش
بپرده کوش پنبه غفلت از گوش بر آورده از راه عجز پیش آمده
قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان
درگاه گردید و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود

"اتماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری در میان آوردن از راه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر محبت کامل عبد الرزاق لای بعرض رسید حکم بتمام صوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعد از عدم قبول اتماس نمود که امید و ارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که دود حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای از دیار عمر پادشاه مستغول باشم بعد عرض فرمودند مقاد ساخته روانه حضور نمایند و بروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلا ساری تمام طایفه چاند گاه با خود نگاه داشته بدلدیری او پرداخت بعد یک مال بقبول منصب چهار هزاره هزار سوار بجزیه بدهای پادشاهی درآمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلک مکان مطابق

سده هزار و صد هجری

در آغاز سال سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود مع کلید طلای مرسله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق - رفرازی یافته مورد عذایات گرفتار شدند و سیدی مسعود را - الیانه - قمر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعلمایات و اضافه هزاره سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زندان عقیدت نشان و ندویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابیت ز راه لیک سرشتهی که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

نمیخواه که آتش آبروئی زیاد نسبت باز ما باز آید در اخلاقی در سه
مقدمه خان مریضی حضرت خلد مکل از ظاهر آمده بود از آن جمله
فرمان دادن مدافع خطیر برای منتهای مردود نابکار که از خارج بجمع
مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض گذاشت و بکند و
مقدمه دیگر که بدو رشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
مریت دور دانست بباغبان بعد فتح گلگنده که بحضور رسیده ملازمت
نمود بهای اعتراض آمد و مدعی مد (۱۱) سوار از منصب او کم و از خطاب
بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یانت فرمودند
اما ده عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
زر باشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
بجایبازی تمام سرمهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
در گرفتن خزانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دقت دیوانی
می باشد بلحکم و بعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
نامواظت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مثال کار آن
متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد ده عدد خوانچه جواهر که
نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز میاده آن بمهر متصدیان

ادو الحسن ندارد بهجواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه را به
پروای فرمود که درین ملاه خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد
جمع است چون از خانه زادن واقعی ما است و در دوش و گذار ما
نازی شده از آنکه در حجابات خاف برقی ما زو بطهور آمد چشم
معانی ضرور بود چنانچه ۵۵۰۰ روزگرمی او را بحال برموده خواستند
که بخطاب مرشد قالی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرورای
بخشدا عرض نمود که چون از ما خانه زادن که اکثر خط ... میزند
و بمنزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید ده تا اهل سم در
السنة زبان زد گردد گمناام باشد و خون را قبل خطاب پدر هم نمی
دانم امید وارم ده از راه فضل بر اسم خانه زان خطاب عطا شود تبسم
نموده قبول فرمودند *

چون مکرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بروم
و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند
بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مریح آلات
خوافیها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض ده این
آن بزرگ منزش نظر بر امانت وی نعمت راضی نشد و املا تصرف
و خیانت درو نه نمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی
از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چندان ایام که ملاحظه
کلی آبرو بحال نماندن در میان بود از شر و ضرر چندان بار پرمش
محفوظ داشت *

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند ازان بزرگان خانه صدق
بیان میدهد - هر چند بسبب از تصدی بیستایی بن زلفه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب
 آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری
 را نهی اندو میدانند اما بر عقلایی صلاح شعار عاقبت اندیش
 ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از
 امانت و دبانب دیانت و برکت و عزت و آبرو و ترقی و پایداری
 در است و خالصی بازخواست دارین و عاقبت بخیری خود و مرزندان
 در دیانت و کم ازاری خلق الله است • بیت •

آسمان باران نتوانست کشیدن • قرعه فال بنام من دیوانه زدند
 اما بشرطیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد
 ایذا و فرسازدن مضرت به خلق الله و نظر بر آباد کاری ملک باشد
 نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از
 باز پرس روز جزا نیندیشیدن • بیت •

امین باید از دور اندیشمال • نه از زجر دیوان و رفع هلاک
 و الا نه جهمی که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودی مدیر
 و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان
 مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعی
 که از جمله پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن
 عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان
 پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود موافق بر احوال آنها
 اطاع دارند بزبان خامه میدهند •

ابتداء بعد عاقل خان خوانی امانت خان بود که با وجود
 اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردآوری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکنامی احسان ارکه در باره رعایای مالکدار و زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و اعدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن می رفتند - و دام و درسی وصول ناهوده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد نهشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله تعلقه تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوچات متمتع میگردیدند یک دلم معاف نمود - روزی بخدمت خاد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه من ولی نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بزدند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانه دنیا و آخرت ما را معمر میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچو می داشت پروالهای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویزهای مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تنقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضی بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سند معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهر دوشواری برگزار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بقدریست جزیه میگرد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامه گذاشت مفید نمی پوشید و کفیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که کمتر باو در متصدی پویشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان پیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید *

بعده میرزا یارعی که از پیش آوردهای حضرت خداداد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پدید و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ایا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری و وقت زبان زد مردم شده بود و بعد کارش تمام کار خلق را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگی ذاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید . بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می نوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزی جوان اردی را برای منصب اسناده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگدر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش سفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اوّلش از خاطر او زنت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مرز آن بیک او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهو است - از چنین مرضیهایی مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ما هم تورانی ایم •

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاات شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت با کثرت قضاات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تذقیم قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بینند دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می گوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند •

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موروث است *

بعد ازان فاضل خان خانسارمان خرامانی که مدتها دیوانی
تن نبذ - سواره نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
موجوه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعذبهای کم
منصب احمد آباک بود بپایه پنجهزاری پنجهزار سوار و سواره داری
احمد آباک و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم مرافقاری یافت و در
خدمات جزئی و کلی دست طمع دراز نمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه دوپستی غائبانه بپایه دوهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباک که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گردآوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد و عشر مال تجارت برادر
را که درصد روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشر مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته
با احمد آباک رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجیبی کشمیر بود و آردی
رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
جزر روز بروز بر آید وی او می افزود و بادشاه بمرتبه در پرداخت
و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده الملك
اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
و برخاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده یید منعی بهم رسید حضرت
خلد مکان جمده الملك را فرودند که بدیدن عنایت الله خان
رفته عذر بخواهد *

و دیگر از جمله خاندان نادان و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدست
بخشی گری و دیگر خدمات سوزقرازی داشتند به نیکذامی و دیانت
زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبدیر قوام الدین خان
که در استعداد نظم و نشر طبع عالی داشت ببدذامی اخذ کار سازی
تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرو عبد الکرم بهمنی که از مستعدان
روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربره خان کوتوال رکاب
در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بتختی زبان زد گردیدند *

و از مقصدی پیشهای کم منصب عبد الوهاب استرآبادی
که دیوان حیدر آباد بموده بودند دیانت دار و قعی بود و سواى نام
بردها بسیار از تربیت پاندهای حضرت خلد مکذند که جامه
ذیل انجاسی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها
پردازد از سر رشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ
احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال
در ملک دکن تا بذر سورت و احمد آباد پیچیده بود در پنجابور
و اردوی معلی بشدت تمام فراگرفت - و کار بجائی کشید که
چون مردک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید
کار ازان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کازنه
مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا
بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هر ذی حیات
افتاد که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار
بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و گذارد بغل و زبر
بناگوش و درکش ران ظاهر میگشت یا در حدقه چشم سرخی
حرارت تب وبا معلوم میکردید بر وارثان او فکر کفن و دفن
واجب می شد - از جمله مردم غیر مشهور و نامرادان بی بضاعت
هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر
میسر می آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رغبت
هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بیام پسر جسونت سنگه
 بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم آمده
 بشمار آمدند تاریخ غلبه ابن مرگ ازبوه یافته اند • مصرع •
 • قیامت بود یا شور و نا بود •

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه گزارش آمده
 شروع شد و انتها بهفت و هشت سال کشید بالجمعه بالتاماس بعضی
 عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و هزار
 تفاوت در وبا بهمرسید •

ذکر سوانح سال می و چهارم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مرام نامی و
 امرای کارزار دیده برای تنبیه و استیصال کهارد سگال طرف
 بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر
 قلعات محمت راجده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف
 شیخ نظام حیدر آبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تنبیه
 سبهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظواهر ساختن
 جوهر تردد خود در تقدیم خدمات مامور میشویدند تا آنکه مقرب
 خان که در فنون پناه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن
 بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست
 گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار
 خصوص اطلاع مکان سبهای بد کردار که در طغیان افعال ناشایسته
 ده برابر مؤذی تر از سیوای جهانی پدر خود بر آمده خود را

بمذبحهای سوانی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبای
ملعون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
از محل مکان خود که راهدیری باشد پراکنده گشته پناه بقلعۀ
کهنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
اطراف برهمنی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
غافل بود باران سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرکنه
منگمیر یک مغزای دریای شور واقع است در دره کوههای قلب
دشوار گذار که کیکلس دیوان ناپاک آن سک نابکار درانجا عمارت
عالی بر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لذتزار احداث کرده
بود باتفاق کیکلس و عیال و ماهو نام پسر بد سگال و جمعی از
هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا
و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر بر فاب مکان و راههای پرتعب سرا پا
نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جدیدان لاله
رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادپیمای
تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان باران
قلع ریشه آن شقی امین ملاحظه جان خون و مکان قلب نموده رستماده
کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مائل
جهل و پند کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یک تاز و هزار
پیداد قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - باوجودیکه همراهان مانع
آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سربلک کشیده مثل انبا کهنه و غیره درهای قلب واقع شده اگر بی
چهل پداده بی یراق سر راه گرفته بانداختن سنگ هرگز نند عبور
فوجهای کلان خیال محلی است - آن تهور پیشه جلالت کیش بقصد
جهاد و آزادی آمده اگر بران کانر غالب آمده کامروا گردیده در جرگه
عازبان عام شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه وارزون گیدید از
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق بخار طی
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیداده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق از آن
تذکرای پر از اشجار میگدشتند تا نزدیک آن اجل رسیدند برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهایی آن سگ نابکار او را از رسیدن
فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتیا فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست باد غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غزور و نخوت که نشه سرشار باد خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلاً بفکر تهیه سواری و موایجان
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلالت پیشه با پسر و برادرزاده
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشه بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کبکلس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاع نشان فدویت کیش او گفته

می شد او را به پش پست خود داده با جمعی از مرهت‌های نامی
 بمقابله پرداخته پدش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر
 باوی او رسید که دست راست او را از ترقه بار داشت از اسب
 افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود
 او نیز از اسب بسته گفت پانچی من هم ماندم - و همینکه
 چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و
 کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بپناه
 عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جو که سراج
 او را یانند دست و پای حاصل زند گرفت آخر چند کس از نا کسان
 خودش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام
 گرفتار در پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و
 شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
 و همدان صاحب مدار سواپی رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از
 قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود محبوس و دستگیر گشتند - و همه را دست
 بسته موکشان تا پای فیل سوار پی مقرب خان آوردند با وجودی که
 دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغییر لباس داده
 بود به علامت آنکه مالک مروراید از زیر رخت - او نمودار گردید
 و نشان یاقوت سواپی او که خلخال طلا در پای اسب بود
 شناختند او را بر فیل سواپی خویش زین ساخت بعده بعضی
 را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسب سوار
 نموده نقره فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را از انجا بحزم و احتیاط
 سپاهانه بر آرد و رویه بلاکه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان مذهبیان ر
جا-وسان معتبر بعرض رسید و این مژده روح پرور باعث فرحت
و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برزا و پیر خیمه گردید - و
در همان روزی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با احیران معروض
گشت - فرمودند دو گروهی اکلوچ که حضوت خلد مکان تشریف
داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که
باستقبال فرستاده بودند زبانه از شمار لکها مردم که برای
تماشای آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را
بدستور ایران تختة کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را
باصواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواری
و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق شترسواره جلوه داده دهل
کوبان و نفدر زنان شهیدر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس
شادیانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و
خریش و خوشوقتی این مژده که غمزای دل چندین لک هندو و
مسلمان که سوخته آتش بیداد آن کافر فاجر باغی طاعی بودند گردید
و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران
چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زمان
مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر
خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده
بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرحید
دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند درونام
پر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجای می آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب بمرات و روزها ریز عید بود - القصه بعد که آن - سزوار قتل و زجر را با همراهان بدان قضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پزوه را پدای تخت آورد حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گوین از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کبدلس بد بخت که در شعر گفتن هنر بی طبع موزون داشت با وجودیکه سرو گردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم سلطان از راه عجز و سرافکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بدای دو رکعت شکرانه پرداخت با اشاره چشم و زبان منبها را مخاطب ساخته بدیه شعر هنری بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزرگان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهای قلعات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بواژ خوانی
 حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
 هرزه گوئی نسبت به بند های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
 گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان
 از ملک دکن کنده نگردن و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و نفعه
 گیری صرف نماید غیرت پادشاه تغافل ای آن نمودن فرصت داده بقطع
 شجره حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان بدین پنداشت
 قلعبات باز در توجیه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدان قول
 امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
 هر دو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای
 آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
 دیگر یا انواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوخت کلهای سنبهای
 جهنمی و کیکلس را پر از گاه نموده در همه بلاد و معرورهای
 مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای
 مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
 هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه
 بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال
 بار نگاه دارند برای تربیت او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
 هفت هزاری سرافرازی بخشیدند و دیوان و بخشی او بتجویز
 مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن
 و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعه خلد مکان
 چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفرح و ای ایکنه *

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده ها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندی بخشیدند و همه مذهبداران متعینند همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادبانه فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت - ید محمد گیسودراز فرستادند و در همین ایام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرا او بعرض رسید و باعث بیدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کمال تجو به کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعه راجکده که از قلمهای حاکم نشین - سیا و سنجها بود و بمسی بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافته های خاندان بیدرم خان خان خانان گفته می شد و بچهره رشد شجاعت و مدد طالع بیایه سه هزار پی رسیده مدتی قلعه داری قلعه خیبر نموده ترون نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجکده مقرر ساخته بودند دزینوا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنجها فرج اشقیا اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابو الخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهایی از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه دولی - واری زنانه که باقی همه مستورات

همانکه بودند و چند بقاره و ملدوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده . مرعنه که اطراف پراکنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه دول امان جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد منصرف شدن مجلس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او که ال بدحرمی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در اشکریه فیروز جنگ رسیده بآه و ناله ندامت دست افشوس برهم می - آید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر برطرف و گرز بردار شدید رفاه او را روانه بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والده ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والده ابو الخیر خان و همه وابسته های عبدالعزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ عبداللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر - والده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجملة پادشاه از اکلایچ کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگان (۱۲) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سوار زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزی وقت دوان

11. 11. 11

12. 12. 12

13. 13. 13

14.

15. 15.

16.

17.

دورسر اهدام که سهراب خان میر تزلک دوم بود برسر یکی از مردم
 آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه
 که حاضر بودند بسلامت او بشوخی تمام پاش آمده * سوم آورده
 سهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزلک اول بود
 خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامی
 فساد عظیم برپا گردید و بمطالب خان که او نیز در جرگه میر
 تزلک شریک اهدام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه
 از دیوان برخاسته بمخاص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه
 توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند
 و صلابت خان به پناه حیر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را
 بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماده فساد خانه نشین
 گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و
 واقعه طلبان بی روزگار و اربابان بازار بآنها رفیق گشته فراهم
 آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تذبیه مردم
 فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده * تشویش
 تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسمی بسیار آتش فساد
 فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منج
 مجرا مغضوب گردیدند *

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل
 بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جوت
 برسر قافله رنجته از جمله گاو های عقب قافله چلد اراجه تاراج
 نموده * عورت باسری می بردند آغر خان خجریافته بتاعقب

آنها تاخته نزدیک گدھی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان
 ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و نهیزی
 بمحاصره و تسخیر گدھی پرداخت - درین ضمن گولہ بذوق بدر رسید
 مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بهم
 تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه
 ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسما ساختن گدھی سنی (۱۳)
 و دیگر مکانهای قالب ساخته آن کفر سعی وافر بکار برد بحسب
 مدعا کاری ساخته نشد بغیران از آنکه از سابق بحسب بعضی
 اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات
 شاهزاده محمد پیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را
 صوبه دار بنگالہ مقرر فرمودند آن جا ناریده معزول نموده صوبه دار
 لاهور فرمودند باز از انجا بصوبه دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر
 آمد و رفت صوبتات سرگردان ساختند که هر جامی رسید محصول
 جاگیر بدست او نمی آمد و مبالغ کلی بخرچ می آمد بعده
 طلب حضور فرمودند •

درین ولا حکم شد که هتوی برپالکی و اسب عربی و عراقی
 بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور
 جا بجا در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و علمایی صلاح شعار
 از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع
 است و فروشندہ اختیار مال خود دارد بهر نرخ و قیمتی که

خواهد بفرستد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد
برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم
فرمودند که یادداشت منصب بدهنی پادشاهی که بعد از
مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند
و در آخر هر سه چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
باشند - از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب
سرکار بر ذمه منصبداران برمی آمد بنابراین برای رجوع محاسبه سواران
تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع
محاسبه دهمیه بکار میبردند - بعد که از قلت پایمانی و بسیاری
منصبداران خصوص مرهته و دکنیهایی بی شمار که بمنصبهایی
عمده - و فرزانی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
میسر نمی آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (۱۴) خان
دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که
بعد تدارکی یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین نمایند
بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایتی
که باز جاگیر تلفخواه بیاید ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
برزنایان انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات انواع می نمودند بالتماس
موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر تربید جای تعینات نمایند

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تلخواه نیاتن وقت محاسبه مدافع کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هر چند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر نداشتند؛ انگاشدتن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بجوهر رسمی و بهم رساندن مرئی و وکیل دلسوز قابل بعد دیدن هفت هشت ماه و خروج نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح - آل سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر برافراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلکه که از توابع بلخا پور است و از بلخا پور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و جهانوی فرمودند چون ایام حکومت پادشاه زاده محمد معظم مخفضی گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلد مکل بر سر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رموزیت و اراده مالی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز ضروری و همراه آن قلمترش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حربه خرد و کلان برای محبوبان صاحب غیرت فرستادن خاف ضابطه امت بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد از نمودن قلمدان در نگاه داشتن
 قلمتراش تامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا
 مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعد که
 خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم ادب
 قلمدان را و نموده همیشه قلمتراش بنظر در آمدن دست بآن فرستاده
 پادشاه گفت که شاید به عطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل
 و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعد
 بنجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده
 حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم
 بازنگار کم توجهی اعلی حضرت که ما خود ترک مذمب نموده
 چنان روز مذکور گزیدیم غبار مال آن در دل ما بود تا گستاخی
 در تلافی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت ردوی
 حدیث نبوی متضمن بقرین معنی که حافظ کلام الله را هر چند
 سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته
 نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث
 بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دربانان
 اراده و لطف پادشاه در جواب مرسوای پادشاه حدیث دیگر نوشتند
 که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود
 احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب
 زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرترشی و دیگر
 بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و
 امید نجات از حبس بهمرسید *

مابقی از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معنویات و قاعها که بزبان
 هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هامل یا ف ظاهر
 می شود مثل مالوه و بنکاله و بگلانه و پرناله می نوشتند
 میرهادی مخاطب بقضائل خان که بخدمت دارالانشا مامور
 بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه
 و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی
 نمی آزند و از جمله می حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و
 ذال و زا و صاد و ضاد و طائز و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام
 هندی بالکل مقرر کنند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف
 هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی
 دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آزند و در وسط
 و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که
 برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف
 بران است یکی را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده
 اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می
 خوانند این همان الف است که منشیان فارسی از ابتدای اسلام
 هندوستان - بها در فارسی مینویسند باید بالف نوشته شود بعد
 عرض پسند پادشاه نکته - مخج آمد - و درین حال حکم فرمودند
 که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنکالا و مالوا و
 بگلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور
 میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توبخانه تفریق نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر حنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سبها می بود بعضی نا-بودان مرده او را بجای پدر و برادر جهنمی او بر اج بر داشته اشکر زیاده همراه او فراهم آورده باراد باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خاغت و کزه طلا جا بجا فرستاده و در استعالت عمده فوجها کوشیده بدستور پدر و بوادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصراای کنار دریای بنادر هند رفته باز بران خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قایم قلعهها ساخته دیوار آبدار نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان هوش علیحده قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح و معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا املا نیست و اگر مسافری نامراد در تعلق آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقه انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهاتی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباہ

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و غلم عمده آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقه آن طایفه بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر نکلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانه تلیساکه همه جا ساخته اند میبرزد و پادری آنها که معتقدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سدد مسلمان یا برهمن هنوز باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان از خدمت میگیرند - از آنکه در کوکن عادلشاهی منصل دریا قلعه معموره مشهور بگونه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بندان و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بذر سورت منازل طرف جنوبی تا سرحد قلعه مذهبی تعلقه انگریز و سرحد حبشیه که کوکن نظام شاهیه می نامند در پناه کوههایی عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیل و قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنج ساله در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و یک زمین کرده نیست که پای دامن کوهها را کشتار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نفرو

یست نه آید باشد و سکه نرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 هوای اشرافی سزاور پارچه ریزه صبی است با - م نرنگ نامزد که یک یک
 فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم بادشاه اصلا
 دران جا جاری نیست و دیهات را وقت که خدا نمودن دختر در
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن واهی
 گذارند و زنهایی آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زن دیگر و عویت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بعرض رسید از آنکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 تاج کپتان گوید میباشد نسبت بکپتان گوید کم روز واقع شده ابتدا
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و قوابع آن که از قوم نایده
 و خوبشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیدان در استیصال و اخراج
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها قاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت قاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بدوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسب نگاه میدارند در حمله اول رو
 بفرار آورده ببهتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها یا زن و فرزند با سیری در آمدند و دو قلعه را که
 خالی نموده گذاشته رفته بودند بقصر معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزله عظیم میان آن قوم رو داد و همه دایاخنها در قلعه دسن و
 بحی فراهم آمده به بند و بخت برج و باره پرداختند - بعد از که این
 خبر بکهنان گورو تعلقه کوکن عادلشاهی که خن را بجای
 صوبه دار کل و نائب مستقل پرتکال می گیرند رسید از آنکه آن جماعه
 خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز درزی دریا
 ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عیضه داشت
 از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران
 درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان
 روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان
 ملغ این مرز و بوم بدزگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم
 در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم
 خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات موار شده
 بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه
 هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی
 تحفه و هدایا برای حوشتی و صاحب مداران حضور نیز مرستاده بودند
 مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بخت خشکی و قلع
 ریشه کفار بد کردار باطل خاطر جمع حاصل نشود زبور خانه دریا
 را بشویش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن
 جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند •
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه
 سلیمان که مدت می سال فرمان روی ایران بود و ودیعت حیات
 نمود و بجای او سلطان حسین جلوس فرموده بدعنوان پادشاه دین پرور

هنگامی که حکم نمود که خرابیات خانهها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غدا را در مکر و حیله فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاهزاده شاه عالم را از قید خلاص ساختند فرمودند که مراتب مناصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای آنها از ملک کمال باز زن فرمودند و بعد از چند روز هر دو پسران را تسلیم بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین فوج و توپخانه داده برای تذبذب اشقایی طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی سرزبانان چنگی و چنچاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه مامور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سابقهای مغلول و از بدیم الخیال ملک رام راجای بیجاپور گفته می شدند و همیشه با فرمان راجان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام در سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاد از آنها بظهور می آمد بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را بتالیقی جمده الملك اسد خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره ملک خان را نائب جمده الملك مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاری را که فیروز جنگ چند گاه نزد خون نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزار و سی هزار سوار بخدمت موجوداری کوکن عادل شاهی که کنار دریای شور متصل گروه تعلقه فرنگ رافع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبد الرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده وطن را در زبان داشت و با اخبار نوزبان بکمال سختی ملوک می نمود از مواعظ تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز حواریه روانه وطن گردید - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغییر نموده گرز بردار تعیین فرمودند که او را بحضور آورد - این خبر که بعد الرزاق خان رسیدن قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خروج و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته چریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عفات ساختن پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافات پنج هزاری پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در دکن کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد می کارند معاف بود دانی و درمی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تذخواه دیوانیان و سرشته زمینداران داخل نبود - دین ایام که محرم خان عرف خواجه باقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند او بر حقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و ضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال چهاران و نامرادان
بی بضاعت قوت در سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد اوبن حکم
احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی
جریب در سه ماه هرگذاشت تعیین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای
حکام و عمال بدمال بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و مرکب
می گرفتند بنابراین جمعی که بدین شغل پارچه نان برای اطفال
و عیال پیدا می نمودند دمت از کشتکار و کسب این کار کشیدند -
و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازه‌های
بانهای پادشاهی که محض برای تفرج و فیض خاص و عام
موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات
مواجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیرو تماشا محروم
ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق
نمایند در بر روی آنها کشاده گردد

• بیضا •

فیكون رفتند و سنها بماد • ظالم رفتند و لعنها بماد

باتی سخنهاى او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده
محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد •

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدای نه نموده بود
دختر کلا را هر چند خواستند بکسی مملوب سازند قبول نه
نمود، پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب
وضو برد - ست رذعتن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود
میدانم و از باتی اذات دنیای اجتناب دارم لهذا یومیه برای
او مقرر کرده باهنرام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد کردند بخانه بوی در آورده با او در حبس همدم ساختند و دختر دیگر را بعنایت خان پسر اسک خان عقد بستند و یک دختر دیگر از فرزندان حلسله نقش بند منسوب نمودند که خلایق رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد. روح الله خان میر بخشی ده از امرای مزاج گرفته میزبانی گفته می شد و به مزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میگوشت و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح در تن ملک نه اند) یافتند. بهره مند حان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت ضمیمه آن داشت میر بخشی نمودند و منحصص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخد مت عرض مکرر مامور گردید. در سن - ال بسید شهرت خیر لامی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر زبانها جاری گردیده بود بقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بنگاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اودری پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور نمودند. بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه در بیان خبر اراده فاسد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت انرا بگوش مقربان پادشاه میر رسید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت نمود که اگر چه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان هست که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت مامور باید رسید و بواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زن مه‌دادا جا بجا بخیمهای خوبشان و آشفایان رفته
 اندر امامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نمایند - در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ..اھم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خدمت مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که
 لشکر بنمود نباید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده ندایند و جمعی از قراران متعین
 توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرتزکان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشائی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بفرام پادشاه زاده
 صادر شد که جمعی دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
 حکم میرمید تا آنکه نزدیک بارگاه رحید جمال چیل حکم رسانید

که میدی که بر سر تیر آورده اسم رم خواهد خورد و چپقش مردم زیاد و میدان جلو خاله تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که پدیده که پادشاه زاده همراهه راجاه و عالی تبار نزدیک رحید و بندوق قذیله روشن بغصه شکار بفرموده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از عو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسب عالی تبار چاودار نبرد - نبرد - حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در بین تهاکه دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق را نمود بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نفر و نثار گذراند - حضرت خلد مکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بفرمود بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر عید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه بره پوشیده ست لهذا پیاله ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بزد جامه را نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعد شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بدست پدر بزرگوار

بگنارند از روی عنایت بهادشاه زاده مرحمت فرمودند
و چند کلمه و عظم و نصیحت آمیز مشتمل بر امانت آنگاه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر و احوالهای شما رسیده باشد و همه در کمال
مأیوسی منعموم خواهند بود زود مرخص شوید بر زبان آورده
خاموش و جواهر داده اختصاص نمودند - گویند تا رسیدن خبر مرخص
ساختن بهادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمت محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان پلیده رنگ بر روی همه آمد - نقل
نه اینده هرگاه فرمان بدستخط خاص بهادشاه زاده صادر می شد
و از نوشته راکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن
باصتقبال فرمان تا بر مضمون اطلاع یابد چنان متعززل خاطر می
گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند •

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه
تاک بود و به کمال دیانت و استغذ خدمات • رجوعه را سرانجام بداد
سوانح نگاران بلاد و قصبات به مرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند -
درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلمت وقوع
تقصیری تغیر نموده بودند - دیانت و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقة پوشان مشهور است
اقلیم گشته بود و نوشته او نزد بهادشاه اثر تمام می بخشید و در
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند
و سید که در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرات زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که
عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض
هرچند که خلاصت هر دو را به موجب نوشته مید بحال نمودند اما
در جواب خلاصه هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب
الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سادات
هذه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فکورید
باید که در صافه علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم
که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سادات پناه
دارد هرچند که در کار پادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول
خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت
نظام نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اقدوخته تیموریه
بصرف درآمده بود و قلت پای پای و بسیاری از باب طلب از حد
گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مدتی
لازم آن حرارت زیاده می نمود بایحود ممنوع گردیدن خود داری
نمی نمود - روزی از روی بیدماغی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم
فرار در کار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله
خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان
صلحی سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادن کلامه یاس
در بازه از باب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض
نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن با اختیار آن ولی نعمت
است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نصبت بروح الله خان زیاده در فیض برزوی خلق الله گشاده گردن
و در مثل گذراندن جرات زیاده از اندازه خود بکار میبرد و در حد دفعه
بهبان نصیحت آموخته منع فرمودند فائده ده بخشید تا آنکه روزی از روی
بیادمانی و اعتراض تمام هردو بخشی را مخصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحیت نفهمیده حکم آفانمی شنوند آنقدر زجر نموندند
که هردو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و دهند و امثال نو ملازمان جاری سازند و در
تولد برزوی از باب حاجت بسته گردید و بخشیدان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دریدند
مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
تمام داشت و آثار رشد بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرمیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دوین همتی را این بده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مقامب و خطاب خانگی و خدمت
پیشکاری مخلص خان بخشی - رانرا فرمودند او از خطاب ابا
نهون و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان
خامه ده، باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش اتعافای خدمت کرده
رخصت بیت الله حامل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدمت ملك معظمه برسانند
چنانچه بعد زیارت هرمین شریفین و رساندن مبالغ مذکور چون
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلمشکر ظفر اثر نتوانست رسید
در بلد خجسته بقیان و دیعت حیدات نمود بعد عرض تاسف
بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای
رام راجا جاجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعت که بتصرف
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که
از قلمهای فلک ارتفاع نامی مشهور تویع بیجاپور است و بقدر
و معی زیاد قلمه کشیان به تسخیر درآمده بود باندک ترده
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی رفتی که کار
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای حاصل زده زخمی
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد
که خود را باءانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آوری فوج خود
بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال برخاطر عاطر
پادشاه روی داد پارا بمحرم مراقبه فکر و رو رفته بعد به بهره مند خان
فرمودند که پرناله نفرت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بانوج شایسته مرخص
سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعین مرزبان پیدشخانه
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود
را بدی قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصالحت
برای قرار یافت که خود بدوات تابیرم پوری تشریف برده از آنجا

افواج برای تازیدہ اشقیاء تعین فرمایند و بہ تسلی بخشیدن پرداختہ
برای گذران مثل دستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غریب بصبح آمد مبدل گردید *

در سوانح سال می و ہفت جاوہ مطابق مدہ ہزار

و صد و چہار ہجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری برانداختہ شد
بعدہ کہ ویرانہ آن مرزبین از نزل مقدم پادشاہ کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چہاونی نمودند و فرمودند کہ بیرم پوری را
املاہ پوری می نوشتہ باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن
چہرہ شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچہ بگزارش آمدہ
اختصاص کعبہ خواہ - ذہ بعد رسیدن بحرمدین شریفین و ادای درج
و رساندن فیض بہ سادات و دیگر مکنات آنجا و ساختن مکانہای
خیر جاری مراجعت نمود - بعدہ کہ خبر رسیدن او بہ بتدرج ورت
بعرض رسد حکم طلب او بعارض تمام صادر فرمودند - اگرچہ قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امربادشاہ اسلام نمودہ طوعا و کرہا خود را
بمضور رساند و پادشاہ کشور ستان توجہ و عنایات و ترحمات را زیادہ
نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورد مکرر عطر و دیگر
خوشبوہا بخدمت مبارک بجامہ شیخ الاسلام مالیدہ تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافہ و خدمت سابق و صدارت و ہر
خدمتی کہ خواہد بمیان آرند و آن پدرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاہ لچار گشتہ بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم کہ الحال رخصت وطن یابم کہ باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نرد عیدال و اطفال
بصر برده رعایت ملکه رحم نسبت ببعضی وابستگهای بی ضامنت
نجا آرم بعهده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجۀ
تبدل در آمد و مخاع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای دستخبر
قلمه پرناله و راجکده و دیگر قلعهجات جایجا فوج تدبیر و میبوند
و حکم بنام فردوز جنگ که بموجب فرمود حضور در بهادر گاه
چهارونی نموده بود مادر گردید که بدگاه در آنجا گذاشته چو در خود
را بتلقیه اشقار - فده قلعهجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگر چه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سببهای جهامی بسیاری از سرداران نامی
مرده از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتظار یافته اطراف افواج پادشاهی تمام شهرت بر افراشته آغوشوی
ودست اندازی از حد گذرانده کارهای دست بسته نموده که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما از آن
جمله سقا کهور هوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بصد هزار سوار جوار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب سنج
دیگر وفات و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
بسروران فوج پادشاهی میرید خصوصاً سقائی نابکار در تاخت
و تاراج معمورهای مشهور و مقابل نمودن با سرای سرفوج عمده
چنان شهرت گرفت که هرگز با او مابله و مقاتله اتفاق نمی
افتاد - سواي آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گرد یا هزیمت
یافته فوج و بهر بنارت داده جان بدر بردن حیات درباره داد
چاره کار نمی دانست و هر طرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
 که رنمی بست و هر ستمی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
 در شیر مردان رزم از ما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
 خان بکهرا که از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد بشرح
 و تفصیل جنگ آن نمی بردارد در مقابل و حمله صف ربای اول از
 جا برداشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شروزه خان که خود را
 رستم زمان و شیر شروزه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله با
 نمودن بهیم و هرچه با خود داشت بباد داده بچنگ آن کافر گرفتار
 آمده بعد مدافع کنی دادن نجات یافت - هم چنان علمی مردان
 خان عرب حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان حک
 ناپاک مقابل و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیم
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیدن
 و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغی از همراهان او گرفته
 دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه
 عالم سنان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از موپجات
 بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
 آمد شهرت تردد و جان فشایی جان نثار خان و تهور خان پسر
 ملابت خان که تازه بعرض کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خالد مکان بظاهر حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از بی فدرائی زنان و توابع
 شجاعت و تهوری هر دو آشدا می ساختند - در همان اوان امری
 رسید که مابین مرشد کرنا نیک سابقا و انا جان نثار خان و تور خان
 و غیره که به قذیه اشقیا مامور بودند سرور کار مخالفه افتاد و بعد
 زور خورده که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و تربتخانه
 و بهادر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بمسی فلوان جان
 بدر برد و تهور خان زخمی گشته خود را میان مردها زخمدها که
 در او گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان با کثر مردم عده روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مآل و آب و بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت برکدورت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اخقبار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از دربار
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر نا خوش خیده
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی متنا و تردد خانه زان
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عربین مکرر نمی باشد که بدهند و باز - تانقد هر کرا - هر چه روز نزل دادند دادند یعنی ترسراشگویی و فوج کشنها بمن - هرگز چشم زخم خفت و بی آبرویی نرسید - خدیجه پادشاه زاده محمد معظم را از جانی که بد - تور - مسپوسان - بود بدرون متصل گال بار نصب نمودن فرموده برای - مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سان سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنچ هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کلم بخش و جمده الملک اسد خان و نو القمار خان نصرت جنگ نزدیک چنچی رسید - به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعه چنچی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علیحد بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تران و سعی خود را بهر صفت ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره پرداخته باستغذای تمام که پنداری اما از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه یک دو توپ فر میدادند و زمینداران اطراف در در نزدیک و فوج مرهه از هر طرف نمودار گشته بر سرکهای

یمین و یسار اشکر ریخته شوخی زاده ماممواند و مانع و میدن رسد غله میگرددیندند و بعضی اوقات غافل برهر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محضت مورچال را ضائع و دامل می ساختند - چون مفضل بذكر سوانگی که درافجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعد از ایام محاصره بامتداد کسید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هرچند غلبه فوج کدکي کفار روز بروز زیاده می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میگوشتیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - ا از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن ضاع بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب است جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زاده بر زبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده ماده فساد و عناد آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلہ آورز پادشاه زادہ بمیان آوردہ
 عالم آشوب برہم زدن فوج گردیدند۔ درین ضمن خبر آمد آمد سنائی
 بکار بمرتبہ اتم اشتہار یافت و افواج و قہروران اطراف لشکر
 پادشاهی و - رزہ را چنان فرو گرفتند کہ چند روز سیدس احکام و گرز
 برداران و هرکارہ و قاصد از حضور معذور و بند گردید و نہ از پادشاه
 زدہ و جہدۃ الملک پادشاه خبر میرید و نہ پادشاه زادہ را
 در حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد۔ و پیغامی
 توہم افزای جہان آشوب مشتمل بر ترغیب و طالب پادشاه زادہ
 از نزد موصوران میرید لہذا وسواس ہراس آمیز بدین مرتبہ
 در دل پادشاه زادہ زایانست کذب قول بعضی نظربرعناک جہدۃ الملک و
 بریدن خبر حضور خواست خود را بقاء نزد موصوران رساند۔ جہدۃ
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافتہ بی خبر خود را رساندہ
 اطراف خیمہ سمد کام بخش را مرز گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زادہ رسیدہ دستگیر ساختند۔ درین حالت کہ مادہ و ساد و آشوب لشکر
 پادشاهی آمادہ گردیدہ بود مدتی نابکار با بیست و پنج ہزار
 - واریکہ ناز جنگی رسیدہ اطراف فاج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 کہ تزلزل عظیم در دل سوار و پیر لشکر انداخت و عرصہ کارز بمرتبہ
 بر سرداران تنگ آورد کہ مصلحت کار درین دانستند کہ بہیر را
 با اکثر کار خانجات سنگین بار بدام تراج متقاعدہ خود را بہ پناہ
 جای طلب رساند۔ و بقول مشہور نظم بر تفضای وقت باہم
 ساختہ پیغام مصالحت بدین شرط بمیان آمد کہ سننا بدمقاب
 حال گذر و سرداران کہ ہرآنچہ دران اضطراب باخود توانند

بوداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهر و اشیای که در آن نگاه یابد
اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحت جنگ کفای خود را
بگذار و پناه کوهی کشیده دفع شرحانی ازان کافر غنیمت دانستند
و بعد دفع سنا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر
محصوران تنگ گردید و بر دایمی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی
نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر د-نگیر ساختن
پادشاه زاده بمحضرت خلد مکان رسید اگر چه بحسب ظاهر نظر بر
دفاعای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هر چه ازان
هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانمی تمام
رئه یافت و پادشاه زاده را باهر دو - سردار طالب حضور فرمودند و تا
رسیدن بمحضر پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت باره
کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجیهی بظهور
آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دنیا و مهم نمودن
-یدی یا قوت خان و بعد نزایک رسیدن کار تسخیر قلعه
منذی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزنان خامه داده درین
سال چهار پادشاهی مهمی گنج - وائی که کلان تر از چهار در بندر
مورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبالغ پنججاه
و دولک رویه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان
در مخه و جده به نادر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام
ناخدای چهار نه خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و
چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چاکها جهاز را با غنیم دریا زنده د-تکبیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیذکه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسد جهاز انگریز گفته است بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوانی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفارت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضربه مدمه پارچه های آهن که ازو جدا شده سه چهار غرضائع و تلف گشتند و همان اثنا گواک جهاز خصم بر چوب میدان جهاز گنج سوانی که باصطلاح دریا نوردان قول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دایر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیرچندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرد اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تخته های خن جهاز گریخت و اول بار کنیز های ترکی که در محله خریدده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چبره بر سر آنها بسته شده بودند است آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیدها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها - نگه می نمود جهاز پادشاهی را نذر خشی
 نزدیک تعلقه خود آورده قریب یک هفتاد در جست و جوی مال
 و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستوزات پدر و خون
 گوییده دست از جهاز و مردم جهاز بردارند و بعضی ردهای باغ بخت
 قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
 بکار و خنجر در هلاک خود کمشیدند - بعده که حقیقت از وی
 و تاع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بقدر سورت و بیگانه انگریز
 که در مذهب با هم ناپاک پادشاه خود می ژند همراه افراد حوائج
 بحضور ارحال داشت حکم گرفتن ناماشتهای انگریز که در بقدر
 سورت تجارت می نمایند و مکر تسخیر قاعه مذنبی بنام اعتماد
 خان متصدی بقدر سورت و سادی بقوت خان رسیده و قدس
 ابن فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی ابن جرأت املا
 بر خود نمی گرفت و بقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
 آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
 و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد با اهل مسدود
 ساخته بود و اعتماد خان متصدی بقدر سورت که نظر بر بقدر بست
 استحکام قاعه مذنبی میدانست کدعاج پذیر نیست و در صورت کوش و
 شورش با کله پوشان سواهی مادی فساد که مبلغ کلی نقصان محصول بقدر
 خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
 و نمی خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شوند هر چند
 بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
 بتدبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افزادند گماشته‌ها هرچاکه نام منصب دار بادشاهی بر روی دریا ها گذار
دریا می شنید رعایت او میسر-ید گرفته برده عوض گماشته‌های خود
قید می نمودند و مقدمه بطور انجا-ید *

دوران گرمی هنگامه مکرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق
خان و مردم احشام مقصدی صاحب اختیار بودند در بندر
سوات با گریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد . چون
در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام
خریده ذخیره بادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری
از بندر سوات براه گذار دریا از تعلقه فرنگ و انگریز براهیری
می برک بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعلقه فرنگ که
رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه رسیدی
یا قوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه مدان عبد الرزاق خان
و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدر آباد بود و عبد الرزاق خان
برای مدد بدرقه با او نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای
طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد . هرچند کپتان فرنگ آن
مکان و مردم همراه بنده راضی بزیستن این جانب مع آن مبلغ سال
نشده صلاح نمیدادند . مکرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت
و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استغفار مقدمه
جهاز که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج کوئی جواب
نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که در اصلاح
مقدمه و نصیحت آن شقی سامی شقی بود نیز چنان مصلحت داد
که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راهی کلمه و کلام نه نمایند.

بعده که اين عاجز داخل قاعه شد ابتدا از دروازه هرا و طرف راست
پسرهای دراز و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بدوش بنظر
قطار اسفاده کرده بودند چنک و دمي که پاش رست - بوانان خط
انگار مطبوع بلباس فاحره با بندوقهای پرتکف هر دو طرف بنظر
در آمدند باز که ناسی چند طی نموده ادواتهای دستي دراز
هم عمر بهمان ساز و لباس اسفاده بودند بعد ازان برسد ازان تمام
جوان بکمال زينت لباس آراسته صف رده در نظر جلو دادند
از انجا که گذشتم انگريزهای ريش سفيد زينت يوش بندوق
بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله بوزان
سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها سروريت گرفته بودند بهمان دستور
هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشستن او بود قريب
هفت هزار برفنداز مکاف مقطع بطريق محله اسفاده بواقتم بعد
ازان جائي که خود او بر کرسی نشسته بود روبرو رسيدم بنظر
خوشوقتي در - لام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد استوال
پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرين در لباس
اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسيار بهمان آمد از آنچه
آنکه ابتدا سبب قيد نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
جواب خدا و رسول خدا را حانظ خود دانسته گفتم هر چند اين
فعل شنيع دور از طريقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
شما بر خود نميگيريد اما اين سوال بدان ميدهاند که باوجود يکه شعاع
آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نديان

که هرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عهد دارند
 تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما مظهر آمده و آنچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه تران چهار جمعی از آشایان مال دار و دوسه نفر فقیر
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج چهارز قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و زبان
 خود میگفتند که این داغی است که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان نما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خطر نشان مایان می نمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقرینه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی از انگریز ند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا
 شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن گذاشتند که نزد ما بیایند
 الحال نزد دینک مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز می نمایند رفتن و مصلح جهاز قطاع الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و
 تهمت آن بر ما می بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلا فکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثی بلجایور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره منبئی معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بنقصان بر میدارند و دیگر در روپیه سکه هندوستان و غش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مدامش به میان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود ایچ می سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بصدار بمیان آمد هاره بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هموار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید به اروپا اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبئی که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بیست و یک لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر محله و جده که پر از جنس مال هندوستان می رود سرکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و - رخ و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرند جاسوسی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخست می نمایند اگرچه مرهته

که قلعه کهنده‌بری و قلعه و کسه و کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره
تعلقه حدشها نواحیات کرده کشتیهایی جنگی اطراف قلعه
فراهم آورده بروی دریا بروفت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از نوم سکنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان
سورت تعاقب صوبه احد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بذره‌های و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرات مقابله و دست اندازی جهازات کتان راه بیت الله ندارند
و اگر نیز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و حائزاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دنگیر - غذای کهور بره نابکار گردیدند - تفصیل
این احوال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج - غذا بهم بعرض میرسد روح الله خان را با صف
شکن خان خوانی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و مبرز حسن عم زاده مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار و ج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان موجودار ضاع دندیری که سنتا
در همان نواح اراره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امری مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و تربیخته آراسته
داشت بدو ستند ستای ملعون از شنیدن این خبر از مسامت
دور باستقبال شتامت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش شاه را پیشتر روانه ساخته خون بطریق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
 می آمد، هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
 روح الله خان ناخست آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست مسعود را بکمک سرداران
 دیگر رساند از هر طرف مسای دار و گیر بلند گردید و آن روز تا غروب
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلاوران
 تهور پیاده داد جلاوت دادند پیشتر بهیر و کارخانجات امواج پادشاهی
 بتاراج رخت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر
 نیامد - مرداران بالای فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای داد اسباب آن شب را بروز رساندند
 همین که حاور فلک تاز - راز دریچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز معقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده
 باوجود غلبه مرهته بدین شهر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گاهی دندبری تعلقه فوجداري
 قائم خان جنگ کزان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند
 روانه شده آخر روز زیر حصار گاهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز
 اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای
 مردم خاص از اندرون گاهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گاهی
 و بیرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز باختر و شب بصبح
 میرساندند و گاز و شتر و امپ بتاخت مرهته میرفت چون از غلبه
 آشوب هردو لشکر دروازه های گاهی بسته بود بقال و سنگه آن حصار
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده ریخته و در روپیه آثار
 بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر و سرخان جهان بهادر که در
 تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بظام او نیز حکم کمک
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سننا از نصف
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر
 گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل
 همت خان بهادر فوج دیگر ام راجا پرنداخته از بند و بست آنطرف
 خاطر جمع حاصل کرده جاموسان سریع السیر گذاشته مراجعت
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گذهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان نه موزچال
آنها بغاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کارحاجات که
بعد از تاحات غنیم باخود داشتند بشهرت سبکه ارگردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت
درآمد ازآنکه ازراه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
گفتد بالای دیوار برآمده خود ر اندرون --- رحاند بعده روح الله
خان و صف شن خان براه دروازه بچند جهت تمام مع ازدحام عام
داخل گذهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بنصایع تمام خود را رساندند - و صف شن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رسانندیم سلطان
حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلک مکن
خطاب طالع یار خان یامت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایند
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سوار می و باز بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند
از جهله غله که در انبار خانه و چاههای گذهی باهتدام و تپس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان بوا می هرهان مردم نامی نه

بغید اسم نوشته در آوردن فی نفر نیم پار آتاز جنس جوار
 و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر
 کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
 این جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلمشگر
 غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرافی و روپایه بر کمر بسته
 همراه داشتند بدست مردم سفتا که می افتادند کمر آنها را نموده
 زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی
 زیر دیوار گداهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و مکتوران
 از بالای دیوار زر در پارچه بسته فروز آورده خرید نموده بالا می
 کشیدند و قوت رستق می نمودند آخر ذوق گداهی رو باتمام آورد
 و کسافت و عفونت و نلت آب علاوه کمبایی غله بمرتبه گردید که
 عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت ماسم خان
 بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوه
 غم و غصه گشته بود و دیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر
 سرداران چار ذچار قرار بر رجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول
 لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری
 و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و
 دیگر سرداران با یکی از دکاندهای عمده متعین فوج نزد سفتا رفته
 ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سفتا گفت که - وای
 فیل و اسب و نقد و مالدی که همراه است از یک هون که سه لک
 و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکانی نمک حرام
 آهسته در جواب گفت که این چه حرف است پاره سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقور می نمایم فی الجمله
 آخر گفتگوی هفت لک رویه بتفریق بر همه سرداران مقور شد و
 چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خون قبولیت
 باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خویشان یا
 نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برغمال برد عتقا بگذرانند و کسان
 منتای نابکار پر سر دروازه گذهی نشسته سرداران را دایکد اسپ
 سواری و رخت بدن و دیگران را بازختی که قابل مشعل در بر
 داشتند گذاشتند باقی زرفتن و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر
 همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ ۱۰۰ قرار که اکثر برغمال
 وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه
 عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف
 زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی
 که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و
 دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه
 شصت لک رویه تجارز کرده بود - بعد عرض هر چند حادثه که بر
 امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما
 بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور
 ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و
 مذبذب ساخته یا تعینات موجبات نموده روانه فرمودند •

بعده که سنا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل
 نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور
 گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

بقید اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم بار آثار جنس جوار
و ارزن که ما گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر
کرد و سوای آن مردم دیگر بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر
غذیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرافی و روپیه بر کمر بسته
همراه داشتند بدست مردم سفنا که می افتادند کمر آنها وانموده
زیر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی
زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و مخصوصان
از بالای دیوار زر و پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می
کشیدند و قوت رفق می نمودند آخر ذوق گدهی رو با تمام آورد
و کسافت و عقوبت و ملت آب علاوه کمایی غله بمرتبه گردید که
عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت داسم خان
بروایی خود را مسموم ساخت یا از فرسیدن معدن افیون که علاوه
غم و غصه گشته بود و بدعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر
سرداران چار ناچار قرار رجوع صلح و طلب قول امان خان بقبول
لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری
و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و
دیگر سرداران با یکی از دکانهای عمده متعین فوج فرز سفنا رفته
ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ میان آوردند سفنا گفت که - وای
فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از یک هون که سه لک
و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکانی نمک حرام
آهسته در جواب گفت که این چه حرف است باز سخت بگیرد

این مبلغ نقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمائیم فی الجمله آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زر یکی از خودشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برعمال نزد منقا بگذارند و کسان سخفای دایکار بر سر دروازه گذهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل مسعل در بر داشتند گذاشتند باقی زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ - - - قرار که اکثر بر عمال وقت یاقه گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زرامیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بحسب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هر یکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و مذهبوب ساخته یا تعینات موبجات نموده روانه نمودند •

بعده که سذا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ابلغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقاله ابل همصا خان شقامت بتفاوت شانزده گروه باتوج اول که سنتا دران
فوج بود همت خان را مقابله افتاد و مبارزه عظیم روداد و تردد
دمايان از همت خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهنگه بيشمار
بدارالبرز پيوسست و بسياري از همراهان همت خان بدرجه شهادت
رسيدند و فوج سنتا رو بهزيمت گذاشته فوج بادشاهي را طرف فوج
دويم کشيدند و همت خان شير نبرد با عانب پرداخت از آنکه سنتا از
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا براي
سرايه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کاليد که درين
من شهرت دارند بالای درختی انبوه پنهان شده نشسته بودند هيکنه
سواری همت خان دران انبوه اشجار رسيد ناگهان گوله تفنگ اجل بر
پيشاني او خورد و مجال نفس کشيدن نداده شهيد ساخت و
تمام پيرو نيان و کار حانجات که همراه همت خان بود بی آنکه
تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سي و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنة هزار و يك صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبيه
غذيم طرف كهريه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج
بهم رساند و آخر منجر باستسقا گرديد بعد عرض طلب حضور
فرموده اندرون گلال دار فرود آورده و اطباى تجربه کار حضور
براي علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتياطي
که بايد در پرهيز بوقع نمی آمد حکما عکوف اين معني بعرض
رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

هنگام پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود در او
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفتاری می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه باقوت نام مخاطب
بمحررم خان که در سختی سالوک بدنام و از راه شرم و چشم سرور و عد
مرحله دور بود و بخدمت انالیقی پادشاه زاده کام بخش سرارازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی داده ایام جوانی حرف
اورا بسمع رخصا نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او مخصوص کوکه و دیگر مقربان هم آزرده خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین دربار همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او در
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجلش کوتاهی نمود و قدری
دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پودر اندرون شکم
ندید و پوده نریخت - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن هر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
بقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مهمل
گردید - بعد تفیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان او باش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکه پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده بمعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

متعید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم
 محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال
 در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سری پیش
 آمدند پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار ای تقصیری او
 گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده
 او را حضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز
 خطا کار بدکردار پرتازد و خواجه محمد او را در ابداء بکلمات نصیحت
 آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی به میان آید نهمانده و
 راضی - اخذ تابدرد دولتخانه و الا آورد از انجا بسبب وسواسی و هراسی
 که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را
 در میان ازدحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه
 زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده
 محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته
 کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط
 در آرد پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار
 ساخته در صد اشرافی و خدمت مختصر و دیگر سرانجام همراه داده
 بیکمی از معاللات جائیز خودش مرخص نموده وقت رخصت
 اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زمانی محرم خان این حقیقت
 نیز بعرض رسید باز یگر بهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن
 ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارند و برای عفو تقصیر او
 التماس نمایند - پادشاه زاده او را برگردانده همراه گرفته بدر دولتخانه
 رسید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در اجواب گفت که من اورا از خود جدا نمی نمایم و بالا بند کمر خود را را نموده دست خود و او را با هم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بکشند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیداهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسالده اورا ازان اراده ناصواب باز دارن ازان پیدام ذبر فائده نه بخشید بلکه زباده ماده طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعد حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدو سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کنار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کنار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدورا بضرب چوب و لکد و مشتی از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند • بیت •

صحبت مغله چو انگشت نماید نقصان

گرم سوز بدن و حرک کذب جامه میزد

درین ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هدو برآمد حکم خلاصی او فرموده بعفایات پادشاهانه بدستور عابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سواى آن هرچه ضرورى و لازمی باشد عیالته از سرکار جدا نموده حواله متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افرازند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این مومنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردد •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن آمد، آباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طالب او فرمان صادر گردید از احمد ایاك بر آمده در راه بعد ادای صلوات خدمه از خدا درخواست می نمود که باز آلوده تعلقه خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بروضه جنان شدانت - بعد عرض پادشاه حق شناس در باره او انسوس زیاده نموده فرمودند خوش! حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا بیدک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرمت صالح مقربین شایسته نشد اولاً از ترکه قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیّه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به بردران و وارثان وا گذاشته و مبالغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان متصرف و مالک نگردد - بلکه که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقه تمام بشرط چند که با پادشاه در میان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست از برنمیداشتند تا آنکه مهم نیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه از نقوای جواز آن خواست بذا بران رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان تلم داده خود را بدان مکان متبرک رساد و زر واقف بمسئلقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دوسه بذای خیر جاری گذاشته با آنرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالیٰ اورا توفیق قبول کاروبار تعلقه سلطانی فداد تا بدار البقا شمامت - و در ایامی که قاضی القضاات بود و مرکز بقدر قبول هدیه و تحف آشنائی بیغرض هم راضی نمیکردید تا بر شرت و ظلم و کاری که پدیده و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان نور بسیار را وکلائی شرعی و مدعیان این الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم پرتنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی میزد و که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت

• بیاب •

نیکوان رفتند و سذتها بماند • ظالمان رفتند و اعتنها بماند مصطفیٰ خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب کمال روزگار توان گفت و در همت و وفرة تدبیر و رای صائب که ضمیمه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پیش آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بذو

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود - پاه از طرف
 طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر
 دخیل کار و باز سرکار پادشاه زاده گشته د - تنور نگاهداشت - پاه برین
 قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهدارند و زیاده ازین
 که بسبب شغارش و رجوع مردم داده و پیش آمدن مهم ضرورت در
 نگاهداشت آید تا که منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید
 تنخواه او جاری نکرد بدین سبب نالش دیر طلبی پاه و شاگرد
 پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود
 بود چنانچه آخر بمور آبام همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها
 سوا سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایداری
 سرکار پادشاهی بهم رساند اقصاء بدواری طالع و حوهر رشادت مصطفی
 خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام
 اختیار سرکار پادشاه زاده بقضیه امتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ
 کار بیصلاح و مصالحت او نمی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی
 پادشاه بظهور می آمد از آن افغان بخته کار می دانستند و این معملی
 بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغان - ملف
 نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانگ پادشاهان
 بهم رساند - مکرر بدشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او
 فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی
 خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و
 بی منصب ساخته گرز در دار شدید بر او حایل نموده فرمودند که از
 لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر صورت رسانند و بنام متصدی

بنادر حکم صادر شد که بر چهار سوار ساخته روانه بیت الله سازند .

محرور اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان معلوم
نموده که پدرم با وجود کمال پریشانی و عسرت برای تخصیص علم من
نقد زیاده می نمود روزی که واقعه ناگه بر پدر رو داده من چهارده
ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن و نا
نماید بعد از فراغ فاتحه روزیوم بقصد رفعت قافله و جمعی ابلهان
که بدار الخانات می رفتند که بسته بجهت فکر معاش از والد
خود رخصت خواستم - مادرم گریه گریان دست بدامنم زده سابع آمد
و گفت که باین عمرو بدین بی سرانجامی انجامیدی و چگونه دست
از تو بردارم بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان
ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست
دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندد خود مهربان تر می باشد مرا
بهمان خدا بسیار و دست از دامنم بردار - مادرم که این جواب
از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که تو بهمان خدائی که
صفت او بیان نمودی سپردم - پدر در هر لحظه چندین شکر بر من
واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه
بدان معظم هندوستان از من امتیاز برداشته و بعد از آنکه مرا
مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعد که
بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواستم
که چند روز در آن مکان شریف بسربرد باوجود رعایتی که از رساندن
هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت
مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شریف منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت با وجودیکه پادشاه درباره اکثر منسوبان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پراخت او می شدند درباره مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعی نمود که شفیع جرائم او گشته با خود بگردد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن بندر سورت حکم طالب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که خجسته بنیاد رسید نظر بر مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت اذوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود - چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان باسانی آیه کلام الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده باز عرض نمود که تاحال دیگری باین فکر نیفتاده تصنیف میتوان گفت بعد پادشاه از روی بیاد ماغی بدارغه کتب خانه فرمودند که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست پادشاه زاده دهند باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زبان ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند .

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را مندوزی ساخته بر مهریاتی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از حایق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید انصاری تشریف می بردند پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بدهیفتد و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز عید شمشیر کمر او نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که ماده فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود مراقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بخت مستقر اختلافت اکبر آباد و تلبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معزالهین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

به بند و دست پرداخت به سبب اخبار مختلف شورش و فساد
ملتان که فرقه مشهور بلخی بدای سه نقط هندی که بلخ
فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوه آن
در سرزمین ملتان گردیده بود پادشاه زاد و لیعهد را مع پسران بدای
بند و دست صوبه کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را
بصوبه ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مکن حوض مربع از مس ساخته موانع
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای
مصلی طاهر باشد هر چند که ظرفیت آب کم باشد یک درکس
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند - روزی
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل با اشاره
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض
رساند در جواب آن از روی بی ادبانه فرمودند که اینقدر جاهل مسئله
نیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعد از همان ایام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام
امانت خان خوانی پسر امانت خان مرحوم متصدی بندر سورت
بود حاجی عبد الرحمن را بضمیافت طلبید - مقرر سوانح دران
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب
مسئله ضروری پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن
جواب داد که خوب نمی گفت - و مقرر عرض نمودیم بسمع رضا

نصفیدند چه کنم پادشاه اند - در آن مجمع یکی از شاگردان خاندان
خواجه دبنوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدر
سه واسطه در بندر سوخت - گفتی دارند عبارت روایت حوازی و ضر
از آن آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوی معتبر
خواند - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته نکت درین
قول عمل نمودن و فتوح دامن دو قبادست لازم می آید - اولاً طهارت
ظاهره دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
بمعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمائند
برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد مکن
مدت مدید در آن حوض وضو می نمودند *

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکن رو داده استیصال و
بجایم و اصل شدن - فتای بدخصال است - اگرچه در باب گشته شدن
آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
و یا نکه که در آن لشکر بودند شنیده شد چند کلمه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعد که آواره تسلط و تاغوت و تاراج
سمنای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسامت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه
سمنان و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت وزیده بود و در همان
ایام قلیچ خان خلف الصدیق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهم و کوسگیان نامی صاحب
فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که در آن روزها با پدر بهم رسانده
بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعینه موای حامد خان برادر دلیر خان
عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
نامی نمائده بودند بلکه برکنری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سننای کهور برای نابکار با فوج بیست
و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروڑ رحیده آن سپه سالار با فرهنگ
نظر بر شهرت و غلبه سننا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قوت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سننا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعیین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سننای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی میگوشتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگرنه سرداران و سننا با امرای پادشاهی طریقه
سلوک و سلامت روی مرغی میداشت سننا برود تفوق می جست
لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سننا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
الغلب بود و باندک تقصیر زیر پای نیل می انداخت اکثر
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سننا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینو

هنوزت رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد پادشاه دهنا
 جادو که با همراهان عمدی سقائیز ساخته بود باتفاق فوج دهنا حاکم
 تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از زانوهای نامی
 لشکر سقا ازو جدا گشته به هنوزت راز پیوستند و جمعی نشسته
 و زخمی گشتند و سقائیی پر وبال گشته در بحال و عیال خود
 گذاشت. از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشبختی
 رونق و غازی الدین خان بهادر به تهنه تعاقب با همراهان مصلحت
 بمیان آورد و در همین اوان فرمان دستخط خاص رسید. متضمن براینکه
 از لفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زردی ستانی
 ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار با فرهنگ و درنگ
 تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدست
 بدام آن فرزندان بی ریورنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد. و آن ملعون
 خود را جمع نتواند نمود. بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی
 که داشت بتعاقب سقائیی بدعاقت پرداخت. از یک طرف فوج
 پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پادشاه کوب عقب آن مید
 بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سقا بالکل ازو جدا
 و متفرق گردید و درین حالت ناگهنا میان (۱۵) نام که یکی از سرداران
 مرسته گفته می شد و چندگاه در جگر که بندهای پادشاهی در آمده
 باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سرزمین وطن داشت از آنکه
 سقا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

هنگام عداوت جهانی باهم داشتند برهنه‌ای زن خود باجمعی از مردم
 به عقب ساقا تاخته مکانی رسید که سقا کوفته و مانده بی پرو
 بال گشته بر حواله رسیده غسل می نمود - غافل بر سر او رسیده
 به قتل آورده سر او را بریده در تونل انداخته عقب اسب بسته نزد
 زن خود یا پیش نهاد جاکو می برد - این راه تو بره از اسب
 جدا شده اتاک - هرگاه و سواران فوج فیروز جنگ که به عقب
 سقا دران کوه و صحرا افتضار داشتند آن تونل مع سر بدست
 هرگاه می که سر را زنی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان
 که مراد بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زنان
 بمبارکساک و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شاد یانه بلند
 گردید - بعد در لشکر تشبیر داده مصحوب خواجه بابای
 تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر
 مقتول از نظر گذشت حکم عطیه الهی بجا آورده اشاره به خواستن
 نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته
 حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشبیر دهند -
 و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم •

درینوا خبر و اذمه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون
 در آخر عمر پایی اعراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال
 محنت بهر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب
 تدبیر بود بیست و دو جلد نامه نموده زخمهای کاری برداشت
 به نیکنا به پایان رساند •

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی ملوک می نمودند و درین وقت بموجب شکوای سوانح نگار از فوجداری راهبری تغییر نموده طالب حضور نمودند - بحضور نرسیده از راه استدعای منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحضرت ظاهر مخلص فرمودند اما از آنکه از مشهد شجاعت و ملک حلالی او در نوکری ابوالحسن از راه قدردانی بسیار از راضی بودند و همیشه در استقامت او کوشیده ترنایب طالب مردم لایمی نمودند بعد رسیدن حضور عذایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفته مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف غنیم در تسلی عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز داد - عبدالرزاق خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره را بسر او به همراه پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابوالحسن در نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبدالرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآب و مرحله عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهل از جاوس خلک مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بلد و دست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنایی جهنمی که از قلعه جات ضلع

راجکده برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه بوده
مغفور الاثر بود باز خود را بعلقه ستاره و غیره رسانده هفت ماه
در قلعه بسر برده از شذیدن کشته شدن سنجها دهها جادو را برای
مصلحت طایفه باران فاسد و فکر فراهم آوردن اسکر است - درغولا
از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که
سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر درخواست
مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین
بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آزادی
هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه در جواب
فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این
خبر اتمام نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از
خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
بمزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
در مرزین گرم سیر بعلقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر
برم - لهذا التماس دارم که بقام حکم آنجا احکام مدد قشون بروقت
اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرج به حکام آنجا نوشته برای وفات و مدد ده هزار مزلباش که بروقت کار آیند یومغ صادر نمود. پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد و در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریای بهمنه که چهارفی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب نهاکه بر مردم لشکر گذشت که از دود، شب تاریکی آسوده و بیشتر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تابیهی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان نهاکه ناگهانی در برین بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و پادشاه زاده و امرا و امپ و گاو و شتر و بیشمار و خیمه و اسباب ببحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بصاعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و زلزله در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده و طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه بار و دیکه دولت خانه پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمت محل و خزانه و حواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خاد مکن بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب روبه تغزل آورد - و در آن حالت چهری بروی آب پیدا شد که بالای آر رلی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد موز و بدعت اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آید و آنچه دارم بگیرد - بعده که بدلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش بهر باسلام پوزی آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفارت مسامت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافت بخاطر جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین بر طرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بهجرد کم شدن آب چند قنات در آنجا برده انداده کرده هر چند آن زمین را سه چهار جا گزیدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند * دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه مخزونی گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

و ایستنها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم
رخت بدن او همه بحال و اثر سوختگی پیدا نبود جان، سخن
تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خان مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که پاد و بست باری و پای قلعه
راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و ده جلوس و دست
حیات نموده بود و بموجب عریضه داشت عبد الرزاق خان که
فوجداری آن ضاع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان
بخشیده ادای طلب سپاه ذمه خیریت خان را بعهده او نموده بودند و
سیدی یاقوت خان بدین دست آورده همه متروکه خیریت خان را که
از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن
و فرزندان خورد سال او را در قلعه جزیره تعلقه فرجدارى خود برده
نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور مأموران می
رساند - درین سال از روی راقعه راچپوری تعلقه سیدی یاقوت خان
دمرض رسد که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که
برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از
جوانان امرت نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلبافی که
زنان هندو و مسلمان کوی می پوشند خود را ملبس ساخته
یک چمدن روگزر چوبی زیر گهگره و سازی پنهان نموده میان
هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص
برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - از آنکه میانی

یا قوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسامح و مستعد بیدرون نهشته
 بکارزار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا در پاس شب
 بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نهوده
 بجای ضرور رفته بعد فراخ روض ساخته خواب می نهود - آن شب
 بدو نور هرسب همی که نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
 بدش او را چرخ و آفتابه میزنست بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
 شخص را بدان صورت دیده بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
 چرخ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
 گرز چوبی سنگین بر سر حبشی نهد آردن باز خواست که جمدهر
 بدو اندازد - باوجودیکه دران حالت یا قوت خان ازار بند و نهوده
 بود فوراً خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
 دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او
 نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
 آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
 حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
 نمودند و از بیرون در کران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست
 و تنبیه او پردازد یا قوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت
 و خوب می دانست کنیا او عداوت ندارد که باختیار خود سرچنان جرأت
 اقدام نموده باشد اغاب که فرماده دیگری است لهذا به تسلی او
 پرداخته بکار او از زجر و زدن او مانع آمده دست و پوی او شسته
 از روی دایری تمام قسمهای مغلفه برای امان جان بزبان آورد و
 بدلا سا اقرار از کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمعی

از همراهان معتمد بیاقوت خان که در بین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گزینار نام بلا را مدت محسوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمروزرده را برای ازان باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرساند بلکه بعد چاندگاه در بریه او افزود - یکی از فضایی معتمد متبرکه مشهور بنامانی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقداری وقت او و مبلغ خطیر مدد خود فرستاده قبل ازین بدو سال ازان مکن شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطاست و امامت و موز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گرایدند و در خواص جماله از محل با زرینة مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضایی مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکن مندرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذراو پذیرفته از آمنت بیحرمتی بیناه لطف خوش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نموده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشی نمیر؛ توام الدین خان که بحلیه صلاح و تدبیر و کمالات صوری و معاونی آراسته بود ازین جهان فانی برونه جاردانی شتافته بجای او زوج الله خان را بخشی نمودند •

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و یک صد و نه هجری

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندها و دهنا و دیگر فاعلاران غنیم لئیم با اوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی برآمده در دوح شهر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای قیل فرود نموده تردد نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف مرکز بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبه ماوا آواره گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خائن متضمن بر آفرین باد صادر فرمودند •

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از نمایر خلیفه سلطان که با پادشاه ایران نیز رشتۀ قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روبیه از خزانه بندر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعیین فرمودند - سید حسن علی خان ولد سید عبد الله خان ناره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غبیره تغیر شده فوجداری سیونی هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

ناز بخدمت فوجداری ندر بار و هرگنّه تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق
 مامور گردیده بعده که به هرگنّه تهالیز رسید بعد از بند و بصرت
 آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رها کند - همین ضمن نیبا سندهیا
 و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به هرگنّه
 ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
 برآمدن حسین (۱۷) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
 تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند
 حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناند بشیده با هفت
 صد و هشت صد حواری و قریب دوه هزار برانداز و کماندار
 که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم
 آورده بود باستقبال غلیم شناخت بغاصله دو کوه از قصه
 تهالیز مقابله افتاد و مادات باره مستانه وار پا بمعرکه کارزار
 گذاشته و مبارزه صعب رویداد و حسین علی خان تردد و
 حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار
 نیبا سندهیای ناپاکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان
 را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بدین آمد و قریب
 سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت
 رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید با وجودینه
 دو سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را
 از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت تردد نموده بود از چهار طرف برهراو ریخته
 دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و
 غبره هرچه داشت بغارت بردند و سواي مالي ده از نقد و
 جنس بقاراج بردند دولت روپيه ديگر مقرر کردند که گرفته خلاص
 نمایند و بعد از سعي بسيار نزديک به یک لک و هشت هزار
 روپيه از زر جاگير و باقي اسباب که در قصبه تهاليز مانده بود و
 مرصع آلات ادا نمود - برای تكمه هرچند بصرافان و تاجر پيشگان
 قصبه نذر بار تکليف نمود که کم و زياد بطريق قرض بدهند مردم
 قصبه قبول نمودند - از آنکه رعايای قصبه نذر بار چوتنه غنيم هرگز
 نداده به پناه موجودار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند
 و غنيم از آنها غبار خاطر داشت - حسين علي خان نيز از سختي
 آنها بيدماغ گردیده ناچار با غنيم اتفاق و مصحلت نموده قرارداد
 که بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گيردروازه شهر
 پناه بر روی غنيم را نمایند بشرطیکه دست بقاراج رعايا نکشایند اما
 مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و
 عذاب تمام مضاعف بانی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده
 در عرض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک
 لک و چهل هزار روپيه بدل هشتاد هزار روپيه مرهته عاید گردید
 و قريب سی هزار روپيه برای حسين علي خان نيز به تحصيل
 درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمده مردم ندکه هرگاه
 طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بيسرفه نمود - و عبد الرزاق خان
 لاري که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر دانی نظر بر انتهای شجاعت و قهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکرم نام پسر او را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مسند کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و بنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانه بلند سورت تذخواه نموده رواء فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بیاورد - بعد پوانه شدن عبد الکرم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض انوسوس نموده حکم مراجعت عبد الکرم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاری دیگر تا بقای عمر بابر و پسر نبود *

ذکر موانع سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکن

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بمرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطوط نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعات که مسکن و مازای آن قوم بد نهاد امت بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اهل باید نمود - بعد انقضای چهار سال جهانی در اسلام هوزی که مردم در اینجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و از اینجا سفر دور دمت اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت
پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه
زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و
والده محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمتگاران محل با جملة الملک
اسد خان در اینجا نگهداشته حکم فرمودند که مذاکرات نمایند که
همه امرا و منصبداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب
زیادتی و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی در آن بنگاه
بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبيله و عیال
همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما
از آنکه در سفر مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظه سیادت که
میان پادشاهان عدالت امراض تیموریه از راه ترحمی که بحال خالق
دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در
همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و بنجم جمادی الاولی سال مذکور
رایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف
برافراشته شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی
آباد تصرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه
که از بیرگانون (۱۸) طالب حضور شده بود درین منزل رسیده
ملازمت نمود *

در همین ایام از زبان منهدیان بعرض رسید که رام راجا برادر
سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعه‌های

تعلقه خود بمسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آواره
دشت ادبارگردید و باراده باطل همراه و حال در پناه جبال و مکانهای
دشوارگذار بسر میبرد - درینوقت از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه برار آورد و خرابی بسیار بقصد جات و
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار
بد کردن دیوگده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وژان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار از آنکه گفته اند • بیت •
عاقبت گرگ زاده گرگ شود • گرچه با آدمی بزرگ شود
از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقرر هر سال با تحصیلان پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بدیوگده بخت
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله ور
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد
عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و
ستاره مامور و مرفص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

داخت غنیمت - سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک
 مسجد مضرب خیمای نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای
 نماز حکم تعدیر آن فرموده تعدین تهاغه در آنجا نمودند - ازان مکن
 که کوچ واقع شد سه گروهی بسنت گذه نزدیک تهاغه مسوری نام
 نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میرانش و صاحب اهتمام
 مورچال مقررگشته بود برای محاصره و بندربست مورچال حکم نمودند
 و قلعه نشینان از فراز کوه بسردادن توپ و دیگر آلات آتشبازی
 پرتاخذند - بعد دوسه مقام حکم شد که از کنار آب کشفا که از
 قلعه یک کوه مسانج داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
 خیمای ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش
 گردن - صوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
 باخته اظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
 فرمودند که پراق همرا گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند -
 وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
 خود گرفته چنان از قلعه درآمد فرار نمود مفعود الاثرگردیدند که
 نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیاغه ابتدای فتح
 بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکبان
 شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و
 اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را
 مسمی بکلید فتح ساختند *

از نوشته اخبار نویسان ملتان بمعرض رسید که شاه زاده
 معزالدین ناظم بمدد سعی هفیظ الله خان پسر خورده جمده الملک

مزموم ناظم صوبه تده که تسلط کلی دران ضلع داشت به تذبیده بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قدم لنی (۱۹) که شوخی و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتله عظیم ردیدان و از غلبه مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعد که توند از شاه زاده بظهور آمده و لطف علی خان و راجه سروج مل و بهار خان (۲۰) با جمعی از بند های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکمر آمدند - و از آن طرف لنی با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعه ستاره

بعد از متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسمی است زمر چرخ فیلاگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته

* بیت *

بالای حرش ز ارجمندی * تابنده ستاره بلندی

آخر جمادی الثانی سده مذکور مقابل قلعه بغضه یک و نیم کرده خیمه گردون شکوه پادشاهی احداث گردید و جانب دیگر دایره فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

(۱۹) ن - لبی - لبشی *

(۲۰) ن - نهان خان

عمده‌های نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار
فره گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن
مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -
و باندک نرد و کمتر ایام توپهای ازدها صورت نهنگ صولت که
از صدای آن رعد حوصله باختی و مریخ زهره گداختی پای دامن
کوه و بالای دمدعه های آسمان پایه رساندند و از بالا و پایشن
آتشبازیهای کوه را باریدن گرفت و شب و روز بان و گولگ توپ و
تفنگ و حقه شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید
و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم
نهانخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چارپا رسیده و
نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب
بارش و فساد غایم که بر کهی و رعد شوخی می نمودند و نواح
قلعه تا بیست کوره سوخته بودند گرانی و کمیابی غله و کاه بیشتر
بمرتبه رسید که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدعه
فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از
طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لک و شش
هزار روپیه در طلب احسام و جماعه ماولیه آن ضلع که در فن قلعه
گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان
پایه و جامهای جرمی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار
بیرون احاطه شمار برای مصالح قلعه گیری از کجاری و چوب
بندی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و
قابوی زدن گولگ توپ و گولگ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پایی کار ضایع می ساختند از
 باریدن سنگ متصل فرصت لمحه نمی دادند درش بهادران صورت
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلوران رزم آزما و مدد رز پادشاهان
 کار زار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مأمور
 گردید که رو بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
 پیش برود و در فرصت یک ماه دیگر بیرونی رسیدند اما کاری
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
 نام بر آورد - در کمربند و تاجبیزهای صایب و مدد سنگفرشان جان باز
 تیز دست و طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
 نموده مردم کار زار دیده کوه نبرد در آنجا برای چوکی نشانده که بر
 وقت کار زار از آنها شرط جانفشانی بظهور آمد چون منصوبه نه
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هر دو
 طاق را که چون طاق ابوی محبوبان جانستان بودند پراز باروت نموده
 بمده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بمدهای
 جان نثار بمرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
 چند هزار پیاده غزی (۲۱) و کرفانگی ندر رفیق گردیدند در پای
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریکن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریب
 چهار ماه از محاصره گذشت بود طاق گلان را آتش دادند - پشت
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

پریدند و سوختند - مردم بادشاہی از مشاہدہ آن جرأت بہم رساندہ مردانہ قدم پیش نہادند - در همان حالت بارت حفر دریم را آتش زدند - پارچہ کوب بالای آن کہ گمان افتادن آنطرف قلعہ بود بر سر بندہ های جان نثار اجل رسیدہ بادشاہی چون کوبہ بلا ریخت - و زلزلہ ہوش ربای غریب دران دامن کوبہ و دشت پر وحشت پیچید - و چند ہزار نفر کہ دران مفاکہا و بناہا چشم بر راہ یورش بودند در چشم برہمزدن زیر سنگ ہا آمدند و چون گنج شہیدان بی غسل و کفن و دفن بالای ہم خوابیدند - از مصلبداران و عملہ توپخانہ نہ قابل شمار بودند دو ہزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عملہ و فعلا و پیدہای احشام و ماواہ مضاعف آن بودند تہ سنگ و خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد کہ قریب صد نفر کہ بطریق ندرت ازان صدمہ جانبر گردیدہ از ملاحظہ جان دادن پائین قلعہ قابو یافتہ افتاد و خدیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعہ از ذبیحات نسی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مردہ زندہ بنظر نہ آمد - بخوشوقای تمام فریاد بر آوردند کہ عمرہ تردد خالی است بہادران جان باز زود خود را رسانند - ازانکہ هیچ احدی در پای قلعہ نماندہ بود کہ از آسیب زخم سنگ سالم ماندہ باشد یا دل نباختہ باشد و قابوی بالا رفتن ہم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکہ از صدای آنها محصوران خبر یافتہ بر سر آنها رسیدند و کمک نرسیدہ ہمہ را زیر تیغ آوردند فائدہ دیگر حاصل نشد - و قلعہ نہیلان چون حریران جانباز مقابل را بالای ہم افتادہ دیدند و میدان از تردد پر دلان خالی یافتند شرع بہ برداشتن دیوار حایل و زدن گولہ

تغذیه و حقه آتش و جنگهای آدم و با نمودند - خسرو آفاق ستان
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفار بنمال و قار مستعد کارزار
 گشته بآزرده شهادت سوار شده با دیگر بندهای رقاب بر سر کار
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینهها را بر
 تبر با ساخته بزینت همت و کمند جرأت مردانه قدم پورش
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالکاخ و تضرع اربن جرأت
 مانع آمدند بعده با احتمالات و داجری سپاه پرداخته فرمودند که
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهد و هنوز عظیم
 لیتم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آرزوی اهل دین و سرمایه
 استقامتی آخرت است وحیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
 جان در بدن دارید بکوشید - و بعد از آنکه دکنی حکم شد که با همراهان
 هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
 بهمد تربیت خان شناخته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
 از بی جگران حوصله باخته دمت افسوس برهم سائیده میگفتند
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
 مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
 و چندی لک روپیه با محنت و تردد پنجمه بخاک برابر گردید
 و باز مال کار معلوم نیست و نمی دانستند که

گل را چنه مجال امت که گوید بکلال

کز بهره سازهی و چرا می شکلی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از
قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن
غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث دلجو
داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر اش میت خود را می شناخت
بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعه غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیاده هندو
بصبار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و
برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام
در صورت همه مادهها بهم رسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو
شداختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مبدل آتش شعله
عداوت در دل همه عملاً توپخانه زبانه می زد و وقت شب
بقصد و نیت آکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها
رسد مرحله که بخروج مبلغمهای خطیر و هزاران می و تدبیر در
قابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان
حصار آتشین شعله در گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه
از برای قلعه نشینان چراغان نشاط امروز بود و جمعی از هندو
مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرد
زنده باهم سوختند *

• بیت •

این مرحله گرچه دلخشین است • همدار که پاداش آتشین است
در همین آوان منهدیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برا

راجه که طرف برابر آواره دشت اِدبار گردیده بود از انجا بقصد
 سمت جبال تعلّق خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعی
 بماوالی اصلی خویش شتافت - و ازو سه پسر خود سال و دو زن
 ماندند - و در آن زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت
 بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و نا مردان همراه او
 تارا بانی نام زن کلان او را که در محفل و مراحت و پرداخت حال
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام دانست و صاحب
 یک نرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
 شادمانه نواختن فرموده شکر دنع شر آن کافر از سر خالق الله بجا
 آوردند - و ازین مزده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بیمن غافل از اراده کارخانه الهی زبان
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن تبعه که رانا برادر او را موهود
 نمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن برطرف شد -
 احوال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهت بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره
 که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است
 اما از آنکه گفته اند

• مصرع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بانی زوج رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
 و زدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد فساد و بندر بخت مرهت

گردید حال بحال بر محل مذکور خواهد در آمد *

القصة از خبر فوت رام راجا پرترام نام که در قلعه پرتی
بتفاوت معانت هفت کوره از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان
برای بندرست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپاکار بد انجام
قیام داشت انتقال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمه
نمود - درین ضمن قلعه دار پرتی نیز حوصله بر باد داده پیغام طلب
قول امان جان و مال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار
ستاره که بسبب بریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع
گذیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پرتی
عداوت داشت مرا میم مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد
اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و
تقصیر قلعه دار پرتی معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد
می دهم که قلعه پرتی را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای
پادشاهی در آورم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذی قعدة سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و
زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و
شاد بانه فتح و تهلیل تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد -
و سوبهان را رحمت و گردن بسته بپایه تخت حاضر آوردند
از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست و انمودن فرموده
منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع
و جام و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون
بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پرتی گردیدند - بعد که برهمنان

قلعه دار پری مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار پری که آن قلعه زیاده از ستاره سرفخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نعتی برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پری می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسری منعت اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیکون از من شرف زینت پذیرفته - پری می گفت که برجهای فلک در سایه رفعت من تابنده است •

القصة ترددات و یوشهائی که در مدت اقامت مختصره آن قلعه آمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص زحر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطفا بسخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و معی تربیت خان و دیگر بندگان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه از باریدن شب و روز شدت باران آن مملع که پنج ماه امان یک ساعت نمی دهد و محدود شدن رم و غله و گاه از ناخست مقامیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها کمی نمی رسید برفوج بادشاهی نیز بمرتب اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم و چارپا بعدی ناپاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت از موای جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی

محموی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لوای آبدار میگردد از بی بهیزی و بی درگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر فی حدات از راقه در کاهتن از امپ و یار بردار حوای نام نمائده - لهذا قلعه نهندان گاه بیگاه غافل از گوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باختی بغریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عدال و رحمت کهنه بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهذیبت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجد های ناسی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعه ستاره را باسم اعظم قارا و قلعه پرای را بلورس قارا موسوم ساختند - و معد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین آزاد کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتى بارش و ناموافقت آب و هوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمی سازد نام نشان شتر نمائده بود - و تردد ارباب به سبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معذرا از گاهای ارباب بار بردار که از تیر باران ایام بر شکل پنج ماه زنده مانده بودند حوای پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است که بر فیل های گوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب هر کار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ذاتوان پوست و استخوان و گاهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خاذه هر چه توانستند برداشتند

داتی پاره اسباب هوا القلمه دار نمودند و پاره سوخته سبک بارگشتند و ناصرالدان بی بضاعت که خانه آنها باز خروس (؟) گشته بود، خادم ددوش گشته روانه شدند - بعد از آن قدر نیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی باز افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - به به و بیت و کمال تمام تا کنار دریای کشفی که پنج کوه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موحود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشفی چه شرح دهم که هرگز بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود

• بیت •

چه دریا سایه قهر الهی • از در دوشه از مه نابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند با وجود تعین شدن گرز بردارها که زیردستان بر زیردستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که در سه نفر گشته و زخمی و عرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توزان دو کشتی بضرع شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائی و کاسه مداخل وجه حلال دانسته مابع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زور نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش

پند زبوش آنها مدوسد • بیت •

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان هیر آمده ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه
شاید بزور دزدی شما یا بمدد دست غیب سلامت از آب بگذرند
خود را بآب میزنند از ده یکی بساحل نجات میرمید و بسیاری
غرق بحر فدا میگردند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین
هزار نفر داخل دیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نکردید
بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بدای
قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام
دک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاهت بجا آورده
بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده
محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد
و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید
بوجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعات آسمان
شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را
برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری اوچن مرخص فرمودند و همچنان
اکثر باندهای بی مر و سامان را بجایگزین کردند و دوازده روز راه نواح آنجا
داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و
شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طالب حضور شده بود
بحضور نر-یده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساختمند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان و نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بدشمار در پای قلعبجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بلام صوبه داران خجسته بنیان و بیجاپور و حیدر آباد و احمد آباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاهداشته ششماهه پیشاپی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آیام گرفتن لشکر طرفه خواص پوزه که فی الواقع مکانی پراز سبزه و گاه و اشجار ثمر دار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزائی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هر یکی بزبان حال مکيفت

• بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما
اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه
زاگهای آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل
از آن سوانح می نگارد که چون لشکر کنار زانکه کم آب که اطراف ناله
ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام
بر شکل گمان آب باران بی هنگام شدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از
بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پرورعت غیر موسم بارید و
پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای
مجرم جان مردم گردید جمعی که مد هویش بادۀ عشرت و هم آغوش
خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را صحرای خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سرانجام گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که در آن شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمه احباب و از بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو «حشور»ان یوم الفشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری لقد جان در آن بحر بی پایان بدهن فدا دادند در حالتی که اینداد صدای وحشت افزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی در آن شب تار در لشکر بر خاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا در آن عرصه پرسعت پدید پادشاه عالم سنان که در جایی ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان رختن غنیم بر آرد و بر پا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب بای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنگه ای که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتیخانه پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمت محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب روی می آورد و بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و رانجام بپا داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطه بیان بیرون است *

الحال فقر چند از عزم تسخیر قلعه پرناله که علت غائی این سفر مرا با خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سوی پادشاه

در محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنجم جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور اردوبی گیهان خدیو بآن طرف باعتزاز درآمد اوائل شوال المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن به منزل مرتضی آباد ازین تلگفا سرای فانی بدار القرار جایبدانی شفاست - درین منزل موج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاده نمود و بعد که بهر مدتی و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مهوران رو بفرار آوردند - چون از همه سو بجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گدوبی بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک در آن ضاع بمرور گذشت بعد عید فطر فوج فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه چون گدکه که بقلعه یرزانه چسبیده بودند گذارند یا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دین مدت سفر دکن تا مقدر هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شلیکند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بدمه که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیقات آن سفر گردید بازاده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوٰه عیدین بفرمودن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قذیل و اسیر نمودن اشرافی اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قاعه که هفت کروه دور آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار حواری بنام اندر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمقام جزوی از جمله متعینند احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار طالبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طالب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاره حواری پنج هزار حواری و صوبه دار احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر مآخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او می شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر بر اینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دهنه تن نمی دادند و غرور قدم خدمت و تردداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت ماموره نپذیرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفاره این کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه زاده آن کم منصب و تربیت یافته های حضور و مزاج دریافته پادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گوده و غیره تعلقه صبیغه احمد آباد
سفریازی داشت و میان شجاعت خان و او موی مزاج بدیان آمده
بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدو مال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعات تعلقه کفار بسته این خانه زان را زیر سایه آرام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمی تواند رسید اگر مامور گردن یکی از خانه زادان را در تعلقه
فوجداری نائب گذاشته خود را با جمعی که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمه ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هر دو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی
در حق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خوانده شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبه احمد آباد و
متعلقات آنها آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب
مفوضوب ساختند و حسب الحکم با اعتراض تمام که خلاصه مضمون
آن بکم و زیاد عبادت نوشته می شود بتمام شجاعت خان صادر
فرمودند وای صدای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بهرام خاطر بسربرده باشد در چندن وقتی
که ما بدو است بر جهاد و قلع ریشه کفار بدنها کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهر از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعدرهای لایعنی ولایت و لعل
گذرانیدن و در فرستادن پسر مزارعی که متبلمای خود نموده اغماص
بکار بران و از غضب سلطانی ملاحظه نمودن هوای بی سعادت
چه حمل میتوان نمود - آن فلیلی که برای دفعه عدم اطاعت بطریق
پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذره را مقابل آفتاب دارند
یا قطره را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان
دریایست بی پایان که در هر حال و ماء کرور ها بانعام و دیگر
اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان
این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده
اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود
التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم
باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبلمای خود را
با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و فرمودند که گرز بردار شدید
رفته پسر خوانده شجاعت خان را با متعین دیگر احمد آباد بحضور
بیار - و بذا محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازوری
کمال عنایات و خانه زاد پوری بدین مضمون مصحوب گرز بردار
صادر شد که مضمون عرضه داشت از متضمن بازاده احرام حضور
بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپهزامیدوار
عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه
در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارند بعد رسیدن
فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع
بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آزدند پدنام تهدید آمیز منع
 دوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بسمعی
 بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را
 که سابق بخشی شاگرد پدشاه شجاعت خان بود امید وار ساخت
 که بعد رسیدن حضور او را سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر
 ملازمت نماید بعد که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر
 خوانده شجاعت خان بسزاولی گرز برداران در ایام شریع محاصره
 پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند
 محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زان پوری بدون آنکه تغیر
 رخت بدن نماید بتکاید طلبیده وقت ملازمت مورد تظلمات ماخذ
 مع متعینه و برادری اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه
 محمد مراد خان آمده بود او را نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند
 بعده که نظر علی خان ملازمت نمود - دوزغ گرز برداران برای اضافه
 گرز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که
 نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمی محمد مراد خان
 آورده - آوردهای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد
 خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازی دیند تصدیق
 آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و
 بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که در مثل
 نموده بود - مدعی مد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس
 روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینه
 صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردنهای محمد مراد خان تنخواه داده بانی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عرض خواهد شد - از شهرت این خبر بعد از قضای چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده به منصب سرافرازی یافته اند همه از قوم اردال و بازاری احمد آباد و نوکران خانها و زادن موروثی آن درگاهند که بحضور رسیده به معاف فرمودن نقصان و بحال گردیدن بکمی منصب سرافراز گردیده اند از آنکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معنی باعث کمال خفت و بی آبرویی بندهای قدیم پادشاهی است و همه وکلای موجوداران و متعینان احمد آباد باشاره شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و چون همین خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را در مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پدشاه شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضه شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجبان پاجی سارا در مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانه زادن و امرا زادهای امید وار بدگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و از روی بی دمانی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از مدتی تا پانصدی هوافرازی یافته بودند همراه به بستی اعتدال نمایند بعد که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب انغوی شهامت خان که هیچ جماعه دارین رجوع نمی نمود و عده سوم مثل امورش هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرا زادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایت عتاب بر آمد و منصب آوردنهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید .

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعد که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خدمتهای آسمان شکوه زیستگاه نموده به پیش بردن مورچال و در دادن نقب ساعی گردیدند و توبهائی صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و بدلا برین دمدنها محاذی قلعه پرداختن بعد از تردد چند گاه که از خدمات گولهای کوه ریا بعضی اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کار پردازان کوه گن و دشتیاری سنگ تراشان چابک دست در در دادن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوئی هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هر چند قدم نهیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر در آنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار نشانند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تغلک بر محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم بهارات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای
کوه زیبای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان
ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود
رسیده ترددات نمایان، بزودی مکر آورد و بعد رساندن کوچک سلامت تا
پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یوشهای
بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربست خان و دیگر هواخواهان او نمی
خواستند که مقابل تردد مید. آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور
آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جاذبازی بر روی کار
آمد و از حسن و نفاق امیری مقرب تردد او پایمال گردید -
خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت
ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم سلطان از راه خانه زاد پرورمی
فرمودند که می خواستیم عذابات نمایان بحال حاجی محمد انور
مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد احوال بحال تو بعمل خواهد آمد
ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب
مناسب و بخدمت پیشکشی حمید الدین خان بهادر داروغه دیوان
خاص ضمیمه وقایع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده
محمد کام بخش سردار از فرمودند او بموجب حکم برای دریافت
حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خود در مورچال رفته
او چون دران وقت آتشباری غلوه توپ و تفنگ و بان و سنگ
از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زانان جانفشان و بهادران
عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور
می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعه

کثیر از آن گروه شقارت برآورده سعید و عامل و زخمی و اسیر گشتند راز
شجاعان اسلام برخی درجه شهادت یافتند و چندی گلگون زخم
میرخروئی حاصل نمودند خان جهان در آن رستخیز طرفه تود
رحمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملائکه نابکار را بدار کبواز
رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بهذاتیات ممتاز شد
چون خان جهان منظور نظر و مورد مباحث و تربیت گردید آن پادشاه
قدرا افزا و بر چهارگانه و آثار رشد شجاعت و تهویری نمودار بود پادشاه
روزمروزی بیدل عنایات بر دیگر خانه زاده آن را استبازی می بخشیدند
انشاءالله تعالی باقی احوال توفیقات او بر محل بزرگان قلم ستوده بیان
خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزرگان قلم می دهد چون
مادرین قلعه پرناله و پون گده که پاوخته بهم بودند تیغه واقع شده بود
و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن
پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گواکه تیغ و
سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند
محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش
را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان روزی به بحال گشتن منصب
و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که ما بین هر دو قلعه زیر
همان تیغه کوه همراه آورده های خود و فوج پادشاه زاده تهاغه قائم نمایند
و دکاند که غنیمت از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز
بر آن گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل
از بالا فرود آمده یک طرف کدور لشکر رسیده هارگ مویشی که می

چربند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر یافتند همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه بدعاتب آنها پرداختند اشقیا قاب مقاومت نیاوردند دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان باشند کوب می‌رفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همراهان خود اطلاع یافته خود را بمدد پسر و خواهرزاده‌ها رساند و از بالا تکرک گواغ تغنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاتب برنمی داشت و بمحمد مقدم نام خانسار محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تغنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رحمانه سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بنظر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که مدای آن بگوش حضرت خلد مکن که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن نمودند درین ضمن نظر خواجه سربان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقریان حضور با تربیت خان که با عمت ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی گهوه عداوت بهم رسانده بودند بیه اختیار باظهار هوا خواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان گشاده شروع به تالیفات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از دوبرو برداشتنند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست دادن و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بزام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بزام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بجای هماره تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنان تیز جلاوی بیجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و هم بهان خود مورچال قائم می توانند نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت حوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به فک فرود آمدن از بالای نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیغم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عهدهای رکاب پایمال گردن آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشته که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی
شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکل قابل
استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب
ملاحظه چشم زخم بدنامی است و محمد مراد خان بلیکیم فرود
آمدن در عزم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض
خلد مکل ازوری بیدماغی و اعراض شقه بخط خاص بذام محمد
مراد خان صادر فرمودند که چنان جرات بیجا که ندامت حاصل
آن باشد چرا باید نمود زود فرود آمد اگرچه دران وقت بعضی
مقربان که اکثر عمد ها بروج الله خان بخشی و میر آتش رجوع
داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای
حسن خدمت او را باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب
امتناد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق اسرا بود اما وقت
شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه
گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور
هر روز مثل آردن های خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد پادشاه
ازوری اطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض
نمود که مردم بحسب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده نیامده
اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند و
گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوری
کوتاهی و اذع نشد اما عمد های کار طلب ما نخواهند که تردد تو
بهمرغ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طاییده در خلوت
فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بماند که از خان زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال
 بظهور پیوست و مقرران مانگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی
 و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی بنی
 آن خانه زندان ما رو میدان فرزندان او دودمان ندمویه را مردون
 احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای
 خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجای رسد بتو که گمان کمال
 راستی داشتیم تو هم بزاخهش تربیت خان شده و به تربیت خان
 بنای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود
 که مصالح قلعه گدیری و یورش موجود است و محمد مراد خان
 که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز
 یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه
 ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از و بظهور آمده بود چون همین
 ذراع هم چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم بر آورده بود
 امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد
 مراد خان و فتح الله خان در تردد خود را معاف نخواهند داشت
 باید که شما بعاز امتداد ایام محاصره راضی نباشید *

ذکر جوانم سال چهل و پنج از جلوس خلد مکن

مطابق مئه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر
 مدد زینهای آسمان پاره و کمندهای رساتر از طول امل شرط
 جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجۀ
 شهادت رسیدند و کاری ساقده نهد و روز بورش باز نشانهای محمد

مران خان بالای همان تینه کوه رسید و از فتح الله خان شبر خبربرد تردن
بهان رانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار
طمع در میدان قلعه بمحمد مران خان پیغام درمیان دارند
• عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل
بهان دران قلعه دار پرناله بوماطت پادشاه زاده محمد کام بخش
و تربیت خان خفیه مبالغ گرفته قول امان خواسته او اخر فی الحجه
سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فراتده قلعه خالی نمودند
و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعه
پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند
در همان ایام ابر و آثار باران بی موسم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند
بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمه های
خود و گلان روی زمین و سایه بانهای سربلک کشیده بصورت کفن
بان در روی هوا بهر آواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند
خیمه نبود که طاب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادری
روی بآسمان نیاورد که از حادثه بان باز سالم بر زمین فرود آید
عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدوگاه رب العباد بر آورد و حجاب
سقر پرده نشینان سراجی عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی
مبدل گردید که اوباشان بی آرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از
خوشوقتی نظاره مستورهایی بشحجاب در جامه نمی گنجیدند •

القصة اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهان که برای
آرام سپاه علف زار بسیار و آنزانی غله زیاده از همه طرف بود و
تسخیر قلعه چندن مژدن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافروشتند

فتح الله خان را باضافه هاتصدی ذات مد سوار و خطاب بهادری
سرافرازی بخشیدند و فرمودند که برای تنبیه و قلع ریشه اشقایی
اطراف قلعبجات آن سمت رفته در استیصال آن حمانه بدمال گوشه و
آن بهادرکار طلب شیرنبرد خود را بآن طرف روانده بسیاری از کفار
بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و بر کمر گاه هر چهار قلعه
که در آن ضاع بودند تاخته دست بردهای دهان رانه بروی کار آورد و
جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیر و مژگان ساخته و اسیران و مویشی
بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که قلع ریشه مغلوب
هراس گشته از آوازه آمد آمد وایت ظفر آیت بی آنکه پای مسامره
بمیان آید قلعه پارس گذه را خالی نموده راه مرار اختیار نمودند
و اواخر محرم دو گروهی پانجه گانن براراده چپاوانی مضرب خیم
واقع شد قلعه پارس گذه را مسمی بصادق گذه ساختند و بهره مند
خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چندن مژدن معنوج
شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شقامده در
اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رحمانه
بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعهها بتصرف اولیای
دوات قاهره در آمد تا محط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه
فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر بر تعب تسخیر قلعه کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه
گانن بقصد تسخیر قلعه کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد
تصدیعات و کسالت که در آن سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصص از شدائد راه دغوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهای البوه برخار و بدی هوا آنچه خاکی کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل می نگارند که در روزی راه در درازده روز طی نموده بانبا گشت که از گلهای قالب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بهروز از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای قذیبه مفسدان طرف کوراک مرخص شده بود بعد از فواف تاخت و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده ملازم نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوکل شد که از خیمه بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه قتل را در سمت نماید وسط ماه رجب در دامن کوه که بلنا که از آنجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزل فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان ببادار و سنگ تراشان کوه کن فشیب و فراز و ریختههای غار را از بریدن و انداختن درختهای نفوسند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیای که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل می تاختند می کوشید و هم در خدمت ماموره می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرافی و خنجر مرصع العام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جی - منگه و دیگر بهادران رزم جوی کازار دیده را مورد عنایات ساخته بعمای پادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند از آنکه مکنی را که فتح الله خان قبل قدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به توده تمام تهازه در آنجا قائم نموده آمده بودن کادران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در آنجا تشبده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهقه با تشبیهال لشکر پادشاهی سرراه دره گرفته در پناه اشجار سربلک دشمنه و بارچه سنگهای کوه شصت و نود گوله بندوق و لغزاندن سنگهای فدل در شروع نمودن فتح الله خان بهادر با دیگر بهادران شعله خوتورد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده مینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار الجوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار در سر آن کفایت کردار تاگ ساختند که راه فرار یافته خود را از بالای کربوها انداخته بجهنم راعلی گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار های کوه سرنگون نمودند و در آن روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و توده رستمانه بظهور آمد

• بیت •

بروز و غا آن یل زور مند • بچک چاک شمشیر و خم کمند
 دشمن بسی گشت و آورد بزد • خدادادش این دست و نام بلند
 بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه دو صد سوار و
 عمای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کنار و منعم خان

راءه اسب سوارى او بكار آمده بود اسب مع ساز طلا سر بلندي
 بخشيدند و بآتش فتح الله خان همه منصبا ازان برادرى او موافق
 پايه مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
 جاجا نز تردد و جاذبازى بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید
 و بدو نندن كوچه سلامت دران سنگ رخ و بستن دمدمه پرداختند
 آنچه معي و تردد از فتح الله خان در گذدن نقب و كانر كشي
 دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن
 می کشد بحمل می نگارند در كوچه سلامت چنان كار نامه برزوى
 كار بزرگ بازو و تدبیر خود و هنر بردازى سنگ تراشان فراهم
 تیشه ساخت كه نشیمنهای دلنشین و درنچههای روشن هوا دار زیر
 زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاق درانجا قرار داد كه هرگاه
 بوسه هلهاتاخته سرو دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه
 نموده بادستهای آوجماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چنان
 هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسكalan افتاده بود كه جرأت تاخت
 بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می
 جستند - پادشاه سوار شده آمده كوچه سلامت و كارنامه ساخته
 فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند كه از جائی
 كه تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم كره جریبی دو اتخانه بود
 بفاصله نیم كره از قلعه مضرب خيام ظفر انجام نمایند لیكن بعد
 كوچ در مسافت آن سه كره زیاده از هفت خان راه مازندران كه
 بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و كسالت
 بر خلق گذشت و از غم رضایان كه كوچ نمودند بعد كه چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمنگاک افتادند و زیر دست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بیک فغان دادند و بتاراج مردهها که ازان طرف ناگهان سر بر آورده سر از تن و یراق ریخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کوه پای قلعه نزدیک میرچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با جندبیل مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمههای کهنه و نو بیدشمار و امداد بربان که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میدان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصة آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلاق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان سلامت بر آورده بدام آفت گواهی کوه ربا رتو پهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بقی شاه درک رساند و برای تذبیه اشقیاء سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شد پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در اینجا استقامت و زبیده بگذار که ازان طرف کمک - شهوزان برای محصوران قاعه کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج مغایه زیرگهات ابتدا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر نرزد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالن و کشتن و اسیر
 نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نذود و
 دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان موهنت بد فرجام نگذاشت
 و تربیت خان نژادین خدمت مامور گردیده باتفاق محمد امین
 خان تردد های نمایان بر روی کار آورده شریک کادر کشی گردید .
 کلمه چند از تردد نتمح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خاصه
 میدهد - مدعه که کوجمه سلامت سر بغار های پای آن کوه
 آسمان شکوه که انقضا و پایان آن پیدا نبود و پدشش برتن آن خیال
 محال می نمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان
 برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه بیکار می نمودند و از بالای قلعه
 متصل و لایقه طع انعام آتش بلا می باران اما فوج الله خارجان می
 و تردد در گردآوری مصالح و استدان چاک دست می نمود و زربجای
 خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقویت و روزی تیشه و کلند واره
 بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فراهم
 کوه کن میدید انصاف میداد و آخرین میگفت تا آنکه نقب
 نزدیک دروازه رساند دیزین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند
 که از احاطه شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کچاوها
 و بدهای بیشمار پراز خاک و خس و خاشاک و کلهای آدم و
 دست و پای چار پا موجود نموده محاذی قلعه کوهی آسمان پایه
 دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل مصدوران گردید - از زبان راویان
 نقله مسدوع گشته روزیکه آن بهادر شیردل همراه مزدوران به بستن و
 بالا بردن کچاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچه

سنگ غیل روی صد ملی با که یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده
بر تخت عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذاشته بودند خورده
آن تخت را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که منق الم
خان دست بکجاوه زده شریک ترود مزدوران بود پارچه ازان تخت بر سر
او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
مع کجاوه غلطان گشته در غازی که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
چنانچه غریب فریاد و هنگام شور دران مریحها و اشکری بلند
گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون
حیات چندانکه او باقی بود حکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت
سال خوردگان بر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست
از کجاوه برنداشته توی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمردن او
رسیده ازان بلیه ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
اعضای او آنقدر ضرب حگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومبئی
خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و با عفت
شمارت ایرانیان و تورانیان حمد پیشه چشم گردید به ده
که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرهای مرصع و تفسین و آنرین
باد او را معطر ساخته فرمودند که با عفت آبروی نام توران گردیدی -
گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
جلالت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
خدا مکان که در بار او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت ایمانی بر مراتب و پایه منصب او بسیار بتامیل می
اندرودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمه که خلاف مرضی پادشاه
ازو اظهار آمده بود مصحوب یکی از خواججه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند آزانکه مرحله عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با ملک مکان نسبت همسال بودن داشت
در جواب بتواضع سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خسته او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواججه سرا
و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب نامواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعد از خواهی معقول پدش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لایم بر مورچال و مرحله فتح الله خان ریخته
از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلا و عمله کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بخقان رسانده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند از آن روز
دو هزار پداده کومکي بابت میدی یا قوت خان که با مصالح نفع
گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از بلی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین
خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافه
در صد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسب و فیل
و نرمان آمرین معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند .

ذکر حوائج سال چهل و شش از جلوس خاندان مطابق

معه هزار و صد و سیصد و هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کهدا

و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بهایی رستماده در پیش درون نقب
و بر انداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود
اما از زیاده مری او مقریان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بدام
او بظهور آید و ترددات و یورشها که از او بعمل آمد بتقصیل آن نمی
پردازد فائده بغتت اسم او ندان - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش
راجه جیسنگه که عمر او بعد بلوغ نرسیده بود با اتفاق مردم
پادشاه زاده یورش نموده بحمله پیاپی که از بالا گوله و سنگ و انقسام
آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بهادر و اکثر
مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقریان
حضور تسلیمات مقدمه فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم
رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی
پانصد سوار - مرافرازی یافت و شاه زاده بمطای سربلج مرصع مرلند
گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله
گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود
بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که
اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته بومیه مقرر نموده روانه
کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده
آمده بمنصب پانصدی مرافرازی یافته بود و از و درآمد و شد پندام

اندرون قلعه که پیرام قلعه دار در سپردن قلعه در خواسته های بلجا
می نمود حصن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت مدبر بحری کل آبرو رفتن او را بحال آوردند -
پادشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کزک بجلی و دیگر
توپهای خرد و گران هرچه توانند اندرون ریونی برده تیردند بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهر بر آورده بزر و بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدا
ار امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی
آنها بدست آید و هر یک در قبول خرچ زر کلی از طرف خود
جرات پیش قدمی نموده رمل و رسائل در میان می آوردند - باوجود
شدن باران شب و روز و عدم مدد طاع فتح الله خان تیردنی
آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه را
بخرج مبلغهای کلی نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پیرام قلعه دار دست و پا باخته برهنه
چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو تصدیه
و قبول بعضی القماس در میان انداخته بود از محال طلب
درجه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و ف
خان بدو تات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده ند
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهای او نمی داد آخر کار
مشهور شاهزاده و امرای صاحب تیردند خفیه مبلغ بقلعه دا
نموده قرار برین دادند که قلعه دار با جان و عیال و آبرو
بر آمده ما زمت نماید بعد محاصره شش ماه و چند ر

محرم الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را به موجب حکم
و درخواست پسر ام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانها
از درون قلعه نپدید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته
با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت
با عیال و مالی که توانست در شب از قلعه بدر رفته بود چون
که جمع گذر از غایم لایم در آن قلعه مانده بودند حکم پادشاه
رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نکردید و از قلعه برآمده راه
و درانهای خود گرفتند و صدای شادمانه فتح بلند آوازه گردید از
جمله تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعه
که پیلنا) پسند افنا که چون وقت تلاوت کلام الله که آیه گردید الحمد لله
الذي سخر لنا بزيان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض
گردید قلعه را محسوس بسخرنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و
انسام اشجار پر از خار و انواع مارهای زهر دار دران دره های دشوار گذار
آنقدر دامگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بردن احدی نمائند
اما بقول حافظ شیراز

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم - بنوع زمردین
نام و انسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تخته های گل
مهندسی قسم اول هنر و عباسی الوان در - چشم جلوه گر بود و
انواع اشجار ثمر دار نواکه مخصوص انبه و فونل و نارنجیل که از
اندازه شمار و فیکس زیاده توان گفت و الیچی و قهوه و عانرقه و
صندل سرخ و - فید و ملاگیر بمرتبه دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدند لشکر ذخیرهها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و دار قلعۀ آسمان رفعت چه نویسم

• بیت •

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن مخزننا هست و بس

• بیت •

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده

و بر درون چون گور کافر پر خال • و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یک اک روپیه انعام نموده برای چهارانی

و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمیدالدین خان را در صد

سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که در آن تردد بسیار امید

پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جینه مرصع و بر خطاب او

عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزار

پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و ملعم خان را که نه صدی

در صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از قاصد وقت

طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب

درخواست او تعینات کابل نمودند و ملعم خان را دیوان لاهور

فرمودند - از آنکه ملعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص

داشت شاه اختیارات محال را جاگیر خود که در صوبۀ پنجاب و

اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالامتقلال ساخت چنانچه

تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر

خواهد در آمد •

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعات امرای در دست غائبانه و مقریان صاحب اختیار رکاب ظفر انقباب در محاصره چندگاه که تردد نمایان بطور می آمده و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده گدید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به تعین مبلغ میرودند کثر چنان می شد که حضرت خلدنجان همان مبلغ را به نام و زبان به صاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای نیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سرزمین سراپا آفت کوچ درماین اما بسبب اضطراب و مصالحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا و ذالش مردم ناآزموده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بدرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعی فرصت چشم را نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لاو گل که تا زانو و سینه آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قریه ابر السنه خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفرزبان زد خواهد بود از بسیاری بکی بقید تحریر می آورد ازان قیاس باید نمود که هرگاه سه کروزه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آنف جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چاقش نبود. و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود از آن سرزمین نجات یابن سبقت و زود اولاً اسم بار بردار در میان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سقر بلا مبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افغان و خیزان در تمام روز بار کرده طی کرده وقت شب در پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا در میان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسانه قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاجی و کاسبان بازار همین فوق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کفایه آسین از زبان برآورده مرحامه پیدا بودند و جمعی که از آن کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گوین می رفتند تا بر سر ناله رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - از آنکه بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای ناسی حوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه مرکب و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذارند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت به سفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید بهیتر کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش قاموس مردم که بر شتر و اسب و گاو حوار بودند از تلف شدن چارپا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو آب و گل فروخته تضرع و عجز کفان بغلامان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای رویه

اشرافی بلکه زیور میدادند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردهای پیدا نبود و هریک را بجز نم عدم عبور وابستھا اصلا جنس خود نی میسر نمی آمد - جمده الملک امیرالامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتی که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب شدت شروع نمود دوبار راوتی بالای سر جمده الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طذابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی بخن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب برز آوردند - احوال بانې مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخنرنا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرئه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بغرورن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیري ندانست دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبانان در طلب حق ال-عی گذراندن از ناله بجز اشرافی نام ردهیه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و غنای و خرج نمودن زر مرخ از آب گذشت جان سلامت بدر برده حیات

دوباره یاقین از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الغیل
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان گذار ناله
ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان
این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میروماندند • بیت •
تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم

زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم گرو گورگشته بدر بردن جان و مال خود را غنیمت
میدانستند - آری بر عقالی تجربه کار ظاهر است جانی که بجای
قطرات رحمت حق ابرقهر الهی دریا دریا برای رحمت بندهای
عاصی در مکانات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و
پیدا است که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست باد
غفلت و خود کامی و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن
کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکن هر یکی را بانواع بلا
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت از انجا
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بلخبران از مکانات روزگار
نمی گردد القصه دران چند روز بعد رنای غای که فی رویه (یک) آثار
بحمی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از
صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین - وای آب و گل بنظر نمی
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای ا-پان سقط شده و
رخت آدمهای مرده که برای دفع حرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم
آنقدر چارپای و مردم آماجیده امتداد بودند که از بوی و تحقیر آن
کارزندها نیز بجان میرسید

• بیت •

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که بر کس نه گریست

القصه پادشاه حم جاه بعد بیست و چهار روز که لشکر و بایخاجات
از آب و گل که حکم دریای خون دریم داشت بکساله تمام بمبور
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جا بجا اندک زیاده از
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده
نمایند - از آنکه فریب بده و نیم ماه آفتاب در پردا حجاب ادب و سادات
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر
به رحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمگیر را
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر
طایر چارم از زیر گوشه چادر جهان نورد بر حسب خواش
مشقاتان جلوه گر گشت مریان شادی و غلغله خوشوقتی آن چنان
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کوزه راه از بای
قلعه سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعه بنی
شاه درك رسیده مضرب خیم نمودند - اگرچه روز بروز رداى طیلان
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات

درباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و رنگ لنگان درپوزه گدان می آمدند از ضرر آدم و جانور موفی محفوظ مانده در مقام چهار پنجم روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کوه مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردویی هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرک تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کوه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون حکم ازان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کوه بدریا مانده حالتی بر خلق گذشت که آدم بی شمار مع سرانجام سفر آخرت در مقابر تیار مغاها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیول ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هر که دران روز جان سلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسایی دلباختگان می دادند • • بیت •

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست گو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قنات ممبر چند
کشتی معدود درهم شکسته گشته که از مصالح کشتی طوفان حضرت
فوج مانده شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله
بهر مردم بهیر و خنق دوباره آفت رسیده رسید . و از لجاجت
مغایان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی صورت که در عبور همه
می خواستند بر همدیگر حقیقت نمایند و هر کشتی حکم یک
تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بدنه ای خدا چه کشیدند از آنکه
اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور
نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند •

• بیت •

شب تاریک و بیم موج و گردابی چندن هائل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئته روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله
شناوری و فرود رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پواج طعمه
آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال
بهر معیوبی که گذشت ببهار گشته رسیده یکماه و چند روز برای
تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری حوائج
تازه پرداختند - همیکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ
بقصد تسخیر قلعه گدانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنه
مذکور از بهادر گداه طرف گدانه رایست ظفر پیکر برافراشته شد -
و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهای رنج کشیده
دائم سفر سراپا خطر روی داد - میزدندهم شعبان المعظم پایی قلعه

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن مردمک آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بر روی کار می آوردند و ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر

تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مصمم به بخشندگی بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک ماه ایام برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله مکابهای آباد کرد و میوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندوزن حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد محی الملک خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهر پوری بود و زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبیعی مرحله پیمایی جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فانض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وقوع بارش بر وقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسیده و برزراعت گندم و دیگر جنس زجاج عذیم
 تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز
 متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم سرخی زد و در در
 - صیغه دکن بجای ده من یکمن غله بمال نیامد و خرمن بسیار و
 دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندم بهار بوسیله و ضایع گردید
 و سپاه که امید عشرت آرزائی و توقف چندگاه در آن سرزمین داشتند
 بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب باران بسیار
 قلعه راجکده که ابتداء قلعه قلب و ملجا و مکان آن کافر دانی قباد
 آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه در آن ضلع و سال
 آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچه کوه بود و تسخیر دو سه
 قلعه دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند وایت ظفر آبت بر
 افراشتند چهار گروهی پونا کوهی بود سربلک کشیده که نام و نشان
 چاده در آن پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسب
 پیاده شده بحسب ضرورت انجا عبور می نمودند تردد شکر و گاو مع
 بار متعذر بود تا باران چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج فقر
 کشیده از اطفال و عیال دور و سحر و مانده بسبب سقام چاد گاه با مید
 آبام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و
 بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از مدهمه کوچ و عبور کوهها فراخ
 خاطر داشتند بعد که پیاپی آن کوه که پنداری در شان همان پارچه
 کوه گفته

• بیت •

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان

آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیدار
 به سزایی مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعیین شده بودند
 آن قدر کار نساختند که برای گذشتن اربابهای توپخانه و کارخانجات
 دیگر برابر بل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
 بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
 اشجار گذاشتند و عوزات و مستورات که بر بهل رتبه و شتر و گوسوار
 بودند برقع پوشیده و چادر بر سر کشیده پیاده گشته و گارها را از رتبه
 و بهل را اموده ریسمانها بر اربابها بسته بعد بریدن اشجار سراز
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبه بان راه طی
 می نمودند و بار از شترها و اربابها فرود آورده بر سر آدم گذاشته
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یلک و نیم کرده مسافت
 راه که بجز ریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
 از ملاحظه صدمه تیغه قلعه اش شکم دریده و گازیر زمین از گرانی
 بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بغریاد آمد -
 اگرچه از وسعت دوره که درازده کرده جریبی به پیمایش آمده
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
 رسید اما تر بیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
 بهادران قلعه کشته بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجر به کار بسرانجام قلعه گردیدند که هر هفت
 بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان زینت و
 مورچالها تا پایی حصار محصوران رساندند - چون در کوه دیگر بقدرت
 راجکد پیوسته بود که سیوای جهانی بران عمارتهای عالی ساخته
 مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و بارو آن
 برای چندی روزها میگویند محصوران هر سه کوه در زدن توپ و
 تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کوهین بودن برای بردن
 غله بالای قلعه کمی نمودند - بتکرر تفصیل تعداد این محاصره
 قلم را آنچه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دوم
 و چند روز بسی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم
 شوال المکرم نشانها بالای اول دروازه قلعه مع بردن قلعه کها
 بر آمدند و جمعی از مقاهیر و تفتن فرار گزینان بجزج اجل گردیده
 طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یافتند جان
 سلامت بدر بردند اما هاجاجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد
 با دو مرمایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند در ازده روز دیگر
 دست و پای حاصل زده آخر بالتماس اسان جان روح الله خان را
 مدانچی ساخته بدین شرط مامور گردیدند که قلعه دار خود بر دروازه
 آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد
 داخل شدن نهانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در
 پرده تاری شب آنچه توافستند مال و عیال خود را از قلعه برآوردند
 بدر بردند و سحر که در اعظم سر از دریاچه مشرق بر آورد و فرار
 قلعه دار عرض رسید شادیده فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجیان با سروپا برهنه
 برآوردند - و حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود
 بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی درصد سوار اضافه
 مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه
 صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها
 خویشند ساختند و قلعه را مسمی به بنی شاه گذه نمودند - چون
 در لشکر گرانی و کمپانی غله بمرتبه شده بود که گذم و نخود و گاه
 روپیه را در آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان
 فوجدار دندا راجپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو
 تعلق داشت از اینجا بخاصه سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر
 شد که بقدر مقدور سرانجام دهد غله نموده مع مصالح قلعه گیری
 خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر
 بزبان قلم جاری گشته در همه باب سراز اطاعت و حکم پادشاهی
 نمی پلچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرایی راه
 بیست الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداري دریا
 یعنی جهازات و کشتیهایی خرد و کلان نیز تعلق باو داشت
 بمرتبه می کوشید که هرکه دران ضاع و مکان پرفتنه رسیده میداند
 که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و مذکوب داشتن غنیم
 مرهنة خشکی و در با کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهایی
 پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر
 راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده
 بلا توقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه

دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را با همت و در خویش
 حوصله بی آبرویی و لغت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
 نامدار حضور نیافت ناچار کار او بدمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
 سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به بناء جبال
 وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
 حضور فرمودند خود را نابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
 از خجالت و انفعال آید بجه روی روی خود بمقرنان حضور
 نماید بعد کار سازی خرج مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
 لک روپیه پیشکش باد و سه هزار پداه مصالح قلعه گیری
 بحضور ارسال داشت و عرض داشت نمود که در صورت برآمدن
 غلام ازین مکان موانجام رسد غله و بحال دادن بند و بست این
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
 سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرج دربار جان و
 جانی گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
 ثلثه این سرزمین بدام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
 که ابتدا تجویز خدمت آنجا بدام دیگری از بندهای رکاب بهیان
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سولی حبشیان
 و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
 قلعه داری راهبری و اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند
 پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت را رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

به منصب جز - رانوازی داشت بعطای اضافی نمایان و خطاب باقوت
خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از
ورزی که بهای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمی
منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند
درین ايام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید مع هذا که فرزند صلبی
سوی یک دختر داشت بسیاری از اموال بورته او بخشیدند باقی
بضبط - رز در آوردند •

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دوزن و دو
فرزند خرد حال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال
زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهقه
از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج
عدو مال چندان کار نیست اما از آنکه گفته اند • مصرع •

دشمن نتوان حقبر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصی
قلع ریشه ظلم و فساد بمعنی و تدبیر مخلوق مذمذره - تارا بائی نام زن
گلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام
اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل تا سرداران و آبادی معمور های خود
و سعی در خرابی ملک بادشاهی بدست خود گرفت و چنان
بزدلست تعیین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد
سردنج و منک سور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که
در مقابل آن همه تردد و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر
پادشاه تا بقای سلطنت مانده سرکشی که از روز بروز زیاد گردید و هر چند

خلک ممکن که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانه اندوخته حضرت صاحب قران ثاني و شهيد گشتن و کشته گردیدن چندین هزار تن در ملک منصوبه آنها داخل گردیده قلعه‌های سر بنگا کشته را بتصرف درآورده مرهنة رايي خان و مان ساخت آنها را به شوخي نموده بانوجهای سنگين بملک قدیم پادشاهي در آمد، بناخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دور دست واقع شده بود منصوبان تارا با نبي بهر مکانیکه میر رسیدند لنگر افامت اذداخته به بند و بست که ايش دار پرداخته با زن و نوزند و خدمه و ويل بخاطر جمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زياد از حد می نمودند و همه برگشت میان هم تقسيم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میگردند •

مينه صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هرجا قافله سنگين بشنود با مفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتبه تعين نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زميدار و فوجدار زر چوتبه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابي آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهمان پيشه او آنکه بيوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في اربابه و کار وجه مقرري که چهار برابر راهداري فوجداران ظالم پيشه پادشاهي باشد گرفته شريک غالب جاگیر دار و فوجدار گشته راه جاري نماید - دره صوبه یکدو گذهي ساخته ملجای خون قرار داده از اطراف تاخت می آورند و

مقدمه آن صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه داران
 کفار گدیهها بنا نهاده بحماییت و اعانت مرهته با حکام پادشاهی
 در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا سرحد احمدآباد و
 پرگات صوبه مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه
 خرابیها که در صوبه جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و
 قلمهای کلان تا نزدیک ده دوازده گروهی از دی معلى بلکه تا
 گنج پادشاهی تاخت و تراج نمودند برای ضبط احوال آن مکرهات
 فلم را آنچه داشتن رزم لاحاصل کشیدن است اما بذکر جوانج شوخی
 که دران ایام قلعه گیری که آخر هج فائده برای دفع فساد مرهته
 نداد مابین سرحد بذر سورت و احمدآباد شمار معبر بابا پیاری و آب
 نوبد از ان گذار بودند می پردازد - بعد واقعه شجاعت خان که صوبه
 احمدآباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقور فرمودند قبل از آنکه
 پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعیین نماید سبب نیابت
 بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمدآباد فرستاده بود درین
 ضمن فوج غزیم لیتم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح
 بذر سورت آواره گشته بعد خراسی بسیار که به چند پرگنه رساندند
 بقصد عبور از آب نوبدا که مابین سرحد احمدآباد و بذر سورت
 واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبه احمدآباد
 باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسمرداری محمد بیگ
 خان و نظر علی خان پسر خزانده شجاعت خان و اتفاقات خان
 فوجدار تهنیسر و کورده و دیگر فوجداران نامی احمدآباد که
 قریب ده دوازده هزار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدحال از آب نردان عبور نموده نزار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرده نیز بفاصله هفت هشت کوره رسیده نرد آمد از آنجمله دو سه هزار سوار خوش اسب قزاق پدشاه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آبک خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد از خوردنی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دو سه کوره تعاقب نموده حذب مادیان و برهه و چه نری بدست آورده نزار فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنکه فوج غنیمت را هزیمت داده ایم کموها را نمودند و زمین از پشت اسپان فرود آوردند و بعضی بنواب رفتند و جمعی بشغل بختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتحابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک کفار دریا پنهان شده جاموسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آبک که دست بود دکلیها ندیده بودند عقل رهوش باخته فرصت امیب زمین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکذیبها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در آنوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید، و از طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب زده غرق بحر نما گشتند و نظر علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و یابی حاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را از بیم بهادران میگریخت در اسب چار جامه خود را باب زده خواست جان بدربرد چون بسیار تشنه آب بود و غایم تمام فرج پادشاه بدیان آوردند و هفتاد جادو از ژبانی همه سرداران صاحب اختیار بنیادی قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران آمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر کردند بعد که نزدیک اردوی مامی برآمدند راجه را ساهو در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار هنج کروهی لشکر نفرستاد که سرداران مرهته ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعد باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه کردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام نا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بدینی و روباه بازی آن طائفه بدسگال و سوامی بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعادت با چهل و پنج هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزییر راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته و بحال دشوار گذار گذارند چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار ناله میآید همراه گرفته بودند بآنها محاربه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم کفار از اقبال پادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ کنان درین ایام که برای محاربه قائم تورنا خبر کوچ در میان بود

بمحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نااموده پای
قلعه رفته مورچال خود قائم نماید •

ذکر - وانیع سال چهل و هشت از جلوس خلک مکان مطابق

سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بلی شاه گدّه چند روز برای آرام لشکر ظهور
اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا
که چهار گروهی راجکده واقع است رایت ظفر آبت برافراشتند -
در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام
لشکر خائنه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را بفره بلان و مزدوران
و فقیران بلغور خائنه بمنزل میسازیدند - بکوچ یک دو گروه بجای قلعه
تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای
ملازمت سلطان حمین مکبر بعرض رسید از روی اعتراض لطف
آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد از فرمودند که بی آنکه
ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند ، بعد ظهور
حصن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه
نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند
خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیره
اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرض ظهور آوردند -
و در محاصره چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان
حمین از جانی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت
و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقصام آتشبازی رو برو و ضائع
شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش برده و ششاد نفر مع

علمه که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید وبحضور طالبیده ملازمت و تسلیم اضافت دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مازان قاعه گیر عالمگیر بادشاه کشور ستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرض ظهور آمده عنان کمیت خامه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام نتج انعام معظوف می هازد - که خلاف قلمهای دیگر بی آنکه بقلمه دار بیخام و پیام رنده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل القیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غره فروردی و روز نو روز عاتم اندروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعه ماوانه که در فن قلعه گبری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زمینهای آسمان پایه و کمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشنی راه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و هم خوب راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با هر بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند بر فراز کوه برآمده باشاره دعلامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بدست و پانچ نفر مصالح بچستی و چابکی با یک نفیر نواز خود را پدیم رساندند و از عقب آن جماعه

سر بلال امان الله خان مع عطاء اللعنان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد هم دیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناکاه بر سر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند. درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زبانه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراریمه گشته دست و پای لاحادیل میزدند هزارار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ در آوردند و بسدائی الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح و از پائین بقار شادبانه بدیازش درآمد. و بعضی که از هر طرف راه یافتند با سرو پای برهنه جان در بردند و هزاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بهجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موسوم گردید. و آنچه بر السنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نفیر بوزان قلم داده که از جمله قلهای آن ضلع قلعه که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعه فتوح الغیب است. امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضافه پانصدی دوصد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عذایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاه پوشاک خاص مع مرپیج و قلع پیچ مرحمت فرمودند. چون ایام بارش

رسید بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه چنبر که در تصرف مردم پادشاهی و ملک نوآباد نواح گلشن آباد بودند نمودند و آخر ماه ذی القعدة بموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزل نمودند - روح الله خان ثانی بازار سنگ منانه درین ایام ازین تمکنا - رای بی بقا بدار البقا شتافت *

- ابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم پیترا که در زبان هندی ترجمه معنی بی نوس باشد و اصل آن ذات قهیر که نحس ترین قوم دکنند و از مقصد پیشگان مقرری گفته میشد و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن نوج خود فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعه - کمر و مکانهای قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از مدمات انواع بحرامواج امان خواسته بحضور آمده در همان نزدیکی بمقر اصلی عثمانیت - پرداخته - باز در ایامی که روح الله خان گلان در سنه سی و دو بتسخیر رانیچور مامور گردید پریا نایک نام برادرزاده پیم نایک را که هنگام نزل ریات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردویی معاین تشراف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضای وقت که دبدبه عالمگیری مشاهده نموده و بمنصب سرانرازی پانت مصالح کار مهم رانیچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رانیچور آن محیل فاکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش بآلایات رسانده بعد قانع را بیچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکتیرا که مسکن آبار اجداد آن بد اصل بود رفته مروسامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج تـایـمـه حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواگنگیرا که دیهی بود
آباد از توابع مکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی
پیلدهای میاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند در آنجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصیف بزم
نایک آن تک نابکار بحیله و رریه بازی مقر و جای مادن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر انامت انداخت و با اراده
پاز گشت نموده در استحکام بنای حصار که هوای احاطه سابق
احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بعد از روزگار سفله نواز و زمانه کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیاده آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سنگدر ساخت و باز تک
فرست چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین می شد بزور جمعیتی که با او فراهم بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه
ساخت و ساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود در فرستادن خریدهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا مسدود می ساخت
و در معرض داشت بعدرهای غدر آمیز خود را در جرگه زمینداران
سال گذار مطیع و محبوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای حردوکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلمه واگنگیرا مشهور گشت و با غنیم لیم

معمری دکن همدا-ن-ان گردید و جنگنا (۲۲) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رحیده به منصب سرخرازی یافته سند زمینداری آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت داخل فیادست و بعد جنگ هزیمت خورد بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدستگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تا تحت نمودند قابوی وقت را کار فرمود ملازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بهرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آنت پنجه غضب سلطانی رهایی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریق مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آنش فساد برانروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با اشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رحیده عرصه بر او تنگ آورد همان روپاه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و انسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آنت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول آیات بقصد تسخیر قلعات طرب پونا و چهارلی سمیت جائیزه هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن در سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهادران

کوه نبرد بتخصیر در آمد روز بروز خیر تمرک و مساعد آن بدنهاد بعرض
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه
طرف واکنگیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سده چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف
واکنگیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که
مصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و برگذات نواح
واکنگیرا تعاقب بجایگزیر او داشت و دست او بسبب مفسدیی پریا
بدو نمیرسد طالب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ که برای حرمانت خجسته بنیاد مامور بود بقام او
فیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بقام اکثر
فرجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند
و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان
زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری
گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت یلک کرده مضرب خیام حکم
نموده بهادران کار طلب را سرگرم ترده جانفشانی و کافر کشی ساختند
و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقه
خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بانی و دیگر
سرداران مهتده رسل و رسائل بمیان آوردند باستظهار چند هزار

سیار که از همه قوم مخصوص مسلمین حائز جمعی از بد نام کن
 سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیداد سیاه روی بی‌شمار
 و توپخانه آتشبار بشوخی تمام سرآمده بمقابله غازیان ظفر انجام
 اتمام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چلندین هزار بان
 شر در شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند
 محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع
 کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت
 طلوع نیز اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ
 خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت
 قابو جویان بطریق طایفه اطراف میر می نمودند بر پشت که بلال
 تیکری شهرت داشت و پاره سر کوب حصار آن معموره بود جلوریز
 رمیده جمعی از برقدازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب
 همشیر و تبر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال
 قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند و درین ضمن شوره بخندان تیره
 درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون سیل به از
 بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند
 و از انداختن چلندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ
 غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن
 خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیرالامرا اسد خان
 و دیگر بندهای رزمجو مامور کمک نمودن فرمودند هر کدام خود را
 با فوج کم و زیاد که توانستند عجله رساندند - و چین قلیچ خان بهادر

کار نیامد و از بسکه تگرگ گوله جانستان پیهم می دارید و مردم بسیار
 بدرجۀ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمۀ بان هر دو پایی اسپ
 محمد امین خان و یک دست اسپ چپن قلبیج خان از کار رفت و
 هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا
 بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش غیل و اسپ
 و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هر دو سردار نتوانستند
 رماند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا
 بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق سنان
 رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند -
 و چون اثر هول دل قلبیج خان داشت و مقرر امت که در چنیز
 اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامۀ عنبر چهل توله وزن همراه
 امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی
 دادند و روز دوم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع حمی
 از دلاوران جانباز بحملۀ بهادرانه بر فواز پشته دیگر که مکانی بازار
 آباد کرده آن کافر که بزبان هندی پدینته گویند و پوره آباد کرده جماعه
 دهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن مد اصل بودند خود را رسانده
 بتقدم بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت
 جمعی از مفسدان که بر پشته لال تیکری منتشر بودند برای مقابله
 حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز
 گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشته لال تیکری رسانده
 استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرف میرسلنگ با جمعی
 از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک توده گردیده

- جا قائم نمود همچنان باقرخان پسر روح الله خان خود را بر پهنه
دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال
گواه و اقسام آتشبازی و سنگ دشت و فلاخی میبارید و نزدیک
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار
فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن
فوج سنگین مرهنگ بدانندیش بکرمک آن بد کیش انتشار یافت
- و رز دیگر آن دهنا جادو و هندو را مع دو سه فاحشدار نامی
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکتیرا بودند باهشت
نه هزار سوار و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - از آنکه آمدن
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابل فوج
پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تراز قلعههای مفتوح
گشته دیگر دانسته نگاه داشته بودند برآرند و هم منت و احسان
کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یک طرف فوج سنگین آنها
مقابل انواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرر و زلزله می رسید
سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکد تاز رسیده قبائل خود را بر
مادیان باد رفتار سوار نموده تمدد رفتت پیداهای قلعه که بر آمده
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعد فاسر داران وائی بآن تیره روزگار
پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو بر فراقت و امانت همدیگر
مقابل انواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زینم مجالست که جانب

گردیدیم مصلحت در اطاعت و وزیدن و ملک موروثی خود، بعجز و فرمان برداری نگاه داشتی است آن مغرور بد اصل و مخمور باد لغوت گفته آنها را بگوش ندموده مبلغی نقد و مجلس ماکولات و مشروبات بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هر روز برای ناهارشان خرچ مفری قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران سرشته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لذکر اقامت انداخته هر روز هر طرفی ده شوخی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگرددند و روز بروز بر فوج سرشته می افزود و بسیاری از بدنهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت میرسیدند و تنازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه رویه بازی و مکاری تمهید و مصلوبه تازه بخاطر آورده ابتداء عهد الغنی نام کشمیری که بوسیله دست فروشی و داد و ستد مایه تجارت بهم رسانده با همه قوم خود و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهم رسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود هندوستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عهد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقع نگار کل که سر رشته تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باعد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر حرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیکر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر الثراین پارچه کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بد کیش و ابجد دست
پادشاه برده بعرض رساند بعد تا ممل بسیار نظر بر تقاضای وقت
و غلبه کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بمقامت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصه
التماس آن مکار بد کردار آنکه حوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسب و جواهر و منصب
مرافرازی یانته بطریق یرغمال در گال بار باشد بعده از روی
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوانی را که دران ایام
بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که حوای
نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشت قلعه دار و اکنکیرا
بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بد بست پردازد
نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او حوم سنکر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت
و اسب و جواهر و منصب مرافرازی یانته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آئند
فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار
ملازمت نماید گذرانند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار مدای
شاد یانته بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حعن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سررازی یافت و بعد از اعنای کشمیری
در دلائی تقدیم این خدمت منصب سه مدی مرحمت نمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عودات
و پیرزلهای چند که عدم وجود آنها مساوی بود شریع نمودند
تا سه پیر خیر حاضر شدن پویا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعد از حرارت و عارضه تب شدت دفعه نمودند روز سیوم آن
پیغام بسرام منجر گردیدن تب و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پویا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از
قلعه بزور انداخت یا از اثر خود را دلشکر مرده
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و ببقارای از راه مکر و
عباری بلند ساخته پادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم
امیدوارم که سوم سنکر پسر خود مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدنون است بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از
قلعه برائتم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار سوم مذکور را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار
دفعه ثانی بجیله و رعد امروز و فردا دایع الوفت نموده درآمد
و رفت بروزی مردم پادشاهی بسته محشم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشانک تا آنکه منصوبه و غدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و خواهران دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باورماراز راه حومه ویردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگنی
بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سلوک
مربعی داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج
رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسکال پای قلعه استقامت
و بزبده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خدمه بخیمه دست اندوس
برهم ساییده همین ذکر شجاعت آمدن در میان داشتند که زهی
تقاضای روزگار سقله پرور دوز نواز که چنین نجس ترین قوم مردار
خواه چنان بادشاه مرا پائید بیر و نرهنک را بدین مرتبه بغربد - و شوخی
مفسدان قلعه و اطراف که بادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده
بود روز بروز زیاد میگردد تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ و دادن خان پنی صاحب مدار تسخیر چلچپی و
جمشید خان بلجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپوتا
بندبله و رام هنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری
از عقب می آمدند انتشار یافت و بادشاه بنصرت جنگ علقه بخط
مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کسان
زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از مردان
رحیمده مر حواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات
طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر داوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرد راه نکان فدا ده از راه
 ناصیده ابتداء طرف پشتی که محمد امین خان و سنطار حسن
 مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند نایقه بر آنها
 گذشته بودند تا سخت آورد و دیگر بردان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از
 هر طرف بران بدسرتان نکرهیده خصال حمله آذر گردیدند درین
 ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که
 فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جدی مصلحت در طرح
 دادن پرورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز
 معلوم شد که غدار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت
 کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زک و خود عجیب بمیان آمد
 و از چهار طرف انواع دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بلندیهای
 کار طلب شرط جانفشانی بعمره ظهور رسید غصص حمید الدین
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوت های
 جلالت پدشه و دیگر بهادران رزم جو تددات نمایان بر روی کار
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمهراه راداپت و چندی دیگر
 منجمله خاندان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین نلیچ خان
 و محمد امین خان و بعضی دیگر بردان حکم شد که بطریق
 طلایه اطراف قلعه برآمده و رجا اثر از کفار که بقصد کمک آن
 تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که
 فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار
 خان چند بارلی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگی آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگی و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایه دیوار قلعه رسید و مردان دیگر نیز بضرع شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رساندند - روزی که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت - وار شده بقصد جهاد و آزادی شهادت که وقت تردد محاصره همه قلعات این تمنا در دل آن پادشاه غازی مغمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکم تاز خان و جمعی دیگر از یکم بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صغیر را نمودند کافران بمرتبه از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاپی شده مقابل حمله مخالفان شعله وار و آوردند و زد و خورد غریب در میان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند •

• بیت •

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهائی که

بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستنان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکوشان کوه اندیخی رو بفرار آوردند و کوه نیردان تپه پدشه زیاده از یک گروه پداده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاد و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم قبات و نشان نغم بر افراشتند - و مخدولان دلباخته دو سه هزار بند و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرست دم راپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته مراسیمه وارزن و فرزند و زیوی که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف که بری گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج مرهقه رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار بایستن آلات شرربار برقرار آن بدکیشانه سوخته اختر مطلع شده اکثر داوران مع داورخان و منصورخان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری ازان جماعه نیافتند مگر چندی دمت و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و مستهم خان بیچاره که اگر لمحه مردم پادشاهی بفریاد او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قاعه بتصرف پادشاهی درآمد و صدی شادیانه نغم بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافت هزار سوار و شمشیر مرصع و اسب با ساز طلا و نیل با براق نقره مغنجر ساختند همچنان داور خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشانی بتقدیم
و عاقده بودند هر کدام بعطای افزانه و خامت و فیل و ا-پ و
جواهر سرالندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر ترک
که زخم گولی بدست او رسیده بود صد اشرافی انعام زخم بها باو
مرحمت نمودند - و بروایتی چنین قلیج خان و محمد امین خان که
ابتداء مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتن
برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز
تقرنات از آنها نظور آمده بود بعد رسیدن بحضور چنین قلیج خان
را افزانه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر میثا عطا فرمودند و
افزانه پانصدی مع شمشیر مربع محمد امین خان مرحمت کردند
و قلعه و انگیز را بر حمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد
در اینجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استملات
زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام
بر شکل و آرام سپاه طرف قصبه دیوگانون که کنار کشتا بتفاوت
مسافت سه چهار کره جریبی واقع است چهارنی مقرر گردید -
و جا بجا حکام همیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین
نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران
سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک لو
مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینوقت خبر رسید که
قلعه بخهنده بخش عرف گندانا از بیخبری قلعه دار و حیلله پردازی
غلیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مقرر نمودند •

درین آوان عارضه بدنی پادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل شدت و وجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هر چند هر روز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگرددند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید و از غش نمودن و بخود گشتن یک دو دفعه خبرهای ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقع گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران در الحرب که همه ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقع ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق برمی آوردند بعد از فراغ این دوی مبارک و حصول مسرت حکیم را باشریفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بسمیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بفرگانون شدند - چین قلیچ خان را بعلقه صوبه داری او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر و امعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالت تمام اواخر شعبان بهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام میام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند *

ذکر مواعظ حال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار

و صد هفده هجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتند روز و خواندن تراویح و ادای مالوة فرض و سنت بدستور هر حال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام میام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگرددند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعه بخشیده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگر شدند •

اگرچه ساهو پسر منبها نپذیرد سیوای جهنمی را از مدت قبل الزم بچند سال بعطای منصب هفت هزارى دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر غیر حاصل سرافرازی بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علیحده مقرر فرموده بودند اما در احاطه کمال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا نموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینوقت ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچه او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضای بیست و دو سال بهم غنائی نزدیک رحیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکن جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشیده بخش از سعی و قدرت دوله قارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث ترح خاطر پادشاه گردید .

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت اراده احرام حضور باظهر اضطراب بمیار بعد از اموافقت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انحراف مزاج اعلای حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارمال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعد از که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا بود مقرر فرمودند پادشاه زاده باجمین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبه احمد آباد از تنویر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگال بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه به شاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با احمد آباد خود را رسانده از بند و بست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجات خان ضمیمه قلعه داری و فوجداری قلعه ملهپور و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند .

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نویسان دار الخلافت
 بعرض رسید که همان مضمون را مکرر اوراق بعد مدت از زبانی
 میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار
 شاه جهاء آباد بود مفصل مجموع نمود چون خالی از غرائب
 نیست چند طری از ان می نگارم مکرر خان پسر شیخ میرخوانی
 که دران روزها ترک منصب نموده منزلی بود از آنکه بتلاش
 کیه با شهرت تمام داعی روزی بخانه او درویشی با عصاره ای
 مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنان شمت و تا متفرق
 شدن مردم زبان بهیج کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد
 و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بیدان آورد فقیر در جواب
 گفت که می از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم
 قدس سره ام و در عالم ربنا بتولیم علم کامیا میسر گشته ام و مامورم
 برین که تا از ان جناب اشارت و اذن حاصل نکم نزد هیچ احدی
 زبان اظهار این راز نکشیم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت
 شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالی
 آنقدر افسانه و احسن ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم
 احتیاج خود دمد که آتش شوق مکرر خان در آزمودن آن صفت
 بیش از بیش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر
 کرده در همه باب کمر خدمتکاری بهت و آن فقیر هر تزییر از میل
 نمودن گوشه و رزق و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا
 آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اهرنی و قدری
 برسد او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه نام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا بستر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم ایدم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لوارث در نظر دارم که بمبلغ قابل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماعت نمود که صاحبخانه بیادش
طمع راضی گشته چند اشرافی بدست آن شعبده ساز داد و او آن
اشرافی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود
که رفته در فرصت چهار پنج گوی طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبح ساخت همینکه چند قطره خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو شست و طفل مذبح را عذالت
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال بصدای بوق درویشی
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامی زد درو طالب آن فقیر که طفل
بشپاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او فالش دارند فقیر را
حواله نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضی
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دود و ربه از ملاحظه بدنامی
تا هزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله
آنها نمایند و یک دام ندهید بتسلیم صاحب خانه می پرداخت
و هر لحظه بر سماعت هواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منج مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زبانی تمام

خود را بطرون درالداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبیرید
 طلای غیر مسکوک را در کوزه آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
 مضاف در نظر او جاوه داده هر روز بر ترغیب او انصون تازه دمیده
 آتش رغبت، او را تیز مینمود و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
 است و درین مابین هر چند بد و تواضع بهش تحف و تکلیف تغیر
 لباس می نمود او بلباس بی طمع التماس آورد می نمود - و در
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که
 عقل درغور آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان
 یکی بدیه می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر در میان
 می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
 مباحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
 رسید و فرمود که دیگی که از آن کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس در آن ظرف
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت در آن دیگ
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویه
 عیار پیشگان ذوق نفوس بحضور صاحب مال در آن ظرف مالمال
 بالای هم چیده سر او را بکل حکمت گرفته کوال کنده زغال بسیار
 مع دیگ در انجا مدخون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
 برادرخت بعده که دلت از اول شب گذشت هدای غریب
 و آواز مهیب از آن دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان مجیب اضطرار
 هر جا که خواهید بود جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که
 خدمت آن لعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و بیادها
 بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته
 بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که
 بر هر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقیق احوال
 فقیر هر تزییر پرداختند اصلا نشان مقوله شب و آمدن مردم
 محسوس بر در خانه نیافتند تا بیدردن فقیر چه رسد چندانکه
 جست و جوی هنگامه دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند
 بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد
 و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران گرچه
 بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی
 زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نداشت و ازان طفل مذبح که زیر
 خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند -
 و هر ساعت بر حیرت افزود تا آنکه آنش اطراف دیگر را
 خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه
 و پل سیاه بجای طلا و اشرافی بنظر نیامد و قصه سر بسته با وجود
 احتیاط اخفا بر ما افتاد و خیر بمحمد یار خان رسید و همان میر
 عیدالله لوگر خود را که نزد مسود لوراق نقل نموده نزد مکرم خان
 برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری
 حیار عیار پدیده آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در خدمت
 او بود در وزن و انعام تماشایی که دادم باو بخشیدم برد •

باز بقه‌زیر-وانج حضور و ذکر غیر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد. بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور لژانکه از راه غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت و وجودی بربرادران نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعرضه وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار ده اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظام آباد عرف بهار پخته مدت صوبه دار بالامتقال بوده بغرام آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از آنجا بیجا نموده طالب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت طالب حضور داد و ندانست که بحکم آیه کریمه وَلَا یَحْقِقُ الْاَمْرُ الْحَقَّیْ اِلَّا بِاِذْنِ حَکْمَتِ شَاه زاده محمد عظیم بلائی عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پنجم برای شاه زاده محمد عظم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورون حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالی قدر بخت - و غیر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یلک حال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دینولا از زبانی محمد اعظم شاه بنبوت پیوست •

ذکر مواعین سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر و ائمه
 ناگزیر خاد مکان طالب نراه مطابق هذه هزار و صد و هجده هجری
 محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و
 گردآوری لشکر و سپاه کارزار دیده که علاوه آن جمده الملک اسد
 خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته
 بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز
 مزاج پادشاه هارگ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت
 بلاغته نمودند اما اثر ضعف و علامت فقر آخرت از چهره حال
 پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده
 محمد اعظم شاه نسبت به پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله
 و از علم عقلی و نقلی بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی
 و حرکت های بیجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را
 رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به نرسد خورد
 محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود - سلطان حسن
 عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و تدبیرت بر چهره حال او
 ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش
 نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند -
 حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای
 وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد
 با جمعی از مردم خاص که سوی نوکران رفیق خود ساخته بود
 مسلح و مکمل رفاهت می نمود و چند روز و شب کمر بسته احتیاط
 تمام در نگاه بانی پادشاه زاده می کشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معنی بخدشت پادشاه نمود
 جواب حاصل نهد تا آنکه رقعہ بخدشت نواب رُیب النصار
 بیگم همشیدہ اعیانی خود مشتمل برگلہ بی ادبی حسن خان
 کہ پا از دائرہ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و در آن درج
 نمود کہ اگرچہ مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست
 اما ادب حضرت مانع است آن رقعہ کہ بحضرت خلک مکن رسیدہ
 بعد مطالعہ بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند کہ وجود
 حسن خان معلوم کہ از طرف او این ہمہ مغلوب وسواس و هراس
 گردد ما محمد کام بخش را جانی مرخص می نماییم - اگرچہ
 محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود بیچید اما
 بجز صبر چاره کار ندانست و جدا شدن برادر خود را غنیمت
 دانست - از آنکہ پادشاه عاتقہ بین مزاج خود را خالی از
 مادہ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زادہ را روز بروز
 زیادہ مشاهده می نمودند مانند هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
 ارتحال خود در لشکر مادہ خلل و فساد عظیم در بارہ خلق اللہ
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود اقتداء
 پادشاه زادہ کام بخش را با ہمہ اسباب سلطنت و اکرام و
 احترام تمام بصوبہ بلچاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند کہ از
 حضور نوبت نواخته روانہ شود از مشاهدہ آن محمد اعظم شاه چون
 مار زہردار پیچ و تاب خورد اما طاعت دم زد و نداشت - و در
 همان دوسہ روز محمد اعظم شاه رانیز بتعلقہ صوبہ مالوا بتعین سزاول
 شدید رخصت نمودند - بعد روانہ نمودن هر دو پادشاه زادہ آزار

پادشاه زیاده روز بشدت گذاشت و تمپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بکچویز منجهان برای برآوردن نیل و یک دانگ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که نیل تصدق برآوردن طریقۀ هئود و اخترپرستان امت چهار هزار روپیه نزد قاضی القضاات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نبردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بلام فرزندان نوشته حواله حمیدالدین خان نمودند •

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعدة سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری میزد هم اسفندار ماه الهی بعد ادا نماز صبح هروح بذکر کلمه توحید نموده قریب پامی روز برآمده ازین دار فلما بروضه جنان شتافت - نوک سال و چند ماه مرهله عمر بهایان رساند و پنجاه سال و دو نیم ماه علم سلطنت برافراشت •

• بیت •
اگر صد سال مانی در یکی روز • ببايد رفت زين کاخ دل افروز
و ما بين مزار حضرت شيع برهان الدين و ديگر بزرگان دين و
شاه زري زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند
ديه سير حاصل از پرگفت نواح خجسته بدياد منجمله سرکار
دولت آباد جدا ساخته به پرگنه خلک آباد موسوم نموده برای
خرچ مزار آن خلک آرامگاه مقرر گردانیدند •

در اولان تیمور بلکه در پادشاهان ملقب دهلی بحسب ظاهر
 پنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستره ممتاز باشد
 عد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیده او در جلد اول
 و محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای
 هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر
 بودند اما از آنکه نظر بر پاس رعایت شرع حیات را کار نمی
 رموندند - و بندگان و بست ملک بی سیاحت صورت نمی گیرد و میان
 مرا بحسب هم چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که
 کار می بردند کمتر پیش می رفت و هر مهمی که می نمودند بطول
 می کشید و بآخر نمی رسد - باوجود طی نمودن نود سال ازمرحله
 عمر در حواس خسته ایشان تفاوت راه نیافته مگر پاره در سامعه که
 فهم بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر
 می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند •
 روزی ضعیفه از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم
 ناکید مسترد ساختن زر مفضوبه باو دادند باز برگشته آمد که
 فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود
 فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده بنزد دیگر همان
 فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق
 قرار داده از من از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد
 آورد در جواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما
 حکم سیاحت یکتا در فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام
 ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظه سیاحت حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برزی نمود چهلکا گرفته برگشته می آمدند •

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یکت صوبه قلمرو حضرت خلد مکن بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجمعی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد •
حقائق و معارف آگاه شیخ محمد وارث که مجموعه فضل و کمالات موزی و معنوی بوده در عالم انزوا بکس ریاضت نوشیده منظور دیگر یافته ای الهی گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در بر آوردن کار خلق سعی وافر از ایشان بعمل می آمد •

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشی خویش و بارگشی محتاجان دلربیش چنان طبل شهرت آن داصل الحقی گوش عالمی را پر آوازه ساخته بود که اکثری از مسلمین و هند و مسلمانان هر قوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار محتاجان و دماندگان میگرددند و سر پرهذه بذکر الله هو مشغول بوده نمی یاب الهی نمی بودند - بعده که حیددی یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - حیددی یحیی گفت

صاحب مرجع و مرئی عالمی اند و من مع عیب دارم اولاً غلام
 جامع زده و دوم قوم حبشی که درشت روی و درشت گوی بدترین
 انسانند - سوم کوتوال که کسمب و کار او به بیرونی است الحال
 که تشریف آورده برای این جماعه می فرمایند بجای منت داشته
 قبول دارم اما بار دیگر که تصدیع کشند قبول نخواهم نمود - شیخ
 گفت اگر باز آمده باعث تصدیع گردم - سر مرا تراشیده برغر - وار
 نمود تشهیر نمایند - میدی یحیی جمعی را که شیخ برده بودند چهره
 نوشته صحیح نمود بعد دو سه روز دیگر باز سه چهار نفر آمده
 بخدمت شیخ از روی حاجت بجد شدند که ما را هم برده نوکر نمایند
 هر چند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام
 و خدی همراه گرفته نزد سیدی رفتند گفت چون شرط کرده بودم
 که اگر باز تصدیع دهم سر مرا تراشیده تشهیر نمایند و این خرد
 حجام همراه آورده ام الحال سزا که بابت داد قبول دارم اما این چند نفر
 را نوکر باید نمود - میدی یحیی شایده تبسم کذاں فرموده شیخ را
 قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب
 ساخته بطریق وعظ گفتند که هرگاه مید کونین رسول الثقلین صلی الله
 علیه و آله وسلم دختر خود را کدخدا نموده باشد تو که پادشاه دیندار
 باشی دخترها را چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیده
 ایشان زیاده از آنست که بتعداد آید •

بعده سید حسن رسول نما که مجموعه فضل و کمال و از
 مستعدان روزگار و اصل باله بود خصوص در علم تفسیر و
 حدیث و عبادت و ریاضت فادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دول که در خدمت آن حید از روی ارادت و عقیدت بچشم می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که از مردم نفرت گیرند ملوک می نمود و از ملاقات دنیا پرهیزان خود را می کشید و هر که بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویه روزگار باو می گفتند اما از رویان ثقه مسموم شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را در سعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مقتدر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند و دیگر حضرت شیخ برهان قدس جو از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب ثوابه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان بازاده تمام بسر برده کلوخ استنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرور و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن بزرگوار حق نویسد کم است - با کافه انام خاص و عام چنان ملوک و مشربات را کار می فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام در خدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابله دارا شکوه می رفتند خواستند که بدین ایشان بروند چون با لاطین ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیو وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زایب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دوم که باز
بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را
خوش آمده ما را بفرمایند که برای فقرا تکیه دیگر اختیار نمایم
بعده حضرت عالمگیر بمالوا (۲۳) نام که در خدمت شیخ شب و روز
برای آب وضو حاضر می بود و خاطر او را بسیار می خواستند رجوع
آورده باستصواب شیخ نظام مانون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن
برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فائده رخصت
حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر
و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر
شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال برمی نمودند حضرت
خلد مکان شروع بشکوه عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه
وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده
درخواست فائده امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ
برآمد که از فائده مانقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید
به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فائده بخوانید ماهم دست
بفائده بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد -
والد محرز اوراق که بتجویز منصب شاه عالم باراده حضور برای
رخصت و التماس فائده بخدمت شیخ رفته عرض مطلب
و التماس فائده نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از
رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

چرا که ابتداء بعد عرض منصب درجه پذیرائی نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد از رنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده مصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آریز آن باردیگر معرض رسید غائبانه درجه پذیرائی یافته بود - جمعی از مریدان خاص شیخ که شب روز در خانقاه حاضر می بودند از کمال عقیدت و فغانی الشیخ گشته در عالم بخود می مگر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هر چند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بمروز ایام ازان اعتقاد فاسد باز آورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه گوشند والا احکام شرع بر آنها جاری سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سلب بدعت و در جلوس خلعت مکن آن برگزیده حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازه آن بزرگ را برداشته می بردند محرر اوراق هم از جمله چندین هزار آدم در بای جنازه میرفت هر چند که بدیده تامل نظر می انداخت اصلا مرئی نمی شد که جنازه بر سر انگشتان مردم میروید یا بر هوا میروید •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محله دولتمندان گزار دریای پتئی دار المرور برهانپور سکنی داشتند

و ہم عصر حضرت شیخ برہان بودند خالد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود کہ فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبتہ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویہ متکلمین می کوشیدند کہ از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نہایت نفرت داشتند و در جوار خانہ ایشان احدی را جرأت نبود کہ آواز سرود بلند نماید بلکہ سواری گنبدائی شاہ و گدا کہ از در خانقاہ ایشان می گذشت بدون آنکہ آواز نقارہ و آرایش نامذروع همراهہ نباشد نمی توانست گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکہ در اوائل حضرت شیخ برہان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برہان دربارہ شیخ عبداللطیف مکرر می فرمودند کہ ما را شکر باید نمود کہ با چنان متشرع حق پرست ہم عصر واقع شدہ ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبدالمطیف را نیز باشیخ برہان اعتقاد بہم رسیده بود •

دیگر حضرت میر نصیر الدین ہروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیہ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود کہ ہرچہ از وصف آن برگزیدہ زمان بزبان خامہ صدق بیان جاری گردد بجاست - از ہردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام اللہ و تفسیر و دیگر کتب سلوک نمودہ وجہ معاش خود بہم میرساندند و مائیم الدھر بودہ بعد انظار و ادای نماز عشا دو سہ ساعت نجومی خواب نمودہ باز قبل از از دوپہر بیدار گشتہ بعد ادای نماز تہجد بتلاوت کلام اللہ تا رسیدن

وقت نماز صبح مغلول میبودند و در تلاوت چاندان وقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمه چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابعت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و دیار میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و صحبت ته دلی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما ناکه در چند سه چند آن بهر وجه داو عائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دین و حکام نفرت تمام می داشتند - مگر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول نمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی مغور خان صوبه داو بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عامی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکم رانی با خلق اله می نمایند امیدوار مکانات آن باشید - مجهول از احتغاف و قناعت آن بر گزیده اخلاق می نگارد که چون عنایت اله بخان بآن سبب ارادت

غائبانه بهم رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بقام
خواجه ادهم صدر بهانپور بدین مضمون فرماد که چون حقیقت
ملاح و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ
یافته که آن سیادت پناه بجانب آن سید والا قدر رفته بهر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیده در ماهه با یومی نقد تجویز کرده
معروض دارد که مطابق آن فرمان وسند دیوانی از حضور عطا شود
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعہ در آورده بدست صدر داد صدر گفت
هرچه حضرت فرماید و هر دین که نزدیک شهر خوش نمایند یا
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می
نمایید صدر گفت چون بقام شما حکم رسیده بخدمت شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین
غضب و گمان هم ادهم دیگری شاید نزد من آوردید اما درین
حکم چهار صفت نوشته اند از انجمله سیادت را انکار نمی توان نمود
و دعوی هم ندارم اما از ملاح و استحقاق و فضیلت که نوشته اند
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شده گفت ظاهراً مایه توکل دارند سید در جواب فرمودند
آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنند
او کلید دار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

مذخوران جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلد مکان بود ترک علائق دندوی نموده منزلی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بنحیر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجدگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند •

سید سعد الله نواسه شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدبران مشهور دیار شرقی بود بی و پنج سال نزد جناب مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقایی و نقلی و رباعی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعد بزیارت بیت الله رفته در آن مکان متبرک دوازده سال بشفل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب فقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکه متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف حج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردد و بآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که از سید بمیان آمد و شریف گفته او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعد که در بندر سورت رسید همانجا منزلی گردید - بعد از آنکه از روی نوشته اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلد مکان رسید دو دینه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش مید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام در بند سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان - لوک و زیست می نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او ارادت خاص بهم رسانده بودند . و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلد مکان را بخدمت آن حید اخلاص تمام بهرچیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص میداد بخدمت پادشاه می رسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می شد و برای هر مطلبی که در حق کانه آنان می نوشت درجه پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالاشفا از نوشته سید ماما بعضی رعید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب التکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که در کار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتی میدهند و از آنها در ماده مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردن هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد مانع فرموده اند از آن روز پادشاه نوشتن جواب حید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک نمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب نرض دانستن محبت ائمه اثناعشر از روی مبالغه می نوشتند حضرت خلد مکان بغضای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نهایمه - از آنکه یکتا دو ناضل بندر سورت را نظر بر مشربیت و سلوکی که سید با جمیع هند و محلمین و در بعضی اعتقاد هندی و سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندی که هر رازی نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

• بیت •

بنام آنکه او زامی ندارد • بهر نامش که خوانی مربرآرد
مضمون آن که بگوش فضا رسیده بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ حاکم ملتان که بحلیه کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبه پیروی شرع محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم می نمود که هر جا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه در منع آن قاطع و قوی گشتید و در محله که
سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانه حکام نمی خورد - و جمع کثیر باو
گرویده بودند اما هر که بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در مانع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو
می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و بن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویه روزگار نماید قبول خواهی کرد
 یانه او در جواب میگفت که هر چه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
 که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هر چه خدا و رسول خدا فرموده
 اطاعت خواهم نمود و باز بار می پرید که اگر زن تو بتو کادش
 نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی در خانه تو نمی مانم
 برضامندی زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا
 خواهی آورد بعد که می گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
 ازین مقوله گفتگوی نموده توبه میداد و تائب می نمود تا آنکه سه چهار
 هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند
 هر که برای او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و
 پیشه او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهده نفقه زن
 و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جمله نذری که می آوردند
 پنجم حصه آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایه تجارت خود
 ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش می نمودند قبول
 نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار
 و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
 در مذمت حکام ظاهر و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که
 مصاحب حکام برای ترقی معاش میکردند و در مزاج گویی
 و جذب قلوب اهل دول می کوشند و حکام را رهنمائی بسوی خلاف
 فرموده خدا و رسول خدا می نمایند و در مجلس آن جماعه سرود
 می شنوند و رقص و سماع بر مقام بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر
 در ذکر جمعی که مرتکب بعضی بدعت های نامشروع خلاف کتاب

که در شب براه و آشوب و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعمی که بنام میت بخده حق مستحقین را بخانه یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف رویه عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین بر سر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تفباکو بسیار میگویند و کلمات درشت بزیان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ بالو عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضاات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی در میان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزرگ و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجالس قاضی حاضر گردید قاضی بر سر حرمت تنها که در کدام کتاب و قول کدام میبندد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه در حرمت کشیدن آن گفتگو می نمایند سوال کرد میر مرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفتم و گفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جای دیگر اختیار نمایند و کلمه و کلام درشت از طرفین در میان آمد میر در جواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرع - اما بعده در ایامی که حضرت خلد مکان بهم تسخیر قلعات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور عده مخاطب باکرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را خدمت پادشاه رسانده کتابی که محمدی بحق گو تالیف نموده بود گذراند پادشاه دین پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را پزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمد لله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند - بیادشاه زاده محمد کام بخش فرمودند شما سید را زود خانه خود جا داده آنچه ارشاد نماید بجمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والا قدر از قبول ابا نمود و بعد چندی روز دیگر پادشاه فرمودند مید ما می خواهیم که شما خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرماییم مید در جواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که تابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند بر سر قبر هر بزرگی که ظنیر و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود می نمایند استخوان آن بزرگسرا برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما فائده نداد و

آبروئی که مید بخدمت پادشاه بهم رسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن در خدمت پادشاه نمود بدین آنگه رخصت حاصل نماید روانه برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی مید پمربند ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز بر سر منبر که در مذمت خوردن محکرات آیه و حدیث می خواند در باب دومین بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلاء کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضلاء دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانه خود رفته بر نیامد و در همان ایام اجل موعود او رسید و بقبر مشهور خود را مسموم ساخت *

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطه دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل
نموده بیست گروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعه خلعه مکن
پا رسید همان روز حواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته
با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار
خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سواي اسدخان
و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال
بار بودند با استقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند
بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بچند قلوب و تسلی
جمعه الملک اسد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمه محل
پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توبخانه و
کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن
همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولن شدین برای سرانجام
باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان
هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بهاء زاده
بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده
بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تاراجیدن رایست ظفر پیکر در پیش قدسی جرأت ننماید - دران ایام محرز اوراق در رفاعت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه احمدآباد و فوجداری سرکار تها نصیر و کودره داشته بود بهم فی الحقیقه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چویدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتأکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطاع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبری از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت درپا یافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هر روز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر با احمد آباد مشتمل بر خبر واقعه ناگزیر حضرت خلعت مکن رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتی نموده بخدمت شاه زاده رفت شاه زاده در خواب بود نظر بر تأکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نماید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرای عرض نمود که محمد مراد خان بیچاره مضطرب آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماری پادشاه رسیده بود هر چند خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارد پناه خواجه سرای عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته با چشم اشک آورده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که با خود برده بود بدست شاه زاده داد تسلیماب تعزیت و تهنیت - مملکت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعد شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار مملکت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خاق نمیدانستند زاده ازین نیست که چند روز آسمان بر سر مراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی مملکت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد از آن ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبه عید الضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بر آن یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعه عالمگیر پادشاه غازی بر زبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رنجه خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار با کبر آباد رحماند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه از راه دمواس مانع نگردیده بیدار بخت را مازون می ساخت در اکبر آباد که مخفی خان خسرو بیدار بخت صوبه دار بود و ده کرور روبیه موی اشرافی و روبیه غریب نواز که تا پانصد توله بون می باشد و طاع و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خانه قلعه دار که خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملک هر که پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حواله او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود بعمل می آید •

الحال چنانچه کلامه از احوال محمد کام بخش باحاطه بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعۀ پریزده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه عالم سنان باو رسید - محمد امین خان باتفال جمعی بدین اذن و اطلاع محمد کام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رحانید و ارجد شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاده در لشکر کام بخش در داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مریممی که همراه مانده بودند کوشیده از آنجا بقصد تصرف قلعۀ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعۀ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعۀ دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای ورودن قلعۀ نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست درج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعه عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیرومق بعد آمد و شد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهایی نمایان بظهور آمد مید نیاز خان کلید قلعۀ را فستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دو ماه که از بند و بست شهر و اطراف خطر جمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهرایی سرانندی داده بخدمت بخش دیگری مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بنقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدی
حیدرآبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و ولا شاهی
را از بخشیدن جواهر و خطاب مبالغه همچو ممتاز گردانیده جوش
جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه
بدین مضمون جاری ساختن فرمود • بیت •

در دکن زد - که بر خورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه
بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تحسیر
قلعه واکنگیر گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده
وقت شب خیمه خود را چنان امتداد گذاشته فرار نموده خود را
باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش گلبرگه رسید قلعه را بتصرف
خود آورد و سید جعفر نام از سادات باره را بتجویز احسن خان
قلعه داز نموده پیشتر بقصد واکنگیرا که بعد خبر واقعه حضرت خلد ملکی
بتصرف هریانا یک هفته بود متوجه گردید بعد از آنکه پناهی قلعه واکنگیرا
رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیری
نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری
بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تحسیر قلعه نمود قلعه دار
گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و
احسن خان در عالم همچو شمی سو مزاج بدیان آمده بود
تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بلام دیگری
مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل ندان بعد از آنکه محمد کام بخش
خود پناهی قلعه گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در - هردن
قلعه استادگی نمود و بدنامی آن باحسن خان عائد گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معانی محصول داده در گرد
 آورده آمد میگویند تقرب خان بعرض محمد کام بخش رسانده که آبانی
 بازار گنج احسن خان با عرض شکست شاه گنج پادشاهی می گردد
 و کام بخش مانع آبانی بازار احسن خان گشت این معنی بر طبع
 احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش
 می نمود بهیار ناگوار گردید و جهنم بازار خود را شکسته نزد
 تقرب خان فرستاد بهر حال باز تملی احسن خان نموده برای
 تحسین قلعه کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین
 نموده پسر خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از
 مهرور قلعه سررازد به پیغامهای رعد و وعید و دواندن مورچال سالک
 لایحه برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد
 آن طرف ارکات که داود خان افغان بلخی فوجدار آن ضلع بود
 احسن خان برای ملک گیر می مامور گردید و تردد های که از
 احسن خان در جانفشانی با وجود کمال عسرت که بر تمام لشکر
 نطقه می گذشت در آن طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن
 پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محمل
 موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد •
 اعظم شاه دهم ذی الحجه بر تخت جلوس نموده بدین
 سکه دکن را پر آوازه ساخت •

سکه زن در جهان بدولت و جاد • پادشاه ممالک اعظم شاه
 و امرای قدیم پادشاهی و رانگاری و اکثر امیران رباب را بعطای
 خلعت و جواهر و امانه و وعده و وعیدهای لطف آمیز نواخته و

امبدوار ساخته و خط ماه ذی الحجه باتفاق جمده الملك اميرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و ميرزا صدر الدين
محمد خان و صفوي خان كه تازه از ايران رحيله بخداست
بخشيدگري سرفرازي يافته بود و تربيت خان مير آتش و
چين قلمچ خان بهادر كه در همان ايام از صوبه داري بلجا پور رحيله
بود و محمدامين خان و خان عالم و مغور خان پسران خان زمان خان
دكائي كه هر دو در شجاعت ضرب المثل بودند و كامياب خان و
سيد مظفر خان اسدخاني و راجه رام سنگه هاره و دلپت راوبنديله و
جمعي ديگر از امراي نامي همراهِ خود و ركاب حضرت پادشاه
مغفور كه اگر بتعداد همه پودازد بطول كلام منجر مي گردد بقصد
مقابلت شاه عالم روانه گرديد - هيمنكه نزديك نواح خجسته بنياد
رحيدند شدند كه حميد الدين خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگير
۱۰ كه در جوار درگاه حضرت برهان الدين و زين الدين مدفون گشته
مجاور گردیده بعده كه براي فاتحه سرودن حضرت عالمگير تشريف بردند
دست حميد الدين خان گرفته همراهِ آوردند - بعد ازاكه داخل
خجسته بنياد شدند منصور خان روز بهاني را كه بحكم عالم گير
برای جاري نمودن راه پيشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنياد مامور فرمودند - ميرزا يار علي بخصت كعبه الله
حاصل نمود - بعده كه بسواد دار السرور برهانپور رسيدند يك دو مقام
نموده بعد بلد و بخت ضروري كوچ فرمودند - محمد امين خان
بهادر و چين قلمچ خان بهادر كه مخاطب بخان دوران گويدنه بود از
بعضی وضع و سلوك اعظم شاه انصردنه خاطر گشته ترك رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرنجیات را قابض و متصرف گشتند •

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور ملهم خان را که در منصوبهای کاریار و کار طلبی نادب العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخداست شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهم رسانده بود شاه دیوانی مهالات جاگیر خود که در صوبه لاهور داشتند بدو فرموده نجوین دیوانی صوبه لاهور نیز بدام او بحضور معروف داشته بودند و سکه دیوانی نیز بدام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه ملهم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطارهای شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بروقت بکار آید در پرنجات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذی الحجه خبر واقعه پادشاه به پشاور رسید و بهادر شاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دهم آن که عرصه داشت ملهم خان نیز مشتمل بر مبارکیاد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینه و کاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشود و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نهک پوزدهای قدیم ماله

در شجاعت و تردد نانی فتح الله خان است در مرحد اکبرآباد با
 پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام
 طلب امیران و شاه زاده معزالدين که صیبه دار گشته بود و
 اعزالدین نه نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعی که
 گمان نداشت و هوا خواهی برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ
 بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند
 و مذم خان که بمحور رسیدن خبر واقعه پادشاه بفکر نگاهداشت
 مهمل و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار
 پنج هزار سوار برآمده در منزلی لاهور محله مهمل و توپخانه نموده
 با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملاصفت نمود و تسلیحات
 سلطنتی بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -
 حاصل کلام اولی الامر محرم الحرام حنفه [۱۱۱۹] مذکور فواج دار الحلفان
 لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارکی که در سلخ محرم
 و غره صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزرگ سکه
 و خواندن خطبه بتمام نامی خود حکم فرمودند و امیران همراهم
 مع نذر و نیاز تسلیحات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید
 کهنده را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقره سفید بخت را
 شرف رواج زیاده از اندازه روی داد - اگرچه حکم نمودند که نیم
 ماهه هر روز روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن در حضور لکها
 مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طایب و داد و ستد بهمان وزن
 سابق مسکوب می نمودند رائج نگردید - و برای طلب پادشاه زاده
 محمد معزالدين صوبه دار ملتان مع بحر کلان که حکم صادر گردیده بود

دربین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزارى پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدين پسر محمد معزالدين را منصب هفت هزارى سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظيم را غائبانه بعطای منصب هجده هزارى پانزده هزار سوار سرانرازي بخشيدند و فرمان نود رسيدن بمقتدر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظيم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفيع القدر را شانزده هزارى پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزارى ده هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خاف پادشاه زاده محمد عظيم را بهفت هزارى دو هزار سوار سرانرازي بخشيدند و منعم خان را از پایه هزار و پانصدى مراتب چهار هزارى دو هزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنايات ديگر مرحمت نموده اميدوار عطای وزارت و مراتب اعلى ماخذند و پسر گل خان زمان را اضافه و خطاب خان زاده خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب باله و دى خان نمودند و مردان على خان را بخطاب هزار خان سريلندي دادند و عنايت خان پسر لطف الله مرحوم نبيرو - عد الله خان را بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و علم و نقاره سوار ساخته بهراولي فوج پادشاه زاده گل محمد معزالدين ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسين على خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدى بود سه هزارى دو هزار سوار نموده از عطاي نقاره بلند آواز گردانيدند - نياز على خان را خطاب

قلعہ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشہامت خان ساخته و محمد سعید را د امانت خان را بخطاب میف اللہ خان امتیاز بخشیدند و دیدہ منزل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قروای مامور فرمودند و بہمین دستور بعمیاری از خانہ زادان در شناس و ملازمان کار طلب والا شاهی را کہ اگر بتحریر تفصیل ہر یک پردازد از ورشتہ اختصار باز سی مانند بعطای اضافہ و عذایات دیگر بر ہم دیگر امتیاز بخشیدند و ہمہ را بامید ترقی آیندہ خورسندہ گردانیدند مبلغ چہل لک روپیہ از خزانہ لاهور گرفتہ کوچ فرمودند بعد رسیدن سہرند بیست و ہشت لک روپیہ وزیر خان کہ صاحب مدار سہرند بود از زر پادشاہی پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاہ جہان آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پاکشاہزادہ محمد عظیم (متضمن ہرنگہ بعد رسیدن نزدیک شہزاد پور برخبر واقعہ ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافتہ شروع بنگاہداشت عہدہ نمودہ بگرد آوری فوج و دلاسی تمن داران عمدہ آن نواح و تسلی و رعایت فوجداران صاحب فوج پرداختہ ربانہ از بیست ہزار سوار فراہم آوردہ بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان صوبہ دار را مغلوب ہراس و بد دخل و محصور ساختہ اموال او را بضبط در آوردہ باقیخان قلعہ دار را نیز مستمال نمودہ برای ہیردن مقالید خزائن انتظار مقدم سعادت توأم میکند - سلطنت سواد اعظم ہند بران زیبندہ تاج و تخت پادشاہ سلیمان پایگاہ سکندر اقبال ہمایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مرزہ

فرحت اثر مکنون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون
خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقی
خان قلعه دار که برای - پارس خزانة عذر نزول رایت ظفر آبت
بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر می کشید از زبان منهدیان و اخبار
نویسان معروض گردید - گویند باقی خان در سپردن کلید قلعه و
خزانة از روی عجز و نیاز بخد مت پادشاه زاده محمد عظیم التماس
نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما
هر که پیشتر برسد کمر خدمت بسندہ مقابلید خزانة مع قائم خواهم
سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت
بهاور نظر بر تودن محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه
خواهد رسید *

القصة بعد شرف نزول دارالخلافه و رسیدن عروسة داشت
پادشاه زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان
را نزد محمد یار خان نپذیرا آصف خان که قلعه دار دارالخلافه بود
فرستاده به پیغام عنایت آمیز احتمالت نمودند محمد یار خان به مع
رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفی
و دوهزار روبیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد
یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعی
از بند های پادشاهی و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده
هرف اندرز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از
زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهای میلست
نشان و بدست آوردن سی لک روبیه از خزانة دارالخلافه و سرانجام

بعضی مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت
ظفر آیت طرف معتقر الخائن اکبر آباد بلند آرازه ساختند و وسط
ماه مذکور در مواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب حیدام ظفر انجام
فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم
عرب اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه دار با مقابلید قلعه و خزائن
سعادت آستان بوس دریافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانند و مورد
الطاف و عنایات بی پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرافی و
روپیه باختلاف روایت موای طلا آلات و نفقه غیر مسکوک که از جمله
بیست و چهار کرور روپیه فراهم آورد صاحبقران ثانی بعد از خرچ
نمودن حضرت خلد مکان که پیشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده
بود و بروایت دیگر مع اشرافی و روپیه غریب نواز که از حد توله تا
پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرافیهای دوازده
ماه و سیزده ماهه محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب
می نمودند بعرض رسید حکم شد که عجله چهار کرور روپیه را اشرافی
و روپیه بر آورده از آن جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زاده رکاب
کهنه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و
لک روپیه بسادات باره و لک روپیه باغرخان و مغلیه همراه او
بدهند و بهمین دستور بیست لک هلی پادشاهی که در رکاب بودند
و نوکران سابق که هشت ماهه نه ماهه طلب داشتند - و دو ماهه
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عده تمام کارخانجات و خدمه
محل رسانند و همچنان بارباب طالب و درویشان صاحب ریاضت و
لرباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرافی بمخشش

در آورند جمله دوگرو روپیه بتعین سزاولن شدید بخدمت درآمد -
گوبند در تقسیم زربمربطه تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دمت خان زمان که خود از روی تهدید مزاولی می نمود یکی از
نحوه‌پردازان کشته گردید - خان زمان را از اصل و افاضه پنج هزار
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب به صاحب المیف
و القلم وزیر با فرهنگ جمله الملك بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پندسی پرداخته امرای
کارزار دیدند و زم آزما را چرنغار و برنغار و یلدهس و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آخرخان را بخدمت قراولی مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه گرو روپیه و بقولی یازده گرو از
زر فراهم آورده صوبه بنگاله همراه داشت محکم سی هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت موجودار و قلعه دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاده از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نملک قدیم و ندویت او چشم
برراه بود که جان نثارخان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بهادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما از آنکه از غلبه تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبه محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نملک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و بدین محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت بمصر فکر
 فرو رفته از آنکه خود را در عقل و رای صاحب معلم ثالث میگزیند
 در عالم عاقبت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت
 محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بمصعب ظاهر از
 قدیم الخدمت شاه عالم گفته می شود اما بدل و جان از بندهای
 عقیدت نشان آن جلایب و اراده ملازمت عزم جزم نموده در فکر و انجام
 برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی
 آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پیر غلام فوج
 برای گرفتن و بردن عاجز تعیین نموده اسید و ارم که از راه فضل و کرم
 قبل از رسیدن فوج آن بای عظیم مدد سواری و باربردار مع نوج شایسته
 هفایت و تعدن فرمایند تا خود را برکاب عالی رسانند و بهمین مضمون
 بخدمت شاه زاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت
 احرام رکب بقصد جانفشانی بتمه محمد اعظم شاه فوج برای
 بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را
 بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هر جا که زود فوج برسد همراه آن
 روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود
 سازد اما بروقت نوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایست
 ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد
 اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید
 لیکن از آنکه یاسپاه برای طلبت سابق و عرج حال نزاع بمیان آمد
 و باربردار بمصر نیامد بسیاری از اسباب زیان سوخته بهر وجه که
 دانست جوده خود را با چند سوار معدود که قدری باربردار از طرف

پادشاهانده محمد عظیم نیز در راه رسید خود را بغوج شاه عالم رسانده
 • ملحق گردید - از آنکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم دکن والین سیزد
 چهارده سال برناه حال در تعلقه قلعه داری و فوج داری و جاگیر
 میر حاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت
 بعد مرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت با خود آورده
 بعرض رساندند که با ۵ چهارنیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف
 مرضی شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجه آن چنانچه بگزارش خواهد
 در آمد بتوقع پیوست •

• الحال کلمه چند از محمد اعظم شاه بزرگان خامه میدهد بعده
 که محمد اعظم شاه با قوچ خانگه رکاب قریب می و پنج هزار
 سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار
 تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیده مزاج گرفته حضور متوجه
 بیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بیکار گذاشته و فیروز
 جنگ را که در برابر بود همان جا نگاه داشته بطریق قافله سالاری
 که بهم علانی بیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع
 مراحل و طی منازل می نمود - اگرچه از عطای افزانه و ترقی مراتب
 و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا می کوشید اما در تقسیم دادن
 و طلب سپاه و عطای مساعد و انعام نقد بسبب قلت خزانه
 امصاک را کار می فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش
 بعرض می رساندند از راه غرور و تهوری که داشت بعدم احتیاج
 لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت بزرگان می
 آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداعت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گونی و کج خلقی گاه گاه موافق رویه او که داشت علاوه خراش خاطر ها و انسرنگی دل های همراهان می گردید - بعده که از دار الحور برهان پور عبور واقع شد چنین قایم خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بلجاره لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد از آنکه از آب هاندیا عبور نموده بهرحمد در راه رسیدند از آنکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نیبره سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطه خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود او را با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رمانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشه مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و هرگنه سلطان پور نذر بار رساند و او پاره سرانجام ضروری راجه ساهو نموده از تعلق خود و سلطان پور باعزاز گذراند و از آنجا آنبو نام سرهنگ معروف تواند که از مفسد پیشگان مشهور گذشته می شد و گدهی کوکر منده مابین هرگنه سلطان پور در تصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلق وطن و قلمهای سر بفلک کشیده موروثی او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلم مغتوحه خلد مکن باز

متصرف عظیم لنیم رفته بود رحاند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرورت از راه نفاق با رانی تارابائی زن رام راجا زانمت نمودند خود را بر راجه ساهورسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواج احمد نگر آمده بروایندی وقت زانن بوطن برگل زمیني که واقعه حضرت خلد مکان روداد برد رسیده آن مکان را زیارت نموده نهد و طعام وافر بهقرا داده از آنجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود مقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدنفوس گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هر چند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خود شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متمیزه خجسته بنیاد برآمده به بند و بخت برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو بر محل موقوف داشته عذای کمیت خامه را بتحریر امل مدعا معطوف می مازد •

بداده که محمد اعظم شاه از آب لربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیره اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمت دیگر زیادتی محل خلد مکان وتوانع خود با امیرالامرا احد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانچات

غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع قبیلہ اکثری از امرای همراه در قلعه گوالیار نگاهداشت و چندی از پرگیاں محل را با قدری جواهر و اشرفی همراه گرفته پارہ زر در طلب سپاہ دادہ شاہ زادہ بیدار بخت را ہراول نمودہ ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلہمت ہندیلہ و رام سنگہ ہارہ و جمعی دیگر از بہادران رزم جو و افغانان شعلہ خواہراول بیدار بخت نمودہ و خود پادشاہ زادہ والا جاہ و جمعی از امرای نامدار مثل میرزا صدر الدین محمد خان و تربیت خان و امان اللہ خان و مطلب خان و ملاہت خان عرف سلطان نذرو عاقل خان عرف شیخ سلطان و صفوی خان بخشی تازہ از ولایت آمدہ و سید شجاعت خان و ابراہیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدہ اہراہ و توران و افغانان و راجپوتان تہذیب جو کہ اگر بتحریر تفصیل آن ہر دازد بطول کلام منجر میگردد ہاشنہ کوب ہراول روانہ شدہ بانوج قریب بیست و پنج ہزار سوار جرار مانند سیل تند کوسار بکمال غرور شجاعت و تہوری متوجہ اکبر آباد گردیدند - گویند اگرچہ ہمراہ محمد اعظم شاہ قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ بود اما بمسبب تنگی خزانہ کہ در رساندن زر سپاہ امساک می نمود و شہرت زر پاشی و گنج بخشی طرف ثانی انتہای یافت بدشتری از سپاہ و تمن داران بانام و نشان متفرق شدہ برخاستہ طرف شاہ زادہ محمد اعظم و شاہ عالم رفتند - نقل می نمایند کہ خبر رسیدن محمد اعظم شاہ نزدیک گوالیار بشاہ عالم رسید فرمودند کہ نامہ نصیحت آمیز بہ برادر بنویسند محتمل بر اینکہ بدر بزرگواری بخط مبارک

و صیت نامۀ مبینی بر تقدیم ملک نوشته از جمله شش صوبه
 دکن چهار صوبه مع صوبه احمد آباد بشما آرزائی داشته سواي
 آن يك دو صوبه دیگر هم بشما تواضع مي نمايم و نمی خواهیم که
 خون ریزی مسلمانان یمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهر
 از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانانی نه ناحق
 ریخته شود نغراج ملکي اگر بکفارت آن دهند تلاشی نمی تواند
 شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کرده دارودانگر
 راضی شده در دنع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
 نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافی دست برداشتی دارند
 و مطابق فرمودۀ پدر بزرگوار که خداوند مجازوست و بموجب حکم
 خداوند حقیقی وصیت نموده راضی نمی شوند و باظهار شجاعت
 و تهوری خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
 بر سر ملک فانی که باهم نزاع داشته باشیم عالمی بشأست ما و شما
 زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
 بدقائمه پردازیم و

• بیت •

به بینیم کز ما بلندی کراست

و پادشاه حقیقی باعانت که می پردازد چون شما مقابل شمشیر
 خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کار آرامت
 باز واجب بی مامت گرا یآوری نماید - اگر چه بر ظاهر بدان
 خورده گیر نظر بر تهوری و پردای که محمد اعظم شاه فیل پیگار
 داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعۀ قتال و قتال
 می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوی ثقه که بیغرض و

بلا تمصب طرفداري نقل مي نمود مسموم گردید که شخصی که
 واسطه پیغام بود وقت رساندن پیغام با او رفیق بودم - و نیز از زبانی
 جمعی که مدت بر رویه هردو زید و اولاد نیموری محرم و همدم
 بودند و طریقه انصاف از دست نداده نقل می نمودند برینکه
 هر چند مقابل تیز جلویی محمد اعظم شاه که کوس دلاوری او عالمی
 را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و
 بخونریزی مسلمانان راضی نمی شد لیکن بعد که کار بکارزار و مقابله
 با خصم می کشید هرگز در استقامت و حوصله او خلل نمی
 پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او بر شجاعت
 غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت
 بعد فتح و جلوس بر تخت و ارثان تاج و ملطنت و مدعیان ملک
 و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا
 مطلق العنان با خود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مغویان و
 همدمان شاه عالم باظهار بیاری لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات
 غرور و بزربان می آوردند شاه عالم بمرز نش آنها پرداخته میگفت
 تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طریقه دیندار است
 • بیعت •
 اختیار پادشاه حقیقی است •
 مرورا رسد کبریا و منی • که ملکش قدیم است و ذاتش غم
 آری گاه گاه بزربان او جاری می گردید که برادر ما بشجاعت
 پردلی خویش آن قدر غرّه است که شاید دو حمله اول از راه تپ
 جلویی خود را در تهاکه بلا اندازه و اغلب از روی غروری که در
 آرزوی ملطنت باخو ببرد •

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید
برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده
که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که در پادشاه در اقلیمی
نگنجند و ده درویش در گلیمی بخشند و آمدین برمالیده این
شعر خوانده •

• بیت •
چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گزرر میدان و انفرادیاب
بعده که جاموسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول نوج محمد
اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیچگاه
کرده ای اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند
که خانه زان خان و صف شکن خان داروغه توپخانه با چندی از
بهادران و آغرخان قراول رفته معبر آب را در تصرف خود آورده
نگذراند که فوج خصم عبور نماید - درینوقت بعضی رسید که محمد
اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را
جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده
نزدیک مرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دوسه
امیرنای صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده
آغرخان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم
پیهم رسانند و خود پعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم
پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش برآراز
فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که
بفوج بلندی پرداخته بروقت کمک محمد عظیم نماید و بهره
شاه زاده نامدار فرمودند که بادیگر امرای کارزار دیده رزم آزما

خصوصاً چفته خان بهادر فتح جنگ و حسن علی خان و حسین
 علی خان مع برادران و دیگر ملوکات غیر نبرد باره و بهادر های
 خان و اله وردی خان و هزبر خان و تهور خان و رحمت دل خان و
 ملوکات خان و سیف خان و شهابت خان و عنایت خان
 نبیره سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار
 خان و آتش خان و راجه جی سنگه نبیره راجه رام سنگه و راجه
 انوپ سنگه و باز خان ادغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران
 و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلالت پیشه متعدد و آماده مقابله
 خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج
 یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفی متعدد کارزار و چشم
 بر راه فوج خصم گردیدند - و از آن طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج
 خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بی آنکه به منصوبه
 و تدبیر جنگ پردازد از راه تهری مانند شیر غران که خود را برگشته
 گو-غلدان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه
 شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و خان عالم و منور خان که از تهور پیشگان دکن گفته می شدند
 و امان الله خان و خدا بنده خان و راودلیت بندیل و رام سنگه هزار و
 ستر سال پسر رتن رائهور و مرشد قلی خان پسر مصطفی قلی بیگ
 رنگه که از بندهای قدیم خدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و
 خدمت دار و گوی تو بخانه مر باندی یافته بود با دیگر نام آوران
 جنگ جو و تو بخانه آتش باز مقرر نمودند و شاهزاده محمد و اراجاه
 طرف خدمت چپ قرار داده امان الله خان نبیره اله وردی خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعی از مردم عمده کار طالب همراه شاهزاده هراول
و از طرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پلمی و عمر خان و
علمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت
خان و عاتل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمد خان صفوی و صفوی خان که هر دو از خاندان
پادشاه ایران گفته می شدند و جمعی دیگر از جلالت کیشان ایران و
افغانان شمرند و راجپوتان جلالت کیش که ترتیب نوج بندی از نیز
جلوئی بحال نمایند یک تاز ناگهان و غافل بر سر پیش خانه شاه عالم
رسیدند - وستم علی خان و جمعی دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم توپ خانه ساعتی بمقابله هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده
و بیهوشمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بقاراج
رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هر چه توانستند بغارت بردند
و داروغه توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند
گفت کیستی عرض نمود داروغه توپخانه بودم و میدادم گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم که بشیر بطریق طلایه سوار شده بود خبر بانته
با نوج مانگین خود بمقابله شتافت و از هر طرف فوجها مانند حیلاب
بلا مقابل نوج هراول اعظم شاه پیهم رسیدند ازین خبر که در نوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین است که امروز
شایدانته فتح بلوازش درآید و همین جا حکم خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بغردا نمایند از دبدبه شهرت فتح امروز و آوازه تحاط خبر

مقابله بغداد تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از
 ذام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی
 دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
 استقامت شاه عالم نیز خال تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
 نماید محمد اعظم شاه بر آشفته در جواب گفت این مصلحت
 زنان است زیان بزرگ و توبیخ کشاد - القصه با وجودی که بیشتر
 از حباه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
 سزاولر، شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
 خود تعیین نمود - هجدهم ربيع الاول مطابق بیست و نهم خور داد
 سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
 کوره حدادی شده بود در میدان جاجو که بمفاصله هفت هشت کوره
 اکبر آباد است فوجها را با هم اتفاق مقابله افتاد * بدست *

رقم سنج شهباسمه زرنکار * چنین کرد تحریر آن کارزار
 که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدنها چو در بحرموج
 ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم
 و محمد زریع خراسانی که آخر مخاطب بر سر بلند خان گردید و
 بانها و چندی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
 که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
 از هردو طرف مدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و
 کرنای رزم غیرت افزای دلبران آن دعوت پر و حشمت گردید و دلبران
 رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکه کارزار
 گذاشتند و نیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیرهای

دو مني و سه مني عفریت صفت هر طرف که رومي آوردند رهنخیز
عظیم برپا می گردید •

چو گشت از دو سو لشکر آرامه • جهانی پرخاش بر خاصه
دهاده برآمد ز هر پهلو • چکاچاک برخاست از هر دو
زبس خون که از کشتن شد روان • محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ نیز • نه دست نبرد و نه پای گریز
درین دار و گیر و یاریدن گوله و تیر راوداپت ببدله و راجه رام سکه
هارا که هر دو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر
گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و از طرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لحظه آتش پیگار
شعله ور میگردد تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافروخته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش
راندند و منور خان بی باکانه بمحمله رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزه او را رد کرد آن نیزه بر جلال خان قرار
و دلف محمد عظیم رحید محمد عظیم تیر بمحله کمان در آورده
چنان بحیثه حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تاریک گشت با دیده پر آب مع نیزه آید او بر شاه زاده فیل
پیگار حمله آور گردید محمد عظیم نیزه او را نیز رد نموده و از گلوله تفنگ
جلال خان خان عالم نیز از پا در آمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و
بسیاری از بهادران به محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدين

با حسین علی خان باره و عزایت خان نبیره معدالله خان رسیده
 بمک برادر پرداخت و شاهزاده بیدار بخت مستانه وار نیل مقابل
 فوج خصم رانده داد مردانگی داده حملهای پدایی عرصه بردلوران
 مقابل تلک ساخت درین حال حسن علی خان و حسین علی
 خان با دیگر برادران باره خود را از نیل انداخته با جمعی از دلوران
 حملهای رستمانه بروی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان
 و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزاده
 هردو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و درین حالت
 شجاعت خان که از سادات باره نامی بود و محبت علی خان
 بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات باره فوج
 بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و خان زمان مع پسر
 کلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و از آن طرف شاهزاده
 بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند
 و بسیاری از همراهان شاهزاده بگر آمدند از زخم گولهای پدایی
 جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت
 که بمحمد اعظم شاه رسید آه درد آلود جگر حوز شعله افروز از سینة
 پراخگر برکشید و مانند پیل مستی که خود را بر کوه پرا ز شعله
 آتش زند نیل مقابل فوج خصم رساند و حملهای رستمانه و نبرد
 بهادرانه می نمود و بهر تیری مقدری را از خانه زین سرنگون
 می ساخت از هر خدنگی حوضه نیل بهادری رنگین می نمود و
 هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شصت عدد دوز او
 بخاک هلاک می افتاد •

• نظم •

زهر تهر کز شست پرواز کرد • تنی را ز پیوند جان باز کرد
 • افکند خود را دران کار زار • چو شیرینی که گور افکند در شکار
 برآمد خروشی ده و دار و گیر • چو بازاران ببارید ژوبین و تیر
 گران جنگ رستم دیدی بخواب • شدی از نه بپش دل و زهره آب
 نود و تهوری که ازان زبندۀ دودمان تیموری دران معرکۀ کارزار
 بمرمۀ ظهور آمده و کوشش و کشتی که ازان تهمتن والا نسب
 بنوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن غاصر است
 اگر دامتان بی لف و کزاف آن تهمتن وقت بگوش و منم دامتان
 می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر با فاسدۀ و دامتان کدب
 آلود میگردد - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که از مبارزان مشهور
 گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو با عظم شاه آورده انتماس نمود
 الحال تردد و جانفشانی شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از
 اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگی داده از پا
 درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از چهار رسته خیز و دود باروت هیچ
 احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گولۀ زنبورک بشاه زده
 والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان نیل او در همان حال از
 زخمهای پیاپی افتاده بود رحید کار او تمام - الحمت - و در همان حال
 گولۀ اجل اندرون مواری حوضۀ نیل والا جاه رحید و زوجۀ او
 جان بحق تسلیم نمود - و نیل مواری والا جاه که دران آشوب
 قیامت از مدد مات غرش بان و زخم گولهای شرر بار لاش آن نو نهال
 سلطنت را برداشته دران لشکر مراسیمه وار می گردید و بروایتی
 از لشکر برآمده راه اکبر آباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرفین

بمال او نمی برداخت بلکه هر چند محمد اعظم شاه می خواست
 که از احوال آن شاه زاده جان باخنده اطلاع یابد در آن آشوب اثری پیدا
 نبود. و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
 مع بصران و شیر نبردان باره و حامد خان و عنایت خان نبیره
 سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتی و قادیچ
 خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زاده محمد اعظم
 و دیگر شاه زاده های نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
 شاه فرو گرفتند و در چنین احوال و مدای دار و گیر باد
 تدبیری که یاد از دم مور میسر میشد از طرف قبله و لشکر شاه عالم
 چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیریری که
 مدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره
 و بکتر می گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونه مصرع
 و نمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد می آمد حکم
 ساجده تفنگ می داشت خلاف بان و تیر و گولان لشکر محمد
 اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بغوج خصم مقابل
 نارونده بر زمین می افتاد - نقل می نمایند که در آن حالت تربیت
 خان از طرف اعظم شاه آمده در بقدرق جانب عظیم الشان خالی
 نمود هر دو خطا شد در همان حال گولان بقدرق بسینه او خورد و
 در همین آن شیر هوایی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهر حال
 در آن گرد و باد جهان بیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

نو گردی که برخاست در زیم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه کم شد دران گرد مهر • که می جست با صد چراغش • مهر
 درن دار و گیر قیامت آشوب با وجود اثر غلبه موج شاه عالم از
 حملهای رستمخانه محمد اعظم شاه که کازنامه مبارزت بزخمهایی
 کاری در اولاد چفته بسکه و مهر ختم بهادری رسا زد نزدیک بود که
 بخدایری از لشکر خصم تاب صدمه و مقابله آن نهنگ دریای
 غیرت نیانورده از پیش آن شیر بیشه جلالت رو بهزیمت آوند -
 رعایت خان پسر لطف الله خان نبیره معد الله خان و سلطان
 خان و تهور خان و چندین از سادات نامی باره جمله چارده
 پانزده مردار نامی اشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گنگونه
 سرخس و ثنی زخم برداشته - و از لشکر اعظم شاه توپیت خان که از مدتی
 داروغگی توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعاقب داشت و درین
 اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشی تازه از ایران آمده
 و مرشد قلی خان که در همان روزها داروغه توپ خانه شده بود - و
 کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان یظهور آمده و حین
 یوسف خان پهلوی که خود را بغیل شاه زاده محمد عظیم رسانده
 زینها خالی نموده قریب بدست زخم برداشته بود افتادند - و
 مسمت هلمی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
 و ضیاء الله خان نواسه شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگران
 قریب پنجاه و دو نفر نامی فیل سوز شرط جانفشانی تقدیم
 رساندند - و خدا بقده خان که در عهد خلد مکان خاسمان بود و
 عبد المطلب خان که ندابت قو القهار خان میر بخشی داشت و
 اسان الله خان زخمهایی کاری برداشته هر چند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها و دیعت
حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشی و عمر خان و
ظفر علی خان با جمعی دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
درین ضمن بر لب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دیده که
کار از دست رفت و بسیاری از همراهان مبارز پدیده گشته و زخمی
گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
نجات نموده خود را به محمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
و جد و آبایی شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که بریده از لشکر برآمده
تقاضای وقت را از رحمت ندادند فی الحال مصلحت درین است
که پا از معرکه کارزار گهید خود را جایی باید رماند تا باز اگر طالع
مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
بر آشفته جواب داد بهادر جی شما جان خود را در عرجا که خواهید
سلامت ببرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
تخت است یا تخت - بعد ذوالفقار خان که حمید الدین خان
نیز رفاقت او کرد راه گویار اختیار نمود دران حال آن شاه
گم گشته سپاه که زیاده از دود سه صد سوار رفیق روز بیکی
بار نمانده بودند خود را میان چندین هزار حوار و تیرو گول
آتش بار گرفتار دید بغریب آمد که شاه عالم یامن جنگ نمی
نماید جدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالی
تبار را که بسبب صغر سن در حوضه با خود نشاند در محافظت
او از مدینه تیر و گول می کشید آن شاه زاده شیر نبرد بدان
چون میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زباده محافظت از می نمود چون در سه فیلبان
 نیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند
 و بغیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود
 هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانمستان پای
 خود در رکاب سفر آخرت می دید از راه غیرت و شجاعت خودداری
 ننموده پای خود از حوضه بر آورده نیل را می خواست
 نگاهداره و پیش راند نمی توانست در بن حال که افتاد عمر او
 نزدیک بغروب بود تیوری بر پیشانی او رسیده کار او تمام ساخت -
 رستم علی خان که نزدیک فیلبان او رسیده بود اطلاع یافته خود را
 بالای نیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود
 گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانگی
 دفع بلند آوازه گشت - تاریخ واقعه محمد اعظم شاه یافته اند
 های محمد اعظم

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
 هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
 آمده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر
 محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورد
 و خمار خون آلود محمد اعظم شاه را بدندان نایاک خود از روی
 غضب گزید بعد از آن بر پای نیل شاه عالم انداخته زبان
 به تهلیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهده گزیندن
 آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید -
 و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهذیب فتح بجا آوردند - و شاه زادگاه
عالمی تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر - اختلد - و موای
جواهر و اشرفی که در حوضه دین محمد اعظم شاه بود بقاراج رفت -
خیمه و ویلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط
در آمد - و شاه عالم خیمه مختصر استاده نموده فرود آمده در رکعت
دوازده شکر ادا نمود باز حکم باحضر عالمی تبار پسر محمد اعظم شاه
و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال
اطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت بر سر آنها گذاشته
بمژده امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان
دیگر مستمال ساخته همه پرورگیان مغموم بدغام تسلی و پرسیه ماتم
نمودند - و خان خانان را در آغوش مرحمت گرفته از راه کمال
قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعی و تردد و جانفشانی شما
بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت
و والا جابه بعد غسل و کفن نزدیک روضه همایون پادشاه برده مدنون
سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر او را بپیر
برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار
ساخته یک کرور روبیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه
هیچ پادشاه بهای امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و
تسلیم منصب هفت هزار بی هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه و
سه اسبه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالامتثال فرمودند -
و از جمله ده یک روبیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روبیه
نقد و جنس قبول افتاد - و نعمت خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بهار (صاف) بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزار پنج هزار سوار
 نموده خلعت بخشی سیوم مرحمت نمودند و پسر خرد این
 خطاب خانۀ زاد خان بهادر ساخته سر بلندی بخشیده تسنیم چهار
 هزار و سیصد سوار از اصل و اضافه فرمودند و در چهار پادشاه
 زاده را منصب سی سی هزار بیست هزار سوار از اصل و اضافه
 مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را خطاب
 بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم با ملقب بمظیم الشان بهادر
 و رفیع القدر را خطاب رفیع الشان بهادر و خجسته اختر را خطاب
 بجهان شاه بهادر ساخته هر چهار اختر سلطنت را حکم نوختن نوشت
 بحضور و سوار شدن برنامی که به صورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
 و ارسلان خان کاشغری را که خواهرزاده مهر پرور حرم محترم پادشاه
 بود خطاب بچفته خان فتح جنگ ساخته هفت هزار و هفت
 هزار سوار نمودند و دیگر همه خانۀ زادان قدیم و اسرای رکاب که از آنها
 نرد و جانفشانی بظهور آمده بود بعطای اضافۀ نمایان و فیل و
 جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر
 می گردد مگر هر جا که ضرور داند بر محل بزبان قام خواهد داد
 بر همه دیگر امتیاز بخشیدند - بعد که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن
 محمد اعظم شاه بگوالیار رسید حیمه بخیمه صدای زاری و نوحه آشوب
 قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النساء بیگم
 که خواهر اعیانی محمد اعظم شاه می شد رفته شرط تعزیت
 بتقدیم رساند و به تسلی دیگر پرد گیان حرم پرداخته بتفاق
 عداوت الله خان که دیوان خزانه رتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بذهبیة روانه شدن حضور پرداخت - درین
 ضمن فرمان مغایرت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب
 امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان عم
 خود را بکوالیار رسانیده بودند با خدمه محل و کارخانجات مادر
 گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النساء بیگم که
 بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد
 رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النساء بیگم
 بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیارزد بر خاطر پادشاه گرانی نمود
 اما از راه جمع خلق انعامش کرده سالیانه بیگم که مقرر بود
 مضاعف فرموده مخاطب پادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم
 تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه
 خدمه محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هر یک بعد عطای
 خلعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه
 بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب
 بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان
 پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر
 ارکان - لطنت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای
 چهار قب و پنج اصب با ساز و طلا و یراق نقره و سرب و سرب
 صرافازی بخشیده بنواخن نوبت در حضور مادران ساختند - اگرچه
 بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر
 الامرا رفیق رفیق و شریک عمده مصلحت محمد اعظم شاه بود
 اما در جواب فرمودند که اگر درین آشوب دوران ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عموی خود نمایند -
 ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار
 نموده مخاطب بمصمم الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
 ساخته بخدمت میر بخشیدگری بدستور سابق بحال داشتند -
 و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج
 هزار و پنج هزار سوار نموده مخاطب بمصمم الدوله میرزا شهنواز
 خان صفوی مغرور ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی
 فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
 مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانصامانی
 ساخته فرمودند که در صوبه اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
 نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
 سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و قیل باو مسترد سازد -
 حاصل کلام همه اکبر و اصغر پادشاهی و والاشاهی بانعام لکها
 و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر
 و قیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خاتان از راه
 وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا آمد خان و ذوالفقار خان
 تقاضای مصلحت دانستند که آمد خان را بخدمت وکالت
 مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
 لازمه اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خاتان
 بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خاتان را لازم
 گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
 بدستخط رحانب این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و از آنکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور قیامت و کالت پدر را مصمم الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد رفته بلا عرج سفر دائمی بغراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بحر برد لیکن سوابی مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالی و ملکی بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت نبود - هم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکن می نوشته باشند - و خان خانات خدمت وزارت را بعیار به نیکنمایی و نیک نفسی و بی طمع و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاول تعیین می نمود که کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکنمایی و ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کماله خوراک دراب منصبداران است محملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکن آخته بیک و دیگر منصبداران بد فرجام برای خرچ دراب چنان مقرر کرده بودند که منصبداری که برو خوراک دراب لازم می گردید باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایبانی که پادشاه خود دستخط یک انار و صد بیمار نموده بودند بزان شب محتاج بودند بعد سعی و تردد بسیار از جمله قایلی جاگیر می یافتند هر چند جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بمصاف و ثلث خرچ دراب و فانه نماید تا بحرچ قوت لیموت اطفال و عیال اوچه رسد وکیل او را مقید مآخذه بزجر و خوف تمام از خرچ دراب طلب و

باز خواست می نمودند و هر چند وکلا استغاثه این تعدی بخدشت پادشاه نمودند داروغه فیلیخانه و آخته یکی قصی خاطر نشان پادشاه می کردند که نواد آن جماعه بجای نمی رسید و عالمی ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استغاثی وکالت می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرچ دواب دامها از جمله طلب دول او وضع نموده تنمۀ تنخواه نمایند درین صورت کماله خرچ دواب از هر منصبداران و وکلا بالکل مانت گردید بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند .

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز بهر داشت کذابی مسمی بالهامیه در علم ملوک و تصوف تالیف نمود که باعث متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات پا از جاده شریع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در حاکم رویه و اشرفی نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده نویسند و در خطبه امر نمودند که نام نامی شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسله صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و اسم جد و آبائی او قوم افغان بلفظ ملوک ظاهر میگردد بعده که بمسلطنت دهلی کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد ازین

بهنگام منزل و آنچه بزبان قلم جاری خواهد گردید. بذکر خواهد در آمد
 به برهان و دلیلی که خود را ملقب بهید ساخته هرچند که در آن نیز
 اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان عامه
 صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام
 غوث الاعظم سید عبد القادر حیدرانی قدس سره در کوهها و ملک جد
 مادرش ملک منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوی
 گردید و راجه آنجا اطلاع یافته خدمت سید رسیده بنور ایام
 عقیدت ائمه بهم رسانده صبیغه خود را بخدومت سید شاه
 میگردانند و آن سید در الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد
 ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
 تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد از آنکه آن سید از آن مکان
 بقصد طواف بیت الله مقرر اختیار نمود و باز از آن سید اثری ظاهر
 نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند
 نداده در عالم عاقبت اندیشی باخفای آن کمال احتیاط بکار برده
 در همان جبل پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران
 فانی از آن راجه دختر او را با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
 همان سید دختری که بحسن صورت و حیرت و ذکا موصوف بود بانحسب
 و پیکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین
 معلم و انکه و مغالیهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
 ساعت معروف بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
 از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعمره وجود در آمد که مراد از نواب
 بانی بیگم باشد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فردا پور

وسط مرحه خاندیص که در پای کذل واقع است و مدتی بجایگز
لو بود و بانی جی پوره درخسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد .

الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد
بعد فراخ جهرن و زن قمری شروع مال شصت و هفت که
در سالخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سده هزار و صد و نوزده
هجری در مراد معتقرا لخالفت اکبر آباد بکمال زینت و فیض بخشی
انعام یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیه سمت اودی پور
وجود پور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه محلی از تفهیل آن
بگزارش می آرد از نوشته اخبارنویسمان صوبه اجمیر و پرکذات اطراف
جود پور بعرض رسید که راجه اجیت هنگه که پسر مجهول الذمیه
راجه جهمولت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغواهی درگداس
و دیگر گزارید اما پس بحکم الولد سر ایدیه از آوان عهد حضرت
خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش از سر میزد درین ایام
بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی عروشت از سر نو طریقه نا فرمانی
و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گارکشی و بانگ سلوا
و برانداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای
خود شروع نموده و به بهت گرمی و مدد توج رانی اردیپور
ورفاقت راجه جیجنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه
سمت ماده ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از معادلات ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان حقه مذکور منوجه گوشمال آنجماعه بد سكال گردیدند
 براه آنبیروطن جیصنکه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
 اجمیر و چنور که مضرب خیم گردید و ماه رمضان المبارک رسید
 حکم مقامات فرموده افواج هارون نورد کوه نبرد بسر فوجی
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هرادای جمده الملك خان خانان
 بهادر و مصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
 و هایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
 نهین نمودند بعده که از سم - گوران بهادران یکه تار و کوه نوروی
 داوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال
 آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
 در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
 نمودند مرداران صاحب فوج راجپوتان احتفال باخته با مال و
 عیال و اطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
 اجیت سنگه و دیگر راجپاهی معاون او دانستند که سلامتی جان
 و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان خانان
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هراسندگی بر زمین نیاز
 نمودند و بتضرع و التماس تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
 القضاات قاضی خان بچود پور در آمده بقمعیر مساعد و تخریب
 بنخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشدن گاو
 و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعیین نمودن حکام جزیه پردازند
 و قلم عفو بر جریده اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشی بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و مؤذن مساجد در جود پور و دیگر معمودهای اطراف تعیین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگاه داس که سرمایه فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جدیدین ساگردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و بدم و دیگر عنایات معزز و مختصر گشتند •

ذکر جشن سال دوم از جلوس سلیمنت مانوس

بهادر شاه پادشاه غازی

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بلندی و آرایش جشن آغاز سال دوم مطابق بیعت و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط مله گردید آنچه از زر و گوهر خرمین و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیره نقد و انواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند • بیعت •

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند

که دست جود تو با خاندان آدم کرد

خدای خواست که بر عالمی ببخشاید

بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفضل بر نگارد زبان تلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامه محبت افزا و فرمان نصیحت

و نسلی آمیز به محمد کام بخش مشتمل برین مضمون برنگارند
 که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن دره التاج عطا فرموده
 بودند ما حکم رانی هر دو صوبه بیجاپور و حیدرآباد با کل توابع
 و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بهر طریقه سک و خطبه بدستور
 فرمانروایان سابق دکن بتمام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
 از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهی
 می نمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
 رعایت و عنایت بحکم آینه کریمه فان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجا آورده
 طریقه ملوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویه جدو آبا
 در باره رعایا و برابری و ضعفا و کافه انام مبذول دارند و تنذیه سرکشان
 و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند
 و برای بردن فرمان و حجابت این کار حانظ احمد مفتی را که
 مخاطب بمعتبرخان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت
 آمیز که باعث عدم ماده غرض و دفع فتنه و فساد و خونریزی
 مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
 خلعت و جواهر و فیلهای گوه شکوه و اسپهای بل و رفتار و
 تحف و هدایای دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
 استعجال خود را برساند - اواخر ذی الحجه رایت توجه طرف اجمیر
 برانراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
 معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمه درگاه رساندند .

الحال کلمه چند از ملوک محمد کام بخش می نگارد که هر چند
 از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن خان عرف

میر ملک اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردد اما در دل او سواي طریقه فدویت و خیر خواهی اصلا اراده دیگری نبود تا آنکه متوجه تسخیر گوالکندة و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلی حیدرآباد رسیدند احسن خان دنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلک مکان مرده دار حیدرآباد بود مستمال ساخته بقلعہ دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعه گوالکندة و عده و وعدہ بدینان آورد اگرچه قلعه دار بعدر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفته استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمدکام بخش عهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گردیده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگردن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند رسید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود نازبا باتفاق خواجه مرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشه جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گردیده بود اصلا با صلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استادان تیراندازی محمد کام بخش بود و ارشد خان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همدستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و رعایت هم دیگر بتواضع تحف میگوشتیدند تا آنکه تقرب خان و اهدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نصبت باحسن خان و همدان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او به مرتبه زیاده شد که تیشه ناکامی بروای خود زد و سجد از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطه خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعاج دنع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرض ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بنور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شفق بخط خود برستم
دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلح هدایتگر جواب
نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را ببردند
رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طالب محمد
کام بخشی خود را رساند بعد رسیدن او گفت از دعام از خود دور
نموده در تسبیح خانه رفته با قلمدان خود بنشیند که من حاضری
خورده می آیم و برای شما آتش الوش میفرستم بعد فراغ چربی خورتن
باتفاق مسوده جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
ضابطه هر روز کمر و اندوده خالی از و مواس به تسبیح خانه روست
همان زمان منصوران محمد کام بخش بر سر او فراهم آمد مع همسران
دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته
بودند که میان احسن خان و عیف خان و رستم دل خان آمد و
رفت رفته و پیام است بعد جمت و جوی قلمدان خطی
از طرف سیف خان پیام رستم دل خان بدین مضمون برآمده آنچه
از طریق سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آمد
باید که اول در استرعا و ملوک احسن خان که سرفوج و میر بخشی
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکشند بعده با احمد خان
و دیگران روزه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رفته بدخواهی
نامبردها بطن غلظند او به ثبوت پیوست سه روز در بند داشته بعده
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پای نیل سوار
همان اجل رسید برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق
حکم محمد کام بخش مضرت جانی از طرف آن نیل بر رستم دل خان

سرسد غیل اقدام نغمه نمود بعد غیل دیگر آورده زیر پای غیل انداخته
 بدان غنا بگذاشته در شهر تشبیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل
 که منحل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع شده مدفون ساختند -
 و برای پی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانه آن حید
 مرحوم مردم تعیین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
 خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مسند
 بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعد احسن
 خان رفته آن ستم زده مجبور را فهمانده ازان دست و پا زن
 لاحاصل باز داشت و آن سیده مغموم مستور را به بیهرمتی تمام
 مقید ساخته با میر حسن نام برادر ستم دل خان و یلک پسر او
 آورده بحضور آنها حکم گشتن رستم دل خان نمود و خانه او را بضبط در
 آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رفته او را دست آویز
 نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و
 سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند
 بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون
 رفته دلالت بر هواخواهی دین پناه می نماید فائده نداد بعد که
 دست او پریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
 از جانب مادر است که پیمان دینی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
 بی تفصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
 حالت مدخوله او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
 از ملاحظه احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
 احمد خان افغان را آورد که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسبهای

دندان گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از این
هر دو نظم و برورایتی دست دویم او نیز بردند و دیعت حدیث نمود -
ارشاد خان را که دبیر ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بردند اما از قلع زبان او چندان تفرات در حرب
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خربخته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان ابله
مسل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصالحت
مقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعت داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اعیان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتورفتی گشته دو سه
شب در میان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طلب مخالفت نواخته راه فرار اختیار می نمود تمام سپاه جماعت داران
عمده چنان بار گرویده بودند و احسن عقیدت بار داشتند که رفاهت
نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر احسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفته آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش مروئی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را بدز بعیاه و تدبیر از خانه طاییده فرمودند

که نزدیک مسجد خانہ معتقد دارند نگاه احسن خان بیہوشانہ از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانہ پیغام نمود کہ زیرینہ و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچہ وابستہای احسن خان قبل از آنکہ بضبط خانہ پردازند آنچه زیور و اشرافی و ہون توانستند در صندوق انداختہ بخانہ افغانی کہ از مدت آشنا و مرہون احسان و دست گرفتہ احسن خان بود فرستادند بعدہ بضبط در آزدن خانہ کہ چند روز گذشت و ہر روز بر قید و شکنجہ آن مجبور بلامی قضا می انزود آن صندوق نیز بسبب جست و جوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاہدہ خریطہای ہون و اشرافی گفت کہ این خریطہا است کہ برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیادہ شعلہ ور گردید و ہر روز بر آثار قہاری و سختی در شکنجہ و انواع عذاب می انزود و ہار آثار گھمیری با نمک زیاد خوراک او مقرر نمودہ با طوق و زنجیر برہنہ زیر باران و آفتاب میداشتند و دربار مسموم ساختند کار گرنیامد دو ۷۰ ماہ بدین شکدہ بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبہ سودا و رسواس افعال شفاکی کہ از محمد کام بخش بدین تحقیق بظہور آمد این بود کہ بعد رسیدن ایلچی از نزد بہادر شاہ بعضی از ہراخواہان بدسروشٹ ہرزہ گو خاطر نشان او نمودند کہ معذبر خان ایلچی جمعہی از مرہنگ پدشگان بدیاب را ہمراہ خوا بدین داعیہ آورده کہ قابو یافتہ بقصد فاسد خود را بدین پناہ رساند از شنیدن این کلمات بیہودہ بدین آنگہ بغور و تحقیق آن پرداز

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیاورند که یومیّه نقد و خوراک
برای هر یک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی و بز کار خبر فدا شدند
بوسیله حفظ قرآن و طالب علمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسائییدند بعد فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
توهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنده بودند که والد آنها آمده
هر چند واپس و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان
مندیی صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق گوئی باکانه و بی محابا
در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سویی ظن
و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانیان نمودن بااست
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که
ازان مخمور باد باکامی بظهور می آمد انذر فضا و شرما ترک
مادین حیدر آباد نموده با مال و عیال هر طرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیه کرمه کم من فده قلدله غلبت فده کثیرا باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت انزای دیگر که پیاپی
بمرض شاه عالم بادشاهه بعد ازین خلک منزل نیز بزبان خامه جاری
خداهد نگردید رسید بکوچه‌های طولانی از ملاحظه رسیدن برشکال
متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - دراجه جیسکه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده ریتی رکاب گشته بودند
بمدی که متصل حد دار الفتح اوجین رسید مضر بخیام
فرمودند نام بردها به بهانه شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمه‌های کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت ناشنیده انکاشته -
غازی الدین خان بهادر نیروز خنگ که در ایام واقعه ناگزیر خلک
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه دار احمد
آباد ساخته بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبه خود
و اراده وفات محمد کام بخش بر السلطه واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود از آنکه از جمله سرداران صاحب فوج و صاحب ترده و
اسرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود درینولا بمرض رسید که بر سر تعلقه صوبه خود از برهانپور روان
گردید - محمد مراد خان که حالوی احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خانی داشت از طرف خلک مکان مدت بوسیله خدمت بخشیکرم
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی

حسن عقیدت بالذات رسانده بود بوعدهای اطف آمیز امیدوار نتایج
گشته بود و مدت حجاب حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده درینوقت از جمله منصوبان ملک مکن خدمت واقع نگاری
وسوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری گوزره و فاسره
در سرکار عده صوبه مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بون بوسیله
ذوالفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن
خان که در صوبه احمد آباد واقع نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است باز مقرر است با احسن خان همشیره زاده خود که صاحب
اختیار فوج محمد کام بخش است رحل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زان مقرر شود بعد عرض چون خطاب
معدت خای که سابق دشت از خاطر پادشاه مکر گشته بود
بی آنکه نفور حرف مدعی و فدوست محمد مراد خان برآورد
خدمت فوجداری از تغیر او با اعتماد خان مقرر رسیده حکم فرمودند که
واقع نگاری و سوانح نگاری دیگر تعیین نمایند و محمد مراد خان را
طالب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خاندان برین ماجرا اطلاع
پانته بموجب التماس دکیل حقیقت فدوست و رموزیت محمد
مراد خان و خلاف گوئی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و سوقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقع نگار و سوانح نگار منسوب
کردند حضور رسیدن بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

محالی برای اظهار و اثبات حسن عقیدت خود و منکوب ساختن مدعی صلاح کار خود دران دناخت که از تعلقه واقع نگاری و -والص نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور را گذاشته ببحالی فوجداری که دنام مدعی او مقرر شده بود اکتفا کرده خواجه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نرندا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان نرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصف دامت بعنایت خلعت و خنجر مربع مختصر ساخته از اصل و اضافه تسایم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مقرر دو هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تمکین حضور عنایت فرمودند - میر - لطان - بن برادر کلاں احسن خان که همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدی پنججاه - وار بهایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که باحسن خان تسایم نامه لطف آمیز مشتمل بر رجوع آوردن بدین درگاه خطابخش مذر پذیر برنگارند - اگرچه در زبان عوام و اکثر مردم عهدا غیر واقف خبر انتشار گزشت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یار خان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسپاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط مقدم گذشته بود بعد که خطها را هواخواهان او در ایام حبس بتدبیر احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادی الاولی در سواد دارالسرور برهانپور مضرب عیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای نبائی که زیر قلعه برهانپور جاری است چنان طغیان نمود که عبور لشکر در آن پانزده بیست و روز متعذر می نمود و روپیده را پنج توله گاه فروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب به ایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم بر شکل ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه مالکپور و ناندپرتی مسامت نمودند تا آنکه او آخر شوال سنه احد جلوس نزدیک درسه منزلی حیدر آباد رسیدند - باوجودیکه تمام نوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبه سودای او متفرق شده بود و ایاده از پانصد شش صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بد مالوکی و ملاحظه خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طلب داشتند همه ناان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبه تزلزال و تروم و وسواس شب خون در لشکر راه پانت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانقزادان روشناس حضرت خلد مکان بود و نشسته جنون بمرتبه داشت پادشاه او را از لشکر اخراج نموده بکعبه الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبه الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشسته جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر امرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راچپوتان بازامونشا رسانده بوکالت و هجابت محمدکام بخش بآنها دم سوامت زده عهد و قرارى که بایست بمیان آورده قول و عهد وفاقست که در صورت رسیدن محمدکام بخش از راه برار در مرحد تعلقه آنها پنجاه هزار سوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب اومر جود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشاند و دست آریز بهمر آن جماعه که از بهادر شاه غدار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این مقصوبه که فی الواقع ماده فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و قدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدر آباد رسانده بمحمدکام بخش باراده ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمدکام بخش و رساندن میان راچپوتان و هفده سیجده هزار سوار تا نوبدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راچپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خدجه جاری نموده و بجدب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و وسواس آمیز گذشته بود آمدن و اظهار پیغام میفالمه خان را محض تمهید و ساختگی با بهادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا سوامی زبان بریدن و باقاعام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بار ملازمت نیانت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبه سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمدکام بخش

ممانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و ملجومان بی کمال
گفتار بمشغال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد
کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر پیشه
تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند
و از دیگر تمهیدات جرأت در سه گروهی از حیدر آباد باجمعیت
قلیل که عمده آنها بقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق
خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه
رفیق تهور پیشه دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله
گاوهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار
با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه
دهم ذی القعدة سنه احد که بمامله سه گروه مضرب خبام گردیده
بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی
هر دو پادشاه زاده خان خاتون با دیگر امرای صاحب فوج که فریب
ده دوازده هزار - سوار و پانزده شانزده امیر کارزار دیده نایل سوار رزم
آزما که از عمدهای سر فوج داود خان و نیما (ن) حینده یا مرهقه
ورستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسردابی پادشاه زاده جهان
شاه سواهی فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمن و بهمن - قور
ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر
نموده مرخص گردید و فرمودند که تا مقدور در جنگ سبق و تیز جلویی
نموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

گشته شود و خونریزی مسلمانان به میان آید بدهد که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برنافت پادشاه زاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصله نیم کره از خان خانان و طرف دست چپ ذوالفقار خان بفاصله يك بان برتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - از آنکه بصیقت جنگ مانور نبودند هر دو سردار و همه فیل حواریان تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمیدم برای خوامتن این در خدمت پادشاه پیغام می نوشتند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیدرسید یا باوجود بیداری عمدتاً تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هراسمت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رنافت خان خانان نگشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلامی موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعد از آنکه ابتدا ذوالفقار خان و دارو خان و نیبا سینه هید که چهار پنجم هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش حواری بان بهیار و چهار صد پانصد حواری مصالح جنگ ندانست فرمود که بتنها را آتش

دهند همیشه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار
زده مقابل محمد کام بخش بنغازت پلگ تیر رسیدند و دو سه رفیق
جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش
رسمانه پای قائم نموده دست بقبضه کمان آورده با وجود رسیدن
سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار
هزار حمله آور گردیدند تزلزل تمام در فوج بهادر شاه امتداد و نزدیک
بود که فوج داور خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو
ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه
از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار
طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل
با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج ضخم کاری
همراه پدر اسیر سر پیچک بلا گردید - و محمی السفة پسر کلان دران
معرکه جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه نیلبان او
بار دیقی که رفیق او بود از زخمهای پدایی امتدادند و خود شاهزاده ده
نیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پدایی بیهوش
گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید
از آنکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند
هیچ احدی بغیل محمی السفة نمی پرداخت و تاراجیان بالای
فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده رستمهای ابریشمی حوضه و سقر لاط
هر چه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر
برآمده راه صحرا گرفت مردههای لشکر که برای جمعیت و جوی
غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

قصه شادمانه فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر - اخن آن
امیر پنجه قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه
زاده ربيع الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت
و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد
پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش
را حواله ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی - هوای
جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که بار گولگ زنبورک
رسید بدیگر هیچ یلک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی
نرسید - و مصدق اوراق که دران حریکه حاضر بود بعد فراغ جنگ
مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن بر گشته
بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو
نفر بقعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغازت
دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست
و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه
را زخمهای کاری رسیده بود نزد خلد منزل آورده نزدیک خیمه محل
فرود آوردند از حضور جراجان فرنگ و یویانی برای علاج زخمهای
آنها تعیین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که
برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن
و عیادت برادر رفت بعد از آن که نزدیک او رفته نشست
اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از
تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرمی نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمی خواستم بشهرت بعجوه ری و بیغیرتی اراد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بمساجت و ابرام تمام در سه چمچ شویا خورانده با دیده پر نم برخاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروز ساند و دبعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

• بیت •

نو عروسی است جهان از زه صوت لیکن

هر که پیوست بدر جان خودش کاین داد

لش هر دو را بروضه هم ازین پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خان خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیکوآسیندها که از جماعه ناسرداران مشهور غنیم و عده مرفوجهای مقهوران لعین دکن گفته می شد و از ناخت و تاراج او خرابی زیاد تا صوبه مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذو الفقار خان روی انابت بامید بندگی بدرگاه پادشاه خطا بخش اندر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پانچ هزار و عطا می دو لک رپی نقد و خلعت و فیل و نقاره و دھوپ مرصع و جیغ فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاری و

چهار هزاری که جمله چهل هزار بیست و پنج هزار سوار
بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس
بخشی المملک قبل از آنکه امتداد منصب تیار شود بلکه پیش از آنکه
بمعرفی مکرر رسد حکم فرمودند که برگزینان جدید سیر حاصل سرکار
نیز و دیگر محاللات آباد صوبه خجسته بقیان از تفریق قریب هزار
منصبدار کم منصب و بیش منصب در جاگیر او تفخواه نمایند -
بنازم کارخانه قدرت الهی را که بعد از لاد شدن آن کافر عربی که
از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمی از شرفا و سادات
و صلحای هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه
طائران تیز چنگل و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پرتاب
می سازد باز باعث هلاک چندین جاندار می شود •

سکه‌ساز وکیل راجه ساهو بوسیله ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که
بخدمت صوبه داری کل دکن همیشه مدیر بخشی گری مفاوض گذشته
بود برای حصول فرمان سردیس‌مکھی جوته شش صوبه بشرط آباد
ساختم ملک ویران بام راجه ساهو بعرض رساند - از آنکه جمله المملک
معظم خان خان‌خانان صوبه برهانپور و نه غ صوبه برار را که به برار
پایان گهانت در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سر رشته قدیم فاروقی
و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن برآورده داخل صوبهای
توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان نریان زد مردم عام است
ساختم می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب
حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر هر ابن میان
ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت بانست

و بخشي الملك نمي خواست که در کل مقدمات ملڪي و مالي
 دکن ديگرې دخيل و صاحب اقتدار گردند - و تارا بائي زوجة رام راجا
 که زن عموی راجه ساهو ميشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده
 بود و در عهد حضرت خلد مگان بعد لشکر کشي و سرکشي که تازه
 سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه رويده هر دو
 سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش
 آمده که حضرت خلد مگان بسبب بعض شرطها قبول نمودند چون
 درینخوا بوساطت جملة الملك معروض داشت که عطای فرمان
 نه رويده سردیسمکهي که پای چوتنه در میان نباشد بنام پسر
 خود که دفع مقدمات ديگر بلذوبعت ملك نماید درخواست نمود
 از آنکه مصمم الدوله ذوالفقار خان بهادر طرب راجه ساهو داشت
 درین ماده گفت و گوی اختلاف اراده هر دو مربی بمیان آمد
 آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که
 التماس هیچ احدي را از ادني و اعلی رد ننمایم چنانچه مدعی
 و مدعی علیه که بر ضد مدعی همدیگر بعرض انفس میروانند
 بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم
 ناطق عطا میفرمودند در مقدمه سردیسمکهي نیز موافق درخواست
 جملة الملك و میربخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر
 بسبب پرخاش همدیگر مقدمه سردیسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند
 ديگر از ابتدای عهد تیموريه مقرر بود که یک خطاب بدو کس
 عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک در حرف می نمودند درین
 عهد مقدر خان بایي متعینه احمد آباد که از عهد خلد مگان بدین

خطاب موروثی مفتخر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا فرمودند صفدر خان بابی درباب بحالی خطاب و بی تقصیری خود عرض نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگری هم داشته باشد ازان روز قیام آن که یک خطاب بنام دو سه کس باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و نظاره و فیل رجیعه و سرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماید - چون درین ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه فضیلت و دیانت آراسته بود و در متمدن دیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه دریا دل در عطای منصب و اضافه بدین ملاحظه مراتب که چون آب سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرران نگشته بخدمت جملة الملک اتماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش بادولت سلطنت هفت افلیم رفا نمودن خیال محال و دور از عقل است و تمام عالم بپیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشی پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خاندانان باقام و نشان نمر بیچاگری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این همت پادشاه رفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که راه آب سیل و سر بهر شدن مداخل پرمهت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب ظاهر نزد کافه اذام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته بود فی الواقع مایع خیر و بانی خلل رزق عاق الله گردیدن بدترین

مفت مذموم است اما نزد بعضی نکهت سنجان ملصق پیشه سخن
 راست تلخی آمیز بود اخلاص خان می خواست هرگاه یاد داشت
 منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق
 و غور اصل و فعل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نمودن
 خان خاندان بد قاصی این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق
 برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
 اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بدو آن
 گزشت و گیرنداده خواست اعتدالی خدمت نماید آخر کار تکرار
 بران یافت که برین خدمت لواحداد سزا با ملامت مستعد خان
 عرف محمد ساقی را که از جمله مستعدان راست و دوست و نیک
 رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این
 کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
 داشت منصب از دستخط عرض مکرر رحالیده فارغ شده برای عرض
 مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
 صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بجه
 سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
 قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
 یومیه وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بسیار
 دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
 منصب و اضافه و یومیه وجه معاش میشد. و اکثر پیشتری یاد داشت
 بتعین سزا و شنید مهر پرور و امه الحیب هر دو محل پادشاه و دیگر
 مقرین حضور بدون کارش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسد

امایار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف عابطه میسرید دستخط پادشاه را
اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول
اعتبار نماند مطالب خلق چاره نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده
شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا
صائب ورد زبان داشت *

هر که اینجا دست زد بر سینه سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هر چند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق
و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریخ خصوص
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع
شده در کار و بار سلطنت و خبر گرفتن ملک و بندوبست امور لایبی
چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعمان شوخ طبع
تاریخ جلوس او را (شه بی خبر) یافته اند - و شبها اکثر بعبیداری
بسر برده تا در بهر روز در آرام و خواب میگذرانند باین عیب در
سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم
غریبا در شبهای تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مؤل خیمه‌های
خود نیافته پیش دربار معلی در نقارخانه و کچهرها و بازارها
شب بسر می بردند *

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار
مذکور از ظلم و تعدی پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده
مستغنی شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجمعی باحاطه بیان
می آرند که در عهد خلل مکان که رحمت‌الله خان پسر جانسپار خان صوبه دار

حیدر آبک شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی
 فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع
 سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجأ و
 پناه خود ساخته شروع در هزنی و دست اندازی بر مسافران و رعایای
 اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت ژوانه بهرسان
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او
 افتادند پاپرا خبر یافته از اینجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه
 زمیندار عمده پرگنه کولاس سرکار ایلاکندل بود رسانده بجماعه داری
 نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چاهنونوت نام جماعه دار دیگر آن
 زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست
 اندازی متددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات
 دزدی هر دو را گرفته مقید ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاه داشته
 بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماری شدید بهمرسانید زن
 ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان
 گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عماله پرگنه
 فرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده آمده با مروا نام
 که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعمره آمده بود رفیق
 و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه
 زمینی سنگ لاج بنای احاطه خام بدستور گدھی در شاه پور گذاشته

صلحی خود ساخته علانیه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مال هزود و سلبه بین می شنید بتعدی کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعی از بیوپاریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن یزاع رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنه کلپاک که هفت هشت گروه از شاه پور واقع شده بغلام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعد از که قاسم خان به کلپاک رسید به بندوبست برگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه در فکر و تدبیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخی زدن مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی بر یکی از مواضع برگنه کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافته خود را برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچه کوه قلب رسانید قاسم خان تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گوی از دست همراهان پاپرا پریشانی او رسید و از درجه شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کانر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بحر ادبی یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پایرا و حررا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه هزار احتیال نمودند . رستم دل خان گدھی را مسمار نموده مراجعت نمود پایرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان بار آمده گدھی خام شاه پور را از سنگ و چوذه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورد .

درختی که اکل گرفته است پای • به نیروی مردی برآید ز جای اگر همچنان روز کاری هلی • بگردنش از بیخ برنگد ملی بهمان شیوه که داشتند پرداختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گدھی پخته ساختن داده بود و ندانست در الحظه شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد هادشاه و گرفتن افساده مهم مفسدان را دمت آدیز ساخته برای تبلیغ و اتصال آن کافرتن بوائعی نمیدهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست گروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوی نزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میان هم بدعوی فن - پناه گری جنگ یکدیگی که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمان زخم بجهنم و اصل گردید - و پایرا بعد کشته شدن سروا احتیال زیاد بهمرسانده روز بروز بگرد آوری فرج و ذخیره و تسخیر قلعات اطراف می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبه افغان که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه به محاصره شاه پور

پرداخت آخرکاری فداخته و بدار و مدار بار ساخته مبلغی گرفته
 مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه
 ورنکل که از شاه پور بدساعت شانزده هفتده گروه واقع حیت و تاخت
 آن قصبه مذکور که تجار مایه دار و دیار و با اتمش لکوک و قالینهای
 بیش بها کارهاجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که
 مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت نابوتها مشغول بودند
 با دره هزار پداده و چهارصد پانصد - وار خود را بقلمه ورنکل رسانده
 جمعی را بر سر راهها نشاند و چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم
 قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادهها
 بدو کردند و زنهای رسا بالای قلعه که چندان استحکام برج و باره هم
 نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند
 هوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای
 بیش بهای سنگین را بریده دست بردند ناموس و عیال
 بسیار مردم عروفا قریب پانزده هزاره مرد و زن و اطفال بدست
 آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه
 هشت نه ساله گرفته داخل اسارین درآورد و دوه روز بخاطر جمعی
 مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان افست و رعب نمودند که همه
 مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با
 مسلمانان دشت بقصر خود آورده دختر قاضی را داخل
 رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هرچند
 قاضی برای خلاصی ناموس خود با حاج و زاری کوشید فائده نداد
 قاضی را مرخص ساخت - کار اساقال و - رانجام حواری او بجایی

رمیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر
بندوق درخزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه
خواهند خزانه دریم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد بالای
و اسب موازی خود نگاه می داشت - روزی چه می از بنجار بنای
نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته و دوازده
هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای
ذخیره قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلعه زایی جایجا
فرستاد که برای او زراعت و میزی نمایند - بعد به فکر نسی بر قلعه
مهورتگیر که از قلعهای مستحکم مهور و مصافحت شانزده کرده از
از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مصافحت شانزده کرده
عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفایی مسلمین قبائل
خود را برای فاتحه طعام حضرت رحلت پناه از دور و نزدیک
طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح نشده خود را بیای قلعه
رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی
و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن
از افتادن سنگی که بران گندم بسته بودند و بالای چاهیر مردم
چوکی قلعه بصدای مهیب افکند و مردم چوکی را خبردار و
سراسیمه ساخت و دوسه صدای بندوق از طرف آن ملعون نیز
بگوش مردم تصدع رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند
گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست
آن ملعون نیامد اما تصدع و هتاه را تا یک بهر روز قاراج و رفت
و روپ نمودند و خود آن سنگ در خانه - واضح نگار رفته فحشته

کافر مائی می نمود و مردم او بکندن زمین و همت و جوی زر نقد
پرداختند قضا را دو دیگ کتان با چهار پنج طبق و مرپوش دران
خانه یا مانند نزد پاهرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ
و گوله بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
هرگز در زبده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمشهای شالی را
که همراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بنه و قصبه با خود گرفته با میری بود - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقبر کرده بود که هرگز زن مسلمان با میری بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرگز از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تالاج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکی از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلمانی که رشته خوبعی دور و نزدیک بسلامه شیخ زین الدین
داشت و از گردش ایام بدکام نوکر پاهرا گشته بود بر سر وقت دختر
رحیم و گریه کفان و نالان بالای پشت پداده دریافت فرزند مسلمان
دانسته بر حال او رحم کرده بدان پداده التجا برای خلاصی آن

دختر نمود پیاده به تنفسی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزد یک
 من آمده یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بلذوق خواهم زد
 سوار بمایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرسمی بصیار نموده
 راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال
 قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
 صبیغه شیخ زین الدین است و آب در دید او گردید هرچند
 خواست بدان زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
 خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کپ زنان
 و ازان پیاده احوال پرسان نزد بکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
 چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نرسانیده سوار از تن
 جدا گردید دختر را بر اسب خود نهانده نزد قبیله و خوبشان
 دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادان
 دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر سر و سینه
 در آورده دست می زدند آورده از دیر مجملی بر حقیقت
 اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
 نزد پاهای خود را رساند - بعد متصل موضع تاریکند که چهار گروه از
 شاه پور راقع شده پارچه کرمی قلب بلظا و آمد بالا و پائین آنجا را قابل
 بذای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعه احداث کرده زیر آن پر کوته قرار داده
 برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیره
 و انر همه محتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر مجوسان
 صاحب تقصیر و بی تقصیر را در آنجا نگاه می داشت و جمعیت
 زیاد در آنجا نیز نگاه داشته بود - چون فسان آن مردود بامتناد کشید

آرام خور و خواب بر ساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هر جا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و واویله مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زن قاضی مبتلا ببله که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نهینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجلسی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر القماس این معنی بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه امتیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را ملائمت نیست که برای تنبیه - مذهبی فروش خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او می زنیم آن ستم رسیده سماعت زیاده نمود تا آنکه میر تزگان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درد بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچه همان خاص و عام علاوه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده گنج خانه اختیار نموده دروازه تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانچ و نوات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپم تاکید تمام بمیان آن تاج فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شد

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از
جماعه داران کار طلب و شجاءان مشهور گفته می شد فوج
هایسینه همراهِ داده مع هشتاد خان و نیز خان و تاتار خان که
همه از افغانان تهور پوشه گفته می شدند با دلاور خان برای تاجیه
آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش
قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که عشت کرده از شاه پور واقع
شده و باز میگذار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه
کلپاک را محاصره نموده بود و زمینداران محصور گردیده جنگ و جدل
چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرض می داشت آن زمینداران را ب
طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان می رسید بعد رسیدن فوج
افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن
بسیار که جمعی کثیر از هم راهان او بجهنم واصل گشتند خدمت از
محاصره برداشته با توپ رام لپهن نام که از شاه پور آورده بود
خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانه دار کلپاک تهانه فائز کرده
انتظار وقت و تابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در ناخست
اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرو پور آن مردرد
با جمعی کثیر از مدتی در قاعه مانواع شکنجه عذاب در تیک بود
و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را مافزون
داشته بود که برای او چیز می خوردن بعد هشت بهر می آورد او بزن
خود گفته که برای من سه چهار سوغان بهم رسانده همراه طعام بفرماند
زن او حسب گفته او چند سوغان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام
گذاشته آورده بشوهر هنر پخته خود داد و او از آن سوغان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که زنجیر و محرم خود ساخته بود نموده چشم برراه عطیه الهی داشت تا آنکه روزیکه آن مگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از آهانات دران روز سواى چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زبان اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها با تمام رسانده از حربهای ذخیره و حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن با تمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رمیق آنها گشتند و بیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم برراه و گوش بر صدای توپ بوده خود را با توف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کفان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سرانیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ بد کلپاک که هر کارهای جنگ رو نیز خبر رساندند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع دست و پا زدن حاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گردد آن پارچه تخته آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بالای جان او گردید بعد آنش دادن دروازه چدن
 کرمبش را کهنه پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
 خون آلوده را بخود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
 را بران آنش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
 رفته برگشتند بعد - موخن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا درون
 آمده سدره فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلبه‌ها نیز رسید و با
 مردم پاپرا زد و خورده عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای
 قلب و دیوارهای اطراف برد و دست و پای لاجمل میزدند
 و مردم داور خان نثاره فتح نواخته داخل قلعه شدند و خمرپور
 پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
 متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاربکنذا رساند
 مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند
 بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن
 ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شد او خود را بتاربکنذا
 رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در
 گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسفخان
 می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لشکر از نمر
 نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
 که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی
 خود را رستم ثانی می شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود
 نموده بود به توقف روانه ساخت و میرزا علی شاه پور رسیده
 بعد فراغ از مقدمات مالی با فرجی که فراهم آمده بود ب قصد

محاصره تاریکند از روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سمی و تلاش بود در دوانده مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه نمود. اما فائده بر روی کار نیامد بعد یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت با وجود محاصره نمودن در دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح فیر رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهندی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتصریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام می کشد - بعد که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بهیار هر دو طرف از زدن گوا و جنگ ضائع میگردید کار بجائی رسید که یوسف خان جهندی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند و علوفه دوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوتید، تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهندی قوی رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغا بآنها می رسید - بعد که ذخیره باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بده و هر کوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد و پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر نوار انتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که در آن قلعه زیر زمین جامی بود که دیواره و زینها برای پایین رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین می رفتند و آن مقصد عیار گمش فحش حقه نکبتی خود بر دیواره گذاشته از راه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران از اطلاع نیافتند و از قلعه

هنگامی نمودند - بعده که پاپرا تنها حر از موضع حمی آباد که آباد کرده او بود و از تاریکند محاصرت دو منزل داشت بر آورد تازی نیروشی در آنجا باو در خورد باو گفت تازی خوب برای من بیار هر چند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازی نیروشی در محفظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را بازمین آوردن تازی خوب نهانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمین عصر بود آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنه خون او بودند رسانده بر سر کار آگاهی داد و همان لحظه در صد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت با وجود دمت و پا زدن که درین ضمن گولی بر پای او رسید بدم رو افتاد - بعده که او را گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگه داشته آخر باز بند او جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدروازه حیدر آباد آویخته بسزای کردار او رساندند • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با همسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندروسی

از جمله مواضع که در آخر مال جلوس خلد منزل رد داده و از

نوشتة اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجمعی بگزارش

می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان

دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کشی بود درینوقت گرگین خان

نام از طرف سلطان حسن شاه از آن قلعه در ارتباط با دست فدا مذکور

فیدام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داری
 سلسله او را میر می خوانند از جمله نوکران معتمد صاحب رای
 گرگین خان بود و بند و بست یک دروازه قلعه نیز تعلق بار داشت
 گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد
 و باز بحسب ظاهر رنج کدورت می گردید و ذخیره آن در دل
 افغان بد نهاد جا میگرفت و کثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک
 اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان
 را بخیله و تفویر برای بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و
 بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف خیانت نمود
 شب برای مصلحت غلبت کرده مردم معتمد او را از اطراف دور
 ساخته با همراهان مبارز پیشه خود که بکمین گاه نشانده بود غافل
 بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هر کس که بچنگ
 پدش آمده گشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی
 و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد
 که اصلاً خبر گشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب
 مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که پدر
 تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و
 مغلول ساخته اموال و خزانه او را متصرف شده مصلحت خطبه بنام
 قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رنج بدنامی و استحکام بندوبست
 خوانده کلید طلایی تسخیر قلعه مع عرشداشت مشتمل بر استدعای
 منصب پنج هزاره بنام خود و محمودخان نام پسر و برادر و اقوام
 و سند قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد مغزل با وجود اخلص

ته دای که بهاء ایران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که غبار ر
ملایی که از عهد خلد مکن بعیب ایلچیان ناهموار بهیان آمده
بود ابتدا با ارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و زرب
داده بعد ازان از فرستادن نامه‌های محبت افزا و هدایای بیش بها
همراه مغیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص موروثی را از سرنو
استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران داشت که
خلعت و فرمان آفرین باد و - نند قلعه داری مع عطای منصف
پنج هزاری برای خود او و همراهان او فراخور پایدار مال داشت و خفیه
نهایی تجار سلطان همین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام
بنیاد افغان بدینهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای مائب
است زودتر باید کوشید و ازطرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
جمع دارند لیکن از آنکه با تمامای عهد دور فاکمی شاه ایران نیز بمرتبه
از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که اصلا بغوج کشی
و تعین لشکر و مردم کشی راضی نبود سواى محبت علما و فضلا و
مکسطن و ساختن عمارات باصور ملکى و مالى نمى پرداخت و خلاف
طریقه جد و آباى خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی
تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول
می رساند این معنی مدانی نسق سلطنت الکه ایران می گردید لهذا
زود بفکر تلانی تمخیر قلعه قلعه ها را پرداخت بعد مدت در سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعیین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه پادشاه بزرگان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد ملک مکن
دار الحیاه می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند •
ذکر مواعظ سال هیوم از جاسوس خان منزل مطابق

سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال هیوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زیارت ترتیب یافت اگر بتحریر اعمامات نقد و ذیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر ذالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و پیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازی بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خاتون و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانهزادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمتست و از قبول این عذایت ابا نمود - چون میان
 جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوری مزاج بهم رسیده بود و
 و خان خاتون آرنوی نواختن نقاره در حضور داشت ابا نمودن
 نو الغفار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل بر حسد همپیشمی
 او نمودند - و بعد بقد و بدست فواج و خنده بنیاد حیدر آباد یوسف
 خان را در حیدرآباد نگاهداشتند برای انحصار پاپرا و دیگر مفسدان
 که در ایام تبدیل سلطنت مریدان بودند تاکید دایم
 نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخدات
 کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و افتاده زاری دهبزار
 سوار نموده به طای نقاره و خلعت و مویه داری دار الطغر لاجپور
 بهمانک مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مقتدر ساختند .

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
 قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هر دو باهم چسبیده
 برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغة الهی تقاضای
 آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال
 دولت و هجرت بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
 و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انسانی
 است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بال و نکل بی بضاعتان
 محتاج بنان شب می شود .

• بیت •

بما شکست کزو کارها درست شود

کلید رزق گدا پای انگ و دست شل است

صادر و پدر آنها که ابتدا آن خاقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هر دو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سر را
منزودین و مسافری می نهشتند هر کرا نظر بران خلقت می افتا
رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند
مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعد
که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدر آباد ازان راه عبور نم
آن هر دو برادر را برای گدائی بلشکر آوردند خیمه بخیمه می گردانید
همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک
روپیه نقد و یک اسب برای سواری عطا فرمودند - درینولا
لشکر مراجعت نمود باز هر دو برادر که بخدمت میز رسیده بودند و به
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازم
گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دینه بجمع پانصد
در وجه مدد معاش - یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه
عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خورا
فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلا
معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحثات
گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود ا
سرانجام باوجود آنکه ذوالفقار خان بهادر ده هزار روپیه از
خود برای خرج مدد نمود طاعت رفتن بر سر تعلقه خود ند
و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا
دارالظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان
برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نمود
داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد

خان فرموده برخیز - بایستد - سیف الله خان که حقیقت رفتن از نزد محمد کام بخش و امیران او کارگر نداده و بزبان قلم داده با وجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامر احمد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بمجلسه الماک معظم خان خانان رجوع آورد اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیه سالانه محضار بایستد - سیف الله خان ابتدا بقبول البیان راضی شده باز بمجادبه حسب ریاست خود را پابند فکری ساخت - و - ط جمادی الاولی (۱۱۲۱) گذار سواد خجسته بنیاد ریزیده - صرب خدام و حکم مقام یک و نیم ماه برای تخفیف ایام برشکل فرمودند و بعد بند و بست امور ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحه حضرت خلد مکان و رساندن مبلغ کلی بخدام آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از برگذات سرکار دولت آبان بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پیرانه خلد تباد ساختن و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولی در آخر جمادی لاحری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافه گشتند - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکر محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تظیری و طلب حضور حاصل نموده بود بیده که خانان حقیقت بی تقصیری و حسن عینیت و فدویت و حقوق لیکر خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بخیلی خدمت یافت

فزند محمد مراد خان فرستاده بود بعد رحیلن محمد مراد خان
 بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه
 خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده برادر الفقار خان داشت
 و از خاطر او معفو شده بود از عرض سابق بدامت کشیده خواست
 تلافی نموده در گرمین اضافها و تجویز خدمت صوبه داری بنج پرر
 و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال
 محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خاطر خان حاذن گرانی
 نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذوالفقار خان نموده
 کم توجه بحال او گردیده از طرف دادن جاگیر کم حاصل وزود تغیر نمودن
 که علاوه بر شاهی سابق محمد مراد خان نمودید و بلند و بست صوبه
 داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت بگرمین لهدا نیابت صوبه مذکور
 نیز ازو تغیر نموده به دارو خان بنی مقرر نمودند - و آخر رجب
 در سواد در السرب بره نپور ضرب خیام واقع شد اگرچه مشغول استند که
 چندگاه بسیرر شکار رما و باغات و تفرج آبشار کراره که از مکانهایی
 فرحت انزلی دایم شای شکارگاه و حیرگاه مشهور است بلا تفرقه
 خاطر بسر برده به بدو بست ملک هر دازند اما ازانکه حیر فساد
 راجه پوتان بدو حال ده وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح
 اجیر پا از حد عبور بدو طاعت بیرون گذاشته هنگامه شورش
 گرم ساخته تهاجمی صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته
 بودند بعده که حید حصین خان باره صوبه دار اجمیر بقصد
 تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند
 و - بدو حسین خان مددکار را معصب که راجه پوت بسیار بدو انبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت با سیدی در آمدند و پنجانیهای
بسیار محضار نمود از چهار طرف راجپوت مانند سوز و ملخ فراهم آمده
سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرنده سنگلخانه و غیرت
خان فوجدار نازول که هر دو برادر حقیقی حسین خان بودند و
جمعی دیگر از فرزندان و خودشان و همواریان و بندهای پادشاهی
بدرجه شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برها پور مصلحت
ندانسته میر احمد خان را در برها پور حارس نموده اوائل شعبان
الاعظم (۱۱۲۱) از دارالحرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب
نرودایام ماه صدام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد سید فطر
از آب نرودا عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقه گرو بضم بر پا
کاف فارسی در اطراف نواح دارالخلافت و پنجاب بعرض رسید
مجدلی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار
زنده پوش مسمی به گرو که با هم سکجه بکمر سین و تشدید کاب
زبان زدند پیشوای آنها دلباس قدیمی نزدیک لاهور حکومت و
مقام مقرری خود اختیار نموده از ایامند در همه بلاد و معموهای
مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود دایم در آنجا
گذاشته - مقرر نموده بود که هر که از جمله معتقدان گروی آن طائفه
ضال که بیشتر از قوم چنگ و کتاریهای پنجاب و دیگر اراذل موم
کفار بودند قدر و نیاز با هم او دران معبدخانه بدارد گرفته جمع ساخته
بقدر قوت و خرچ ضروری خود بر داشته بآبی بلا خیانت برای او
رساند - خلد مکن بر من اطلاع یافته حکم اخراج زبان آن گروه

بدمازل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گویند نام
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوسه سه صد سوار
 نیزه دار و پیاده در رکاب وفات نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
 ناگهانی نه قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
 خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پزده بود یکی از
 جمله آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
 گردیده بشهرت تفاح خ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند
 خود را عوض گرو گویند مقبول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت
 ریش در آن واحد پوتنده خود را برای کشیدن انتقام آن مگ
 نابکار اشتها ر داده بادعای خروج بسیاری از آن قوم ضال را فراهم آورده
 علم بغی برافراشته بغن شعبده بازی و دمیدن انسانه و افسون بنظر
 ظاهر بیدان مست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسپا
 پادشاه موسوم - مانده در نواح مرحد پنجاب و شهرند شروع بتاخت
 و تاراج نمود در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار بابو سوار و هفت
 هشت هزار پیاده جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
 جهنمیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم
 شهرت قزاقی و مردم آزاری بر افراشتند و با دوسه فوجدار که بقصد
 تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
 بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهاه دار و
 تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

می چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بفام پادشاهی و عمل جاگیر داران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از نعلهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان موجودار - رکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن صلح بدو تعلق داشت و صاحب بوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن صلح شهرت تام بهم رسانده بود بعد از بنیدن خبر رساندن خبرایی و ناخدا برگذرات نعلقه او بفکر گرد آوری - پناه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج موجودار و زمینداران نامی را با خود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده برآمدند و نیز انداز و مصالح توپخانه و نیزان مصمت جنگی بقصد تذبذب آن فرقه ضال خدایان مآل سوار شده به تفاوت سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند - آن مأمور از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سپا پادشاه و فتح درس می نمودند با استقبال وزیر خان شقاوت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصم از آن مددوان چنان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر نیزان حمله آورده یک دو نیزان را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای بیابانی مرجع اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجه شهادت رسید و هر بوج اسلام هریمت افتاد و مال و اسباب و فرم مع نیزان

و اعیان چنان در خوش گفاری گردان گردید که احدی از سپاه
 اسلام - وای جان و رخت بدن بدر نقانعت برن و حوار و پیداد
 بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب گنان خود را
 سپهرند رساند - از آنکه سپهرند شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار
 و گاهان صاحب مایه و شرفای هر موم مخصوص از اعیان صلیبا
 و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام
 فرصت جان و مال و عیال ندر آوردن نداشتند و از شنیدن
 کشته شدن وزیر خان و بغارت زنی لشکر اسلام حوصله باخته و
 گردیده یک دو روز دست و پای احاصل زده آخر گرفتار قهر الهی
 گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ - دیرتان بد خصال شروع بغارت
 مال و قتل رجال و اذیر نمودن اطفال و عیال و ذبح و شریف
 نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات
 حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند
 و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و
 هر جا که مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و
 بر آوردن استخوان مرده تصویر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج
 سپهرند در همه برگذات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین
 نمودند - بعده که نوشته آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور
 رسید از شنیدن حادثه که بر سنگ سپهرند گذشته بود حوصله باخت
 هر چند که جمعی از شرفا و اعیان فراهم آمده ترغیب برای
 استقامت و نزییدن و استحکام برج و داره پرداختن نمودند فائده
 نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آپاد اختیار نمود - مردم

هبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رحلت آن گروه شقاوت پزوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داک تهوری داده از زدن قیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را
گرفته بعد ترده نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم نصبه بخادنه تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظه ناموس بباد فلما رفتن و امیر گردیدن خود را بپاهای
انداختند اما بمضی شرفای جلالت پیشه که عیال و ناموس را
یکجا مایه در دوح کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی ناموسی بآنها نرید - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه
بهارنهور بدست آن طائفه ضال افتاد به دود و بخت اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بغلام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
نصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برادر داشته
بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بخت برج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیه مصالح نام و لنگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه
ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
چهار گروهی رسیده بر دو موضع توابع جلال آباد که گذهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبر سه صد چهار صد هزار افغان قریب هزار برقدار قدر انداز و

تیر انداز بمرداری غلام محمد خان نبیرا خود و وزیر خان بلی عم
 بمکومت محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها
 که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد
 پانصد برافنداز و تیر انداز جلاوت پیشه و بسیاری از رعایا بانصام
 اسلام و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمره مت بستند
 و مدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه ازان گروه بد مآل
 نینزد و هوشی زیاده بظهور آمد و وزیر خان و جمعی کثیر از
 مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حمله های پیاپی
 افغانان و دیگر مسلمانان با نام و ننگ شکست فاش بر نوج کفار افتاد
 و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات
 میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت
 یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار
 پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب می رسیدند فراهم آمد با
 دویست سه صد مورچال روان که از تخت های چوب ساخته پایها بصورت
 ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را دگین وار در میان گرفتند
 اما ترندی که ازان افغانان جلاوت نشان در مقابل یورش آن مخدولان
 بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان
 داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد
 مآل بیای دیوار نزدیک دروازه می رسید خود را بدم تیر و گلوله
 بندرق و سنگ باران دانه فتح درس گویان با چهار صد پانصد کاغذ
 و اقسام حربی بفسد کردن پای حصار و گذاشتن زین و سوختن
 دروازه ها شروخی از حد می گذرانند - و افغانان سر از دروازه

را را نموده با تیغهای بوهنه مهرها بریز کشیده برآمده بران
سگان تاخت می آوردند و در هر حمله مرد ربا صد در صد نفر از
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت
آورده کافرکشی می نمودند و تابیدست روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر
بکشتن داده کاری نساخته برخاسته رفتند و مدوحه تسخیر
سلطان پور و برگذات دوابه جالندهر گردیده به شمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی
غورابش و استعجال نمودن باخزانة موجوده نوشته مصحوب دو سکه
سکه سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و تمس داران شجاعت پدیده که همه بقصد قبول رفاقت و نیت
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم رفاقت و اتفاق بی نفاق
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه
بشرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدری حرب و باروت که از جمله نمایش حرب و باروت نیز
طالبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون حواری و باربرداری
برای رفا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه
سوار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با تریب چهار پنج هزار سوار و سی
هزار پیاده برتنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که بی‌انگشت زمیداران اطراف غورآم آورده بود و از شرفای
 همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بانفدها بآرزوی شهادت کمر
 همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و
 عیال شسته عهد و پیمان وفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر
 بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زبانه از لک آدم فراهم آورده
 بدبندگی تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت
 شمس خان و برآمدن با چنان فوج و مصالح جنگ مع تمام هم‌راهان
 خود که سخته هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توبه‌های
 که از سهرورد باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرایی
 پر از رنگ برای سوچال بستن و سرب و باروت بار نموده هم‌راه گرفته
 همهجا تاراج کذاں نزدیک تصبیه راهون که هفت کروه از سلطان پور دست
 رسیده انگر اقامت انداخته در پناه یزاد خشتها که همه گنج
 خشتها را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود
 سوچال بسته مسند کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه
 ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان
 پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین
 هزار محلمان جلالت شعار باران غزا و جهاد و آرزوی شهادت
 همدیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یاتن و کشته
 شدن شمس خان جان و مال و عیال همه‌ها در مهلکه تلف خواهد
 درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر
 گویان بر همدیگر حقیقت نموده مردانه‌وار پیش قدم گشتند همینکه
 بمصلحت گواه رس کفار رسیدند از پھر روز برآمده صدای زدن

توپ و گوی تفنگ بلند گردید و بکبار گی قریب ده درازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آده نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلویی و خرج باروت بیصبره تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام غلک اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرات بدش رانده بهمقدمی و رفاتت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پریگفت اطراف دیگر دوازده رعبده رفیق گشته بودند صدای نیکبیر همت افزا بلند زوده بران مدبران هر کین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر را بیهیم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود بردند محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره امباب جنگ و ساکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بصلاصت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت در زنده چند روز محصور گردیده شب ابرآمده بهتدیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسب و آدم ضائع می - باختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص بر کفار تنگ گردیده و شب از گذهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کرده تعاقب نمود یک توپ و چند شندرو کاو پرا از بار بهیر بدست آورد - به لطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرن آمده تهاغه نه شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود پیرداشته نهادند خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار
 یک فرجام بقصد تاخت پراگشات حوالی دار السلطنت لاهور خود را
 رسانده غریب راوی و هنگامی تزلزل در لاهور و اطراف آن
 انداخته اند اسلام خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبه لاهور
 بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بزد
 و بهت برج و باره باز دحام عام جمعی از مسلمین و هندو برآمده
 بنفارت سه چهار گروه از شهر خیمه زده در دنع حضرت طلایه کفار
 می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما
 اطراف تا باغ شالاهار که دو گروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند
 القصه در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار السلطنت شاه
 چهار آبان و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه تصبیحات و
 معصورهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت
 دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطه شمار بدرجه
 عبادت درآمدند و عالمی بباد حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر
 زیان را گلدند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه
 دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش
 با بسیاری از مسلمانیان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند
 و صد دوسه نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می
 گردیدند یکجا نشالده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف
 تازه نموده قراعتین صوبی مر و رش خلاف آئین خویش قرار داده
 بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هندو بآنها گرویده جان خود
 نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

عقودت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و فتنه دیگر فرقه
 هنوز اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد
 آن طائفه خال بدنهاده اگرچه گرد ملال بر چهره حال پادشاه ظاهر
 گردید اما صلاح و مراب دولت دران دانستند که چون مریدان
 شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیده مقابل ماده شوهرت و
 و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم - سرراه چندان کار نیست هرگاه
 وایت ظفر آیت وای نعمت - توحه آن سمع - گردد نیت و ریب
 خس و خاشاک آن ذاکمان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد
 گرفت تذبذبه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر - معاد دانسته
 از بلده دار الفتح اجین رایت توجه بمصمت اوطان راجپوتیه
 برافراشدند •

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بمعرض
 رسید - بعد از آنکه در سود دار اخیر لاجمیر مصرع خیام گردید
 برای پا مال - اختن ملک و مال و بدست آوردن اطعالت و عبال
 راجپوتان بدستگاه اطراف سرزمین اودیپور و جردپور تعلقه راجه
 جی سنگه و رانای چنور امواج درو موج : ا - سرداران رزم آزمای
 کار طلب تعیین فرمودند •

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ رمی در مذتقب
 حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خنقایی
 را شدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند •

بعده که امواج عدومال برای تاخت و خرابی معورهایی
 میر حامل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بیهوش آمده
 رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم خان بهادر و مهابت
 خان بهادر را واسطه شفیع نقصیرات خود ساخته بهجز و
 انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول
 بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد
 اما از آنکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل
 پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعت بد عاقبت پدش
 نهاد خاطر آن پادشاه در دل بود بدقاضای وقت و التماس مقربان
 بای تخفیف چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه
 اجیت سنگه و وکلی وانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت
 نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ
 پادشاه بهمرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس
 دام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای بانام و نشان
 جمعیت می چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا
 بررمال بسته سرسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت
 و امپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند •

دوین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبه الله برگشته
 آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید •

ذکر جشن مال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد تراغ جشن سال چهارم که هجدهم ذی الحجه موافق
 سرانجام سفر منقذ گردید و عالمی بغیض رسید بقصد استیصال

گروهی بد مآل رأیت ظفر اقبال حمت دار الخلافت و دار السلطنت
پنجاب برافراشتند - چنین قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبه اردهه
مأمور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میرزا محمد
هاشم نام که بمس واسطه نواسه شاه عباس ایران و بدو واسطه ندیده
خلیفه سلطان پادشاه زاده مازندران می شد بعده که سازندران
بنصرت شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده
شد بخود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی
که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدا مادر می دارد از ایران
رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن تاج و
با نفعخواه مبلغ سه هزار روپیه بعام میرزا محمد هاشم و دو هزار
روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانه بندر سورت روانه نمایند
و سواهی آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد
فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمد هاشم با احمد آبدار سرانجام
ما بحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد
در عهد خلد مکن برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم
می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق
حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود
همراه داده روانه بارگاه سلاطین سجد و گاه سازند

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم
داخل نمودن لفظ و می در مناقب حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که
افضل الفضلی لاهور بودند باتفاق دیگر فضا و علما هجوم

عام نموده بخانه دانسی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی مانع آمدند و همین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و همین مضمون از نوشته اخبار نویس آن دیگر بلاغ بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروف گردید که خطیب مسجد جامع را بعد از خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مهر علی خان بخانی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بمردود امروز جنگ خفت رسانده در چودترا کوتوالی مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق در آن ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقایسه بتحقیق آن پرداخت محتملی می نگار بعد از علم عاد الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن آن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عمرزی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعد که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات نوان بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواستی خواند او در جواب گفت موقوف حکم بادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دوم خطیب بر مذهب آمد یکی از مذهب گفت لفظ وصی نخواستی خواند

خطیب اجل رسیده مہذوق نگردیده ہمینکہ وقت خواندن خطبہ
لفظ رسمی ہرزبان او جاری گردید پنجابی برخاستہ نامن خطیب
گرفتہ از بالای مذبح کشیدہ بزجر و تشلیع پیش آمد و مغل نوافی
ارجا جستہ کار از یکی بشکم او رساندہ وزیر مذبح انداخت
و در مسجد هنگام غلوی عام برہا گردید و خطیب را ! دیم
جان کشیدہ بصحن مسجد آوردہ آنقدر خنجر و پاپوش زند
کہ بہ بحر منی تمام جان داد و رازبان او یک روز دلت سہو
جرات برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نہود ہور شوم
والدین مقتول دوحہ گذان بزن فیروز جنگ اسخاندن و الدماس
برای اذن تجہیز و تدفین او نمودند انکہ فیروز جنگ چند روز
ہواربان از سرکار دادہ برای کفن و دفن او مرخص ساختن
و روز سوم آن مہر علی خان بخشی و واقعہ نگار را بر سر تقصیری
کہ در بعضی مقدمات خلاف فویسی او ظاہر گردیدہ بود از خانہ
طلبیدہ خفت رساندہ بحبس خانہ فرستادہ بعد از سہ چہار روز
خلاص نمودند - درین ایام خان دوزان خاف الصدف فیروز جنگ
کہ بصوبہ داری اودھہ گورکھ پور مامور گشتہ بود بعد رسیدن بر - ر تعلقہ
خود با رجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سہ ہندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیدہ بحضور ریدہ ہون کہ نظر
بر بشخربہائی پادشاہ بغور برداشت خانہ زادان کار طلب بدو آختند
گروہ استعفا منصب نمودہ منزوی گردید - میرزا محمد ہاشم کہ از
بندر سورت باحمد آباد رسیدہ ہون بدین فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستادہ بعد نزدیک رسیدن بخانہ خود چند قدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنجم روز مهمانداری نموده پانزده هزار روبه نقد و یک نیل و چهار اسب تواضع نمود و مکرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود مالحظه بآبروی تمام روانه نمود *

درین سال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را بدرجه شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید جمعی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زلی از قوم زلمی مرهته تلمی بانی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوته بلده دار السور برهانپور و تاخست نمودن نزدیک قصبه رانوبر که هفت گروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوبر را که جمعی گذیر از قافله و مردم دیهات پناه بانجا بوده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبه دار پندغام طلب چوته یا زده اک روبه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلمی بانی و خبر شوخی آن زن جنگی بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر عربی مردان را ملاحظه جان نمودن و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهانپور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار هرگنه جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود او را هراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد - مخدولان خبر یافته سه چهار هزار سوار در هر پیر خود

گذاشته با چهار پنج هزار سوار جنگ آزما باسنبال میر احمد خان
 ششماهه بمقابله پرداختند و باقی نوج هر هفته خونخوار بقوه
 محاصره و تاراج پورهای برهانور تعین نمودند - میر احمد خان که
 در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نیدرهای خود زخمهایی کاری
 برداشته بود از شفیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا عذیم را اطراف
 خود داشته جنگ گدان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد توند
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که
 بیشتر مردم فوج با شهادت خان چنداول او بدزج شهادت
 رحیده بودند باقی مردم جان سلامت بدر بردن غنیمت دانستند
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار
 تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اصپ افتاده خود را با نیم
 جانی که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت
 گردید - و از جمله منصبداران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات
 سبزار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از
 متعینه میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر
 گردیدند از انجمله شرف الدین نام بدو تات شهر که در فن مرور
 خوانی باج بکلارفت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای
 وقت دران دانست که خود را قوال را نموده اشعار رنگین فارسی
 و هندوی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلام و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعده که نا مرداران آن نرفته ضل بار گفتند که اگر چه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه سنجان مجلس امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمایم آخر بعد رد و بدل و منظره بسیار هزار و در صد روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود فودمانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رمانیده برگشتی سوار شده هرکاره غنیم را صدا نموده گفت که بصر دار خود بگوی که من از منصبداران مشهور و بیوات شهر بودم هزار و در صد روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندبرهای امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از انتقال بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نصب بکوشم و باواز بلند طلب صدق مقال نواخته گفتم من بخشی شهرم و ندبره امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده آمدین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بیسی هزار روپیه اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند چو راسن جاتمه که بعد از هزیمت خورتن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بقاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده
- عادت اندوز ملازمت گردید دوازده کوره دار الخلاصت را دست
راست گذاشته منوجه تنبیه و اخراج گروهی بد مال گردیده فوج
سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چوراسن
چانه و دیگر عمد های لشکر بطریق هراول برای تانسیب و
امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن
تبهاتجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تبهانه مردم
پادشاهی و آباد نمودن رعایای حتم زده شاه آباد و مصطفی آباد
و شادهوره و دیگر معدور های قدیم که بقاراج و تصرف آن ملحدین
درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو انگن گردیدن بایت ظفر آیت
دران ضلع آن طائفه بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قرائان
که تاز خود را غافل می ماندند دست از شوخی بر
نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مضرب خیام چهار پنج گروهی
قصبه شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی
برای دیدن جا که قابل مقامات و فروز آمدن لشکر باشد مرخص
فرمودند مابین راه می چهل هزار حوار و پیاده بیشمار آن گروه
ضال از ده دوازده کوره تاخته فتح درسن کوبان چون حیل ناگهان
مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حمل های وحشت انرا
و چپقلش های مرد بیا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعه فقیر لباس
چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای
دار و گیر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج پادشاهی
تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از
 سادات باره از میل و اسپ پیاده گشته بمقابل و دفع شر آن
 جماعه پرداخته بحملهای بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت
 دادند - اما بعد از آنکه در شادهوره بقصد تعیین افراج برای تذبیه
 و اشراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول ایاتل
 دی الحجه که آواخر دی ماه الهی و عین چله زمستان می باشد
 چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چنان باد زمهریر آما
 بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص
 از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف
 درآمدند و چهارپای بیشمار از اسپ مواری و بار بردار آن قدر
 سقط شدند که از گنده بویی آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ
 گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمره بد نام کرده
 کلمات ناگفتنی بر زبان می آوردند و بیم آنکه خبر انتشار و فساد
 آن اشیای مردم آزار که بر کپی و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت
 می آوردند و شوخی زیاد بمنزله می نمودند که یکدو فوجدارنامی
 بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجه شهادت رسیدند متواتر
 بعرض میرمید جمله الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین
 خان بهادر و رحتم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی
 و چو امن جائه و دیگر بهادران کارزار دیده بهر داری پادشاه زاده
 رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای
 استیصال آن جماعه خدلان مآل تعبیر فرمودند و آن مفسد غدار
 بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتیری ازان گروه شقاوت پزوه

عطف تیغ و هدف تیر و سگان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خرد را بیکي از مکتهای فلان مسمی بلوه گد که میان جبال تنب مزدیک تعلقه راجه برفی واقع شده و دودست حصار و استحكام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار موار و پیاده دانست و مانده محصور گردیده به بند و بهت برج و باره پرداخت و بدو هزار کار و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل ببرد شیر صوات بمحاصره آن که در همت بسته شروع به بستن و بیش برکن سوچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام بامعقدان ضلالت پیشه خندان مآل که زرپرستی و حدیث ظن تقیدت بآن گمراه روز ازل عاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افهون آنکه هرکه درین جنگت بحسب ظاهره نوره دادیده عدم و ضلالت می گردد به فرصت و فاصله ایام بهمان صورت امر و ریشدار که بجهنم راصل می گردد عین نموده و حیانت ابدی یافته بدترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریرص بجنگ و محاربه می نمود و آن حکان که گفته ببر و پیشوای خود را در تماشخ که مردود اهل کلام همه ملل دی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار درآمده باطنز شغب و شوق و رغبت نام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گدیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعله آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مورچال پادشاهی می آوردند و هرروز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعی از مسلمانان سرخرونی از لی شهادت حاصل می نمودند -
 اگرچه از قوم ارنال هانود بدشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در
 کشته شدن و عرض او هماندم بعمره کارزار در آمدن حکم خلق
 الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هانود نیز پیشتری از
 کپتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
 چاهای شجاعت پیشه مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
 می گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقی همه هانود را
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزم جو
 ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و ده هزار سوار اگر صد
 دو صد سوار باشند که بچهره شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک
 در جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
 برخلاف آن گروه شقاوت پزده که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر
 کسی دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
 خویش نداند و همین معنی و طمع زرق و اقسام اقمشه و زیور که
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبه آن گدا مفتان
 هک سیرت بد مآل می گردید و مردم عام مست اعتقاد آنها حمل
 بر محر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
 محاصره که از هردو طرف داد جلالت و تهوری بظهور آمد و ذخیره
 اندرون حصار بآخر رسید بمرتبه عرصه تردد بر محصوران بدعانت تنگ
 گردید که از بالای حصار باشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
 بقیمت دو روبه و سه روبه آثار غلداد و همدی نمودند و چادر از بالا

اساخته دران غله بسته از طغابا اندرون می کشیدند و بدین
 یکمشت و دو مشت میان خودها قسمت می نمودند و تریبانه
 چهار هزار آدم از فاقه مردند و چهارپای سواری و باربرداری نمانداده همه
 را ذبح کرده و ناکرده خورند بعده عرصه بران فغار قنگ گزید بکری از قوم
 کهتری که گلابو نام داشت و تندا کو فروشی کسب او بود بقصد جانفشانی
 در راه پیر و مرشد خود بدستور آن مرگزه رخت فائزه پوشیده در
 مکان مرشد خود آمده نشست و آن ملعون بانوج و لشکر خود یل
 طرف مورچال پادشاهی یورش آورده راه کوهستان راجه برنی پیش
 گرفته بدر رفت. بعد در آمدن فوج پادشاهی دران گنشی که آن
 ملعون را بدان زیست نهشته یافتند گرفته سقید ساخته بهزاران
 خوشوقتی بدش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای
 مبارکباد و آواز شادیانه نغم بلند گردید و مذهبیان خبر بحضور
 پادشاه رسانده بعطای انعام سرفرازی یافتند و خان خانان و
 همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیدند بعد از آن گرفتار
 و اسیر سربلج اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال
 او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار برداشته شد
 دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بی اعتبار آن
 قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی خویش را
 عمدا گرفتار دام ساخته ازین معنی خان خانان که برای او
 ماده خجالت روی داد نهایت افسوس خورد - سرداران همراه خود
 را بعد مرزانش بسیار فرمود که همه پیاده گشته در کوه راجه برنی
 درآیند اگر آن ملعون را زنده یابند دستگیر نمایند و الا عوض او راجه

برفی را گرفته بحضور بیازند چنانچه راجه آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون به چرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلد دست تیز هوش قفس آهائی سبج دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفس نصیب راجه برنی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید و قلعه دارا خلافت فرستادند - چون در میان آن قوم موسی سروریش تراشیدن گناه عظم مبداء شد و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهنتری و جائه در اشکر و کالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم مصادی ریش تراشی هتود نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد ناسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز دوازده حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چنانچه قایم خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران والا نسب می انزود درینوا نظر بر سقله نوازی زمانه و ناقدان دانی پادشاه استعفیای منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنچ لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - درینوا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او داده بود روز بروز از غصه می گاهید هم رسید بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سرای
ذاتی بروضه جاردانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر و دهرت که در عالم حکومت
او ایدائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از معلمانان در عالم وزارت ارسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باخیزان انسان مرا با خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شده آدم بعضی
چیزها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغها خرج کرده شروع باحداث آن کار که خیر حازی باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه
بعاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جایجا بصوبه داران و دیوانیان
نوشتجات برای خریدن زمین و بنای مرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هندو بهای مبلغ خطیر فرستاد هر جا که حکم
رسید همه حکام صاحب مدبران آنجا نظر بر پایة وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته در ذکر احداث مراها درون آبادی شهر افتادند
اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشد و وصعت ساختن
مرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخوند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحبخانه

را که برکن آنها از قرن‌ها ساخته بودند بزور و تعدی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هفود آه کهان و بفرین کنان از آنجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سوزت رافع شد - همین که شروع بساختن مرا و دکانین برای سکه مردم بازار نموده مبلغی زر بخرچ در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقع خان خاندان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق نموده می خواستند دل خلقی را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل مرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای ندم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای نیم سوخته مزبله سکه و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه مرور اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده به مراد خود فرمیدند و بانی بدعتهای مردم آزاری هم درین دنیا انگشت نمایی عالمی گردیده بسزای افعال خود رمیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتجویر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن امت - باری الحمد الله که مصون اوراق با رجوع از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدسات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میدادند اما هرگز راضی به مردم آزاری که در زبانها بظلم منجر گردن نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

امت همان خدا را ب عظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
 هجری و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را محاف
 نمی داشت و مال حضرت خلد مکان که در صوبجات دکن خوان
 بغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
 که کار بانجا نرسد که در زبانها گفتگوی نظم منجر گردد بعد
 بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتدریج تفصیل آن بر دلائل
 هرگز روسیاهی خود را از میان برداشتن است الخای خود
 عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که اول و تصرف
 و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم بود و
 هر چند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمایی که سگیانی و
 خوک چرائی بمراتب بهتر از انست نجات یابد و دست و پا بسیار
 زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
 جرعمال بد مال محفوظ دارد چون این فیض محض بغض آلهی
 وابسته است میسر نیامد *

۱. القصه بعد واقعه خان خاندان بر سر تعیین وزارت و تدبیر
 خدمات عمده حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیا
 آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
 بود و معد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مسدقل آ
 و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مق
 شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهر دوپسه
 خان خاندان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه با
 وزارت دست از ملک دکن و بخشی الملک بودن بر ندارد در جواب که

که چون حضرت پادشاه بخان خاقان وعدۀ وزارت نموده بودند عذر
 نتوانستیم نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایتخت وزارت قائم نباشد من
 در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه
 زاده عظیم الشان می گفت که در الحاق خان می خواهید که وزارت
 بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاهدارد و پادشاه در قبول
 التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبه مستغرق
 این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسۀ شاه
 ایران که سکر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 از طرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده
 بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکۀ خان باستقبال
 شاه زاده رسیده بود والدۀ او که اندرون محل بخدمت خوراندن
 طعام نوکرو مقرر بود مسودا و زاق را بسبب تعلق دیوانی باشکرتن
 ضرور گردید و باوالدۀ کوکۀ خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان
 پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقش
 وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران
 وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت
 او بفرمایم و از همان نایب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند از طرف
 شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن
 حضور از طرف شاه زاده بمرتبه تبختر و تغن چنانچه عنقریب
 باحاطۀ بیان می آید نصیحت بمقرران حضور بظهور آمد که خود او
 و همراهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند
 که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عذیمت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زنده محمد
عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آخر ماه جمادی الاولی در نواح
دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
گذراندن بهمن از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهیچ لشکر از سختی و تعدی بسیار
در گرفتن زروبی آب و ساختن مردم واقع شده بود این معنی
بمرض رسید مخاطب و معاتب از کمی مناصب و از مجرا ممنوع
گردید - و میرزا محمد هاشم نواح شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش کردند در اسپ
قبول نموده باقی بار بخشیدند بعد طای خلعت و شمشیر و
جملهر و سپر میثاق و مرصع و جینه که مخاح شده باردیگر برای
تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهره او
ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنفشه آرد و آب یخ
هر روزه بخوراند و پنکجه نمایند - اگر چه پادشاه در داخل گنج بخش دراب
منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسانی
نسبت بار بسیار داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور
اصلا - لوبک ننمود و از همه طمع سبقت تمام داشت و هر که را و
سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که
در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادهها رابطه ارادت بهم نرساد
و بخانه هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
بچهار پنج واسطه از نپاثر شاه ایران می شد نظر بر تاختن او حسد
همچشمی را کار فرموده ذمی خواست که عذابات پادشاه نسبت

بار ظاهر آید و با اشاره میرزا شاه نواز خان کوکه خان مهرباندار بآتش
 تمهید خفت او گشته از طرف شاهزاده ابران بدادشاه عرضی نویسد
 که اگر پادشاه زاده‌ها در راه در خورند با در حضور چهار چشم گردیدن
 اتفاق افتاد چه مان آداب بها آیم و با امرنی حضور که اتفاق ملاقات
 افتد در محبت و جواب سلام آن چه اسر شود و اگر پیش از برآمدن
 حضرت بدین آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم
 شود بمشایم پادشاه دستخط می‌رود که اگر پادشاه زاده‌ها در راه در خورند
 از احب پادشاه شده آداب بها آید و اگر در حضور در برو شدن اتفاق
 افتد دستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه زانچ که محبت
 سلام نمایند برای آید دست بسر شود بعد که بسر مذکور نشستن قبل
 از برآمدن پادشاه بدین رسد از طرف میرزا شاه نواز خان متوجه شدند که
 چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن
 حضرت در پیشخانه‌های خازان بزمند - و روز دیگر که شاهزاده ابران
 قبل از ظهر به آمدن پادشاه روانه شده بود سزاوی از منصوبان
 میرزا بدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاوی نموده در
 پیش خانه میرزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه
 - حای تعظیم هلیج بسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان
 ظهور زیاده و این معنی بر پادشاه زاده بهیار گرانی نمود و در
 تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر او رساندند نقل مجلسها گردید -
 روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدین شاه زاده رفته عذر خواهی و
 اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب هلیج
 هزاره سه هزار حوار و خطاط خلایقه سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادند جنگگیر نمودند - در بنوا
خبر رانعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که مرده داری احمد آباد
گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که اموات خان
متصدی بندر صورت از شنیدن خبر رانعه فیروز جنگ که بعد از
ظاهر شدن علامت مفر آخرت حکم نموده بود که طلب مهله و
شاگردپیشه داده نافع سازند بلا توقف خود را بطریق بلنار با احمد آباد
رسانده بضبط خزانة و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فاضل
صیبه صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان
آمر با جاه و حال صاحب تصرف بدست خوش خلقی و شیرین
کلامی میان مردم توران کمتر بعرض روزگار دیده و شنیده شده -
گرفتند قریب ده لک روپیه متصدیان هرکار از خزانه او بر آورده
عوض روپیهها پل میاد در خریطها پر کرده در خزانه گذاشتند خبر این
تغلب که بغیر روز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که سی آنکه
بای تحقیقات آن بمیان آید و تغذیش نماید متغلبان - تا بمه
گردیده از راه و رفتن آبرو بعضی زرها را در خزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمه خطبه بحسب وقت قضای لاهور بر لفظ وصی
که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
قضای لاهور نمودند از انجمن حاجی یار محمد و محمد مراد
با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه
طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده
قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موثق قول حضرت امام اعظم
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظی برادر
خواندند بعد میل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه
کتابخانه وی صحابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود
پادشاه بر آشفته فرمودند که از غضب پادشاهان دینی ترسی که چنین
خلاف داب محاسن ملاطین میادرت بکلمه و کلام میفمائید حاجی
دار محمد در جواب گفت نه من آرزوی عطای چهار چیز از
وهاب بی ظنم خود داشتم اول تحصیل علم دوم حفظ کلام الله
سوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت
الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید دارم که از
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تفحص
از این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر به اتفاق جمعی
از اعیانان تمن دار که زیاد از یک آدم همراه آمده بودند و حاجی
یار محمد خیمه ریخت گشتند و پادشاه زنده عظیم الشان بدر خفیه
طرف این جماعه داشت تا آنکه او آخر سوال صدر برای خواندن
خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
حضرت حاکم مکان بخواند در مذاهب حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ و می نباشد اما
چون مردم عام و ادبش بپسنگ بدنام بقیامهای غلط در فکر شوریدند
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سرو پای راقعه طلب
وقت خواندن خطبه داخل مسجد نسوند چون از دستخط پادشاه که
کسی اطلاع داشت حتی که مقرران خاص دینز مطاع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فساد
اندازه اطراف مسجد فرز گرفته گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند
آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان
مجموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر
مغضوب نموده بدکي از قلعه فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر و پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و نودست و شصت و هجری

جشن شروع حال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هجدهم
ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیره کهنه و امیران با نام و
نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی نصاعتان
کم مرایه هر کدام بقدر پانه و اندازه کسب و کار خود کامدای عطای
اضافه و خاغت و جواهر و فبل و اسب گردیدند خصوص برای
داؤد خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر
صوبه داران فرمان عذابت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر
فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مبرحانه عمر
پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه به مودت
و در فرصت هفت هشت بهر آثار مفر آخرت ظاهر گردید
پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر
رسیدن هر چه پادشاه زاده که بهیئت مجموعی عتاة رسیدند
چنان حوصله باخت که باحوال پدر پیرداشته بلکه فرصت کفش با
پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم
ازین جهان فانی بروضة جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک اردشهر حضرت قطب الدین چهار پنج گروهی از دارالخلافه مدنفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده چهار زر خزانه سابق که قریب میزده کرور روبیه با اختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش در آمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرچ و فانی می نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات مخصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید که از خزانه عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرید •

• بیت •

فکرو صد سال میکند بنده

مرگ بر درش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطه سیزدهم بامیر نیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یلک هفده میان هر چهار برادر پیغام رسل و رمائل صالح در تقسیم ملک و مال در میان بود ذوالفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقریان و همدستان جهان شاه مکرر صلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پیر و بال جهاندار شاه کنده شود اما جهان شاه جرأت نداشت و بارت او تو بخانه جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بازها جوشانند و طلایه هر چهار پادشاه زاده میگردید درین مابین دو سه دوازده هزار مال و اتمشده که شاید چند خریطه اشرافی دبیر دران سال بود از اشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصه آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه را گذارند و ملتان و گهنه و کشمیر بجمع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر هر تقسیم ملک و خزانه صالح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا عبدالدین محمد خان مغوی بخشی که از خاندان عظم الشان برگشته

بدش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظل غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پیاپی بدو رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الامک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بنقصی مغبوب ساخته و آویخته مجانی از نقد و جواهر بشکفته و بیحرمتی تمام گرفت و عظیم الشان را باره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهارم کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده و طرف لشکر حکم کنند خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان درنا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان بنهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر حواری شده تفاوت نیم گروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش مشان بغوج هر سه برادر مدرسد و اسب و آدم ضائع میکردید تا آنکه اواخر عشر ثانی منظر المظفر طبل مخالفت صریح از چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و مرهای مران نامی نخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولاه توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او با هاله وار در میدان گرفتند و از چهار موج افواج جان سرفروست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری ازو ظاهر نگردید و آنچه ای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته گردیدند و مباح خطا که بطلم و تمدی در موبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بهاراج بردند و هر سه پادشاه زاده درگاه فتح نواخته بهمانهایی خود مراجعت نمودند. روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصلحت بهمان آمد آخر فائده نبخشیدن و کار بخونریزی یکدیگر گشود باده که ما بدن هر دو پادشاه زاده باز بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه بهر معرکه سرنوایی از هر دو طرف گرم بود و بخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر آمده بکار آمدند آخر جهان شاه بدل حرارت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه بهجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دارای جانی خود لال گزید جدا افتاد و از غایبه فوج خصم پناه بیزارهای خشت برد و شاد پالایه فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دودن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکتر بود رسید و اعضای جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شاد پالایه بهناختن درآمده بود و مردم هر دو طوایف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گونگ فضا بهجهان شاه خورک و فوج رو برگریز آورد. مردم اشکر ذوالفقار خان خبر یافتند بر قبل جهان شاه تاخته همچنان بالاش او و بخنده اختر نور جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زده مانده بود با برادر خود او دستگیر ساختند و مدای شاد پالایه فتح جهاندار شاه را داد کردند. عده تبع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک دهمیان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای جهانداره زده خود را با دو پسر از بالای قیل انداخته تودد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدجانات - بعد که جهاندار شاه از طرف برداران فراخ حاصل نموده سرپر آرای پر وسعت دلمرو هذوحندان گردید محمد کریم و شاه زاده همانوقت را که از نه ده سال عمرش بداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که - بم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جد نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و نوری خان و عبدالقدیر خان و اطف الله خان پانی پتی و هدایت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از دست نگر زیاده می شدند همه را حکم دید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و درسه امیر دیگر طرق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه - صاحب - شاه زاده محمد کریم که بدد معقوق الانرشان عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم نامراد رفته نهان شده اشتدیری خود را از دست برآوردن برای

فروختن فرستاد و بهبب آن انگشتری گرفتار گردید فرد خندانار شاه
آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که درش او را بخواهی
ذوالفقار خان و بقوای برانمائی شاه قدرت با او بقدر علمه الموده
کشدن *

و در عهد نا پابدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فساد را استحکام
تمام شد چنان بازار درد و سرور قوم فواری و کلاوت و شمشیری
درم گردید که فردیک بود که مایه قراوه کش و مقتدی با او دوش
گردن - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک اعلی کفوز بخدمت چهار
هراری و پنج هزاره و عطای و نقل و نقاره و جواهر پیش نهاد
سرفرازی یافته میان هم قوم خود - فرقرار گردیدند و اعتبار
خانهازدان و دیگر صاحب کمالان و علما از میان بخواست و ظریفان
- و طبع نقل و افسانه ای راست و دیوخ بستند از جمله نقل
نمانند که بنام برادر اعلی کفوز خوش حال خان موده داری اکبرایان
عطای مذهب پنجهزاری سه هزار حواره رحمت فرمودند ذوالفقار
خان بخشی الممالک در تبایبی فرمان و اسناد دیگر چند روز
عمدا تکامل و تغافل و ازید آنگه اعلی کفوز شکوه بخشی الممالک
بخدمت پادشاه نمود جهاندار شاه بذوالفقار خان گفت که سبب
تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر اعلی کفوز چیست چون
ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب
عرض نمود که ما خانهازدان در رشوت گرفتن بدآور و مقرر شده ایم
بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کنان گفت
که از اعلی کفوز چه رشوت می خواهید عرض نمود که هر طغوز

کار استاد نقاشی می خواهم گفت هزار طنبوره چه خواهد کرد
گفت چون کسب و کار ما خانه زادن بدین قوم می فرمایند
خانه زادن را ضرور شد که کسب و پیشه این طائفه آبرو طلب
بخانوار نمایند بعد جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند •
نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده
این صحت که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود به رتبه سوار
شده با خامان چند برای سار و تفریح بازار و خرابات خانها تشریف
می بردند شبی از شها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و
لا یعقل گشته بدو دو تنخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبه
هوش باخته بود که وقت ورود آمدن املا متوجه پادشاه نگردیده
خود را بدووشانه برخست خواب رساند و در عالم طغیان نشسته شراب
خواستش رسد و پادشاه نه نیز بالکل بحال خوبش نمانده بود همچنان
در میان رتبه بهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را نمکان آن برده
آویخت بعد که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
زادگان سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بدیهوشی باره
بحال آمده پادشاه را قرین خون نیامت مضطرب گشته هوشی که
داشت باخته گریه کزان هر طرف مدد دید تا آنکه پادشاه را در رتبه
یافتند و این نقل در شهر ها بدین مضمون که برادر لعل کنور در عالم
مستی پادشاه را گشت بگفت و شنود در آمد •

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمی توان داشت و در حق
پادشاهان امترای محض باشد دانست زبان زد مردم گردیدن
و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم
چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پیوندد باطنش زلزل میزد
و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد
فحش و هرزه گوئی آنقدر تکلف کلام او می نمود که از بوسه گزیده دهان
او عالمی در رنج و پانچ و تاب بود و بتقاضای دهر دکن پیرست
روز شب میرواندد *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که اواز یک آیه اسباب
جنگ گونگون فرخ سید که در بنده اسقاعت روزده بود و پندوستان
سادات باره بدو ملند گردید چهارمادار شاه عقل و هوش باخته اراذل
ریع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادی الاوی
داخل قلعه شاه جهان آباد شد - چون فایج خان بهادر پسر ارشد
و خلف الصدق غازی الدین خان بهادر میروز جنگ که در شجاعت
و کارطایی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی زاکر المصرا بود
در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دهن پروری فلک و بدبختی
پادشاه در عالم غیرت و عدم قدر دانیه ترک منصب نموده
منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را معذال نمود
تسلیم منصب پنج هزاری فرموده در جرگه مقرران حضور در آوردند
و راجی محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر
شاهی گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر
کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

نند و دست صوبه اله آباد به نصیحت راجی محمد خان مرخص
 ساختند هید عبد الغفار یک در زمیندار صاحب فوج را با خود
 انیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه اله آباد
 گردید چون نزدیک کوه مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی
 سید عبد الله خان که نامه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار
 مرخص گردیده بود به کوهی کوه مانکپور مقابل هم رسیدند
 و آخر جماعتی الاخی سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته
 بغرور سپاه و توپخانه قدم قدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران
 سید عبد الله خان با هم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان
 و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد
 فوج خود رسیدند بعد که فوجها با هم تیر و بندوق نزدیک هم شدند
 سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده به فرست اسبها برداشته
 چندان عرصه تیر و سادات باره تنگ آورد که با آن همه جوهر تیر و پهای
 بهادرانه مردم دایه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی
 گردیدان جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر
 هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه
 صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصره
 فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشترى از فوج سید عبد الغفار
 بذاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید
 عبد الغفار اطراف سادات باره را چنان فرد گرفته بود که عرصه برفوج
 سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی
 از با در آمد درین ضمن چغین گرد و بادند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر گشته شدن
 سید عبد الغفار در هر دو اشکر شهرت یافت و موج سید عبد الغفار
 مغلوب هر اس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار
 دریان زده که من زنده ام کهی نشنید و صدای شان یانه قدم سادات آمد
 گردید - چون این خبر به جهاندار شاه رسید بقاعه ای - صلحت و اخوانان
 درمان صوبه داری اله آباد را اضافه و زاری بزم آمد عبد الله خان
 مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان همنهان ظاهر گردید که
 هفتاد و پنج لک روپیه از خزانه بنگاه اطراف دست فرخ سدر
 و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که دریلان خان
 فوجدار کوه دوازده لک روپیه فراهم آورد و بفرخ میر و سید
 عبد الله خان رجوع نیارود مع خزانه روانه حضور گردید چنانچه
 بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آمزش گشته بصوبه داری
 احمد آباد ارتقید امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت
 خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبه
 دارالفتح اچمن که از فساد انقلاب سلطنت ملک تا صرت راحه
 اسلام خان عرف رتن سنگ زفته بود و میان مربی امانت خان و راحه
 روز بروز فتنه عداوت می انزود نوشته ذو الفقار خان براجه رسیده بود
 که بامالت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته
 بود یا از راه زیاده سری که چاپرتیه دارند سران داخل دادن
 امانت خان را زده بصوال و جواب لایعنی پرداخت تا آنکه
 گفتگوی مغال و بیغماهایی سخت بفوح کشی منجر گردید و رحیم بیگ
 نام نهاده دار امانت خان که مبارک روز فرستاده بود دایر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنج هزار سوار آمده آن تپانه را برداشت و
 جمعی کثیر در آن تپانه کشته شدند و بعضی امیر گردیدند امداد
 خان بمجید شایان این خبر غیبت افزا شجاعت را کار فرموده بنهید
 دوازی پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
 هزار سوار نمی رسید که از آن جمله چهار صد پانصد سوار در آن تپانه
 زنده تیغ آمدند و فوج آن جانبی اسلام که باوجود شهوت قبول اسلام
 در طریقه کفر و تعصب و زید با مسلمانان در ضرر مالی و جانی
 زیاده از ایام کفر طغیان می ورزید از بیست هزار سوار که سیاهی
 سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتر از لشکراو افغانهای
 با نام و نشان مثل دوست محمد رویه که همیشه چهار پنج هزار سوار
 با او بودند و دایر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده
 بعد رسیدن نزد بلیک ناظم مارنگ پور که از دارالفتح اجین چهار پنج
 هزار مسامت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
 روی زمین را حوار و پیداه گرفته بود نمودار گردید دایر خان با پنج
 شش هزار حوار است چپ امانت خان رحیمه و عملهای صف ربا
 مدای بگیر و بزن معاک درین رساند باوجود آنکه اسلام خان
 در ازاده هزار حواره مراد سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
 خان در آمده تا مقدور زنده سنگبر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
 خان بمرتبگی تنگ گردید بودند که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار
 امید جان سلامت بدر بردن نداشت اما آن بل قیل بیکار شیر افغان اصلا
 اندیشه کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خشم نموده بر اضلاع
 غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رسته اند و تردد مردانه که جای

مدن آمربین داشت بذات خون می نمود و کار بر مانی آمدن و از
 چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگهین دارد و میال گرفتند -
 و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم
 واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب با دلاور خان آخر مشایب
 بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت
 متصدی گری بدر صورت داشت و خدمات چندین در حلقه صورت از حضور
 بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین مدب میان هر دو رابطه اخلاص
 بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلاور خان
 نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار مدد صاحب فوج و نرد - وای
 انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار هزار امانت خان
 جهالت نشان و توپ خانه جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده
 حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی فیل که زندق خون
 داشت مرده به مقابل آن افغان بدست دای گدانت و برادر بد
 و خورک غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حس و نسیر
 از زیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر م کرد تا
 به گوی نافرقتال و جدال از کشته یراق اشتعال داشت دران
 وقت امانت خان نتوانست که بکهک آن نهضت در بای
 شجاعت خود را با آنجا رساند و دلاور خان بغرور و فوج جمعیت فیل
 سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزار
 بیست و دغا با وجود زخم نیره با استقلال کمال علی الاتصال تیر بطخطا
 بر خصم می انداخت آخر بگلوله زندق حمله که بر فیل
 با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصال با در قامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شیخان کار طلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که در میان آمد و با انوار الدین خان بهادر روست داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر لبرود بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبای فلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار نامی دیگر کشته گردیدند و از بهر روز برآمده تا سه بهر هر طرف که نظر کار می کرد لیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسب برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گویی و اکثر اطوار ناپسند او بجان رنجیده در قابوی چندان دمت بودند از وفات پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چاند اسب تاخته بمقابله شدانت تا آنکه گولگ اجل بر راجه رسبد و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هر دو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردد راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شاد پانه منع نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار و زیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت مر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دمت از همه مالیت دیگر برداشته فرار اخقیار نمودند و اسب و فیل بی شمار و خیمهای با تکلف و زردافر بضبط حرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخایرها انداختند بعد ازان که
بمعرض جهاندار شاه رسیدن فرمان آفرین با دو خلع سفید صادر گردید -
بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن آن پوزه که وطن
اسلام خان بود خواست که روانه شود و ادبها خبر داده مبلغ دق و
دو فیدل فرستاده القماس نمودند که راجه ایوانش کردار خود رسد
بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقه بزرگوار است بعد ازان امانت
خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از
رسیدن احمد آباد زن تغیر نمودند سبب آن معلوم شد و مکرر خبرهایی
مختلف در از عقل شده شد که داول تحریر و تسلط دست [✓]
بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ حیدر با اتفاق امانت
پادشاه جهاندار شاه رسد اعزاز الدین نام پسر خون را را پنجاه هزار
سوار برای مقابله محمد فرخ سوار مرخص ساخت و خواجه حسن
خان را که نیرنگ کولکش خان می شد و بنام هزاره بود هفت
هزاره و مخاطب بخان دوزن نموده زمام اختیار پادشاه زاده
و تمام فوج و کار خانات باز سپرده با توپخانه سوار گرداند -
اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و
سوی مزاجی و انحراف خاطر پادشاه زاده و حسب و نسب
و مالک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سفله نوازی
زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه
پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای مایم دانسته گوش زد
پادشاه نموده بود لیکن ازاده میدان کولکش خان و ذوالفقار خان
مدارت هم چشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و صلاحتی که از

در الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و
 پادشاه را خاطر داری کولکناش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان
 امان او گردیده بود. فاجار شده اغماص می نمود و چین قلیچ خان بهادر
 که برای زمامت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر
 همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم از عقب روانه گردید بعد
 که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بهسبب
 عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بهد
 از آنکه قلیچ خان بهادر با کبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده
 بسبب نافرمانی سرداران اذیت و صاحب دین دانست که
 چند روز در اکبر آباد توقف نمود انتظار آن کشد که ملک شعبده باز
 چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ مبار
 با اتفاق سید محمد الله خان و حمید علی خان و دیگر بهادران
 رزم آزمای قطع مداخل می نمود - چه بیله رام که فوجدار کوزه و کوزه
 بود با اتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهیه که
 فوجدار می اثاره داشت با خزانه برگذات تعلقه خود بخدمت
 شاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعد که بر رویه و سلوک
 خان دزدان و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسبی لشکر اطلاع یافتند
 باز تابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ مبار
 رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبه کهجوه رسید و خبر نزدیک
 رسیدن محمد فرخ سیر اشتها یافت هنوز که فاصله میزد چاره
 کرده مانده بود حوصله پخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه
 دیگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود را لشکر حکم گادن خندق

و بشتن مورچال فرمود - همیگه جهانداری اشکر قراول محمد فرخ میر یفاصله دو کوره نصب و نمودار گردیدن تزارول تهم در لشکر اعزالالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ میر دیوارهای اطراف دیهات دیوان مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ در موج اعزالالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سارق بسبب سختی سلوک اهل کشور مغضوب پدر و افکار می بود و بی اختیار دیوان نرسیده از صاحب مدارک خان دوران که علاوه بیدهمانی سارق گشته بود رفته و دلپاخته گردید و با خان دوران که تزارول داخل او از چند و چهار ار ظاهر بود مشورت فرار نمود و هر دو بموتی هملوت هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرافی توانستند با خود گرفته بافی از خزانه نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همراگان و نادار - وار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزارول و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا نمانده اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مراجعت عاج ضروری ناخود ارداشتن نماند و در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که جان سلامت بدر بردند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالالدین بلشکر محمد فرخ میر رساندند مدای مبارکباد خیمه بخیمه با آواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گریخته تو از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقد و قیل و امپ اد

بدست آنها افتاد بودند - بعده که شاهزاده خود را با کبرآباد رساند
چون فلیح خان بهادر مصلحت بدش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دارالخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعزالدین بود بر خبر شکست
از اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگی در باخت و به تهیگی سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعدة
سنه بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذر ماه الهی از دارالخلافت
برآمد - فوجی که همراه ذوالفقار خان بهادر بصورت جنگ بشمار آمد
از دست هزار تجاوز نمود و بیست و پنج هزار سوار کوفتاش خان
بسجده در آمد که مجموع اندازا هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
یک پباده بهر ضرسین و کوچ و کوچ متوجه مقابل فرخ سیر گردیده
شود را بمسکوگیه متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعده که نزدیک مستقرالخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن نازاری و هفده پولوی و
پاش آوردن کم اصلا بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پر شوکه کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند و فتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مرد
دل لشکر گردیده بود و فلیح خان بهادر و محمد امین خان که
هر دوی سرگروه اهل توران بودند محمد فرخ سیر ساخته بدادعی
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آید هر چند

ذو الفقار خان و گوناواش خان بهادر خود را از خلك دزد هاى
 عداوت كيش و جان افكار مگر نمیدودند اما حسد و عاق همزبیر
 در دل آنها چنان جا گرفته بود كه هر محاصراتى كه مى دادند
 و هر كاريكه مى كردند خلاف باي همديگر نبودند و كذا
 برآي دستى سر راه سحر آب بهمنابر مى نمود و بهر در و دروازه
 ميداد و طرف داني او مى گشت و خود را با دست و پا
 بايد پرداخت هر كدام موافق راى خود برآي مى نمود و زوى
 محمد فرخ مير از راه دور باخار دموند و كمال عسرت سپاه آن
 روى آب مقابل اكبر آبك رسیده بود و بوى آنكه جداى از آن
 با جمعيت فاضل خود را رسانده بودند بوى فوج علق مانده بود و
 ملاحظه شيب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام سربازانى را
 لجامهاى ابدان بدست گرفته از سربازان و از ناگهان رسيدن
 دشمن هراسان بسختي تمام سر بودند - حاصل كلام كه سربازان
 هر دو فوج موافق و ابوى خود جوداى كردند جنگ بود و چنانچه
 در ذكر سلطنت فرخ مير با ترح و مصط احاطه نماند خواهد
 آورد - سيزدهم ماه ذى الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دى ماه اى
 بعد سه پير موحها را باهم مقابله روى داد و عبد الله خان
 بانوج خود با راستگى تمام مقابل جهاندار شاه ملامت آور گردید و مرچه
 امراي توران بسبب غدار خاطر كه از بعضى اطوار جهاندار شاه
 داشتند چنانچه بنام دل بمقابله سيد عبد الله خان دادند و سيد
 عبد الله خان نيز متوجه بيگزي بهادران توران شده مقابل ذوالفقار
 خان پرداخته كردن نمايان بر روى كار آورد و از قرب خانه گذشته

خود را نزدیک قول رحماند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان طرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغه توبخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و از طرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صدای دار و گیر بلند گردید که بر اشهر بارهه از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی گذیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فوج سید علی اصغر خان و چه دیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوهکلاتش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فواره خون و آدم مروها باخته بنظر نمی آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضه بدل ردیف حسین علی خان بود و فتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر حسین ملانی خان چنان عرصه کارزار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشه هندوستان خود را از غیل انداخته با چندی از شجاعت پیشگان بارهه تردد رسته اند نموده بعد برداشتن زخمهایی کاری بی خبر گشته در معرکه افتاد - و بدین عید الله خان که از خدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از حد در مدد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان نمی دانست که مآل کار بجای منجر خواهد شد و منی خواست که خود را به بهیدر جهاندار شاه رحماند و

از تفرقه شدن فوج باره کار بدائی رسید که صدای شادی و شادی فوج
جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عدنانه خان مردم طالع
برپشته رسید که مشورت بر موج فول سواری جهاندار شاه بدو داشت
فیرض بود درین حالت جمعی از مردم باره بنو بدو ستاده اند اما
خان قابو و تقویست یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع ازدن
تیر و انداختن بان نمود و - ادا با باره هدایت جمعی بخانه‌ای
که آن در آمدند و میان فیله‌های سواری زنانه آشوب غریب برپا نمود
روی داد جهاندار شاه تا تحقیق خبر پردازد، بل سواری لعل کفور و دیگر
نعمه - رایان و خواسته سرایان از صدمه تیر داران فوجش و حروش
برقه در آمده هیجان شدند و اکثر همراهار جهاندار شاه نیز مغلوب
هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواری جهاندار شاه
نیز چنان به بدقابی درآمد که اختیار نیابان نداشت و از غلبه فوج
باره خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر گشته
شدن گوگلفاش خان و رضا الملیخان داروغه توپخانه رسید و اعظم خان
برادر گوگلفاش خان زخم کاری برداشته خود را به جهاندار شاه رساند
و جهاندار شاه بمرتبه حوصله باخت که خود را بر نیل سواری
لعل کفور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار
نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصه
کار زار سو تنگ گشته بود تا یکپاس شب برای تحقیق خبر جهاندار
شاه و اعزالدین مقابل فوج محمد مرخ میر استقامت ورزیده و
جست و جوی پادشاه زاده اعزالدین بود که اگر او را میباید زود
بدانند که به پشت گرسی او خصم را از پیش رو برداریم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان را قدم جرأت پدش گذاشتن
توبیخ نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی فایز
روبروی او ایستاد بود میگرفت - بهر حال جهادار شاه بقول مشهور ریش
تراشیده باطل کفر در سواری ردیف گشته راه دارالخلافت اخذ نمود و
ذوالفقار خان نیز سابقین گشته خود را نزد پدر رساند و ذوالفقار
خان و جهادار شاه تفاوت یکپاس شب بدار اختلافت رسیدند و
جهادار شاه یاسر نزد آصف الدوله آمدن و طلب مصلحت
کار و معاونت بمیان آورد و ذوالفقار خان نیز درین ماده خدمت
پدر التماس کرد که جهادار شاه را طرف دین یا کابل برده باز
لشکر فراهم آورده بتلاشی پردازد آصف الدوله دامت که اختیار
کار از دست برآید و جهادار شاه دلیل پادشاهی نموده و خزانه
درای خرج یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که
جهادار شاه را بقلمه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد .

۱ آری ثمر شجر - شاه پیوری که ترک او امر الهی و اصرار
در معنای وزیدن علاء آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی
جهادار شاه در راه فکشد که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبح
۲ در آری اسان غافل از گرداخورش آنچه در ان عیش و خوشنوی
می کارن آخر بدامت تمام همان را مبدون و نمی دانند که دنیای
بی انت از انی عجب مکانات خانان درگاه الهی است هیات هیات
با این همه شمع و عقل که حق سبب و تعالی از راه فضل خود بازدار
گرامت فرموده و جسم و کوش و هوش داده بدین حیات چهار روز
بی قای دولت ناپایداری این هیاتی سرکه فی الحقیقت در آب

است یکی درین جهان که با آن همه قوت و کامرانی همیشه در غم و غصه ابتدای زمان بسر برده آخر عمری اقبال خود مدو - دوم دران جهان بوداش عمل خواهد رسید آن را بی سواندن دهر برعت دولت می خوانند و آنقدر مست باد کامرانی می گردند که سواي آنکه ترک اداسر الهی را جزو اسمان خود دانسته چنان مستغرق در پای غضب آمدیدگار خود می گردند که بدور آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز می بدل را صرف مدعی الهی می نماید کار دیگر نداند. خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پر از غفلت میگرد که برای حکومت پنج روز و نفع و ضرر - چهار درم حال و حرام را پدر پدر و پسر پدر را داری سیاست مذبح ساختن بدعی گوشتان قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازه خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانان خان و میر خان و دیگر مکتوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند مستحکم ایام ساخته بهزاران درد و همدروز بشب می آوردند از شفیقین مرده فاتح فرخ - میر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجه اجل گردید در عیش و شادی بر روی خود را نموده با نگهبانان بلطف و مهربانی پیش آمده اموی پادشاه ازاده اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدور آنکه فرخ - میر داخل دار الخانات شود از بد بر آورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر حتم بهید می جفا کشیده بفرحت و شادی مبدل گردید - و از انتشار این خبر خانه بخانه از راه طرب مدعی نوحه و زاری ماتم بلند گشت و مندن خوش صدا

از خجالت فرود آمد، بی شرم افزاکه آخر هر خنده بگریه منجم میگردید
 بقصد آنرو روی خود میاها نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست
 و دانرا که از خوشحالی در پرمخت نمی گنجید لباس مادی پوشیده
 در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش
 الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزمان
 حورلقا جدا نمی نمود بکمال حبابی و بی اعتباری برخاک
 مذلت افتاد • •

و حادثات جهانم همین پسند آمد
 که سخت و سست جهان جمله در گذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار ایل و بهار روزگار شخصی بماند که در ایامی
که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبه بنگاله بموجب
طلب خلك مكن عازم دكن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود
را که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور صاحب قرین می رسید در صوبه
مذكور نیابت نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعد که مابین
راه چنانچه در ذکر سلطنت خلك منزل باحاطه تحریر د آمده بر
واقع شد حد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبه کابل با کبر آباد
رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمد اعظم شاه نموده
فتح یافته تخت آرای شد گردیده متوجه مهم کام بخش برادر
خود خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دكن دلاهور
محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت داشته اقلال داشت در حده هزار و صد
و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خاک منزل بهادر شاه
رایت نزل در دار السلطنت دلاور انگذده بود صوبه بنگاله از تغیر
محمد فرخ سیر نامزد الدواء خان خانان بهادر متبر نموده او را طلب
حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف
پننه رسید - از آنکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر گلان محمد کرام

رخورد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی
 شد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می
 بود رسیدن پنهان بمنزله عدم خرچ و رسیدن ایام بر شکل لنگر
 ها در نواح سواک عظیم آنک عرف پنهان انداخته بحضور عرضه
 شد نمود - در بین ضمن بعضی از ایشان ریاضی دان با اتفاق
 در رفیع نام حکیم که از علم تفحیم نیز بهره وافر داشت محمد
 سیر را از مزده نصیب شدن بخت در همان مرز زمین مبعثر
 شد وسیله پاش آمدن خود ساختاد این معنی را یاده بامش
 و مکث او در آن ضلع گردید •

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب درعایت خان از
 فرمان بهادر شاه پادشاه که آواره گم نام از سمت دکن گشته
 را طرف مبعثات شرقی رسانده بود فرمان جمعی قلعه داری
 و هتاس گده که نزدیک سواک بهار از قلعات مشهور آسمان
 واقع شده در دست نموده باستقلال تمام آمده داخل قاعه گشت
 و در خاطر جمعی از بند و دست و گرد آوری حصول محال فواج
 متعلقه قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غداران
 رض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از
 نام بند و دست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف
 نموده ام کاست که از تصرف من بر آرد بعد عرض فرمان بهادر
 شاه پادشاه و حکم نظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب
 می ادب و قلعه از تصرف او بر آورده بنام محمد فرخ میر رسید
 محمد فرخ میر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محاصره آن قلعه مصلح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم می نمود اندیشه مائب متعذر می نمود لاجپن بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کارطاب خود را مبعرفت و دران روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سار گشته بود از مر جانباژی بامید رزق رفقه باز بآبروی تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زاده محمدی فرخ سار بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آمرین باد بر جرأت و جلالت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه دار بد کردار نشان و خلعت همراہ بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمرد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زاده بلای ابدال وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان به شدم بتیج آن سرافرازی خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من به نتایج آن سربلندی ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت بخدمت همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و اهتمام ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله لاجپن بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تپو نشان اجمعی از حالبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسید، بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که بر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاجپن بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلالت بپشه خدمت از جان شسته بجلدی و چابکی تمام کار آزمای

۲. تپیکه او رسانده بیک زخم کار از ساخت اگرچه عمله و نعل
 زنده دشمن قلعه در گشته واقع طلب چیدن روز بودند اما بعضی
 و او را و ها و خود مقتول چند زخم کاری بلاچین بیک و همراهان او
 رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه • بیت •
 اگر تیغ عالم بچند زجایی • مرد رگی تا نخواهد خدای
 چون اجل لاچین دنگ برساند بود باوجود رسیدن زخمهایی کبکی
 جان سلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو
 نموده بودند او کوشیده او را زنده بخانه برده بهلاج زخمها پرداخته
 با سرفالمدار نزد محمد فرخ - سیرروانه ساختند و محمد فرخ - سیر
 او را مورد آفرین و عذایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر
 دل خان سرامداری داده بحضور • عرض داشت و بعد عرض رسیدن
 چیدن مصوبه عافیت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز
 مستحسن افتاد و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه پادشاه ازین
 جهان فانی بروضه جاودانی رسید و محمد فرخ - سیر بعد استماع این خبر
 بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده
 سکه باحم پدر زده برای رسیدن خون بمرد عظیم الشان باهمراهان
 مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد ربیع منجم
 مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدین آنکه
 خود در اینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست - و درین
 آران حسین عای خان ناره که به نیابت عظیم الشان صوبه داری
 پتنه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشقیاء رفته بود از شنیدن
 سکه و خطبه باحم عظیم الشان بدین خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال و سواس اثر از طرف محمد فرخ - میر در خاطر
 بهر حال و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات باره و تسلط
 حسین علی خان دران رویه و موسسه عظیم در دل محمد فرخ - میر
 نیز راه یافت و بزمه و پیغام مودت التیام او را استعمال ساخته
 نزد خود طلبید و والد محمد فرخ - میر نیز ملحق به حسین
 علی خان شده از زبانی محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار
 و مدار سلطنت امان آورده چنان - طاعت و مباحثه و بواسطه
 طریقین با اتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زودی خبر گشته شدن
 عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت
 بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسد - و محمد فرخ سیر
 بعد استماع این خبر اراذل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه
 هجری مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود
 نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علی خان و استقلال محمد
 فرخ سیر می افزود - چون سید عبدالله خان عرف حسین علی خان مریدان
 محمد قلی اله آباد که درین هنگامه بتبدیل سلطنت خزانه بنگاه
 دست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار
 خار و سواس و عراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در
 دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قرار می که با برادر او
 نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت
 سده ترسانه مستعمل نمود و حسین علی خان نیز درین ماده آنچه
 دست به سید عبدالله خان نوشته زنگ غبار دوری تر آید و خاطر
 از زود به آنکه هر دو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان

بارها بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته
غایتانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و
سرانجام این مهم عظیم نادل پر امید و بیم کمواتفاق بستند • ع •
آری باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکجهاندار شاه
گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را
میگرفت رفیق و محرم بر آمدن محمد فرخ سیر از پنده بصمت
دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شربار در لشکر
جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مسست و خمار زده
عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثانی از لاهور
متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هر دو
برادر راجی محمد خان نام را که از پیش آوردن های خان خاتان
بهادر شاه می بود از تغیر مید عبد الله خان صوبه دار آله آباد مقرر
کرده مید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیره صدر جهان
گفته می شد نائب استقلال راجی محمد خان قرار داد و مرخص
ساختند مید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار
هزار بر قنار که یکی از زمینداران صاحب موج آن ضلع نیز رفیق
او گشت روانه آله آباد گردید چون نزدیک کتر مانده پور رسید مید
عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن
خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از
شجاعت پیشگان باتمکین بلجایور بود برای مقابل مید عبد الغفار
مرخص ساخت بعده که نزدیک مرای عالم چند بتفارت مسافت

در سه گروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام
معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادی الاولی سید عبدالغفار
بآرامتگی و آهستگی تمام بهمعدانی غرور و غور بهاء توپخانه را پیش
روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سید عبدالله
خان با سید سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج
الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود
رسیدند هر چند که از سادات بارهه بعضی نیز جانوشی نموده قدم
جرات پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله
نمی نمودند بعد که بموضع تیر و بدو نزدیک بهم رسیدند
سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه مرموده بلا فرست
اسلحه برداشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه
را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند و بمجرد مقتول
و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد
الا ابوالمحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند
دیوان هر چهار پنج سوار مع دو صد سوار جان سپار
استقامت ورزیده از مقابله حمله خصم رو نداشتند و بهشتار
از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیتر فوج سید عبد الله
خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه
را فرو گرفته چنان عرصه تودن بر فوج مغلوب تنگ نمود کدکار بکوته
پراق و امتحان مآل جرات سربازان تهور نشان کشید و دران
دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبد الله خان با جمعی نقد
حیات مستعار در باحت و در همان گرمی غلبه و حمایای مرد

سید عبد الغفار که مددداران بارهه بمیدان سپهر ساخته بودند و امید
 داشت بقایه السیف نموده بود بمربطه بازار زد و خورد از طرفین
 بمگشت و گرد و باد زند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که
 ردار از سپاه و عقبه از سپاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن
 از کشته شدن سید عبد الغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم
 بد عبد الغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه
 از بنواختن شاد بانه نفع نموده چنان حمله رستمانه بر خصم آوردند
 رگ هاشمی مادت چنان بحرکت آمد که فوج سید عبد الغفار
 قلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول
 اراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست
 پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دشت از
 نیمت برداشته اسب تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار
 رچند مرید زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدهام سپاه
 ل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار ندز
 بار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاد پور که مصلک یک منزل
 داشت عمان باز نکشید - بدو که خبر هزیمت سید عبد الغفار
 چناندار شاه رسد صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت
 ران دید که سید عبدالله خان را از مرزومستقل ساخته بر مراتب
 چهار هزاره او دو هزاره افزوده آن صوبه را باو اصاله بحال داشه
 فرمان عذابست آمیز و آفرین داد بقام او صادر فرموده مع خامت
 رانه ساخت .

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پهنه بدست دارالخلافه

شاه جهان آباد بقصد مقابله جهاندار شاه

بعد از محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سیصد سوار با وقار و صف لشکر
خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اودیه داشت
و احمد بیگ و خواجه عامر و دیگر رفقای حان نثار که مجموع
به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پهنه
برآمده متوجه دارالخلافه گردید - از جمله خزانه‌های پادشاهی در
جاگیر عظیم الشان که از صوبه‌های مختلفه در آن سال روانه شده بود قریب
بهشت و هشت لک روپیه بدست سید عبدالله خان افتاد و
قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو
سه لک روپیه را جنس از تجار پهنه قرض گرفت - و از جمله خزانه که
که بقابوی سر بلند خان فوجدار کوا افتاده بود چند لک روپیه خود
متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته به دینار بردار بیدار و کرایه
بطریق ایلمار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد
آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد گجرات مرخص گردید . و
جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پهنه
اعزازالدین پسر گلان خود را بانوج قریب پنجاه هزار سوار برای
مقابله محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان
را که یزنه کولکناش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزار
و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با
نوبخانه سنکین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ را که از اموای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده مغزوي گردیده بود
مستمال ساخته بمشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند
بعد رسیدن قلیچ خان بهادر بکبر آباد چون شنید که شاه زاده
قبل از ان از دریای جمعا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بهسبب
نفاق مردان و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده اند از راه عانیت
انديشی و رهنمونی رای مائیب توقف نموده چشم بر راه آن بود
که فردا فلک شهبده باز چه نقش تازه بر روی کار آرد - و از ان طرف
محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر
بهادران جان لثار بطریق هر اول طرف دست رامت و چپ
بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چه بدیل راه که
نوجوان کز او بود و عالی اصغر خان پسر کار طالب خان بهادر شاهي
که موجداری تازه داشت در راه آمده صلحه بشاه زاده اعز الدین
ملحق شدند و چند روز در رفاهت بودند باز فابو یامته خود را با هزاران
متعلقه فرجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند -
همینکه اعز الدین نزدیک تصبه کجوه رسید و آوازه نزدیک رسیدن
محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصله هیزده چهارده کرده منزل مانده
بود که هراس شمشیر سادات دودل او راه یافت و اواخر شوال
نزدیک منزل کجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمه خود و لشکر
حکم خندق گذدن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر
نمود بعده که جهنمهای پیش خانه سید عبد الله خان و حسین
علي خان بتفارت یک دو کرده نصب و نمودار گردیدند بدین آنکه
نوجوان را با هم مقابله افتد سید عبد الله خان دیوارهای اطراف

دیہات را مورچال بسته از سه بهر روز تا سه بهر شب توپ
برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
از ابتدا بهبب سختی ملوک پدر که از ناموانقت لعل امروز مغضوب
می بود و بی اختیار بودن درین مهم از تسلط خان دوران علاوه آن
گشت زیاده بیدل و دباخته گردیده با خان دوران که آثار چین و
دل باختن از چین و چهار حال او نیز پیدا بود مشورت فرار به میان آورد و
بمرتبه مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر
مقدور توانستند با خود گرفتند باقی از جمله خزانه و خیمه و توشک خانه
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته حدود سردار باونار
مع همدمان و نادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تنزل
در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
اندر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زمین نمودن
اسبان نیامده در فرار بیکدیگر حقیقت می نمودند که افغان و خپران
جان سلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
فرخ سیر رسانند سوار و پیاده بی شمار که چون باز گشته در آرزوی
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خورده ها تاخذند و از فیل و
اسب و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
تاخذت و تاراج نموده جمع می که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها
بغافه بسر می بردند ذخیره ها انداختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عسرت مبدل گردید - گویند از جهات اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت روانه از توشکخانه خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخر دیگر چه رسد -

و امیرالدین که بحال تپه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر
 مصلحت دران دانست که او را در محضر الخلافت اکبر آباد تارمیدن
 خدمت جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی
 داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعزالدین بود چون
 در قضیه جانکاه و هشت اندوای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش
 نه از بغیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بنهید
 برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعد سال هزار صد و بیست
 و سه مطابق بیست و پنج آذرماه الهی از دار الخلافت برآمده
 بهراری ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کولتاش
 خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران
 ایران و توران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان
 آشوب که قریب عقداک هشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار فراهم
 آورده بود متوجه مقابلہ محمد فرخ سیرگردیده خود را بدیده و
 عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و از آن طرف محمد
 فرخ سیر بدمه یارویی اقبال و پامردی حید عبد الله خان و
 حسن علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم
 حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و
 عسرت خرج طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت
 اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتیی سپاه و افزونی توپخانه و همه
 سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد
 عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه
 و بیش آردن مردم کم اصل بهنام امرای قدیم و جدید و همه سرداران و

سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که با زبان پرگده کلمات یاس می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خنظر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطه انیم و تدبیر حق الزامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد منواعت در میان آورده بودند - هرچند که ذوالفقار خان بهادر و گوگلتاش خان مع برادر خود را از جهل بند های عهدت نشان جان نثار می نمودند اما بعلمت حسد و نفاق که مردان هم داشتند و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کارهای عهد را علی الرغم همدیگر ایتر و ضائع می نمودند و در منقطع ارتباط هم میگوشتند خصوص گوگلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم از مهر بر میزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جهل بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته به مقابله باید پرداخت دیگر صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جدگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو ماده نسل ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گران عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زود می نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه مصافت در روزه را بطریق ابلهانه طی نموده آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبه تزلزل فاجه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای آهنین بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب بلدای ماه دی را در پاس چشم زهم اشگر و شمرتن ستاره بدر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه مدد عبد الله خان هراول بهد تحقیق معبری که تا سینه آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل برای روز بهانی که مانع طرف شاه جهان آباد چهار گروهی از اکبر آباد واقع مت عبور نموده باز دار الخافیت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین عینی خان و چابک رام ناگر برای مد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چاندو، آبطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رحیدن سیلاب برای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی ارل بحال نماند متوجه خصم گشته از مرنو بقرتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گولکناش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گولکناش خان اعتماد الدواء محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشاده و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلی خان داروغه توپخانه با توپ و رهنله و عترنال و هتھمال و زنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از امغان پلنگ خو که اگر بتعداد اهم هریک پردازد بطول کلام می کشد یمن و یسار و یاقمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجه موافق نوزدهم دی ماه الهی سنه هزار و صد و بیست و سه که تاسه پھر روز اثر مقابله فوج پیدا نبوت فرسب به پھر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از بامداران تهور پاشه بارهه بآرامنگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب بیدلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله خصم ندادند اما بمجرد چند تیرری که بر روی سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار بهادران توران نگشته بمقابله دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان بر روی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حمید علی خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلالت نشان بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر و میر اشرف و زمین الدین خان با بعضی از دلاوران بارهه مقابل ذوالفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علی اصغر و چهلیمه رام ناگر با چندی از مبارز بیشکان برابر گوکلتاش خان صف بیدار استند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعنه بار

دلوران شیر شکار و خون فرخ میربازان جان سپار معرکه کارزار گلزار

ارغوان می نمود • بیت •

بهاری ز شمشیر کین برگرفت • نی نیزه سر سبزی از مر گرفت

چنان آتش تبخ کین شد بلند • که جستی ز جا جوهرش چون پند

دران حملهای مرد ربا صغ شدن خان که ردیف حسین علی خان در

حوضه میل بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ میر

و زین الدین خان بسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر

اشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشه مدد حسین

علی خان بودند باحتمی نقد هدایت در باختند - و خان زمان و چپبیل رام

ناگر دران حالت صرغه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای

قابوی وقت باتند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف

جهاندار شاه شرط جان نزاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و

حسین علی خان که عرصه کار بار بر فوج خود تنگ دید نظر بر

غایب خصم بدستور آیدن بهادران تهور پیشه هندوستان خود را

از نیل انداخته با جمعی از دلوران باره تورد رستمانه نموده

• زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بیخبر گشته در معرکه افتاد -

و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقه تمام بر فوج

او روی داد و فیلهایی نشان او با بیشتر از جماعه داران از جدا

گشتند - گویند باوجود از صد دوسد سوار زیاده با اولمانده بودند دران

حالت بعد عبدالغفار و بروی نیل - سید عبد الله خان آمده گفت منم

سید عبدالغفار و تیری بچله کمان در آورده طرف سید عبد الله خان

انداخت همراهان - سید عبد الله خان بر توختند و سید عبد الله خان

نیز تیر او را رد کرده تیری بر او انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان به سلامت بدر برد - بعد از سید عبدالله خان که نمی دانست کجا می رود و مال کار یکجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدر پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رسانند اما از صدمات فوج اطراف بدر معلوم نبود که از کجا در بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع بر پشتند رسید که مشرف بر قتل و قتل سواری جهاندار شاه بقدرت تیررس بود با وجود بلند شدن صدای شادیانه فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبدالله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و مادات بارهه بیکبار چلوپیز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری عمل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر باران بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بخیر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردن فیل سواری او نیز برواقعت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فلییان زمانه در آن حالت فوج متفرقه مید عبدالله خان که مردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند مادات بارهه دایرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهم رسید و فوج رو بهزیمت آورد. و گوگلناش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رماند درین ضمن علی اصغر خان و چهلپیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل از آن بر گوگلناش خان تاختند و همراه او گرفته بزخمهایی پیاپی گزلی و تبر از پا در آوردند و رضاقلی خان داروغه انبیاخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده و دیعت حیات نمود. و اعظم خان برادر گوگلناش خان زخم برداشته خود را بجهاندار شاه رماند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزد یک باخر رز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا مرگ یکماه شب متداول قوج محمد فرخ سید استقامت ورزیده در جست و جوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی منوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دوازده که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و یارند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان از آن گم شدگان برگشته طالع زیانمند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافه اختیار نمود. آری ثمر شجر ندامت سقله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفان نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد. بعده که صدای شادیانه فتح و نصرت محمد فرخ سید بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جعت و جوی حسین علی خان میان لشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بخود

افتاده یافتند اما همین که مزد فتنه محمد فرخ سیر
 یگوش هوش باختند او رسید جان ناز در قالب او دمید
 و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند و
 جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
 تنیروضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر
 دیگر روانه شاه جهان آباد گردیدند - ذوالفقار خان و جهاندار شاه
 بطریق ایلغار بتفاوت یکماه شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
 شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان
 آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین ماده خدمت
 پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته
 بمردن باز لشکر فراهم آورده در تلافی گوشه آصف الدوله که جهاندار
 آزموده کار بود چون دید که سر رشته کار از دست رفته و معزالدین
 قابل فرمانروائی نمانده و سواي شورش ملک و بجز خرابی خلق
 فائده دیگری مرتب نخواهد شد و خزانه نمانده که ازان کرد آوری سپاه
 توان نمود صلاح کار درین دانست که معزالدین را بتاعه فرستاده
 بطریق نظرنده نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان اراده جهان آشوب
 مانع آمده گفت هر که از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد ما را اطاعت
 او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بمقت دیگر بریم و باعث
 فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیمست که مال کار بجای میجر گردد -
 اگرچه بر عقای منصف پیشه ظاهر است که هر چند باز داشتن
 آصف الدوله پسر را بانسانه و انسون نوائج بموقع و بجا بود اما
 نمی دانست که بحکم یضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلای

بهمرحمید و قوچ رو بهزیمت آورد- و گوگلکاش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهپیلوه رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان برگوگلکاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهایی بیابای گزایی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغه انوپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود- و اعظم خان برادر گوگلکاش خان زخم برداشته خود را بجواندار شاه رساند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک باخر رز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا مریب یکماه شب متقابل قوچ محمد فرخ سید استقامت ورزیده درجهت وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبالغه نموده باطراف دواند که اگر بمسرحاندار شاه را بیابند و بیازند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان ازان کم شدگان برگشته طالع نیانفتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود- آری ثمر شجر ندامت سقله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران ماحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد- بعده که صدای شادیانه فتح و نصرت محمد فرخ سید بلند آوازه گشت مردم سید عبداله خان برای جغت و جوی حسین علی خان مدبان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

انقادہ یافتند اما همین که مزید فتح محمد فرخ سیر
 یگوش هوش باختند او رسید جان نازہ در قالب او دمید
 و او را برداشته نزد برادر او سید عبد اللہ خان آوردند . و
 جهاندار شاہ شب در اکبر آباد بسر بردہ بقول مشہور دیش تراشیدہ
 تنیر وضع و ہیئت نمودہ آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر
 دیگر روانہ شاہ جهان آباد گردید . ذوالفقار خان و جهاندار شاہ
 بطریق ایلغار بتفاوت یکہاس شب بدار الخانات رسیدند و جهاندار
 شاہ یکسر نزد آصف الدواہ رفتہ طالب مصلحت کار و معاونت بمیان
 آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین مدت خدمت
 پدر التماس کرد کہ جهاندار شاہ را طرف کابل یا دکن برداشته
 ببرد بار لشکر فراہم آورده در تلافی کوشد آصف الدولہ کہ جہانگیر
 آزمودہ کار بود چون دید کہ ہر رشقہ کار از دست رفتہ و معزالدین
 قابل فرمانروائی نماندہ و -وای شورش ملک و بجز خرابی خلق
 فائدہ دیگر مرتب نخواہد شد و خزائن نامندہ کہ ازان گرد آوری سپاہ
 توان نمود صلاح کار درین دانست کہ معزالدین را بقلعہ فرستادہ
 بطریق نظربند نگاہ دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادہ جہان آشوب
 مانع آمدہ گفت ہر کہ از اولاد تیموریہ فرمان فرما گردد ما را اطاعت
 او لازم ازینکہ جهاندار شاہ را برداشته بسمت دیگر برویم و باعث
 فتنہ و فساد نازہ گردیم خدا عنیمست کہ مآل کار بجایمانچہ گردد .
 اگرچہ بر عقلی منصف پیشہ ظاہر است کہ ہر چند باز داشتن
 آصف الدواہ پسر را بافسانہ و انسون نصاب بموقع و بجا بود اما
 نمی دانست کہ بحکم یضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلای

فرخ خلیف (۷۲۶) سده ۱۲۳؛

تقدیر و هدف تیر سلامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد
گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا
خواهد داد • بیت •

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست منته در است و چوب را در سر است

• نیز گفته اند • • بیت •

بعذر تونه توان رستن از عذاب خدای
و بلك می نتوان از زبان مردم رست

• سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود • • بیت •

زمانه دبر شد کین پیشه دارد • کزین بستاند و آنرا سوار
بر هوشمندان نکته سنگ مخفی نمالد که در ابتدای دیباجه بزبان
فلم داد - باید که مورخ امین باشد یعنی بامید نفع و بهم زجر
موافق رویه موافقان مجبور عهد طریقه طرفداری و عداوت درزی
دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا
بدست طیر - و انج سازن باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد
فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده
و اوقات غریبه و حادثات عجیب ناشدنی از تغیر اوضاع عالم بعرصه
ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته
جانب داری مخالفت طرفین را از حد گذرانده هر طرف که نظر
بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبی
طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم
پوشی مبدل ساخته از جادای اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و مکرر

اوراق که بجاذب شوق خویش تصدیق اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم روبه سراج گونی میر و وزیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمع می که صاحب کاد بیگانه مقربان محمد فرخ سیر و مادیات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد مهندا چون افراک وقایع و بریداد نزد این عاجز نمی رسد بلکه دران ایام تالیف از پربشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای معصومه میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و رادی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند از آنکه در کتب معتبره سیر هم تفاوت روایت می باشد معصومه حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملاحت نهانند بلکه فلم عفو بر جریده گفتار او کشند *

ذکر سلطنت محمد فرخ میر بن عظیم الشان بن شاه عالم

بهادر شاه و فتح یادن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یامت و شب خطر بهیچ ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بر سلطنت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبدالله خان را مع نطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار السلطنت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفته متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل مواد دار الخلافت
 نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملك و یار
 وفادار ظفر جنگ باغیادات دیگر نموده منصب هفت هزارى
 هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
 فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ
 و مراتب هفت هزارى هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
 فرموده بخدمت میر بخشی مقرر نمودند و محمد امین خان را
 ملقب باعتماد الدوله باضافه هزارى هزار سوار - اخته بخشی دریم
 فرمودند و قاضی خان را که پنج هزارى بود از اصل و اضافه هفت
 هزارى هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملك بهادر فتح جنگ
 عیادت فرموده صوبه دار دکن - باختند و دادند خان را که بنیادیت
 دو العتار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه دارى برهانپور امالة
 داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد مام
 خطاب مصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزارى
 شش هزار سوار سرآمدی یافت و احمد بیگ را که کوکه
 معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
 شش هزارى پنج هزار سوار نموده بخشی مام فرمودند و
 قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و او را قبل از
 توجه رایات سمت دار الخلافت برای اصلاح بعضی مقدمات
 خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
 میر جملة نموده بمصوب هفت هزارى هفت هزار سوار سوار
 ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگی دیوان خاص

و داروغگی قاک مفوض گردید اما همد و مسرور را از نموده اختدار
 دستخط خاص باور گذاشتند و محمد جعفر را که منشی گری خدمت
 بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمات
 خانسانانی و دارالانسا مفوض گردید و دیگر رفیع الدین علی خان
 و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک رحمان جهان و
 جمع گذر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات باره و بعضی
 و الاشاهی کار طلب که بحق خدمات آنها ثابت شده بود که
 که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سر رشته اختصار دیدن میزد
 هر یکی فراخور قسمب و حسن خدمات مدای همچو شما از عطای
 منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای
 بدربست ملکی بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت
 و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی مایل فزاع که مایل
 میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک
 از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چاییده
 رام ناگزیر مقرر نمودند و افضل خان را که اعتقاد محمد فرخ - بر
 پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت
 رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و مصادرات کل
 باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز
 بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ
 - میر پادشاه بسوان دار الخلافت رسیده متوجه امور ماطلت
 گردید در تعیین مصادرات و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

میدان آمد قطب المالت گفت که در ابتدای استقلال وزارت
که مقرر کرده‌ای من بحال بمافند اعتبار وزارت معلوم مبر جمله
و دیگر به خصی مقرران همد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان
بادشاه نمودند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دهند باید که
حد خود را داند نوکر را چه بار را که بی حکم پادشاه تعین خدمات
عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ سیدر پادشاهی
بود بوسعت خلاق و در دانی موصوف در مقابل خدمت و تندر
هر یک می خواست بتدر امکان بر رعایت و عنایت منصب و
خدمات عمده میدان هیچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار
لداشت و جوانی بود ناآزوده کار از امور سلطنت بشنجر و از
برد سالی در صوبه بنفاله دور از جد و بدر نشو و نما یامت و
مسائل بر روی غیر که استقامت مزاج و رای صائب اعلا نداشت
و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت روده
بود و جین ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوه آن داشت
و بغور سخن صاحب غرض می رسید از ابتدا خود ماده فساد
سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی
بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
جاوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنیادی جهانبنایی
بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
همیشه پادشاهان ساف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
بصفت بردباری و تجربه کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
باشند بعد امتحان مرور ایام مقرر می فرمودند که اگر اول پایه وزارت

که مراک از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احماد سلطان باشد
 فراخور حوصله سادات باره می بود حضرت صاحب قرآن زانی
 در سلطنت می و یک حال و خلد مکان که دستور العمل سلطنت
 بودند در مدت پنجاه سال فرمان دیوانی یکی از صورتها
 یا مقصدی گری یکی از پادشاه زادهها پرنس باره می درموند
 بلکه سادات باره که در جوهر شجاعت و بهادری صورت المنزل
 اند از عهد اکبر پادشاه بدایت امارت رسیده بودند و در از حام و
 برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت یا شجاعت نبود و مگر در
 مدداشتند پایند چنانچه حب ریاضت و این مرتبه نمی گشتند
 که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت به
 خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند
 و بد نامی آنها کشی آنها بگوش عالمیان و پادشاهان هفت اقلیم
 رسید و ماده نساك آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردید و آخر کار
 باعث امتیصال و قلع ریش دولت باره گردند چنانچه عنقریب
 باحاطه تحریر خواهد درآمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
 بکمال و فرزندان بجمال نماید اما نه چنانست - هریکی را بهرکاری
 آورده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصه تر، چندان
 موزن انفصال یافت که صدارت موافق فرمود پادشاه بنام افضل
 خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
 نمودند و چه بیل را بصوبه داری اکبر آباد تعین نمودند اما نهم
 عدارت در مرزعه دلهای طرفین بآبیاری شیطان صفتان تمام پادشاه
 کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگر چه

نسبت با شفا یان و محققان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی همد بدست سادات باره باشد از مشاهده اختیار - ملطنت که بکف اقتدار هر دو برادر میدید در عالم همچسبی و حسد بر او گوارا نمی نمود و بواسطه اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرضه آمده و دیگر آتش افروز ماده فساد و عذاب میان پادشاه و سادات باره می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هر دو برادر بسبب ماده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه آنها دخل می نمود متحمل ناسته روز بروز قدم از جاده طریقه اطاعت نبرون میداشتند هرچند که در بعضی السنه مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک فانی و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید نام بی آرد •

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسوس و هراس در باره پله آمده خدمه زده اراده ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و اراده میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود باصف الدوله پیغام نمود که اگر بواسطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمی تواند نمود صاحب مدارای دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دوات دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده تسلیمی او
 نموده و قسم کلام الله مجید بمیدان آورده خاطر نشان نمودند که
 در صورت ملازمت معرفت امیرالامرا سویی ندامت و خسارت
 جایی و مانی فائده دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
 اعلای که در ایام حکم رانی و سرفوجی بر غریبا و ضعیفا و سادات
 از اکثر صاحب ثروتان با اختیار و بلا اختیار بظهور می آمد
 چنانچه از داود خان نائب دکن او چه ظلمها که بافقار
 مرهغه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن آنها چند که در
 اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم به نام و نشان زیاده از حد
 می کشید منتقم حقیقی می خواست که مکافات گردار او را
 بکزار او گذارد و او را نیز غیرت رجوع آوردن بسادات باره دامنگیر
 گردید و اجلش گریبان کشان بیای دار مکافات اعمال او رساند
 القصه میر جمله آصف الدوله و ذوالفقار خان را آورده دستهای
 ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دوسه
 کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و بهر
 عرض نمود از روی مهربانی ظاهری حکم را نمودن دست و عطا
 خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
 روید چون با ذوالفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمه
 بیرون نشیند بعد که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیدن دل
 مشاهده نمود با دل زار و دیده اشکبار بخیمه خود مراجعت نمود
 و ذوالفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
 در مکان مامور رفت و نشست اطراف او را و چیلها فرو گرفتند

اول بدغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کرام به میان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه • • • بیت •
 • که دست از جان بشوید • هرچه در دل آید بگوید

جوابی سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ماقب
 به پدر دل خان و برداری یکی از چاهها از عقب سر ذو الفقار
 خاں آمده غافل تسمه بر کردن او انداخته کشید و از اطراف چاهها
 آمده هجوم آورده شروع بریدن چوب و مشتش و کند و رساندن هم کرد و
 خاخر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - و همان
 روز فرمودند که قلعه رفته جهاندار شاه را که در تورپولیه اندرون قلعه
 جای تنگ و تاریک بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان
 عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر
 و قلعه گشت فرمودند که جهاندار شاه را در مکافات آنچه از در حق
 برادران و امرا گذشته بالای فیل بر سر نیزه نموده لاش او را در حوضه
 فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را واروگون بر دم فیل بسته در
 نظر خلق جاوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش
 درازا قلعه بیندازد • • • بیت •

ای برادر مادر دهر از خورن خونت سر بیج

چون ترا خون برادر هچو شیر مادر مت

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی او را با سواری زنانه همراه آورده
 مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حبلی
 خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و سوال خان بهادر
 و پسر را با اموال کورلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند راجه مبداء چنگ که بمردم زبان درازی می نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه - زبان او را از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نمود بود از آن سیدی قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود و سبب مغضوب نمودن او بدیوت نه بدیوت و همپنان شدایدت گذش خان را که تربیت نموده خلد مکان و رانعه نگار کل بوک و سید الله خان عرف هدایت الله خان بسر عدايت الله خان را که مدتی دیوانی تن و خالصه با نجات وزارت باحققال داشت فرمودند که سیاست تسمه کشی لاجپن بیگ مرحله پیدایی سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاجپن بیگ به تسمه کش بر زبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و نبوت تفصیر گذشته و حال مردم را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبه تزلزل و واهمه تسمه در دل امرای خان مکانی و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجرای پادشاه از فرزندان و عیال ریخت و بهلی حاصل نموده می رفتند و کار بجائی کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تغلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را بمیلۀ رزق خود سازند بودند - و تفصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادی فیل محمد کریم برادر محمد فرخ میرنزد جهاندار شاه گردیده بود و عصب کشان هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف پادشاه بیگم رقعه جعلی مشتمل بر اشارۀ استیصال هدای - الله خان که خانسانانی بیگم نیز داشت بذا محمد فرخ میر رسیده بود اما بعد

«لانات محمد فرخ سار با بيگم که پادشاه بيگم تشناب کشتن بلجاي هدايت الله خان نمود و پادشاه ذکر رتبه بميان آورد بعده که دهم انگار کون محمد فرخ مير افسوس خورده اظهار پشيماني نمود - و غريب تر آنکه شاه قدرت الله نام درويزش که از تعلقه ماصب و خدمت فارغ بود ب شهرت محض آنکه او را تنظيم انشان گاه گاه شويک مصلحت بعضي امور سلطنت مي نمود و حکم ملزم که از نوکران مقرب عظيم الشان گفته مي شد براهه ماني او معقول گويده بود مبر جمله او را بطريق مهمان بخانه طلبيده شب باعزاز او گوشيده صبح ناشده چوبدار بدر خانه او نصب نموده او را بحلق کشيد و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسيدگان نسبت بمير جمله بيشتر انتشار يافت •

مير مرتضی خفای ايلچی شاه حسين که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگير پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربيت خان ايلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلک مکن بزبان خامه جاري گشته راه آمد و رفت ايلچی مسدود گردیده بود با نامه تهنيت جلوس خلک منزل بهادر شاه و تعزيت واقع خلک مکن مع سه صد اسب انتخابی عربي و عراقي نژاد و زين و مازهاي مرصع مروريد و ياقوت و فيروزه و عقدهاي مروريد بيش بها و زر بفتهای مقدمه و فاليدهای خوش باف و ديگر تحفههای بلاد فرنگ و رزم و خطا اگر بشرج و تفصيل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و ديگر حادثات که اسبان بسيار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

سنه ۱۱۲۴ (۷۳۷) فرخ سیر

و در همه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها با خود داشت که هیچ یک از بادشاهان سلاطین ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده میزده امپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت از طرف ایلچی از نظر گذشت لك روپیه ۱ یک اشرفی بوزن دوم تونه و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جلیعه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسب مع ساز طلا و مدنا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از عراق ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک به در فتح جنگ بدکن رسید از صدقه شمشیر موروثی و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیثم مرهنة دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هر جا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چو ته می گرفتند و باقی ذکر ایام صوم داری فتح جنگ بگزارش خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال دوم از جلوس محمد فرخ - میر شهید الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارن راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلد مکان از کردار فاهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جوده پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربه محمد اعظم شاه
 باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر
 راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عدان توجه طرف دکن برای
 مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادر شاه
 پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردارانهای ناشایسته
 چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
 دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفه ضال چنان فرج کشی
 نموده بار بسبب هذگمگ آشوب و طایمان گروهی خسران مثل آن
 مهم را بتعویق اداخت و رایست توجه برای تذبذبه آرشی
 بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز از خدمت پنداشته
 بظهور نیامد لذا برین امیر الامرا حسین علی خان را بایستاده
 خان خالوی خود و حمای از امرا و فوج شایسته برای تذبذبه او
 مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
 از عدم فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
 عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب روانه ساخته ملک خود را
 خالی نموده وکلای معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاد
 التماس امان و عفو جرائم بمیدان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
 عبد الله خان مشتمل بر ماده فساد و عذاب برهم کاران حضور که
 مفصل برمان خامه خواهد داد و اشاره طلب امیر الامرا پندهم رسید
 لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیغه
 خود برای محمد فرخ سیر و فرزندان بصر برای ملازمت امیر الامرا
 صاحب نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیغه

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سيد عبدالله خان
 و امير الامرا می خواستند که هيچ کار و منصب و اضافۀ و خدمت
 بدون تعویز و صلاح هر دو برادر صورت نگیرد و مبر جمله را پادشاه
 از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده
 بودند که زبان مير جمله و دستخط مير جمله بحای زبان و دستخط
 سامت و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب
 راجه و منصب دو هراری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و
 وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سيد
 عبدالله خان و خود مقرر نمایند متوجه کار احمدی نمی گردید
 و بمبر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای
 منصب و اضافۀ و نفویض خدمت بدمرطانه به نیابت پادشاه دستخط
 نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت
 و باعث بی استقلالیت بود موجب رنجش خاطر هر دو برادر
 می گردید و مبر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره
 را درصایه اظهار خیر خواهی نموده بانواع دلائل خاطر نشان
 پادشاه می نمود که چنانچه خدمات عمده و اختیار ملکی زیاده از
 حوصلۀ سادات باره است و از اطوار ناهموار آنها آثار نه کدحرامی
 ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیکاه در خلوت
 دانشین پادشاه می نمود که و محاسن تمام در دل محمد فرخ سیر
 پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرمید و مکرر تدبیر و مصلحت
 دستگیر ساختن امیر الامرا و سيد عبدالله خان بمیان آورده
 بقصد شکار و مير باغ محسن خان برآمده هر چند به تمهیدات

مختلف اراده مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
 پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والد پادشاه نظر بر قول
 و عهدی که با هر دو برادر نموده بود میداد که خان را اشاره
 نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
 پیش آزردهای میر جمعه ، در جوهر رشادت و کار دایی و کار
 طلبی خود را نادر العصر می گرفت خدمت دیوانی کل دکن
 که دیوانهای جزو موجبات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
 چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقه کن امانت محال خاصه
 و داروغگیهای سائر و کالهای الماس که هوای صوبه داری و اخبار
 نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقه مالی نمائند که نار مغرور
 نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جمله
 راه نمایی که در العنقه خاص و عام بهیچ جمله زبان زد و منسوب
 می گردید و اغلب سادات باره دران مصلحت شریک نبودند
 محمول ساختن شاه زاده است یعنی اءوالدین پسر جهاندار شاه
 که بعد فرار پدر از معرکه جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
 و گرفته آورده بودند و محمد هادیون بخت برادر خرد محمد فرخ - میر
 که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحله عمر اوطی نشده بود و وقتباز
 پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
 آنها - بهاء و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو ساله محمد
 فرخ سیر در همان زودی و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
 درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که دارن خان
 را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مباح کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا بشود
و مصلحت پادشاه و میر جملة آنکه امیر الامرا خود روانه دکن شود
و بر سر قبول و ابای این شرطها که امیر الامرا نظر بر طریقه سلوک
پادشاه و میر جملة از آنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن
راضی نمی شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید
که هر دو برادر از رفتن حضور و محارای پادشاه با کشیدند و بفکر
کرد آوری سپاه و بستن مورچل اطراف خانه خود انداختند و
پادشاه نیز امرای خیم اندیش خود را که عده شریک این
مصلحت میر جملة و خان دوزان و محمد امین خان بودند در خلوت
طلبیده هر روز منصوبه تازه بکر می برد و ازین شهرت خلل گرانی
غله و دیگر ماده فساد در شهرهای دور و نزدیک کردید و بعد
آمد و زوت رسل و پیام که والده پادشاه خود بخانه قطب الملک
رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بخت
سادات شود عده هر دو برادر بوسی مجرا بدرار بیایند چنانچه بعد
بند و بخت که حاجا مردم مید عبدالله خان و امیر الامیرا نشستند
قطب الملک و امیر الامرا بمحدمت پادشاه رفته عذر تخصیرات
خود خواستند و شکوه سوی ظن پادشاه بمیان آورده سه شبر کمر برآورده
پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک از طرف ما بگفته
غمازان و حواس راه یافته هم اینجا بقومایند که ما را بقتل رسانند یا
بی منصب ساخته روانه کعبه سازند اما بر حرف نماند و گفته درهم
اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی و مالی بندهای
جانغشان خود گردیدن از طریقه پادشاهان حق شناس بعد

ت آخر برای دفع فتنه بغای صلح بر رخصت میر جمله طرف
 دولت عظیم آباد عرف پتبه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار
 فتن چنانچه در همان نزدی میر جماعه را خلعت صوبه داری
 ده داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر
 رغبت من باز مدر حمله را نزد خود طلبیدند یا با برادر
 طاب الملک قسم دیگر ساوک مرعی داشتند مرا در فرصت
 است روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل
 نصب جایگزین - - مات، حر و کل و تبدیل تابعان را با اختیار من
 اند پادشاه بغایر تقاضای و مت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول
 مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا
 بپرد که برای فرامین خلع داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین
 مذاکراتی نهاد آمد بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه
 ر شهره باره بلام توقف واقع شد •

الحال فقره چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک
 بادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده نگزارش می آرد
 عده که آن بادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد
 رسید چنانچه بزرگان خاصه داده بی آنکه با فوجهای راجه ساهو
 تارا بائی رانی قذال وجدال بمیان آید از شهرت شمشیر
 رئی آن سردار نامدار انواع مرهقه نابکار دشت از شوخی تاخت
 و تاراج ملک و قاعله که هر سال می نمودند کشیدند اما چون هرجا
 است آنها میرید و گماشتهای آنها که جایجا از سابق برای
 وصول چوتنه یعنی چهارم حصه جمع مل هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتبه از برگذات می گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار نهاده حواسست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتبه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بموجوداران و ضایع داران تا کبد نوشته کایش داران راجه ساهو را از اکثر جاه و محال خجسته بنیاد بدخل ساختند و خود بعد عبد فطرسه دو جلوس یا پنج شش هزار هزار و توپخانه سنگین برای بدست برگذات و دفع مضرت فوج غلام لایم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طالب بود و کپی کرب دیوان خود را با دیگر سرداران جلالت نشان برای دست برگذات و تذبذب مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکی از آنها سرهنگ را سوازی فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی از بغداد به دست و گوشه ال بعضی سرکشان حوالی آسمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید و بعد معادلت آن بهدار باوقار گاه گاه فوج سرهنگ تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافله از بدر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بکلان دران قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سده سه از جلوس بیست و سه گروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدشی که در آنجا بدستور همه سوپجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمه برگنه شیز که یکی از برگذات نواحی گاشن آباد است از مهربانها

سپاهی کار طلب بود و گاه باغدیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای
دفع شر آن گروه شقاوت پزوه با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود.
و دزان مجمع بطریق مصلحتان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان
نام ضاع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبه پهلومری هشت
گروهی اورنگ آباد اشتقامت داشت بقصد خبر گرفتن برگشته تعلقه
خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که حابق و مول چوتبه
آن ضلع بمعدله آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتبه بامید
ملازمت و درآمدن در سلك ملازمان نظام الملک خدمت انور
خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از
جمله سرگروهان آن گروه که بنام خان سلوک تبعیت و اطاعت
مرعی میداشت برهنه نمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین
راه خبر ناهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخون
طاوت آن دیانت که از عهده تنبیه همه سرداران توالد برآمد
لذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که
بنفاق و عیال رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید
ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگاهان بر سر او ریخته یراق او گرفته
بقید در آورند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر برینکه
این معنی را آخر کار ماده و نال و نکل جان خود دانستند همان لحظه
باخود اتفاق نموده قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر
ازان جماعه بد انجام بر هیئت مجعوعی بر سر انور خان تاخذه
فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایش دار خود را خلاص نموده
همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامه فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندین فتنه و جرات و شوخی آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پندی برادر دلدو خان را با فوج همراه خود و جمعی از نوکران پادشاهی یوایی تذبیده و گوشمال آن جماعه بد سگال تعیین نمود بعد از آنکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگال رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج عظیم لیثم جمعیت بسیار کم بود و از نیت بزاران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی از کار استعمال افتاده بود فوج مرهته که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بودند بهیض جمعوعی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گرفتند و عرصه کارزار برافشان با نام و فنگ تگ ساختند ابراهیم خان استقامت و زبده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبه آن گروه اطلاع یافته بانی تمام فوج خود را مع مدمینه خجسته بنیاد سرداری محمد غازی الدین خان خاف الصدق خود که هشت سال از مرحله عمر او طی شده بود باتالیقی و هراونی محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشی مرخص نمود بعده ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک البوه آن گروه شقاوت پزوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده فاسدار و مرهته بدشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ماخ جمع می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاری لاوکل اسلحه و توپخانه مرزم پادشاهی از کار تردد رفته بود و اسب را طامت حرکت نبود بمرتبه هیبت و دبدبه لشکر اسلام و تسلط تام فاع جنگ بران طائفه بد نام غالب آمد که در مقابله فوج فاع جنگ

درباب استقامت توانستند ورزید و آیدوچی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و وفات و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم حذنی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگزیند صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصاحبت مرار داد و چند هزار سوار کارزار دید و انتخابی با مرداران دمی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره دود هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گذهی آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکل و طغیانی ناهای دست از تعاقب برداشته همه جا پاشنه کوب می رفتند و فوج بیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادران را بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غارت گشی زیاده بر میداد و اسب و مادیان و چهتری و نشان آن طائفه خال بدست غازیان اعلام می آمدند بدین طریق جنگ کزان طی منازل که در فرنگین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گدیزها که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر پادشاهی را فرصت محاصره آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک در برگذ بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیمت احاطه بکمال استحکام کشیده و در بطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطه ایجاد گرم نموده در چندین اوقات زن و فرزند آنها را دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجا که میرسانند فبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دهنوز قریب هفتاد هشتاد گروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند در نیل که حرمایه اعتدال و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با اردو نیل و مادیان و چپتری بهیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیمار می صعب صحت یافته بود و بر چذین فحشی که بعد مدت چنان صدمه شدید بمرگته رسید کسریاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضاء بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده نیلان را مع عرضه داشت فتح صاحب مدرزا بیگ خان روانه حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیده آن بزرگ مرشت که دران ربا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان مبدهد اولاً آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و بنابر شیخ عالم قدس - روا است که بر احوال ایشان از بعضی تذکره اولاد اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقای که سرمایه حاصل زندگانی و کاید فتح ابواب ترقی دلیوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست زدم دارد و شاکر تخصی می نماید چنانچه در سه بیت از زاده طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید

• بیت •

چون گل بیوی وصل گریبان دریدنی است

آهی ز حور سینه بریان کشیدنی امت
 زهار دل بنفش و نگار جهان مبد
 رنگی که دید از رخ گل پریدنی است
 شاکر بزرگ برق درین عرصه خیال
 دامن زخوبش برزده بکوه دیدنی است

از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جمله معادات
 کیشان مخمر ساخته در تبعیت او امر و نواهی الهی تقید تمام می و از
 چون در خدمت خاد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و
 تدبیر امور ملکی و دیگر حسن - عیрт اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه
 مغفور اختیار نموده عمده آنکه هوای زر جاگیر از زر رشوت و جریبه
 نارای و پیشکش غدر کفار حربی برمی و متغیر می باشد و بهرتبه
 از آنوگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه ده
 محمول بطریق متبرسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را
 بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوء داری
 دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که
 داود خان صوء دار بای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای
 برگذات صوء خاندیس و بالا گهاگ و غیره گذاشته باعانت و اتفاق
 فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خوبش گرفته
 بود بعد که متصدیان فتح جنگ ظاهر نمواه برای وصول آن خواستند
 امتزاج حاصل نمایند برابر بشیزی اقدام نموده معاف فرمود
 بلکه مدام بدیوانیا تاکید می نمود که در برگذات و محلات جاگیر
 و اعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شایر مان حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته اند و در می نگیرند هر چند که عمال دست ازین ابواب بر نمی دارند اما خود آن بزرگ با اختیار خود راضی بوده ترحم بحال کامل ادا بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع بدو قابل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهایی بدعافیت چه رسد و در ایامی که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مریح آفت عباغ خطار که داشت مانعلبان بد عاقبت دزدیده بجای آن همه الوان جواهرنهمال رنگ و چهره از رنگ بلور و پدگون و غده درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهای گران بها را از میان روده بودند بعد که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هر چند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عماله حواهر خاوه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون انببات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بی آبروئی ر آنها گردد - و دیگر از صفات محموده آن نیک نژاد آنکه مدام با صالحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعادت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شود و شعار خود ساخته و سوانی روز دیوان جشن پادشاهی نه تنزاین لباس و زیلت اساس درایت و انداختن مسافه نمی گوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهره تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن مانچ می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قضیده و شعری گفته بیدار خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و تراغ آوردن تا دوپهر بکار و بار ضروری پادشاهی و سرکار خود که در امور جزوی و کلی بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای ادای نماز ظهر و عصر و اندیشه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقر صرف می نماید و نسبت باهل بیوت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهریین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و بردباری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خاندان مکن شمه بکارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد.

فی الجمله در همین ایام خبر مقور شدن صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علی خان و روانه شدن سند نیابت با امور ملکی پنجاب خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بنام حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاده برآمد و به برهانپور که رسید چون دو ماه تا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها حوار شده بتعاقب آنها پرداخت نعد که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوار گذار بسبب امتناعت و ورزیدن مرهده و آتش دادن جنگل هیچ نمائده نزدیک بود که باروت و شترهای بار را احیم آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ارادت نگاه داشت و پای امتناعت مرهده لغزید و تا چهل کروه تنبیه گران رفته بعد رسیدن بسرحد برگشتن تهاذیر مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی هجری علی خان از داره بله دار الخلافه کوچ

خان

نموده بون مابین راه بقاوت يك دو گروه بهم دیگر زدند باز چون آنکه
 خواهش حسین علی خان برای ملاقات نفع جنگ بود نظر بر پاس
 خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن امیر
 گذر اکبر پور آب نریدند مسموم نمود که داود خان پدی که صوبه دار
 احمد آباد بون بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را
 بدار السور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که
 ر خفیه بنام او احکام رسیده که - ر باطاعت و ملاقات حسین علی خان
 نردن نیارده تا مقدر در دوح و استصال او کوشیده امین وار صوبه
 داری کل دکن باشد لهذا داود خان هم از صوبه داری باستقلال میزد
 و از ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداد خان
 پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم
 از جاده اطاعت بیرون نگذارند باستقبال ما شتاب و الا خود را نزد
 پادشاه رسانده - باد دمساک و خونریزی مسلمة ازان کردند دارا خان از قبول
 هر دو تکلیف ابا نموده اگر چه بسماجت تمام بر آمده بیرون شهر دائره
 نمود اما از اطاعت امیر الامرا سرورده ازانکه با سرداران مرهغه
 رابطه و اتحاد زیاد داشت و دیبایندیدا که از جمله نوکران عمده
 پادشاه گفته می شد و بشهرت اسبقال حسین علی خان و اعانت
 دارد خان که بر و دست کار دعوت طرف غالب اختیار نماید مع
 چند نفر در مرهغه دیگر آمده اطراف برهانپور نردن آمده بون و روز بروز
 گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشد تا آنکه اوائل
 ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و
 امیر الامرا با لشکر خود که فریب بانزده هزار سوار موجود داشت حوار

شد و از آن طرف داون خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
 با او دران روز موجود نبود و هیرامن بک سریه را که همیشه میر شمشیر
 او بود هراول نموده بمعرفه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
 داهم متبلله کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
 امی خان بهادر و عالم امی خان که برادر و برادر زاده امیر الامرا
 می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد امی خان و علی
 مردان خان و رستم بیگ و اتفاقات خان و فیروز علی خان و مسالت
 خان اعظم شاهي طرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج
 یون و محمد یوسف خان داروغه توپخانه و ذوالفقار بیگ بخشی
 و راجه محکم سنگه دوان، امیر الامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
 عده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امیرای پادشاهی
 و نوکران نامی و متمبله برهانپور و خجسته بنیان که هراول فوج دست
 راست و دست چپ مقرر شده بودند، عرصه آرا گشتند و جنگ
 عظیم در یومت و عجیب دار و گیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
 از هر دو طرف که حمله می آوردند چشمهای دلداران رزم جواز
 نظاره جواله شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
 پرتان چون گوی غلطان زیر چوکان هم ایدان می غلطید چه
 سرهای سوان که زتن جدا نمیدادند و چه تنهای تندران که از
 خازه زمین بزمین نرسیدند داون خان که بقصد پیکار و مقابله
 حسین امی خان بکه تازه خود را بمعرفه کارزار رسانیده بغیابان
 خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سوزی امیر الامرا
 برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر زنی ترکش

اشکر داود خان گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را
 بتوپخانه امیرالامرا زده آشوب غریب انداخته زرتیغ سادات
 آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فین او کشته و
 زخمی گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند
 علی خان گویان حمله رستمده می نمود با در صد صد سوار
 افغانان جان نثار که با خود دشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را
 مقابل امیرالامرا رساند ویل میراند تا آنکه تیرل تمام و رسیدن
 عظیم در اشکر امیرالامرا افتاد و رستم دگ و محمد يوسف داروغه
 توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان
 خان و عالم علی خان با بعضی مردم عده دیگر زخمی گردیدند -
 درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل
 غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل
 فیل سواری داود خان تیر بعلقه که آن در آورد چون داود خان خود در
 وقت مصاف زره و بکتر نمی پوشید بر میر مشرف بانگ زد که
 روی خود مثل زلزلان چه پوشیده جهام بردار تا صورت ترا بدینم و
 تیری بر روی زد که نزدیک گلاوی او زخم کاری رسید و میر مشرف
 تیر را بتصدیع تمام کشده بالای حوضه بدم رو افتاد و بر او است
 بعضی فیلان داود خان بسبب پیوستن فیلها به دیگر دو سه
 ضرب پشت کچک فیل بر پشت و پهلوی میر مشرف رساند درین
 ضمن فیلان میر مشرف فیل خود را از ویل داود خان جدا
 ساخت و از مشاعده صدمه نه بمیر مشرف رسید مردم فوج
 امیرالامرا را گمان آن شد که میر مشرف از آن زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علمی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولگ بندرق جان ستان بداد خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران واقع مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نبداد میزدها و دیگر نارداران غنیمت مرهنة که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند در غلبه زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خود را به بارک باد امیر الامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیرو مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و امپان و کارخانجات بضط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد در سال چند فیل بحضور ارمال داشت *

گویند اگر چه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختر یکی از زمینداران آن حدود که موافق روبره آن سرزمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیبت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق مفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بنیوت نه پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشفه گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهره حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتن سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برانرم از دست آن افغان کشته می شد باعث خشنودی مرفعی مدارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد سیر شهید

الحال عفان کدیت خامه را بذکر سوانح که در مده سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد بر داد و شعله فساد و عذاب میدان فرقه هند و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سده احد جلوس که داود خان بلخی صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دریم آن شبی که هوای هندو سوخته می شود یکی از هندو که ۳۱ مقابل خانه او جمعی از مسلمانان می ماندند و مابین هر دو خانه صحن کوچکی مشرک رافع شده بود خواست که پیش خانه خود هوای بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمی طرفداری داود خان که اکثر در اعانت کفار می گوید بحجت آنکه اختیار در خانه خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هوای نمود روز دیگر مسلمانی که رو بروی خانه او می ماند طامارات حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات خواست بپزد عالمی از غم هند و باطهار آنکه این جایی در خانه من است کلو آورده ذبح

نمود هفود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آورد
 مسلمانین طاقت مقاومت نیارنده در خانهای خود پنهان شدند و
 جرأت شوخی بمرتبه رساندند که بمهر چهارده پانزده ساله کار قصه
 را و بقول یکی از آن بهر ها را که بدست آنها افتاد کشته گرد
 مذبح ساختند از شهرت و مشاهده این تعدی کفار از هر طرف
 مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هفود گردیدند
 بهیأت مجموعی که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیر
 حمیت اسلام بی استعاضای آقا و افغانان پورجات احمد آبا
 بهر های شهر اجماع و غلوی عام نموده باتفاق بدر خانه فاف
 آمدند قاضی نظرب فساد و ازدحام و جاذب داری موده و
 در خانه خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشا
 قاضی بسبب رعایت و طرف داری داود خان که در
 هفود داشت مسلمانان دروازه خانه قاضی را آتش زده شد
 بسوختن دکانهای رشته چوک و دیگر خانهای هفود نمودند و در
 هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجار پشکان بغارت رفت و
 بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که ساد فساد و مصالحه
 داود خان و کافر شدید العدوات بود روانه شدند کپور چند خبر
 شده با جمعی از بر قندازان دروازه محله خود را قائم نه
 بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هفود کشته شدند
 بمرتبه بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و
 بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقا
 استغاثه احرام حضور رسانند و داود خان کپور چند محضر بمهر -

وقاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدادی مسلمانان نموده داده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالمریز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه مضیلت و لاج آراسته بودند با جمعی از بزرگواران و فرقه دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری هم‌مقدم ضرور بود بدست آریز محضری که هنوز در دست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته عقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود بر حقیقت مذکوره و عقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بواسطه خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علی واعظ را رابط اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر به‌مرید - از آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن بر نعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ائمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهی و نعت حضرت رسالت پداهی چند فقره در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیان خود جاری می نمود درین اوان شایخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعضی مریدان و معتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمیر، بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شایخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نرسد و باوجود غنیدن مردم که خلاف طریقه شریعت است فقط باجماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما اینها که از شرط اخلاص و محبت معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند ما را چه تقصیر • • بیت •

آنها که بگویند حقیقت راه است • از موجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید • در دیده عاشقان جمال الله است
دیگر قوال آنچه از اسناد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مذات اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مأمور نمائیم
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزاده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عباس نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیده اهل حق است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند و کلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه بر زبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقه دین متدین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از روزه
خارجیان میدهد اگر بفقیه خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند
و با دیگر فضایی بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
عقلی و نقلی مباحثه نموده از روی کتب معتبره خاطر نشان نمایند
تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
و نظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع به تسبیحهای کرده در
گردن و بازو بهیئت مجوسه در مجلس وعظ آمده نگاههای
نزد بشیخ عبد الله نمودند از آن طرف دوسه هزار کس که سامع
وعظ بودند بکمان و ظن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که
برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع درافض بر زبان راندند
مغل زاده را طاقت شنیدن آن نماند بیچذاب خورده از مسجد
برآمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسید بهای روضه که
بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روا شد یکی از خدمتگاه مسجد
با جمعی دیگر بکمان آنکه آن هندو نیز از جمله آن جماعت است
که باراد کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دويد آن
هندو نیز برگشته جمعه کشته بر موفتن انداخته شهید ساخت
و آن هندو را نیز کشتند و تا دوسه روز برای تحقیق که آن هندو
فرستاده کیست نگذاشتند که لاش او را بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان نزد محمد فرخ سیر
پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
خلل در دین اهل سنت اندازد و هر عهد خاد منزل برای

لفظ درمی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان ماده
 مصاد آمده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
 بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
 مدح حضرات اید طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
 بعد رودان هنگامه مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم
 روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد ورخ حیدر که بشریعت
 خان قاضی حضور ازین مذکورات بهیان آورد استفسار نمود قاضی گفت
 که بداعتی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ
 عبد الله میگوید مطابق کتاب معتبر عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
 رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
 نیز دین دارد به خواجه آنچه می بایست گفته مقول نموده فرار دادن
 که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دوع شر نماید
 و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب مدعا
 درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه روز
 روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
 رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
 چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان حاضر
 نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده عقیدت ساخته روانه حضور
 نمود و جمعی از معتقدان و بیروان شیخ عبد الله بقصد خلاصی شیخ
 تعاضب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
 زخمی شدند و آخر فادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رحیده تا عهد
 هذات نظر بند بود

ذکر مواعظ سال چهارم از جلوس محمد فرخ میر شهید

مشتعل بر استیصال گروهی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ میر که در حنف هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که در نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد بازاری عبد الصمد خان دایر جنگ و دیگر امرای اسلام روداده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروهی شقی است که شمه از خروج و سرکشی و تاخت و تاز او بوجود منوجه شدن خان منزل و تعمین خان خازان با بی هزار سوار و مامور نمودن در او گداز و در رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و اتمام خان و دیگر امرای مدت محاصره بطول کشیدن و کار ساختن و آنچه ایذای او از خرابی برگذات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمان و شکن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر مساللات و قصصجات صوبه شاه جهان آباد و پنجاب خراب شده اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب بی چهل هزار سوار و پادشاه جنگی که همه شجاع دل و جان مرید و مطیع آن مردود بودند و ندا نمودن جان و مال سرمایه عادات خود میدانستند و طنیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و ایی ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرسانند از عبادات و حسنات اعمال خود می شمردند در ذکر سلطنت خالد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطه حصاری در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و موبدگروی سابق بود

آنرا بطریق قلعه‌چق برومعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار حواری و پیکار را جا شود مسکن و ملوای خود ساخته بنعمه‌یرو اتقاکم برج و بارو آن پرداخت و برگزات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و مهران عرف مریهند ساخت و تاراج می نمودند عبد الصمد خان دایر جنگ را که بصوبه داری دار السلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگل مامور ساختند و قمر الدین خان پسر اعتماد الدراء و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از نوج مغلیه و الاشاهی و اهدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعیین فرمودند - بعد رحیدن عبد الصمد خان دایر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گذهی آن مردود قوچ گرو که از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چندین جرأتها ازان طائفه ضال بد سگل بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده احاطه آنها میبر مانند چون چندین کورت ازان گروه بد نهاد شوخی و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دایر جمع چار ناچار بمقابل قلعه‌چق آن بد کیشان احاطه برای لشکر خود بشیده گرد آن خندق کنده بمبمکن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و تردیدي که ازان مفسدان بداعتبت بظهور می آمد و گاه بیکاه از گذهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهی را بدرجه شهادت می رسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط جمعی و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافی اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهی در فرصت ایام راه رسد غله و گاه بدان فرقه بد انجام محدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تدریجاً آمد و شد بر روی آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هر آذر غله بدو رپیبه و سه رپیبه گاه گاه بدست آورده تا مرداران آنها برای قوت ایمنی برابر کف دست بدستبرداری مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت تا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصه زندگانی برانها تنگ گردیده بود کار و بعضی چهارپایان را کشته از میسر نهادن هبمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گوسفندی هر روز جمعی بجهنم داخل می شدند مع هذا بعضی اوقات روز و شب از قلعه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را میزد و زخمی ساخته با ندم جانی که داشتند جان سلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهار می و اشکال پیش برده کاربران جماعت بدسکال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان تا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاری وقت فرار زیر تیغ مغان آمده بجهنم داخل گشتند مع هذا لشکر پادشاهی

از تهور و جان فشایی که از آن قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند .
 ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینهها را
 سپر ساخته آن سگ حرد را نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو
 که بدورات سگ و گریه شده بدر می رود میان مردم سخت
 اعتقاد شهرت داشت هرگاه گریه و سگ از طرف فلجچه
 بنظر مردم مورچال می آمد بنیر و سنگ هدف تیر
 بلا می ساختند بعد که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران
 گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید
 و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات از آن
 احاطه ممان به میان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان
 جان بخشی ندی شد آخر کار مصاحبه امیدوار التماس عفو جرائم و
 تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران
 با پسر هفت هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفر نیم بسمل
 برآمده دستگیر بلامی مکانات خانگ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان
 فرمود دو سه هزار کس را زیر تاغ بیدریغ آورده آن دشت پر
 و صفت را طشت پر از خون ساختند •
 • بیت •

دران سرزمین دشت و خاکی که بود

گلی ارمی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پرازگاه نموده بر نیزهها بستند و بقیة السیف را
 برای زنده بودن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از
 مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا
 میباشند اشرافها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن
اشرفیها تماشا شدیان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست
لجپهای بازار و مغلان تیغ گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمد خان
نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقولان و
اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرباز گاه و گاه و هزار
نفر مسلسل از یزدا آهنی همراه پسر خود فکریا خان و فخر الدین
خان روانه حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که اسیران
و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند،
اعتماد الدوله محمد امین خان اخشی را فرستادند، برون شهر رفته آن
مقبور بد باقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود
او را بر فیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده
بشهر در آوند تا باعث عبرت نظر گیان مردم آزار گردن - بعده که
داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگردان آن
مفسدان با پسر و دوسه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و
دیگران را فرمودند که هر روز دوسه سده نفر آن گروه بقاوت پژوه را
پیش چپوتره کوتوالی و رستهای بازار بقتل رسانند - از جمله قوم
کهنریان که خفیه خود را از زمره معتقدان و مریدان آن مردود می
شمردند بمحمد امین خان و دیگر مندولان اسیران بقبول مبلغهای
خطیر برای جان بخشی آن بابکار رجوع آوردند بدین روش دگر دید
و بعد فراغ قتل همه همراهان فرمودند که اول مرزند او را بسجود او
بلکه از دست خود او موافق بی رحمی که ازان ملعون در کشتن
فرزندان دیگران بوقوع می آمد، بقتل آورده بعد بقتل او را

جدا سازند و این مزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای او نیز
 رسالند آری که کرد که نیافت که گشت که ندوید • • • بیت •
 از مکانات عدل غافل مشو • گندم از گندم بروید جوزجو
 از اعتقاد آن گروه شقاوت پزوه که بآن سگ بد عاقبت داغند
 نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه
 محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در
 ایام کشتن آن جماعه سادر یکی از آنها که جوان نوحیز تازه بعرضه
 ظهور آمده بود وسیله و مرئی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله
 خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از
 جمله منم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن
 مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری
 در آمده و بیگناه در زمره کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال
 و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او مزاو از
 حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید
 که جلا برسر آن شقی با تیغ آخته خون چکان استاده بود پروانگی
 استخلاص او رساند پسر او بغریب آمد که مادرم دروغ می گوید
 من بدل و جان از معتقدان و قدویان جان نثار مرشد خودم مرا
 زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت
 ملاقات ازان مقتول مردود یعنی - گروه آن پرسید که آثار عقل و
 رغادت از چهره حال تو پیدا است ترا چه برین دامت که از
 مکانات اعمال نیندیشیدی ؟ برای چهار روزه زندگانی بد عاقبت
 • ترکیب چنین ظلم و انعال شلیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

در جواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ارحم بظهور می آید منضم حقیقی در مکانات سیئات او مثل من ظالم را مدکدارد که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد .

چو خواهد که ویران کند عالمی • نهی ملک در پنجگه ظالمی
آمد برای تلافی اعمال او • مثل شما صاحب ثروت را بدو تسلط
می بخشد که او را نیز بجز او سزای اعمال او در این جهان رساند
چنانچه ما و شما مشاهده می نمایم •

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سید شید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار
عمده صوبه پنجاب رو داد مجمل ازان نربان می دهد عیسی خان
که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگه
مقصوداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب
تقاضای ابام و انقلاب عاطفت سر از آمدن اطاعت برآزوده طبقه
سرکشی از روی بدفهادی اختیار نموده محصول محال جاگیرداران
دور دست را بقصدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافله ای راه
کابل و کشمیر ناخته قطاع الطریقی می نمود و مرا از اطاعت
صوبه داران و حکام می پنجید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران
مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ابام که بوسیله رسل
و ارمال تحف و هدایا باخان دوزان رابطه آمد و شد عرائض
بهم رسانده بود زیاده در تمرک می کوشید عبدالصمد خاں بهادر که بعد
از فراغ مهم گرو متوجه تاجنده او گشته در قابوی رفت بود با نازب

خان مذکور اتفاق مقابله او افتاد و از بسیاری قواج خون بی باکانه
با بمبارک کارزار نهاد از آنده مآل کار باغی پیشگاه خسروان مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بدن زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سواران پرید و پسر خردن حال و دیوانه را مقید ساخته
بمقتضای روانه ساختند .

دیگر از سزای فتح غیب آن سال گذشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملی از تفصیل آن به تحریر می آرد که دهیر از
جمله زمینداران سرکش مفسد همیشه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد
بود که مکرر با قوچ پادشاه زادها و صوبه داران آن ضلع مقابله نموده
طریق طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود قوچها و قافلها بغارت
میداد بعده که میرجمله بصوبه داری آنجا مقرر گشته خود را برساند
از نعمت برد دهیر که محال جاگیر میر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد با وجود نگاه داشتن سپاه زیاد
از ضابطه و بباد دادن خزانة مبلغ کلی از - رکار پادشاهی و خود بر
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنه پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار
رشد ✓ میرجمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه بمقرریب بذکر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبه
عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاد

نگاه داشته برای تاجیه او برآمد و با آن شقی مقابله نموده بعد ترددات نمایان که از هر دو طرف بمیان آمد و جمعی کذب گشته و شهید شدند دعیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بمول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستمانی از یک تازان موج سربلند خان بهر وجه از تیر آه درد آلود جگر سوزندگان که نگاه داران گریز باو رسیدند بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه پنجروز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو دیسائی تا نهصدی منصبدار پادشاهی و هفت هشت هزار سوار والا شاهی تا بیستون جاگیر دو ماهه پنجاه روپیة بعد اسب بدام رساندن از خزانه می یافته باشند از انجمله مراسم والا شاهی که حق رفاهت و جان بازی ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامداد جاگیر خدمت می نمودند و بیشتر از والا شاهی مغلیه بودند احکام برطرفی آنها بک قلم صادر فرمودند و بخشیدان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها در میان بود میر جمله که از زبادتیی طلب میاه باوجود صرف نمودن مبلغ کثیری از خزانه پادشاهی و تعدی مغان بر رعایا که فغان ظلم آنها از حد گذشته بود در انجا با برر اعتقامت نمی توانست ورزید و جاذبه قریب پادشاه علاوه آن گردید لهذا از عظیم آبان جریده سوار شده بطریق ابلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز رهوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برگشتی
 سپار شده بغنّه وقت شب خود را بدر قلعه دار الخلافه رساند -
 از آنکه در آن روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهائی تازه
 از قسند پادشاه در حق قطب الملک در ائمه و زبان و افه طلبان
 و خیر طالبیدن مبر جمله نیز زبان زن خاص و عام گردیده بود
 و این مهمی نزد هنگامه جوانان باعث مزید سادگی بدنامی تدبیر
 دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها میگشت هر چند که پادشاه میزد
 جمله را وقت ملازمت رو نداده تسذیع زیاده از خرابی رعایای
 پنه و بی حکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعیل گردیده نزد
 قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که القماس
 عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
 حیل و تزییر برای مقصد ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام
 پادشاه با اتفاقا هفت هشت هزار موار منصبدار بر طرفی فراهم آمده
 بخانه محمد امین خان بخشی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر
 جمله رفته دالاش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این
 فساد و هجوم مغایه بازره و بکنر و فرد گرفتن حویلی نام بردها بطول
 انجامید و نیز شهرت یافت که مغایه پادشاه بخشیان پنه جو که
 بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی
 برخانه قطب الملک بدمت آویز طلب خود بورش و عورش
 نمایند و قطب الملک در فکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگهداشت
 جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که در آن
 روزها بفوحدانی فارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از باره رسیده خود را رساند و هر روز تا چهار پنج روز فوج مغلیه حواری شده در رستهای بازار مستعد کارزار نهاد بودند و از طرف دیگر مرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر نیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - میر جمله مرادیمه گذشته سر رشته کار و تدبیر از دست داده بختی محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چاره کار داین دانستند که پادشاه نظر رنج فساد و تسلی قطب الملک میر چمنه را مغضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبه پنجاب نمودند و سر بلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بقضای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنگه فتنه جوان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحتاً بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برآمدن پادشاه بازاده منصوبه دستگیر ساختن سید عبد الله خان اتمت و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و هوای سادات و متوطنان باره دیگران را کمتر نگاه میداشت .

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قره مالو که نود و چهار سال از مرحله عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل ، تقدیم رسانده بود و ذوالفقار خان و دیگر بزرگان جد و آباء امد خان از امرای ذوالاقتدار ایران بودند ازین دلفت امرای ذاتی بروضة جاردانی شداست و در امرای متاخرین بدین خوبی امیری مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشورنما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بنده کین و نشاط دائم و نیک - مرشای و کم آزاری که هرگز او بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفقه و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تاره بمرمه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله امرای قریب العهد دیگری نبود . گویند در ایامی که بیماری مرض منقر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که مافدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن - بود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویه جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دود مان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که تمام اختیار ملک و خود بدست سادات باره داده اند صلاح درین است که تا مقدر بآنها سلوک ده ایند و کار بآنها نر - انند که روز بروز زاده ماده نساد و عذاب

آماده گردن و مرشقه اختیار از دست بود • بیت •

چو در طاس ریخته افتاد مور • رها نده را چاره باید نه زور



ذکر حوائج سال ششم از جلوس محمد فرخ میر پادشاه شهید
بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیرالامرا
دخل نمی داد قلعه داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر
می گردید او به همراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند
دیوان سید عبد الله خان در تعلقه همه منصفان دخل نموده
احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی
که دیوان رتن و خالصه معطل محض بودند و برگذات خالصه
بطریق اجاره در معرض بیع و شرا آنها می آمد روز بروز بر
کدورت خاطر پادشاه می افزود و اعتصام خان نام را که بتجویز
خان دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهی را دیوان رتن
کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی
قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه
و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود
بنابران هر دو از هر طرف در پایت اعتراض می کردند لهذا استعفا
نمودن دیوانی بر هر دو واجب گردید و عنایت الله خان که در سده
احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه
رخصت کعبه الله گرفته به بیت الله رفته بود درن سال مراجعت
نموده خرد را بحضور رساند - از آنکه محمد فرخ میر پادشاه بسبب

بهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکن
ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلد مکن و
ستادگی مزاج گرفته کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
بجفور بمصلحت و عواید دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای
اضافه منصب و مقرر فرمانروان یکی از خدمات حضور مستمال
ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
از بی اختیاری و خفای که از مردم احشام و دیگران باب طلب
می کشید نیز امتناعی خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و
تن با موافقه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که
خان مذکور نظر بر انتقال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی
تن نمی داد و سدد عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در
مهد خلد مکن با جمده الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی
او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و
و کمالات در جرگه جدید الاسلام خود را معلم ثبات می دانست و
با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ میر مامور گردیده مصاحب گاه
و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمه دیوانی
بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه
رتن چند در محال خالصه پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان مسبب بیدمانی پادشاه که عیاشی و خلوت نشینی
 علاوه آن گردیده بود چهار ماه پنجم ماه نوای اجرای کار وزارت
 و دستخط در کچهری نمی نشست و کار خلق الله دند بود
 عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته
 یک دو بار در قلعه آمده کچهری نمایند اگرچه چند روز بدار
 و مدار دهم ساختند اما آخر کار چنانچه احاطه تحریر خواهد
 در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار
 و صد و سی و یک به موجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ
 جزیه از نمود که مرضی رتن چاک نبود نمود و نیز چون هلود
 و خواجه سرایان و مردم گشود بساخت و تعلب و زبردستی منصبها
 بدش گرفته جاگیرهای میر حاصل در تصرف خود آورده بودند
 و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان
 بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب
 هلود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر
 رتن چند و همه صاحب مداران دادر شاق نمود بقطب الاماک
 رجوع آورده راضی با اجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هلود بعلمت
 باز جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب دادر عداوت بعنایت
 الله خان بستند و از کارهای حسابی و بیحسابی طرفین قرار
 که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای
 رنجش در میان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند -
 درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده
 رتن چاک بوده پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کالی بر ذمه او

برآمد عنایت الله خان برای وصول زرادر را مقید ساخت و مکرر رتن چند و میلک خلاصی او گردید مانند ندادن روزی عامل مذکور قابو بانده گریخته بنده برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عذابت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانه رتن چند تعیین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائده مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ سیر و سادات باره آمد و سر رشته اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جائه که از مفسد پیدشاهی مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خاندان اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعه سنساری که بنا کرده آنها بود تعیین شده بودند و در ایام مقابلت اعظم شاه و بهادر شاه و رحیمین محمد روح سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلمداد راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و تعیین فرموده روانه نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جیسنگه بطریق سر فوج علحده کوسکی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بهادیر بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم ساموره خود را رسانده به بند و بست سورچال و محاصره گدھی چورامن برداخته زیاده از یک مال نمودن نمایان نمود و مکرر بورش و جنگهای عظیم بمیان آمد و مردم بعیار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر نردانات گشت و سورچال نزدیکی بقلعه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار وکیل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خون چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بی آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او در میان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول فرمود اما چون این مصاحبه خلاف مرضی پادشاه در کمال ناخوشنودی جی سنگه بدین آمد جی سنگه دل شکسته گشته خون را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محله خود سید عبد الله خان مرد آورد اگرچه یکبار بخوشی و ناخوشی ملازمت چورامن میسر آمد اما باز بسبب ملال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضی بمجبای ثانی او نگردید - درین ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که بمقرب باحاطه تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر موانع حال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخسته بلیان رسانده به بند و بست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهنه

په‌آزیه (ن) نام که سده سالار آمده راجه ساهو گفته می‌شد و از آنکه در هر دو صوبه دکن یکی از سرداران مرهتت بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتته مرهتت بوصول آوردن مقرر بود صوبه خاندیس در نصرب خود داشت و مابین راه بندر سورت قلمچهای کلی ساخته تسانها قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت اگر چوتته یعنی چهارم حصه مالیت آنچه در قافله از تجار و غیرتجار داشته باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بقاراج درآورده آد مهرا امیر نموده باز مبلغی مرتفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پنج شش هزار پیاده باند و فچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو په‌آزیه که در شب هشت نه هزار حوارجی همواره او بود نزدیک سرحد بکانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عوجی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهایی خار دار دشوار گذار کشید هر چند که هر کارها ظاهر ساختند که قابوسی مقابله با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهزنائی دیگر جهال نارفته سخن هر کارها نشنید و یکم تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابله که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکهنیان رد بفرار آورده فوج امیر الامرا را بدمود چهار صد پانصد

سوار خوش اسب اطراف خود کشیده لشکر باره را پراکنده ساخته باز یکبارگی بهیشت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصه تردد و کارزار بر لشکراسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجه شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسب غرور پیاده شده سپر انداخت زنده متعبد گردید و دیگران با جان و مال بعرصه تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزیانها مشهور است کار و شتر و اسب احدی از سوار و پیاده آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خیر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقر خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و حیف الدین علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هر دو سردار نامدار چند آنکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلاقی بظهور آید یا تهاشای او را بردارند که باز اذیت او بپرگنات و رعایای صوبه خاندیش نرمد نائده نداد اگرچه کهندو دنع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای قلب می بود رساند اما تهاشای او جابجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعیین کرده امیر الامرا میرفت فرار نموده همین که فوج رو میکردانند مردم کهندو آمده قائم می شدند! هر چند که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای ملعه ستاره رساند اما تلافی کشته شدن
 ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهند و دیواریه بعمل نیامد - و
 بسبب انتشار خبرنا صوابقت پادشاه با سادات که بقول شهرور درامین
 و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدتاً طرف
 کربااتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
 آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبه بیجا پور و
 حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
 پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
 ملاقات نموده باز بتعاقب خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
 و زمینداران بیجاپور و کربااتک هر در صوبه چنانچه بایست رجوع
 نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور
 مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعه منهیر مرکز
 بکلان که از قلعه های سرحد با نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت
 سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
 خان که از سلسله میرزا شاهرخ بنی امام تیموریه گفته می شد
 ارثی مقرر بود از تغدر فتح باب خان پسر نجابت خان بآمد علی
 خان عالی مردان حانی مقرر نمودند و فتح باب خان - که علی
 خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و از آنکه نجابت خان
 که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور
 داشت سند نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
 امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای
 حساب آورده مبلغی بر ذمه او بر آورده نظر بند داشتند بکمان

آنکه فتح یاب خان باشاره پدر دخل نمیدهد نجات بخان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که به مرض محمد فرخ سیر پادشاه رحیم علاقه کدورتها مزید عذاب خاطر گوید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر نموده خاست رخصت عذانت نمودند و قلعه دار از شغبیدن اخبار دخل ندان امیر الامرا و نزاع میدان نجات خان و منصوب کردن صاحب اختیار دکن جرأت رونق شدن برخاست مامور به نوبت و بعد قیل و قال بسیار و کالت خان نام را قلعه داری قلعه مذکور از رزی سید امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان ناگزیر قلعه را باز سپرده از قلعه برآمد .

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ میر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنهای بر مسجده ایل و دیار یادگار خواهد ماند مقدمه صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقره چند ازان به عرض بیان می آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعهجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعه ستاره و پرناله و راج کدوه و غیره قریب سی و چهل قلعه با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته راجی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پزیر ملک قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته عذمت بسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای مدین اطراف مواعجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتنه تاخت و تاراج پراکنده شده هرجا که میر رسیدند اگر شهر یا قصبه کلان می بود هر کاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتنه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبات باستقبال فوج مرسته شتافته باظهار قبول چوته قبول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دبه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصه آن مقرر نموده و بعد وصول بگذاشتن بر غمال که بزبان هندی نامند به بیان آورده دنع نرز تاخت و تاراج آنها نمی نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوته نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکن و خلد منزل باحاطه تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصره چند روز مایوس شده آواره دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبه نذر بار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و تا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بقااحت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوته کوشیده بقااحت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوته و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوته وجه مقرری بهر داران عائد میگردد و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بهر سردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکن هر چند وکلای تارابائی را نی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تازه دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
 التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمگی شش صوبه دکن
 بدستور سرحد فخریه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیبت اسلام
 و بهیمان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
 قلم داده قبول نمود و در عهد خلد منزل المرحله وکلای راجه ساهو
 و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمگی بشروط چند که در ذکر فرمان
 روانی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نه و بدین اما بسبب نزاع
 مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
 بعمل نیامد و دستور سردیسمگی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
 داود خان که نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و
 قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زاده‌ها و داود
 خان مواخمت نرسانند از باقی محاللات امرای عظیم الشان
 هیرامن نام نائب داود خان مامور صواب خود چوتهمه مبدع‌هایند و
 به افلاها آزار نرسانند باهم چون شیر و شکر جوشیده بکچدار و
 سریز بعمل می آمد و در صوبه داری نظام الملک بهادر چنانچه
 بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بغوج کشی که همه یکسان
 و پنج ماه نکشد بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
 رسید بعده که در سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عذا
 با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست
 بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
 رحم سادات باره بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
 و رفع فساد در سه هزار صد و سی هجری بصلاح انور خان که از

شیخ زادهای متوطن برهانپور و پایش آورد، های سادات بون و دیگر امرای سمرقند باتفاق مانکرا جی نام برهن که سابق متوسل و از نوکران عمده دیوا و سنجاب بود و از زمان تسخیر قلعه چنچی در جرگه نوکران پادشاهی درآمد و کانت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرسته می نمود و خالی از جرهر رشادت که مدن طالع ضمیمه آن گشته بود نبود و وساطت بالاجی بشوناته و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمده فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صاحب داین شرط بمیان آوردند که از جمله محصول مال و سائر محال خالصه پادشاهی و جاگیرداران هرچه امبزان و کروریان و شقنداران بوصول در آوند چهارم حصه آن بمقصودان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران نمودند فی صد ده یوبده دستور سردیسمنگی از نزد رعایا بگیرند که فی صد سی و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب موجوداری و شقنداری و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمع بندی از روی طومار در باری میکشند مقرر گردید و شریک غالب اعمال راجه ساهو شدند و اینکه از روی سر رشته وصول کل حبوبات بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهی و جاگیرداران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال در تحصیل دار که یکی خود را کمایش دار و دویم گماتنه سردیسمنگی میگویند و بر طومار واصلات اول دستخط سر رشته دار سردیسمنگی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان اعمال پادشاهی و جاگیرداران گشتند و

سواى آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق بسبب سستی فوجداران و غلبه غنیمت جا بجا نشسته سر کار و ارايه نيم روپيه و يک روپيه از بيوياريان و هرچه خواهند از مردم ديگر دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پيشه ميگرفتند الحال نيز بدستور قبل از ايام صلح آن تعدی علاوه ديگر شرکت سازد دريغصورت در هر برگه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعيت سوار و پياده در کچهري و چپوترگ مال و سائر و سر راهها بدست فوجدانات قرار يافت و سواي آن هر جا که ديهات ويران را مرهته قول داده آبان نموده بود مثل ديهات برگنه ندر بار وغيره صوبه خاندیس و ديگر برگذات صوبه بزار و غيره که از اصل خراب و ويران کرده مرهته بود قرار داد امير الامرا منظور نداشته قول سوم حصه بنائي که بجايگيه دار سازد گردد داده مقرر کردند منجمه سه حصه يک حصه بجايگير دار و يک حصه سائم مرهته متصرف شود و يک حصه بر عايشا وا گذارند و در مقدمات ملكي و مالي حکم و عمل غنيمت زياده بر اختيار فوجدار و جاگيرداران جاري گردید - هر چند امير الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بودن و تاکيد مي نمود که راهداري که بظلم في ارايه و گاو سه برابر و چهار برابر نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بيوياريان و مسافران در ايام قبل از قرار صلح می گرفتند نگيرند اما پيش نرفت آري در اکثر برگذات تاخت و تاراج ديهات و فائده از ميان برخاست و نسبت بايام سابق مسافرين و مترددین بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی ديهات که از تاخت مهوران و تعدی حکام بد انجام ويران مطابق شده بودند

رو آبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار مامع بشرطهای مذکور بمهر خود بوکاهی راجه ساهو نوشته داده برای طالب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جایجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناته و جمناجی دو نوکر داده راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و کالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشد و کارهای مالی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که مرضه داشت حسن علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعضی پادشاه رسید چون بعضی خواهران دولت خاطر نشان نمودند که در محصول و حکم زایی غنیمت را سبیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار جان که از امرای مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خاک مکن و قدیم الخدمت خاک منزل و جهان دیده پخته کار با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلاه شده بودند پادشاه بامبد آید امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهاتپور از طرف امیر الامرا بتمام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علی خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سرپای مرغ مختصر ساخته موصف نمود - و در همان آران که ماه ذی قعدة سده شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبه مالوا مرخص فرمودند
و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان عوفه داری از تغیر
راجه جیسنگه سوانی نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان
روز عقیقه فرمان صوبه داری نیز با عذایات دیگر مرحمت نمودند
بعد ازان که جان نثار خان نزد یلک آب نرپدا رسید باوجودی که
از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و
پیشانی حال عتوه آن داشت و از طرف دخل یافتن در تملقه منموړه
خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته
طی مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونیج
تعلقه مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در
خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویند هنگامه طلب خدمت
رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده
بسرونیج بقصد پیکار امیر الامر و مقرر شدند جان نثار خان هراول
باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبه گرفت که حسن های
خان نیز متروک خاطر گردید مع هذا نوشتجات جان نثار خان
متضمن بر اظهار پیشانی و عسرت حال خود و اصلا همراه ندانستن
جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سفلانام غلام
که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هافدیه علم سرکشی و فساد
عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان
رسید بر نوشتجات او اعتماد نمود و هر کارهایی معتمد برای تحقیق
جمعیت اعتماد الدوله وضع آمدن جان نثار خان تعیین نمود بعد
رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
 ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باند الله خان مشهور بنواب
 اولیا که پسر عمه هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
 داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظام او بجان رسیده بخجسته
 بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
 وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار
 خان را نزد خود طایب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
 نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
 علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
 دیگر می گوشتد و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما از آنکه
 برهانپور صوبه سرحدی بود و با فرستادن های حضور در دخیل
 ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان
 را از جمله منصوبه بازار روزگار و شجاعان آزموده کار می دانست
 تا سه ماه که وصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
 خان مذکور را بحرف و سموت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
 زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
 گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبه بیدر بمیان می آورد و گاه
 در قبول صوبه حیدر آباد و بلجپور که دران هردو صوبه دخل
 یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
 بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
 می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا نهموده پرداخت
 حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبه محمدآباد عرف پیدر و نادبر داشت حادثه غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن می نگارد که چون از بعضی تصبیحات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گذهبی قائم
داشتند مخدوم درین مدت باوجود محاصره بیست روز و یک ماه
ازان محال چوتنه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با دکلای
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طایبی
زمینداران و مقدسان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتنه بوصول
نقوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبه
تعلقه امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتنه نداده بودند فتح - آنکه پسر خوانده راجه ساهو که ضلعدار و
تخصیل دار چوتنه آن ضلع بود شکوه سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتنه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار ادای چوتنه دهم التماس استعفا درمیدان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راء یافته روزی در همان
اختلال ایام امین خان با جمعیت معبد که بیشتر از همراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالگنده صوبه نادبر رفته بود و فوج نژاد او جمع نبود فتح سنگه
پسر خوانده راجه ساهو خبر یافته بانفاق زمیندارانی که با امین خان
عدارت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بمیت جگبنت راد

زمینداران را مل که او هم سه چهار هزار - واز بر قنداز حکم اذن داشت
 شده اند ناگهان خود را رحماند و امین حان که خاندان آنها در شجاعت
 و تهواری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار فیهنیشیده
 بقصد مقابله با خصم پرداخته داد دلوری و مردمی داده زخمهای
 نمایان برداشته بخود گشته انداده دستگیر گردید و از سرداران و رفقا
 در - نفر نامی با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند و بجان و احیان
 و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بود که حقیقت دخیل
 نساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانیپور و حادثه امین خان
 بمرض پادشاه رسید باعث مزید ماده مال خاطر گردید و آخر سال
 که فصل ربیع باخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت
 صوبه برهانیپور مامور نمود که داراب خان نام پسر دلال خود را
 بطریق ذیبات برهانیپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد
 امیر الامرا باشد •

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغییر
 دیانت خان نبرده امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین
 خان که بدیوانی برهانیپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که
 بتملقه بخش دگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رساندند
 ضیاء الدین خان را بسبب - قارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود
 نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما حوای آنکه بر اسناد
 و پروانجات تنخواه - مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی - استقلال
 و اختیار نداشت و فضل الله خان بحشی جواب صاف یافته بار - لام
 هم ذیبات و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانیپور دیوانی

برابر فرمود این همه اخبار باعث مزید حال خاطر پادشاه میگردد -
و در همان ایام بد مرجام محمد میران نام کشمیری الامر بدنام که
در هرزه گوئی و معقات مذمومه دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلعت منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاری و خطاب و کالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امدنیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیله هموطنی پادشاه نسلوان و اندک پادشاه قرب هملاسی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سدر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگی انسانی و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشه
صائب بی آنکه کار بمصائب یا اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید تلخ ریشه خود و بزرگ باره می توانم نمود چندان باغ
سدر در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رک
و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای او انهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پایتخت هزاری
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار بروردی رسید و در خلا بر ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دوات باره گردید و هیچ روزی نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بمعایات دیگر زیاده از
حوصله او کمیداد نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پشته
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعی
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراد آباد و راجه اجیت - که را از

احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنايات ديگر نموده شريك معي بر انداختن دولت بارهه نمايند و غرائب درين بود كه بعد رسيدن نظام الملك بحضور بخدمت ديگر مامور نفرموده فوجداري سرکار مراد آباد و محال جاگير كه دران سرکار داشت ازو تغير نموده مراد آباد را محمی برکن آباد ساخته صوبه علحده قرار داده در صوبه داري و جاگير رکن الدوله اعتقاد خاں بطريق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه كه بخطاب مهاراجه و عذايات ديگر سرمرازی يافت ؛ سيد عبد الله خان ممد و همداستان گردید و نظام الملك بهاد فتح جنگ و سر بلند خان كه هر یکی را در ابتدا اميدوار وزارت و ميربخشی ساخته بودند تکليف قلع ريشه نساد سيد عبد الله خاں با هريك بميان می آوردند آنها التماس می نمودند كه قلمدار وزارت بهر یکی از بند ها كه قابل اين کار دانند مرحمت فرمايد بعده كه در استقلال سيد عبد الله خان خلل پذيرفت اگر ادعای زافرماني نمايد بسزا خواهد رسيد در جواب ميفرمودند كه برای وزارت بهتر از اعتقاد خاں ديگری را نمی دانم و از هريك از اميران عمده ايران و توران كه مشورت برای چنان امر خطير وزارت بفا چندن هرزه گوئی كم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بميان آورد استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطيع و منقاد گشتن اعتقاد خاں نمیدادند درين گرمي هنگام عيد نظم اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز حواری تشریف بردن عيدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عا

از طرف دستگیرهاختن - بد عبد الله خان رو داد معینا که آنروز
زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
طرف مدائی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلافت
گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
- بیا نمود چون سابق سوای مردم باره که بر شجاع و تهوری
و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکرمی نمود
درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار - دار از همه قوم
نگاهداشت نمایند . بعد رسیدن اخبار شریدار حضور بدکن امیرالامرا
متوهم گشته اراده حضور را پیش نهاد هت نمود و قتل ازان
تمهید منصوبه تازه نموده معین الدین نام مأمورول النسب گم نام را
که نزد راجه - راهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
فرستاده بشان و بدببته تمام که بهیچکس صورت او را نمی نمود نزد
خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود درین ضمن خبر
رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثی
مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی باامداد و اعانت سید عبد الله
خان هرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیغه او پادشاه
بهسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار و نای عهد
رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال - را با نکال محمد فرخ سید پادشاه
باتفاق اعتناق خاں و خان دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش
بخانه قطب المملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر ملوک و فکریهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانه قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از تدبیر منجمله اخلاص کیشان هر دو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اردو فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صالح حضور بدکن حسین عای خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیه رفته شدن حضور چند روز بتعمیق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صالح باز اخبار بحال نمادن آشنای میدان میر و وزیر انتشار یافت و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه برید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم مغیر و کبیر خجسته بیداد با اخبار سوحشه دیگر گردید *

ذکر - وانی - حال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید چون هنگامه فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطه بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم بضحت التقدير علی التدبیر بجای نمی رسید و از آنکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصالح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع و ربشه بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای مذاق که باحید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیکردید و اگر جمعی از مقرران خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیهنگه - وائی بتقاضای وقت

مشورت برداشتند، پرده نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلاح صلاح کل نظر بدر ریاضت استمراج بمیان می آوردند از راه بعضی وسوس که بتوضیح آن نپرداختن او می شنیده ناشنیده می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و حملدن خان و دیگر نوکران عمده وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهده خود بگیرند اما از آنکه مامور بدین منزل آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سر نوشت روز ازل نه بایست آن پادشاه شهید گشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضای وقت و رای صائب نظهور می آمد خصوص از تجویر وزارت و دیگر رعایت و عنایات بجای چنانچه بگزارش درآمده در داره رکن الدوله اعتقاد خان مبدول میگردد - از آنکه در حسب و نسب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان فریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادی مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردد - درین ضمن در یکی از فرامین در جواب عرض داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوسی معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذرانند والا ما را هم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و در باب معین الدین پهر جمعی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اوزا
 مقصد ساخته بموجب نوشته این جانب پنجسته بنیاد فرستاده
 اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز
 مشتمل بر زود رسیدن خود حسین علیخان میرمید کهذا پانزدهم
 ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد
 خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام
 توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نمود - چون برای بندوبست
 صوبه خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل
 نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب
 جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین
 بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف
 الدین علی خان مقرر کرده انتظارخبر دانی میکشید - بعد رسیدن
 نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور
 از خجسته بنیاد بر آمده یک هفته توقف برای امر ضروری نموده
 اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه
 الهی موافق سال هفت جلوس بنهیه و سرانجام توپخانه و دیگر
 ما محتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهقه پرداخته باتفاق احد الله
 خان عرفه نواب اولبا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب
 صوبه بوار و احد علی خان علی مردان خانی و دایر خان برادر
 لطف الله خان صادق و اختصاص خان ذبیرا خان زمان و حاجی
 سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان
 بخشی که از سادات نامی باره می شد و دیانت خان ذبیرا

امانت خان خوانی و راجه دیسنگه بندیه و راجه سیکر منگه
که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی
که اکثر در رفاعت مجبور و بی اختیار بودند و قریب هشت نفر
سوار خانگی و یازده دوازده هزار سوار مرده و دیگر اهل خدمات
و متعلقات خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور از آبار آب
نرینا همراه هیچ امیر و شاه زاده نامدار نشده بود و تمام عمله
و قلعہ کچهری دیوانی و بدونت و بخشی که جمله قریب
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده
هزار پیداد برقنداز روانه دارالخلافه شاه جهان آباد گردید و
حاکمات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزارهای احشام از قدیمان
خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل سال
در تصرف خاندان نجابت جان بود برای تصرف آوردن آن
چنانچه بذکر درآمده سعی تمام می نمود و کالت خان نام را قلعه دار
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعه
ملهیر و دو سه قلعه دیگر بهمراهم خود مقور نمود و برای فرستادن
بعضی از وابستگان و اشیای کار آمدنی بقلعه دولت آباد و قلعه دار
پیغام نمود چون از قبول انکار جاگدو او خبر نموده بکمی
منصب نیز منصوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک
برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی
و منصوبان حضور که سابق برتعلقاتی مامور آنها مرخص ساخته بود
و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز حاضرند و

بودند و یکی را باظهار مدعیه آن صاحب غرض متهم ساخته معزول
نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
نموده و محتاج زمان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله مکرر
سوانح که بعد کسالت و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در
کتاب بوده بخدمت اسانت و نوجداری محال مصطفی آباد نه
بخالصه پادشاهی تعلق داشت مامورند بدیده بخدمت آن صاحب مدار
دکن رسیده سند مطابق با هزاران خدمت احسان حاصل کرده بر سر
تعاقب خود کمال و توان و خراب کرده بر سر عمله میرالامرا صوبه دار
برهان پور فوت رفته و باغ خطیر بخروج سه بندی و غنچه آمده
همانکه مساعی جمیله در آبادی برگشته و گردآوری رعایا نموده مشغول
کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریدن نرسیده بود که تنخواه
ایست هزار رویه برای سر انجام توپخانه بقصد محاربه پادشاه
شاه محمد فرخ میر مذکور نموده از آنکه از فرستادن فصل در
سر انجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بلک حساب مرهقه
که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کسالت که
کشیده باحاطه تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهقه
سوارایی کهند و دیهواره که از سر فوجان مشهور و صوبه دار
خالدیه از طرف راجه ساهو گفته می شد و سننا و چندی
دیگر از سرداران گم نام همکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران
نامی و حمایه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت
و مبلغ مدد خرج مرهون احسان نموده برای آینده امیدوارها داد

و برای سپاه مرهته ایم روپیّه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقوم کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهاتپور که برای امور ضروری به چهارمقام واقع شد زندهانال کر نام مرهته که نوکر پادشاهی گفتم می شد و منجمانه کوچ کوهکی نزد امیرالامرا رسیده بود و سنکراجی ماهار و دشوناته صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر از رخصت کشیده از مدت در فکر تلفی بودند او را حسین علی خان بموجب اشاره مدعیان او در خلوت به بهانه مصلحت طلبیده غافل گرفته دقیق و زنجیر در آورده اشام و بهیر مغلوب سراس گشته او را تاج نهون و عمله و فملک متصدیان کچه می دیوانیان و بخشیان و اخبار و نویشان را که بوعده رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهاتپور نموده بود از آنجا نیز رخصت نداد و همه حکام و مال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهاتپور کوچ نموده کوچ کوچ از تب نویدا گذر اکبر پور عبور نمودن درین ضمن اخلاص خان که برای تسامی و برگرداندن امیرالامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد بک قاعه ماند و رسید و باهم ملاقات نموده در خلوت از کلمات صلح بی ثبات و هنگامه آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادن و آورده و بیدل ساختن دیگر امرا تذکر در آورده آن همه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اتمان الدوله محمد امین خان چنین بهادر صونه دار

بمشخص ما را که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و
 زنداران بداختداران بمقابله با امیرالامرا داد حسین علی خان یکی از
 امرایان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغه اصطبل
 بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهایی
 بدهد و بعد آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعدا مال الدوله
 ی حکم پادشاه در السنه عوام انتشار گریست - و بعد رسیدن مقابل
 برابری فلعه مانند و مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق
 اعدا داری و تخریب و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن
 بر زمین واهی که شده بود بعد از تمارض و دیگر موانع با امیرالامرا
 ملاقات نمود و این معنی داد بدماغی و نزاع حسین علی
 خان گردید - چهاردهم صفر که گذار داد الفتح اجین نزول واقع شد از
 وشنجات در قنداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست
 به پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیرالامرا از
 خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانه سید
 بدالله خان تشريف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنامی
 ابرار صالح و عدم مخالفت - و ترک مذازعت بکفالت کلام الهی که
 از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار مر مبارک
 برداشته بر سر عبد الله خان گذاشتند و روز دوم در قاعه و دولتخانه
 سید عبد الله خان را با مهاراجه اجنت سده طلبیده بتجديد
 هک و بیدمان اخوت و موافقت و اتفاق مبدا از نفاق در میان آوردند
 درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز
 مبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع ماده نزاع

کوشند امیر الامر بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزرگان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق با ما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطالب و اراده دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه مثل و خیمه بخیمه ترانده شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دوم و سیم آن از زبان رازی ثقه و محترم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام انصافه و انسون ابله فریب که پادشاه می یابد عبت است نمیداند که گفته اند • مصرع •

نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

تقاضای مال اندیشی نزد عفا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از خان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد •

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سر بلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضی مجال میر حاصل او را به میر جمله دادند و عسرت خرج و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکری و استعفا می منصب نمودند و امان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده و بخواست خرقه پوش گردن حید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلیم او کوشیده رعایت نقد و ذیل و اسب از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقهور کرده سرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از فاهمواری اطوار روزگار سفته نواز و تغیری بیوقت از مراد آبان که او را امیدوار وزارت و دیگر عزاینت ساخته بحضور طایفه بودند خدمت و جاگیر سابق را باعقد خان دادند بیدماغ و سوخته فاقد در دانهها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بی حکم پادشاه از مالوا آمده منصوب و بی منصب گردیده بود حیدر عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا با اتفاق مبر جمله از جمله هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار موار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانه مهاراجه اجیت سده که با وجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سوار بی نزدیک خانه مهاراجه که او البتة مع نذر بوابی مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از - و اس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانه سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برگشتی حواری شده می خواستند موقوف قرار بخانه
 سید عبدالله خان تشریف برنند درین ضمن بر پناه برمن راجه بخانه
 سید عبد الله خان مطاع شده بیدماف گشته بعد رسیدن کشتی
 برابر خانه سید عبد الله خان قسح ازاده نموده ملاحان را فرمودند
 که نواره را تذ و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی
 بخانه سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
 برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولتخانه قلعه
 شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین عنی خان از اجین جمعی
 که از متصدیان بامید وعدی رخصت امروز و فردا تا اجین
 رحیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
 نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی
 از فردا پور و برهانپور زاده از دومه جوره رخت بر نداشته
 بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جمله متصداران
 و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
 منصوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
 وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
 همینکه زار دار فرستاد رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
 گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
 نمودند زراعتها پارو محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
 تعلقه راجه دهیراج جی منگه موائی باوجود رسیدن یکی از نوکران
 عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دبه بیشتر و زراعت و مواشی
 بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه اقتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در نزدیک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام لغت باور رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشته سخن یتفه بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلی و عطای افاضه و عنایات دیگر بمردمان هر دو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پدما اراده بدانجام به پیش آوردهای بدنام می نماید و باغواهی بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنامهائی و مصاحبتی که طریقه نمک بحرامان و بدخواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر مدد و مال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره میگردند نمود و امیر الامرا زباده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بگذار سواد دار الخلافت طرف لائمه نیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه گروهی شهر رسید باظهار بزمی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خان داب پای تخت ملاطین صدای کوس شادبانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردند و مکرر بر سرزدان می آرد که الحال من خود را در زمره نوکران پادشاه نمی دانم که باس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نه ایم - و غریب تر آنکه پادشاه ساده لوح با وجود شنیدن صدای کوس و کرفای مخالفت که بدان جرأت چنان دباکانه و علانیه آواز شادمانه بلند ساخته گوش زد عالمی نمود و از اشارت دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار ظنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقه حزم و رای صائب از دست داده گاه مایند سرنا سر آتین غضب مالیده شروع بنغمه تپید باظهار زجر و بیم نسبت بهر دو برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پرده نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهبراج که برای یکرود نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقاله و مقاله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز مرصعه اطلاع یافته بودند و هچکس را یارای آن نبود که زبان بدان سرمکفون آشنا حازد از مشاهده نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و اغماض پادشاه خون جگر می خوردند بلکه باشا را و اذن محمد فرخ سیر اکثر بدیدن حسین علی خان میرفتند و از دربانست وضع مدعیان دولت با دل پر خون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که چهار پنجروز برآمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سناه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بمتموسلان ما بقرماقند و در قلعه بندوبست مانشود بلا و سواس آسود

ملازمت نموده آینه بخاطر جمعی ماهر دو برادر آمد و رفت توانیم نمود خسرو محبت عقل غافل از مغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال اصالة بذام حیدر عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هر دو صاحب مدارسی فرمائیم و نیایه اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور مراسم انجام دهند بعد چند روز که جشن نور روز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان برداشته خواهد شد. و سیم ماه ربیع الآخر راجه دهیراج؛ و وجب حکم که فرصت توقف يك روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانه انبیر وطن خود گردید و همان روز میان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و بر سر وطن بودند باهم دیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بد سنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بد سنگه مغلوب هراس گشته با چند حواری معدود فرار نموده خود را بر راجه دهیراج که حامی او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه با مردم معتمد خود بقلعۀ ارک درآمده مردم پادشاهی را از سر دیوارها بر خیزانند و جا بجا بند بست خود نموده مردم خود را نشانند و از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشورت دیوان خاص که عدم وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوک و زمانه حازی نخود همه آتش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکاره دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و سرهنگه
 فرو گرفته بود سه بهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلامه
 ملالت افزا باظهار کلامه نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسب
 و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را منذر
 خوانده در تقدیم آداب نیز چندان نپذیرداخته بخانه خود مراجعت
 نمود مع هذا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفرقه اصل نپذیرداخت -
 باز دهمه ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که ساعات ده بعد از ظهر -
 قلعه قرار واقعی پرداخته بودند قطب الملوک و سه راجه با معتمدان خود
 و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز سید پادشاهی را از آن
 احاطه برآورده دروازه با مردم گاری معتبر و معتمد سپرده کلد
 دروازه های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد تراخ
 خاطر جمعی پیغام که بحسین علی خان نمک بحرام رسید با تمام شان
 و دبدبه سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن
 اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمغام را که بنام
 پسر اکبر همراه آورده بود شهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
 گرفته در خانه خود نزدیک بقلعه ارک که بداره درمی شایسته خان
 مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد نرغ میر پادشاه
 هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر نکالیف شاقه و عدم قبول
 نجات خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر
 مشتمل بر نیکه چون در مقابل و عوض نردن و جانفشانی و حسن
 خدمتی که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان
 بظهور آمده و در جان نذاری نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتیم

ازان پادشاه حق نشناس - سوای سوءظن و گمان بد و فکر ناسد و اراده باطل که در حق ندویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارات عدم دخل و قتل بغداد بی تفصیر بنام دارک خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سه زمان و صاحب مداران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحبفران در مارا احدی دوده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی ظاهر گشته و سواس همیاس آمیز ما وقتی بر طرف شو که اختیار خدمات حضور بلاقبذنیابت بماتعلق گیرد و ذکر شروط دیگر همیان آورد پادشاه معدور از عقل بعد از دفعه وعده جشن پیش آورد و از طریق گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بيمزه بدینجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که في الواقع ماده آخر رساله او بود بعد از قطب الملک را مخاطب ساخته دوسه کلمه عنایت آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان در آن حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته سخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه بر آرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبر باخته جان بدر بردن غنیمت دانسته بیالکی سواری خویش خود و قنوانست رحاند و بر پالکی امتیاز خان سوار شده راه خانه اخذ نمود و از هر گوشه و گذار آن حصار آثار فتنه و مدای آشوب بلذ گردید و پادشاه از مشاهده بر گشتگی ایام خون را سجّل رسان

درین قیل و قال پراختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گبند نیلگون فرو هشتند و تخت آبنومی سیاه فام شام بر پشت قیل قیرگون واژگون بختند و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بحدّه گردید آن شب تمام شهر پر از رسواس و فتور بود و فوج هر دو برادر جایجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا برامپان ایستاده بود و کس ندهیدانست که در قلعه چه گذشته و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اچیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشه آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جایجا با احتیاطی که بایست بسویرند و سرداران موهنه مڈل کهاندو دپاره و بالاجی بشوناته و سنتا و غیره با ده نازده هزار حوار چهار پاس شب در پاس کوباس آهمی اساس مستغرق هراس و اندیشه آنکه همیشه مهرهای آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامه دار و گبر بلند گردن تابوی وقت از دست نداده دست تطاول بناراج مال و عیال مردم دازار دراز نموده ذخیرهها اندوزند ستاره می شمردند بعد که آفتاب جهان آشوب سراز در بچّه مشرق بر آورد و خبرهای مختلف راحت و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا برالسنه حوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی اسرای بلخبر از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدواه محمد امین خان و چین قلیچ حان بهادر که از راه زمانه مازی و بخته کاری بقصد رفاعت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهاتۀ مقابله و مقاتله رود و دو کار بکارزار
 آمدند بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان دوران مشهور
 بکمال پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
 هراس گردیده همه مرداران فیل سوار و اسب و پالکی سوار مع
 ده یازده هزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باخته اسب تاخته
 رو بهر سمت آوردند - لچهای بازار و تماشاخانه بیکار و مغال بی روزگار
 خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست و بارو بکشتن و تاراج
 نمودن آنجماعه بد نرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
 نذره از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گله دم خورده
 گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهای زین خالی و رنگین از خون
 آن اجل رسیدگان می نمودند و اسب و اسلحه متصرف می شدند
 حتی فصایان و کاذران و خاک روبان و دیگر کامبان بازار بضرب
 شمشیر و چوب و دشنه زبان و نگاه زهر چشم هر چه میتوانستند
 ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
 فرار آن قدر بهانه و آفتاب گیر که سرمایه اعتبار آن جماعه داران
 ابعاد می باشد بگردان جان نموده انداختند که برای بعضی
 بی مروتان مصالح و سرمایه چه بر آمده گردید و بسیاری ازان
 مدبران ابعاد مرابا برهنه و عریان گشته مشیت مشیت خس و
 خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانه خاک روبان در دهان
 گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق روبه دکنیان در فرار
 بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی که زخم برداشته طاقیت
 گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بارباران می افتادند و

بعضی سیاه جوده قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئی آنها کشته و زخمی گردیدند و از هر رسته چو لک سعد الله خان که نزدیک دروازه قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که از سه چهار گروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال گشته و زخمی گشته فطار فطار در رسته بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعت بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظ می نمود از جمله چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بهست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میداند دشان یکی از آنها بدست حاملان آن مقتولان بنظر زیاده و چه اچان و مردان مقتولان که میان خوگیر اکثری زر و زیور اندوخته تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهایی زر سرخ و سفید که از دیهات مالدین راه تعلقه راجه دهبواج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی درکار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکه فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیدانه با مقدار نام سردار فیل سوار مع دوسه سرگروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بهیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهی رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بشمار سرمایه لاف و گداز می نمودند که بیای تخت دهلی رفتیم و بمدد و یازوی مرهه پادشاه هند مقید گشت و دیگری را مریر آزادی دهلی گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامه جهان آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهایی فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازی الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانه خود سوار شدند و اعتقاد خان بانفاق سبد صلابت خان داروغه معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمده حسین علی خان بود و درینوا بمنصب پادشاهی - رانزای داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه دار استقلال اکثر جمعه داران عمده سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در فکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دورین فائده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید و خان دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظرب هرنگامه و نهاد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انقراغ متقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها تعیین نمود و از خبر حیات و غلبه قطب الملک اندرون قلعه انواع دابختنه برهم خوردند بیرون باز فراهم آمده مقابل غازی الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند ساختند در اول حمله رخ فیل غالب جنگ از مدد بان برگشت و از اسب تازی دوج سادات باره بساط فراهم آمده سوار و پیداد

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاری برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی از مغلان سوار شده از روبروی دروازه لاهوری نمودار گردید مردم حصین علی خان اطلاع یافته دروازه را بر روی آغرخان بستند ناچار معادلت نمود و اعتقاد خان با همراهان طرف چوک سعد الله خان نزدیک خانه خود حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلاخته بیای خود آمده دستگیر گردید و از شامی او بازدهام عام چند دوکان رسته بازار سعد الله خان بتاراج رفت و هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانم جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه کشت و مژادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه مدگدل با جمعی از افغانه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون بود ظلمت شب برداشته شود و عام جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب با احتیاطی که بایست ما بدن بیم و رجا بویان رساندند همینکه آفتاب زنیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروک مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامه شهر آشوب شب چنانچه بکزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هر چند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل برآیند فائده نه بخشید و گدیزان حبشی و ترکی مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر ملابت خان روهيله و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتی تمام کشیده بر آوردند و والد و زوجه و صبیله و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرد گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامه رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشه محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بیدار رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر نروع دردمان خاندان ماصبقران گذشته در هیچ زمانی از افسانه بر هیچ پادشاهی از ملاطین حلف که جان و آبرو و ناموس بردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

الفصل محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده محکول ساخته در حبس خانه که بالای تربولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کفج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و مراحى آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند

هیچ دیدی که درین نرم دمی خوش به نشست

که نه در آخر صحبت بندامت برخواست

سلطنت بر فساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم موای بازده ماه
سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبتا نموده
بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تا پنج این حادثه
عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتخته و شکنجه
اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از
حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نموده (ماعتبروایا اولی الابصار)
یافته اند (+) فی الواقع هر که از دل و گوش پند نبوش و دیده بصدرت
غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام
بردارد و دل بدین مجوزا شوهر کش نه بندد • • بیت •

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(+) همچنین در نسخ همت لیکن عدد آن بحساب جمل

موافق هذه واقعه برابر نمی آید •

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزۀ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطه چهاردهم بامبر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعی از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان
گرمی دار و گیر که از هنگامه فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر هر
آشوب بود نهم ربیع الآخر مطابق دهم امفندار ماه الهی یکپاس
و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی
و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بدر
خون رفیع الشان نبیرا خلد ملزل بهادر شاه نواده محمد اکبر خلف
خلد مگان که بیست سال از مرحله عمر او طی شده بود و (وارث تاج)
تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بحسب
شورش عام و غلبه از دهام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت
و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسی که در بدن داشت
سالمه سرورید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای
شادیانه برای رفع فساد و آشوب شهر بلند ساختند فدای الامان الامان
در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان
خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر
دروازه ها و اطراف دیوان عام و خاص همه حا مردم خاص معتبر
خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلم کار خانجات منجمه نوکران اعتمادی خویش مقرر ساختند -
 در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت مذکوره نامه
 کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جنیده نمودند و
 احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و امتیاز خان را
 بخفت و خواری تمام معقد ساخته جاگیر و خانه او را که
 باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و سرب
 آلات و ظروف دقها مالا مال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
 باز یافت جواهر و مرورید عطا کرده پادشاه خفت میسرانند
 همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسربوره و
 خالوی پادشاه مظلوم می شدند رسید و علایت خان داروغه توپخانه
 و انصل خان صدر و همدان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
 الامراتب و جاگیر مبینة راجه اجیت سنگه زوده فروغ سیر برای
 خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران و الاشاهی نه بسیاری
 بقرار پنجاه روپیه در ماه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
 می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
 خود را در جرگه منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
 که هرکه اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خاں اسب بداغ
 رسیده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگردفته باشد -
 و بخشگیری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
 داشتند و بخشی بیوم بنام ظفر خان از تغیر حیف الله خان
 مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبه
 مالوا را عوض صوبه داری پنده که سابق قرار داشت نموده بودند

بناظر الملک بهادر فتح جنگ که نظربیر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزائی داشتند - و مرد بلند خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده ده پانزده کورهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت میکشید باز نزد خود طلبیده از حرنو خلعت انتقال بحال داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بمحلی او پرداخته نظر بردن فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد نام سیف الدین علی خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام راقاضی القضاات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوانی نبدیر امانت خان دیوانی خالصه و بنام راجه بختمل دیوانی تن قوار یافت اما همه متصدیان ملکی و مالی حقی ارباب عدالت فی الحقیقت نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که از حکمران همراه سید عبد الله خان گفته می شد مشرفی دیوان خاص و عام و معلمی و اتالیقی پادشاه همیشه خدمات دیگر مترور فرمودند - و در خدمات دیگر صوابجات دور دست برای برهم نچوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داری ماند و را از مرحمت خان بهرامبر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطريق آن سرزمین و نسق حوالی قلعه تا تعلقه فوجداري خود بواقعی کوشیده سرانجام می داد وقت آمدن حاجن علی خان از دکن چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاری

از کوتاهی نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجی پادشاه
 بظهور آمده بود تغییر نموده به خواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند -
 و راجه اجیت منگ که صوبه داری احمد آباد بدر بدستور سابق
 بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل
 نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
 نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
 مرحوم مظلوم گذشته بود از آنکه دران مکان بانواع شکنجه عذاب و
 مبتلا با قسام بلا بصر می برد و بر روایت مشهور باوجود مکحول
 ساختن نور باصره او بالکل زایل نشده بود از راه داده لوحی و حسب
 ریاست که دران کن و دشمنان و ایمان چندین هزار خانه
 آگاهان دست گاه بمعدیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکالیف
 باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن
 بمیان می آورد و گاه بعید الله خان افغان که بنگاهبانی آن
 پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب
 هفت هزاری ساخته مشورت بر آوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج
 جی سنگه موایی که وسیله نجات خود میدانست می نمود و آنها
 بر ازاده مافی الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
 دادند تا آنکه برهنمایی دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
 شجرهات آن محبوس داده لوح افتادند و دربار مسموم ساختند
 کار گر نیامد دمه ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بسختی
 زرد بر نمی آمد نظر بر انتهای سختی هر دو برادر که باوجود
 کفالت قسم کلام الهی که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
 بهر دو صاحب اختیار و کلام الله که چرا هزای حرام خواران تا حال
 نداده برمی آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هر دو مدعی
 دولت خبر یافته فرمودند تسمه کشیده زرد فارغ سازند وقت تسمه
 کشیدن بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پای حاصل زدن گرفت
 محصلان جلال پدشه بضرب زدن چوب دستهای او را از کار انداختند

• بیت •

برخوان دهر دست ارادت مکن دراز

کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در الحظه شهرت تمام دارد که در آن حالت اضطراب کار و خنجر
 بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر و موانع مسموم نمود کار بزدن
 سر خنجر و کار نکشید بهر حال بعد دوازده بهر بگفن و دفن پرداخته
 تابوت برای بردن بمقبره همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد وزن
 خصوص لچهای شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
 گریه و نفرین کنان و دشنام دهان با گریه بانهای چاک خاک بر سرانشان
 میزدند و دلاور علی خان بخشی حمین علی خان و سید علی
 خان برادر بخشی سید عبد الله خان که مامور بهمرافه رفتن تابوت
 گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر رقت کلان مجبور
 در رفقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و امپ سواری آنجماعه
 می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بقرا میدادند نمیگرفتند
 و روز سه جمعی از لچهای گدا پدشه بر سر چیو تره که پادشاه
 مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احبای شب بجا آوردند •
 عجب مکافات و کارخانه درگاه الهی امت که هرگاه آن هر دو برادر
 از ملاحظه جان خویش بقوه هم افتاده بدین مرتبه منکدلی را کار
 فرموده از بدنامی آقا کشی و بر انداختن دولت بارهه بمقدیشیدن
 و بایستی که در همان روز اول بعد دستگیر نمودن بی آنکه بچندین
 عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تلکذا سرای فانی
 نازع می ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبهره است که در عالم
 مکانات و عدالت منظم حقیقی آنچه از آن پادشاه براهنمائی
 بدعائیان دیگر بر دیگران از بدعت نسبه کشیدن چندین نفر
 مظلوم و محکول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان
 منعموم گذشته میباشد تلخی الم هر یک برو نیز بگذرد تا بحکم
 فاعبورا یا اولی الابصار نظران از نظاره آن اعتبار بردارند و بدیده
 تامل غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت
 در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله
 چه گذشت و از آنچه کشتند چه محصول برداشتند •

۱ | القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه و جواهر و مرصعات
 و فیضان و امپان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هر چه
 خواستند انتخاب نموده داخل کارخانهجات خود حصه رسد هر دو برادر
 نمودند و از آنکه - ید عبدالله خان بحسبت زنان و عشرت نسا نهایت
 رغبت داشت بر روایت مشهور دو معزن حور لقا از جمله محرمان حرم
 پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هر چند که از زود ادتی
 حرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میپاخت اما اینکه بعد
 این سوانح روزی یا شبی بدرون تهلکه و وسواس آمت جان و
 آبرو هر دو برادر بهمراد دل کامرانی نموده لذت زندگانی دریافته
 باشند بمهر نیامد اولاً میان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بکدورت
 باطنی و وسواس غلبه تسلط هر یکی بر دیگری مبدل گردید
 و زمام اختیار امور ملکی به نصبت وزارت هر چند بحسب ظاهر
 بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علی خان که در شجاعت
 و تهوری و کردانی و فیض رسانی و معامله فهمی غرور بمرتبه
 داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود برادر کلان
 نمیکذاشت و بیشتری از امرای جلالت پیشه کار طلب را برعایت
 و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
 طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
 گفتگوی نا موانعت برادران زبان زد میگردد و باوجود غبار خاطر
 بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظه نهاد و عناد معاندان دیگر
 بمرتبه سر رشته اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
 دست و زبان رخنه جوین واقع طلب دراز تواند گردید - و هوای
 آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
 خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تلبیه و
 تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
 نرد نیارورند و آوردن خزانه دور دست افواج تعیین فرمایند
 فرصت آن نداشتند که بگرد دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
 اجبت سنگه که در همان ایام مبالغ کلی از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسنه بازار که عبور
می نمود کلمات لا یعنی و دشنام عربی از زبان اوباشان و لچه‌های
بازار بگوش او می‌رسید و می‌گفتند خون بهایی دامان گرفته می‌بخورند
با روسیه‌ای ازین شهر بر آید از شنیدن این کلمات تذک آمده
یک دو نفر را حکم کشتن سر-واری نمود - روزی چند نفر
کشمیری را بدین تفرقه گیر گرفته بفرموده عادات برخیز سوار نموده
تشهیر دادند در اثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طغیان کشمیرها
نیز بغریب این نغمه با دیگران هم‌پایان می‌گشتند که مزای حرام
خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید
ده پانزده روز نگذشته بود که خبرهایی مختلف فساد انگیز قلعه
اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید
و روانه شدن راجه اجیت سنگه موتوف شد - و در همین آزان رسیدن
حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصاله و صوبه داری
احمد آباد از طرف مصمام الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هر چند
که بسبب گرد آوری اضاغه نمایان محصول بندر و محال خالصه که
باءانت خان دوران بعهده خود گرفته بود خود را نزد پادشاه ذیل نام
ساخت اما از بعضی سختی اطوار و ظلم او که هر بهیچ امیر حضور
فرده نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمایمت خان خانان
میر جمله که دران ایام مریدی او بود حیدر عبد الله خان را از خود
راضی نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی
و جاگیر داران ازو ناراض بودند و شکوه کشتن بجهت اس پیشکار
بندر سورت بسیامت تمام بعلمت باز یافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوحیلۀ منع مسکرات و دیگر نسق ملکی متواتر بحضور رمیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبد الله خان بمیان می آمد حواشی محاسن زبان بشکوه او آشنا می ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود لهذا سید عبد الله خان او را معزول ساخته انتظار می کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدو خفت رحماند اما از آنکه سنازه طالع او در آن روزها در اوج بود و از آوازه رشادت و جرهرت تردد و کار طلبی و یزدانی او که بظلم منحصر گردیده بود بمدن موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی با او که بیوم حصۀ آن جمعیت با حیدرقلی خان نبود برر غالب آمد گوش امیرالامرا پرگشنه بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زاده هر دو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت اوراچه زن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار را با خود رام ساخت و درین ضمن ماده شورش اکبر آباد بمیان آمد لهذا امیرالامرا شفیع جراثم حیدرقلی خان نزد برادر کلان گردید و حیدرقلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را باطاعت از هوا خواهان بی ریب و رنگ و نموده که نقش خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیرالامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبیت مبدل گشت و او را مشیر و همراه خود ساختند.

و در همین اول یعلی غره رجب سده هزار و صد و سی و یک
از موانع اکبر آباد بظهور پیوست که هزارهائی قلعه اکبر آباد
بیست و نهم جمادی الاخری نیکو میر نام پسر محمد اکبر ندیره
خلد مکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامرات
بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند • نیت •
بزرگ سکه صاحب قرانی • شه نیکو سیر قیصر تائی

تفصیل این اجمال آنکه در سده هزار و عشق و نه که محمد
اکبر پسر خلد مکان بغی ورزیده بود خلد مکان نیکو میر نام پسر
شیر خوارگ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبر آباد فرستاده
بودند و هر دو دختر بکی بشاهزاده رفیع انسان و یکی بشاه زاده
جهان شاه یسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعه مذکور
چهل سال بناگاسی بسربرد و متوسلین نام زدار دار ناگور که از
متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزار یهای قلعه رابطه داد و
ستد داشت و از معالجه بعضی مرفس و زخمها و قوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایع نصاد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسین علی
خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسی بهمرمالان چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوائی معالجه می شد بدست آویز و قوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهم رساند و با بعضی همدمان محرم خود
را همراز دمساز و نمودار براراد امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم ظرفی جرات نموده بمواطمت هزار بهای حسین علی خان که
 در هزار بهای قلعه اکبر آباد رابطه خویشی و رسل و رسائل داشتند
 بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه با استحکام بنای پیشرفت
 کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا در حد امیر نامی
 را با خود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته
 بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
 ندر اصله ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
 نیکو سیر را بسلطنت بردارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد
 گذاشت چون این معنی از ملاحظه انشای راز خلاف رای و مرضی
 امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
 محراب ممنوع نموده در فکر عقید ساختن از افتاد مترمین که از کهنه
 زندان نژده انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
 نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگام گذشت
 و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگه
 موایی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب
 برداشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشته خود
 برای راجه چهید را بهادر ناگز صوبه دار اله آباد که از متولیان
 فرخ میر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
 نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
 در همان ایام با کدر آباد رسیده بمعلقه صوبه داری خود میرفت
 فیتر رجوع آورده درخواست استعفاء و ائالت در میان آورد و
 بر الحاق مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدر در دفع قتل و سلامت روی می کوشید و تن بقبول معارفت این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر امداد آباد باتفاق داور داد خان که میرترک قطب الملک بود و برای آوردن خزانه اکبر آباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکتول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مقررین بامید امداد و رفعت راجه دهیراج و راجه چمپلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و اغزان که دای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود با هزاربهای قاعه همداسان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با دام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفتی ساخته بیست و سه جمادی الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو میر را بسلطنت برداشتند - اگرچه تقاضای رای مائش آن بود که چون درون روز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دوسه متصدی پادشاهی که با آنها همراه گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخته مفید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نیکو میر را برآورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که از آنجا هفت هشت منزل پیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چندی
 رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نهاندن او بر تخت بزدن
 گواهی توپ از بالای قلعه بردار امارت غیرت خان را خبردار
 ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده
 بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاسم‌دان‌باد پیمای
 فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود برگرد آوری لشکر منفرقه
 : نگاهداشت خواه پرداخت و بعد رحیدن خبر بدار الخانات
 رسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
 و همان روز راجه بهیم و چوژامن جات را با جمعی از فوج
 همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
 را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
 ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیرالامرا خود
 با فوج شایسته برآمده در ناره پله متصل شهر دایره نمود و غیرت
 خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاده هر دو برادر و فراهم
 آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسد - و راجه دهیراج در تهیه
 برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیده رام از اله آباد
 و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلارام
 را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفسد پیشه تعلقه سرحد
 صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بغوج کشی کشید و سادات
 از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خاش نمودن
 با چهبیلارام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف
 مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناکشی سادات مانند دانهای انار خون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمیان نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که به مرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تغریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشغلی که بمال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویبی داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذكر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا نمود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگردد تا آنکه کار بتغییر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزای اکبر آباد مزید الم و گذشت خاطر گردید و بمرتبگی مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای مجبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

ابوالبرکت (۸۳۰) سنه ۱۱۳۱

رفیع الدرجات پاک سرشت ذیک عاقبت ازین سرای فانی در
کمال نشو و نماي جواني بروطف جاودانی شفاف مه ماه و ده روز
نام سلطنت بر بود • • بیت •

الامان زین - پهر تشنه بخون • واه ازین روزگار بوقلمون
یک نم آب امید چشم مدار • زین خم خالی و سبوی نگر

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان نانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار و صد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خرداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نهم سال از برادر مخفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان نانی ساخته بر تخت نشاندند. مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبه بیستم ماه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام از جاری ساختند اما در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را مله‌نویان قطب‌الاماک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق مازون نبود. در ابتدای سلطنت او شایسته خان خانان و محمد فرخ میر شپید مرحوم که برهنه‌مونی عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دھیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یانترن سادات و پای زحر و منع بهمان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گدازف زبانه از حومه خود بر زبان می‌آورد معذرا که قبل از انتشار اراده خاطر او عمره فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و
 فوج کشی ملجور گشت بی آنکه از نردی بظهور آید بی آبرو
 گشته دستگیر گردید و خانه او را بضبط در آوردند و امیرالامرا
 بمد خاطر جمعی از کار نا شایسته شایسته خان اول برای مدد
 غیرت خان و محاصره قلعه اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب
 به بهادر ساخته بطریق هر اول روانه نمود و از تعجب آن هفتم شعبان
 المعظم هذه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و مصمم الدوله و
 ظفر خان و دیگر امرای با قام و نشان که مجموع قریب بیست و
 پنج هزار سوار داشت روانه اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار
 مختلف از برآمدن جی سنگه بقصد پیوستن به نیکو حیر و ملحق
 شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدست فوجداری
 احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه
 ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلا شهرت
 برآمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر
 حرکت راجه جهیل رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت
 و او از مهم زمیندار تعلقه خود فرصت اراده مدد نیکو سیر نیامست
 و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا ساخت - و اکثر
 مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوخته نا موافقت
 روزگار بودند و بسیاری از حبیب آنکه دل آنها از آتش بیداد تملط
 هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند
 بدست آریز زالی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه
 نشینان واصل بالله و فیل کلام الله و تغول خواجه حافظ و خوابهای

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر های مختلف بی اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نرد راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهیدیه رام به سی هزار سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب در زبان داشتند و از جمله اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سکه سوانی با نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراغ آمده بودند تا یک منزل از آنبیر برآمده انتظار خیر اراده راجه چهیدیه رام می کشید مقرون بصدق بود - از بسیاری شهرت اخبار مذکوره فطب الملک پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سکه و دیگر امرا که حمله فوج از سی هزار سوار زیاده می شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابله جی سکه گردید - و در همان ایام مهاراجه اجیت سکه مهارانی صبیغه خود را که در عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات که داشت و مجموع بگردور روبرو میرسید طلبیده بقبول مشهور تغیر لباس و رخت مسلمانی داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را مرخص ساخته روانه وطن نمود و این معنی نزد ارباب شریعت و قاعده منجبان با حدیث و آداب آنان با غررت خلاف ادب ناسوس سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطین سلف چنانچه تسلط راجها در تواریخ ناظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دراج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسیدن حیدرقلی خان بهادر باکبر ابدان باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر با هم آمیخته رنیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش برون
 مورچال و بستن دمدمه برداختند و متصل آن بعد رسیدن حسین علی
 خان ترواتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر
 آن نمی پردازد حاصل کلام از ضرب و مدمات گولهای توپ فله
 و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و
 شکست و ریخت زیاد و مساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره
 به ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر
 غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه
 را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ
 داده بپرانند بدین هیئت دوزغرا را نورد بادی عدم ساختند سومین
 را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گوله توپ
 بالای قلعه بدان توپ رسید که از مدمه آن هر توپ قدری بلند
 گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب
 جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بسته او از
 کتافی سر او بلند گشت و در همان فرصت گوله توپ برگرد
 بهشت ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق
 او را برید اگرچه قدری آسیب بدست او رسید اما دران گرمی
 هنگام فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن مروتن او یقین
 بود فرصت وقت غلیمت دانست چون تیراز گمان جسته بچستی
 و چلاکی تمام بدر رفته خود را از ان انبوه که همه برای او حکم
 ملک الموت داشتند بهوارخ بدو آب ریز حصار قلعه رساند و تا خبردار
 شدن محصلان از واهمه جان چون موی بار یک شده جان به سلامت

بدر بدن آری اگر بجای باران تیر و سخاں بارن و برگ اشجار خزان
دم شمشیر آیدار گردد ببحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید •

• بیت •

شب تار است و مشکستان و من مست
قدح از دمت من افتاد و شکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
و گرنه صد قدح افتاد و شکست

القصة قطب الملك بانواج پادشاهی بحیب ایام برشکال
توقف کنان بقصد مقابله و مقاتله جی سنگه که او نیز از وطن
برآمده از ملاحظه صولات انواج طرفین و اندیشه مآل کار و انتظار خبر
تحقیق چه بیده رام و دیگر کومکدان اطراف چو کروهی اکبر آباد
رهیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بغلامه تفاوت ده کرده از
جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج
بمدن نیکو میرندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد -
درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکندل
اسد خالی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب
هزاریهای محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده
دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهایی
مورچال نزد نیکو سیر ار قلعه برآمد و همان هزاریهها او را مقید
ساخته نزد امیرالامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر
امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیرالامرا
نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روز و ده

پردی خجالت از میان بردارد در احوالی آن کوشید اما خطی
 بهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
 حسین علی خان بود به افتاد درین باب نیز روایات مختلف
 مسموع گردید بهر حال او را منصوب و مکتوب ساخته جاگیر او را
 بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه در جود ظاهر شدن حیلۀ دنع
 اول که هزاریها بانهمل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری
 نام برادر زاده نیکو سیر باز فریفته فول و پیغام چو زامن جات که
 مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهیلۀ رام با
 چهار پنج نفر که مبلغ نقد گزنت باقی بروعدۀ بعد رسیدن بآله آباد
 قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چو زامن محمد عسکری را مع
 رفقا و مبلغی که باشارۀ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
 بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
 و شنیدن التجا بردن و کبل راجه دهیراج جی منگه بقطب الملک و
 امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقۀ قلعه هزاریها مایوس
 گشته دل و حوصله باخته و معرفت چو زامن نام هزاری امیر الامرا
 پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
 کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
 قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلیم
 امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
 مترسین که تمام هنگامه برپا کرده او بود چون میدانست که
 بهیچ وجه جان بخشی از نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
 گردید خون را بچمدن هر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانه دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند و در آنجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادبانه فتح نواختند •

• بدست

کسی را بخت چون بر دارد از خالت • ره سیلاب را بدمان ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد • دم تبیسی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو میر امیر الامرا بضبط خزانه و دوا هر و احتیاس
سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و نابرابر شاهانه در کوته
بود خصوص از اسوال نور جهان بیگم و مهتاز متعل که بعضی
کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقره بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کروز
روپیه همه جهت باختلاف قول زبان زد خام و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جمله اجناسی که پیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر اند
آن مغفوره می انداختند و جورق چق اختراع نور جهان برآمد
و اینکه آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیه و جدار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العبد علی ارادی -
بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصه و نصیبی
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمرگی تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانه قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با قوچ بادشاهی و بعد
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رحیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پدشمان گشته و کلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پدیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هر دو طرف مضایقه می نمودند از انجمله شرط ممد این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طالب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهور خان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود و جاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که موجوداری سرکار سورتیه صوبه احمد آباد بر راجه دهیراج مقبض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجیمیر ضمیمه جود پور بر راجه اجیت سنگه بحال ماند (درینصوت از سی کره هی دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا گذار دریای شور که مراد از سورتیه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت) - و از انکه در تقدیر الهی رفته بود که هر دو پادشاه یعنی هر دو برادر بهره از سلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانگ جاردانی شتابند شاه جهان ثانی بازار ا-هال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضه جاردانی شتانت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد *

• بیعت ۱

جهانرا ندانند بی کد خدای • یکی گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه صرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور می‌رسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف اوج الدراء قریب
یکماه و بیست روز گذشت بآزار امهال که روز بروز شدت
مرض او می افزود مبتلا گردید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند
فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در مداوی و غمخواری
آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون قوی سلوک که از
هر دو برادر در مادر پادشاه مرحوم محمد فرخ میر شهین بظهور
پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقدیری که سادات
بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و مواضع
مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال
سرد روان که در گلشن جهان بانی بصد امید نشو و نما پذیرفته
بودند بری و پاک از آرایش روزگار بمهموم ناکامی پرموده
گشته بروضة جاودانی انتقال نمایند و بدناسی آن پادشاه نسبت
بسادات بارهه بگفت و شوق عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز
موانق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن
ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته
ادخر ماه شوال غلام علی خان پسر سید خان جهان خالو زاده خود

را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبنایی گوهر درج
 صاحب‌رانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه
 نبیرة خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر عریف او در چمن
 آمدن سلطنت نشو و نما یافته بود و بچهارده واسطه بامیر تیمور
 صاحب قران میر سید و از عهد جهاندار شاه با والده ماجده در
 قلعه دار الخلافت بسر میبرد و جوانی بود زیبا و لوط بانواع
 خوبی وجودت طبع و ذکا و جوهر جلالت و رشادت و فهم و فراغت
 آراسته فرماندند قبل از شنیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق
 مشرق برج قلعه شاه جهان آباد آفتاب حیات ربیع الدوله بمغرب
 ممات درو شد و بعد افسوس رخت هستی ازین جهان فانی
 بر بست *

بشادی گذار این جهان خراب * که نی جم شهادت نه افرایاب
 و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثانی را قریب
 هفته مخفی داشته بعد بگفن و دنون پرداخت یازدهم ذی قعدة
 بفرخی و فیروزی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر سعادت
 سواد فتح پور انگذده گردید و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق
 هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای
 یازده گهزی روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری
 صاحب طالع بقوت نظر معد نبیرین درخانه دهم ریاست جلوه‌گر
 بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت
 می نمود و زحل در خانه درازدهم که بیت الفرج اوست و برای
 مذکور و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه از برای

سلطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیز اعظم در خانه پانزدهم که بیت الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افکن بود سرور آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنت سرخ روئی تازه بهم رساند و بر منابر بلند پایه مساجد خطبه با هم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمدت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا بهای تشویش داشت رو بازانی آورد. و صاحب زمانه ملکه دوران نواب قدسیه والدۀ مکرمه آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراغت و سلوک سر آمد روزگار بود - سرور شوق تقاضای وقت با از دست نمیداد روزی که آن زنده دودمان صاحب قران به فتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف برودت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامکار روشن ساخت نظر بر یاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهی استقبال و ملازمت نمایند و بهمین دستور در همه امور رعایت خاطر هر دو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ میر در دفتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرج نواب قدسیه و خدمت محل مقرر گردید و در هندوستان اطراف

کمال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده
 و خواجه سرایان و خواص و فیلباقان و مردم خاص جلوی روز سوارایی
 و بادبچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و عمله و عهده داران از
 نوکران حید عبد الله خان جانجا منصوب گردیدند - و همت خان را
 که بوسیله چهار پنج خدمت عمده حضور و معلمی آن اختر برج
 سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت
 ظل الله از راه کمال نظرت و دانائی بار برنق و مدارا سلوک نموده
 در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نه از
 جمعه و شکار مختار نبودند و روز سوارایی کوچ اطراف آن مهر سپهر
 اقتدار را هاله وار معتمدان مادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه
 بنام شکار و میر سبزه و باغ یکدو گروه برده باز بدولتخانه می آوردند -
 الفصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگزیر صوبه دار اله آباد
 خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار فاهموار او که نسبت بهر دو
 برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علی خان بقصد تنبیه او
 پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت
 چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن
 خبر او از مدتی طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که
 افسوس مر بریده او را بر همان مرسته شهر بشهر ندیدند - و در همان
 زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زاده چهبیلا رام
 که میر شمشیر او همان گفنه می شد بعد فوت عموی خود در تهیه
 فوادم آوردن سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از
 شنیدن این خبر اواخر ذی القعدة آن گوهر درج صاحب قران را

از فتح پور با افواج سواد معتقد خلافت اکبر آباد آوردند و بشهرت مهم
تسخیر قلعه اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین روج بطریق
هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت
مدارت کل بنام میر جمعه مقرر ساختند اما رتن چند در همه
امور ملکی و مالی و قهرمی حتی در تعیین قضات بلاد و دیگر
ارباب عدالت بمرتبه استقلال داشت که همه متصدیان جز و گل
پادشاهی معطل بودند و بدور آنکه سند بمهر آنها نمی رسید در هیچ
مقدمه دخل نمی یافتند - نقل می نماید که روزی رتن چند
شخصی را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلاد
از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بربی از حضار و مصاحبان
گستاخ آورده تبسم گزان گفت که رتن چند ما قاضی نجویز و
مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و
نسق امور ملکی و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام
کار و بار دینی پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار مرکشی
گردهر و تعیین افواج و کیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت
بشرط چند که گاه برای بحال داشتن صوبه اله آباد و گاه منبر
نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست می نمود رجوع آورد آخر
برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازم فوت چه میلا رام مهلت
خواست و نومان صوبه داری آورده با دیگر عنایات و خطاب
بهداری بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن
بوندی از مدت راجه بییم و راجه بد - نگه هاره میان هم پرخاش
داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ - میر شهید بزبان خامه

داده مید دلار عالی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علی خان بود برای رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قویب شش هزار سوار که پیشتری از مردم باره و حمایه داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند که بعد فراغ نذیه بد منگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم برادر سبدن حکم باشد چنانچه آخر کار شجر این نخل خیال فاسد آنچه نمر ندامت بار آورد بذاکر خواهد در آمد - و از آنکه از طرف قرار و بنای صالح گرد هر بهادر خاطر جمعی حاصل نمود حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته برای تنبیه گرد هر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بدگش و شیر افکن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شادسته بدان مهم مامور گردیدند اگر چه از حیدر قلی خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر بتکریر تفصیل آن پردازن بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد حیدر قلی خان بهادر سرانجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمی گردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران باره قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چنگ هیچ احدی را اختیار نبود - گرد هر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار می یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردد مقدمه بطول انجامید تا آنکه همین علی خان از آب جمفا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنجا و جمن داشت و گرد هر دو استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکرد و از شهرت مرکشی او در همه محلات خالصه و جاگیرداران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظه آن داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد نسک کلی در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه مواعجات در خواهد داد و خدیر خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا بمرتبه بتواتر رسیده بود که پیشخانه ظل سبحانی و حیدر عبد الله خان عری ربيع الآخر سنة احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده رز که فیصله اکثر امرا حتی مسروران دفتر روانه شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف و عده گرد هر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر بر امور اموال نادر و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور گردید بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماعت بسیار بیست و یکب یک رویه برادر گلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اغفای آن بمرتبه اتم می گوشتند گفت و شنید، آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنه هر طرف که ماده فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشته گرد هر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربيع الآخر سنة دو بائوواج

شاید سنه روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلف هندو است بمیان آوردند و موای صوده داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمه صوبه مذکور می شد دو سه فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گرد هر بهادر باصوبه داری اوده ضمیمه ساخت و اوایل ماه جمادی الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خیر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادبازده بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - از آنکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانه نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط هرودست زمین چید و نراد مکافات روزگار نقش دیگر بر تخت عرصه بونلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بدان می دهد *

ذکر توجه خلاصه دودمان سیادت و نجات نظام الملک

بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظام سوانح این سال ظفر اشتهال استیصال مهاراوپهیم منگه هاره و راجه کوته و گچ - ملکه کچهواوه راجه نرور و سید داور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و انتظار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایه عجب و پندار حمید علی خان بودند و بجزرات و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرمی

بادیه عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان مداعبه فاسد که در مخیله خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزله مرشد و پیر خون میدانند و تبعیت او را ذریعه معموری دین و دنیای خود تصور می نمایند مناصب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلمت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سار که پیش از نام سلطنت نمانده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پنده که بذایر تعدی زمینداران شوربشت صاحب استعداد سرمایه فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانند و نظام الملک بذایر باجاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعه حرام نمک پزور تدبیر و ضرب شمشیر آن صوید بتأییدات حضرت قدس از روز ازل مقدر نموده بودند قصه پادشاه شهید بتفصیلی که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت درپرده توقف افتاد حسین علی خان که درگریز و ملامت خود را زیاده بربرادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدير علی التدبیر گشته صلاح دران دید که چون درحضر خود و برادر کار فرماهند و در دکن عالم علی خان متبذای خان مذکور با جمعیت موزور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزله میدان چون این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهده و پیمان موکد بقسم رضای ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور
 نموده روز هیوم از جلوس رزاع الدرجات خلعت نظامت و رخصت
 پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر
 مناصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان
 و دیرطلبی بریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم
 آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمه نظم و نسق
 ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان
 قریب پانصد اسپ بمنلیه برادری که پیاده بودند و یراق
 و سلاح از خانه خود داده حور کرد و مبالغ خطیر بشیخ
 محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قربان خان و غیره
 بعنوان قرض و رعایت برانیده و یکی را مذنون احسان خود
 ساخت چون فضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات
 چند در چند که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث
 جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که
 حسین علی خان بازاده فاند خلع محمد فرخ میر از دکن
 عازم حضور شده از دریای نریدا گذشت مرحمت خان پسر
 امیر خان که بقلمه داری شادی آباد ماند و مضافه موه
 مالوا واقع کناره دریای نریدا مقرر بود احتیاط داعیه ناسد
 در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک
 پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد
 حسین علی خان که خار ابن ادا در دل می گشت بعد برداشتن
 پادشاه و کامیابی خون خواجه قلی خان تورانی را که با او

بفہایت ساخته بود بدغدغہ اینکہ وقتی از اوفات روکش از نظام الملک
خواہد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و برستانہ
مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین
علی خان بموجب نوشتہ خواجہ قلی خان وکیل مرحمت خان
را چشم نمائی کرد و بنظام الملک تاکید نوشت کہ معزول را
از قلعہ ہر آرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون
روی رفتن حضور نماندہ بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم
با غیرت مصلحت وقت میدالمت بصواب دید غیاث خان
مرحمت خان را بندبیرات مستمال ساختہ نزد خود طلبید و خان
مذکور چہ با امید اینکہ بدستگیری این عمدہ امکان شفاعت خواہد
بود و چہ ازین رہگذرکہ اکثراب رفاقت این بزرگ موجب سعادت
امت از قلعہ آمدہ رفیق شد و خواجہ قلی خان در قلعہ آمدہ
بعد چند روز جیروپ سگہ زمیندار برگزیدہ مسجدہ سرکار مالدار کہ
از مدتیہای دراز زمینداری این محال با علاقہ منصب و تعیناتی
قلعہ مذکور برگزیدہ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایستہ
با خود داشت و در آن ضلع بنوعی زندگانی میکرد کہ از ہراس
او سرہتہ از آن راہ عبور نمیتوانست کرد بعد و پیمان نزد خود
طلبیدہ بر طبق اظہار جگروپ سگہ برادرش کہ بنابر دعوی
زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفتہ
فی الغرض کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سگہ پسر
خرد سال او از بیم جان گریختہ بامید عدالت نزد نظام الملک
آمد و نظام الملک فوجی برہم قزائی ہمراہ محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رحید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند یسرچتر سال بدیله قلعه رانگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر حید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بهاس نمک و نیمت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان با با نوجی از سرکار خود برای این کار تعیین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیده فوج شایسته از الاغذه و رو هیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بحضاب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دون حیدرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیاورد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نهد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوائ که زمانه بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقایب دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدۀ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان هوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خدال باطل اینها چندان است که بعد انجام کار نیکو سبر و گردهر بهادر

اول آن زندۀ فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود
فائز شوند، و ما را اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق
تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدو نت
غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد
و مقدمه گردد هر بهادر بصلح فیصل شد حسین علی خان در
تحریر اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان
در میان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندی و انصرام
کار نظام الملک برتبه والی مها راجگی برسد و بعد مراتبه
مهاراجه اجیت سنگه مرتبه او بر همه راجها فائق باشد منصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی مراتب داده اورا و راجه
گچ سنگه نوروی و داور علی خان و غیره را با فوج پانزده هزار سوار
جرار تعیین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته
از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشاره و مول احکام
فرست نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را
بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی
کار برداشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان
نزد خود و تنبیر کردن زمیندار پرگنه نظام خوب نهد و همچنین
اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیه زمین بر سر زمین
تمهیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل
هم علانیه حرانهای پست و بلند گفت و هرچند نظام الملک از راه
راستی جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر
شعادت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبه مالوا استقامت
نمایم و بنام آن عمده نویندان از صوبه اکبر آباد و اله آباد و ملتان و
برهانپور هر صوبه که قبول نمایند مقرر شدیم نظام الملک که در فرصت
هشت نه ماه با اجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر حامیان
پرداخته بجای خود هشیار و خبیر دار می بود و در تنبیر عزیمت
دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین
ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها به مقتضای شرارت ذری
و خیانت باطنی گرز داران برای طامع آن عمده الامرا بحضور
تعمین گواه اند و قبل از رسیدن اینها شقهایی پادشاهی با خطوط
خبر خواهان دیگر بنخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت
نماید و چه توانند زد بعمل آرند نظام الملک چون دید که اراده
فامد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفه زمان امری
دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدق
من یتوکل علی الله فهو حسبہ باتفاق رفقا با همه احوال و انتقال
از بلاد اوجین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن
متوجه شد و غره رجب از دریای نویدا عبور نمود و رستم بیگ خان
نوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگان که از رفقای حسین علی خان
بود بمشاهد نمک حرامنی خار خار آزار در دل داشت و بنابر نام
والشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده
زنیق نظام الملک شد و نظام الملک نوجداری پر خان مذکور بحال
داشته بانواع رهابت و ترفیات پرداخته همراه خود گرفت
چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهایی مشکل گشای می باشد

همان روز که از دریای نرېدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعه آسیر بوماطت خمر و چيله که از مابق مربی عثمان خان و راعظه سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استندعی قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان او را نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رابند و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانه خود داد و میرحفیظ الله خان بخشی و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعیین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قاعه آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آیدانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه ملک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت اقتداح بلده دار السرور برهانپور تعیین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نرېدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بعام او بود باتفاق راو بذالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و ناسپردها در طی طریق از باد صرصر رام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور درازده کروزه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده بدرهان پور برآمد و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبه مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازه های شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده
 مورچال بر مردم تقمیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع
 آمد آمد محمد انور خان و راجه بالکر فوجی از دریای پکنی گذرانید اما
 نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره
 اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنه شهر از
 شجاعت و بردای محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده
 گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و
 جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصه تلف می آید
 و این گناه کبیره هم ضمیمه دیگر مآثم و معاصی در نامه اعمال
 شما ثبت خواهد شد بهتر این است که از شهر برآمده بجنگ پردازید
 و الا عذوق و بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر
 محمد انور خان که از شجاعت نصیبی نداشت حواس باخته شانزدهم
 الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر
 آمده با احتیاط برج و باره و استمالات عموم سکنه پرداخته فدای امن
 در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمه
 اقبال برافراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل
 خدمات و شرفا و نجیبی شهر خیل خیل بواسطت آن خان فتح
 نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده
 در مهد استراحت نمودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از
 طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمن برهان پور
 رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعه ارک نشیمنگاه
 فاروقیان بود هر چند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتل رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بیلای اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کرده
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتجرب بر درآید اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان - یف الدین علی
خان برادر حسین علی خان باراده دار الخانات وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوتاه اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زادهای و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضل الهی و
بتوکل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست و اگر خدا نخواستد بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال و محمدانورخان و غیره درجذب همت ما قدری ندارند و چون
غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیان این صدق لیت خزانهای بیشه را در تصرف خواهد درآمد

بعد ازین چندین حرفهای رکیک مذکور مجلس نمایندگان - اهل کار
 حیف الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد
 و فهمیده نزد والده خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزله
 فرزندان ما هستند اگر در اینجا باشند مواد جمعیت و معاش
 مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمانه رفتن اند جمعیت تا دریای
 فریدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را
 بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند
 نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم
 باشد بعمل آورده و بدرقه شایسته داده از دریای فریدا گذرانید -
 در همین مقامات اهل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبه برار که عم
 نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمه فوج
 فیروزی اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در اهل باغ
 توقف نموده بتباری توخانه دشمن - روز مشغول گردید *

آمدن بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب
 دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید
 و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال
 و خانه زادن را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چارک
 کار خود شدند و نظر بر قلت جمعیت نظام الملک حسابی برنگرفته
 از جلوس نصرت و تایید الهی و آیه کریمه کم من نعمة قليلة غلبت فئة
 كثيرة بان الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه در صحرای الهی بوزیدن
 در آید جبال متعالیه از بیخ و بن بر باد رود و جانی که سحاب
 غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسید

دلاور علی خان و بهماراد بهیم جنگه نوشتند که خود را بر جناح اجتماع رسانیده اگر قاپو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بهید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفاي این نائره نصیحت نمایند - و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیور جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از نوشته اخبار نویسان لاهور رسیده غلبه اهل توران سامع کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید حادثات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که ارسامت روی و نیک مرشقی و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبه مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبه مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامور خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تبلیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیرستان سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمه گردد هر خود بصوبه مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبه دکن و چهار صوبه احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازند و برای معزول نمودن آن شیر بیشه حمیت که از عدم اطاعت او بیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعد که از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماند و سوبه مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخندست قلعه داری و نوجواری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شهشیر او مقصدان کوه نشین و شیران پیشه آن سرزمین ترک ممکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بحسب انحراف مزاج و موایع دیگر خود را نزد حمید علی خان نقوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همیشه فلک بکام هر دو برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلمه داری ماند و مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در سپهر قلعه تعلل ورزید بعد که شکوه مرحمت خان از نوبت خواجم قلی خان بصادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمائنده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - از آنکه قلعه را ناگفته تعلق سوبه مالوا را جان چند بهر چتر سال زمیندار مقصد پیشه آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم نظام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با نوچ شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز عظیم
 جوایز او فکرید و فتح جنگ در باره او مراعات بزرگانه بکار
 برده اختیار بعضی بند و بست صوبه داری مالوا بار گذاشت و
 مرحمت خان در نسق صوبه داری و تبلیه مأموران و گوشمال
 سرکشان قرار واقعی گوشیده چند موضع پرگنه چلدیری که مکان
 مقرری مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
 آوردن جمعیت زیاد و تاخیر بعضی دیهات از نوشته فتنه
 پژوهان صاحب غرض رسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
 در همان ایام نوشته حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
 رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن
 و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبه مالوا مقرر نماییم از
 چهار صوبه البر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
 بنام آن امارت مرتبت مقرر - از آنکه نظام الملک بهادر زبیر
 خرج سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
 برانصت از دست میروفت و از رسیدن دلار علی خان که بعد
 تسخیر بوندی بموجب اشاره حسین علی خان چنانچه بدکردار آمده
 با نوج خود و ذقانت راجه بهیم و راجه گجندک بهمر زمین صوبه
 مالوا لشکر کشیده باعث خرابی ملک و ضرر مالی و جانی میگفت
 آنجا گردید ازین اطوار زهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
 گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکالیف
 بیجا چند کلمه راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
 دمت اویز اثبات تفصیر مذکور بآن و الانه ب نموده وکیل معتبر

ار را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که
 بتفصیل آن نپرداختن اوای در ماده آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد
 بعد رسیدن خبر آن کلمات نسل انگیز یا قبل ازان چون بران عالمی
 نسبت تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبرویی همه
 خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن
 انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خاندان موروثی و نوکران
 جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که
 قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرثیه اتم افسرده
 بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر
 بتخانها و منع کار کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی
 نیست و حسن طبیعت و طریقه کم آزاری او بر عالمی هویدا و
 ظاهر بود بصلاح همدان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار
 چاره کار دران دانست که بحکم و من بتوکل علی الله فهو حجه
 توکل ذات پاك حق را حرمایه همت خود ساخته و بقول مشهور
 بهمدین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برنات
 عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان
 روحانی و محمد متوکل خان نبیره معد الله خان و محمد عنایت
 خان و دیگر جمعی از هواخواهان و ندریان عقیدت نشان قدیم و
 جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار و مط مائة جمادی الاخری
 مده یک هزار و صد و سی و دو مطابق حال دو از جلوس مبارک از
 نواح هندسور که برای بدو رحمت و تسق آن ضلع پیشخان کویچ برآمده
 بود باز مراجعت فرموده با رجین آمده احوال و اقبال برداشته

بشهرت کوچ هرونچ در سه منزل رفته به وضع کایتبه نازل نموده
از اینجا کوچ بکوچ متوجه الگه وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور
این خبر در لشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت
تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله
باختن مهمل انگاری نموده بسید دللور علی خان برای تعاقب نمودن
برناتق هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ملمع
و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند •

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ
با حسین خان افغان و کشته شدن حسین خان با جمعی
کثیر از روی نوشته اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل
این اجمال آنکه گویند حسین خان خوشگی که از افغانان
صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار تصور بود از مدت
چند سال طریقه سرکشی و مفسدانه اختیار نموده پرگانات میر
حاصل نواح تصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر
امراشته چندین کت فوج صوبه داران را بلکه امواج شاه زاده را
شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر
دلیر جنگ قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب
کرده جاگیر دار و صوبه دار و دیگر نوکران عمده پادشاهی را به دخل
بلکه اخراج از محال ماخته بشوخی تمام پیش آمده بود - و از
راوی ثقه مسموع گردید که نوشته صاحب مداران ملک بر اشاره
ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ماختن
صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آر. بدخصال نگهیده افعال رسیده بودلهذا زیاده از سابق بشوخی
پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود
برقائله نموده گشته فوج و خزانه او را بغارت آورده مغ هشتاد هزار
سوار بقصد تاخت و تاراج برگزانت بر آمد و عبد الصمد خان بهادر
دلیر جنگ نیز شروع بملکها داشت سپاه نموده با هفت هشت هزار سوار
و همراهان شجاعت عمار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک
بموضع جهولگی که از لاهور فاصله سی گروهي دارد هر دو فوج بتفاوت
سه گروهي نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج
پرداخته کریم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان
با نام و ندک بود هراول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه
رحمت الله خویشان نبرد از مای خود را مع حفیظ الله خان و هزار
سوار قوم رو هیله که با حسین خان عدارت همچشمی داشتند مقرر
نمود و طرف یسار آغر خان را که شده از حسب و نصب و شجاعت
موروثی او در ذکر ماطنات حضرت خلد مکان و محمد فرخ میر
بزرگان غامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای
طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکه آرا گردید و
حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت
خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه
نیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ
بیاراحت همینکه صدای آمد و رفت گولج جانستان و غرق بان
آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان محترانه
خود را بر توپخانه زد که از توپخانه شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگه آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا در آمد
و فوج همراه او را بهزیمت آورد و حسین خان با دوسه هزار
افغان یکه تاز بمقابلۀ آغرخان پرداخت و عجب رد و خورد بمیان
آمد اگرچه جماعه داران نو نگاهداشت همراه آغرخان نیز ناب
حمله خصم نیارده رو بفرار آوردند اما پنججاه شصت سوار مغلیه
و مغل زادهای تیراند از حکم اندازی که تاز که در قدر اندازی و شجاعت
گویی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغرخان بیای چننین روزها
از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخود واجب
و لازم میدانست و از خود جدا نمی نمود مع برادران و پسر آغرخان
خان مقابل حریف اسپان بجوان در آوردند و رستمانه بخانههای
کمان در آمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیری که از
شست دلاوران بدرواز می آمد در سینۀ پرنیزۀ افغانان زده پوش
نا پدید میگشت و هر خدنگی که از خانه کمان بهادران میجست
از مهره پشت مخالفان میگذشت و آغرخان بر فیلمان بانگ
مهییب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضۀ کمان برده بهر
تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می انگند
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر آنها تاخته بحاط
غیر هم آمده سوار و پیاده آنها را شه مات اجل میمراختند تا آنکه
مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند
و حسین خان از مقابل آن شیر یدشه شجاعت جان بهاست
بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیز جنگ
و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

و هیله‌هایی رزم جو بیا مردی مغان پلنگ خوحملهای صف ربا
و چپقلشهایی سرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
خوشه شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
تهور پدشه مقابل حمله بهادران توران چنان استقامت ورزیده
نورش نمود که اکثر از بوسه‌آزمان و همراهان دایره جنگ تاب
مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تودن نمایان
بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را
رمانده بر کمره مخالفان زد و صدای داردگیر بچرخ برین رسید
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نذیری شاه
بهیک نام که پدر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
جان او را از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضه فیل با خود
و دلف ماخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک
اعتقاد کشته گشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
و سیاه ماخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری
رسیده بود اما چون فیل مواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید
مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بلندقامت بودند
و در همان حال شعله آتش در حوضه مواری او زبانه کشید که سبب
او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گلوله تغلنگ بمدد
بان آه متم رسیدگان آتش در گرفته باعد بهر حال بدان حال بدم
تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بنام و نشان کشته گردید و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دایر جنگ فراخور حالت هر يك رعایت خلعت و اسب و اضافه مبدول گردید و بآغو خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافه پانصدی دود - وار نمود - بعد از آنکه خبر رسید عبدالله خان رسد هر چند در باطن خلاف مرغی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رنج بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسبب اندونه عبد الصمد خان بهادر دایر جنگ ساخت - برادر باب منصف پیشه مختلفی مانند که بعد تسلط هر دو برادر بر پادشاه شهید و معلوم ساختن مغلان اول کسی که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بعد از بوش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جو سر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دایر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقررین بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور و زاریهای قلعه اسیر که خسرو نام چیله فرم داده فتح جنگ خود را رسانده واسطه پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدسی اقبال بامقدمات شفاخته بخوشی و ناخوشی قلعه را طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغی منجمد طلب در ساله باخشام رساندند و مرحمت خان نیز خود را با جمعی بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای فتح جنگ در آورد - و قلعه ارک دار السور برهانپور نیز بی آنکه شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنام

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال
دولت بازه رسید قلعه آ-یر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت
سرحدیست و عرش آشیانی اکبرپادشاه بعد محاصره سالها بران
قلعه دست یافته از تصرف ناروکیان برآورده بود و قلعه ارک
برهان بر که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد
جغت مکانی شهر پناه نداشت در ابامیده حضرت اعلی در زمان
شاه زادگی از نکاله شکست یافته با اتفاق عبد الله خان خود را
به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور
کشته و زخمی گردیدند بر قلعه ارک برهانپور دست نیافت درین
ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع
فتح جنگ امتدبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار
بمصاف سیف و عنان کشد هر دو قلعه منصوب بدارالسورر بنصرف
آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر
زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار
که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای
صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ
رسید - و دیگر بوضوح انجامیده انورخان صوبه دار برهانپور و زبیا بلالکر
که از مرتهبای نامی بود و جمعیت هر دو بزبان خامه خواهد
داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و
بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نموده
بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کبر و بار
گردیده بدلاور علی خان و مهرا راو بهم سنگه پیهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خیر داور علی خان می کشید و زن چند نظر بر مال کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و مویجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کشید و می دانست که آخرین فساد ماده و بال جان اوست و حسین علی خان را می بیند که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

✓ درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیروست که محبوب خان عرف عبدالذبی کشمیری که از مدت با هندو کاوش داشت نظری بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هندو را از حوار شدن اسب و پوشیدن جامه و بستن چپوه و یراق و رفتن به سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب مراجعت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در ماده ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ما هم حکم بر هندو ایجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع فرمایند روزی مجلس رای نام از هندو معتبر کشمیر باجمعی به سیر سبزه و باغ رفته طعام بیدرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود قراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان و مانند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانه مجلس رای و محله هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانهها پرداخت و جمعی از هنود و معلمازان هر که بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگرددند چنان بر سر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه نور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیرو تفنگ نمودند و هر کرا یافتند گرفته انواع بجز ممتی رساندند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر بر آمدن از خانه و دنع شر آنها نگشته بصد حيله از دمت آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان دمت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابل احمد خان خود را رساندند و جمعی از عقب خان مذکور آمده پلی که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رفته بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بام و دیوار خانهها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و گلوخ هر چه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالی با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواری ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان بر سر محله هندو
رفته آنچه خانه بانې مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر
بر سرخانه میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعی که
پناه آنجا برده بودند بخت تمام کشیده گرفته گوش و بینی
آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضی نموده متعین
ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده
میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته بانې فتنه
و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده
مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای
احکام شرعی و تقدیم قضایا مینموده باشد و پنج ماه میر احمد
خان بیدخل و منزوی و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد
نشسته در اجرای امور ملکی و معاملات می کشید - بعد از رسیدن
خبر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عذایت الله خان
نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت
خان خوانی را که دیوان کشمیر بود بسبب هدین هنگامه تغیر
فرمودند و اکثر متصدیان عمده کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال
مومن خان که بسه گروهی کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان
که شرمندگی افعال و کردار نا جواب خود بود نظر بر اخلاص که با
خواجه عبد الله نام از متدینان و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته
تکلیف نمود که وفاتت خواجه مذکور جمعی از فضلا و اعیان
مشهور با تقدیم نائب صوبه رفته باعزاز بشهر در آزند از آنکه خدیو
سروشت مردم آن سرزمین از شرارت امت و بحکم متقدم حقیقی

از مکانات اعمال او آنچه بر دیگر طائفه مسلمانین و هندو گذشته
برو نیز گذاشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذرگذاشته خواستن لازم
و سرور است بعده همه بر نفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
محبوب خان تکلیف خواجه عبد الله بخانه میر شاهور خان رفت
بعد مکالمه چند کلمه صاحب خانه ببهانه شغل ضروری برخاست
و جمعی از مردم محله چریلی و کهرن نه بخشی آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر مر محبوب
خان ریخته اول هر دو پسر خرد هال را که همیشه همراه او بودند
غرانده پدرش پیش میروفتند محضو او شکم پاره نموده او را بعذاب
و عقوبت کشیدند

• بیت •
هر کسی آنچه میکند یابد • بدو نیکی که میکند یابد
روز دیگر جماعه مسلمانان بدعوائی خون مقدسای خود فراهم آمده
بر سر محله چریلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
در روز جنگ در میان بود آخر غالب آمده قریب دوهزار کس
که در آن محله جمع کثیر از مغلیه مسافر نیز فرون آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
بردند و تا دوسه روز نائره مساعده شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزی و سر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شاید شده باحاطه تحریر نیاوردن اولی بعد فواف بر سر خانه

ی و بخشی آمدند میرشاهور خان دست و پای لا حاصل
در مکنی که می نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضی
بر لباس بدر رفت و بذای خانۀ او را از پا در آورده هشت
ست خوبلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل
شهر میر احمد خان را مرانجام و بدرقه همراه داده بقصبۀ
آباد که پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمیر
ا و کرها بدار و مدار ساخت *

القصة آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسید که وسط ماه
روز بعد رسیدن دلور علی خان هفده هجده گروهی
انپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه
ن شجاعت نشان و توپخانۀ جهان آشوب مقابل دلور علی
ن رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلور علی خان ترسد
ان نموده با همه سرداران و همراهان نامی گشته گردید و
میل این اجمال آنکه بعد که عالم علی خان در خجسته بنیاد
بنور نظام الملک بهادر از آب نر بدا خبر یافت شروع بنگاهدداشت
ن نموده انور خان را که یکی از پیش آوردهای سید عبد الله
ن بود و حسین علی خان بدکن برده خدمات عمده فرمود
ن صوبه دار برهانپور ساخته بود و درینوقت از برهانپور نزد عالم
ن خان آمده مشیر و صاحب اختیار عالم علی خان گشته بود
راه رنبا بذاکر که از مرهتہای نامی بود و وقت رسیدن حسین
ن خان به برهانپور بقصد حضور باشا و صاحب مداران راجه ساہو
انچه بگزارش آمده مقید بدارالخلافت همراه برد و از خود

را از اینجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست
 برهانپور و سد راه فاموز جنگ گردیدن مریخس ساخت و ندانست
 که خار و خس سد راه میلاب نتواند گردید و در مقابل دهانه نیلان
 شیر نبرد شغال و رویاه را چه یازا که هم نبرد توانند شد همینکه
 انورخان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبه فوج ظفر اقبال
 فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
 آخر شب بطریق امداد در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله
 خان که دیوان برهانپور و برادر انورخان بود خواست به بندوبست
 برج و باره شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده
 بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب
 سیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعه آمیر رسید هزاریهایی
 قلعه که بدل از عبور دریا پدما و پیغام پهرین قلعه بمیان آورده بودند
 رجوع آوردند طالب خان قلعه دار که در کمال عسرت بصر می برد
 ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و حنان چنانچه بزبان
 خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و
 محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته در روان لعل باغ
 نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و زنبها بذالکر که رفیق و میرشمشیر
 انورخان بود بمحاطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
 فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
 فراهم آمده بانورخان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
 فتح جنگ غالب آید شهر بمحاصره تاراج خواهد رفت صلاح کار
 درین مدت که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد
هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و
و مصلحت عبد الرشید و ظفر منذ خان مدعیانه برهانپور و شیخ
محمد صادق و شاه مکه که از مستایخ مشهور شهر بودند و بمیان
آمده باعث امان جان و آبرو و مال صونه دار و برادر او گشتند از
شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان
ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بی آبرونی و ذلف شدن جان
و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان
نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضع و شریعت
پرده بسته موافق رویه ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری
داشت بملصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا
و مکذبه آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که
قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن
پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نموده
نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والده سیف الدین علی خان که از خجسته بنیاد
بقصد رسیدن نزد پسر برادر آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال
خرید مال سیف الدین علی خان همراه داشت هرچند همراه آن
ضعیفه بمیه دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن
آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره
داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما
فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داغتن

چندان مهم عظیم اما طمع بقصرن مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علی نام که از نزد آن ضعیفه پیغام برای آن نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از برای اطفال او فرستاده و دوسه سوار بدرقه همراه او داده تا آب نریندا رسد - درینوا خبر بمور دلار علی خان بخشی حیدر علی خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم برآچه بوزدی نمودن باحاطه تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خدمت های مختلف از انتشار سی بافت از آب گذراندن و رید و نظام الملک بهادر اتح جنگ بتهدیه مقابله خصم پرداخت اگرچه عالم علی خان درین تدبیر بود که تاخیر نزدیک رسیدن دلار علی خان بگرد آردی فوج مرهته و فونگداشت و فراهم آوردن فوجداران عمده نواح پرداخته از خجسته بنیان خود را با فوج ملگمین رساند و از آن طرف دلار علی خان رسیده فوج فنیج جنگ را در میان بگیرند و همه جماعه داران را ملصوب سه هزار و چهار هزار و پنج هزار و توغ و علم و نودت و نعل تکوین و عطا نمود و بجذب قلوب و ضیع و شریف لشکر و رعایت بحال هر یک می پرداخت اما بحکم بضحک القدر علی التدبیر تدبیر با تدبیر موافقت نمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بموی خود نوشته بود و کسر و نواح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد که قریب هفت هزار سوار قدیمی و ده سه هزار سوار از فوجداران و کوسکیان نواح و متعینه خجسته بنیان باندازه قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده فونگداشت نموده و می نماید

و فوج کومکي سرداران راجه ماهو و سرهنگهای يکه تاز جالباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنگیان بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علی
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادر که از
حسین علی خان بمرتبه اتم آورده بود و اطاعت و وفات قبول
نمید نمود اورا بر رعایت لگ روپیه نقد و دو نیل و اسبان و جواهر
چندان مصال ساخت که بحسب ظاهر در جرگه مبارزان نامی
خود در آورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم علی خان
فتح جنگ که بقصد مقابلت عالم علی خان از طرف لعل باغ - مت
غربی نزهانپور کوچ نموده از آب آبی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علی خان اول دفع شرنوچ
دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانه قلعه آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
نیز با لشکر آراسته بهمعنائی فتح و نصرت و بهمرکابتی تحت و
دوات منوجه خصم گردید بعده که بفاصله دو سه کروزه از زتن پور
تعلق راجه مکرانی که از برهانپور شانزده هفده کروزه هدایت دارد
رسیدن بتفاوت در کروزه از لشکر دلاور علی خان مضرب خیام گویند -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سیه سالار تا قدر راضی
بربخش خون مسلمانان نبود بیفاسهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منج و دنع قتال و جدال بمیان آورد غانده مترتب نگردید و میزد هم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خورداد ماه آلهی مغوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیات خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغه توپخانه و هر دو برادر از جمله جماعه داران عمده پیش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیاده توپخانه جهان آقوب و دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هر اول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با مید جمال الله خان خالف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلدوران رزم جو طرف همین زینت الهی نوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عمومی فتح جنگ یاتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبدیه محمد الله خان و اسماعیل خان خویشگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان بصران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در قول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلده برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خومتی و راو رنبا بالکر با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت و داور علی خان که مدام مست باد و نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از غنیمت

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و
 تهور بزبان آورده سوار عده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد
 فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر
 محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان
 چون بخشی فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام
 جماعه داران تهور پیشه کما هر اطلاع دعوت از جمله هفده هیجده
 هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشه
 خوش اسب و خوش یراق که بیشتر از جنگ جوان سادات باره
 و هندوستانی زبان جلالت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و
 هر یکی از آن سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمی
 دانست برفاقت مید شمشیر خان بنی عم هر دو برادر صاحبمدار
 و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی
 که کار بمقابله بد سنگه هاره افتاد بعضی زمینداران و جماعه داران
 شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعی
 وطن بد سنگه و همه لشکرکشی برای مدد و رفاقت او بود و راجه
 گج سنگه نوروی که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج
 باره متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندی
 کوشیدند بعده که متوجه مقابله فتح جنگ بهمعنائی اجل گردیدند
 هر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشه کارزار
 دیده بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلاور علی خان گشتند
 و شاهی آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلالت پیشه
 و تومن داران با نام و نشان گفته می شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از میزده و چهارده هزار موار کم نبود و تا هفده هجده هزار موار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشه رزم آزما و دلوران انتخابی شیر نمرود بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر می هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گداز افراق بیجاست معینا پشتی بدست آورده بودند ده مشرف بر فوج فتح جنگ بود داور علی خان بهادر خود را زیر آن پشتی گذاشته سید شیرخان را و بابرخان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیاده ارق الداز هراول ساخته قدم بمعمرکه کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیوان پیشه بارهه و راجپوتان جهالت بدبشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چندان ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سواران فیل سوار با بمعمرکه کارزار گذاشت و از آن طرف پیاده دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو با اهتمام و ترتیب فوج جرمنغار و برنغار و یلتمش و تواقمه و طرح پرداخته فاتحه استعداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلت خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولت توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمد می کوس و کرنای جرمی گوش مبارزان با نام و ننگ بمعمرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعمرکه کارزار نهادند از آنکه مکان قلب حائل

هر ده موج گردید در حمله اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبه
 دلاوران باره بمدد راجپوتان و انغانان تیز جالویی و تهوری را کار
 فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از مددسات
 گواهای فیل ریا و بانهای آتش فشان دهلی و هوئی جوانان خود نما رخ
 فیل عوض خان بهادر برگشت و بدشتی رو بقرار آوردند و عوض خان
 بهادر که برگشتن فیل باخقیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
 کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمه می کوشید و دران
 حالت سر رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
 چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
 زبان خصم را بمبدان رزمگاه کشیده مید را بر روی تیر آورده باز
 بتلافی می پرداخت و مرداران باره خصوص سید شیر خان و
 بابر خان بگمان و خوشوفتی آنکه فوج متح جنگ رو بهزیمت آورده
 نازان و شادان عمان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
 درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از مدد فوج
 اعدا رو بقرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
 هاد تهوری مبداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سوخ زنی
 بر داشت و عظمت خان جماعه دار عمده عوض خان پیاده شده شرط
 جان فشانی بتقدیم دهاند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
 محمد منوچهر خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
 بظهور آورد درین ضمن دیگر شهبان معرکه جلالت بانفاق عوض
 خان بهادر شیر لبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمه
 قدم پیش نهاده بخانهای گمان در آمدند و تحملهای مردانه و

چهلشاهی بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای داز و گیر

بچرخ نوبن رساندند • بیت •

ز برج کمان طائران خدنگ • پریدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از زیر فرق دوز • بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و

مغلوب گردیدند آخر کار از یورش و برش تیغ بهادران عرصه و غاودلوران

معرکه هیچجا شمرغان و بابر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم

بودند از پا درآمدند و در همان گرمی داز و گیر دلاوری علی خان که

دلاورانه فبل سواره مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال

جرات رسیده بود گولگندق بدر رسید و کار او ساخته شد و فوج باره

و دوست محمد افغان زمیندار و هیله رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم

و راجه گجسنگه عار نوار بر خود هموار نموده بدستور تهور پیشگان

جان سپار هند و ستان با راجپوتان جان نثار از فیل و اسبان فرود

آمدند و شمشیر و سپر در دشت گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول

و دیگر فوج تنگ آورده دان دلاوری میدادند مرحمت خان بهادر

صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط

تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد نورد نمایان که جای

مد آفرین داشت با قریب چهار صد راجپوت دیگر و بعضی

جماعه داران باره مجموع چهار و پنج هزار سوار و پیاده علف تیغ

و طعمه تیر و همان معان شیر نبرد گردیدند و صدای شادیانه و

نفیر نغم و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید

و از لشکر ظفر نصیب سوای بدخشی خان که با چند نفر بی نا

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
 بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی فرسید و عوض
 خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلوران زخم سرخزنی
 برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطای اضافه و فیل و اسب
 زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
 افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
 همکاب تقسیم نمود بانی هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف
 فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بهیاء چاه مغرب درآمد و جابجا
 لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغله عظیم و شورش در
 آشوب از یک سمت لشکر برخاست و حوق حوق مردم رو بگیریز
 آوردند ساعتی موجب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل بدست
 زنجیر گسیخته بی صاحب از جمله فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
 آورده و از صدمه او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروی خیمه
 محمد متوسل خان آن فیل خرابی گنان نمودار شد محمد متوسل خان
 با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بالای سیاه ایستاده تیر
 بقبضه کمان دو آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی
 آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پرمونار ناپدید گردید و ازان صدمه آن
 فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فلبانان مکرار فتح جنگ
 رسیده بدام و کمان در گرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علی
 خان بر تلاب هراتاء هفده گروهی برهان پوز رسید فتح جنگ از
 استماع این خبر محمد متوسل خان را با جمعیت سه هزار سوار
 جهت کومک رعایا و محافظت بلده که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق بلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
 کرده در یکروز طی نمودند چریده خود را رسانیده به بند و بست
 شهر و اطراف پورجات پرداخته خلایق را مطمئن ساخت و
 عالم علی خان از اتمام رسیدن فوج باین جلدی که املا منصور
 ایوب متذکر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثرگشته
 شدن دلاور علی خان رسدات رسید هر دو برادر نهایت مضطرب و
 -را-یمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
 گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
 خادان گردیده همراه بدکن برزند گاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت
 که حسین علی خان از رکاب خدبو زمان روانه دکن گردد و پسند
 عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
 که مطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه
 شاه جهان آباد شود - حسین علی خان باسرای رزم آزما طرف دکن
 کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ بانسون نامه و پیام
 التیام آمیزه و پیه داری دکن یار واگذارند و پای صلح بمیان آورده
 بعد طاییدن قبائل بتلافی آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت رای
 قرار نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیشخانۀ پادشاه و هر دو برادر بسمت
 مخالف بر می آمد و باز دوران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
 بردن و نگاهداشتن اعتماد الدواء نظر بر شجاعت و رای مائب او
 مقابل فساد وقت وسواس هراس آمیز در دل داشتند و در
 تدبیر کار منذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
 صاحب مدار با محمد امیر، خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت .

در همین ایام یعنی بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافه خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت انزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار ضائع شدن آدم بی شمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده باظر غور و تحقیق را رسیده و از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه جنوبی رفته بازارها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فویل حصار و نقصان پذیرفتن در دروازه شهر پناه و افتادن سه کنگره مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غمراست این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بسدا و جنبش می آمد و در دهلی بعضی مردم وحشت بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافه گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد و دفع و اهما همگی بلیات ارضی و سماوی گردید .

از اتفاقات - و انج غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیه عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائی و الفت مسلمانان بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثه اقربای او مقدمه را بسید عبدالله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بی اطلاع - سید عبدالله خان بکوتوال فرمود که آن نومسلمه را باذواج نجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهر نمایاند و مسلمانان را که او را می خواست که بعقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند و قذبه آن تازه باحلام آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه می خواندند تشهر گنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متمدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبه هجوم کفار جرأت نمودند این مقدمه شبیه است بهوانجی که در اواخر عهد خلد مغزل در برهانپور که داود خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهی نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندویی را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست بعقد در آورد یا در آورده بود و اقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفدار کفار همیشه می کوشید بلکه یکی از پنهانی کفار را می پرستید شیخ درگاهی را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عربان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاک زده سر تراشیده بخفت و خواری که ازان بد تر نباشد در شهر تشهر داده زن را حواله

وافتان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذر الفقار
خان حامی داوود خان بود امتناعاً او بجائی نرسید اما منتقم
حقیقی بداد او رسید که بفاصله سهل ایام لاش داوود خان را در
همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصد غرضی قعده تزار یافته بود که پیشخانگ پادشاه
عالم بداد رسید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و
حسن علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد
دران ضمن با اعتماد الدوله شورش برپا آمد و چند روز
این گفتگوی فساد انگیز که سواس و راس آمیز طرفین انجامید
بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چان بهادر
با بهادران توران شب و روز کمر بستہ مستعد کارزار بود - از آنکه تهوری
و بهادری آن صفدر فیل امکن را که سابق باوجود زبر هر دو دندان
قبل دست سواری خود آمدن و پیش قبضه خنجر بر خرطوم و
دهان آن بلای سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر
تولدات نمایان او که همراه خلک مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت
خلک مکان و خلک منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند
جرات بیگ - و نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار
روایت می نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرمه شوال باشد
از نرشنجات خجسته بلیداد خبر گشته شدن عالم علی خان باجمعی
از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه مکرر سوانح
اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول
مسموع گردیده کلمه چند ازان می نگارند گویند بعد از کشته شدن

دلور علی خان دوسه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل
شمشیر مغان فوج فتح جنگ جان سلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند از انجمله جمعی خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میگوشید و فوج مرهته با متهورخان هراول و قدری توپخانه از کوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبر مال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علی خان روداد و اکثر مرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف انتقامت ورزیده مکتور
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دگذیان
کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علی خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلور علی خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علی خان تابوت
دور علی خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و در مه کلمه نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مافزون
ساختن رنغن مع قبائل نزد هر دو عمومی خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان فرمادند نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از وادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفتده گروهي غربي از برهانپور واقع شده رسیده
 نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نردینگ تالاب هرتاله که از
 پورنا مسافت قريب داشت رسیده فروك آمد بسبب بارش شب
 و روز و شدت لارگل و طغيان آب و عدم گشتي که عبور لشکر طرفين
 منعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
 تبدیل مکمل و تخفیف لارگل و تحقیق پایاب یک دو گروه طرف
 برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
 تودن عوض خان بهادر چهارده پانزده گروه مائل سخت بالا پور تعلقه
 صوبه برار خبر پایاب شنیده و مط مادم مبارک رمضان باتمام فوج
 از آب عبور نمود چون در چندين ایام راه دادن آب بمدد فضل الهی
 که شگون علامت فتح گفته اند باعث اندیضا لشکر گردید عالم علي
 خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
 مقابله فتح جنگ گشت و نظام المانک بهادر یک روز برای رسیدن
 باقی مردم بهیر که بعضی جا تا سینه و بعضی جا تا کمر آب
 بود و همه لشکر بلافت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
 دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلقه
 بصوبه مذکور دارد مضرب خيام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
 تاران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سیاه چند مقام بتصدیمه
 تمام لازم گردید - چه نوبتم که دران چند روز چه کماله و تصدیع برلشکر
 فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
 طغيان آب نانها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
 بالکل نمی رسید و دویم آنکه مرهتھای فاپکار از رد برد و اطراف

تاخت و تاج راج نموده نمی گذاشتند که اصلاً شتر و گاو بکفی تواند رفت تا بریدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا به مرتبه گرانی و کمیابی غله و گاه در لشکر برداد که سبزه چهارده روز سواپی برگ درختان که مع شاخهای فرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میان لارگل می انداختند بوی گاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و جانور بسیاری که تا کمردر گل فرو رفته بود چون سواپی باران چیزهای دیگر ممبر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم به بیمار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طفیلان آب نالها و فریاد کسالت سوار و پیاده و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهنگ اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آرام علاوه هم دیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پاره باران فرصت داد از اینجا کوچ کرده سه گروهی بالا دور نزدیک دیهی و یران فرود آمدند چون مرهنگ بد کردار شوخی زیاده می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و رنجها بذالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهنگ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهری بدست غازیان فوج اسلام افتاد و سه چهار گروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا نداده و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکن چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا رگل و
لاغری گران توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سرزمین مدفون
ساختمند و از انجا کوچ نمودند و نزدیک باله‌پور نزول واقع شده در انجا کاه
و دانگه وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده بنجم شوال
بهر متصل قصبه بالا پور گذاشته بتغارت مساوت دوه کرده مکان
مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بخدی پرخاندن محمد غیاث خان
و محمد شاه داروغه توبخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلدرز خان
آغری و انور خان با بعضی دلوران نبرد جو هزارول مقرر گشتند و
عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلوران جانب
یمنی که غایب سرداران مرده با شانزده هفده هزار سوار دران طرف
بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و
محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران
جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیره خان عالم که در
همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود
و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و
توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج
یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبدی بالاکر
و البوجی دیمکه هرگله منیر که رفیق آنها بودند چنداول و
برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ
که دیده جنگ دیدگاه فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکه
کار زار چنان پیه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمدستی توکل
و فضل غالب کل مغلوب در حوضه فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علی خان باستظهار می و پنج هزار
سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران
آمده که خود را رستم زمان میگویند مثل جنوهر خان و محمدی
بیگ که مدت بنیابت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتها علم
شهرت قراچی و مردم آزری و ناخست و تاراج پرگذاشت جاگیر داران
و محال خالصه شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار
حصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود
و بعد نیک چند ماه قلم عفو بر جریده کردار او کشیده بعلمونه
سه صد روپیه در جرگه جماعه داران سرکار خود در آورده بودند
درینوقت عالم علی خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج
هزاری و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور
متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زاده و سید
ولی محمد و محمد اشرف نذر باری که جماعه داران قصباتی
پشاهی پیشه بودند هریکی را پنج هزاری نموده در اتمالت و
جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و قیل و اسب و اسباب
بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پشگان
رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج
ناخست و غالب خان بحر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت
پیشه با نام و نشان سرورثی بود مع آبا پندت دیوان او که او را نیز
از نبرد دید های بهادر دل می گرفت و میرزا علی که کار های
فمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم باره که
بارها ازو نشه بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هر چند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما از آنکه در ایام نیابت صوبه داری محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی از ناکاه تاختن پسر خوانده راجه ساهو باشا، حسین علی خان باو رسیده بود و در ذکر - لطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال فاخوشی مبلغ نقد و دوحه میل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر مردیوان گله این معنی نمود که باوجود چنین مدد و اعانت آشکار رفاقت نه نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زاده داود خان که خون عمومی او دائم در قل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائی خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و زناهیست طلب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغه توبخانه عالم علی خان و شمشیر خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرسته مثل ستاجی - مدیه و کهندوجی ده پاریه سیناپت و سنگراجی ملهار و کانوجی و غیره مرسته های نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان می گرفتند و جمعی دیگر سرداران باره و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته جا بجا طرف دست رامت و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جا گرفته غیاث الدین خان را در حوضه میل با خود ردیف ساخته با توبخانه جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارهوار برق انداز قدر انداز کرناکي عقب توپخانه مفتح آرا بودند
 ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال منه هزاره و صد و سی
 و دو مطابق سال در از جلوس موافق هفدهم شهر پور ماه الهی
 از هر دو طرف لشکرها حرکت آمدند - و بقبل مهروز قبل از آنکه
 عالم علی خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
 نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهر حال همینکه
 دوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا
 ولوله غیرت فزای کوس و کرناي ازم کوش مبارزان هر دو طرف
 را گرم دار و گیر ساخت و ناله توپ دشمن هر دو طرف
 شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بانام و ننگ معرکه جنگ
 گردید اندک دو سه گوله فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسید
 بی آنکه باحسی مضرت رساند خاک نشین گشت در جواب آ
 گوله اول بار که از توپخانه عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آ
 طرف رسید کنار حوضه فیل سواری لطیف خان پنهان را چنان برداشت
 که حوضه را ناکه سر نگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل
 تمام در لشکر باره و دکنیان انداخت بعد تهور خان هر اول با تهور پیشه
 رزم جوی دیگر که هغه هیجده فیل حوار جانباز و چهارده پانزده
 حوار با او بودند قبل از آنکه حجاب غبار دور توپخانه سر بر
 میان برخیزد بر فوج هر اول فتح جنگ یورش نموده چنان مست
 حمله آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصله شد
 مغان لغزید بعد از آنکه عرصه کارزار بر محمد شاه داروغه توپخانه نهاد
 گردید موافق غلبه نهر پیدگان هندوستان مع نور الله خان برادر

نظامی از تهور پهلوان شعله خور و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل
 فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرزدی کار آوردند درین
 مجال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام متع جنگ راه
 پامت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمد شاه
 نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول
 که یک چشم او از سابق معیوب بود به چشم دویم عالم او نیز چشم
 زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغزیده و
 جمع دیگر از دلاوران نیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو
 بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شبر نبردان بیشه شجاعت
 و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت
 آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهایی
 کمان در آمده صدای دار و گیسو بچرخ برین رساندند و زن و خورد
 فریب بمیان آمد

• بیت •

ز هر دو طرف یکه تازان مرد • کشادند برهم کمان نبرد

فرور ریخت پهلوان زهر آبدار • چو باران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و مرداران که با او بودند تهوری را
 کار فرموده چنان جلوریز خود را رساندند که بعضی همراهان
 رفاقت او نتوانستند نمود و بپسودانده و مستانه بر لشکر ظفر
 نصیب فتح جنگ تاخته حمله عثمانیه و کار زار مردانه بر روی کار
 آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت
 خان و قادر داد خان در مقابل آنها مرکم نیاورده هر طرف که
 می تاختند آواز احسنت احسنت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر در جانب بظهور می آمد

• بیت •

چنان گرم گردید کار نبرد • که شمشیر شد آب در دمت برد
چنین شد بلند آتش کارزار • که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوان باکمال جمال و آرامتگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می رهود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نهاده مبارز پیشگان
فیل سوار نامور که اطراف محمد مقومل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گوی و تیر برداشته بود خود را
ببر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دلاوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضر کار نامه مبارزت و رزم آزمائی را به شهادت سرخ روشی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد • بیت •

فند کار بر سر چو روز نبرد • کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسرو پور تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گوی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر غیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه
فیل سواران عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجی دیوان او و عمشیرخان و سید ولی و سید عالم بارهه و غنوه
هشت نه نفر بعد تردد نمایان از تیر و گولگ بردن شیر پیکار
ببادیه عدم شتافتند. درین دار و گبر مرهغه نابکار خود را به بهیر
زده دست اندازی نموده قدری خزانگ اشرفی فتح جنگ بغارت
برد و نیل سواری عالم علی خان تاب صدمه تیر باران و تیغ و
سنان بهادران نیاورده برگشت و عالم علی خان با زخمهای خون چکان
رو طرف فوج فتح جنگ گردانده در باد می کرد که زخ نیل برگشته من
برنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشهای آن شیر بیشه
بارهه تمام شده بود تیرهای که از دست دلاوران مقابل بر رخساره
و بدن و حوضه او میرسید همان تیرها را از روی جلالت بجلدی
تمام از بدن خود بر آورده بچله کمان پیوسته بر موج فتح جنگ
می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلوری میداد تا آنکه
از رسیدن زخمهای بیابنی نقد بی بهای جان را در راه هر در عمو
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلوری
و بهادری بارهه برو گردید زیاده بر بیست و دو سال از مرحله عمر
طی نموده بود - مجموع هفده هیجده نیل سوار نامی باجمع کثیر
دران معرکه کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاری زخمی
گردیدند. و امین خان و عمر خان و ترکناز خان و فدائی خان دیوان
دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعد از اتمام جنگ خود را بفوج
فتح جنگ رساندند و شادیانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر
فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو
زخمی گشته دستگیر گشت و فیلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
 نیز از نوج ظفر موج - موای آنکه بمید سلیمان که نبیره حضرت
 غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شمیم نورالله بادوسه نفر دیگر غیر
 مشهور آفت جانی رسد دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان
 و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
 مردم نامی نوج فتح جنگ زخم سرخروئی برداشتند و بهمراهمان
 نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
 بنیاد رسید قبایل حسین علی خان و وابستههای عالم علی خان
 مضطرب و مایوس گشته برای رفتن بقلمه دولت آباد بقلمه دار
 آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و عسارت
 زیاده از طرف حسین علی خان بقلمه دار که از عهد اعلی
 حضرت شاه جهان قلمه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
 مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده
 بود قبیلۀ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلمه گرفت -
 بعد رمیدن خدر از خجسته بنیاد بهر دو برادر تحقیق آنکه در
 هر دو جنگ همه مرداران باره بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهمان
 نامی نظام الملک بهادر موای دو سه نفر بهیچ یک آسیب
 نرسیده دمت تاسف بهم ساییده گفتند که مگر همراهمان نظام الملک
 آب حیات خورده اند یا روئین تغذ که از آفت تیغ و سزان
 سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
 گذشت باحاطۀ بیان چه مان توان آورد خصوص حسین علی خان
 که هر روز جوی خور از چشمه چشم او جاری بود و آب پر حسرت

از دل پر درد او برمی آید و نمی دانست که مآل حال خود درین
 زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح تفاوت یک هفته مکرر شد
 شیخ که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعہ دار
 دولت آباد لابل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعہ گروست از
 شاییدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط
 مال محفوظ ماندند باره تسلی دل نم دیدند حسین علی خان گردید -
 و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صولت در حیدر آباد
 و دلار خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار
 سوار از حیدر آباد برآمده بشهرت کومک مادات و طرف که اتفاق
 افتاد شمرده قدم رحیده با فتح جنگ پیوسته عهد رفعت بستند -
 حاصل کلام مادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید
 عبد الله خان پدار الخلافت رفقه امة امت ووز و حسین علی خان
 در خدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه
 دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بزد
 و در فکر گرد آوردن سپاه که تالک سوار فراهم آرند آمدند و
 مصحوب سید محمد خان پسر احمد الله خان و دیگران زر و پروانه و قول
 برای طلب جماعه داران عده باره و افغانان صاحب تومن روانه
 ساختند اما چون هنگام نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده
 بود و با امرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و
 اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب
 ظالع هر دو صاحب مدار پرفتن دکن راضی نمی شدند فوج خاطر
 خواست میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگه داشت و مردم پادشاهی که باز امید رمیدن و فراهم آمدن
 مردم ناروه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
 همراه خود گروه با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب نورم
 از ما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آورد و خود امیر الامرا
 ندز دو گروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائلی ماه ذی قعدة خدمت
 امیر آتشی از انتقال حید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر
 که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمانی و اوضاع
 مختلف دیگر او در دکن سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمه باحاطه
 تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک
 هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمداننی فتح و
 نصرت از سواد مستقر الخائن اکبر آباد کوچ فرموده سه گروهی از
 شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا
 حصول رخصت وفاق نمود . اما از آنکه برادر خرد بسبب همت
 و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان
 تسلط بر قاطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
 مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
 همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیدگرمی
 و صدارت بیست و دو صوبه مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
 با خود بگیرد و سر رشته یک حرنی نزد سید عبد الله خان بگذارد
 که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
 گفتگو مردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبه اکبر آباد
 و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبه دکن مفصل و از باقی

موجباًت یک حرفی همراه پادشاه نهادند - و چون پانزدهم ذی قعدة روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراع جشن رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار گروهی مستقر الخلافت برادر نلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفای او میرسیدند و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فطخ و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکانی بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار محلیه جلالت پیخته مقابل دولت سوار و پیدانه بیستمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجه نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارث سلطنت با رانا مانگا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میدواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبگی کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادکار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب فران شمشیر از نیام کین بر نیارند / بسر برده از آنجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پدما گردید و از جمله امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خانی و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

فی قعدة سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کوهی
اکبر آباد نمود آمد. و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و
از پیش آردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواهی مبلغ خطیر که سابق برای
رفتن همراه حسین علی خان بار داده بودند پنجاه هزار روپیه دیگر
باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بشکر پادشاهی میرسانم
که در نفس الامر کلمه راست بود مرخص گشت اما در مقابل شهرت
روپیه هر دو برادر و تقاضای قومیت خود بمرتبه نفرت ازان تکلیف
داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پرداخت غیب بمرصه
ظهور آمد بزبان خاصه تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است
جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدی قدیم هر دو برادر
خصوصاً سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی
از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور
و مشاهده سختی سلوک که بازیده دودمان تیمور می نمودند
و اختصار ملطفت بدست بقال بدسکال داده بودند مقابل اقلوب
بمرتبه دل آنها را گردانده بود که اکثر برزوان آنها جاری میگرددین
که اگر چه میدانیم در زوال دولت باره ما نیز پامال انواع
حادثه خواهیم گردید معیناً آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان
دولت صاحب قران ملطفت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد
باینکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا
از درگاه الهی می نمودند و میگفتند که بقای زندگانی هر دو
برادر که فرزندانند معلوم اما وای بر حال همه سادات باره

و نمیدانیم که از شامت اینها مال کار اوله ما بکجا خواهد رسید .

گفته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر سیده سالار

باره از تیغ مکانات روزگار

چون بر عقابی عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس
نمک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت
و بیناموسی و بی آبرویی دای نعمت کوشید مال کار بجای
اعمال خویش رسید بلکه از روی تواریخ عهد پادشاهان ساغب بظهور
پیدوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب
فوکر بوده و فوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در
بیجورمتی و بی ستمی و تلف نمودن جان و مال دای نعمت
کمر بسته منتقم حقیقی او را آخر کار بنوع خواری بیادش اعمال
او رسانده تا اهل بصیرت بحکم نااعتبروا یا اولی الابصار اعتبار از او
بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم احسان و نمک خواری
موروثی که تنها از خوان دولت دای نعمت پرورش یافته بدولت
بی انتها رسیده باشند و از جزای اعمال نبافته شده خلاف
طریقه نمک حلال را شعار و سرمایه مزید اعتبار خون ساخته
باقسام بیجاگی برای استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که
ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند
بست و یقین که هر چه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل
کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذی حجه بمنزل چهل
کرومی شاه جهان آباد رسید پای از شب گذشته شتر - وار فرستاده
غیرت خان با شقه خط رتن چاد که در حال اضطراب نوشته رسیده

برگشته شدن حمید علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و تبیین این قصه عجیب آنکه چون انقضاء ساطلت خاندان تیموریه از میدان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سواي مردم باره و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متغیر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چمن بهادر میدانست که با وجود عهد و پیمان هرگاه حمید علی خان نابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیرایقای وعده بجا آورند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت باره بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار امید داشت و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادات ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاري والا شاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سرداغت بعد مقرر شدن بخداست فوجداری هندون بیانه که از محال عمده صوبه اکبر آباد است مهله زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدد طابیده بجهت تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تذبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعمال زبردستان واقعی کوشیده اضافه پانصدی گرفته در کار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رزاق جانباز گشته سیر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
می شد و چون اقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش بخوانند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشیدی مشتمل بر ذکر احوال تیموریه ذالیف نموده برای فلع ریشه
حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در هم
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه با هم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ابغا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبه در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
بسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والد پادشاه
و صدر انصا که دست گرفته سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت نمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و در هجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی
و پنج کروزه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تبوع
خود را به پیشخانه حیدر قلی خان بهار رسانید حسین علی خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی
مرگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازه
گلال باز رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی
و راه چرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوه اعتدال الدواء نموده غافل بچستی و چابکی خنجر آبدار بهایوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگر را که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمیر بشکم او زن ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زاده مقتول می شد و پدیده همراه باکمی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد و بروایت ضعیف دیگر میر مشرف نیز خود را رسانده حربه پرو انداخته کار او را باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را کشته مر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و خواجه مقبول خان ناظر عادات دمت و پانزده دوه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین علی خان آنچه شرط دوست و تهوی بود بجا آورده گریه و گداز با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم از هم دریوده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب پدایی گوله و تیر مغلان از پا در آمدند و محطفی خان بخائی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان محکم سنگه که همراه او بودند از غنیدر خبر خانه جنگی و شورش با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه خود را بدروازه گلال بار رسانده از قدرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر - راجه دیوان خاص را شکافته با شمشیرهای برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تبر و گولی مغلان باوجود تودن نمایان
استقامت نورزیده دوسه نفر زخم کاری برداشته جان به سلامت
بدر بردند و بعضی مردم توبخانه حسین علی خان از اطراف
گل لال بار بزدن گلوله تفنگ و رامچنگی پرداختند و صرت خان همشیره
زاده حسین علی خان که بخانه آمده کمر را نموده در فکر خمر خوردن
بود از شنیدن این خبر چنانگذاز جهان در چشم او تیره نمود بی
آنکه بگرد آوری - پاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار
فرموده باجمعه بیت قریب چهار صد پانصد - سوار بر نیل حوار گشته
متوجه دولخانه گردید - حیدر علی خان بهر اگرچه از ابتدا خلاف
آنچه خبر رسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت
کشیدن انتقام از او سه سال نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در
امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبه اقتدار رتن چند و
دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هر دو صاحبمدار
که خود را صاحب السیف و القام هندوستان دانسته مقابل رای
خود و شمشیر باره وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود
می دانند و نمی دانند که جمعی که از مسامت بمیده هزار در هزار
کرره اوطان آمده بمدد جوهر ذاتی و شمشیر و رای صائب
مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای
نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده
بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پرورد نمک
مخاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار
دیده قبض این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل
آن شیر بیشه حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می
ساخت همیشه فضل حق و اراده منظم حقیقی یاور طالع
پادشاه جوان بخت وارث انسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه وار
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
جانبازی بود چنانچه بزبان خامه مدق بیان مفصل عنقریب جاری
می گردد در هر دو مصاف ازان زنده خاندان همت و نهمت
مردانه بعمده کارزار بظهور آمد القاص بعدد که صدای دار و گیر
از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهمدلی حیدر قالی
خان بهادر و فرمود اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیباکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک مراجه محل که
پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از
شنیدن خبر شورش اراده ناسد در حق پادشاه برحق داشتند و
نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد
خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته
گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرار و الحاج
تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف در آنخانه فوج و جمعی
جاوی خاص و امرای موافق و منافع بد-نور هر روز بخیمهای خود

شدافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل‌باخته بنات الفعش وار متفرق گشتند و فیلان و اسپان بهادشاهی و امرا را جایجا بمکان خود برده بودند و سوای محمد امین خان چنین بهادر و قمرالدین خان بهادر مع چهل یلچاه منزل جاتباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بهد و دو صد سوار نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدرقلی خان بهادر بتأکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حمله آن هزار برایشه بارهه یعنی عزت خان که چون شیو تیر خورده غریو کزان و هرزه گویان بر فیل استقامت ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاروان بارهه بهادرانه پا بمعرکه کارزار گذاشته و مغلان شجاع نشان توران و ایران از هر طرف رسیده بخانهایی کمان در آمده چو قلشهای رحمانه نمودند و بهادران جان نثار یو یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت می اموزد و بعضی خانه زادان جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف به ناصله تکرک و زائگ گوله تغنگ اجل و تیر جان ستان می بارید قمرالدین خان بهادر و حیدرقلی خان بهادر فیل جرأت پیش رانده دست یقبضه کمان برده برواقت برق اندازان حکم انداز حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامه رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسانت احسانت برخاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کدان حیدر قلی خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشوارمی بر آمد و فخر الدین خان بهادر و سعادت خان بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری و جان نزاری بتقدیم رسانده بهادرانه میکوشیدند و خسرو عدو مالی خود نیز تیر بر اعدای می انداختند - در حالیکه تاراجیان دست بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمه های حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم پادشاه ذو القبال وزیدن گرفت و مصمص الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نزاران گردید و ظفر خان طره باز از صدمه هر دو فوج دران موج بحر خون خوار خود را نتوانست رساند در همین آوان گولگ بندوق بعزت خان که در زخم تبر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و نوج باره رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم شد ابوالمظفر محمد شاه پادشاه صدای شادمانه فتح و نصرت بلند آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهای بازار و صراف خانه و اکثر کارخانجات حسین علی خان مع اراپهای خزانه که بمنزل رسیده بود و مجموع بهمه جهت از کور رویده زیاد حساب میفمازند بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - و از هجوم پوچ و موبی سردپا که بنص هر دو برادر در دل اینها بود بکمرمندی که برآش

حسین علی خان آمد مفصل بتحریر آن نبرد اخذن اوین • بیت •

از دور نیفتد قدح تلخ مکانات

زهري که چشیدن نتوانی نچشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر محمد
سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود
طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاره از اصل
و اضافه که آخر هفت هزاره شده قدر آن دولت نداشت فرمود
و برتن چند که از طرف اعزام الدوله پیغام اطمینان مکرر رسید
بخیل محال بحال ماندن آبرو در جان از قیل غرور مستی فرو
آمده بر بالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید
جمعی از مغول و لجهای بازار و تماشاگران بیکار که دل از همه
اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار بر خون بود بر سر او
ریخته از بالکی برآورده چوب و مشمت و لگد بسیار بران تمه کارزده
رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عربان ساختند بعده
که بدین رجرو خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز گزان
التماس امان جان نمود محمد امین خان چون بهادر یکدم سر
رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آزند • ع •

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل مید
عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت
تراشیده قشقه خاکستر بر پیشانی کشیده خود را بصورت فقیر
ساخته پاره اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد حداد عبد الله خان رساند - و میر علی خان خدمتکار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مائیت شده داروغه دلف تصحیح فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ وفات عزت خان نموده زخم برداشته بود دوسه روز از آفت تاراج و بی آبرویی محفوظ مانده آخر حال و آبرو بباد داده ده هائزده روز مقید گردید و میر مشرف که بدو پیغام استعفاء و عطای اضافت و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواری حسین علی خان را منظور داشته از قبول عذایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطونت ظل سبحانی در آمد - اگرچه صادق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک سپارند اما زبانی سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ که ازان میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده مالیدند و دفن میسر نیامد باز از خارج محمود گردید که آخر باجمیر برده مدنون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحداد تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانه دکن گردید - و غلام علی خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبرویی محفوظ مانده وقت یافته خود را به سید عبد الله خان

رسالت - ونصرت یار خان که از مادات نامی باره گفته می شد و از طرف سید عبداللہ خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان ورشتہ اتحاد کہ با مصمص الدولہ احتیاج یافته بود همانروز کہ هنگامہ برافزادن دولت بارہ روداد سه کرویہی لشکر رسیده بوعاطت خاندوران بہادر شرف اندوز ملازمت گردیدہ تسلیم اضافہ دو ہزاری بر پنچہزاری و عنایات دیگر نمودند - واعتماد الدولہ را از اصل و اضافہ ہشت ہزاری ہشت ہزار سوار دو اسبہ و یک کرور و پنجاہ لک دام اذعام نمودہ تسلیم وزارت فرمودہ ملقب بوزیر المملک ظفر جنگ ساختہ بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بمصمص الدولہ مقرر کردہ تسلیم اضافہ ہزاری بر ہفت ہزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - وقمر الدین خان بہادر را بخشی دریم و داروغہ غسل خانہ و دیگر خدمات نمودہ از عطای اضافہ ہزاری ہزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بہادر را از اصل و اضافہ شش ہزاری شش ہزار سوار دو اسبہ و یک اسبہ فرمودہ ملقب بذامر جنگ گردانند - و مادات خان را از اصل و اضافہ پنچہزاری پنچہزار سوار ساختہ مخاطات بمعات خان بہادر نمودہ از عطای نقارہ بلند آوازہ ساختند - همچنین ظفر خان بہادر و ہریک از خانہ زادان قدیم و نوکران حدید و الاشاهی موافق حسن تردد و جانفشانی کہ از انها بظہر آمدہ مورد عنایات بپایان گردانیدند •

سید عبد اللہ خان کہ بعد از شنیدن این خبر جائگاہ جہان در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چارہ کار ندید با ہزاران

غم و الم و دید که بر زمین صرغ در توتف ندانسته متوجه شاه جهان آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بهادشاه نه بدوستانه و لشکر حسین علی خان بآنها بگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آوری شاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بظاہر ان کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیدا گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پدشاه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیتر و پیشخانه سید عبد الله خان می تاخند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج دلباخته را تعیین می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار گشته گردیدند و قافله که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کارخانجات حسین علی خان که سرای جهانیه بفاصله دوسه کروزه از لشکر سید عبد الله خان فرود آمده بود از دمت برد مفسدان تمام مردم قافله مع کارخانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هر روز برادر هر جا که خبر رسید رعایای مالگذار و زمینداران مفسد پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اهراج مآخذند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بدیشتن رعایای

پرگفتار متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود .

آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامعه صبر بر قامت بیطاقتی دوید و قتل از آنکه نر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانه اعتماد الدوله تعیین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامه محاصره اطراف حویلی محمد امین خان در میان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خالی قائم بودند آخر نافشار ، راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کجبه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشته سید عبد الله خان منضم بر منع پر خاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزئه رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار مالکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مصوم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عبدقربان با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرموده های

مید عبد الله خان را برای تکلیف مملکت بدرخانه پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندر روی طاییده سبب آمدن پرسیده بر اراده آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعد که از آنجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو میر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده عرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود .

برداشتن سلطان محمد ابراهیم را بمملکت بطریق عاریت یازدهم ذی حجه سال هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و مید عبد الله خان تفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب حذگ را تسلیم هشت هزار و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علمی خان را بخشی دوزیم و مید صلابت خان را بخشی سوم و بدرم خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بی حاصل هر یک امزوده در امتیالت امرا کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را طلبیده تمام مبالغه و عطای مدد خراج فرموده پیشروی را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپيه سرسوار در ماهه بامداد مبلغ
 ۴۰ هزار چهل هزار روپيه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی
 متع جنگ از بحال نمودن جاگير که بعد از خبر جنگ نظام الملك
 بهادر تغير نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد
 خان منصوب و شایسته خان و سيف الله خان منصوب فرابتنی
 پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده
 بودند همه را بانواع دلبری امید وار بها داده تکلیف رفاقت نمود
 اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظه انجام کار بعذر عدم سرانجام
 و انحراف مزاج قبول نه نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد
 رفاقت کردند او نیز ایا نمود حیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم
 منصب نموده مبلغ برای مدد خرج و نگاهداشت رساله گرفتند
 اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش سوار او در روی
 کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت نمود و همین دستور
 احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهی نمودند و
 بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدی
 و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده
 مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که مراسمی
 در ماهه پنجاه روپيه داشتند هشتاد روپيه مقرر نمودند بارجون
 اضافه معقول از عدم استیاز موافق حال و احوال هر یک اضافه
 مذکور نرسید باء کمال ملال خاطر حیا گردید چراکه در صورت
 بلاتید هشتاد روپيه مردم بی سرو پا و پوچ بارگير جماعه داران که
 چهل پنجاه روپيه می یافتند می و چهل روپيه بآنها اضافه نمائند

گردید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی خوش اسبه و خوش براق بودند و بعد تک و در بصیار هفتاد هشتاد روپیه می یافتند و بحسب ضرورت بدان ساخته بودند از آن اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بحسب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ - میر داشت و تسلط رتن چند علاوه آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلی بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه امتیاز جوانان و اسب خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت و بی نسقی تمام بکار رفت چرا که اسب خوب و جوان قابل نوکری کم یاب بود و جمعی که اسب در حد حد صد روپیه بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی نمودند و هر که یابوی ناکاره پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رحالها ندای عام نمودند که هر که یابوی خرد و اسب کهنه لنگ بیارند صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طبایع و ندای و قصاب بود یابوی ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنج روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ می رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعی که اسب خوب داشتند نیز بتبعیت یابو - سواران از عدم امتیاز اسب بداغ رساده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رحالها قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای در ماهه نوکران قدیم تجاوز نمود منجمه زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرچ در آمد بهر حال بمدد طالع پادشاه
ذوالقبال مانده بیدمانی نوکران قدیم و جدید مید عبدالله خان گردید -
و هفدهم ماهی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده
طرف عیدگاه فرود آمدند - درینوقت غلام علی خان از لشکر ظفر اثر
و تهور علی خان از اکبر آباد خود را رسانند غلام علی خان را با
نجابت علی خان که برادرزاده و متبذای سید عبدالله خان
می شد و در سن چهارده ساله بود برای بلندوبست شهر و قلعه
شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - آنگدا خبر رسیده
بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان
به بلندوبست افواج پراخته به توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه
متوجه دار الخلافت سید عبدالله خان کوچ دویم و سوم طرف
درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد از آنکه خبر توجه
حضرت خاقانی از راه اکبر آباد انتشار یافت آن هر گشته وادی
حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی
خان و شهابت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر
فوج باره توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن
داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن و استهای خاص و
پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه مواری محل
سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسبان بی زین سوار می شدند - و در
هر منزل جوق جوق از فوج باره و افغانان تومن دار و زمینداران
فیل سوار آمده باشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان
از لوکران حسین علی خان که در رساله پادشاهی نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابویافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
 سوار خود را بقوچ سید عبد الله خان میفرستادند و بمرتبه هفتم
 نوکری حاتر و رساله گرم بود که یک بابو دو جا سه جا داع میشد بعده
 که سلطان محمد ابراهیم بوابر منزل نیول که از شاه جهان آباد می و
 پنج کروه است رحید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
 خان و شهابت خان مع پهران و برادران سید محمد خان پسر ارشد
 اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای
 گرد آوری سپاه باره رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را
 نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف باره مامور
 نموده بودند و مجموع قوچ قریب ده دوازده هزار سوار با خود
 داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پرا از مادات باره که
 هر یک خود را برابر بیست سوار یک تازی می گرفت و همه خود را
 بامید امرا و صاحب نیل و قوچ شدن و دم نقد خرج یک ماهه و
 اسب و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهابت خان با خود
 آورد و می گفتند که روز مقابله پیش از آنکه کار بسوداران برسد
 بیک حمله برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانه شرر بار گذشته
 بقوچ قول خواهیم رسید و با کثر اسب و خلعت و خرج یک ماهه
 دادند و بسیاری از کم طالعی برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرج
 یافته پیاده همراه نیل واری مقرر شدند القصه لغایت دهم
 محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسمون اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
 و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
 بقلم آمده بود که از آن جمله شاید چهارده پانزده هزار بابو سوار

جدید و جمعی از سائر و رساله قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقی
موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوژامن نمک حرام و محکم
سنگه و جمعی دیگر از جماعه حسین علی خان و زمینداران اطراف
رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک - وارتجادرز نموده
بود وقت سواری تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود
و همان روز چوژامن جانت با برادر خود و سه نیل و چند قطار شتر
که از لشکر پادشاهی قزاقی نموده پیش انداخته آورده بود بطریق
ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان
قیلان و شتران بهمان ذابکار تمه کار بخشید - و دیگر سبب بیدایی
نورگران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن
گردید که باوجود این همه زر پاشی که هر از اربابها خانه بخانه
فراخوار قسمت از نر انداخته و زر و مال رشوت و تعدی اجاره که
رتن چند بر رعایای بیچاره نموده برای چنان روز که بفاکاسی بصرف
درآید جمع نموده بود بخیر چ در آمد مردم سائر و رساله قدیم که دو
ماه پیشگی می خواستند تا از طلب مرافان فارغ گشته مرابجام
پوشش سرما و یراق و سازاسب نمایند و بر وعده یک ماهه خوش می
می دادند آخر ده روزه منجمه طلب ماه محرم جمعی که
ومیده داشتند رسد دانی ازان محروم ماندند - در خلاف فوج
زبد دودمان صاحب قران که حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ
در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر
مقدور می کوتید چنانچه بر وقت کار کاری که از عمل توپخانه
بزیان خوش و ریزش انعام گرفت عتق ریب دربان خامه

خودش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفر انجام بادشاه والا مقام گردید امرای عظام و میرانش باهتمام توتیب فوج ظفر موج و پیش بودن توپخانه جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج بادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عیدالاصمد خان بهادر دیگر جنگ و راجه دهیراج جی ملکه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعضی موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواهی محمد خان بنکش که با دو سه هزار سوار بحضور رسید معادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان رعیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انساب حاضر آمده علم فدویت بر افراشتند و توتیب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضی از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحت در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفتههای هردو برادر که نوشتجات آنها بهید عبداللہ خان میرسید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چوڑاسن جات نابکار که از قدیم منجمله نملک بحرامان مولوئی مشهور است و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتی بظهور آمده بود و هواخواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار می نمودند - و بسبب شهرت بلندیست و اهتمام توپخانه بسعی میرانش نوشتجات و پیغام سید عبد اللہ خان بدان مقصد تبعه کار

می رسید منضم برینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور
بازرت خانه را آتش دهد یا کارهای توپ کشی را فزائی نموده
بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت
جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میگویند
که آن ناپاک کاری نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با عبد عبد الله

خان و فتح بافتن

القصة حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و
ترتیب کوچه خانه بد بیضا می نمود هر اول مقرر فرمودند و
سماعت خان بهادر و محمد خان بگوش را طرف یمین و
مصمام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر
جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم
خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند
و قمرالدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی
از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله و وزیر الماک و شیرانگن
خان و هادی خان و تربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول
و رکاب مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت الله خان و ظفر
خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدریه و راجه بهادر بادگیر
بلندهای رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان
اسد علی خان و سیف الله خان و محمد خان و امین الدین خان
و جمعی دیگر از دلوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و
فوج راجه دهیراج جا بجا بداد چرنغار و برنغار و همراه مراری

خدمت محل زیفت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیگر گروین
 شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتھنلهای عدرموز و شتر نالهای
 شعله افروز و راسچنگلهای آتش نروز با جوانان یکه تاز زرم آزمای
 جانی آرایش داده عقب توپخانه جهان آشوب ترتیب دادند و
 جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
 از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
 فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از
 شجاعت پیشگان باره و انعامان تهور ریشه که هراول مقرر گشته
 بودند از چند شب بالایی فیل شب بهایان میرسالندند دوازدهم محرم
 الحرام در منزل حسین پور که از لشکر ظفر پیگر سه کبره فاصله
 مازده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد
 و بنز برهم میخورد پرداختند آخر از پیرخاش سرداران که هیچکدام
 بر فاقست دیگری راضی نمی شد چنانچه باصت ترتیب فوج
 دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم
 سر فوجی بر افراشت و بمقامت دیگری سر فزون نمی آورد
 و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید
 عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهابت خان
 مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و قوالفقار
 علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلاوران باره که
 همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراة هراول جا بجا
 جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیوم خان و
 نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و احلاس خان افغان و عمر خان روهيله و دیندار خان و عبد القدیر
 خان و صبغة الله خان و غلام محي الدین خان و ذابیر خان و شجاع
 خان پلوی و عبدالله خان ترمین و افغانان تومن دار و زمنداران
 فیل سوار و دیگر دلاوران بزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
 آن معرکه پورندزد با طذاب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار
 دران صف کارزار بمین و پساار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله
 خان معرکه آرا گردیدند و ابوالحسن خان اخشی سائر و
 سید علی خان نخشی رساله و هدرامن بخشی مرده باره با بدست
 و پنجم هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همراک آن
 سده دار گشتند و جمعی از شجاعان باره که پاداه بودند و
 بمراثت بر تهری و پایداری آنها اتمام بود که هر یک ازان
 پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسمپ از سواران بکه تاز
 خواهد ستاند و ناگوله و تیر قضا شده مات اجل سازن قدم
 از بساط فراهم آمده همچشان بیرون نخواهد گذاشت همرا سوار
 فیل خود مقرر نمود و شب میزدهم قرار دان که پیشتر از دلاوران
 جالباز از ملاحظه شب خون بر پشت فیلان شب با خورسانند - دران
 شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سانکه مرغ خداداد خان و
 خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریح صوات خورشید
 منزات برآمد زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روحخانه هبوط
 خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نگل خویش
 گردیدند - بعده که تیغ دودمان آفتاب جهانتاب سراز غلاف افق
 مشرق بر آورد و صدای اذان محمدی گوش خفتگان بادیه غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت
 بهمهائی فتح و نصرت و همراهی بخت و دولت با هزاران
 قایمات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و
 جلال در برج حوضه فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته عارف
 افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که - رنایاک رتن چند را
 که بیشتر حجب بدنامی حادات همان گشته بود از تن پلید او
 جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد
 سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل
 سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگی مورچال
 توپخانه جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای لأم
 بهمهائی زیر و بم و اوله امزای - طح زمین گشتند و غرش توپهای
 هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب
 دو پهر روز که فوج دریا موج طوفان به هانت گوله رس مقابل
 بهم رسیدند پیغام و پیام گولهای جانمندان و بانهای آتش نشان
 سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمدم از نالیدن
 توپ دشمن کوب برای دلاران فوج نصرت نهان نشسته دو بالا انزود
 اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران سوز و بوم از سوز
 و سارخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گوله
 اجل باریدن گرفت، بهرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان
 یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که
 از بسیاری موج و عدم نهق کسی بحال کسی نمی پرداخت
 عار پیش قدمی فراز بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله اندوز و رعد تفنگ دشمن روز بمرتبگی رولق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهره آهن و سرب سوزان از مهره هشت و اطراف مرو بالری و پهلوئی حربازان هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میسرساند و دلاوران باره بارها مردانه قدم پیش گذاشته حین را سپر بلا ساخته حمله رستمانه می آوردند نزدیک با آخر روز از بوش سادات جنگت جو خصوصاً نجم الدین علی خان بهادرکه مورچال به پناه درختان بلابی تپه کنار دیبه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزمایه مقابل توپخانه آتشیبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتمام دلیرانه مهرکه آرا گردیده عرصه تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضی دلباختگان خلیل تمام پندرت منصور جنگ و ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان باره خود را رسانده تریه بر روی کار آورده سد را سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمه مبارزان صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شبرچنگال، فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج باره نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان نشانکه حکم اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمه نصب نمود، را برداشتند - و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون
 شب از دریاچه‌های شش جهت پیش روی مبارزان فرودشته شد
 ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاه‌گاهی توپ کشی را
 برخلاف دستور و از کون طرف هر توپ بسته توپخانه را مورچال روان
 ساخته بود پرداخته سعی بالغ می نمود چه نویسم از خدمات
 گواهای صعب شکن فیل انکس توپهای نامی که از دستگیری
 تردد میر آتش چه آتش تگرگ و ژاله با و گلوله اجل بر موج باره
 می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در
 می آمد چندان فیل و فیل سوار را بوجد و رقص با می آورد و
 هر صدای زهره شکاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر
 می برخاست زلزله آشوب قیامت دران دشت پردهشت
 می انداخت و هر ناله رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در
 آرزوی وصال میخون صفدان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهره
 عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکه جنگ می پرید و هر گوله فیل
 را که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سر فوجان باره می رسید
 صفهای بهادران مقابل را از هم میدرد و هر آواز و هشت افزای
 شعله آروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان
 پر وسعت آن آشوب گاه را سیلاب و ابر بقرار می ساخت و حیدر قلی
 خان دادر مشقت مشقت ز سرخ و سفید برای رو سفیدی خود
 نزد وای نعمت در دست و دامن کار کفان توپخانه می پاشید و
 هر دم و هر قدم از وعده زبانش انعام و پندام وعده و وعید تهدید انعام
 مصحوب سزاولان نیز گام جذب قلوب عمله توپخانه می نهود

آن واحد فرصت نمی داد و از توبه‌های گلان که در هیچ مدتی کارزار زیاده از یک در صد بگوش نبرد از مایان کهن سال نرسیده از هر توب واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان می‌رسید که محاسدان نیز رقم از نگاه داشتن - در رشته آن عاجز می آمدند - بر مصلف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توبخانه که در سده هفتم و هشتاد هجری عهد محمد شاه دهمی بسر گری محمد خان روسی در ایام مهم راجه بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توبخانه چندان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شاک آتش بار مردم بی نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهزی شب از باریدن گولهای بیابانی بمرتبه عرصه بر فوج باره تنگ گردید که بیشتر جماعه داران صاحب ذیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدسات گولهای جان ستان پناه بمهر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر بر آمده دشت پیمایی - سمت شهر و قصبات گشتند و بیشتری از آنها در راه بتاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعه اجل

رسیده متصل آتش به و ترک اجل می بارید از جمله لك حواری
 زیاده از هفتده هجده هزار حواری نمائنده بود که ناچار از راه پاس عار
 همراهان حواری دار و غازی الدیر، خان غالب جنگ و حامد خان
 بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
 بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت باره
 استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان ترپخانه شرور بار پر پشت
 فیضان و اسپان دست از جان شده هفت مهر گرسنه و تشنه
 که گذار آب بقصر حائیه بود آشنا و بدگانه دست خوش غارت
 میگرفتند و سوار و پیاده هر دو طرف خود را بآب زدی توانست
 رساند سوا می ماشه تفنگ خواب بچشم احدی آشنا نگردید و
 همه مردان بامید صبح نجات ستاره می شمرند و بسربردند و
 نزدیک باخر شب گول فیل ربا بر حوضه فیل سواری محکم
 منگه رسید و محکم منگه خود را بر پشت اسب رسانده چنان
 برق کردار ازان معرکه کارزار جسته جان بدر برد که مدتی
 از نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
 انجم و اورنگ آرای چرخ چهارم ترکش شمشه لمعان بر کمر
 بسته سر از درپچه مشرق بر آورد و علم زر نشان نور محمدی
 بر تو افکن آفاق گردید آیه فرازند سریر فلک نظیر بآئین
 دود مان صاحب قران و تاییدات آسمانی که برای گرمی هنگامه
 بزم رزم بمدد بخش بددار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشا
 بخت نام بنمکین و وقار متمکن گشته تا هفت ده پاس شب و رو
 که با معاد کیشان رزم جوی رکاب زینت افزای بودند حکم یورش

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علی خان با دیگر
مردان باره قدم جرات بیابانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت
آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان باره حمله آور گردیدند
و زده خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف
فغان درباری غیرت و شیران بیشه شجاعت گرم ناروگرد گشتند

• بیت •

چنان گرم شد آتش کار زار • که از دهل نهمان برآمد شوار
غبار زمین بر هوا راه بست • عمان سلامت بروین شد ز دست
خسوف بهادر معركة رزم مصاص الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چهلشاهی مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی
خان دلاور و توخانه آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همپشمان
باره سینه چتر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین چون قبل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیران خان شیر
صورت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیران
خود را رسانده بر صف بازه زده بسیاری را طعم تیغ و سنان
صاغت - درین یورش از صدمات گولهای جان سنان توخانه که
تمام شب آتشبار بود شهادت خان که عهده بانام و نشان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک
پسر و تهور علی خان که از تهور پیشگان مشهور باره خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زاده قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکنی و غلام محی الدین خان و صبعة الله خان که از جماعه داران بدش قزاق طرف بارهه بود و پسر شجاع خان هلاوی با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار آمده بودند بباد غزا پیوستند - و از لشکر پادشاهی - واهی داروغه توپخانه - مصام الدواء و عبد الذبی خان داروغه توپخانه ناصر جنگ و میاں رام منشی او و محمد جعفر فبیرا حسین خان با چند نفر بیظام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکه فوج بارهه از او بود - چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تیردن کوتاه گشت و - ید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکه رزم حضرت خدیو جهان مبار - ید از اثر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ارئی خوا - تند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان درات مانع آمدند - و چروا من جائه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار کار و شتر پران که بر پشته ریک گذار آب جملا از بیوقوفی بواج جمع شده بودند مع چند شقرار لشکر خانه و دقتر مدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد - ید عبد الله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بگو برد حضرت ظل سبحانی بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن گذرید نهادنداختند اعمادالدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراهان رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیةالعیف مردم بارهه را تقویت تازه بهم رسید باوجود استقامت مصمّم الدوله و دیگر بهادران اثر ترنزل در دل بعضی دایمخنگان راه یافت دران حالت حیدرقلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و مسجد خان بدگش از مشاهده آن نقدچان را برای نثار راه وای نعمت برف اخلاص گذاشته مسئله وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمراک فوج سید عبدالله خان زنند سید عبدالله خان برگشته اختر اطلاع یافت که فیل مقابل حیدرقلی خان راند و بهادران همراه ناصر جنگ بجایهایی کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید - دران گرمی هار و گیر سید علی خان برادر ابوالمحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان بر سر شلیخ هنیه داروغه توپخانه سید عبدالله خان که سرگرم اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی ازها در آورد جماعه داران را چپوئیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش او را کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدرقلی خان ناصر جنگ و دیگر پهلوان جانشمار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبدالله خان حمله آور گردیده فرصت دمت و پا زدن ندادند - باوجودی که آن سیه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدمنور

و آنیانی که مبارزان تهور پیشه هندوستان می‌نامیدند خود را از ذیل
 انداخته تردد رستم‌خانه بکار برده بود و عالمی شرط انتهایی تهوری و
 پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز آن بر گذشته
 بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال
 آن فرزند لوی تیموری و فروزنده چراغ دولت صاحب قرانی
 چنان عذر اختیار از دست او رفت که بی آنکه از ترددی ظاهر
 کردن سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران
 باره شرط وفات آن روز بد بجا آورده از امپان فرود آمده طریقه
 جان بازی بتقدیم رسانند از ذیل فرود آمد و فرود آمدن
 سید عبد الله خان باوجود دو - هزار - هزار با بخشی فوج و بعضی
 جماعه داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهده آن
 حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و
 ذوالفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند ذیل هزار دیگر
 و جمعی از تهور پیشگان باره و افغانان شجاعت نشان مع بخشی
 فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه شاه جهان آباد اختیار نمودند
 و گویند که سیف الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله
 خان عاز فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را
 دران دشت پر بلا نمونه گریلا گردیده بود گذاشته هفت هشت ذیل
 از جمله پانزده ذیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه
 بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست
 و تیر پوست مال بر پشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با
 جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که میدم بدو مخاطب گردید و بسبب
ترحمی که حیدر قلی خان در بار او نمود زنده بدمت آمد و بعد
مقیم شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهروی
استقامت ورزیده پارک بهر که از تاراج جات و مغالان مانده بود
پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شاهانه فتح و نصرت
ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید
عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروی پادشاه
آورد از نظر شفقت که خاصه خاندان نیمچریه است و اژان بومی
امان جان بهشام هوش باحکمت او رسید حواله حیدر قلی خان
معدودند و نجم الدین علمی خان که از زخمهای کاری امید حیات
نداشت و سید علمی خان بخشی رحاله نیز با جمعی دیگر از
همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد الغنی خان و دیگر
جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و
تمام فیال و خزانه و کارخانهجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود
بضبط و گرد آوری آن پرداختند

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خدا شبر است لطف آسمان غافل مباش
سلطان محمد ابراهیم بی نقصیر را که پناه بخت گل برده بود نیز دستگیر
نموده نزد پادشاه آوردند از آنکه حرکت او در آمدن و رفاقت نمودن با اختیار
اون بود بنظر توجه و جان بخشی متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه
چهاردهم محر الحرام که خبر زوال دولت باره و مقید شدن سید
عبد الله خان بدارالخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

کفزیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سید نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاعی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمه محل نجم الدین علی خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظه بیناموسی و رسدنی متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیحه ده ساله نجم الدین علی خان را بخانه یکی از مغذیهای میروانی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهی گردید.

• بیت •

بکار آنچه داری چه گندم چه جو • که امروز کشت است فردا درو
آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - علایت الله خان
را با بیوقوفات برای ضبط خانه سید عبد الله خان و دیگر تبعه و
لحقه او بطریق ایلمار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه
بی آنکه بعطای اضافه منصب و ترقی مراتب امرا پردازند
شانزدهم محرم ازان مکان حریمه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت
شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان
بنیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرافی

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعه ارک و شهر بنه برآمد
 غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپوشیده
 بجان و مال سلامت بدر برد و نجابت علی خان که جوان مید
 چهارده ساله پسر خوانده و برادر زاده مید عبد الله خان و برا
 غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهی گرفتار گردید و گم
 بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه مید عبد الله
 نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره ششم شانزدهم محرم از م
 فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان
 بکوچه‌های طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلاف
 رسیده برای بعضی سرانجام امور سلطنت حکم در مقام فرمو
 و چنان هر مواری بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس
 تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمذ
 نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رسان
 مراتب امرا و خانه زادن رکاب ظفر پیکر که مصدر ت
 و جان نشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکی را فراخور ح
 تردد بعنایت امانه و خلعت و عطای ذیل و جواهر که اگر بام
 تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز میدماند مقتضی ساخت
 و هیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را باضافه هزاری برشا
 هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و د
 شهر مزبور شهر را آئینه بندی نموده بدبدی فرستادری شرا
 نزول در قلعه دار الخلافت فرمودند - و اوایل ماه مذکور - یف اند
 عبد الصمد خان بهادر دایر جنگ و آغر خان که از لاهور ا

آن قبله عالمیان بسته بودند بحضور وحیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و مرپیج مرصع معطر گردیدند - اوائل شهر صفرالظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبه اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سر بلندی یافتند - صبیحه نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحب زمان اراده داشتند که در ملک از دراج پادشاه در آرند چون این معنی بر رسید عبد الله خان ناگوار نمود بچیدر قلی خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سعادت باره چنین ماحرا نگذشته رجوع آورد هیدر قلی خان بخدمت صاحب زمان رفته درین ماده ملتزم گردیده سعی تمام از محل بر آورده بخانه نجم الدین علی خان فرستاد - از زبان منشیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فاتح جنگ باراد حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر های مختلف افغانان طرف پنجابور بقضای مصلحت مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از زمینان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه و گردهر بهادر نظر بر هر جی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سنگه اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و احمدیر پا از جاده اطاعت بیرزن گذاشته گاوکشی از شهر و پرگنات تعلقه خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر آباد را طلبداشته برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ایا نمود بعد مصلحت الدوله و
 قمرالدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر برای تنبیه او مأمور
 گردیدند و هر کدام مهم او را بعهده خود گرفته بعد قبول بلکه
 پیشخانه بیرون زند فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن
 بداندستند خصوص مصلحت الدوله از ملاحظه آنکه سجادا مهم بر طول
 انجامد و خزانه پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مقصدان زیاده
 ماده آشوب و فساد گردن راضی بدر آمدن هیچ امیر نگردید -
 درین ضمن بعد آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه
 اجیت سنه ۱۱۳۳ و از خوب غفلت بیدار ساخت لهذا بیغام
 اطاعت و خدمت برداشتن از صوبه احمد آباد و القاس بحال
 داشتن صوبه اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین
 نامدار است و جشن و طوی پادشاه فرودون شکوه با صیقه پادشاه
 شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمه آن گشته بود
 حکم عالی شرف نفاذ یافت که مقصدیان سرکار در آمدن انواب
 عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت
 مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرور آماده و مهیا گردانند
 و در عشره دانی ربیع الاول سال مسمود سنه ۱۱۳۳ از جلوس شروع
 بصر انجام جشن نمودند و در دیوار ستون و سقف دیوان خاص
 و عام از انواع قماش طلا باف و گلپتون درز و زر بفتهای
 بوم طلائی کار ولایت و کمخاب بیش بهای احمد آباد و مشجر
 فرنگ و مخمل کار کاشان و مسلهای سرواید آرامتگی پذیرفت

و آرایش حجرعایی اطراف دولتخانه بدستور مقرری که بعد از امرای
 مساعدات فرجام تقدیم می یابد بسمی کار پردازان جلد دست
 چنان زینت اتمام گرفت که نمونه تضرع و رضوان گردید و آنقدر
 انواع انمشه و الوان جنس بیدش بهای هند و روم و خطا و
 هفت اطمینان بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیره
 کفاف سالها ادوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار
 سحر پرداز و مغنیان گلزار خوش آواز بهمدی چنگ و مردنک
 و نی و چغنه و هم آوازی بویط و نال و موسیقار گوش زهره چنگی
 را چون تار طنبور گوشمال دادند • بیست •

دهان شدشه می باو کردند • بقلقل عیش را آواز کردند
 طرب می خورد و رود کوچه ها کرد • زبد معنی در هر خانه را کرد
 خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و
 گوهر در دامن مرد صفا و فضا و شعرا ریخته گردید - مصاصم الدوله
 و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی
 بهادر و خان خانان سمر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جدهنگه و
 گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هر کدام لک روپیه نذر
 گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و
 عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهنه را بصوبه داری
 عظیم آباد بقبول پدشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله
 حیدرقلی خان بهادر را صوبه احمد آباد از تغیر اجیت سنده
 و متصدی بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر صوبه سمر
 آتشی عطا فرموده نیابت صوبه احمد آباد بنام شجاعت ش

عرف محمد مصروف شجاعت خانیه صادر نمودند و قمرالدین خان را
 فوجداری سرکار مراد آباد از تغیر حیدر قلی خان بهادر ضمیمه
 خدمات حضور فرمودند و فوجداری سرکار سکنده به نام عبدالرحیم خان
 مقرر گردید - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسیده معادت
 ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثانی ربیع الآخر محمد امین
 خان چین بهادر بازار حمامانی که از چهار پنج روز زیاده نکشید
 ازین جهان غازی بدار القرار انتقال نمود و نیابت وزارت
 بعنایت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنایت علوان
 مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گردیده بود
 و اکثر امور ملکی و کار وزارت بر رسیدن آن امیر با تدبیر صاحب
 السیف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از
 فدا دیرت امتحان دست بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بندان
 مراجعت نموده بود اواخر ذی الحجه الحرام احرام حضور بسته
 کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه گردید و عشر ثانی ربیع الآخر نزدیک
 شاه جهان آباد رسید باوجود آنکه منافقان بر همکار کلمات دور از
 وهم و خیال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه
 ناشنیده انگاشته بخشی الممالک مصاص الدوله بهادر مقصور جنگ
 را مامور باستقبال نمودند بدست و دریم ربیع الآخر فتح جنگ
 داخل روان حویلی دارالخلافه گشته شرف اندوز ملازمت گردید
 و بسبب حاضری درهم انداز که شرح آن خالی از اطلباب
 کلام نیست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر
 جمادی الاولی مطابق دوم فروردی ماه الهی سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع
خفجر و قلعدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر تنقح جنگ می خواست که در
بندوبست وزارت و در آنچه نیک نامی پادشاه و گرد آوری خزانه
بدون آنکه ماده بد نامی ظل الله گردد کوشد بحسب مصلحت گذشتن
بر همکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند میسر نمی آمد
خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفتن صاحب جوهر بود
و با خواجه خد متکار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و
همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پدشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در
بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه داده لوح می نمود
چنانچه معزالدوله حیدر قلی خان که در خدمت پیر آتشی استقلال
زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی
دخیل میگردد بعده که نظام الملک دین ماده اشارت بخدست پادشاه
نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملامت معزالدوله را مانع
آمدند حیدر قلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر مررتعلقه
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
گذاشته وسط ماه جمادی الاخری روانه احمد آباد گردید و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای پادشاهی و مقربان
حضور را بضبط خون در آورد بعده که فریاد این معنی مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بلام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای سید علی
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عرض جائیزهای احمد آباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلمه ذی الحجه ازین جهان
فانی بروحه جاودانی شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب
دورین است که باوجود آنکه از زبان مردم نقل شده که در
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان
با احدی عهد نموده بودند که در صورت فتح و استیلا یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بغل و احتضار او نکوشد
و نظام الملک بهادر فتح جاگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هر دو برادر بمدان می آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در ماده فرخ
سیر یاد می نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میگویند چنانچه
هر دو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک می نوشند منع نموده بود
حاکم او هم صلاح بمصوم ساختن داده باشد باز العلم عند الله .

چون در ذکر بعضی مقدمات مادات قلم بشکوه هر دو برادر شهید
بلا اختیار جاری گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفاره
آن دو سه کلمه از خوبی و حسن اخلاق و عدالت بروری و
فیض رسانی آن هر دو سه ساله باره بریان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختی احاره و دیگر سلوکی که
باعث شکایت خلق گشته بود همه از هامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصالت خود یافته در ایدای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بمعلقه دکن مامور گردد در آنجا نیز کارسازی نهایت لغت داشت بعد مقرر شد در دکن محکم حاکم و دیگر پشکاران در انحراف مزاج او نگزیدند - اما مردود برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کانت آنان درین زمانه ممتاز بودند تمام سکنه بلاد که خالی از مالد عناق و غرض بودند از عمل مالدات شاکمی نبودند - و در فیض رحانی و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تبار داری مستحقان خصوص حسین علی خان زیاده از برادر گان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبض احسان او در افراط طعام و رسانیدن غله خام عالمی بقبض میرمید - در پیام گران خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بقفرا و بیوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشته اوست اگرچه اندر الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خام جاری آن حوض دربار موج که در ایام تابستان از قلت آب سکنه خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن باره نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهای عابدیت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و حفر از مالد بود

گفتگو بمیان آورده جواب آن بردیوان را از دیگر موقوف داشت
و وقت شب شخصی را از روشد امان خود که بر صدق مقال او
اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در آنجا رفته بی فرمانده
بنحقیقی ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی
از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را منضوب ساخته
به تذبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط او امر و نواهی نیز تقید
می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدمی الله سره
مؤلف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و
صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که - ید محمد
النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت
حیدری بهره تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید
عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان
و آنچه نباید آلودگی بهم رساند باشد باید که وقت رحلت او
ازین جهان فانی و هیچ هراسی بی اعتبار سببی روی دهد که
ماده آموزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هر دو برادر
هر سه نشان - یادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت
در صورت محرم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد -
طائفه از قوم جائه مشهور به پسران چورامن که در همان
ایام بجهنم و اصل گشته بود نواح اکبران گدیهای مستحکم
بر اثر مصالح جنگ داشتند و ذکر محمدی و تمر و قطاع الطریق
آن گره بدسگال در ذکر سلطنت حضرت ملک مکه و فرخ میر شهید
مجموع بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوفی دار اکبر آباد

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیشگان با قام و نشان گفته میشد
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور آمد بحسب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب
در احتیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی منگه
دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشه مغلیه ایران
و توران و افغانان جلالت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانه جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطای دولت روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بندسگال تعین فرمودند راجه چند روز شروع بجنگل بری نموده تردد
نه ایان بر روی کار آورده صور حال پیش برده کار بران تبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کار طلب نیز آنچه
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گداهها
برآمده در پناه اشجار گاه بگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند
و جمعی گذر از هر دو طرف گشته و شهید می گردیدند در
فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یک دو گداه تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند ارا آنها جدا شده بر راجه پیوسته و همدانی احتیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گداه از تسلط افواج پادشاهی آن گداه
بدنفرجام مقام و مرادای اصل خود را گذاشته در پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برد داشتن بود و توانستند همراه گرفته نزار اختیار نمودند و توپ
غله بسیار گذاشته جان سلامت بدر بردند و گدایا بدصرف بندهای

پادشاهی در آمد . و از طرف جزانه که شهرت تام داشت هر چند
تجسس نموده بعضی مکانها را کلیدند هیچ اثری ظاهر نگردید چیزی
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافه که بحیدرقلی خان
رسید بحضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر
مرا ضبط نمودند از مرین نوکری و اطاعت چشم ندانسته باشند - چنانچه
سابق بزیان قلم داده باز مکرر اعتراض این معالی برای حیدرقلی
خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالش جاگیر داران و
فانرمانی حیدرقلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری
احمد آباد از تغیر حیدرقلی خان بام غازی الدین خان بهاد
خاف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمه صوبه داری
دکن مقرر فرمودند و بعطای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراخ
مهم حاکم نظام الملک را درم ماه صفر المظفر سنه پنجم خلوص
برای بندوبست احمد آباد و تأدیب حیدرقلی خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و اوایل صفر نظام الملک منوجه
احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدرقلی خان
که از راه سالومی و چابلوسی معذرت آمیز نوشته بود رسید
همینکه فتح جنگ بکوچه‌های پی در پی بسرحد مالوا رسید از
خطبای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدرقلی خان را بشدت
عارضه جسمانی رو داده و کار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شدت
بهر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن
بهادر با انواع دکن و باجی راو و غیره مرهمهای راجه
نمون مرهم مرهمان احمد آباد برای مقابله آن سه ساله شد

انداخته و کار بجاين گذايدن شهرت داده و پسر خود را مع
عرضه داشت مشتمل بر معشور داشتن و بمن احرار نقصد حضور
بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه احوال
روانه دار الخلافت گرديد - بعد تحقيق اين خبر نظام الملک که
نزد ملک بآب نريدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسيده بود
حامد خان بهادر عم خود را بندياست - بويه داری، احمد آباد مقرر
ساخته خود، اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهی
بقصد حضور طرفدار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسيدن حضور
هرچند خواست که از راه ندويت و اظهار کفایت چنانچه طريقه
وزاري خبر انديش است در خدمت پادشاه بمن و بهت
امور ملکی و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عنك و
حمد بر همکاران حضور بخصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل
می نمود و از اخذ رشوت و پدشكشهاي بيجا پادشاه را بد نام
می ساخت و از مع نظام الملک باز نمی آمد و پادشاه نیز دفع
بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه دايست در امور ملکی
و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشد؛ *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر

فتح جنگ دفعه ثاني طرف دکن

اگرچه حسب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعه ثاني

طرف دکن با اختلاف روايت مسموع گرديد اما روايتي که از زبان

راوی ثقة مسموع گشته بزبان قلم ميدهد گوييد در همان ايام خبر

فساد ايران و غلبه آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسين شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف
 محمود خان و خرابی زیاد بر میگذاشت اصفهان آمدن و مقید
 گردیدن سلطان حسن و بدر زنتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران
 سلطان حسین از قلعه اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بیهم بعرض
 محمد شاه بادشاه مبررین روزی نظام الملک بهادر باظهار خیرخواهی
 بعرض رساند که اولاً نام اجاره محال خالصه که باعث خرابی و
 ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش
 جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است -
 سوم جزیه برگزار بدستور عهد خلک مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه
 چون در ایام نفور همایون بادشاه که ملک هندوستان بتصرف
 شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتکاری و مهمان
 پرستی واقعی بعد توجه همایون بادشاه طرف ایران بظهور آمده
 اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران
 نمایند در تواریح باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد
 گردید بادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور ماژوم
 فتح جنگ بعرض رساند هر یکی از بندگان های کار طلب حضور که
 بدین خدمت مامور گردن اطاعت حکم بجا خواهد آورد والا اگر
 خاله زاد را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهم کوشید
 ازین مقوله چند کلمه از راه خبراندیشی و خیرخواهی در خدمت
 پادشاهی عرض نمود بعده که بادشاه برای این مصلحت کنکایش
 با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام الملک بهادر
 خاطر نشان بادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوی

ظن مبطل ماحقه در حق چنان وزیر بی نظیر سرایا تدبیر بد مظنه ساختند - و از آنکه آداب تسلیمات عذایات و آداب اطاعت پادشاه موافق رویه سلطنت بالکل نموده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرایی حکم از - بر نو گوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر اوصلا نبود خاطر نشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبطل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبه در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت ادبش و پاس آبروی خود صلاح و صلاحیت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دار الخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تاسی چهل کردهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار گمان و صید انگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهنگ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبه احمد آباد و مالواکه / صوبه اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فبروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بغابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبه تعلقه خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکالی که کنار دریای گنگ از جمله شکار گاههای مقرونی مشهور است بعزم تقبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع اداره بودند روانه گردید هنوز بدار الغنم اجین نرسیده

بود که سرهنگه با اجتماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای
 فریدا به سمت دکن گذشت و مقصدان دیگر هم دست قطارل کوتاه
 کردند - و نظام الملک تا نزدیکی دله اوجین تعاقب نموده بعد
 استماع عبور این جماعه از دریای دریدا معاودت نموده بدرگاه
 - پور مضاف صوبه مالوا که بدله سرورج قریب است رسیده می
 خواست که بعد انتظام صوبه مالوا عازم حضور پرنور گردن درین
 ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان باطم صوبه حیدر آباد
 که پیش ازین بدر سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان
 خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت نام
 خویش را و نموده بود فتح جنگ برای او اضافه دو هزار
 بر چهار هزار با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر
هنوز جنگ تجویز نموده بحضور فوشت و پذیرائی طلبید و ماهی
 و مراتب و پالکی چهاردار از خود تواضع نمود و برای پسران
 رفقاییش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها
 نموده بر جاگد و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در
 خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه
 عهد ابقای قدر دانی است من هم توکرم و الا مرا از جمله رفیقان
 مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داری کل دکن بنام او
 مقرر شده از صوبه حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بذاک روان
 گردیده و عبد النبی خان و دابر خان و بهادر خان افغانان اینجا به
 صاحب فوج و دیگر فوجداران عمده نواح را بکرمک خود طلبید
 عازم خجسته بذاک گشته و بعضی الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ

که عمه فتح جنگ باو منصوب و نیابت صوبه دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی بودن دیوار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصوباران خجسته انیداد نوشتجات استمالت آمیز رسیده (در همین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر و پدر جنگ خاف آن همه سالار با فرهنگ بطریق ذیبت در امور وزارت می پرداخت تغییر نموده وزارت را بنام احمد خان الدواغه عبدالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتضی افزوده اند بنابرین و بچندان وحوه دیگر که قابل تحریر نیست از سالار بهامت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحه آن همه سالار با وفار بود و اول از چک امجدو والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تمسخر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور می رفتند های نمایان و جان نشاندنها در عهد خلل مکان بظهور آمده و فائدا مره اخری در هنگامی که سادات باره بر تمام سلطنت هندوستان و عده های ابران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حیدر علی خان که دکن را بمنزله آتشفانی خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کوا مجال بود که مقابل شمشیر و دغورست او در امور سلطنت و نسوق دکن عربیز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بزمان جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود و دمی که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتن دوستان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریای نرندا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط
 نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
 نسخ اراده خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف
 آنکه سرپا جام و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد
 دادن حقوق و موافق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
 بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دمن کشان بطرف
 خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان
 برادر دارد خان بنی و عبد الفتاح پسر عماد الذبی خان و غالب
 خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناٹک و
 فوجداران عمده دیگر با جمعیت شایسته بدر پیوسته بودند و
 پیاده‌ای بلخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او
 می افزود و این معنی باعث خلل ملوک و مادا از بادتی فساد مرهده
 میگردد لهذا اواخر ذی قعدة نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
 بهمراہی ظفر و نصرت کوچ نموده بولب تالاب جسونت که نزدیک
 بلده است مضرب خدام نمود و از انجا نبر تا روزی که جنگ واقع شود
 باز متواتر نامه‌ای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و
 خونریزی مسلمانان بدمیان نیاید برای دفع شرک تمسک اتمام حجت
 باشد بمومنی الیه می نوشت اما از جانب هوائی ریاست موہن داری
 دکن مفید لبفتاک و گاه اراده میدمود که خون را بایلغار شبگیر
 مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراہان مشیر مصلحت می نمود
 که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طی
 مسافت بطریق ایلغار نموده خون را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتصخیر و تصرف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج
فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده به سرداری یکی از میر شمشیر هانی خود برای مد راه لشکر
ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر مر همان ناله میان تعیین
گردید های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با
سرداران گرده قتل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد
مد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیجا و میوم محرم الحرام
اواخر شهریور ماه الهی نزدیک قصبه شکر کهره مضاف صوبه
برار که از خجسته بلیدان چهل گرده واقع شده اتفاق مقابله افتاد -
فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دناور قرار یافت که سرکردگی
فوج هراول نقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشته قرابت داشت و از جمله بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان
نخبره سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار
می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خوبشگی جانب بessar
زینت افزای فوج گشتند - و گذر چند بهادر پسر ستر سال بدیده
که از حالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوتی از بندیلهای
جنگ جوی ملازم هرکار همراه بر قنداز خان میر آتش و عطایار خان
داروغه احشام و توپخانه جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج
ظفر موج بهراولی آن - مقدمة الحیث مامور نمودند و عضد الدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان بهر خان معونی الهه

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط
 نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
 فعلی ازاد خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف
 آنکه سرایا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد
 دادن حقوق و موافق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
 بدفع الوقت گذرالید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف
 خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان
 برادر دارد خان پندی و عبد الفتاح پسر عبد الذبی خان و غالب
 خان مشهور از طرف سعادت الله خان مصلحتی گرفتار و
 فوجداران عمده دیگر با جمعیت شایسته بدر پیوسته بودند و
 پیادهای بخطا زاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او
 می افزود و این معنی باعث خلل ملک و ماده زیادتى نسان مرهنة
 میگردد لهذا اواخر ذی قعدة نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
 بهمراهی ظفر و نصرت کوچ نموده براب تالاب جسونت که نزدیک
 بلده است مضروب خدام نمود و از آنجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود
 باز متواتر نامه های نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصالح خیر واقع شده و
 خونریزی مسلمانان بمیان نیاید برای دفع شرک تمسک اتمام حجت
 باشد بمومنی الیه می نوشت اما از جاذبه هوای ریاست موهبه داری
 دکن مفید نبفتاد و گاه اراده می نمود که خود را بایلغار شبگیر
 مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود
 که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طی
 مسافت بطریق ابلاغ نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتمنیر و تصرف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل نوح
فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده بصره داری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر
ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر ر همان ناله میان تعبدن
کرده های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از نوح مبارز خان با
سرداران گروه قتل و اسیر گردیدند و سردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد
سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بدیعت و هیوم محرم الحرام
اواخر شهر یوز ماه الهی نزدیک قصه شکر کهنه مضاف صوبه
برار که از خجسته بندان چهل گروه رافع شده اتفاق مقابله افتاد -
نوح بدی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که مرکب دمی
نوح هر اول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشتن قرامت داشت و از جمله بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان
نیز سعد الله خان مرحوم که او نیز بسو عده و خالوی سپه سالار
می شد طرف بمین و اسمعیل خان و مظفر خان خوبشگی جانب یسار
زیست افزای نوح گشتند - و گذر چند بهادر پسر ستر سال بدیده
که از مالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوتی از بدیلهای
جنگ جوی ملازم مرکب همراه برتند از خان میر آتش و عطایار خان
داروغه احشام و توپخانه جنسی با توپهای آتش بار در پیش نوح
ظفر موج بهراولی آن - قدمه الجیش مامور نمودند و عضدالدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معوی الیه

که نیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان
و خان عالم دکنی و متهور خان خوشگی و عزیز بیگ خان هارسی
با توپخانه شعله انروز دشمن روز که از ابتدای نیابت مرید داری دکن
همراه ایشان بود در جریحه رنق آرای فوج نمودند . و ظهیر الدین
رعایت خان برادر اعظم الدین محمد امین خان مغفور و محمد
عدالت خان بهادر مایان فوج فول و جرنقار زینت ادوای فوج
ظفر سوچ گذشتند . و نصیر الدین مشهور محمد الرحیم خان که
عموی قاجار خانک میشد جانب بر فار مغرور گردید . و بعد غصه ظفر
خان بخشی نازی الدین خان بهادر فوج خانک خلف مرید خود
را با جماعت رسالت او قریب سه صد نفر متعینند برهان بود و
اورنگ آباد که از مدت یومده دار و دره خوار مطمح احمدان فتح حدک
بودند . - در اداری دغمتواری آنها بعد از یک غصه ظفر خان برهان بودی
دعاست هم وطنی خدمت بخشیمری . برروز جنگ مقرر نموده بودند
با رزمه لاهی شهر بار جالوریز و حرا بل دور انداز همراه ایشان تعدد
نمودند . و در حاله خان بدو سعاد الله خان مرحوم را با جمعیت
شایسته از ملازمان سرکار مشهور بعد فوجی میان فول بشار فرمودند و
بهادر دل خان مشهور ملاچین یک قلعاق که از جمله شجاعان جرنقار
یکه تاز و - پاهای صف در انداز بود همیشه این فوج - باختند . و
حفظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نیر سعاد الله
خان مرحوم که دو سه قرابت در ربه با سبه حلاز داشتند و اعظم
کلی بر جان فشتی و کار طلبی هر دو جوان بود بغافل دو جریب
نزدیک قول داده اند . و در یلتمش هوشدار خان را که بخاطرات

از نئی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان
 نبیره شهبه میرخوانی را که از جد و آبایی او در هردو جنگ سلطانی
 دارا شکوه تردد و جان فغانی زمان بظهور آمده بود بر صحنه
 دوزگاریادگار مانده با جمعی سردار فوج طرح دست راست و
 چپ مقرر فرمودند - و خواجهمقلی خان نورانی که از شجاعان مشهور
 بحر طاب گفته میشد بر فاف گوییل - نگه کور و سلیم خان
 افغان که از جماعه داران عمده بدش قرار و خدمت زیادت
 قبول دیگری مامور بودند با جماعه نوادری دراولان و عمده سحر و
 رسول خان انغلی که هر یک آنها بر فدل سوار بودند در بدش
 فوج قول بآتمش قرار دادند و همه اینها از راه حسن عقدهت و
 حال فشانی کمر بستاد و خود نفیس نفیس توکل ذات پاک
 حق نموده چون کوه تمکین زینت انزای قول گشته با جمعی از
 عمدهای اخلاص نشان عقدهت کیش مذل خواجه سعید الله خان
 و اهدا خان دیوان و رستم بدگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار
 نامر جنگ و همت یار خان خالوی حاف کامگار آن سپه سالار و جوی
 از گروه اهل خدمات مذل عبد الرحمن خان داروغه چوکی خاص
 و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقدهت اساس دیگر بهمرکابی
 فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسر داری
 و کار فیضانی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان
 سرکار خود بسر داری فوج مرهته که باجی را و غیره هفت هشت
 هزار حوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و از آن طرف
 عماد الملک مبارز خان نیز بفوج دلاوی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متهدی کرناتک حیدرآباد
 باجمعیّت شایسته رسیده خون را از جمله عقیدت کیشان مبارز
 همیشه میگردید با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
 نظام دکنی شجاعت مشهور هر اول فرار داده در عقب از محمد بیگ خان
 خالوی خود را که سباهی کهنه تحریر کار بود بجای یلتمش مقرر
 کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داور خان مشهور
 طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفداح خان پسر
 عبد انبی خان میانه که از سالها در گردانک لیجاپور شجاعت
 مشهور بود با انگاران تومن تار عمدتاً جنگ داده با دو هزار سوار
 امان ریتق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
 از بنکاپور باتفاق علی خان نامی که مدد المہام و متبای دلیر خان
 گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
 با جمعیّت زیاد از سوار و پداده کارزار دیده بطریق کمبای رسیده
 بودند با خوجه محمود خان و خواجه احمد خان و خواجه
 محمود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
 و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند و بقی ساخته نزدیک قول
 جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی
 و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
 عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
 میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته با بمرکز کارزار
 گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
 نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت نیز جلونی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی از بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت در سه گروه بدگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن ناله بهیار قلاب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رسان و قبل از دوپهر معرکه جنال و قتل گرم گردید و از هر دو طرف بهانراں شعله خو و سوارز پیشگان بزم جو قدم بعمره بزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که در آن دست پرو حشمت بچید زمین و آسمان برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که میان کارزار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر گهر بدیده دیدیم شده در کمتر مصافح جنگ ساطانی که چنان - و دوار نامی - شهرور که قریب بی چهل فیل - واره - ف تدمر و تنگ گردیدند - حاکمان آفرین - پوده - باشند مشاهده نشده اگر خوهم بتفصیل واقعی این جنگ نام را بفرستم بایراق منجر می گردند - اگرچه از همه سرداران مروج نظام اندک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و سید غیاث خان و فبائر خالدين سعد الله خان که سران از حقیق الدین خان و حرز المعز - محمد سعید خان و طالب محیی الدین خان باشند و بعد از غنای خان تردیدی که بظهور آمد جای حد آمیزن دارد - و مقرب خان بهر امین خان که از نثار خاندان مقرب خان عرف خان زمان نامی بودند و همان پدر و بر سر یعنی امین خان و مقرب خان که بر سر امین خان باشد عدالت و دین بود چند روز قبل از مقابله هر دو لشکر امین خان از توج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منافقان

بره ایروزی نزد مبارز خان رسیده بدو ات سه چهار روز رسیده بود
روز جنگ پدر و پسر تشنه خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل
هم شدن شمشیر میزدند تردیدی که از مقرب خان بظهور آمد از احتاط
بدل بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده
بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان اشگر فتح جنگ گشته
گردد اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از
پا در آمد - و از حمله های فوج دکنیان بای استقامت بعضی
دلباختگان از جا افتاد و از خدمات پدایی فوج خصم قریب سیزده
چهارده نیل پانهر و نشان و غیره از میان فوج فتح جنگ برگشتند
حتی پسر که دار کرده عقب فوج افتاده بود نزدیک بآن شد که
از مشاهده در گشتن نیلان خال در استقامت آنها راه باید درین
ضمن دبانست خان دیوان دکن که در آن روز ها مغضوب فتح جنگ
گشته پای اعتراض آمده و مبعده معارضه بدماری گردیده بجای
فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادری و همراهان دیگر عقب
بهیو مانده بود از مشاهده بی استقلال مردم بهتر مانع و سد راه آنها
گردید - درین حال مبارز خان بعدگشته شدن دو پسر باسم احمد خان
و مسعود خان که بابیشتری از نیل سواران با نام و نشان از پا
در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و
حاجدالله خان باجمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلسان
سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمی پدایی از بالای نیل افتاده بود
و مبارز خان که گرفته پر خون خود بصورت کفن پوشیده خون فیلبانی
می نمود از رسیدن زخمی های کاری کار او نیز حاشته شد و صدای شانیده

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند کردند - روز دیگر که باختلاف روایت بنمودن و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد - صاحب آن قدر از مدد گواها بلای هم انداده بودند که در دو سه جنگ - لطیف دیده نشده - و از فوج فتح جنگ - هوای رعایت خان که عمده فتح جنگ در خانه او بود زخم تیر بحق او رسیده بود و نبرد سفر آخرت گردید و - ایمان خان خوشکمی نگار آمد و - بد غضنفر خان از رسیدن زخمهای کاری بد در سه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز نگار آمدند و مردم ناسر دیگر آیدنی رسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمهای که اسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزرگان مگم داده و دلار خان همزبان مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای کاری رسیده بود بعد در سه روز ودیعت حیات نمود و دوباره خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از - قاق بود بعد در سه روز گردیدن روز دوم در گذشت و دیگر از عمده های سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمانان و صاحب تومنهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسین خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان یغی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بلخاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جمله فیل حواریان نامی مقبول زیاده -

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند حوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احمد خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مسهور تونان گفته می شد و فائق خان و میر مختار الله و غیره بیل جوانان که بتکمیل تغذیه آن نمی پرداختند و جمعی دیگر که حوای تلف شدن سال زده ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مال حکیم عزت طالب خان و ترباش خان و مادر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان موراکم و آما ابوالحسن خوانم نگار چچهای بندر و غیره اگرچه برای پیشگیری از مردم اعدای غذا و در او همه لازم غمخواری از سرکار متاع جنگ میرسد اما جمعی کثیر را اهدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بدار مرد مخدوم و بعضی رسان بود بدار داری و تداوی می نمود - حوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غده مردم که بضبط در آمده بود برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بغداد بهمراکبانی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشته سوانح نگار احمد بابا که بی دربی رسید ظاهر گردید که قلعه محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قدمه بطریق ذابیت پسر مبارز خان مندل خان نام خواجه مراقله داری می نمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که ذیابیت پدر در حد در آباد داشب قلعه را بساخت هزارها مقصوف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت رسیدن
 خجسته بنیان و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه
 بلده نرخته بقیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
 قلعه نموده آواخر (بیع الذئی) بفرخی و دیرزی در حوالی
 حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مقرب خدام نموده بدین
 عمال و بندوبست آن ضایع پرداخت پسر مبارز خان باهم شواجه
 احمد خن از دوحاس و توهم بجای از طرف فتح جنگ نسبت بخود
 و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
 موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلمداری
 بنام خودها از حضور که در تمام صوبه صادره و فروش گراییده
 تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و دلمداران زمینداران
 اطراف نوشته فرستاد جایجا فوج ها برای دادن دلمداران و
 زمینداران تعیین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
 بعضی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
 آنها را برای انگیزتن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص
 ساخت و آنها به محلات خود رفته در تمام صوبه بمرزیه فروش
 برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و
 مسائیرین و متردین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محلات
 مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
 کاظم طی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و دلاور کار طلب
 بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی گشته گردان
 اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

لمودن اضافه های نه ایان و خطابیهای موروثی که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای حیر حاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بقواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با اشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مقصدان بواقع پرداخت در همین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبه حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافه آمده ملازمت نمود نظام الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته صهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داری حیدر آباد مقرر کرده و تلبیه و تادیب اشیای نواح حیدر آباد و مقصدان مقرری فتح میکانک و غیره حرکات بوجه احسن قرار واقعی نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغه کلی که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگاشته بود بوصول در آورد اگر تردیدان مالی و ملکی آن رستم زمان و تهمین وقت مفصل بر نگارد از سرورشنه اختصار دور می افتد -- چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف تدبیر بود و غیر از صلاح وقت حرکتی ننمود از بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه پادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز موافق آنکه سلطنت رفته خاندان تیموری را از مرزو تازه ساخت مرزو زافرمانی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف خانی

رمید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان چوتنه موافق قرار داد سادات نمداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه هرچاه منصوبان غنیم قابو می یافتند زواده از چوتنه و هرچه میتوانستند میگریختند و اکثر راه ها مخوف بود *

احمال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از وادعه حضرت خلد مکن رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعی حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و امتناع تواتر مطلع گردید مجملی ازان می نگارد که در هرزمبذیکه از اعمال و کردار بنده های عامی نفاق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکانات خانه آمرینش اومت مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزل بلامی قحط و وبا و فرمادون حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آمت حن و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبه احمدآباد که از جمله بیست و یک صوبه هندوستان طرف غربی مدعوره بود بکمال آبادی و زرخیزی که لکها قماش آنجا باطربت عالم خصوص مکه منبرکه و ایران و توران میرفت از بحر حاملی تا عهد حضرت خلد مکن چه نویسم کمتر جاگیرد از بی نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیرد او باشد و الا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسد و گوشه بود

که موقوفان آنجا از اکثر آفات مداری مامون و از رفور ارزانی
 عله و فواکه محفوظ زندگانی می نمودند بعد از عهد شاه عالم هر سال
 اثر گرانی و دورانی آن صوبه و تمام پانزده غنیم و رود دادن
 ظلمه های عظیم می افزود و باز یامت نمودن تخفیف داهی که
 فربس می چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر پادشاه بعد تصرف
 ملک در اکثر برگزات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود
 باوجود روبه کم آزاری که داشت دامهای تخفیف را باز یامت
 و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول لعل برگزات آن صوبه
 افزود و آفت گرانی و ظلم حکام عارضا آن گردید و کار حاصل آن
 صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه
 بآن نمی رسد - و از دورانی و گرانی و فقور غنیم که دران خارج
 روز افزون امت چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان
 صوبه دار احمد آباد نموده بود برحرم سوختن هوای برادر خاله و
 کوچه مشترک که میان هندو و مسلمین واقع شده بود و موانع
 آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هندو در تلافی آنکه مسلمانان
 برای طمام حضرت ضرور کائنات کار آورده ذبح نمودند و بر سر
 مسلمانان هجوم آورده نصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح
 نمودند و نهاد فریقین چنان شعله آتش بر امر و خست که بسبب
 رعایت داؤد خان که همیشه در طرمداری کفره میکوشید چندین
 محله و رسته بازار و مال وافر سوخته گردید بلکه کار بسوختن در
 قاصی کشید و تا در سه روز چندین لک روپیه را اقمشه و کتابخانه
 معادن بناراج رفت و چند نفر مرگروه هر دو طرف برای استغاثه

روانه حضور شدند و رتق چند دیوان قطب الدلگ بدست آورد
محضرى که داؤد خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود
جمعی از مسلمانان را که بیدار و فضلی شهر یافته بودند
مقتید صاحب چنانچه بر محل موقوف بگذارش آمده بود که
حیدر فای خان در آوازه محمد مرخ سیریه بیدار شده داری
احمد آباد منصوب گردید آنچه از ظام و تعدی او در ضبط کردن
جاگیر منصبداران و جنگ و همدی که با حیدر علی خان بانی
نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هندو را سیاحت ناحق
برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت
محمد مرخ سیریه رخ داده بر زن فلم جاوی گفته . بعد از آن
که حیدر علی خان احمد آباد به نظام الحک فتنه جنگ متعزز گشت
و حیدر فای خان روانه حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم
فای خان که از پیش آوردنهای حیدر فای خان بودند در احمد آباد
و رستم علی خان برادر دوم شجاعت علی خان را در اندر صورت
به نیابت گذاشته روانه حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این
صورت دارد که محمد کاکم نام مراد بخشی که از حامداران آمده
کار طالب و شجاعت پیشگاه صاحب دست شجاعت خان موبد از
احمد آباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خان مکن مفصل
گذارش آمده شش پسر داشت که هر کدام در شجاعت و تهوری
خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و هر دوشت هر سه برادر
بزرگ تیغ آمدن از روز ازل آنها شده بود از ادب بک پسر در موبه
داری ابراهیم خان در جنگ گویای های معتمد شریعت شهادت

چهلید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان
در جنگ مقصد آن نواح جمونیر بکار آمد و یک برادر در نوجدارجی
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجہ شہادت رسید و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز افتاده‌های
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی
را بخطاب رحیم علیخان و سومی را موسوم بابراهم علی خان
ساخته بنیادت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک
بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاع علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای
بندوبست برگزات برآمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست
که خود را بشهر رسانده در مصانعت بر روی حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
محمود گردید بطاعت پیش آید ازان که مین نمایانداران غنیم
هر سه برادر همیشه نوچ کشی و جنگ و فساد در میان بود و
عمال چوتنه نمیدادند و صفدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی
خان بود بهفت هشت هزار سوار با غنیم با استقبال حامد خان
شتانته از سرکشی و مذهب داعیه بودن بهران محمد کاکم خاطر
نشان کرده در فکر امتیصال آنها گردیده بود و وقت رسیدن
شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خود را یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر
رماند و پای قتل و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

گشته گردیده بعد ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید
مقدرخان بانی که نراع ده دای بسبب حبس قلیخان باین خاندان
داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را نهانده دهری
گشته که دران مونه شخصی در چندین مقدمات و معاملات مالی
بمیان آمده صاحب مطالب مذهب را نزد حاکم برده ملازمت
فرموده خود کفیل شد و او را میگردانند اینرا با ده دهری مینامند
بمنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرند و ابراهیم قلیخان
بر باله دهری اعتماد نموده یکی از جماعت دران معتبر دیگر را که
از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود در میان آورده
به باله دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت
و چینه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت
بعد تفاوت یک هفته بانوای مقدرخان و رهنمایی دیگر برهم کاران
حامد خان ازان قول برگردیده فرار برین مصلحت گرفت که
ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باین ساخت بلکه در نطع شهر
حیات او باید کوشید اما از آنکه گفته اند

نهان کی مالک ان رازی کزو سازند محفلها

بهر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصاحبت بجماعت از ده میانجی
شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او غود را
بعد در هر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع
داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جایی
محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عارزار بر خود هموار
نتوانست نمود و پا بندگی ناموس نیز مانع برآمدن از شهر گردید

رضا بقضا داده مستعد حفر اخرت گشته انتظار اجل موعود
 می‌دیدید تا آنکه هزاران و محصلان حامد خان بهادر پدیم برای طلب
 او رسیدند روایتی با سی تن و بقوای ن چهل تن که رفیق شفیق
 روز بیکمهی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر
 رفاعت او اختیار نمود و او بعد از فراغ نسل و دفاع اخیری از همه
 مردم خانه آتشی و بیگانه حاصل کرده رزاده شد بعده که بدرخانه
 دار الامارت رسید خواست بی بازده و بی مهاله اندرون درآید
 چو بداران و جمعی دیگر که در دربار بودند مانع آمده گفتند بپراق
 و آمده با دو نفر بیرون ابراهیم ملی خا بهر آشفتگی دست بر بپراق
 نموده چند نفر را همجا گشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم
 و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلالت و جاهالت او خود را از
 دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم ملی خان با جمعی که همراه بودند
 چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و زرقای او گشته و زخمی
 گردیدند تا آنکه جمعی کذب را گشته و زخمی ساخته خود را
 اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر
 از صدقات گوی و سنگ و کلوخ اطراف که داورید گشته گردید
 و هر او را بریده برآش او جدا جدا بر سر دروازه‌ها آویختند و آنچه
 بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بصیب اخلاف قول
 بتحریر آن نمی پردازد بعده که خبر گشته شدن هر دو برادر بر محترم
 ملی خان قائب بنادر سورت رسید خون برآوانش در دل درگ
 و ریخته او جوش زدن گرفت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و
 برآمدن از بند سورت بجایگاه رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پهلوجی نا مردار عزیز که دانه یازده هزار سوار برای
تقاضای چوتنه نواح مذکور از مدت یکسال همدگره نماند و تاخت
و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و محاربه
بهین آمده بود و دخل و باعی نمی داشت در بحال بقضای رستم
رستم علی خان با پهلوجی و غیره و عده مهربانی امیز نموده بعد از
صلح او را با خود رزق ساخت و پهلوجی نیز قابوی وقت را
از دست نداده امید آنکه مرهذه ها نقش طرف مغلوب را بطالع
خود میدادند و در هر صورت برای او نقش دو گش بود با فوج
خود روانت نمود و حامد خان بهادر از ششصد حرکت لغو رستم
علی خان بترتیب فوج پوداخته با تربخته آورده و موج نا
سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با درازده هزار سوار با حامد خان
پیوسته بودند برآمد بعد ز میدان فوج های هر دو طرف نزدیک
دریای مهبی مقابله و محاربه عظیم زدند و جمعی کثیر لشکر طرفین
کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر موج حامد خان
افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رستم حامد
خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و
رستم علی خان سادبانگ فتح نواخته به تفاوت یک دو گروه از حربیه
خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با موج خود نه بقول
مشهور پهلوجی را که نذیر غبار حرکت رستم علی خان در دل او
بود طرف خود به پیغام های اطف آمیز مائل ساخت و طفل

جنگ از مرزو نواخته با بمعرکه قتال گشتاشت و ازین طرف رحتم
 علی خان که بیشتر از مردم هزارار دیده قدیم الخدمت او کشته و
 زخمی گردیده بودند بمقابلہ پرداخت و دران حالت فوج پیلوچی
 برمر بهتر رحتم علی خان تاخت آورد و بعد زن و خوردی که از
 هر دو طرف بدیای آمد شکست فاحش بر فوج رحتم علی خان
 افتاد و رحتم علی خان کشته گردید درین مابین فعال چند روز
 مرهته فوج هر دو طرف دست بغارت زدند بازار احمد آباد و کاکین
 دراز کرده آنچه توانستند بقاراج بردند و آنچه از تاخت و تاراج غنیم
 و اشکری طرین بر برگشت خصوص برگشته بودند با اطراف آن
 و نواح دریای مہی چه نویسد که خون از چشم خانه خونبار جاری
 میگردد و بعد از آنکه این خبر به عرض محمد شاه پادشاه رسید مرند
 خان بهویدہ داری احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را
 آصفیاء نزد خود طلبداشته و بعد رحیدن مریند خان که بهویدہ داری
 احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که
 اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانه عظیم همراه داشت
 بسبب انتشار انواع معاہیر در برگشت سرکار مرند مذکور به
 بلند ریست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تساط
 کفار زیادہ میگردد و نرخ غله رو بگرازی گذاشت و مریند خان
 در شهر بطریق محصوران اشاعہ بدین آنکه در برداشتن تعدی
 مقهوران چشم پوشی و اغماض بکار برد به پیکار و تنبیه آن زمان
 نزدیک بهی هزار سوار جمع شده بودند نمی توانست پرداخت
 و تا دروازه شهر اکثر برگشت بتاخت و تاراج مرهته در آمد

دست خوش تاراجیان میگرفتند و بیواری از بیوپاردان و اهل
حرزه و کامبان موالدین سه گانه جلا وطن گردیده و در
نداشتند و بمرتبه ظلم و تعدی برساندند و بیوپاردان و صرافان دایمی
گذشت چون مبلغ کثیری طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر
ضروری نیکامنداشده بود به حسب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع
انها نبوده شده بود و جماعتداران برای تقاضای طلب خود هجوم
آوردند بر سر پرخاش و شوجی پیش آمدند آخر باندای تسلی و نادم
فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعتداران برات وجه طلب خود
بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواهند نوشته میدادند و آنها رفته
بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زرخود
تحصیل می نمودند و برگشت ببرنگر که نصیبه معموره پراز تجار و
قوم ناگران مشهور که لکها داد و ستد می نمودند در اینجا آبان بودند
و آن قطعه زمین از معموره های هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد
و کان موالدین سه گانه بود از تاراج غنیمت که صوبه داران بفرمان ساکنان
انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمد شاه
بادشاه رسید از تغیر سر بلند خان صوبه داری به قوندر سنگه
راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سر بلند خان دخل نداده
میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار
نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب
بادشاه گردید و تاصدقی حکم ملازمت نبود القصد که چنان صوبه
در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طوفان میر
حاصلی و وفور فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقامه شده

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرمندان تحفه و هدایا برای سلطان هفت اقلیم آورد بخش هندیان بود بمرتبه ویران گشته که تجار و بیشتر از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی نموده با طراب رفته براهگذاشته شدند مگر دوازده فصل الهی بفریدن مظالم برسد و مابقی نوحه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجه بران ماک امکنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردند .

باز بذکر بندوبست آصفجه که در صوبه

فرخنده بزیاد حیات آباد نموده می بردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بود مثل زمیندار بد اصل و انگیزا که برای تسخیر قلعه و محکم و مایای تصدیع و هر چه بر لشکر حضرت خلد مسکن در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطه بیان در آمده و دیگر مفسدان ذواح و جز و برگذات کوال و سرکار ابله گنجل و غیره که در اکثر برگذات از سرکشی زمینداران و متمردی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت بد تسخیر و تصرف بهادران احاطه در آمده و خاشاک کفر و ظلم اکثر حاکمان در دهنه گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راه ها از فتور و فساد رهنان و تاخیر و تاراج سرهنگه و زمینداران مفسد تردد مسافری و متردین متعذر بود راه ها بامن و آمان جاری گردید و بدعت چوتنه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم میگرفت و سوای آن فی حد ده روپیه بلام سردیس همگی از زمینداران در راه به تحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت هر هفته و ماه تغیر و تبدیل می یافتند فرمایشهای زیاده از حرم

رعایا مینمودند تصدیق و خفت بر حال عمل جاگیرداران خبر
میکند شست آصفجاه چنان نمود که عوغی از چوته و سینه حیدر زان
لقد از خزانه خود دست برایشاه بدهد و ده بوبه سر صد بابت
سردیسکه‌هایی که از رعایا میگرفتند بهای بدهد و بای که دستان
چوته و گماشته‌های سردیسکه‌های و اعدایی که از آنها این اذیت تمام
بر مسافرمین و مترددین و بیوپاریان میدادند از میان برداشته شد *

ذکر شمه از سوانح حضور نجات‌مند ۱۴

از جلوس محمد شاه پادشاه

احال بذکر شمه از سوانح حضور می پردازد - خلعت و
قامدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند
و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت همه خلعت و
فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد بولد دوسه فرزند که
از مشکوی محل خاص بهم رحیده زود و دیعت حیات نمودند حق
سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صدیقه محمد فرخ - به درامد
نمود آنرا مسمی با احمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدر شاه از
میر آتش که در غس خانه با زوجة خود خوابیده بود از اثر شعله
دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی و طبع از بظلم راعی
بود وقت شب در سخخانه آتش در گرفت زوجة او نام سوخته جان
بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر ملی خان تا برآمدن از میان آن
شعله آتش سوخته گردید هر چند در معالجه کوشیدند فائده
نه بخشید تا جهان را بدرود نمود *

از واقعه مرده احمد میر و عرض رسید که ترفکر مانگه پسر راجه
 اجیت مانگه قابو یافتند خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمده جهان سنان
 پدر را بنار ایوان درمقار و راجه جی مانگه نیز مدام از پسر خود
 باز چون صغری و خواهر زاده پسر دهده مانگه و پدر بوندی که او نیز
 از هشت سال زیاده نداشت و سوانس هراس آمیز از هر دو داشت
 بکشتن هر دو امر نمود جمعه خان عرف محمد هادی که چندگاه
 خطاب مرشد قیخان نیز داشت از ابتدا نشو و نما از دمنگرونیهای
 امالت خان خونری گرفته میشد بصفت امامت و تدبیر که از بهترین
 صفات انسانی و گل سرسبد سرخرونی و نجات دهنده است
 بانواع خوبی دیگر معروف بود موافق صفای ذیبت و حسن عقیدت
 در کار آما که نشان عاقبت بخیری او باب طاعت حق سبحانه و
 تعالی او را بدوات عظیم رسانده بود و در مورد داری ملک پردهست
 زرخیز بنگاه نزدیک قرن بعزت و آبرو پسر برده به نیکذاری
 زندگانی نموده و دیعت حیات سپرد - بعد که بعرض محمد شاه
 بادشاه رسید بر واقعه او افسوس نموده شجاع الدین خان خواش
 او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایات از مرده بود داری
 بنگاه مرحمت فرمودند - و صونه داری مانوه به تغیر دیا بهادر
 به محمد خان بنگاش بعنابت اضافه و اسب و فیل مقرر فرمودند -
 حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین
 در محاصره اصفهان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید
 بهسبب غلبه اعدایان و گرانگی غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید
 از شامت افعال خود به نورد بادیه عدم شدند سابق مجمل بزبان

قام داده باز بگذارش آن می بردازد - شاهزاده طهماسب پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر زندان قلعه با چند نفر معدود قلاب یافته بامند آوردن کمک خود را بگنجینه که وطن خود مازنی او بود رسانده هر چند بگرن آویخت لشکر که در مقابل خدمه مازنی که از سلطان حسین در ایام مهم نریگ بظهور آمده بود استدعای دادن کمک نموده موج طلوع آنرا چه بعد رسیدن آنجا که روز و برخاسته جنگ و جدل به بیان آمدن با افغانان هر چه از بلاد شیر خاکی و بنادر مفتوحه افغانان توانستند بر آورند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک منصوبه ایشان گردیدند چون از حمله موجات ایران بر سه چهارم صوبه ارغند و روسی دست نیافته بودند و جمله در شهر حاکم نشان علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل ماند نساک افغانان از یابی تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان محمود گردیده در این مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلی خان حاکم آنجا دست نیامت بعده به محمود خان وفات یافت اشراف نام که باختلاف قول خواهر زاده او میشد بجای محمود خان در هرات جلوس نمود او نیز مکرر برادر مشهد موج نشی و درود داند و باز نگردید تا آنکه اشراف خود با دست و بآچار بار حصار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برهه دواز و یک تیرانداز شمشیر بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمقام ره برداخت در آنجا که شاهزاده طهماسب بعد سو گردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین مدامات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا نهنه صوبه
هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه پادشاه بدیده مراجعت
نمود - درون آردان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از
تومان داران گرجستان و جمعی از نوج قزلباش و صحرا نشینان
مدارز پدشاه اطراف از شنیدن دولت محمود خان و قائم بودن حاکم
مشهد خود را نزد شاهزاده طهماسب رسانده بودند قریب ده دوازده
هزار سوار که پیشتر از آنها هدیه کارزار دیده و مدارز پیشه گرجستان
بودند فراهم آمدند چون در خزانه مزار حضرت امام علی رضا
علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم
از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد
سواهی آن از محصول برگذات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران
نذر آن مرتد منور نموده اند مال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد
و سواهی خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - آنچه از زبان
زادگان ثقه ایران و خادمان و جاروب کشان آن درگاه فیض آثار
بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از احاطه حساب جمع شده
بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق
عقیده اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام
صرف آن خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهند نمود سواهی از
فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان
درگاه است باقی آنچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر
لکوک در هر حال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی
دانسته است تصرف بدان نهیرمانند پادشاه سابق ایران خود را

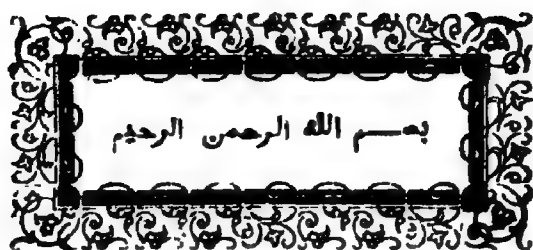
متاولی آن درگاه فیض آثار میکرد، در ایام مهر فتنه ارزربکه مملوک
 میشد موافق حشر، عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس
 ادعای قرض دستخط حضرت امام ملی شده بر می آمدن متصرف
 شده باز واصل خزانه میخواستند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی
 بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش
 بدو معاش بهم افزان مامور گردیده به شهادت رسید بدون اذن امام و
 منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته
 بتصرف خود درآورده بود آخر بناراج انعام در آمد و خود هم
 کشته گردید - درین احوال که ایام فکال خاندان مغوی بر رجوع دولت
 مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از رسیدن خبر نزدیک
 رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهران از روی عقیدت خاص
 التماس درخواست مدد از خزانه امام با قبضه گمان زمین فام
 و زر و مبارک که ملجای برآمد مرادات مستمندان و حصول
 شغای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانه آن زند خاندان
 مصطفوی است بصدق نیت روزا طی گرفته سه شب و روز
 باحاج و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعد که گمان رسید
 التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان
 خزانه فیض رحمان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع
 به نگاهداشت میا نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلت
 اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در
 حمله اول چهار پنج هزار افغان طعمه شمشیر قزلباش و سرداران
 گرجستان که از چند سال تشنه خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسب زده بود کشته گردید و
 لاش او را بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان
 بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و رحماندن مبلغی
 بخدام آنجا و بندوبست اطراف معبد و تحلیق تجار و رعایای
 مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق ترقی و نیاز خدمت
 بجا آوردند روانه اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت
 نیاروده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشتی زیاده فوجها بجا
 برای اخراج افغان و فوج روم تعیین نموده بعد مدت هشت و نه سال
 دربر آوایی ملک موروثی گردید •

لغایت شروع سنه چهارده به تحریر مجمعی از حوائج عهد
 محمد شاه پادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط
 بقای حیات و وفا نمودن نرسد آنچه اتفاق افتد به تطهیر
 تغییر و تبدیل وضع روزگار قلم رفیع خواهد داشت •

تمام شد





فهرست مردمان و مواضع و قلعه‌جات و آب‌هاییکه در اولین حصه
منتخب اللباب تصنیف خانی خان (خواتی خان) واقع شده‌اند
بترتیب حروف هجاء - اما نام‌هاییکه در یک صفحه مکرر آمده‌است
و در آن صفحه مکرر نوشته شده بیکه بر یکبار اکتفا کرده آمد
بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا
بر همگی حالات مرقومه آن صفحه آگاهی یابند - و نیز چونکه قلعه‌جات
بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز می‌شوند اسماء قلع و بحار
را جداگانه نوشته‌ام بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان
و دیگری برای مواضع و غیره •

• والله المستعان فی الابتداء و الاستنباب - و الیه المرجع و الاماب •

خان بود - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰

۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۸

۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۹

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۹ - ۳۲۷

۳۳۲ + ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

• حرف الف - مردمان •

آرام دل لویی - ۱۲۹ - ۱۳۰

آصف خان یمین الدوله مصر

اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد

۳۳	خواجہ ابوالمکارم - ۳۳	۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۰
	سلطان ابراہیم لودی قریباً روای	۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۷
	ہندوستان - ۳۵ - ۳۷ - ۳۸	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
	۳۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳	۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
	۵۵ - ۸۹ - ۹۳	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
	میر ابو البقا ۶۶	۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
	ابوالقاسم قلعه دار - ۹۹ - ۱۲۲	۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۳۰
	ابراہیم خان سور شوہر خواہر	۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
	ندنی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
	۱۱۳	۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۳
	ابوالمعالی - ۱۲۴ - ۱۲۹	۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۷۸۰
	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱
	ابراہیم خان اوزبک - ۱۶۶	آ - اہدیر ہائی قلعہ آہدیر - ۲۱۵
	ابراہیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸	آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
	۲۳۷	آنش خان نظام الملکی - ۳۱۸
	حکیم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸	۳۲۱
	شیخ ابوالفضل پسر شینج مبارک	ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد
	۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲	۹ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲
	۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱	ابوالغدا - ۱۰۰ - ۱۱ - ۱۳
	۲۵۴ - ۵۰۹	میرزا ابا بکر پسر میرزا میران
	میر ابوالقاسم تمکین - ۲۵۲	شاہ - ۱۷
	خواجہ ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۳	ابراہیم بیگ - ۲۵ - ۸۲

ابراهيم بيگ ملازم محبان دني	۲۷۹ - ۳۱۴ - ۳۱۹ - ۳۱۷
۷۰۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
ميرزا ابراهيم ادهم خواهرزاده	۳۵۴ - ۳۹۱ - ۳۹۸ - ۳۹۹
تقرب خان - ۷۱۵	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۹ - ۳۸۲
مير ابوالفضل معصومي - ۷۴۷	۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۴ - ۴۱۸
آپ روپ (دام نيل) - ۲۳۰	۴۲۴ - ۴۲۹ - ۴۳۰
سلطان احمد ميرزا - ۱۹ - ۲۲	۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۲۳-۲۴-۲۴	۶۷۹
احمد انبيل ۲۵-۲۷-۲۸-۲۹	ابراهيم خان مولد داز - ۳۴۴-۳۵۵
۳۲	ابو طالب پسر آصف خان
احمد سلطان معوي ۴۲	(شايد معخان) ۳۷۰ ۳۷۲
احمد شاه ۹۳	۳۸۱ ۳۸۹ - (شعب شين)
ميرزا احمد ترکمان - ۹۴	خواجه ابوالحسن مشهدي اشکر
احمد خان سوز حاکم پنجاب	خان - ۴۰۲ - (شف لام)
سکندر شاه شوهر خواهر عمادي	ابدال کافر - ۵۵۴
شاه - ۱۱۱ (شعب - دين)	ابوالفتح نورستاده نذخ خان - ۴۹۷
احمد جام قدس سره - ۱۱۵-۱۲۷	مير ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
مرد سلطان شامو ۱۱۷	۵۳۱ - ۶۵۰ - ۶۸۹
احمد خان يشابوري داماد شاه	قاضي ابومعید - ۵۲۲ - ۵۲۷
اتکه - ۱۳۵ ۱۴۳	ابوالقاسم پسر سيفخان - ۵۷۸
مير احمد خان پاره - ۱۷۶-۱۷۸	ابراهيم بکارل آدم نذر محمد خان
۹۳۲	۶۳۵

۴۴۵ - احمد بیگ برادرزاده ایرادیم	۴۰۲ - ارجن ولدراجده بیتلهلاس
۴۴۴ - خواجه ابو الحسن	۴۰۳ - نوم ازبکن
۴۵۸ - احمد بیگ پسر حداد	۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۵۲۱ - احمد خان نیازی	۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱
۵۵۶ - احمد بیگ ملازم علی مردان	۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲
۶۸۰ - حیدر احمد سعید	۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳
۷۰۸ - میر احمد خان ولد حیدر خان	۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴
۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۵ - میرزا احمد داماد قطب شاه	۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵
۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - اختیار خان قلعدار	۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶
۱۷۸ - اختیار الملک گجراتی	۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷
۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۷۹ - آدم خان	۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸
۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - آدی رام	۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹
۳۴۴ - ارادت خان وزیر	۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰
۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ارسلان آقا فرستاده شاه روم	۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۱ - احمد عییل صفوی شاه ایران	۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲
۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ - احمد عییل جلوانی مردان	۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳
۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۱ - احلام خان	۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴
۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ - احمد عییل جلوانی مردان	۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۳

۲۳۴ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۷۷

۲۷۹ - ۲۹۹ - ۳۳۷ - ۳۵۴

۳۸۰ - ۴۰۴ - ۴۲۶ - ۴۲۸

۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۹ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۶

۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۳

۴۷۱ - ۴۹۵ - ۵۴۸ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۲۱ - ۶۴۶ - ۶۸۵

۷۵۹ - (شف غین)

اعتماد الدوله پدرو نور ج. ان ۲۴۷

۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۳۲۵ - ۳۳۰

اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی

۲۴۸ - ۲۵۰ - (شف غین)

اعتبار خان (هندوی صاحب مدار)

۲۵۸ - ۳۳۳ - ۳۳۷

اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -

۲۷۶ - ۲۷۷

۵۹۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۶۰

۶۷۴ - ۷۰۵ - ۷۱۳ - ۷۵۹

احمد خان محمد معصوم - ۶۶۲

۷۵۲ - (شف میم)

اسحق بیگ - ۵۱۶ - ۶۱۶

۶۲۸ - ۶۲۹

اسمعیل نبیرا عادل خان - ۵۴۱

اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳

اسد الله برادر دیندار خان - ۶۱۷

میر اسحق پسر اعظم خان - ۶۸۵

میر اسد الله خان بخاری عرف

میر میدان - ۷۴۷ - (شف میم)

اصالت خان - ۵۵۲ - ۵۸۳ - ۵۸۵

۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴

۶۲۴ - ۶۲۷ - ۶۲۹ - ۶۳۱

۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۵۹

اعظم همایون - ۱۰۵ - ۱۱۰

خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵

۱۶۲

اعتماد خان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵

خان اعظم اتکه کولتاش خان

اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸

۴۲۳ - ۴۲۸ - (درین صفحہ اتمام)	۷۵۹ - ۳۹۸ - ۳۳۰ - خان
۴۳۱ - ۴۲۹ - (افغانان امت)	۴۶۲ - اہماد خان (دیگر)
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۳۹	۴۶۲ - اہماد خان ترکمان قزلباش خان
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۹	۴۷۲
۴۴۳ - ۵۹۲ - ۵۸۰ - ۵۷۰	۵۷۷ - امام اعظم رح
۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۷	۴۸۱ - اہماد خان صوبہ دار پشاور
۷۲۷ - ۷۲۹	۴۰ - ۵ - آغز خان پسر قرا خان
۴۹۰ - ۲۶۱ - ۲۶۱ - ۲۶۱	۵۰ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - افغانان
۴۴۰ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۹۲	۴۴ - ۴۳ - ۴۱ - ۵۵ - ۵۲
۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۴۳ - ۴۳۲	۸۴ - ۸۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۲ - ۷۱
۷۴۰ - ۵۴۷ - ۵۱۰	۹۵ - ۹۴ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۵
۷۴۹ - ۷۴۱ - ۳۵۸ - (انتخار خان)	۱۰۳ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۹۷
۳۹۲ - آقا افضل	۱۱۳ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷
جلال الدین محمد اکبر بادشاہ	۱۲۱ - ۱۱۸ - ۱۱۵ - ۱۱۴
مرش آشیانی - ۱۱۵ - ۱۱۴	۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶
۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۹	۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹
۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۸ - ۱۲۷	۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸
۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱	۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹
۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷	۲۵۲ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷
۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴	۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۵۸ - ۲۵۷
۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹	۳۷۹ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۵۸ - ۱۵۷	۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴

النفوا مادر بوز در خان - - - ۸	۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳
۱۳	۱۷۴ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸
میرزا الخ بیگ پسر میرزا شاه رخ	۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۳۵ - ۳۸	۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۷۹
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۰۷	۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۸۹ - ۱۸۵
آلہ وردی خان ترکمان - ۳۱۸	۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۴
۵۰۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۸۵	۲۱۳ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱
۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۶۲ - ۶۹۱	۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۶ - ۲۱۳
۶۱۴ - ۷۵۹	۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۱ - ۲۲۰
آلہ یار خان - ۵۵۹	۲۳۱ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۶
النفات خان وند میرزا رستم مقوی -	۲۳۷ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۲
۵۹۶	۲۴۶ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۱
النفات خان پسر اعظم خان - ۶۲۱	۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۴۹ - ۲۴۸
المانیان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۷	۲۶۲ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۵۶
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۹	۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳
۶۷۰ - ۶۷۱	۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳
میرزا امینا مورخ نامش میر محمد	۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۸۴ - ۴۱۰
امین - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۲۴۹	۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹ - ۴۲۱
امین خان کوا - ۲۳۷	۵۸۲ - ۵۸۵ - ۶۰۵ - ۷۱۴ - ۷۳۲
امام قلیخان فرمان موغنی توران	۷۳۸ - ۷۵۷
بران نذر محمد خان - ۲۶۰	اکبر خاں (دیگر) از اولان شاهجهان
۲۶۱ - ۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۱	۵۹۲

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶

۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲

۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴

۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹

۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹

۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱

۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹

۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹

۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹

۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹

۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹

۷۵۹-۷۶۰

اوژن خان - ۱۰

اوژن حسن ترکمان - ۱۸-۲۵-۲۷

۲۸

اردیسنکهه پسر راجه مالدیو -

۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پسر جرجان پسر ارخان -

۴۲۶

امرسنگهه زمیبدار - ۴۴۰-۴۰۱

۴۰۲-۴۰۳

امام دای بیگ پسر جرمشید بیگ -

۴۲۱

راجه امیر سنگهه - ۴۸۵

امام قلی یوز باشی ملازم شاه

ایران - ۷۱۰

امیر خان - ۷۵۳

انچه خان ثانی - ۳

انی رای - ۴۳۱

انوپ سنگهه - ۴۳۳

اورنگ زیب علاءالدین خلد مکانی

خلد آرامگاه - ۲۷۳-۲۵۵-۴

۲۸۷ - ۲۹۹ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۹۹ - ۳۹۸ - ۴۲۵ - ۴۷۳

۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳

۵۱۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲

قلعه اژک - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۳۷۱

اژک - ۳۷۱

اژاره - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

صوبه اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۹ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۶۷۲

اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹

بلده آچہ - ۵۴۸

احمدنگر - ۶۴ - ۷۹ - ۱۹۶ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۶۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۳۲۹ - ۴۹۵ - ۵۲۱ - ۵۲۹

صوبه احمد آباد - ۹۷ - ۷۳ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱

۱۴۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸

۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۹۴ - ۲۹۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۹ - ۳۳۷

۲۴۵ - ۲۴۹

اورد بھنگھہ پھر راناسانگا - ۲۷۸

اوگر میں کچھوواہہ تھانہ دار - ۶۴۹

اھتمام خان داروغہ - ۴۳۱

ایرج پھر فریدون - ۷

ایلامر - ۱۳

ایجل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴

ایرج خان - ۷۲۵

• مواضع وغیرہ •

آذر بانیجان - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۶۲

قلعه آخیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آخیر - ۲۰۴ - ۳۷۱

بلدر آچہی - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۴۹ - ۵۵۹

دریای اژک - ۴۹ - ۶۴۹ - ۶۷۴

۹۸۰

قاعۃ انوار - ۴۳	۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۵۷ - ۳۳۸
دار الخلافت اکبر آباد (آگرہ)	۴۲۶ - ۴۰۴ - ۳۹۳ - ۳۹۲
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶	۵۴۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۴۴۵
۶۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳	۵۹۳ - ۵۸۲ - ۵۶۷ - ۵۴۸
۸۴ - ۸۵ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰	۶۴۶ - ۶۴۱ - ۶۲۰ - ۶۰۷
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷	۷۱۳ - ۶۹۳ - ۶۸۰ - ۶۷۲
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۱۹	۷۵۳ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۹
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۵۱	قاعۃ احمد نگر - ۲۰۸ - ۲۰۵ - ۲۰۰
۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۳	۲۱۵ - ۲۹۱ - ۳۰۵ - ۳۲۰ - ۳۹۵
۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۱۹	قاعۃ احمد آباد - ۳۲۲
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸	اختری - ۲۸ - ۲۹
۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹	آدی دور - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۷۸ - ۲۷۹
۲۶۴ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۲۹۷	قاعۃ اداس - ۴۳۷
دربین صفحہ ذکر مختار از ندیالہ دار	ازد بیل - ۱۸ - ۶۹۷
احمد - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۳	ارغون - ۳۶
۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸	احلام آباد نزدیک آباد - ۴۵۴
۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۴	احلام آباد - ۵۶۸
۴۰۶ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵	احتر آباد - ۶۵۵
۴۴۲ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۷۳	امتنبول - ۷۳۰
۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۴۱ - ۵۶۶	اصفہان (صفہان) - ۳۰۰ - ۵۵۴
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۶	۵۵۵ - ۵۵۹ - ۵۶۹ - ۵۷۵ - ۶۲۱
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹	۶۴۰ - ۶۴۵ - ۶۸۴ - ۷۲۳

قاعه انگي ... ۵۳۰	۷۰۱ ۷۰۰ -- ۶۸۵ -- ۶۸۰
اندراب - ۶۱۵	۷۲۸ - ۷۱۴ - ۷۰۹ - ۷۰۷
ازد جو - ۶۳۸ - ۶۳۶	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۴۴ - ۷۴۹
اورچان - ۱۶	قاعه اكبر آباد (آگره) ۵۳ -- ۱۰۴
اوركفت - ۶۳۳ - ۶۹	۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۱۸ - ۱۶۵
اوردیسه - ۱۶۷ - ۲۱۲ - ۳۹۱ - ۵۸۳	۵۱۶ -- ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۲۵۰
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۶۷۲	۲۸۷ -- ۵۴۰
صوبه اوس - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۶۷۲	اكبر پور - ۳۳۹ - ۱۴۱ - ۳۷۷ - ۵۳۸
قلعه اردك گدر - ۴۹۳ - ۵۲۱	الور - ۸۴
۵۳۶ - ۵۳۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴	صوبه آله آباد - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶
۷۵۰ - ۵۴۱ - ۵۴۰	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۸۸ - ۲۲۸
قلعه اوانچه - ۵۰۶	۳۵۴ - ۳۹۸ - ۳۷۱ - ۳۷۰
قلعه اوسه - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۷	۶۷۲ - ۶۱۰
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	قاعه آله آباد - ۲۳۶
ايران - ۳ - ۴ - ۷ - ۵۰ - ۴۴ - ۴۵	آله باس - ۳۴۷
۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۱۰۶	حصار امرکوت - ۱۲۷
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	بلده انزار - ۱۵
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴	ولایت اوندجان - ۱۹ - ۲۲ - ۲۴
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۶۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰	۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۳۶	۶۷۰
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۶۲	قلعه اوندجان - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰	پرگنه انگواه - ۵۲۴

مکاني - ۲-۱۶-۲۰-۲۱-۲۲	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۳ - ۳۲۵
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸	۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳	۳۵۳ - ۳۱۳ - ۳۱۰ - ۳۵۴
۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۱	۴۷۱ - ۴۷۳ - ۵۱۶ - ۵۱۹
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸	۵۵۳ - ۵۴۳ - ۵۴۹ - ۵۵۵
۴۶ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۱ - ۵۲	۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷
۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶	۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲
۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳	۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹	۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷
۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷	۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳	۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲
۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹	۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷
۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱	۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷	۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳	۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹	۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵	۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱	۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷	۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳	۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹	۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵	۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱	۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷	۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳	۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹	۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵	۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱	۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷	۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷
۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳	۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲
۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷
۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵	۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷	۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳	۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹	۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲
۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵	۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲
۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷	۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷
۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳	۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹	۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵	۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱	۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷	۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳	۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹	۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲
۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵	۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱	۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷
۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳	۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹	۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵	۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲
۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷
۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷	۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳	۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹	۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵	۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱	۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷	۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷
۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹	۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷
۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵	۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱	۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷	۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲
۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳	۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹	۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵	۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷
۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱	۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲
۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷
۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳	۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹	۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵	۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷
۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲
۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳	۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹	۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵	۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷
۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱	۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷	۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳	۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵	۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷
۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷	۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳	۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹	۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲
۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵	۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱	۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲
۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷	۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷
۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳	۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹	۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷
۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵	۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱	۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷	۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳	۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹	۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱	۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲
۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷	۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷
۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳	۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹	۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵	۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲
۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱	۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷
۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷	۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲
۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳	۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷
۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹	۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲
۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵	۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱	۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲
۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷	۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷
۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹	۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵	۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲
۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱	۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷	۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲
۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳	۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷
۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹	۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵	۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱	۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷	۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷
۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ -	

میرزا میر خوردار [خان عالم] خلف	بامرکشمیری - ۴۰۸
میرزا عبد السلام - ۲۶۰ - ۲۶۲	باقیخان - ۵۹۸ - ۵۷۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰
خواجہ میر خوردار رزق پندی صاحبان	میدن باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵
میرزا است خان - ۳۶۰	بدین افغان - ۶۳
میر برنگه میر ترک - ۴۱۶ - ۴۲۲	بجلی [نام توپ] - ۴۵۷
شیخ برهان الدین قطب عالم	بحری بیگ الملقی ایران - ۴۱۰
میرزا محمود جهانیاں - ۵۴۸	۴۱۹ - ۴۲۲
راجہ بدر ماحیت راجہ گوالدیار	بخت الملوک بدرنگ عمه جهانگیر شاہ
۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷	(محمد سلیم) - ۲۲۶
۳۰۹ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸	بداف خان فاجار - ۱۱۹
۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	بداف بیگ ترکمان - ۲۵۸
۲۳۶	میرزا بدیع الرحمن پسر میرزا
دارا بکر راجہ بدیع الملک چنور بدین	بدیع - ۳۲۶
راجہ بدیع الملک - ۱۲۳ - ۱۲۴	بدیع الزمان - ۱۲۳ - ۱۲۴
راجہ بدیع الملک - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۵۰۶	بدیع الملک - ۳۷۶
۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۲۲ - ۵۳۰	راجہ بدیع الملک - ۶۸۰
بدیع الملک - ۵۷۵	برکل - ۱۳
۵۷۷ - ۵۷۶	شیخ برهان الدین - ۲۴ - ۲۱۴
بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸	خواجہ برفس - ۷۶
دلند خان خواص - ۳۸۰	برهان نظام شاہ احمد نگر - ۷۹
مجددی بلال شمشیر خان - ۴۶۲	روح امی نوکر خان زمان - ۱۳۹
	برهان الملک - ۱۸۸

۲۰۸	بغاری نایب افضل خان - ۲۹۱
بهادر دل و صحراراجی عالی (ملطان)	۳۸۹-۲۹۱
بهادر (۲۱۴-۲۱۵)	بندیله - ۴۳۸ - ۵۵۴
بهادر شاه خلد منزل - ۲۵۵-۵۹۴	بوزجرخان از اجداد چنگیزخان
بهرجی زمیندار بکلانه - ۲۹۳	بن الذقوا - ۷-۸-۱۳
۵۴۶-۵۶۳-۵۶۱-۵۶۴	بوتا خان بن بوزجرخان - ۸-۱۳
راجا بهیم - ۳۱۷-۳۴۵-۳۴۶-۳۵۲	بهارخان - ۳۷-۱۱۰۰
بهار بانو بیگم مبدیگجه انگیرشاه -	سلطان بهلول لودی - ۶۴-۸۷
۳۵۸	۱۱۳
بهارت سنگهه بندیله - ۳۰۷	ملطان بهادر گجراتی - ۷۴-۷۳-۷۴
بهادر خان رودله - ۳۰۷ - ۳۰۹	۷۵-۷۶-۷۷-۷۹ ۸۰-۸۲
۶۹۵	شیخ بهلول - ۸۲
بهادر خان - ۴۵۸-۴۶۵-۵۱۴	بهادر خان اوھانی مخاطب به
۵۲۰-۵۲۱-۵۲۹-۵۷۸-۵۸۵	ملطان محمد - ۸۹
۵۸۷-۵۸۹-۶۰۹-۶۱۳-۶۲۳	بهرام میرزا برادرشاه طهماسب -
۶۳۱-۶۳۳-۶۳۸-۶۴۹-۶۵۹	۱۱۸
۶۶۱-۶۶۲-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷	بهادر خان برادر خانن زمان - ۱۵۴
۶۷۸-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۷۵۵	۱۴۵-۱۷۰
۷۵۹	راجہ بهاری مل - ۱۵۹-۲۳۸
بهار سنگهه بندیله - ۳۰۹ - ۳۳۳	راجہ بهگوان داس - ۱۷۷-۱۸۶
۵۹۱-۶۰۶	۱۸۹-۲۳۸-۲۴۵
بہاول - ۳۱۲ - ۳۱۹	بہادر خان بدیرا برھان نظام شاہ -

۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲	بهروز خان نظام الملکی - ۴۲۵
۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶	بهادر خان بهر دریا خان - ۴۳۱
۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱	۴۳۲ - ۴۳۳
۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵	بهلول خان - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۷۹
۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹	۴۸۰
۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹	راجه بهائی - ۴۹۰
۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴	بهیم نرائین زمیندار - ۵۰۷ - ۵۹۰
۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵	بهادر بیگ - ۵۱۵
بی بی بائی زن حلیم شاه - ۱۰۷	بهادر افغان - ۵۲۲ - ۵۲۳
راجہ بیڑل (بیڑر) - ۱۹۱ - ۱۹۲	بهلول بیجاپوری - ۵۲۲ - ۵۲۵
۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بهوجراج حارس ارجمند - ۵۳۹
بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل	بیگم - ۵۴۲ - ۵۴۵
۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲	بهادر بیگم پسر راجہ جگت سنگھ -
بد سنگھ راو - ۳۱۸	۶۱۵ - ۶۹۲ - ۶۹۳
بدرم بیگ بخشی - ۳۳۹ - ۳۴۱	بهرام خان پسر نذر محمد خان -
۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۴۴	۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱
راجہ بیگم لداس - ۴۱۹ - ۴۱۷	۶۳۵ - ۶۵۹
۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۸۸	مولانا بیگم (فدا بی شاعر) - ۴۴۴
۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۶	بدرم خان خاندان خان بیگ -
بدرم زمیندار (دراتمند خان)	۷۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰
پسر بهرجی - ۵۴۴	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
بیگ ارغلی خان سردار نامی	۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱
توران - ۹۶۱ - ۹۶۵ - ۹۷۰	

• مواضع و غیره •

دایانته ۳۸

بارقه - ۲۳۹ - ۲۳۵ - ۲۹۰

۶۸۴ - ۶۱۹

بالا پور - ۲۸۲ - ۳۰۵

رلاکوات - ۲۹۲ - ۳۱۱ - ۳۳۹

۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۶۰ - ۳۹۲

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۷۳۱

دان گنک - ۳۲۰

دامه بامیان - ۳۱۰

پرگانه باهل - ۳۴۹

باغ حسن اندال - ۵۶۹

باغ آهو خاند کابل - ۵۶۹

باغ گنجعلي - ۶۹۲

آب بچاره - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵

۵۴۷ - ۵۹۰ - ۶۳۳ - ۶۳۶

۶۴۵ - ۶۷۰

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۹

۴۱ - ۴۹ - ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۹

۴۰۳ - ۵۴۹ - ۶۰۸ - ۶۰۹

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۸

۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰

۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۹ - ۶۵۰

۶۷۳ - ۶۷۵

دورگه پیران پور - ۶۷ - ۷۵ - ۷۹

۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۸۳ - ۱۸۸

۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۳

۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۵۶ - ۲۶۲

۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۷ - ۲۹۲

۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷

۳۱۸ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴

۳۵۶ - ۳۷۲ - ۳۸۳ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۱۲

۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۴۸ - ۴۶۷

۴۸۳ - ۴۹۰ - ۴۹۵ - ۵۰۰

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۵۰۸

۵۶۲ - ۶۷۴ - ۷۰۳ - ۷۲۹

٩١١ - ٩٠٨ - ٥٩٠ - ٤١٠	صوبه برار - ١٩٥ - ١٨٨ - ١٦٠ - ١٩٥
٩٢٨ - ٩٢٢ - ٩٢٠ - ٩١٩	١٩٩ - ٢٠٨ - ٢٠٤ - ٢٧٩
٩٣٤ - ٩٣٢ - ٩٣١ - ٩٢٩	٢٩٨ - ٢٩٣ - ٢٩٢ - ٢٨٢
٩٣٤ - ٩٣٢ - ٩٣٨ - ٩٣٧	٣٨٣ - ٣٥٩ - ٣٤٢ - ٣٢١
٩٤٩ - ٩٤٧ - ٩٤٩ - ٩٤٥	٤٩٢ - ٤٨٣ - ٤١٨ - ٤١٢
٩٩٠ - ٩٥٧ - ٩٥٩ - ٩٥٠	٧٠٩ - ٩٧٢ - ٥٠٧ - ٥٠٢
٩٧٠ - ٩٦٩ - ٩٦٦ - ٩٦١	٧٤٩ - ٧٣٥
٩٨٢ - ٩٧٤ - ٩٧٣ - ٩٧١	٣٣٨ - ١٨٧ - ٣٣٨
٧٥٧ - ٧٥٤ - ٧٥٣	٩٨٩ - ٥٥٦ - ٤٤٨ - ٩٨٩
بلخار - ١٢	٧١٩ - ٧١٨ - ٧١٣ - ٧١٠
نامد بلخ - ٩٣٠ - ٩٣٢ - ٩٩١	٧٢٧
صوبه بنکاله - ٩٨ - ٧١ - ٨١	دولت بشارت - ٥٦٣
٩٣ - ٩٢ - ٨٣ - ٨٢	دستگاه تماشاخانه عراق - ٩٤٢ - ٩٥٥
١١٠ - ١٠٢ - ٩٩ - ٩٥	نصره - ٥٢٧
١٨٥ - ١٨٣ - ١٤٥ - ١٣٥	نزدان - ٥٧٩ - ٥٧٥ - ٥٧٣ - ٥٧٩
٢١٧ - ١٣٩ - ١٣٩ - ١٨٩	قائم بنفدای - ٥٧٩
٢٥٩ - ٢٤٨ - ٢٣٤ - ٢٢٢	حصار بقال - ٤٢
٢٩٨ - ٢٩٦ - ٢٩٠ - ٢٥٧	ولایت بکله - ١٧٨ - ٢٧٩ - ٢٩٣
٢٤٢ - ٢٣٧ - ٢١٢ - ٢٧٣	٢٤٦ - ٢٩٠ - ٢٢٩ - ٢٢٤
٢٥١ - ٢٥٠ - ٢٤٩ - ٢٢٢	٢٩١ - ٢٩٢ - ٢٩٤ - ٢٩١
٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٥٢ - ٢٤٢	٩٨٣ - ٩٧٣
٢٩٨ - ٢٨٨ - ٢٨٧ - ٢٨٢	بلخ - ٢ - ٩ - ١٣ - ١٢٢ - ٢٠٢

۹۸۸ - ۹۸۷	۵۵۹ - ۵۵۸ - ۴۷۰ - ۴۶۸
۴۴۰ - بهاندون	۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۷
۴۶۳ - قلعه بهالکي	۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۵۸۸
۵۳۰ - ۵۲۶ - ۵۲۳ - آب بهنورا	۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۸۰ - ۶۷۲
۵۲۵ - بهالکي	۷۴۱ - ۷۳۰
۱۱۰ - ۱۰۴ - ۸۰ - ۵۷ - ويانه	۴۱۸ - بنديل كهنته
۱۱۲	۶۸۳ - ۵۹۷ - بنارس
۱۴۲ - ۷۴ - ۷۳ - قلعه بيانه	۶۸۷ - بنگش رو
۹۵ - بيشه	۱۹ - بهرام (صهرام)
۱۶۰ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - مرگار بيجا گنده	۸۹ - ۷۲ - ۷۱ - ۶۴ - صوبه بهار
۱۶۱ - ۱۴۷ - " "	۱۶۶ - ۹۵ - ۹۳ - ۹۲
۱۷۵ - ديگانير	۲۴۸ - ۲۲۱ - ۲۱۹ - ۱۶۸
۷۳۹ - ۵۲۵ - ۴۵۸ - ۱۹۶ - بيدر	۳۹۸ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۲۵۲
۲۰۵ - ۲۰۴ - صوبه بيجا پور	۵۸۳ - ۵۴۵ - ۴۷۲ - ۴۶۸
۲۸۷ - ۲۱۵ - ۲۰۸ - ۲۰۷	۶۷۲ - ۶۶۱
۲۴۴ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۲	۱۷۶ - ۸۰ - ۷۹ - مرگار بهرنج
۳۸۵ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۷	۱۸۷ - ۱۷۷
۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۳۵ - ۴۰۴	۱۹۶ - ۱۸۹ - ۱۷۸ - ۱۶۱ - بهکر
۴۶۶ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۱	۱۸۴ - قلعه بهکر
۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶	۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۵۶ - بهنير
۴۹۵ - ۴۸۹ - ۴۸۳ - ۴۸۰	۵۸۰ - ۵۰۱
۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷	۵۶۹ - ۴۶۱ - آب بهت

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۷۹

قوم پرتکال - ۳۰۹

راجہ پرتھی راج رائہور - ۴۱۶

۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۰۱

پرورش خان دارہہ - ۴۶۱

پرتھی راج ازاول ججہار - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۶۸

پرتاب مذکورہ - ۵۴۴ - ۵۴۵

پرتھی راج زمیندار - ۵۸۷

پورنمل راجپوت - ۹۹ - ۱۰۱

پیر محمد خان (ملا پیر محمد

شروانی فاضل دکنی) - ۱۳۷

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶

۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۷۶ - ۲۳۸

● مواضع وغیرہ ●

ہانی پت - ۵۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۸۵

پایان گھاٹ - ۴۵۱ - ۵۰۲

۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶

۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰

۵۳۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۶

پرگنہ بیر - ۴۳۰ - ۴۶۶ - ۵۰۰

۵۲۹

قلعہ پنجابور - ۴۱۴ - ۷۵۷

دیضاپور - ۴۸۷

پرگنہ بداول - ۵۶۴

● حرف پے - مردمان ●

رانی پارتھی زن ججہار - ۵۱۴

۵۱۹

خواجہ ہارما - ۶۶۱

پتنگ راوندکھنی - ۳۱۹ - ۴۲۸

سلطان پرویز پسر جہانگیر - ۲۴۶

۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۶

۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

هرگند پونار - ۵۶۴	قصبة پتن - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶ - ۱۷۸
قصبة بھول مری - ۴۷۶	پتندہ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۶۱ - ۲۷۸
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۶۹	۳۴۶ - ۴۶۸ - ۵۶۸
۶۲۱ - ۶۴۱ - ۶۴۶ - ۶۵۸	قلعہ پوناہ - ۲۱۲
۷۳۶	قصبة پرندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵
بندر پنگو - ۴۱۰	قلعہ پرندہ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۵۵۲
بندر پنچال - ۴۹۳ - ۶۱۷	۵۳۷ - ۵۳۸
<hr/>	
* حرف تاء - مردمان *	
تاتار بحر انجد خان - ۳	پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
تاتار خان قلعه دار - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۳	۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲
تاج خان - ۹۳ - ۹۴	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹
تاج خان حاکم منبھل - ۱۰۶	۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۱
تاج خان کرانی - ۱۱۰	۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹
تاجیکان - ۶۸۶	۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۸۵
ترک بن یافت بن حضرت نوح	۱۹۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
علیہ السلام - ۳	۲۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۸
تراغی - ۱۳	۳۳۰ - ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۷۱
ترک بن بیگ قلعه دار جہاندار	۳۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۵۵۷
قوم ترکمان - ۹۳	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۷۳
	پنج شیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
	آب پورنا - ۳۱۶ - ۳۱۸
	پونہ - ۴۳۵

۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۱

۲۳ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۶

۵۴ - ۷۰ - ۹۷ - ۱۱۶ - ۱۱۸

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۲۴۴

۲۹۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۶

۵۴۶ - ۵۵۲ - ۵۷۷ - ۶۹۵

۶۶۹

تیمور تاش از اجداد امیر تیمور

صاحب نزاران - ۷

تیمور سلطان (دیگر) - ۴۳

تیرانداز خان ۵۸۹

قاضی تیمور رئیس غور - ۶۵۱

تیمور بیگ - ۷۲۶

* مواضع و قبور *

تاجیک - ۴ - ۲۳۶

تاشکان - ۱۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۳۳

قلعه تارا گنده - ۵۸۳ - ۵۸۷

تبریز - ۱۷ - ۱۱۹

دریای تبتی - ۲۱۴ - ۳۱۷

تردبی بیگ خان - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲

تریت خان - ۴۷۲ - ۵۹۷ - ۵۸۲

۵۸۷

ترکان - ۶۸۶

تقرب خان دکنی - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۳ - ۶۴۹

ملاتی حیدر آبادی - ۵۲۲

حکیم داود تقرب خان - ۶۷۹

۷۱۵ (شف دال)

تور پسر نریدون - ۷

تومند خان پسر بایسنقر خان

۸ - ۱۳

تولی خان پسر چنگیز خان - ۱۱

تونون (التون) خواجه - ۲۵

تواجه تودرمل پیشکار - ۱۵۵

۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۷۱۴ - ۷۳۲ - ۷۳۸

رای تودرمل افضل خانی - ۵۸۰

۵۹۶ - ۶۱۷ - ۶۷۱

امیر تیمور صاحب قران - ۲ - ۴

۶ - ۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

تہار - ۴۷

قصیدہ تیوہ - ۵۴۸

تیمور آباد - ۶۹۱

* حرفی تے - موضع *

مردہ نہاہ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۶

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۶۷۳ - ۷۰۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثریا بانو بیگم - ۳۹۶

* حرف جیم - مردمان *

جان علی بیگ - ۲۵

جانان بیگم دختر عبد الرحیم

خانخازان - ۲۱۳

جانبدار خان - ۱۹۲ - ۳۲۶ - ۵۵۲

راجہ جام - ۲۹۵

جالدرار - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۳

۴۲۷ - ۴۴۵

جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۴۴۴ - ۵۰۲

ولایت تبت - ۵۴۶

ترکستان (مغولستان) (مغولستان)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۶

(شف مہم)

ترمذ - ۱۲۹

ترمک - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۶

۴۸۶

قلعہ ترمک - ۵۴۴

مردہ تلنگانہ - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۶۷۲

قلعہ ندی - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰

۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۶۰

۲۶۴ - ۲۹۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۳۱ - ۵۴۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۶۳۳ - ۶۶۱ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۵۷

توندابور - ۵۳۸

میرجعفر آذربادبی - ۷۴۰	۴۱۲ - ۴۲۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰
راجه جغت سنگهه پسر راجه	۶۷۸ - ۶۸۱
مزنه سنگهه - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴	جانبهان پسر خانبهان - ۴۴۲
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳	جانی خان قورچی باشی ایران -
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹	۶۴۵
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	جبار بیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹	جبهه دار سنگهه بوندیله - ۴۰۶
هکدیو برادرگر جای زن جادورانی	۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
۴۲۷ - ۴۲۸	۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
جگناتهه رانهور - ۴۷۹	۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
هکراج - ۴۹۹	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
جلال خان سلیم شاه پهر شیر خان	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۶۸
۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شفس)	راجه جهونت سنگهه - ۱۵۹
جلال خان جلوانی - ۱۰۱	۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
مید جلال - ۲۵۱	جهونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
جلال برادر بهادر خان - ۴۴۳	جعفر کذاب - ۱۹۶
مید جلال مخدوم بهائیان خلف	مید جعفر - ۳۴۳
مید محمد رضوی - ۵۴۷	مید جعفر بخشی - ۳۵۷
۵۴۸ - ۵۹۲	جعفر خان میدر بخشی پسر
مید جلال بخاری مدر الصدر	صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸ - ۵۸۲
خلف شاه عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹	۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۹۳
۶۶۰	۷۰۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹

جمال خان امير - ۸۷ - ۸۸	حوجک بيگ اوزبک - ۹۲۹
جمال الدين حسين - ۲۱۵	ميرزا جهانگير پسر امير تيمور
محمد شيد خان حبشي - ۳۸۴ - ۳۱۹	۱۴ - ۱۹
جمال محمد خواص - ۳۷۶	ميرزا جهانگير پسر عمر شيخ ميرزا
محمد بيگ - ۹۲۱	داد فرديوس - کاني
مير محمد عرف مير محمد امين	بابه شاه - ۲۵ - ۲۹ - ۲۷
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۲۸۲ - ۱۰ - ۵۴۶	۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۶
مير محمد معظم خان وزير - ۷۵۰	ابو المظفر نور الدين محمد
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴	جهانگير پادشاه جنت مکاني
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۹	اصل نامش محمد سليم - ۹۸
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳	۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۲
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶	۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸
سلطان چند برلاس - ۷۲ - ۸۰	۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
۹۱ - ۹۲	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰
جوينه دلت بلدوز خان - ۷	۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴
جوهي خان پسر چنگيز خان	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۴
۱۱ - ۱۲	۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹
جوهي اوزبک - ۳۰	۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲
جوهر حبشي داماد غفور حبشي	۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۳۲۰	۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
جواهر خان ناظر - ۳۶۲ - ۳۶۴	۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰
۳۶۹	۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۵۹۸ - ۵۹۱ - ۵۰۸ - ۴۹۰	۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۹۷
۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹	۴۱۲ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷
۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶	۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۱۵ - ۴۱۴
۷۰۶ - ۷۰۵ - ۶۸۱ - ۶۴۱	۴۲۹ - ۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴
۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۳۰	۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۳۰
جیدال برادر رازا - انکا - ۱۷۱	۴۴۲ - ۴۳۹ - ۴۳۷ - ۴۳۴
راجه جید سنگهه - ۱۸۴ - ۱۸۳	۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۴
۴۹۱ - ۴۷۵ - ۴۴۳ - ۴۳۱	۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۳ - ۴۶۲
۵۸۵ - ۵۴۵ - ۴۹۹ - ۴۹۵	۴۷۳ - ۴۷۲ - ۴۷۰ - ۴۶۷
۶۹۰ - ۶۰۴ - ۵۸۹ - ۵۸۷	۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۴
۷۵۹ - ۷۰۱	۴۸۸ - ۴۸۴ - ۴۸۱ - ۴۸۰
شبخ جیون قطب الدین خان کورک	۴۹۵ - ۴۹۹ - ۴۹۷ - ۴۹۰
جهانگیر شاه - ۲۱۹ (شفق)	۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۱ - ۴۸۰
ملا جیون مسجد امامیه - ۵۹۳	۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۲ - ۵۴۱
	۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۴۷
	۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۱۸ - ۵۹۷
	۷۵۷

• مواضع و غیره •

فصله جاندور - ۱۲۷ - ۴۰۸	۸۳ - ۸۲ - ۸۱
(ازین کلمه شروع چند اعجاز)	۴۹۱ - ۴۴۷ - ۴۴۶
است (جام - ۱۸۷ - ۵۸۲)	۴۹۲
جالد - ۴۳۰	جهان آرا بیگم بیگم صاحب صبیح
پرگده جدرار - ۵۵۲	شاه جهان - ۲۷۸ - ۴۹۶ - ۴۰۰

۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵	جلال آباد - ۶۹۴ - ۶۹۹
۲۱۵ - ۲۱۴	آب جمنا - ۱۴۲
خاندان چاوریہ - ۶۲	جانیئر - ۳۸۳
چغتیا خان - م - ۶ - ۱۱ - ۱۲	قلعہ جانیئر - ۵۲۱ - ۵۳۹
۱۹ - ۱۳	مرکار چونیور - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰
قوم چغتیا اولاد چغتیا خان - ۲۱	م - ۹۷ - ۱۹۷ - ۲۱۹ - ۵۸۸
۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴	۶۴۲ - ۶۸۵
۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲	جودھ پور - ۲۳۶
۹۶ - ۹۴ - ۹۱ - ۸۵ - ۸۳	قلعہ جودھ پور - ۱۵۹
۱۲۳ - ۱۱۹ - ۱۱۴ - ۹۸	جوندہ گڈھ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۶۳
۱۲۲ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۴	قلعہ جورا گڈھ - ۵۱۲
۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳	باب جہان آرا - ۲۵۷
۲۵۰ - ۲۱۵ - ۱۷۱ - ۱۶۰	جہانگیر آباد - ۳۰۶ - ۶۲۱
۷۳۲ - ۶۳۷ - ۲۸۰	قلعہ جہواہ - ۵۲۳
قوم چکن - ۳۰۲ - ۳۰۱	دریای جیلم - ۹۸
چانگیر خان - م - ۶ - ۷ - ۸	بدر جیو - ۵۱۷ - ۵۳۷
۱۱ - ۱۰ - ۹	آب جیلمون (آمون) - ۶۳۳
چندر سین - ۷۵	۶۳۹ - م - ۶۴۸ - ۶۶۱
چنگیز ولد عزیز منصور خان - ۳۱۰	۶۷۱
راجہ چندراوت - ۸۸۵	
چنپت - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۱	
چندر بھان رای - ۷۴۰	

• حرف چے - مردمان •

چاند بی بی دختر نظام الملک

دلعه چوئي - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۱۹

پرگنه چوئي - ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان - ۹۹

حافظ کشميري عابد - ۲۸۱

حافظ شيرازي - ۵۳۴

حداد - ۲۶۲ - ۳۵۸

مولانا حسامي مراکوي - ۲۲

حسن خان ميروتي - ۶۱۰ - ۶۱۶ - ۶۲

حسن قندهار خان بهادر - ۱۲

سلطان حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳

حسن پندر شير شاه فريد - ۸۶

۸۸ - ۸۹

حسين خان جلواني - ۱۱۰

شاه حسين - ۱۲۱

حسين فلي بيگ نوکري مير خان -

۱۴۶

حسن بلي - ۱۹۳

سلطان حسين قروي - ۲۰۴

خواجه حسن قروي - ۲۴۲

خواجه حسن ولد زين خان - ۲۴۶

چواين بهادر سردار دوز خان - ۷

* مواضع وغيره *

چانپانير - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰

قلعه چانپانير - ۷۹

پرگنه چاندور - ۲۸۸ - ۵۲۳

چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵

۵۱۶ - ۵۲۲ - ۵۴۰ - ۷۴۹

قلعه چانده - ۵۲۳

چانده - ۳۴۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷

قلعه چاندر - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹

چانور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۲ - ۲۱۶

۲۳۶

بلاک چوکس - ۱۲

چمار کونده - ۳۶۶ - ۵۲۱

چنديري - ۶۳ - ۱۵۰ - ۳۱۸

دلعه چنديري - ۶۳

قلعه چنار - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵

چنار - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱

آب چناب - ۲۵۲ - ۳۸۷

آب چنبل - ۳۱۵ - ۳۱۸

چوئي - ۳۳۷

میرزا حسن پسر میرزا شاد رخ -	حمید الله خان - ۲۱۶
۲۵۰	میرزا حیدر چغتائی کاشغری
حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰	مولف تاریخ رشیدی - ۲۲
۲۵۲ - ۲۵۳	۳۰۳ - ۳۰۵
حسن خان شامو حاکم هرات -	حیدر خان امیر الامراء فصل - ۷۵
۲۵۵ - ۲۵۶	میر حیدر مومانی - ۲۴۴
حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶	
حسام الدین خان - ۳۰۶	
حسن محمد ۴۰۸ - (تاریخ صفه)	
(معدوده امت)	
حسین خان پسر خانچه بان - ۴۱۷	
حسن خان پسر خانچه بان - ۴۴۰	
حسینی - ۵۴۳	
میرزا حسن صفوی - ۶۴۲	
حسن بیگ خویش علی مردان -	
۶۸۰	
حسن بیگ نوجوی باشی شاه	
ایران - ۶۸۷	
حقیقت خان - ۴۴۹	
حمیده باو بیگ مریم مگانی	
مادر اکبر پاد شاه - ۱۲۷	
(شف میم)	
	• حرف خاه - مردمان •
	غانی خان نظام الملکی محمدا
	هاشم هاشم علی خان مؤلف

۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۱۷	کتاب منتخب اللباب - ۱
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۲۵	۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۴۷ - ۳۶۹
۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	۵۴۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷	خانه زاد بیکم همشیرا فردوس
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱	مکانی - ۳۳ - ۴۱
۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۹ - ۴۵۳	خان میرزا بنی عم فردوس
۴۶۸ - ۴۷۳ - ۵۵۲ - ۵۵۴	مکانی - ۴۱ - ۴۲
خان دروان بهادر نصرت جنگ	خان جهان بندوله - ۵۵
۴۹۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۴۹۹	خان زمان امیر الامرا حاکم
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۵۰۰ - ۵۰۲	میرته - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۵۰۷ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳	۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۵۱۴ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۲۹	۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۴	۱۹۹ - ۱۷۰
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۲ - ۵۶۸	خان جهان حاکم بنیالام - ۲۳۷
۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۰۱	شاهزاده خانم دختر عرش
۶۰۴ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰	آشیدانی - ۱۸۴
۶۲۶	خان جهان لودی امیر الامرا
خان عالم اینچی - ۲۹۹ - ۳۰۰	۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴
خانه زاد خان پسر مهابت خان	۳۰۷ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۵۷
۶۸۶ - ۳۵۴	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۹۱
خان عالم - ۳۹۸ - ۴۴۰ - ۵۵۲ - ۶۲۷	۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹

خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷

۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۳۳ - ۲۴۵

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۵۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۸

۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۵

۳۳۷ - ۳۵۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹

خسرو بیگ احمد پسر داریوش بن الدواعی

۵۸۸

خسرو خان پسر نذر محمد خان

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۲

۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۱ - ۴۵۵

۴۹۵ - ۷۰۷ - ۷۱۶ - ۷۵۹

خضر خان - ۹۸ - ۹۹ -

خضر خواجه - ۱۳۲ - ۱۳۵ -

خضر خان بن ملک داود

۵۹۲ - ۵۹۴

میرزا خلیل پسر میرزا میران - ۱۷

ملطان خلیل میرزا - ۱۹

شیخ خلیل درویش - ۸۳

خلیفه سلطان شاهزاده ابدا

۱۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۶

خلیل بیگ - ۳۳۳ - ۶۱۱

خانزمان پسر مراد بیگ خان - ۴۰۱

۴۱۸ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۰۲

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۳۰

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۴

خان عالم لودی - ۴۱۷

سید خان جهان بهادر مظفر - ۴۹۱

۵۰۷ - ۵۱۲ - ۵۱۶ - ۵۲۲

۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۷

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۰۳ - ۶۱۷

۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸

خانه زاد خان پسر سعید خان

۵۵۸ - ۶۶۳ - ۶۶۴

خدمت پرست خان عرف رضا

بهادر - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۹۳

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶

خسرو شاه - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹

خسرو گوگلتاش خان - ۴۸

خواص خان حبشی وزیر نظام	۹۱۳ - ۹۲۹ - ۹۵۸ - ۹۹۰
الحاک - ۴۵۷ - ۴۶۱ م	خلیل اللہ خان پسر میر میوان
حکیم خوتن حال - ۴۶۹ م	۳۷۲ - ۳۷۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳
خواجہ خواندہ مکہ - ۵۴۹	۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۲۷ - ۴۳۹
خواجہ جان ایلچی - ۴۸۷	۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۶۰ - ۷۰۰
خواجہ خان - ۶۹۸ - ۷۱۸	۷۵۴ - ۷۵۹ م
۷۲۶ - ۷۳۱	حیدر خلیفہ - ۴۶۲ م
قاضی خوشحال قاضی القضاۃ	میر خلیل اللہ یزدی - ۴۲۷
۷۰۲	خلیفہ سلطان شہزادہ مازندران
خیریت خان لیچاپوری - ۴۷۷	وزیر و داماد شاہ عباس -
۴۸۳ - ۵۲۵	۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ م

* مواضع و غیرہ *

صوبۂ خاندیس - ۷۶ - ۱۶۰	۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۵۰
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۲ - ۲۶۸	خواجہ گلان بیگ - ۴۵ - ۴۹ -
۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹	۸۵ - ۱۴۱
۴۷۰ - ۵۰۲ - ۵۴۰ - ۵۹۴	سید خواجہ - ۵۹ - ۲۱۳
۶۷۲ - ۷۰۹ - ۷۱۷ - ۷۳۵	خواندہ میر مورخ حبیب السیر -
خانپور - ۴۹۳	۶۴
ملک خٹا - ۱۱ - ۱۵ - ۴۸	خواص خان - ۶۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵
خچند - ۲۹	۱۰۴ - ۱۱۵ - ۱۴۹ - ۱۴۹
آب خچند - ۲۹	۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۵۲ - ۴۹۶ - ۴۸۴

خجسته بنديك (اورنگ آباد) شاهزاده محمد داراشكوه پسر

شاه جهان - ۲۸۱ - ۳۷۷ - ۳۸۱

(كهر كي) - ۲۵۵ - ۲۸۷

۳۹۴ - ۳۹۸ - ۴۷۱ - ۴۹۱

۵۴۹ - ۵۴۵ - ۷۴۹ - ۷۵۰

۵۰۳ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۹۱

۷۵۵ - ۷۴۷ - (شغ ك)

۵۴۹ - ۵۷۹ - ۵۸۲ - ۵۸۴

۴ - ۱۲ - ۱۵ - ۳۳

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۳۶ - ۳۷ - ۴۰ - ۱۱۷

۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۴۱

۱۱۹ - ۱۳۸ - ۲۴۳ - ۳۲۷

۶۴۸ - ۶۷۴ - ۶۸۱ - ۶۸۵

۴۰۵ - ۵۵۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۰۷

۵۶۱ - ۶۴۰ - ۶۸۹

۷۱۳ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸

خوانزم - ۱۵

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

خوزمندان - ۱۵

۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۰

خواص پور - ۸۸

۷۲۷ - ۷۲۹ - ۷۳۸ - ۷۴۰

برگنده خوش آب - ۲۹۸

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۸

خوست - ۶۱۰

دانش خان - ۲۸۳

خيراباك - ۶۳

داراب خان برادر شه نوارخان

۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶

* حرف دال - مردمان *

۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۴۱

شاهزاده دانيال فرزند عرش

۳۴۴ - ۳۵۴

آشياني - ۱۷۶ - ۲۰۴ - ۲۱۳

داربخش پسر خستن

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۳۲

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱

۲۵۴ - ۳۵۰ - ۳۵۸ - ۳۸۱

دارا - ۵۴۲

۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	حکیم دارون تقرب خان - ۵۹۹
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰	۶۰۶ - ۶۰۹ (شف ثا)
۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰	دانشمند خان خوشی - ۷۵۲
۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	شیخ دبیر دبیر عادل شاه - ۴۹۳
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷	درویش محمد اوزبک - ۱۴۸ - ۱۴۹
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷	دريا افغان - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۷
۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	دريا خان وهيله - ۳۹۱
دکتر خان دکنی شاه نواز خان پور	دريا خان لودی - ۴۰۱ - ۴۳۰
دکتر خان دکنی شاه نواز خان پور	۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵
(شف ش)	۴۷۳ - ۴۷۴
دکتر خان پسر دکنی خان نوینی -	درویش محمد - ۴۳۳
۴۷ - ۴۸	درگا داس راجپوت - ۴۳۷
دکتر خان افغان دکنی خان پور	۴۳۸ - ۴۳۹
۴۳۸ - ۴۳۹	درگا اسلام قلبي پسر چهار - ۵۱۹
دکتر خان پور - ۴۷۹	درجن سال عالی قلبي دکنی - ۵۱۹
دکتر خان نظام الی نکی - ۴۸۳	چهار - ۵۱۹
۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰	دکنیان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹
سید دکنی خان پور - ۴۹۳	۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳
۴۹۴ - ۴۹۵	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸
دکتر محمد - ۴۷۴ - ۴۸۵	۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
دکتر خان دکنی پور - ۴۸۵	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷
شیخ - ۴۹۵	۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

* مواضع و غیره *

آب دریا - ۷۰۷

دشت قبیچاق - ۱۲ - ۱۵

دکن - ۵۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۱۲۴

۱۷۸ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۴ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۲۰

۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۶

۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷

۳۱۷ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۴۷ - ۳۵۳

۳۷۶ - ۳۸۲

دل موها (نام فریل) - ۵۳۷

مدید دلاور خان فوجدار - ۵۸۰

دلیل خان پسر بهادر خان - ۶۹۵

دوانخان اودمی (بے درات) - ۴۵

۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۹

دردو بی بی مادر جلال خان - ۹۲

دوات خان اوهازی - ۱۱۰

دولت بیگ - ۱۴۹

دولت بیگ تهاذه دار

پنچشیر - ۶۱۳

دوات خان - ۷۲۶

راجه دھم - ۱۹۳

دیپال برادر رانا مانکا - ۱۷۱

دیانت خان - ۲۸۶ - ۲۲۹

دیانت راو (دیگر) - ۴۶۲

راجه دیپتی سنگھ - ۵۰۹ - ۵۱۰

دیانت رای پیشکار رای رایان -

(شف را) - ۵۶۸

راجه دیوی سنگھ - ۵۹۸

دیندار خان قلعه دار - ۶۱۷

۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۰۵ - دولتآباد	۳۹۹ - ۳۹۲ - ۳۸۷ - ۳۸۶
۴۳۶ - ۴۲۴ - ۲۸۵ - ۲۸۳	۴۱۰ - ۴۰۳ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۴۹۰ - ۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۵۳۸ - ۵۳۰ - ۵۲۰ - ۵۱۹	۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۳۵ - ۴۳۰
۷۴۰ - ۷۳۴ - ۷۲۲ - ۷۰۱ - ۵۴۶	۴۴۵ درون صفحه ذکر خط
۲۰۸ - ۲۰۵ - ۲۰۵ دولتآباد	سال امت تاریخش سال غم
۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۲۷ - ۴۲۰	۴۵۷ - ۴۵۲ - ۴۴۹ - ۴۴۶
۴۸۸ - ۴۷۸ - ۴۷۶ - ۴۳۶	۴۶۱ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹
۵۸۹ - ۵۲۱ - ۵۲۳	۴۶۸ - ۴۶۱ - ۴۶۹ - ۴۷۳
۱۵ - ۱۴ - ۱۴ - ۱۵	۴۷۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵
۵ - ۴ - ۴ - ۴ - ۴ - ۵	۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۱
۷۴ - ۷۳ - ۷۱ - ۶۸ - ۵۲	۵۰۷ - ۵۰۶ - ۵۰۲ - ۴۹۷
۱۰۶ - ۱۰۵ - ۹۸ - ۹۵ - ۸۲	۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۰۳ - ۵۰۸
۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۰ - ۱۰۸	۵۲۶ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۲۵
۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۲ - ۱۱۴	۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۳۷
۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸	۵۵۳ - ۵۵۳ - ۵۵۶ - ۵۵۳
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۳ - ۱۳۲	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۶۲ - ۵۶۱
۱۵۹ - ۱۴۸ - ۱۴۲ - ۱۴۱	۶۰۴ - ۶۰۱ - ۵۸۹ - ۵۸۲
۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۷۲ - ۲۷۵	۶۱۰ - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۸
۳۷۱ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۵	۶۰۱ - ۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۴
۴۷۰ - ۴۶۸ - ۴۱۰ - ۳۸۲	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۱۳ - ۷۱۲
۵۰۳ - ۵۰۲ - ۴۹۲ - ۴۸۸	۷۵۸ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۳۳

۵۱۳ - ۵۴۰	۵۲۲ - ۵۶۹ - ۵۵۱ - ۵۲۲
نصبت دیوکانو - ۵۲۸	۵۹۲ - ۶۷۲ - ۶۲۱ - ۶۰۷
	۶۷۸ - ۷۳۴
* حرف ق - مواضع وغیرہ *	۱۳۰ - دہلی
قالب ق - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷	۲۹۶ - بول
۵۷۸ - ۵۸۰ - ۶۰۹ - ۷۰۶	۴۱۹ - ۳۲۸ - دھول پور
	۴۱۵ - ب دھول پور
* حرف ذال - مردمان *	۴۳۷ - ہریکانو
ذوالقدر خان - ۳۳۳ - ۵۵۳	۴۴۹ - ۴۵۱ - لعل دھارور
۶۱۹ - ۶۶۰	۵۲۹ - ۴۵۳ - دھارور
ذوالفقار خان - ۵۴۹ - ۵۷۳	۴۸۸ - لعل دھاراگیر
۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۷۶	۵۱۰ - دھامونی
ذوالفقار آقا - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱	۵۱۳ - ۵۱۰ - دھامونی
	۵۲۴ - قلعہ دھرب
* حرف راء - مردمان *	۵۲۸ - دھاراسیون
قوم راجپوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰	۱۲۳ - ۴۸ - ۴۷ - دیدال پور
۱۰۰ - ۹۷ - ۹۷ - ۹۳ - ۹۲	۷۷ - قلعہ دیونسن
۱۷۶ - ۱۷۱ - ۱۳۳ - ۱۰۱	دبونسن (جزیرہ دیو) (کوکن
۲۸۲ - ۲۷۹ - ۲۵۵ - ۱۷۷	۸۰ - ۷۷ - نظام شاہی)
۱۴۹ - ۳۵۷ - ۳۵۲ - ۳۰۵	(شف ک)
۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۰۸	۷۷ - دیپ
	۵۱۲ - ۴۸۸ - قلعہ دیوگیر

۲۰۹ - ۱۷۵	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۹
راجہ رام سنگھ - ۱۸۳	۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۷۴
راجہ علی خان پیر پوروی	۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۷ - ۳۷۵
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۶ - ۱۸۸	۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹
۲۵۹ - ۲۱۳	۳۷۹ - ۳۵۸ - ۳۴۲ - ۳۳۸
راجہ رام داس کپڑواہ - ۲۷۱	۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۸۱
۴۰۷ - ۲۷۳	۶۱۶ - ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۵۳۰
رامی راو - ۴۱۸	۶۱۳ - ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۶۱۷
راجہ چاند - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹	۶۴۵ - ۶۴۴ - ۶۴۰ - ۶۴۰
۷۴۶ - ۵۲۲	۶۸۴ - ۶۷۱ - ۶۶۶ - ۶۶۵
راجہ رام سنگھ - ۵۶۹ - ۶۰۹	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۸۷
۶۴۶	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۳
رامی رایان دیانت رامی - ۵۹۷	۶۱ - ۵۷ - ۵۴ - ۵۱
۶۸۳ - (شف دال)	۱۷۱ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۹۲
راجہ راجوہ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۲۰	۲۱۳ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲
راجہ رام سنگھ - ۶۶۱ - ۷۵۹	۲۲۵ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶
راجہ سنگھ - ۷۵۹	۲۵۹ - ۲۵۳ - ۲۴۹ - ۲۲۶
رادرتن - ۶۶۱ - ۶۲۵	۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰
رحمن داند خان - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۳۱۵ - ۳۰۰ - ۲۸۸ - ۲۸۰ - ۲۷۹
رحیم خان داند خان - ۶۶۱	۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹
حبشی - ۴۲۵	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷
رزاق اللہ یکی از رؤسای عادل	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷

۱۴۷ - ۱۴۶ - امام رضا	شاه -- ۴۶۳
آغا رضوان قلعه دار - ۴۹۵	میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرگ
قاضي ركاب - ۳۷۲	شاه اسماعیل صفوي - ۲۰۴
رگه‌ناتمه داس پيشكار راى رايان -	ميرزا رستم قلعه‌داري صفوي -
۷۰۱ - ۷۰۰ - ۷۵۲ - ۷۷۳	۲۳۷ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۳۳۰
۷۵۴	۳۵۸ - ۳۹۸ - ۴۷۲ - ۴۹۵
ن تهمن (نام فيل) ۲۳۰ - ۲۳۱	۵۶۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۷۱۵
رفتوانه خان پسر فرهاد خان -	رسول خان نوكر پيرم خان - ۲۳۸
۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵	رستم خان بهادر خانچه‌بان - ۳۳۹
۴۵۴ - ۴۵۸ - ۴۸۹ - ۴۶۶	۵۰۸ - ۵۲۲ - ۵۸۵ - ۵۸۹
۵۲۲ - ۵۲۸	۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۶۵
قوم روس - ۱۰	۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۷
رومي خان مير آتش - ۷۴ - ۷۵	۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
روپ متي (طبيعت پدماني	۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
داشت) ۱۵۲ - ۱۵۳	۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۵۵
روشن آرا بهيكم - ۳۹۶	۷۵۹
رومما ابن عم بهرجي -	رستم خان گرجي آدم شاه ايران
راجه روپ پسر راجه خا -	۵۸۹ - ۵۹۰
۵۸۳ - ۶۱۹	رستم خان ولد خسرو نبيرگ نذر
روشن ضمير واقع -	محمد خان - ۶۳۲ - ۶۴۱
روح الله خان -	رشيد خان عرف محمد بديع -
رنجان شولا پور -	۴۵۴ - ۴۵۸ - ۶۰۳ - ۷۲۲

قلعه رودوند - ۵۲۳

روضة ممتاز محل - ۵۹۶

رهتاس - ۸۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۳۸۷

۳۷۱ - ۳۵۴

قلعه رهتاس - ۹۵ - ۹۶

قلعه رهتاس (دبیر) - ۹۸ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۹۶ - ۲۵۲ - ۳۴۶

۳۵۳ - ۳۷۷ - ۳۸۱

آب رهتاس - ۳۸۰

رعيله - ۵۱۰

نصبه ریواری - ۱۰۸

ریگ بوم - ۶۲۸

* حرف زاء - مردمان *

قاضی زاهد - ۵۰۲

زبدیر مدعی حاکمیت - ۳۹

زبردست خان - ۳۴۶

زبدیل خان ابلجی ایران - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۷ - ۵۰۲ - ۵۵۳

شیخ زین الدین - ۵۲ - ۵۸

زمین خان کوکه - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

* مواضع و غیره *

رُبَسین - ۹۳

قلعه رایسین - ۹۹

رندور - ۳۸۸

رندوبی - ۵۳۰ - ۵۳۷

راوند باغ موسوم به مرتضی آباد

۵۴۶ - ۵۳۰

زانچ محل بنگاله - ۵۶۸

قلعه رام سبج - ۵۲۱

قلعه راجدهیر - ۵۲۴

پرکنده رانویر - ۵۶۴

آب رُوی - ۵۷۱

مرکار رامگیر - ۷۴۹

رسول آباد - ۵۶۴

رندجهور - ۶۳ - ۹۹

قلعه رندجهور - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۷۱

مذک روم - ۱۵ - ۱۸۶ - ۳۲۳

۳۲۸ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۴

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۶۹ - ۶۶۶

۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱

رو - ۸۷

۹۷۴ - ۹۹۸

مجتبای خان (قلیج خان پسر

نذر محمد خان) - ۹۱۱ - ۹۲۹

۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۴۵ - ۹۴۹

۹۶۹ - ۹۹۴ - ۷۰۳ - ۷۰۴

سپه دار خان - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۵۴ - ۵۲۲

سپه دار شکره پسر دارا شوی

۵۹۱ - ۶۰۴

راجا هندرسال - ۴۲۶ - ۴۴۲

سرمست خان سربلندی - ۱۰۹

مرباک (نام فیل) ۲۹۴

راجا هندو بلندی صوبه دار برهان

پوز - ۳۰۸ - ۳۵۴ - ۳۵۹

۳۵۷ - ۳۸۳

سردار خان - ۴۰۷ - ۴۳۱ - ۴۵۲

مروارز خان - ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹

میلادی سرور - ۴۵۵

مروست خان نبیره مبارز خان

۹۱۲

میلاد خان - ۱۰۵

میلاد خان گهر - ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۰

زین العابدین - ۳۲۷ - ۴۸۸

میر زین العابدین برادر احلام

خان - ۵۵۹

زین العابدین پسر محمد شجاع

۵۷۰ - ۶۱۸

• مواضع و غیره •

زمین داور - ۳۷ - ۵۵۸ - ۷۱۰

نعلی زمین داور - ۶۸۹ - ۷۱۳

زیراند - ۱۱

• حرف سین - مردمان •

سین - ۲۰۷ - ۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۰ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵ - ۳۱۰ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۵ - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۰ - ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۵ - ۳۸۰ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۰ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۲۵ - ۴۳۰ - ۴۳۵ - ۴۴۰ - ۴۴۵ - ۴۵۰ - ۴۵۵ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۰ - ۴۷۵ - ۴۸۰ - ۴۸۵ - ۴۹۰ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۵ - ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۳۰ - ۵۳۵ - ۵۴۰ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۰ - ۵۶۵ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۸۰ - ۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۵ - ۶۰۰ - ۶۰۵ - ۶۱۰ - ۶۱۵ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۳۰ - ۶۳۵ - ۶۴۰ - ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۵ - ۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۶۹۰ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۲۵ - ۷۳۰ - ۷۳۵ - ۷۴۰ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۰ - ۷۶۵ - ۷۷۰ - ۷۷۵ - ۷۸۰ - ۷۸۵ - ۷۹۰ - ۷۹۵ - ۸۰۰ - ۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۵ - ۸۲۰ - ۸۲۵ - ۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۵ - ۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۰ - ۸۷۵ - ۸۸۰ - ۸۸۵ - ۸۹۰ - ۸۹۵ - ۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۱۰ - ۹۱۵ - ۹۲۰ - ۹۲۵ - ۹۳۰ - ۹۳۵ - ۹۴۰ - ۹۴۵ - ۹۵۰ - ۹۵۵ - ۹۶۰ - ۹۶۵ - ۹۷۰ - ۹۷۵ - ۹۸۰ - ۹۸۵ - ۹۹۰ - ۹۹۵ - ۱۰۰۰

۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۰ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵ - ۳۱۰ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۵ - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۰ - ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۵ - ۳۸۰ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۰ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۲۵ - ۴۳۰ - ۴۳۵ - ۴۴۰ - ۴۴۵ - ۴۵۰ - ۴۵۵ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۰ - ۴۷۵ - ۴۸۰ - ۴۸۵ - ۴۹۰ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۵ - ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۳۰ - ۵۳۵ - ۵۴۰ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۰ - ۵۶۵ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۸۰ - ۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۵ - ۶۰۰ - ۶۰۵ - ۶۱۰ - ۶۱۵ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۳۰ - ۶۳۵ - ۶۴۰ - ۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۵ - ۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۶۹۰ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۲۵ - ۷۳۰ - ۷۳۵ - ۷۴۰ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۰ - ۷۶۵ - ۷۷۰ - ۷۷۵ - ۷۸۰ - ۷۸۵ - ۷۹۰ - ۷۹۵ - ۸۰۰ - ۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۵ - ۸۲۰ - ۸۲۵ - ۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۵ - ۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۰ - ۸۷۵ - ۸۸۰ - ۸۸۵ - ۸۹۰ - ۸۹۵ - ۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۱۰ - ۹۱۵ - ۹۲۰ - ۹۲۵ - ۹۳۰ - ۹۳۵ - ۹۴۰ - ۹۴۵ - ۹۵۰ - ۹۵۵ - ۹۶۰ - ۹۶۵ - ۹۷۰ - ۹۷۵ - ۹۸۰ - ۹۸۵ - ۹۹۰ - ۹۹۵ - ۱۰۰۰

۳۷۶ - ۴۷۱ - ۴۸۷ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۵

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۹

مادات خان - ۴۲۹ - ۴۴۲

مادات باره - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۷۲۹

ماروخان ۶۵۵

مادات خان برادر احلام خان

(۱۰۱۹)

۸۷ - ۹۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶	شیخ معدی رح - ۵۴۷
سکندر خان بن شاه محمد	سعید خان بهادر ظفر جنگ
فرمای - ۱۰۹ - ۱۱۰	۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۸
سکندر شاه مور (احمد خان)	۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۱	۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۶ - ۶۴۹
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰	۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۱۳۵ (شف الخ)	۷۵۹
سکندر خان اوزبک حاکم آگره	علامی معد الله خان وزیر اعظم
۱۲۴ - ۱۲۹ - ۲۳۸	صاحب السیف والزام - ۵۸۱
سکندر خان ارحانی - ۳۹۲ - ۳۱۹	۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸
سکندر ذوالقرنین ۵۴۱ ۵۴۲	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴
میرزا سلطان محمد پسر میرزا	۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲
میران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۴۳	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰
سلطان علی - ۳۰	۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
سلیمان پسر حسن برادر غیر شاه	۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱
۸۸ - ۸۹ - ۹۰	۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹
سلیم شاه جلال خان پسر شیر	۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴
شاه (احلام شاه) ۱۰۳ - ۱۰۴	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۷
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴
۱۳۵ (شف ج)	۷۵۹
سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب	سعادت خان - ۴۰۱ - ۴۳۴ - ۴۴۷
۱۱۸	سلطان سکندر لودی - ۴۵ - ۸۵

۲۷۹ - ۳۰۹	میرزا سلیمان بنی عم عرش
مهیل خان حبشی نایب عادل	آشیدانی - ۱۳۱ - ۱۶۳ - ۱۹۷
۲۰۹ - ۲۰۷ - ۲۰۸	۱۶۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲	سلیمه سلطان بیگم خواهرزاده
سیف خان - ۲۹۰ - ۲۹۲	جنت-آشیدانی - ۱۲۷ - ۱۵۱
۳۹۳ - ۵۲۹ - ۵۷۸	۲۲۳ - ۲۴۴ - ۲۷۹
دوم دیوره ۲۹۳	میرزا سلطان - ۱۹۷ - ۱۹۸
دیوا پسر ماعونواسه جادو رای -	حضرت شیخ - سلیم - بکوری ندس
۳۳۵ - ۴۷۱ - ۵۲۳	مرد - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۵۰
یارش امیر شاه صفی - ۵۵۵	۲۶۷ - ۳۲۳
۵۵۴ - ۲۴۷ - ۵۵۸	سلطان بیگم صیدج جهانگیر
سیدات خان برادر اسلام خان -	۲۳۵ - ۲۴۵
۶۱۰ - ۷۱۷	لاطین غزنوی - ۳۰۲
سیف الله عرب - ۷۱۷	سلیمان شکوه پسر دارا شکوه -
	۵۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۳۰
* مواضع و غیره *	سلطان محمد تغلق - ۶۳۳
مارنگ پور - ۶۳	سمندر خان - ۴۵۵
سانگنیر - ۱۳۹	سندرکب رای - ۵۰۷ - ۵۰۸
قلعه حمامان - ۱۵۹	موغورچین - ۹ - ۱۳
دریای مابرمئی - ۲۹۷	راجه مورجن حاکم زنده پور - ۱۷۳
سرکار سانوا - ۵۰۸	راجه مورج سنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲
قلعه مالیر - ۵۶۱ - ۵۶۳	راجه مورجمل پسر راجه پالو -

دریای سند - ۱۵ - ۵۵	قلعه ستونده - ۴۵۴
فصبه سندیل - ۶۴ - ۶۵ - ۷۱	مردود تبریز - ۱۶
۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۴	مرکار مرهه (مرود) - ۴۶
سند - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۲۵	۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۱ - ۱۱۴
۱۱۶ - ۱۱۹	۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۴۸
سند - ۱۰۲	۱۴۹ - ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۵۸۰
پرگنده - ۳۲۰ - ۳۲۴ - ۵۲۴	۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۷ - ۶۷۴
مذور - ۳۶۲	مرونج صالحه - ۴۳۷ - ۵۱۶ - ۵۱۷
سند کپور - ۴۲۸	سرمی نگر - ۵۰۵
سند روه - ۴۳۹	قلعه مراوهون - ۵۲۷
قالب سند روه - ۴۴۱	سراب - ۹۱۵
بندر سورت - ۱۱ - ۱۷۷ - ۲۴۷	مکندر (مکندر آبان) - ۱۴۳
۲۸۷ - ۵۰۸ - ۵۴۶ - ۶۰۶	فصبه سلطان پور - ۴۸ - ۱۸۸
۶۷۸ - ۷۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۹	۳۳۸ - ۳۷۷ - ۴۳۷ - ۴۴۹
۷۳۱ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۳	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۷۲۹
هوا لک - ۱۲۴ - ۱۴۹	ممرقند - ۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷
قلعه بندر سورت - ۱۷۷ - ۱۷۸	۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵
پرگنده - ۹۸ - ۹۸ - ۹۸	۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۱ - ۴۳
سیدالکوت - ۴۸ - ۴۹	۴۵ - ۴۳۳ - ۴۴۵
سیدستان - ۱۱۷ - ۱۲۲	قلعه ممرقند - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱
سیدوفا - ۴۳۲	۳۲ - ۷۸
سیدوان - ۵۴۸	سمو گنده - ۵۹۸

۳۵۳ -- ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۹
 ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴
 ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۵۶
 ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۷۷
 ۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۷
 ۳۹۴ - ۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۴
 ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۴۰۳
 ۴۱۳ - ۴۱۳ - ۴۱۳ - ۴۱۳
 ۴۲۷ - ۴۲۳ - ۴۲۳ - ۴۲۷
 ۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۴۵ - ۴۵۹
 ۴۷۵ - ۴۷۲ - ۴۷۰ - ۴۷۰
 ۴۷۴ - ۴۸۳ - ۴۸۷ - ۴۸۸
 ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۰۹ - ۵۰۴
 ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۴
 ۵۲۳ - ۵۲۵ - ۵۲۱ - ۵۳۳
 ۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۴۳ - ۵۵۴
 ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۶ - ۵۵۵
 ۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۱ - ۵۶۸
 ۵۸۳ - ۵۹۸ - ۵۹۱ - ۵۹۹
 ۶۰۰ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶
 ۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۷
 ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۴
 ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۹

* حرف شین - مردمان *

ابوالمظفر شهاب الدین صاحب

قران ژانی شاهجهان بادشاه

فریدوس آشیانی اصل نامش

محمد خرم - ۹ - ۱۵۶ - ۱۶۰

۱۶۵ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۷۱ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۳۶ - ۲۵۸	۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۶۰ - ۶۶۲
شاه قلی خان - ۲۱۹ - ۳۵۹ - ۵۸۲	۶۸۲ - ۶۸۰ - ۶۷۹ - ۶۷۸
شاه دناغ خان - ۲۳۸	۶۸۹ - ۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۵
شاه بیگ خان قلعه نار خادروزان	۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۵ - ۶۹۳
۳۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۵۵	۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۱
۷۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۱ - ۶۳۰	۷۱۷ - ۷۱۵ - ۷۱۳ - ۷۱۳
شاه بیگ خان ابوطالب خان جهان	۷۳۰ - ۷۲۷ - ۷۲۰ - ۷۱۹
شاه بیگ خان ابوطالب خان جهان	۷۳۲ - ۷۳۰ - ۷۲۸ - ۷۳۱
۵۲۰ - ۵۰۸ - ۴۲۱ - ۴۲۱	۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴
۵۴۴ - ۵۲۴ - ۵۲۲ - ۵۲۱	۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۵
۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۸۴ - ۵۰۸	میرزا شاه رخ پسر تیمور - ۱۹
۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۱۸ - ۶۱۰	۱۸ - ۱۷
۷۴۱ - ۷۱۳ - ۶۹۳ - ۶۸۳	سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا
۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۶	ابوسعید - ۱۹
۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۰	شاه بیگ - ۳۶ - ۳۷
(شف - الف)	شاه رخ خان افشار - ۳۲
شاه عالم خلد منزل - ۴۰۴	شاه بیگ (جوان خوب) - ۱۳۸
(شف عین)	۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹
شاه قلی گرزبدر دار فاضل خان جهان -	شاه میرزا - ۱۶۹
۴۴۲	میرزا شاه رخ دبیر میرزا ایمان
شاه عالم بخاری - ۵۴۷ - ۵۹۵	بنی عم عرش آشیانی - ۱۸۸
امام شاه مردان - ۶۲۹	۲۵۰ - ۲۳۷ - ۲۰۳ - ۱۹۰

شادمان بیگ قلمعدار - ۶۵۶ - ۶۶۸	شرف الدین اقبالیه - ۱۱۷
شاه قلی آدم شاه اوریان - ۶۸۴	میرزا شرف الدین حمدان -
۶۸۵ - ۶۹۳ - ۶۹۴	۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴
شادی بیگ اریک - ۶۸۸	شریف الحاکم - ۳۲۹ - ۳۸۳
شاه وزیدی بیگ نیلچی، شاه	شرزه خان - ۴۲۹
عباس - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۹	شرف محمد معظمه - ۵۹۹ - ۶۰۷
ملا شاه بدخشی - ۵۴۹ - ۷۰۶	۶۸۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۳۱
شاعر هندی - ۷۰۶	شرزه خان - لازم قطب الملک -
شجاع خان امیر شیر شاه (رحتم	۷۴۵
خان شد - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۸	ملا شفیدای یزدی - ۷۰۳
۲۷۳ - ۳۶۲ - ۳۶۶	شکرافضا بیگم عمده شاه جهان -
محمد شجاع پسر شاهجهان	۷۴۶
پادشاه - ۲۸۶ - ۳۰۴ - ۳۹۶	ملا شمس الدین معماثی - ۹۴
۳۹۸ - ۴۹۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵	شمس الدین نوکر میرزا کامران
۳۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۴۹۵	(خان اعظم) - ۸۷ - ۱۳۷
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۵ - ۵۵۷	شمس نوشکچر (خوشنوبر خان)
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰	۲۵۲
۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۱	شمسیر خان - ۴۰۱ - ۴۶۱ - ۴۷۵
۶۴۶ - ۶۶۰ - ۶۸۰ - ۷۱۳	شمس خان داماد خانجهان - ۴۱۷
۷۴۱ - ۷۵۸	شمس الدین بنی مختار - ۶۰۹
مید شجاعت خان - ۴۲۶ - ۵۲۱	۶۳۱ - ۶۳۴

شیدائی خان ازبک - ۳۰ - ۳۱	میر شمس الدین - ۷۴۸
۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۷	شهباز خان - ۱۰۵
۳۱ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳	شهاب الدین خان - ۱۳۵ - ۱۴۴
۱۲۸ - ۱۶۶	۱۹۵ - ۲۳۸
شیخ الاحلام - ۴۱	شهباز خان کنبد - ۲۰۳ - ۲۰۸ - ۱۸۶
شیرخان افغان (شیر شاه)	شهریار پسر جهانگیر شاه - ۲۷۱
دانشور - ۷۰ - ۷۱	۳۰۷ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۲
۷۱ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲	۳۳۵ - ۳۴۹ - ۳۷۸
۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸	۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳	۳۹۲ - ۳۹۳
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸	شہ نواز خان پسر خانخانان -
۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳	۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۳	۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۴۲۶ - ۵۰۶
۱۱۵ - ۱۲۶ - ۱۷۵ - ۲۳۶	شهباز خان لودی - ۲۹۷ - ۴۵۵
شیر محمد خواجہ - ۱۴۶ - ۱۴۸	۴۵۸
۳۷۰ - ۳۷۱	شہ نواز خان صفوی میرزا دکنی
شیرخان پسر عدلی شاه - ۱۵۴	۵۲۸ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴
ملا شیریں مشہور - ۱۹۳	۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۴۱
شیرامین خان (علی قلی ترک)	۶۴۲ - ۶۷۴ - ۶۸۳ - ۷۵۳
حتجلو (۲۵۷ - ۲۶۵ - ۲۶۶)	۷۵۴ - ۷۵۹ - (شف دال)
۲۶۷ - ۲۷۱ - ۳۰۷	شهاب الدین حامد عرف معز الدین
شیر بہادر - ۳۱۸	غوری - ۵۹۲

۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۴

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۷

شیراز - ۲۶۲

دریای شربی - ۳۱۳

برگه ۵۹۵ - ۵۹۵

بلد شمالي - ۲۲۶ - ۲۴۶

دریای شور - ۱۹۵ - ۲۶۱

دامه شور پور - ۳۵۰ - ۴۵۱

۵۳۲ - ۵۱۷ - ۴۶۲

شور پور - ۵۶۷ - ۵۲۷ - ۵۳۷

شهر حیدر - ۱۳

شیراز - ۲۰۰

* حرف صان - مردمان *

ماتق محمد خان ازالیق - ۲۰۳

۲۱۲

ماتق بابو بیگ بنت قام خان

عرب (پادشاه محل) - ۲۵۹

ماتق خان میر بخش - ۳۶۲

۳۶۷ - ۳۹۰ - ۳۹۹ - ۳۹۱

شاه صفوی - ۱۱۹

شیرخان - ۳۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۱

شیرازدار خان - ۲۵۶

شیرزاد حویش خان - ۴۴۰

شیرزاد پسر گلان راجه پادشاه - ۷۰۸

* مواضع و خبره *

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۶۶۶

شاه رخیده - ۱۹

حصار شاه - ۴۳ - ۴۴

۶۲۰ - ۶۱۱

قلم شاه جهان آباد - ۱۶۵

دستگاه شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲

۵۱۵ - ۵۲۷

دستگاه شاه جهان آباد - ۲۴۰ - ۲۶۴

۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۷۳۵ - ۷۵۷

شاه آباد - ۳۸۲

قلم شاه پور - ۵۱۲

شاه مار - ۵۹۵

ولایت شربی - ۸۳ - ۱۰۲

۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

* حرف طاء - مردمان *	شاه صفوی ایران - ۲۳۷ (غالباً)
طائباتی کلیم - ۴۰۴	شاه عباس باشد (شف عین)
۴۱۱ ۴۴۴	مین صفی بارهه - ۲۹۷
طاهرخان - ۷۳	صفی خان دیوان (سبک خان)
طبرای - ۳۵۵ - ۳۵۶	۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
۴۹۱۵ ۵۷۸ - ۴۰۸ - ۴۰۹	شاه صفی صفوی قائم مقام شاه
شاه طبرای - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۹۱	باس - ۴۱۹ - ۴۰۴ - ۴۷۳
۲۴۳ - ۲۴۵ - ۴۷۱	۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳
طهرموتی - ۳۵۸	۵۵۸ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲
طهرموتی - ۳۵۸	۵۶۹ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰
طهرموتی - ۳۵۸	۶۲۰
طهرموتی - ۳۵۸	صفدر خان - ۳۸۲ - ۴۷۳
طهرموتی - ۳۵۸	۶۰۸ - ۶۰۹
طهرموتی - ۳۵۸	صفی خان - ۶۱۸
طهرموتی - ۳۵۸	مین ملکیت خان - ۶۱۱
طهرموتی - ۳۵۸	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳
طهرموتی - ۳۵۸	صفی علی - ۴۲۰
طهرموتی - ۳۵۸	* مواضع و غیره *
طهرموتی - ۳۵۸	مقا بور - ۶۰۹
طهرموتی - ۳۵۸	* حرف ضاد - مردمان *
طهرموتی - ۳۵۸	ضیاد الدین خان - ۷۲۶

۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲	ظفر نشان (نام فیل) - ۵۳۸
۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۰	ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷	۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۰۸
۵۳۹ - ۵۴۱ - ۷۰۵ - ۷۳۱	
۷۴۳ - ۷۵۴ - ۷۵۷	* مواضع و غیره *
میرزا عابد درویش - ۲۴۷	ظفر نگر - ۳۸۹
عبد عالم بارهه - ۴۹۱	
عازف غلام جهان آرا بیگم - ۹۰۰	* حرف سین - مردمان *
۴۰۶ - ۴۰۷	شاه عالم بهادر شاه خلد منزل -
عاشور قلبي - ۷۵۱	۷۷ - (صف شین)
خواجه عابد ملازم نذر محمد	عادل خان پسر ذان شیر شاه
خان - ۴۵۷	۱۰۳ - ۱۰۴
عادل خان خوانی - ۶۷۸	عادل شاه بلجاپوری - ۲۰۴
داعی عارف - ۷۴۸	۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۰
قاضی میر عادل - ۷۴۹	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
عبد الرزاق بن الخ بیگ - ۳۸ - ۳۹	۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۴۳
عبد الله صف شکن - ۳۸ - ۳۹	۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹
میر عبد العزیز - ۴۸	۳۵۰ - ۳۸۶ - ۳۸۵
عبد العزیز قراول - ۵۷	۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۶۲
عبد القادر بدائی مورخ - ۱۲۸	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶ - ۴۷۲
۱۹۷ - ۱۹۸	۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳
عبد الرحمن پسر سکندر - ۱۳۵	۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۲۶۷ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۷۳	عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۲۷۸ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۹	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۱۶	میر عبد الطیف قزوینی (سزاک)
۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۵	مرش آشیانی - ۱۴۵
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹	میرزا عبد الرحیم (نعم خان)
۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴	دیوان (میرزا خان) (خان)
۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۰ - ۳۰۷	خانان (وزیر الملک پسر پسر)
۳۰۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۷	خان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۰۷ - ۵۰۹	۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۹	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
۵۲۰ - ۵۴۵ - ۵۶۸ - ۵۷۱	۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶
۵۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۵۹۸	۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹
۴۱۹	۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۶
شوخ عبدالحق دهاوی - ۲۳۹	۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۵
۵۵۱	۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
مر عبد الله سلطان بوری مخدوم	۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۰۹
الملک - ۲۴۰	عبد الله خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵
عبد الرحیم دیوان الهوز - ۲۵۱	۱۸۹ - ۲۳۸
۲۵۲ - ۲۵۳	خواجہ عبد الصمد شیرین فلم
شاه عباس صفوی والی ایران -	۲۱۶ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۹۶	خواجہ عبد الله مشاطب بعد الله
۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۰۵	خان فیروز جنگ - ۲۲۰ - ۲۲۷

۵۳۸ - ۵۳۶ - ۵۲۵ - ۵۲۳	۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۷۲ - ۵۱۹
۷۴۸ - ۷۴۵ - ۷۴۳ - ۵۴۰	۵۵۴ - ۶۲۷ - ۶۹۹
عبد الوهاب خاندیسی - ۵۲۱	(شفص)
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵	عبد الوهاب خان بارهه شیخ
۶۰۱	خان - ۲۹۱
عبد الوهاب لاهوری - ۵۵۱	عبد العزیز خان قلعه دار فدکهار
عبد الوهاب خان - ۵۵۹	۳۰۷ - ۵۵۳
عبد الرحیم بیگ اوزبک - ۶۷۱	فناضی عبد الوہد - ۳۳۴ - ۳۳۵
عبد القادر جیلانی	۳۴۳ - ۳۴۶
۷۰۳ - ۷۷۷	عبد الخالق خوافی - ۳۷۲
شاه عباس ثانی بعد شاه عینی	خواجہ عبد الصمد فاضل - ۳۷۲
۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰	خواجہ عبد الرحیم ایلچی - ۳۸۷
۶۴۲ - ۶۵۲ - ۶۶۲ - ۶۶۴	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۶
۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷	عبد اکمید لاهوری سواف پادشاه
۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳	نامہ - ۴۰۳ - ۴۰۷
۶۹۴ - ۶۹۹ - ۷۲۳ - ۷۰۱	عبد اللہ خان دیگر - ۴۶۱
عبد الصمد عمودی سمرقند	شیخ عبد الرحیم ملازم بہدین الدولہ
۵۹۶ - ۵۹۷	۴۶۵
عبد الرحیم	عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۶۷
میر عبد اللہ زرین	۴۸۷ - ۴۷۵
۶۰۵	عبد اللہ خان ولد خانجہان - ۴۶۸
عبد العزیز خان	میر عبد الطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

خواجه عرب بندهش فوج - ۱۹۳	نذر محمد خان - ۶۰۸ - ۶۱۱
ملا عرفی بندرانی - ۶۰۰ - ۲۴۱	۶۴۷ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۰
۴۹۴	۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۹
ملا عرفی منتهی - ۲۴۲	۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳
عرب دست غیب - ۳۵۹ - ۳۶۲	۶۹۴
میرزا عزیز کور خان عظم - ۲۵۶	عبدالذبی پسر خان دوران - ۶۱۰
۲۵۷ - (شف الغ)	عبد الرحمن پسر نذر محمد خان
عزیز خان دسر : اجهان - ۱۴۱	۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۷۴
میرزا بنز - ۶۴۰ - ۶۴۱	۶۹۶ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۰۴
عزیز بیگ بدخشی - ۷۳۵	۷۰۷ - ۷۱۰
۷۳۶ - ۷۳۷	عبدالله خان والی توران - ۶۷۱
عسکری میرزا - ۶۴ - ۷۱ - ۷۹	عبد الغنی نائب کشمیر - ۷۰۰
۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰	عبد الله بیگ - ۷۲۵
۱۲۱ - ۱۲۲	عبد الصمد خان - ۷۳۱
عطاءالله داماد اندائی خان - ۳۷۱	عبد الذبی نوکر سعد الله - ۷۳۶
عظمت خان پسر انجهان - ۴۰۷	عثمان - ۱۰۵
علی دوست طغانی قلعه دار	عثمان باغی - ۲۷۳
اند جان - ۴۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹	عادل بادشاه مبارز خان عرف
علی بیگ شب کور - ۳۸	عدلی شاه برادر زاده شیر شاه -
علی خان احتجلو - ۴۲	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
سلطان علاء الدین برادر سلطان	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ابراهیم - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۶۶	۱۲۳ - ۱۲۹

۹۱۳ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۹	۷۳ - ۷۴
۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳ - ۹۲۵	امام علي موسى رضا راج - ۱۱۹
۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰	۵۹۴
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶ - ۹۳۸	علي قلي - ۱۲۴
۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۹ - ۹۴۲	علي شير تركمان - ۱۵۱
۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷	سيد علي - ۱۷۳
۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱	شيخ علاء الدين زبدة شيخ ملایم
۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵	گوکه گوکشتاش خان - ۲۵۰
۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹	ميرزا علي اكبر شاهي - ۲۵۹
۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳	علي مردان - ۲۷۵
۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷	سيد علي بارهه - ۳۱۸ - ۳۱۹
۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱	علي شير آدم ملك علير - ۴۴۴
۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵	سلطان علاء الدين بهمني - ۴۸۸
۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹	علي اصغر ولد محمد جعفر - ۵۱۱
۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳	خواجه علاء الدين عطار - ۵۴۹
۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷	علي مردان خان پهر گنجعلي
۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱	خان (امير الامرا) - ۵۵۲ - ۵۵۴
۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵	۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹
۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹	۵۶۰ - ۵۶۹ - ۵۷۷ - ۵۷۸
۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳	۵۷۹ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴
۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷	۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵	۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶
۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹	۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰
۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴
۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷	۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸
۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱	۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲
۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵	۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶

عرابین - ۱۵	۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
عرب - ۹۰ - ۹۴ - ۲۳۹ - ۵۷۴	۲۷۹ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
۷۲۶	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۱۷
علی مسجد - ۵۶۹	۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
عذیر کوت - ۴۸۱	۳۲۲ - ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸
	۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۶
* حرف فین - مردمان *	۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۰۰
غازی خان پسر دوات خان - ۴۷	۴۱۰ - ۴۲۵ - ۴۵۷ - ۴۶۰
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۱	۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۹۵
غازی آدم جلال خان - ۱۰۴	۵۳۲
میر غازی - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶	عذیر قلعه دار - ۵۲۷
۲۷۶	عزایت الله پسر سعد الله خان -
غریب داس برادر رالا جگت	۷۰۸
سنگه - ۷۲۸	عوض خان قاتشال - ۵۵۶
مید غلام محمد - ۶۰۳	عیسی خان نیاززی - ۱۰۳ - ۱۰۴
غلام رضا آدم ایران - ۷۱۳ - ۷۱۴	۱۰۵ - ۱۱۰ - ۳۹۳
شاه غوث - ۱۴۳	
غیاث الدین علی بخشی - ۱۷۳	* مواضع و قیرا *
غیاث بیگ دیوان - ۲۶۱	عجم - ۲۱ - ۴۶ - ۶۰ - ۶۵
غیاث بیگ راد خواجه محمد	۱۳۲ - ۲۳۶ - ۷۲۶
طهرانی (اعتماد الدوله) -	عراق - ۷ - ۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۸
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶	۲۹۵ - ۳۰۳ - ۴۴۰ - ۴۵۲

شاه فتح الله شیرازی مخدایاب

بعضدالدوله - ۱۸۸

فتح لشکر (نام ذیل) - ۲۲۳

میر فتح الله شیرازی - ۲۴۲

فتح خان پسر عبیدر (بیضا محالار

نظام الملک) - ۳۸۳ - ۳۵۷

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۷

۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۵ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۸۰ - ۴۸۲ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۱

میر فتاح آدم شاه صفی - ۵۶۵

فخرالدین کوتوال - ۸۲

فخرالدین مشهدی داماد میرزا

کامران - ۱۲۲

فدائی خان میر ترک - ۱۵۳

فدائی خان - ۵۰

۳۹۰ - ۳۹۸ - ۳۹۹

۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹

فریدون - ۷

فردوسی مولف - ۱۵

فرنگیان - ۷۱۱

۳۰۹ - ۳۹۸ - ۳۱۰

(شف الف)

غیاث الدین - ۲۸۸

غزیریگان (نام توپ) - ۳۵۷

غزیری خرد (نام توپ) - ۳۵۷

غزیرت خان عرف کامکار - ۶۷۸

۶۸۱ - ۷۲۷ - (شف کاتب)

* مواضع و غیره *

غار عاشقان - ۳۰

غزنلین - ۱۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷

۴۵ - ۴۹ - ۱۲۰ - ۵۵۶

۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۸۸

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۷۰۰ - ۷۱۳

۷۲۷

غوربند - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۵۵

۴۷۵ - ۷۰۳

حصن غوربند - ۶۲۰

غور - ۶۴۱ - ۶۵۱

* حرف فاء - مردمان *

فاروقیان - ۲۱۵

فاضل خان - ۷۱۴

۲۹۰ - ۲۷۳

فرید دین خان کابلی خالوي میړزا

مسند حکیم - ۱۹۸ - ۱۸۵

فرخ میر بادشاہ - ۱۸۰

شليم وريد بخاري مير بخشى

موتضی الخان -- ۱۹۹-۲۴۸-

۲۵۴ - (شف مہیم)

فهرست خان - ۴۴۲

فرنگی حکیم - ۳۱۱ - ۳۱۲

فرمان خان پدرزنکوله - ۵۵۰

PA 9

مدتی فرجام - ۹۵ - ۹۶ م

شیخ مرید وں قطب الدین خان

۹۸۳ - ۹۱۹ - ۵۵۲ - شی

میرزا غلام علی مردان - ۶۱۱

412

۶۱۶- غلام علی مردان

414

وامت خان زاطر - ۷۰۲

۳۶۲ - خان

$V_{PM} - V_{PM} - \dots$

۹۸- فضیلت (فضیحت)

فولاد غلام میرزا شرف الدین

1916 - 1917

• فولاد خان - ۳۴۹

• میدی فولاد نظام نامگی - ۴۹۰

میان قوم غلام خان خان عبدالرحیم

۲۵۰

فیروز خان پست سائیم قلمہ - ۱۵۷

شیخ فیضی: پسر۔ تبلیغ مبارک

194 - 19r 191 -- 190

PH - 101 - 100 - 10A

۱م - ۲م - ۳م

فیروز شاہ -- ۳۰۶

فیروز خان حدشی - ۳۱۹

* مواضع و غیرہ *

فارس - ۱۵ - ۳۹۱

فتح پور (حیکری) - ۱۷۴-۱۷۵

1A^m - 1A^o - 1V9 - 1VA

۲۳۹ - ۲۲۹ - ۲۲۵ - ۱۸۹

٢٣٩ - م م - ٢م٥ - ٢٧١

09A-10V-19V

فصل آباد - ۷۱

دارالملک فرغاله - ۲ - ۱۹ - ۲۲	قاسم حمین - ۸۵
۲۴ - ۲۸ - ۳۳	قاسمی جهان - ۱۱۸
فریدآباد - ۲۵۴	حاجان محمد قاسم فرشته - ۱۹۷
ولایت برنگ - ۲۷۴ - ۳۰۹ - ۶۰۷	(شف - ۵۱۴)
فردآباد - ۳۳۰ - ۳۳۷ - ۵۶۵	قاسم کاسی - ۲۴۲
فادگ و رنگ - ۴۷۱	قاسم خان عرب - ۲۵۹
باغ فرح بخش - ۵۹۵ - ۶۹۳	قاسم بیگ فرستاده دارای ایران
فرات - ۶۴۰	۳۲۳
فرد - ۶۹۰	قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن
حصار فردروز - ۸۷	۳۷۶ - ۳۹۸ - ۴۷۰ - ۴۷۱
باغ فیاض بخش - ۷۰۳ - ۷۰۸	۵۴۷
۷۱۵	میر قاسم - ۴۷۱
<hr/>	
* حرف قاف - مردمان *	
قاجوای بهادر پسر تومنه خان	قاسم پسر خسرو نبیرگ نذر محمد
۸ - ۱۳	خان - ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۴۷۴
قایدو خان بن دوناخان - ۸ - ۱۳	قاسم خان - ۴۹۵
مولانا قاضی اندجانی - ۲۴ - ۲۵	قایم بیگ - ۷۳۰ - ۷۳۱
۲۸ - ۲۹	قبل خان پسر تومنه خان - ۸
قاسم خان قوچین - ۲۸	قباد قلعه دار حصار - ۶۲۴
قاصد ترخان - ۳۱	قتلق محمد پسر نذر محمد خان -
قاسم بیگ ذایب بهرونج - ۷۹ - ۸۰	۴۳۱ - ۴۴۵ - ۴۵۱ - ۴۵۵
	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۱
	۴۶۲ - ۴۶۶

۵۵۲ - ۵۸۹ - ۶۱۹ - ۶۸۳	قرا خان پسر مغلخان - م
(شف جلد)	قراچار نویان از اجداد امیر
قطب فقیر مشهور به (خسرو	نیمور - ۱۰ - ۱۲
جعلی) ۲۶۱	قرا یوسف ترکمان - ۱۷
قطب الدلت - ۲۹۲ - ۲۹۳	قرا بهادر - ۱۶۵
۲۹۵ - ۳۴۳ - ۳۶۷ - ۴۵۴	قوم قزلباش - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳
۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱	م - ۴۵ - ۱۱۳ - ۱۱۶
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳	۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۶۱ - ۳۲۶
۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰	۵۴۸ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۵۴۱ - ۵۴۶ - ۶۷۹ - ۷۳۱	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۴۲
۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳	۶۷۱ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۸
۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵	۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
قلیچ خان اندجانی - ۱۷۳	۷۰۰ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۸
قلیچ خان حاکم قلعه آگری -	۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷
۲۱۸ - ۲۶۲ - ۴۵۴	قطب خان پسر شیر خان - ۷۲
قلیچ خان حاکم ملتان - ۵۵۶	۸۵ - ۹۵ - ۱۰۳
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۸۵	قطب الدین خان حاکم برونه - ۱۸۷
۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۲۰ - ۶۲۶	حضرت خواجه قطب الدین - ۲۴۰
۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۵۰	قطب الدین خان اتکه کولتاش
۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰	خان (شیخ جیون) - ۲۴۵
۷۵۹	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۷۰۸ - ۷۰۷ - ۶۹۹ - ۶۹۵

۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۰ - ۷۰۹

۷۲۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸

۷۵۷ - ۷۴۱ - ۶۲۹

قلمک قندهار - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۶

۳۵۱ - ۳۰۵ - ۳۲۶ - ۱۲۵

۵۸۹ - ۵۵۳ - ۵۵۳ - ۵۵۲

۷۱۷ - ۶۹۹ - ۶۹۲ - ۶۸۶

۷۵۰ - ۷۲۷ - ۷۲۴

قلمک قندهارک - ۵۵۰

قنوج - ۶۳ - ۷۳ - ۱۰۹

* حرف کاف - مردمان *

میرزا کامران برادر همایون - ۵۰

۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۲ - ۷۱

۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۰۵ - ۸۷

۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹

۷۱۸ - ۲۵۳ - ۱۷۷ - ۱۲۶

کامگار بیدک غیرت خان مواف

جهانگیر نامه - ۲۰۳ - ۲۱۶

۲۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۲ - ۳۳۳

(شف غین)

قادر علی - ۲۹

میرزا قندهاری - ۲۷۸

* مواضع و غیره *

حوض قندو - ۴۲۰

قندوان - ۴۴

حصار قندوز - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۶۴

قندوز - ۲۳ - ۶۲۰ - ۶۲۶ - ۶۲۹

۶۵۰ - ۶۳۹ - ۶۳۸

قندهار - ۳۶ - ۷۱ - ۱۱۵

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۳۳

۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۱

۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۵۸ - ۲۶۴ - ۲۷۶ - ۳۰۷

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۰۲

۴۵۵ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۳

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۷۳ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳

کوتوال خان - ۳۷۹	کاکاپنڈت نوکر خانخانان - ۴۹۹
کوچ بہار زمیندار - ۵۹۰	کاما نام سرزین گڈھی (کاما
قوم کہکران - ۴۹ - ۴۷ - ۱۰۵	سلہور - ۵۹۵ - ۵۹۹
۹۱۹	کاگر خان سرہار - ۹۸۵ - ۹۸۹
کہنرداس - ۳۳۷ - ۳۳۸	کارطلب خان - ۷۴۴
کھیلوجی دکنی - ۵۷۹	رانا کرن بہررازائی چٹور - ۲۸۰
کبوسرٹ (رادش اعلان) - ۳	۲۸۱ - ۳۹۴
(شغ بنا)	کرن برادرزادہ کشن سنگھ - ۲۸۲
کیمبرج سنگھ وند راجہ جیسنگھ	قوم کراس - ۲۹۷
۷۰۱ - ۷۰۲	کریمہ سلطان صبیحہ سلطان
کوسر سنگھ - ۴۴۴	پروریز - ۴۷۱
دارالملک کابل - ۲ - ۱۲ - ۱۸	راجہ کشن سنگھ خالوی شاہ
۱۹ - ۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶	خرم شاہ جہان - ۲۸۱ - ۲۸۲
۳۷ - ۳۸ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶	۵۹۷
۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۸	راجہ کشتوار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۰
۴۳ - ۴۴ - ۶۷ - ۷۱ - ۹۱	۵۹۴
۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰	کفتاب - ۳۸۵
۱۲۲ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳	کفش قلبی خان تعین کردہ
۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷	نذر محمد خان - ۶۱۶ - ۶۵۵
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۳ - ۱۸۵	راجہ گایدامل حاکم بیگابیر - ۱۷۵
۱۸۶ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۵۰	خواجہ کلان رئیس غور - ۶۵۱
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۸	کولیان - ۲۹۷

قلعہ کالجور - ۷۲ - ۱۰۱ - ۱۷۵	۲۶۲ - ۲۹۴ - ۳۰۳ - ۳۲۹
کالجور - ۷۲ - ۹۴ - ۴۰۰	۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۵۵ - ۳۵۵
کاشغر - ۱۳۲	۳۵۸ - ۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۹۸
سرکار کلپی - ۱۵۰ - ۱۵۵ - ۲۱۹	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۵
۴۰۷	۴۱۰ - ۴۲۲ - ۴۲۹ - ۴۲۸
قلعہ کارون - ۱۵۴	۴۷۰ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۵۵
قلعہ کاریل - ۲۱۲	۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
قلعہ فنگزہ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵	۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۰
کانگزہ - ۵۸۳	۵۸۲ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴
قلعہ کاندہ - ۴۷۰ - ۴۷۱	۵۹۶ - ۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۷
کاندہ - ۴۷۱	۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۷
کالکوت - ۴۸۳	۶۲۸ - ۶۳۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲
نصبہ کانٹی - ۵۲۷	۶۴۳ - ۶۴۵ - ۶۴۸ - ۶۵۸
قلعہ کانٹی - ۵۲۷	۶۶۰ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۶
کالی پھیتہ - ۵۴۰	۶۷۸ - ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۵
کاشان - ۶۵۲	۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۳
کامان پھاری - ۷۰۱	۶۹۴ - ۷۰۰ - ۷۰۹ - ۷۱۰
کڈل انقور - ۴۳۷	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷
کڈل طول - ۶۲۳ - ۶۴۳	۷۵۵
کرمان - ۱۵	قلعہ کاشان ۲۹
کریلی معلی - ۵۳ - ۱۴۷ - ۲۶۹	قلعہ کابل - ۳۵ - ۱۱۶ - ۱۲۱
کرارہ - ۵۲۰ - ۵۳۸	۱۳۱

قلعہ کالیالی - ۷۵۶	قصبہ کرنال - ۶۷۸
گمیل میڈر - ۱۹۱	کرنالک - ۷۴۵
ڈمپور - ۵۲۷	صوبہ کشمیر - ۲۳ - ۱۰۵ - ۲۲
ضلع کوکن (نام: سندھ سن) -	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۷۷ - ۲۶۳ - ۴۵۰ - ۴۷۱	۱۹۹ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۸۱
۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۳۲	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۵۲۷ (سب سال)	۳۰۴ - ۳۲۳ - ۳۲۴
قلعہ کور - ۶۳۱	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۵۰
قصبہ کولابور - ۵۲۵ - ۵۳۰	۳۵۵ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸
دریاء کوکن - ۵۳۷	۳۹۹ - ۴۰۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
کولاب - ۶۳۹	۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
شہر کھنڈایت - ۷۷ - ۱۵۱ - ۱۷۷	۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۱ - ۵۶۹
۲۰۲ - ۲۹۴ - ۶۷۸	۵۷۰ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۹
قلعہ کھیرلا - ۲۱۲	۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۷ - ۵۸۸
کھڑکی موہوم دہ خچسده بنیان	۵۹۵ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۱۰
(ارزنگ آباد) - ۲۸۵ - ۳۰۶	۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۴۵
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۳۷۷ - ۴۸۸	۶۷۳ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۷۰۰
(شف خاں)	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۹
قلعہ کھنڈر - ۵۲۴	۷۰۷
قلعہ کھنڈر - ۶۱۱ - ۶۱۲	کشن گنگا - ۳۰۰ - ۵۳۰
۶۲۶ - ۶۴۴	قصبہ کلانور - ۱۲۷
کھنڈر - ۶۱۱ - ۶۵۸	قصبہ کلیانی - ۵۲۴ - ۵۲۵

* مواضع و غیره *

گجرات - ۶۸ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۹

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱

۲۵۲ - ۲۹۹ - ۵۴۸ - ۵۴۸

۵۵۰ - ۶۴۱

گنده - ۵۰۷

گندهی کاما - ۵۶۵ - ۵۶۶

۵۸۷ - ۵۸۸

آب گذر اکبر پور - ۳۴۱

گذر بابا پیاری - ۳۹۲

قلعه گرشک - ۶۵۸ - ۷۱۹

گکهر - ۱۱۵ - ۱۹۱

پرگنه گلشن آباد - ۲۷۴ - ۳۱۴

گلکند - ۲۹۵ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۵۱۴ - ۵۲۱

۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۷

۷۴۸

قلعه گلبرگه - ۲۶۱

گلبرگه (احسن آباد) - ۲۶۱

۵۲۶ - ۵۲۸

گل بهار - ۶۱۴

* حرف گاف - مردمان *

گجراتیان - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

راجا گجسنگه - ۳۹۲ - ۴۲۴

۵۶۱ - ۷۳۰

گچیت (نام فیل سفید) - ۴۱۱

گچمونئی (نام فیل) - ۵۴۰

گوانبار (نام فیل) - ۲۳۰

راجا گردهر داس - ۴۲۶

گر جای زن جادو رای - ۴۲۷

گلرخ بیگم دختر میرزا کامران -

۱۷۷ - ۱۸۴

گنگا رام عامل - ۴۴۹

گنجه علی خان حارس قلعه قندهار

از جانب شاه عباس - ۵۵۴

گویند امیر راجا مالدیو - ۱۰۰

گویند داس وکیل راجا سوزج

سنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲

گوپال داس برادر زاده راجا

سوزج سنگه - ۲۸۱

راجا گوپال سنگه - ۴۴۰

گوچر مردار - ۵۰۶

آب گنگ - ۶۴ - ۸۴ - ۸۵	لطف اللہ خان پسر سعید خان - ۶۶۳
۷۵۵ - ۲۰۹ - ۸۶	
گوالیار - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۴	لطف الہ پسر سعد اللہ - ۷۰۸
۹۹ - ۱۰۵ - ۲۲۳ - ۴۰۷	۷۳۶
۴۰۹ - ۴۱۸ - ۵۲۰	لعل بیگ (لالہ بیگ) - ۲۱۹
طاعہ گوالیار - ۵۵ - ۱۰۹ - ۱۴۲	لعل بیگ (نیگر) - ۷۲۶
۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۸ - ۴۹۱	خاندان لودی - ۷۲
۵۷۸	نوحادیان - ۶۳
ولایت گورکھپور - ۸۱	لہو احسیہ برادر خاننیمان پسر
بندر گوہہ - ۲۹۲	مہابت خان - ۴۷۶ - ۴۷۷
گونڈرانہ - ۲۹۳ - ۴۱۸ - ۵۱۲	۴۹۶ - ۵۹۹ - ۷۰۸ - ۷۲۲
۵۳۷ - ۵۱۳	۷۵۴ - ۷۵۹

گونڈ، ۵۱۴ - ۵۱۵

گہات رونکھرہ - ۳۰۵

گہات دیو - ۳۱۸

* حرف لام - مردمان *

لاک مالک زن تاج خان - ۹۳ - ۹۴
 لشکر خان (خواجہ ابوالحسن) -
 ۳۴۰ - ۳۸۳ - ۳۹۸ - ۴۰۰
 ۴۲۲ - ۴۷۰ - (غف الف)
 لشکری پسر مخلص خان - ۴۱۲
 لشکر خان بخشی - ۷۲۵ - ۷۳۰

* مواضع وغیرہ *

دارالسلطنہ لاہور - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۸۵ - ۹۸ - ۱۰۵

۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۴۶

۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۲۰ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۸۱

۱۷۵ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۰۰	۳۹۰ - ۳۸۹ ۳۸۹ - ۳۸۲
۲۵۵	۳۹۸ - ۳۹۷ ۳۹۳ - ۳۹۲
ماهنامه آتنا (اتکد) - ۱۳۲ - ۱۳۵	۴۹۲ - ۴۹۲ ۴۰۳ - ۴۰۲
۱۶۲ - ۱۴۳ - ۱۴۳ - ۱۳۶	۵۴۷ - ۵۰۲ - ۵۰۱ ۴۹۳ - ۴۹۲
گذرگاه مناسک و راه راجه بهکوان	۵۹۶ - ۵۹۲ - ۵۸۹ ۵۴۸ - ۵۴۷
داس خمر پورگ جهانگیر شاه	۵۸۰ - ۵۷۱ - ۵۷۰ ۵۹۷ - ۵۹۶
۲۱۶ - ۱۹۷ - ۱۹۱ - ۱۹۹	۵۹۶ - ۵۸۳ - ۵۸۸ ۵۸۷ - ۵۸۶
۲۳۳ - ۲۲۷ - ۲۱۸ - ۲۱۷	۶۱۷ - ۶۰۹ - ۶۰۸ ۶۰۷ - ۶۰۶
۲۵۹ - ۲۴۸ - ۲۳۸ - ۲۳۳	۶۴۳ - ۶۴۲ ۶۲۱ - ۶۱۸
۷۲۶ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۲۷۳	۶۶۰ - ۶۴۹ - ۶۴۸ ۶۴۵ - ۶۴۴
ماده و سنگه - ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۱	۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۷۳ ۶۷۲ - ۶۷۱
ماناجی سردار بیجاپور - ۴۸۹	۷۰۳ - ۷۰۰ - ۶۹۳ ۶۸۷ - ۶۸۶
مانوجی دکنی - ۵۶۲ - ۷۴۵	۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۰۷ ۷۰۴ - ۷۰۳
۷۵۹ - ۷۴۸	۷۵۹ - ۷۴۸
مبارک خان لودی - ۴۷	۵۶۶ - ۳۹۰ - ۲۵۳ ۵۶۵ - ۵۶۴
مبارک خان افغان - ۱۵۱	۳۹۰ - ۳۸۹ ۳۸۸ - ۳۸۷
شیخ مبارک ناگوری پدر شین	۹۴ - ۹۳ ۹۲ - ۹۱
ابوالفضل - ۱۹۸ - ۱۹۹	۱۴۹ - ۱۴۸ ۱۴۷ - ۱۴۶
۲۴۱ - ۲۰۰	۷۱ - ۷۰ ۶۹ - ۶۸
مید مبارک قلعه دار رهناس -	
۳۴۶	
مبارزخان روهله - ۶۰۴ - ۶۱۲	
	• حرف میم - مردمان •
	راجہ مالدیو (راجہ مازار)

محمد شاه بادشاه زاهد دین - ۲	حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۹۲ - ۴۰۴ - ۵۹۲	۸۱۴ - ۱۶۹
میرزا محمد ولد میرزا جهانبگیر	محمد سلطان دخترزاده سلطان
۱۸ - ۱۴	حسین میرزا - ۷۳ - ۸۲
سلطان محمد میرزا پسر ابو سعید	۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۶۹
میرزا - ۱۹ - ۲۹	محمد خان حاکم جوهرپور - ۹۰
سلطان محمود میرزا پسر ابو سعید	۹۱ - ۹۲
میرزا - ۱۵ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷	شاه محمد فرهادی - ۱۰۹ - ۱۱۰
مولانا محمد قاسم فرزند - ۲۳	محمد خان سوره اکبر ننگاه - ۱۱۲
۲۱۶ - ۱۳۷ (شفق)	سلطان محمد بن میرزا پسر دکان
محمد حسین کورگانی - ۲۳ - ۲۴	شاه ظهیرالدین - ۱۱۷
سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴	شاهزاده محمد بن شاه
محمد مقیم داماد افغان بدگ - ۳۵	ظهیرالدین - ۱۲۰ - ۱۲۴
محمد بدگ - ۳۶ - ۳۷	محمد علی خان - ۱۲۱
محمد علی شهبازی - ۳۸	شاهزاده محمد حکام میرزا پسر
میر محمد - ۴۴	عوش آشتیانی - ۱۲۲ - ۱۲۴
شعبه محمد غوث - ۵۴	۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
محمد سلطان میرزا - ۵۹ - ۶۳	۱۸۵ - ۱۸۹
سلطان محمود نیکو سلطان	حاجی محمد خان شهبازی
بهاول لودی - ۶۴ - ۸۱	۱۳۲ - ۱۴۴
۹۴ - ۹۵ - ۹۹	میرزا محمد حسین - ۱۶۹ - ۱۷۷
محمد زمان میرزا نیکو سلطان	۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

سلطان محمد - ایام چشتی - ۱۷۳	سلطان محمد مراد فرزند عرش
الملک - ۲۹۹	آذربای - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۰۳
محمد قلی انشار داروغه پادشاهان	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۹
کشیر ۳۰۳	۲۰۹ - ۲۱۲
میرسید محمد - آقا مولف - ۳۰۸	محمد قاسم خان کابلی - ۱۹۳
محمد شریف وکیل - ۳۳۳	۱۹۵
مکرم خواجہ سرا - ۳۳۴	محمد شریف امیر الامرا پسر
محمد صالح - ۳۳۸ - ۳۴۵	خواجہ عبد الصمد شیرین قلم
محمد جعفر پسر افضل خان	۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۵۳
۳۴۳ - ۵۱۱	محمد مراد خان - ۲۳۸
محمد قری - ۳۴۴ - ۳۴۷	مید محمود خان - ۲۳۹
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۴۴	مید محمد جامه بانف - ۲۴۲
ملا محمد فاضل - ۳۷۲ - ۳۷۳	میرزا محمد ارزبک - ۲۵۸
حکیم محمد حاذق - ۴۰۵	محمد صادق تدریژی نوکر شجاع
خواجہ محمد صادق پسر خواجہ	مواف مذهب الصادقین - ۲۴۳
عبد الرحیم - ۴۰۶	خواجہ محمد طهرانی - ۲۴۳
مید محمد نبیرہ مید مظفر خان	محمد تقی بخشی (شاه قلی
۴۱۶	خان) - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۲۱
محمد خان نبیرہ خان عالم لودی	۳۷۲
۴۱۷	مکمل دار خان - ۲۸۳ - ۴۳۰
محمود خان نبیرہ خان عالم	۴۸۷ - ۴۹۲ - ۴۸۶
لودی - ۴۱۷	

خان - ۵۵۵ - ۴۲۰ - ۴۲۷	محمودخان پسر خالجهان - ۴۴۰
مکرب خان قلعه دار شاه ایران -	محمد علی بیگ رسول ایران
۵۵۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۲	۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۵۲ - ۴۵۳
۴۹۵ - ۴۹۴ - ۷۲۷	محمد رضا فرزند مصطفی خان
محمد طاهر وزیر خان - ۵۴۲ - ۵۴۴	۴۶۴
محمد سلطان پسر اوزنگ زیب -	محمد خان حارس قلعه کاند
۵۷۲ - ۶۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲	۴۷۱
۷۴۳ - ۶۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶	حاجی محمد جان فدسی
۷۴۷ - ۷۴۹	ملک الشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹
محمد پاشا وزیر اعظم قیصر روس -	۴۹۳ - ۵۰۳
۵۷۶	محمد معصوم کاپنی (احمد خان)
محمد شافی پسر سعید خان -	۴۷۲ - (شف الف)
۵۷۸	سلطان محمد تغلق - ۴۸۸
محمد یحیی پسر سعید خان -	میان محمد میرزاهد - ۴۹۳
۵۷۸	۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹
محمد زهران طهرانی - ۵۸۸	محمد بیگ خوانی - ۵۱۴
میر محمد صالح مشکین فلم داد	محمد حسین - ۵۳۱
میر عبد الله زرین رقم - ۶۰۵	محمد یار بیگ - ۵۴۴
محمد علی فوجدار - ۶۰۷	سید محمد رضوی - ۵۴۷ - ۵۴۸
سید محمد پسر خاندوران - ۶۱۰	سید محمد شاد عالم - ۵۴۸
سید محمد پسر خاندوران - ۶۱۰	فاضل محمد اسلام - ۵۵۰
میرزا محمد مشهدی - ۶۲۳ - ۶۴۷	محمد علی پسر علی مردان

محمد بیگ توپچی باشی شاه	محمد عدیق نوکر خسرو خان -
ایران - ۷۱۲	۹۲۴
محمد علی خان (دیگر) - ۷۱۳	محمد بدیع پسر خسرو خان -
محمد ابراهیم پسر علی مردان	۹۲۵ - ۹۲۵
خان (ابراهیم خان) - ۷۱۷	محمد امین کذابدار آدم نذر
محمد جعفر میر آتش (برق	محمد خان - ۹۳۵
انداز خان) - ۷۱۸ - ۷۲۰	محمد محمد بن کرمایی - ۹۴۵
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴	محمد زمان مشرف - ۹۵۰
۷۲۵ - ۷۲۹	محمد سراد داروغه - ۹۵۰
میر محمد برکی - ۷۱۹	محمد بیگ قاضی - ۹۵۸
محمد شریف عرب - ۷۲۹	محمد طاهر خراسانی (صفشان
محمد حسین پسر میر یوسف -	خان) - ۹۶۸
۷۲۶	محمد اشرف پسر امام خان - ۹۷۴
محمد سعید کاشغری - ۷۲۶	محمد غیاث - ۹۷۴
محمد صالح پسر خاتم شاه	محمد سعید پسر عادات خان -
عباس - ۷۲۸	۹۹۸
محمد ابراهیم آخته بیگی (احمد	محمد علیم قاضی القضاة - ۷۰۲
خان) - ۷۲۸ - ۷۲۹	میر محمد الدین مغیر (دم
محمد امین پسر میر جملہ -	نبیر حضرت سید عبد القادر
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳	جیلانی - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۵۲ - ۷۵۴ - ۷۵۵	محمد صفی پسر اسلام خان -
محمد ناصر ملازم قطب شاه - ۷۴۲	۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۴۰

۴۳۴ - ۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۹

۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۶

۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱

۴۸۰ - ۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۷۰

۷۲۹ - ۷۰۷ - ۷۰۱ - ۷۸۳

۷۵۸ - ۷۵۳

مرحمت خان بخشی ۱۴۱۰

۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۵

مرزای بدت وزیر عادل خان - ۴۸۴

۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۰۰

مرشد علی خان فوجدار استهرا - ۵۵۲

مرشد علی خان - ۷۱۴ - ۷۳۱

۷۳۲ - ۷۳۴

سلطان محمد مراد بیضه روم -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

مرتضی قلی خان نظام مشهور -

۹۵۲

محمد مراد ایچی - ۹۹۵

مرتضی قلی خان فوریجی باشی

شاه ایران - ۹۹۴ - ۹۹۷

۷۴۳

محمد بیگ ملازم محمد سلطان

۷۴۳ - ۷۴۵

محمد امین متصدی بنسجورت

۷۵۰ - ۷۵۱

محمد رضای خراسانی - ۷۵۷

مخلص خان - ۳۴۶ - ۳۷۰

۳۹۰ - ۴۱۲

سلطان مراد میرزا - ۱۹

مرید مگانی حمیده بانو - ۱۴۴

۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۲۹ (شف حاکم)

مرتضی خان بخاری بخشی شمش

فرید - ۲۳۴ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۴۸۹ - ۴۹۰ - (شف فاد)

قوم مرده - ۲۵۵

محمد مراد بخش پسر شاهجهان

۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۷۳ - ۵۹۸

۵۸۵ - ۵۸۹ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۹۰۰

۹۰۱ - ۹۰۹ - ۹۱۹ - ۹۲۱

۹۲۳ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۸

خواجہ معین الدین چشتی رح	محمود میرزا - ۱۶۹ - ۱۷۸
۱۷۴ - ۲۴۵ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷	ملک محمود قافلہ باشی - ۲۶۳
مقدم خان مولف اقبال نامہ	حکیم مسیح النمان عرف حکیم
۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۸۷ - ۲۹۴	مظفر - ۵۰۸
۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷	مصدق بیگ خان ولد خواجہ
مصدق خان - ۳۳۴	کلان - ۱۴۱ - ۱۴۴
مصدق خان صوبہ دار اڈیسہ -	مصطفی خان ولد ملا محمد
۵۸۳ - ۶۸۵	لاری - ۴۴۴
محمد معظم پسر اورنگ زیب	مصطفی پاشا وزیر قیصر دوم - ۵۷۶
۵۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹	شاہ مطاہر دکنی - ۱۳۷
معزالملک دیوان مالوا - ۶۷۸	ملطان مظفر گجراتی مظفرخان -
منول پسر انجہ خان (منول	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۶
خان) (منول خان) - ۳ - ۳	مظفر میرزا والی برہانپور - ۱۸۴
۴ - ۶	مظفر خان - ۲۳۸ - ۳۹۸
قوم مغلان - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴	میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۶۵
۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۸۳ - ۹۱	۵۵۲
۹۶ - ۱۱۴ - ۱۲۵ - ۱۳۳	سید مظفر بارہہ (سید خانجہان)
۱۳۴ - ۱۷۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹	۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۷۱ - ۴۰۷
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹	۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۹
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۴۱۷ - ۴۳۱	۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۴۱
۴۸۱ - ۴۹۷ - ۷۲۶ - ۷۳۲	۴۴۲ - ۴۵۳
حیدی مفتاح نظام الملکی د: ش	حیدر مظفر ملازم قطب الملک - ۷۴۵

۶۹۲ - ۷۱۹	خان - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
ممتاز محل (مہد عایا)	مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۹۲ - ۳۹۵
(ارجمند بانو) ۳۹۲ - ۳۹۳	۳۹۷
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۰۶ - ۴۰۹	مقرب خان دکھلی - ۴۳۰
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸	۴۵۲ - ۴۳۱
ملوچھروان ایرچ - ۷	مکندرایی - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
ملوچھرو میزرا بسر میزرا سلطان	مدرم خان حاکم بلکالہ - ۳۸۷
۱۷ = ۵۵	مکرمات خان - ۵۱۷ - ۵۱۹
مفکوتا خان بسرجیگیز خان - ۱۱	۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
راجہ منکت رای - ۵۵	۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۶ - ۶۲۱
مہم نمان خانخازار - ۱۲۲ - ۱۳۱	۶۷۸ - ۷۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
۱۴۹	ملوخان حاکم مالوہ - ۹۹
شاہ منصور حاکم سرھند - ۱۸۵	مانفت خان پسر اعظم خان -
میان منجو (مدر نظام الملک	۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
۲۰۵ - ۲۰۵	ملک ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
منصور حبشی - ۳۰۵ - ۴۳۶	ملک میدان (نام توپ) - ۴۹۵
میر منصور بدخشی - ۳۶۲	۵۱۷
۳۶۳ - ۳۶۷	ملکبانو همشیرہ ممتاز محل
مید منصور نیرگ مید خانجہاں	اہلیہ میف خان - ۵۷۸
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸	ملک دازد - ۵۹۲
حاجی منصور فقیر - ۶۲۷	ملوک چند مشرف - ۶۰۲
۶۳۴ - ۶۳۸	ملک حسن زمیندار قندھار -

۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۸	موبد بیگ - ۱۴۱
۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۳	قوم مواص - ۲۹۷
۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰	موسوی خان - ۲۲۴ - ۲۲۳
۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۴	۵۸۱ - ۵۹۶ - ۵۹۹
۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹	راجه موهن داس - ۴۹۷
۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳	موندھوجی سردار ددهئی - ۴۹۹
۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸	امام موسی کاظم امام رواض - ۵۹۳
۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۳ - ۳۸۲	حکیم مومنا - ۵۹۸ - ۶۰۶
۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۴ - ۳۹۱	حافظ مومن - ۷۰۱
۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۲ - ۴۰۱	موسی محمدا قطب شاه - ۷۴۲
۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۱۶ - ۴۱۴	۷۴۳ - ۷۴۴
۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰	مهرنگار خانم (قتلک نگار) مرید
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴	مکئی والد ماجد فریدوس
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۹	مکئی - ۲۱ - ۳۵
۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۵ - ۴۹۶	مهدی سلطان بنی عمربابوشاه - ۴۲
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰	مهدی قاسم خان - ۲۳۸
۵۰۱ - ۵۰۴	مهابت خان خانخازان سپهسالار
مهدی قلی قلعه دار شاه ایران -	۲۴۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۷۱
۷۱۹	۲۸۰ - ۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۲۶
میرزا میران شاه مهر تیمور	۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴
۱۷ - ۱۶	۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰
قوم میدواتی - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵	۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۴۳۳ - ۳۹	۷۰۱ - ۱۴۳ - ۱۳م - ۹۲
۴۵۵ - ۴۵۲ - ۱۵ - مازندران	راجا میدنی رای زمیگذار
۸۰ - ۷۵ - ۶۸ - ۶۷ - صوبه ماله	چندیبری - ۶۳
۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۴۵ - ۹۹ - ۱۰۵	ملا میر محمد ملای خارجی - ۱۴۸
۱۶۵ - ۱۶۵ - ۱۶۰ - ۱۵۴	میران مبارک شاه - ۱۶۴
۱۸۹ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۰	میرزایان باغی - ۱۷۳ - ۱۷۰
۲۰۸ - ۲۰۳ - ۱۹۹ - ۱۹۵	۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵
۲۸۸ - ۲۷۷ - ۲۵۸ - ۲۳۶	مولانا میرکلان هراتی - ۲۳۵
۳۰۵ - ۲۹۸ - ۲۹۶ - ۲۹۵	بابا مبارک - ۳۵۷
۳۹۲ - ۳۳۵ - ۳۲۸ - ۳۱۴	میر میران (ابدال) - ۳۷۲
۳۹۸ - ۳۰۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲	۴۲۷ - (شف الف)
۴۹۲ - ۴۶۰ - ۴۶۸ - ۴۶۲	میرزاخان بن شاه نواز خاں - ۵۰۶
۵۴۴ - ۵۰۷ - ۵۰۲ - ۵۹۶	۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۱۴۵
۶۴۲ - ۶۱۰ - ۵۹۰ - ۵۷۰	میرک حسین خوانی - ۵۰۸
۶۸۳ - ۶۷۸ - ۶۷۴ - ۶۷۲	ملا میر هروی خراسانی - ۵۵۱
۷۴۱ - ۷۲۹ - ۷۰۵ - ۷۰۳	میرخان میرزک - ۵۶۱ - ۷۰۲
ماندو (خادی آباد) - ۷۵ - ۱۰۲	۶۰۳
۲۹۳ - ۲۰۳ - ۱۶۱ - ۱۰۵	شیخ میر - ۷۴۵
۳۷۷ - ۳۳۹ - ۳۳۳ - ۳۲۸	
۷۰۳ - ۳۱۲ - ۳۹۲	
قلعه ماندو - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱	
۵۳۸ - ۳۱۵	

* مواضع و غیره *

ولایت مارواڑ انهم - ۱۲ - ۷ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۲

۴۸۳ - ۶۵۵ - ۶۵۲ - ۶۵۱	ماژور ۱۰۱ - ۱۰۰
مصر - ۱۵	قلعه مالکوت - ۱۳۵
مصطفی آباد (چوبره) - ۷۱۷	قصبه ماجن بجواره - ۱۴۹
مغلستان (ترکمان) - ۴ - ۳	متهرا - ۲۹۹ - ۵۵۲ - ۵۷۲
۱۹ - ۲۱ - ۳۳ - ۳۴ (شف نادر)	۶۵۷
مکه متبرکه - ۵۳ - ۲۳۹ - ۲۶۹	مسجد علی بندر حیدرآباد - ۳۱۲
۵۵۱ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶	حصار محمود آباد - ۷۶
۶۰۷ - ۶۸۰ - ۷۳۱	محمود آباد - ۷۶ - ۳۹۳
صومعه ملتان - ۱۴ - ۳۶ - ۶۴	محمود آباد - ۵۲۵
۱۲۳ - ۲۰۴ - ۲۶۵ - ۳۰۷	میدینه مذوره - ۵۳ - ۱۲۲ - ۲۳۹
۳۹۸ - ۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۶	۲۴۰ - ۵۵۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶
۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۳ - ۶۰۰	۶۸۰ - ۷۳۱
۶۰۴ - ۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۸۳	قاعه مرغاب - ۲۶ - ۲۷
۶۸۷ - ۶۹۰ - ۷۰۰ - ۷۰۳	مرچ - ۵۲۰
۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۸۲۷	باغ مراد - ۶۳۰ - ۶۳۱
۷۳۱	مرور - ۶۵۱ - ۶۵۵
قلعه ماروت - ۵۰	مسجد عالی فتحپور - ۲۲۶
منگاپور - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۴۹۵	مسجد منگین اجمیر - ۳۹۴
قلعه ملهیر - ۵۴۶ - ۵۹۱ - ۵۹۲	مسجد قلعه اکبرآباد - ۷۲۸
۵۶۴	مسجد عالی دارالخلافه - ۷۵۴
مرکار مندر - ۷۴ - ۶۷۸	مشهد مقدس - ۱۴۶ - ۱۴۷
قلعه منصور گنده - ۴۳۶	۵۵۰ - ۵۵۶ - ۵۹۴ - ۵۹۰

نجم ثانی امیرآبادی - ۴۳ - ۴۴	مولگی بدن - ۲۲۰
۱۱۶	مومل - ۵۷۴ - ۵۷۶
نجات خان - ۵۰۵ - ۵۰۶	دریای مہی - ۲۹۷
۴۳۸ - ۴۱۹ - ۴۱۴ - ۴۰۹	مہاکوٹ - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶
۷۵۴ - ۷۱۹ - ۷۰۹	میمنہ - ۳۸
۷۵۹	میوات - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰۲
نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱	میرتھہ - ۱۲۴ - ۱۳۰
۴۰۳ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۹	قلعہ میرتھہ - ۱۵۹
۵۴۱ - ۴۰۸ - ۴۰۴ - ۴۱۱	قلعہ مہندہ - ۶۵۶ - ۶۷۴
۴۱۳ - ۴۱۶ - ۴۱۸ - ۴۲۴	
۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸	* حرف نوں - مردمان *
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴	ناصر بیگ قلعہ دار - ۲۷
۴۴۵ - ۴۳۶ - ۴۴۰ - ۴۴۱	سلطان ناصر میرزا برادر جہانگیر
۴۴۲ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷	میرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵
۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۴۳	ناصر خان میواتی پسر حسن
۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷	خان - ۶۲
۴۶۱ - ۴۶۶ - ۴۶۹ - ۴۷۳	ناصر خان - ۳۳۸ - ۳۳۹
۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۲ - ۴۸۳	ناصر میرزا (یادگار) - ۷۹
۴۸۷ - ۴۹۵ - ۷۰۳	۸۰ - ۸۵
۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰	نارجی مرکار - ۴۲۹
۷۱۴ - ۷۴۹	شیخ ناصر (ناصر محمد) - ۵۵۰
راجہ نرنگہ راور - ۲۲۳	

۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰	واجه نرسنگهدیو بندیلہ پور جہار
۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۹	مذکرات - ۴۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۵
۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵	نرسنگہ داس جہالہ - ۴۳۱ - ۴۳۲
۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲	نرسنگہ دیو پسر بکرماجیت -
۴۷۶ - ۴۷۸ - ۴۸۷ - ۴۹۰	۵۲۲ - ۵۲۳
۴۹۱ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰	نصرت شاہ - ۶۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۳۳	نصیر الدین پسر غیاث الدین -
۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۳۷	۲۸۸
نظام الدین بخشہ ہروی مورخ -	نصیر خان (خاندوران) - ۴۱۴
۲۳۷	۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۶۱
نظریہ پادشہ - ۵۱۰ - ۴۵۷	۴۶۸ - ۴۸۹ - ۴۹۶ - ۷۴۸
نہجہ نظام تاجر - ۴۱۰	نظریہ پادشہ اوزبک - ۳۸
نظام الملکیان - ۴۱۱	نظر میرزا - ۴۴
نظام الملک لہاسی (دیگر) -	نظام الدین یحییٰ والی احمد نگر -
۵۳۹ - ۵۴۲	۶۴
نظریہ یک رئیس المان - ۶۶۰	نظام برادر فرید شیر شاہ پسر
نظر علی خان حاکم اردو بیل ملازم	حسن - ۸۸
شاہ عباس - ۶۹۷	نظام الملک - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵
حکیم نظام الدین ملازم عدد	۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۲۰ - ۳۱۸
شاہ - ۷۴۳	۳۲۰ - ۳۲۷ - ۳۴۷ - ۳۷۶
شیخ نظام - ۷۴۶	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
ذکیر خاتون بیگم -	۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۴۲۵

نواز خان بر سر معبد خان - ۳۳۵	تیمور - ۱۴
نوشابه - ۵۴۲	نوشیروان عادل - ۶۲ - ۱۵۲
نیرس باذوالعلیه شاه نواز خان - ۵۹۱	حکیم نورالدین - ۱۱۸
نور احمد بن بخش احمدیان	میرزا نورالدین - ۱۳۷
۶۷۶ - ۹۸۵	شیخ نورالحق خاف شیخ عبدالحق
نوازین - ۱۰۵	دهلوی - ۱۹۷ - ۵۵۱
نوبک نام خان - ۶۸۹	نورجهان بیگم (نور محمد)

* مواضع و غیره *

نارانیل - ۸۷	(مخفی) - ۲۴۷ - ۲۵۷
ناگور - ۱۵۹	۲۴۳ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸
نازیدیر - ۲۰۹ - ۲۵۱ - ۵۲۱ - ۵۲۴	۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰
ناسک - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴	۲۹۳ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷
۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۸۳ - ۴۲۴	۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹
طالع ناسک - ۵۲۱	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳
نجف اشرف - ۱۴۷ - ۲۶۶	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
نذرینار - ۳۷۷ - ۵۰۲ - ۷۲۹	۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۵۹ - ۳۶۰
آب سردا - ۱۴۰ - ۱۶۱ - ۲۹۰	۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶
۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۹۲	۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰
۴۲۴ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۰	۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵
قهیج نراین پور - ۵۲۵	۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹
	۳۸۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰
	۳۹۲ - ۵۵۳ - ۶۱۸
	نورالدین محمد - ۲۵۸

• حرف هاء - مردمان •

هیدایت : داره - ۲۳۶
 هاشم خان واک قاسم خان - ۵۳۷
 میر هاشم حنفائی - ۵۵۹
 هاسون فقیر - ۹۰۷
 راجه هرکشن قلعه دار - ۹۴ - ۹۷
 قوم و زار - ۳۷۵ - ۵۹۹ - ۵۷۰
 ۹۷۷ - ۹۷۸
 هشترخان (شیرخان) - ۶۳۶
 هاکو - م - ۸ - ۱۶
 هلال خان (خواجه مرا) - ۲۵۲
 همایون بادشاه جنت آشیانی -
 ۳۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
 ۵۳ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
 ۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
 ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰
 ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷
 ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱
 ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳
 ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
 ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

نصیر آباد - ۷۱۷

قلعه نظام الماک - ۳۹۱

نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰

نگرکونشت - ۱۰۰

قلعه نالارک - ۵۲۲

پرگنده نندکانو - ۳۴۶

زیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۹ - ۵۶۹

۹۲۱ - ۹۴۵

• حرف واو - مردمان •

واداد جنت مکانی - ۳۳۷

وزیر بیگ - ۱۷۱

وزیر خان - ۴۲۵ - ۴۴۳ - ۴۶۷

۵۵۷ - ۵۷۳

خان وفا میرزا - ۳۱

وفادار (نواجه سرا) - ۲۲۷ - ۳۳۸

وقاص حاجی - ۴۷۲ - ۵۳۱ - ۶۲۷

سید وای - ۱۷۳

ولی محمد خان والی توران -

۲۶۰ - ۲۶۱

میرزا ولی - ۳۹۳

هرات - م - ۴۱ - ۴۴ - ۱۱۷	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۴۸۴ - ۶۵۵ - ۵۹۰ - ۲۵۵	۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۹
۴۹۶ - ۴۹۰	۱۲۷ - ۱۲۵ - ۱۳۴ - ۱۲۳
هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵	۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۵۰ - ۱۲۸
۴۵ - ۳۳ - ۲۳ - ۲۱ - ۱۸	۵۰۳ - ۳۲۹ - ۳۲۵
۴۱ - ۵۴ - ۴۹ - ۴۷ - ۴۶	میرزا هندال فرزند فردوس
۷۰ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۵ - ۹۲	مکاني - ۴ - ۷۱ - ۶۳ - ۷۰
۱۰۱ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۷ - ۷۹	۸۲ ۸۳ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵
۱۱۷ - ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۲	میرزا عهدي بيگ - ۹۵
۱۲۵ - ۱۲۲ - ۱۲۰ - ۱۱۸	هوشنگ پسر دابال - ۳۵۸
۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۲۸ - ۱۲۶	هوشنگ بانو صبيحة خسرو - ۲۵۸
۱۳۴ - ۱۵۸ - ۱۵۵ - ۱۵۹	هيبت خان نيازي - ۹۸ - ۱۱۱
۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۷۳ - ۱۶۳	۱۱۴ - ۱۲۳
۲۰۹ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۰	هيومن، بقال شجعه وزير عدلي
۲۴۵ - ۲۴۱ - ۲۳۹ - ۲۱۵	شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۴۶	۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۲۳
۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳	۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۲۸۹ - ۲۷۴ - ۲۷۱ - ۲۶۹	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱
۳۰۹ - ۳۰۳ - ۲۹۶ - ۲۹۴	
۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۱۲	• مواضع و غيره •
۳۹۱ - ۳۸۱ - ۳۷۷ - ۳۷۳	سرکار هاندي - ۵۰۲
۴۱۰ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۳۹۵	هنگه مير - ۷۴۴

یادگار میرزا - ۴۴	۴۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۴۷۲
میرزا یادگار - ۱۹۵ - ۱۹۶	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
یادگار علی (ایلیچی ایران) - ۲۶۲	۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸
۵۶۰ - ۵۶۷	۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۴
یاقوت خان حبشی - ۲۸۲ - ۲۸۳	۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۷
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸	۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۳۳ - ۶۳۵
۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۲ - ۴۰۰	۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۶۶ - ۶۶۹
۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱	۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲
۴۸۵ - ۵۲۵	۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶
یادگار علی آدم نذر محمد خان - ۶۵۱	۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳
یادگار بیگ میر نذر محمد خان - ۶۶۷	۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۶ - ۷۳۲
خان - ۶۶۷	۷۳۶ - ۷۴۸ - ۷۵۴ - ۷۵۷
یادگار امیر دایم - ۷۰۳ - ۷۰۴	هنگامه هنونت ۵۲۴
دار محمد مشیر زاده - ۷۳۶	هنگامه کش کوه - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۷۶
یاقیم بهادر (تم بهادر) - ۲۱۹	بندر هوگای - ۴۶۸ - ۴۷۳
بردمچی - ۱۳	نصبه هیراپور - ۵۲۶
یعقوب بیگ شیرجنگ - ۳۸	۵ حرف یاه - مردمان
یعقوب خان - ۴۰۱	یامش انان (کیومرث) بن
یکه ناز خان - ۴۲۷ - ۴۴۳ - ۵۸۹	حضرت روح علیه السلام - ۳
یلدزخان - ۷	(شف کاب)

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۲	يلكندی پهرالذقوا - ۸
يوسف خان - ۳۵۸ - ۳۶۵ - ۶۷۸	يلكندی پهرالذقوا - ۸
مير يوسف - ۷۲۹	يلكندوش - ۶۷۰
-----	يونس خان - ۶ - ۱۹ - ۲۱
* مواضع و غیره *	يوسف زئي - ۳۵
يوزان - ۳۲۳ - ۶۰۷	هيد يوسف خان مشهدي - ۱۲۲

باتمام رسيد

نهرمت مردمان و مواضع و قلعه‌جات و آبپائیکه در دودمان
حصه منتخب الباب تصانیف خانی خان نظام الملکی واقع شده‌اند
بترتیب حروف هجاء •

(شف دال)

آنام‌بان - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵

۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹

قوم آغریه - ۱۶۵

آتش‌خان - ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۵۸۸

آکناکمر برادر مادنا - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

آصف خان - ۳۸۰ - ۵۷۷

آنبو مرهته (معروف بپاند) - ۵۸۲

آپ‌جی پدنت - ۸۹۰ - ۸۹۵

ابراهیم‌خان ولد عالی مردان خان

۳۹ - ۴۱

میر ابوالعالی - ۴۷ - ۴۹

سید ابراهیم - ۷۳ - ۴۷

• حرف الف - مردمان •

آغر خان - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۹۴ - ۵۷۶

آغر خان ثانی (دیده منزل)

خلف‌الصدق آغر خان -

۲۳۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۳ - ۸۶۲

۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۹۳۵

قاضي ابوالفتح ٢٢٣	ابراهيم ايلچى سبغانقلي خان -
محمد ابراهيم مسنوفي الملك	١٢٣
ايران - ٢٨٧	ابدال بيگ - ١٢٣
محمد ابراهيم سبغت خان حسين	ابوالفتح خان - ١٧٢ - ١٧٤
بيگ خليل الله سبغت الار -	ابوالنجم خان - ١٩١ - ١٩٩ -
٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٥ - ٣٠٧	١٩٧
٣٣٥ - ٣٣٧ - ٣٤٣ - (شف خان)	ابوالحسن - ١٩٩
خواجہ ابوالکلام خان نثار خان -	ابوالحسن (قطب الدك) حاتم
٢٩٨ - ٢٩٣ - ٢٩١ - ٢٩٨	حيدر اباد - ٢٢١ - ٢٠٠
٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٩ - ٣١١	٢٠٥ - ٢٠٣ - ٢٠١ - ٢٠٠
٢٩٢ - (شف جيم)	٣٠٧ - ٢٠٨ - ٢١٠ - ٣١٠
ابوالخير خان - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٨٣٨	٣١١ - ٣١٢ - ٣١٣ - ٣١٥
محمد ابراهيم الخدا - ٣٢١ - ٣٢٢	٣١٩ - ٣٢٢ - ٣٢٣ - ٣٢٤
محمد ابراهيم خان - ٥٣١	٣٢٥ - ٣٢٧ - ٣٢٨ - ٣٢٩
٥٤١ - ٥٤٧ - ٥٤٨ - ٩١٥	٣٣٥ - ٣٣٣ - ٣٣١ - ٣٣٥
ابراهيم بيگ تبريزي - ٥٨٣ - ٥٩٣	٣٣٦ - ٣٣٧ - ٣٣٨ - ٣٣٣
شيخ ابوالکلام - ٥٩٥	٣٣٧ - ٣٣٨ - ٣٤٠ - ٣٤٥
محمد ابراهيم بادشاه ابوالفتح	٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠ - ٣٥٨
ظهير الدين يصر رفيع الشان -	٣٦٣ - ٣٦٥ - ٣٦٦ - ٣٦٧
٩٨٨ - ٩٨٩ - ٩٩٠ - ٩٩١	٣٦٧ - ٣٦٩ - ٣٧١ - ٣٧٣
٩٢٢ - ٩٢٣ - ٩٢٤	٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٧٩
ابو الحسن خان بخشي ميد	٥٢٣ - (شف قاف)

۸۲۲ - ۸۱۹ - ۸۱۷ - ۸۱۳	عبدالله خان - ۶۹۲ - ۷۱۲
۸۵۱ - ۸۳۸ - ۸۳۳ - ۸۲۳	۷۱۳ - ۹۲۳ - ۹۳۱
۹۷۴ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۲۹	محمد ابراهيم تبریزی بخشي
احتشام خان - ۴۸ - ۱۳۴ - ۱۷۸	(دیگر) - ۷۴۳
احدیان - ۴۸	ابراهيم خان پاي - ۷۴۵ - ۹۵۹
عبد احد بخاري - ۸۱	۹۵۹
عبدالله نواتيه بيجاپوري - ۱۱۳	ابو البركات ربيع الدرجات
۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۱۴	شمس الدين پادشاه پسر خرد
۱۸۹ - ۱۸۹ - ۱۸۹ - ۴۰۲	ربيع الشان بیدرو خلد - ۴۰۲
مير احمد عرب - ۴۰۹ - ۳۱۰	بهادر شاه - ۸۱۳ - ۸۱۹ - ۸۱۸
۳۱۲ - ۳۱۱	۸۲۹ - ۸۳۰ (شف زاء)
مير احمد خان - ۳۸۱ - ۴۵۱	ابوطالب - ۸۵۳
۸۶۸ - ۸۶۷ - ۶۶۷ - ۸۶۹	مير ابوالفضل خان - ۹۶۰
۸۷۱ - ۸۶۹	آقا ابوالحسن - ۹۶۰
احمد خان مير ملنگ عرف	ابراهيم قلي خان - ۹۶۵ - ۹۶۶
مير سلطان حسن - ۵۶۹ - ۵۷۰	۹۶۷ - ۹۶۸
۵۷۱ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	راجا اجیت سنگھ پسر مجرول
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۹	راجا جسونت - ۲۵۹ - ۲۶۰
۶۱۷ - ۶۱۸ (شف هاء)	۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۱۹
احمد خان افغان - ۵۷۰ - ۶۱۰	۶۲۲ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۹۱
۶۱۱ - ۶۱۲	۷۹۲ - ۷۹۳ - ۸۰۰ - ۸۰۲
عبد احمد - ۵۷۰ - ۶۰۹ - ۶۱۰	۸۰۳ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۹

اختصاص خان فبیرک خان عالم	حافظ احمد معتمد خان -- ۶۰۸
۸۸۹	۹۱۵ - ۹۱۳
اخلاص خان افغان (دنگر) - ۹۲۳	احمد سعید خان - ۹۵۱
خواجہ انعام صبر برهان پور - ۵۵۸	احمد بیگ غازی الدین خان
ارجن کور - ۱۵ - ۱۷	غالب جنگ کوکچہ اند ارشاد
ارالت خان - ۳۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱	۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۲۸ (شف غلیں)
ارمان خان کاشغری چغند خان	میر احمد خان - ۸۷۶
منج جنگ - ۵۹۹ - (شف چے)	احمد خان بحر عای مردان خان
ارشد خان فبیرک ارشد خان - ۶۱۰	۹۶۰
۹۱۳	خواجہ احمد خان (شہامت خان)
ارشد خان دیون - ۶۱۳	پسر مبارز خان - ۹۶۰ - ۹۶۱
ازبک خان - ۱۲۲	۹۶۲
ازبکن - ۹۴۴	احمد شاه پسر محمد شاه بابر شاه
۱- لام خان صوبہ دار - ۲۳ - ۲۵	۹۷۳
۳۳ - ۳۸ - ۵۳ - ۵۷ - ۶۰	اخلاص خان (خان عالم) پسر
۶۲ - ۹۳ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷۶	مقرب خان - ۳۸ - ۲۹۱
۲۰۹ - ۳۸۱ - ۳۹۹ - ۸۲۷	۳۵۱
احمد خان وزیر جملہ الماک	اختصاص خان - ۲۹۲ - ۷۶۶
امیر الامرا نظام الماک آصف	اخلاص خان میزانه - ۵۲۸
الدواء - ۳۲ - ۶۹ - ۷۳	اخلاص خان جدید الامام - ۶۲۸
۱۲۶ - ۱۷۲ - ۲۱۰ - ۲۳۵	۶۲۹ - ۷۷۳ - ۷۹۴ - ۷۹۹
۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۸۵ - ۲۸۹	۹۲۱

احلم خان - ۹۹۰	۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۸۱
راجہ احلام خان عرف رتن سنگھ -	۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷	۵۲۰ - ۵۴۰ - ۵۹۲ - ۵۰۵
(شف راء)	۵۲۸ - ۵۴۷ - ۵۶۶ - ۵۷۲
احلام خان - ۷۴۱ - ۸۲۸ - ۹۱۵	۴۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
احمد علی خان - ۷۵۲ - ۷۸۰	۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۴۹ - ۷۰۴
۷۹۶ - ۸۳۶ - ۹۲۱	۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴
احمد اللہ خان (نواب اولیا) -	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳
۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۴	۴۹ - ۹۳ - ۴۹۹
۹۱۰ - ۹۱۸	احمد خان سابق صوبہ دار بنگالہ -
احمد عیل خان خویشتگی - ۸۷۶	۱۳۲
۹۵۳	احمد یار بیگ حاکم کوچ بہار -
خواجہ احمد خان پسر مبارز خان -	۱۳۷ - ۱۶۲
۹۵۶ - ۹۵۸	احمد اللہ (اکرام خان) پسر ملا احمد
اشرف خان - ۳۸۱ - ۵۹۵	نوائید - ۱۸۶ - ۱۸۹
میر اشرف - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲	خواجہ محمد اسحق - ۲۰۹
محمد اشرف ندراری - ۸۹۰	اسلام خان (حسین پاشا)
محمد اشرف خان بخشی - ۸۹۱	حاکم بصرہ - ۲۳۳ - ۲۳۶
اشرف خان اتنان - ۹۷۵ - ۹۷۷	۲۳۷ (شف حاد)
۹۷۸	احمد عیل خان یکہ - ۴۱۶ - ۸۴۸
اصالت خان - ۵۷۶	احمد اللہ خان (حیف اللہ خان)
شاهزادہ محمد اعظم پسر -	پسر میر حیف اللہ - ۴۹۹

۷۷۶ - ۹۲۰	اورنگ زیب (اعظم شاه) - ۱۴
اعظم خان - ۲۳ - ۳۰	۲۴ - ۳۰ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۸
اعتماد خان (عرف عبدالقوي) -	۴۹ - ۵۵ - ۶۷ - ۷۷ - ۲۰۹ - ۲۵۷
۳۵ - ۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۴	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۰ - ۲۸۱
اعتقاد خان (ذوالفقار خان	۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
نصرت چنگ) ۲۸۵ - ۲۹۳	۳۲۱ - ۳۲۷ - ۳۳۸ - ۳۵۸
۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲
محم (خلف ذات)	۳۸۳ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۰
۱۰۱ - اعتقاد خان عرف ملا طاهر	۴۳۵ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹
۳۸۰ - ۴۲۳	۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۹
ابراہیم شاہزادہ و سر محمد الدین	۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷
چهاردار شاه - ۵۷۴ - ۵۷۵	۴۷۰ - ۴۷۳ - ۴۷۷ - ۵۱۸
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
۷۰۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۶۸ - ۵۶۹
۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۴۰	۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۷
اعتماد خان (دیگر) - ۶۱۷	۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
امام اعظم رح - ۶۸۲	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶
اعظم خان برادر کوٹلشاه خان ۷۰۳	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۷۱۸ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۹۲۱	۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
راعی الدواہ خان خازان بہادر - ۷۰۷	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
راعی اصنام خان - ۷۷۳ - ۷۷۴	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۱۶ - ۶۱۶
اعتقاد خان رکن الدواہ کشمیری	۶۲۸ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰

۹۳۲ - ۹۳۹ - ۹۴۰	محمد مراد - ۷۹۹ - ۸۰۰
۹۴۸ - ۹۵۴ - ۹۵۹ - ۹۶۴	۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۸ - ۸۰۹
۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۸	۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۲۴
افضل خان - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	۹۱۵ - (شف راد و ملیم)
افراسیاب - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۳۵۵	انغان - ۴۸ - ۶۵ - ۶۹ - ۸۶
۵۸۷	۹۳ - ۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۷ - ۱۷۹
انذبی فاضل - ۳۵۵	۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۷
افضل خان صدر الصدور - ۷۸	۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۹
محمد درخ سیر بادشاه - ۷۲۹	۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
۷۳۱ - ۸۱۷	۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴
شاهزاده محمد اکبر پسر اورنگ	۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۴۵
زیب - ۱۵ - ۲۱ - ۶۴ - ۷۸	۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۵۱
۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹	۶۰۳ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۵
۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷	۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۸۲
۲۷۸ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۲۱
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰	۷۴۵ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۶
۲۹۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۶۶	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۲۷
۸۱۶ - ۸۲۵	۸۲۸ - ۸۳۴ - ۸۵۰ - ۸۶۱
اکرام خان - ۵۷	۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۷
جلال الدین محمد اکبر بادشاه	۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۷
عرش آشیانی - ۷۹ - ۵۷۸	۹۱۷ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۸۸۵ - ۸۸۲	۹۴۴ - ۸۶۴ - ۸۵۳ - ۷۳۱ - ۶۲۶
۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۶ - ۹۰۴	قاسمی اکرم ماضی القضاة (اکرم)
۹۳۱ - ۹۲۱ - ۹۱۳ - ۹۱۱	خان (- ۵۶۳ - ۵۶۴)
۹۳۹ - ۹۵۴ (شف کاف)	آل وردی خان - ۳۳ - ۴۹ - ۵۸
امیرالامراء ایحدو خان خانان	۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
۶۵ - ۶۲ - ۴۱ - ۴۲ - ۶۵	آل دیار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
۱۱۹ - ۷۸ - ۶۹ - ۶۸	آلغات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۶
۱۲۹ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰	محمد امین خان ائے مائدو و وزیر
۱۷۴ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴	المداک طفر جینگ گوئالتش
۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۷۷ - ۱۷۵	خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
(شف خاء و شین)	۴۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۸
امیر خان - ۶۵ - ۶۲ - ۷۵ - ۷۵	۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۲۰۸
۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۱	۲۱۰ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳
۲۴۶ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۱۳۰	۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۳۹۵
۶۸۸ - ۵۸۹ - ۵۲۹ - ۳۲۲	۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۲۱ - ۵۲۷
۸۵۸ - ۸۴۸ - ۸۱۸ - ۸۰۵	۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸
۹۳۸ - ۹۲۲	۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳
امیر بای - ۹۱	۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸
ملا (میدی شاعر - ۹۷	۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵
راحد امر حنگه - ۱۵۳	۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷
میرزا امینا مورخ - ۲۱۰	۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
امانت خان خوفی - ۲۶۱ - ۳۷۶	۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰

انجوي مرهه ديهمكه - ۷۴۳	۳۷۷ - ۳۷۸ - ۴۴۴ - ۶۸۱
۸۸۹ - ۷۴۶	۶۸۳ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵
انور خان - ۷۴۴	۶۹۶ - ۶۹۷ - ۷۹۵ - ۷۹۷
انعام خان - ۷۶۱	۸۱۸ - ۸۶۹ - ۹۷۴
محمد انور خان - ۷۸۳ - ۸۵۳	۲۸۶ - ۲۸۵ - امام محقق
۸۷۱ - ۸۶۶ - ۸۵۵ - ۸۵۴	۶۹۸ - ۳۴۴ - امانت خان مابق
۸۸۹ - ۸۷۶ - ۸۷۳ - ۸۷۲	۵۲۲ - ۵۲۱ - امان الله خان
ابو المظفر محي الدين محمد	۵۲۳ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۹۵
ازدك زيب بهادر عالمگار	امه الحبيب محل شاه عالم - ۶۲۹
خان مكن - ۱ - ۲ - ۳ - ۵	سبك اسجد خان صدر الصدور - ۷۲۹
۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۹ - ۷	امين خان - ۷۸۸ - ۷۸۹
۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۱۸ - ۱۶	۵۹۵ - ۸۹۵ - ۸۹۵
۳۰ - ۲۹ - ۲۷ - ۲۵ - ۲۴	۹۵۸ - ۹۵۷
۴۱ - ۴۰ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۱	امتياز خان - ۸۰۸ - ۸۰۶
۵۰ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲	امين الدين خان - ۹۲۱
۵۶ - ۵۵ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱	مير امام - ۹۹۰
۶۶ - ۶۳ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۷	راجه اندر مين بنديله - ۹۲
۷۴ - ۷۲ - ۷۰ - ۶۸ - ۶۷	راجه انوب سنگهه - ۱۲۲ - ۵۸۸
۸۱ - ۸۰ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۵	انور بيگ - ۱۶۰
۱۰۲ - ۱۰۱ - ۹۸ - ۸۹ - ۸۸	حاجي محمد انور - ۴۱۲ - ۴۸۴
۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۴	انور الدين خان بهادر (انور خان
۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۵	خانجهان) - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷

٢٤٧ - ٢٤٣ - ٢٨٢ - ٢٤٥.

٢٥٧ - ٢٥٥ - ٢٥٤ - ٢٢٨

P42 - P41 - P40 - PCA

٢٤٩ - ٢٤٧ - ٢٤٤ - ٢٤٥

PV0 - PV1 - PV2 - PV3

РВГ - РВА - РВУ - РВГ

PAV - PAP - PAY - PAI

PA9 - PA1 - PA9. - PA11

٣٩٧ - ٣٩٨ - ٣٩٩ - ٤٠٠

104 - 103 - 102 - 199

٢٠٧ - ٢٠٤ - ٢٠٢ - ٢٠١

٢٢٠ - ٢١٧ - ٢١٩ - ٢١٨

1515 - 1514 - 1513 - 1511

١٢١ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٤

1517 - 1518 - 1519 - 1520

1500 - 1500 - 1500 - 1500

949 - 101 - 103 - 100

1541 - 1509 - 1501 - 1504

١٥٧٥ - ١٥٧٩ - ١٥٨٧ - ١٥٩٢

۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱

1299 - 129A 1295 - 1289

100 - 101 - 102 - 103

141 - 140 - 141 - 142

140 - 142 - 144 - 150

701 - 196 - 1A9 - 1AA

٢٠٧ - ٢٠٩ - ٢٠٢ - ٢٠٤

PII - PIV - PII - PIV

179 - 220 - 222 - 241

241 - 244 - 245 - 246

٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٢ - ٢٥٣

FD4 - FDD - FDP - FDI

P44 P40 - P41 - P40

PV - 849 - 84A - 84V

PV9 - PVA - PVD - PVF

PAO - PAP - PAI - PAO

292 - 293 - 294 - 295

29v - 290 - 29f - 29r

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۱۳

۳۱۹ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵

٢٢٠ - ٢٢١ - ٢٢٢ - ٢٢٣

PPA - PPV - PPY - PPD

222 - 221 - 220 - 219

תתק - תתק - תתק - תתק

میر اویس افغان - ۹۴۴	۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱
اهتمام خان عرف محمد قاسم - ۷۹	۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۱۰
ایتدا خان - ۹۱۰ - ۹۵۵ - ۹۹۰	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷
ایرج خان صوبدار - ۲۰۵	۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴
ایمل خان افغان (ایمل شاه)	۵۳۹ - ۵۳۶ - ۵۳۴ - ۵۳۳
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۳ - ۲۴۵	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۵

* مواضع و غیره *

آببیر - ۶۵ - ۶۰۶ - ۶۰۶	۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲
۸۲۷ - ۸۳۳	۶۰۲ - ۵۹۵ - ۵۸۳ - ۵۸۲
تالاب آنا جاگر - ۷۴ - ۲۴۳	۶۱۶ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۴
آشام - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۰	۶۳۰ - ۶۲۷ - ۶۱۹ - ۶۱۷
۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۱	۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۶ - ۶۴۵
آغزآباد - ۲۳۳ - ۲۳۲	۶۰۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷ - ۶۶۳
قلعه آغزآباد - ۲۴۷	۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۱
آسیر - ۵۵۷	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۰ - ۷۴۸
قلعه آمیر - ۷۵۷	۷۸۶ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۷۹
۸۶۶ - ۸۶۶	۸۸۵ - ۸۶۲ - ۸۲۵ - ۸۱۶
ابراہیم گڈ - ۹۶۲	۹۶۲ - ۹۵۱ - ۹۴۸ - ۹۴۳
۹۶۷	۹۶۲ - ۹۶۵ - ۹۶۳

۲۴۲ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۲۴۲	۲۵۹ - ۲۴۲ - ۲۰۸ - ۲۵۹
۴۷۸ - ۴۷۵ - ۴۴۸ - ۴۲۸	اجین (نارالفتح) - ۱۲ - ۱۳
۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۷۹	۲۴۲ - ۱۷۸ - ۲۰ - ۱۹
۵۴۱ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۴	۴۷۴ - ۳۴۱ - ۳۳۷ - ۲۴۳
۵۴۳ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۴	۶۵۱ - ۶۱۶ - ۵۴۱ - ۵۱۸
۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۱۶ - ۵۸۵	۸۰۰ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۶۱
۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۲۷	۹۴۹ - ۸۴۰ - ۸۵۲ - ۸۰۴
۶۹۶ - ۶۹۳ - ۶۸۳ - ۶۸۱	۹۵۰
۷۵۱ - ۷۴۳ - ۷۲۸ - ۷۱۵	اجین (نارالخير) - ۳۳ - ۳۴
۷۸۱ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴	۸۴ - ۸۰ - ۷۵ - ۶۷ - ۶۶
۸۲۳ - ۸۱۹ - ۷۹۵ - ۷۶۲	۲۴۲ - ۲۶۱ - ۲۵۵ - ۲۵۴
۸۵۷ - ۸۳۸ - ۸۳۲ - ۸۲۴	۳۳۱ - ۳۸۰ - ۲۷۶ - ۲۴۳
۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶ - ۸۹۸	۶۵۰ - ۶۰۸ - ۶۰۶ - ۶۰۵
۹۴۷ - ۹۴۶ - ۹۴۱ - ۹۴۰	۸۹۸ - ۸۵۷ - ۸۳۸ - ۶۶۱
۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۶۳ - ۹۶۹	۹۴۷ - ۹۳۷ - ۹۳۶ - ۹۱۰
۹۶۵ - ۹۶۷ - ۹۶۶ - ۹۶۶ (شف)	۹۷۴
(ظاء)	احمد اباد (ظفر اباد - محمد اباد)
۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱	۱۲ - ۵ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳
۴۲۴ - ۲۹۲ - ۲۹۰ - ۲۸۹	۶۲ - ۶۰ - ۴۵ - ۴۱ - ۱۳
۷۷۹ - ۵۶۷ - ۵۴۱ - ۵۴۰	۸۰ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۳ - ۶۳
۸۸۶ - ۷۹۷	۱۷۶ - ۱۲۹ - ۸۲ - ۸۱
۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹	۲۵۰ - ۲۲۲ - ۲۱۶ - ۲۰۱

۵۸۷ - ۵۸۴ - ۵۸۳ - ۵۸۰	آذین - ۷۱۵
۹۰۵ - ۹۰۴ - ۵۹۳ - ۵۹۰	قلعه ارک برهان پور - ۱۲ - ۴۵
۹۹۸ - ۹۸۹ - ۹۹۴ - ۹۱۹	۸۹۹ - ۸۹۵ - ۲۷۹ - ۲۷۸
۷۰۷ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۷۰۰	قلعه ارک در الخلفه - ۸۶ - ۸۰۹
۷۲۴ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۶	۸۱۱ - ۹۳۵
۷۷۰ - ۷۴۰ - ۷۳۱ - ۷۲۵	قلعه ارک چاکاء - ۱۲۱ - ۱۲۲
۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۱۸ - ۷۷۶	ارکات - ۵۷۱
۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۶	اسلامپوری (بیرم پوری) - ۴۵۲
۸۴۳ - ۸۳۷ - ۸۳۵ - ۸۳۳	۴۵۹ - (شف باء)
۸۵۷ - ۸۵۲ - ۸۴۵ - ۸۴۴	اصفهان (صفاهان) - ۲۸۶
۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۸۴ - ۸۵۹	۲۸۷ - ۴۵۰ - ۹۴۸ - ۹۷۴
۹۳۶ - ۹۱۷ - ۹۰۲ - ۹۰۰	۹۷۸ - ۹۷۵
۹۴۶ - ۹۴۴	قلعه اصفهان - ۹۴۸
۹۲۰ - ۹۴ - ۳۲ - قلعه اکبرابان	اکبرابان (محقق الخلفه) - ۵
۸۲۵ - ۸۲۳ - ۱۹۰ - ۱۸۹	۶ - ۲۰ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱
۸۴۰ - ۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۲۶	۳۴ - ۳۳ - ۳۸ - ۴۲ - ۴۹
۹۹ - ۹۳ - ۹۲ - ۸۵ - اکبرنگر	۵۳ - ۶۱ - ۶۲ - ۷۶ - ۱۲۹
۱۳۵	۱۷۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
اکبرپور - ۲۷۸	۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۱۳ - ۲۱۶
اکلوج - ۳۹۳ - ۳۸۷ - ۳۸۳	۲۵۴ - ۲۵۵ - ۳۱۶ - ۳۳۷
قلعه آلبان - ۳۵ - ۶۱ - ۸۴۲	۳۹۴ - ۴۴۳ - ۵۶۱ - ۵۷۴
۸۴۶ - ۸۴۵ - ۸۴۳	۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۶۷۸ - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۳	آباد - ۴۱ - ۴۴ - ۴۲ - ۴۱
۷۱۸ - ۷۰۰ - ۷۸۰ - ۷۷۹	۷۹ - ۲۱۷ - ۲۰۱ - ۱۰۵
۷۹۲ - ۷۷۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳	۲۱۸ - ۲۲۹ - ۲۷۱ - ۲۹۱
۸۹۳ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۷۹۵	۶۹۲ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۹۴۷ - ۹۴۵ - ۹۲۱ - ۹۰۷	۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۳۶ - ۸۳۲
۹۷۴ - ۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۸	۸۳۳ - ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۵۲ - ۸۵۹
۹۷۶ ۹۷۵	پرگند مسجد - ۸۴۹
پرگند ایذه - ۳۱۷	انداگاهات - ۳۸۵ - ۳۹۲ - ۳۹۵
ایلهذال - ۹۷۲ - ۹۳۱	اودینور - ۴۹۳ - ۶۰۵ - ۶۹۱
ایمن آباد - ۸۷۱	اورنگ آباد (خجسته بلیاد)
	۵۷۳ - ۷۴۴ - ۹۵۴ (شف خاد)
	اوده - ۶۱۳ - ۶۶۵ - ۹۷۴
	۸۳۳ - ۸۳۶ - ۹۳۶
• حرف باء - مردمان •	ایران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۴
بادشاه بدکم صیدک عالمگیر بادشاه	۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷
۳۰ - ۷۷ - ۱۱۰	۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۵۶
بانی بیک (یو' ر خان) - ۳۱	۲۷۱ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۹
بافر خان - ۸۴	۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۲۵ - ۳۲۹
بانها زارهار - ۲۱۹	۳۲۷ - ۳۳۵ - ۳۵۹ - ۳۸۰
محمد بافر - ۳۱۰ - ۳۱۱	۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۴۴ - ۴۵۰
بابر شاه فردین مکانی - ۴۰۹	۴۵۹ - ۴۵۹ - ۵۶۳ - ۵۷۲
۸۳۷ - ۸۹۹ - ۹۰۵	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵

۸۷۷-۹۷۴	باقرخان (دیگر) ۵۳۰
بدخشی خان - ۸۹۰	شیخ بابزید و بی - ۵۵۱ - ۵۵۲
برهمغان - ۳ - ۱۸۱ - ۱۹۹	بانی خان - ۵۶۸ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۲۱۹ - ۵۰۰ - ۸۶۷	۵۷۸
شیخ بهمان الدین قطب زمان	باز خان افغان - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱
فداس - ۱۱ - ۵۴۹ - ۵۵۳	بالاجی بشواته درمن - ۷۸۴
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۲	۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۰۹
برسوجی - ۱۷	دایرخان شیخ ویکار - ۸۷۷
برقنداز خان - ۱۷۸ - ۲۰۵	۸۷۹ - ۸۸۰
۸۰۰-۹۵۳	دایزید خان میدواتی - ۹۲۰
بری خان (هات بهت) - ۲۹۷	داده پند (نام نوال) - ۹۲۸
راجه برنی - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴	داجی زار مرهده - ۹۴۶ - ۹۵۵
بزرگ امید خان - ۱۸۸	مدیر بحری - ۲۷۶
بهالت خان اعظم شاهي - ۷۵۲	بختیار بیگ - ۵۷
۷۵۳	راجه بختیار - ۸۱۸
بشن نواین پور بهیم نواین - ۱۳۶	بدیع الدین عرف
راجه بشن سنگهه - ۲۵۴	شاهمدار - ۴۸
بنگداختر پور محمد شجاع - ۴۹	درا النساء بیگم - ۷۷
۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۱ - ۹۴	دقاق بیگ ایچی ایران - ۱۲۴
۹۷ - ۱۰۹	۱۲۶ - ۱۲۷
بلوچان - ۴۴۴ - ۴۶۳ - ۴۴۴	ر. راجه بدن سنگهه - ۸۰۹
بلان تخت زمید - لدار و بگدهه	راجه بدن سنگهه هارا - ۸۴۳ - ۸۴۴

۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۶۷ - ۴۱۳

بهادر شاه شاه عالم خلد منزل

(سلطان محمد معظم) ۲۸۰

۵۵۹ - ۵۶۶ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳

۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲

۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷

۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲

۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸

۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳

۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

مطین بهمن - ۳۶۸

بهگمفی زن قطب الملک - ۳۶۸

سلطان بهادر گجراتی - ۴۰۱

بهادر خان میر شمیر - ۵۳۳

۵۳۷ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۹

بهادر علی خان (آموزی خان) -

۵۷۵ - ۵۸۸

(نگرینخت) - ۴۶۱

بلبلداس - ۸۲۴

بندرابن داس بهادر شاهي

مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱

وار مالگر مرهده - ۸۵۳ - ۸۵۴

بذیل - ۹۵۳

حید بهادر - ۲۳

بهادر خان کوک - ۲۴ - ۲۵ - ۳۵

۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۴

۷۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۹۶

بهیم بهریندهلداس کور - ۲۸

رار بهار سنگه - ۱۲۲ - ۲۰۵

بهیم نراین راجه کوچ بهار - ۱۳۲

۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۷

۱۶۲ - ۱۷۱

بهولناته وزیر راجه بهیم نراین -

۱۳۷

بهوکن وزیر - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹

بهلول خان بلجایی - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۳۶ - ۲۴۱

۸۶۲

بهرومند خان - ۲۶۶ - ۳۰۳ - ۳۰۷

بیدرم خان - ۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲

* مواضع و فیروز *

بیدرم خان - ۲۳ - ۳۰ - ۱۱۰ - ۳۲۹

۵۹۴ - ۵۹۲ - ۳۵۷ - ۳۳۵

۷۱۴ - ۷۰۴ - ۷۰۲ - ۷۱۳

۷۷۸ - ۷۷۱ - ۷۲۲ - ۷۲۱

۷۷۹ - ۷۷۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۴۴ - ۸۶۶

۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰

۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹

۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۱۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۵

۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳

۹۴۱ - ۹۴۲

باغ انجریان (باغ شالامار) - ۳۹

(شغ شین)

بیدرم - ۸۵

راجہ بیدرم - ۵۹۰ - ۹۲۱

بیدرم خان روٹ - ۷۰۲ - ۷۲۲

راجہ بیدرم سنگھ - ۸۰۹ - ۸۲۸

۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۵۱

۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۶ - ۸۷۷

۸۸۰

بیدرم خان احمد خانی - ۸۳۵

شاه بیدرم - ۸۶۴

بیدرم خان مشہور بہ لاچین

بیدرم خان (شغ شین)

بیدرم خان کور - ۲۸

بیدرم خان رانہور - ۴۸ - ۱۴۵

بیدرم خان خاں خاں - ۳۹۲

شاهزادہ محمد بیدرم تخت پور

اعظم شاہ - ۳۹۵ - ۴۶۱ - ۴۷۴

۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۴۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴

۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳

۵۹۸ - ۶۰۶ - ۷۷۶

شاهزادہ بیدرم خان

بیدرم تخت - ۵۹۸

۲۵۹-۲۵۶-۲۵۳-۱۷۸-۲۵۰

۲۷۲-۲۷۰-۲۶۸-۲۱۳

۲۷۶-۲۷۸-۲۷۵-۲۷۴

۲۵۶-۳۹۳-۳۳۷-۲۸۶

۵۵۸-۵۵۵-۵۵۳-۵۴۱

۶۱۶-۵۸۲-۵۷۲-۵۶۵

۶۵۰-۶۲۶-۶۱۹-۶۱۸

۶۶۸-۶۶۵-۶۶۶-۶۵۱

۷۵۱-۷۵۰-۷۶۸-۶۷۶

۷۸۲-۷۸۰-۷۷۹-۷۵۲

۷۹۰-۷۸۸-۷۸۶-۷۸۴

۷۹۹-۷۹۸-۷۹۷-۷۹۶

۸۵۴-۸۵۳-۸۵۲-۸۰۳

۸۶۶-۸۶۵-۸۵۹-۸۵۵

۸۷۵-۸۷۴-۸۷۲-۸۷۱

۸۸۶-۸۸۴-۸۸۱-۸۷۶

۹۵۴-۸۸۷

۳۵۰-۳۷۲-۲۵۵-۲۰۱ برار

۶۱۶-۵۸۱-۶۶۹-۴۶۱

۷۸۵-۷۸۲-۶۲۶-۶۲۰

۸۵۶-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۱

۹۵۳-۸۸۷-۸۶۶

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷

بلاکهاٹ - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۴۸

بازارک - ۲۴۰

بارہ پلہ - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲

۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸

باری - ۴۵۳

باغ دھڑہ - ۵۷۸

بائی جی پورہ (در خجستہ

بنیاد) ۶۰۵

باغ محسن خان - ۷۳۹

بالکندہ - ۷۸۹

بارہ درمی شایستہ خان - ۸۰۷

۸۱۲

بازار سعد اللہ خان - ۸۰۹ - ۸۱۱

۸۱۲ - ۸۱۳

بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹

باغ گوشہ محل - ۹۶۱

بخارا - ۷۹

قلعہ بخشندہ بخش (گندانه) ۵۳۸

۵۴۰ - ۵۴۱ - (شف کاف)

بدخشان - ۲

برهان پور دارالمرور - ۱۱ - ۱۲

قلعہ بڑی شاہ درگ (قلعہ پرنالہ)۔	۸۷۲ - ۶۱۹ - ۸۷۲
۴۹۵ - ۴۹۸ - ۵۰۷ (شف پے)	۹۷۰ - ۹۷۰ - ۹۷۰
۸۹۲ - ۸۹۰ - ۸۹۲	۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱
۹۸۹ - ۹۸۹ - ۹۸۹	۴۶۲ - ۴۶۰ - ۴۶۰
۸۵۹ - ۸۵۱ - ۸۴۳	۱۲۴ - ۱۲۴ - ۱۲۴
۸۷۴ - ۸۷۷ - ۸۷۴	۵۴۴ - ۵۴۴ - ۵۴۴
۱۲۹ - ۹۲ - ۳۳ - ۵ - ۱۲۹	۲۷۷ - ۲۷۷ - ۲۷۷
۷۰۸ - ۲۲۰ - ۷۰۸	۴۰۱ - ۴۹۹ - ۲۸۶ - ۴۸۰
۸۴ - ۸۲ - ۹۰ - ۴۵ - ۸۴	۷۸۰ - ۷۷۸ - ۷۴۳ - ۵۴۱
قلعہ بہکر - ۹۰ - ۹۰	۷۹ - ۷۹ - ۷۹
۸۲ - ۶۳ - ۸۲	۱۲۹ - ۱۲۹ - ۱۲۹
قلعہ بہیم گدھ - ۱۴۴ - ۱۴۴	۱۰۰ - ۴۵ - ۶ - ۵ - ۱۰۰
آب بہمبر - ۲۳۶ - ۲۳۶	۱۳۲ - ۱۳۰ - ۱۱۰ - ۱۰۸
بہمبر - ۴۵۱ - ۴۵۱	۱۷۵ - ۱۷۰ - ۱۵۱ - ۱۳۶
بہادر پور - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۳	۳۴۸ - ۲۶۲ - ۱۸۸ - ۱۷۷
بہونگیر - ۹۹۱ - ۹۳۱ - ۹۹۱	۵۴۱ - ۴۱۲ - ۳۹۹ - ۳۹۵
قلعہ بہونگیر - ۶۳۵ - ۶۳۵	۷۰۷ - ۶۹۳ - ۶۸۷ - ۵۷۹
بہیلسا - ۸۵۰ - ۸۵۰	۷۳۷ - ۷۳۰ - ۷۱۵ - ۷۱۱
بجپور (دارالظفر) - ۲ - ۵ - ۱۸ - ۲	۹۷۴ - ۸۶۶ - ۸۵۴
۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۵	۲۰۰ - ۴۷ - ۴۶ - ۴ - ۲۰۰
۱۸۳ - ۱۸۳ - ۱۱۸ - ۱۱۶	۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۰۱
۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۶	۹۵۶ - ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۹۵۶

۸۹۱ - (شف میم)	۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
بیروم پوری (اسلام پوری) - ۳۱۳	۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۷۸ - ۲۹۶
۴۱۴ - (شف الف)	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
بیجا گڑھ (کھرگانوں) - ۴۵۶	۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شف کاف)	۳۴۳ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۹
پرگٹھ بیرونگر - ۹۷۱	۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
	۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۴۵
• حرف بے - مردمان •	۴۴۶ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
پاپرا مفتح - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۷	۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۶۳۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷	۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
بدم - نگہد پسر گرن - ۱۲۲	۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
پردل خان - ۶۸ - ۱۹۱	۹۵۶ - ۹۵۹
حطان ہر دیر - ۸۳	قلعہ بیجا پور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
پرتھی - نگہد زمیندار - ۱۲۳	۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
پریا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴	۳۲۲ - ۵۶۹
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰	بیرگانو (بہادر گڑھ) - ۳۸۳
قوم پرتکل - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳	۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
پرمرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱	۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
پردل خان (دیگر) - ۴۳۳	قلعہ بیدر - ۳ - ۵۵۲
بیجانی خط دبکش - ۶۶۵	بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸

۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱	پورنمل زمیندار جام - ۱۵۷ - ۱۵۹
۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۳۸۱	پورنمل (دیگر) - ۱۶۹ - ۱۷۸
(شف باد)	په آرخان - ۴۶۳
قلعه پریلده - ۱۲۲ - ۵۶۹	پیرحی تاجر - ۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰
قلعه پریلی (نورس تارا) - ۳۷۰	۲۵۱
۳۷۱ - ۳۷۲	پدران دوشه وزیر افراسیاب - ۱۳۰
پهادر - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۷	پیم دایک زمیندار - ۵۲۳
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۵۷۲ - ۵۷۷	۵۲۶ - ۵۲۵
پنجاب - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۶۳	شیخ پیر محمد سلونی - ۵۵۹
۱۲۷ - ۵۰۲ - ۴۵۱ - ۴۵۲	پیلوجی سرهنگه - ۹۶۹ - ۹۷۰
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۶۱	
۷۶۷ - ۷۷۱	• مواضع و غیره •
آب پنجاب - ۳۹	بالی پت - ۱۷۷
هرکنه پونه - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۰	قلعه پارس گنده (صادق گنده) -
۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۳۲ - ۳۹۳	۴۹۱
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۲۹ - ۵۶۴	پانچه کانو - ۴۹۱
قلعه پوندهر - ۱۷۸	پتنه (عظیم آباد) - ۵ - ۲۲۰
قلعه پون گنده - ۳۷۷ - ۳۸۵	۲۷۰ - ۲۷۱ - ۷۱۰ - ۷۱۲
دریای پورنا - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۴۴	۷۱۵ - ۷۹۱ - ۸۱۷ (شف عین)
قلعه پهل پگنه - ۲۳۱	قلعه پرناله (بنی شاه درک)
قصبه پهلومری - ۷۴۴	۱۱۸ - ۱۹۵ - ۲۲۱ - ۳۸۳
پدرینجل - ۱۷۶	۳۹۹ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۹۱

تربیت خان (دیگر) - ۹۲۱
 تسلی بانئی (زنی مرهقه) - ۹۹۹
 تقرب خان - ۳۴
 محمد تقی خان نخشی - ۲۰۹
 تقرب خان (حکیم محمد محمدن) -
 ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰
 ۹۲۱ - (شف مبهم)
 تنگری وردی خان برادر آخر
 خان - ۲۳۲ - ۲۳۹
 راحه نودرمل دانی - ۳۹
 تهور خان پسر مراد خان - ۳۱۳
 ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵
 تهور خان تورانی - ۸۳۲ - ۸۳۸
 ۸۸۹ - ۸۹۴
 تهور خان افغان (دیگر) - ۸۹۰ - ۸۹۲
 تهور علی خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۰
 امیر تیمور صاحب قران - ۱
 ۲ - ۳ - ۴ - ۷۹ - ۳۷۹
 ۵۵۰ - ۵۶۶ - ۹۰۳ - ۹۲۵
 ۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۳
 ۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹
 ۸۴۰ - ۸۶۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

• حرف تاء - مردمان •

تارا بانئی زن رام راجا - ۴۹۹
 ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷
 ۵۳۰ - ۵۸۳ - ۹۲۷ - ۷۳۲
 ۷۸۳ - ۷۸۴
 مید تاج خان (شهاب مست خان) - ۵۷۶
 تاتار خان - ۹۳۹
 تربیت خان - ۳۳ - ۹۴ - ۷۵
 ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۰۶
 ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۹
 ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳
 تربیت خان میر آتش - ۴۹۲
 ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱
 ۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶
 ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰
 ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۲ - ۵۱۴
 ۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۹
 ۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۰
 ۵۹۵
 ترک تاز خان - ۴۷۳ - ۸۹۱
 ۸۹۵ - ۹۵۵

قلعہ تورنا (فتوح الغیب) -

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳

تورہ - ۹۰۳

تہالیز - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

تہانیدر - ۵۱۸ - ۵۶۷ - ۷۵۰

• حرف تے - مواضع وغیرہ •

صوبہ تہتہ - ۴ - ۲۴۷

۲۸۹ - ۴۶۳ - ۵۶۴ - ۶۹۵

۹۳۸ - ۹۷۶

دریای تہتہ - ۶۰

• حرف نا - مردمان •

ثابت خان - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۵

• حرف جیم - مردمان •

جان بیگ - ۵۷ - ۹۱

جاندروای دکنی - ۱۱۹ - ۱۳

مید جان محمد وای

جان نثار خان (- واجہ)

۲۸۰ - ۱۶ - ۲

۵۷۹ - ۸۱ - ۸

۹۰۵ - ۹۲۸

قافیہ تیمور دیوان - ۱۳۸

تبرانداز خان - ۱۶۳ - ۳۱۷

• مواضع وغیرہ •

ناندہ - ۹۸ - ۹۹

تاریکندہ - ۶۳۷ - ۶۴۳

قلعہ تاریکندہ - ۶۴۱ - ۶۴۲

تالاب جھونف - ۹۵۲

ولایت تبت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹

دریای تبتی (زیر قلعہ برہان پور -

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

لنگانہ - ۲۹۳ - ۲۹۴

توران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۲۴

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۴۴۵ - ۴۶۵

۴۷۳ - ۴۹۷ - ۵۶۳ - ۵۸۴

۵۸۸ - ۶۶۴ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۶۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۶۴ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۴۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۶۳

۲۵۹ - ۲۴۹ - ۲۴۱ - ۲۰۲

۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰

۳۸۳ - ۱۰۵

جعفر خان وند آتوردی خان --

۳۳ - ۳۱ - ۱۲۲ - ۱۷۹

۱۷۷ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۱۷

۲۳۴ - ۲۲۵ - ۷۷۲

مید جعفر سید بارهه - ۵۷۰

محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹

۷۳۲

خواجه محمد جعفر درویش ۷۵۵

۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۹۰

محمد جعفر - رنبدیر حمید

خان - ۹۳۰

جعفر خان عرف محمد هادی

(مرشد قلی خان صوفی)

بنگاه - ۹۷۴

جگذا پسر پیم نایک - ۵۲۹

جگپت راو - ۱۸۹

جگروپ سنگهه - ۱۶۹ - ۸۵۰

جلال خان قرادل - ۵۹ - ۵۹۱

جلال الدین خان - ۹۲۴

۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۲۰

۸۸۹ - ۸۷۹ - ۷۹۹ - ۷۹۰

(شف الف)

جانی صاحبه - ۳۰۸

موم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵

۹۲۸ - ۹۷۴ - ۹۷۲ - ۹۵۱

۹۳۳ - ۹۴۴ - ۹۴۹

جانی بیگم محل خاص شاهزاده

محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰

جان سپار خان - ۳۷۱ - ۹۳۰

جان محمد فاضل - ۹۶۳

جانی خان - ۷۰۲ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۰

جانی خان (دیگر) - ۸۴۲ - ۸۴۴

جان چند پسر چترسال بنده -

۸۵۸ - ۸۵۰

جمونت سنگهه مهاراجه - ۹ - ۷

۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷

۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳

۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۹۱ - ۹۲

۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۷۵

۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷

بادشاه بیگم - ۳۱ - ۳۲ - ۱۸۷

۱۸۸ - ۱۸۹

جهانگیر شاه جغت مکانی - ۳۶

۲۷۹ - ۲۸۹

جهان شاه (خجسته اختر) -

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۸۲۵ - ۸۲۵

(شف خا)

جهاندار شاه (معزالدين) بن

بهادر شاه پادشاه - ۴۸۵

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۸

۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸

۷۹۱ - ۸۱۵ - ۹۱۴ -

(شف میم)

راجه جی سنگه - ۵ - ۶ - ۷

۹۰ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶

جلال خان نوجدار - ۴۵۵ - ۴۵۶

جلال الدین خان - ۷۹۰

سید جلال بخاری - ۸۹۶

میر جملة معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۴۳ - ۴۸ (شف میم)

جمشید - ۳۰۸ - ۳۴۷

جمشید خان لیچا پوری -

۵۳۳ - ۵۴۵

میر جملة خانخانان (قاضي

عبد الله تورانی) - ۷۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۷۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۲۳

۸۳۳ - ۹۲۱ - ۹۳۸ - (شف

عین)

جمنا جی برهمن - ۷۸۴ - ۷۸۹

سید جمال الدین خان - ۸۷۶ - ۹۵۳

جمال الله خان - ۸۸۹

محمد جواد پسر محمد مراد

خان - ۴۸۹

جوهر خان - ۸۹۰ - ۸۹۴

جهان آرا بیگم بیگم صاحب

● مواضع و ضمره ●

رویت جازیان - ۸۲	۱۷۸ - ۱۲۳ - ۸۴ - ۷۵
جام - ۱۵۶	۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹
پرگنه جانده - ۲۷۱	۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۴ - ۱۸۳
جاجو - ۵۹۰	۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱
جالندهر - ۹۵۷	۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶
پرگنه جامون ۹۶۶ - ۷۸۲	۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۵
بندر جدہ - ۴۲۱ - ۴۲۷	ملک جیون زمیندار (بختیار خاں)
قلعه جزیره - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶	۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳
۴۵۳ - ۴۲۸	راجه جیسنکه سوانی دھیراج
جال آباد - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۹۵۵	(دیگر) ۵۸۸ - ۴۹۹ - ۴۹۳
۹۵۶	۶۱۶ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵
جمون - ۹۸ - ۹۶۶	۷۷۶ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۱۹
جمنا دریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۶۹۸	۸۰۳ - ۷۹۴ - ۷۸۷ - ۷۷۷
۷۷۰ - ۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۰۱	۸۱۹ - ۸۱۱ - ۸۰۹ - ۸۰۵
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۳۰	۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۶
جنیر - ۵۲۶	۸۳۵ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱
جونپور - ۴۷	۹۲۰ - ۸۴۴ - ۸۲۸ - ۸۳۶
جودپور - ۶۲ - ۶۴ - ۹۵ - ۹۹	۹۴۵ - ۹۳۸ - ۹۳۶ - ۹۴۱
۲۶۱ - ۲۹۲ - ۳۸۰ - ۳۷۸	۹۰۳
۹۶۱ - ۹۰۷ - ۹۰۶ - ۹۰۵	اچہ جیسنکهہ بندیاہ - ۷۹۷
	بی لاپ منکھہ زمیندار - ۸۴۹

چھبیلہ رام ناگر - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۱۶

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۸۲۶ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۴ - ۸۳۳

۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۹ - ۸۴۳

* مواضع وغیرہ *

چاکنہ (اسلام آباد) - ۱۱۳

۱۱۹ - ۱۲۲

قلعہ چاکنہ - ۱۱۵ - ۱۲۰

چانگام (اسلام آباد) - ۱۱۸

چانڈہ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۱

۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۲۰

چلک - ۲۴۰ - ۲۴۱

آب چنبل - ۲۰ - ۲

قلعہ چنار - ۷۶

قلعہ چندن مندن -

۴۹۱

چنچی - ۴۰۴

۴۵۰ - ۵۳۴

قلعہ چنچی - ۸

۷۳۷ - ۸۲۸

جونا گڑھ - ۱۲۹

جہانگیرنگر - ۴۳ - ۷۵ - ۹۰

۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۶۲ - ۷۲۸

جہان آباد - ۸۲۸

جھوڑی - ۸۶۲

بندر جیول - ۱۱۳ - ۱۷۷

* حرف چ - مردمان *

راجہ چترسال - ۴۳ - ۶۷۰

۸۵۰ - ۸۵۸

✓ رائی چتریائی زوجہ شاہ عالم

۳۳۴

قوم چریلی - ۸۷۰

چغتہ خان بہادر فتح جنگ (ارسلان

خان) - ۵۸۸ (شف الف)

قوم چغتہ - ۵۹۵ - ۹۰۳

چلیٹ بندیلہ - ۶۴ - ۱۲۷

چناہلونت - ۶۳۱

چورامن جات - ۶۶۸ - ۶۶۹

۷۷۰ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۸۲۸

۸۳۶ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۳۰ - ۹۴۰

حامد آله خان پهر مبارز خان	چنگاور - ۴۴
۹۵۸ - ۹۵۶	تلمه چلبور - ۵۲۴
حبیبیان - ۹۴ - ۲۲۵ - ۲۲۸	پرگنه چلبیری - ۸۵۹
۲۲۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۸	پرگنه چوپره (مصطفی آباد)
حبیبی بلی امید - ۱۱۳	۲۷۱ (شف میم)
هرزالله خان نبیرا محمدالله خان	چیتا پور - ۴۶
مرحوم - ۹۴۴ - ۹۵۷	پایتور - ۹۵۶
حیدر حسین - ۲۵ - ۴۹	
حسن بیگ - ۲۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۸۹	* حرف حاد - مردمان *
حمیدزلی خان - ۵۵ - ۹۵	حاجی خان باوچ - ۴۵
حمیدین پاشا حاکم نصره (اسلام خان)	حافظ شیراز - ۱۳۹ - ۲۸۷
۱۱۴ (شف الف)	۵۰۱ - ۸۳۲
شاه حسین شاه ایران بعد شاه	حامد خان پهر مرتضی خان - ۲۵۴
سلیمان - ۲۸۹ - ۴۰۳ - ۴۵۰	د. مد خان (عبد الرزف)
۹۴۳ - ۴۵۵ - ۷۳۶ - ۹۴۷	بیجا پوری (برادر دلیر خان)
۹۴۸ - ۹۷۴ - ۹۷۵	۴۴۶ - (شف عین)
شیرزا حسن - ۴۲۸ - ۴۲۹	حامد خان بهادر برادر غازی الدین
سلطان حسین خواهرزاده محمد	خان بهادر - ۵۹۴ - ۹۴۸
مراد خان (طالع یار خان)	۸۹۹ - ۹۱۵ - ۹۲۲ - ۹۲۸
۴۳۱ - ۴۸۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱	۹۴۷ - ۹۶۶ - ۹۶۸
سلطان حسن خواهرزاده محمد	۹۶۹ - ۹۷۰
مراد خان - ۴۸۶	حامد خان - (دیگر) ۹۳۳

۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰	ملطان حسن (احسن خان)
۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶	(میر ملنگ) ۵۳۵ - ۵۲۹
۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰	۵۴۷ - ۵۴۸ - (شف الف)
۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶	مید حسن دای رحول نما - ۵۵۲
۷۰۳ - ۸۰۳ - ۸۰۱ - ۸۰۰	حسن یار خان یحمر محمد یار
۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵	خان - ۵۷۷
۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۳ - ۸۱۲	حسن علی خان (مید عبد الله)
۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۲ - ۸۲۰	قطب الملک - ۵۸۸ - ۵۹۲
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۶	(شف عین)
۸۴۲ - ۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵	مید حسین خان باهه صوره دار
۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۴	۹۵۰ - ۹۵۱
۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹	مید حسین علی خان بهادر
۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵	فیروز جنگ - میر بخش
۸۷۳ - ۸۷۱ - ۸۶۷ - ۸۵۹	امیر الامرا - ۴۵۶ - ۴۵۷
۸۸۵ - ۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۷۵	۵۵۸ - ۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲
۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۱ - ۸۸۹	۷۹۸ - ۷۰۲ - ۷۱۰ - ۷۱۱
۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸	۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۱
۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲	۷۲۲ - ۷۲۴ - ۷۲۸ - ۷۳۲
۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸	۷۳۳ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰
۹۱۱ - ۹۱۵ - ۹۱۷ - ۹۱۲	۷۴۱ - ۷۵۰ - ۷۴۲ - ۷۵۱
۹۰۱ - ۹۴۳ - ۹۴۲	۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۷۰
میر حسن برادر رستم دل خان	۷۷۳ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹

۸۹۶-۴۷۰-۴۷۰-۵۹۶-۵۸۹

خواجہ حمید خان - ۶۱۸

حیات خان - ۳۳۱-۳۳۲-۳۴۷

۳۴۸-۴۵۵

حیدرقلی خان بہادر نامہ راجہ

مہر الدولہ - ۷۴۰-۷۵۰-۸۲۳

۸۲۴-۸۳۲-۸۳۳-۸۴۴

۸۹۸-۹۰۳-۹۰۵-۹۰۶

۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۱

۹۱۹-۹۲۱-۹۲۶-۹۳۱

۹۳۲-۹۳۳-۹۳۵-۹۳۶

۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰

۹۴۱-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵

۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹ (شف نون)

میر حیدر خان کاشغری -

۹۰۳-۹۰۴

میر حیدر جہ میر حیدر کاشغری

۹۰۳

• مواضع وغیرہ •

حبش - ۹۰۷

حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۴۱

ر خواجہ حسن خان (خاندوران)

لبیر کوکلتاش خان - ۶۹۷

۶۹۸-۶۹۹-۷۱۵-۷۱۷

(شف خاد)

حمین خان خوشگئی افغان -

۸۵۷-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴

حسن خان میواتی - ۸۹۹

حمین خان - ۹۳۰

حمین منور خان (معروف)

بہ عین نظام دکنی - ۹۵۶

۹۵۹ - (شف نون)

حفیظ اللہ خان - ۲۵۷-۲۵۸

۵۶۲-۵۶۴-۷۲۱-۸۵۳

۸۶۲-۸۶۳-۹۵۴-۹۵۷

حکیم الملک پسر حکیم حسن

خان - ۶۸۸-۶۸۹

حمید الدین خان - ۳۸۱-۳۸۷

۳۳۷-۳۴۱-۳۴۵-۳۸۴

۳۸۷-۳۸۸-۳۹۲-۳۹۳

۵۰۲-۵۱۲-۵۱۴-۵۲۳

۵۲۹-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷

۵۳۸-۵۴۹-۵۶۶-۵۷۲

تلمع حیدرآباد - ۳۱۵ - ۳۵۳	۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۹۵
• حرف خاء - مردمان •	حسن پور - ۲۷۳ - ۹۲۲
خانی خان نظام الملکی راقم	حسن آباد - ۶۴۳ - ۸۷۰
کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵	حیدرآباد (دارالجهاد - فرخنده
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹	بنیاد - اصل نامش بہاگ نگر)
۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۶۸ - ۲۷۱	۳ - ۱۸ - ۶۳ - ۱۹۴ - ۲۲۰
۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۵	۲۲۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۳۷۶ - ۳۹۰ - ۴۱۹ - ۴۳۴	۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵
۴۴۱ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۵	۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰
۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۹۷	۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳
۶۲۴ - ۶۶۶ - ۶۹۶ - ۶۷۶	۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹
۶۷۸ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۲	۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸
۷۴۸ - ۷۶۶ - ۷۹۶ - ۸۱۱	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۸۲۵ - ۸۳۱ - ۸۷۴ - ۸۷۷	۳۸۲ - ۴۲۶ - ۴۳۹
۸۸۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۶۳	۴۵۹ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۶۰۸
خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳	۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹	۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۳۱
خانجهان بہادر (امیرالامرا)	۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳
شایعہ خان بہرآصف خان	۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲
۳۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴	۷۸۰ - ۷۸۸ - ۸۹۷ - ۹۵۰
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱	۹۵۶ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲
	۹۷۲ - ۹۷۳

خان عالم حیدر آبادی پھر	۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۶۲
خان زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲	۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵
۷۸۸ - ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۴	۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴	۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
خان زمان حیدر آبادی - ۵۴۱	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۵۷۲ - ۵۸۴	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
رخانہ زاد خان (نعیم خان) پھر	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷	۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۷ - ۳۳۸
۵۹۹ - ۹۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵	۹۵۰ - ۷۳۳ - ۷۷۶ (شف)
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶	(الف و شین)
۹۶۰ (شف نون)	خاندوران - ۳۵ - ۳۶ - ۳۸
خان زمان عرف علی اعمر -	۶۱ - ۷۶
۷۲۱ - ۷۲۲	خانجہان لودی - ۱۸۴
مید خانجہان خالوی قطب الملک	خان عالم ایلچی (جان عالم)
مید عبداللہ - ۷۲۹ - ۷۷۶	۲۰۲
۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸	خانہ زاد خان روح اللہ پھر
خان دوران (خواجہ حسن خان)	روح اللہ خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۷۴۱ - ۷۵۷ - ۷۶۰ - ۷۶۷	۵۲۴ - (شف راہ)
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲	خانجہان پھر حاجی محمد انور
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ (شف حذر)	۴۸۴ - ۴۸۵
خان خالان بہادر شاہی منعم خان	خان زمان (مقرب خان) عرف
۹۶۰ - (شف میم)	شیخ نظام - ۴۸۸ (شف میم)

خواجہ گلان خوافی (کفایت خان	خان میرزا - ۹۲۳
خالوی مولف) - ۱۹ - ۲۰	خجسته اختر (شاهزادہ جهان شاہ)
خواجہ خان - ۴۰	پسر بہادر شاہ - ۵۷۵ - ۵۹۹
خواص خان - ۴۸	(عفت جیم)
خواجہ صرایی چٹھی نویسن	خجسته اختر پسر جهان شاہ - ۶۸۷
۱۰۱ - ۱۰۲	خداداد پسر محمد مراد - ۳۲۹ - ۳۲۳
خوشحال خان گلانوت - ۱۰۷	خدا بنده خان - ۵۸۸ - ۵۹۵
خواجہ دیوانہ - ۳۴۵	خواجہ خدمتگار خان - ۹۴۰
خواجہ بابائی تورانی (خوش خبر	خرامانیان - ۳۵ - ۳۶
خان) - ۳۴۸	خسر آدم محمد شجاع - ۴۷
خواجہ جهان وزیر - ۳۵۲	امیر خسرو شاعر - ۵۰
خوشحال خان برادرعل کنور - ۹۸۹	خسرو چنده - ۸۵۳ - ۸۶۵
خواجہ نلی خان تورانی - ۸۱۹	خضر خان - ۶۰۳
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵	خلیل اللہ خان - ۲۲ - ۲۶ - ۲۹
میدی خیریت خان - ۲۲۴	۳۰ - ۳۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸	۱۳۰ - ۲۴۱
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۱۴	خلیفہ سلطان شاہزادہ ماژندران
	۲۵۶ - ۳۱۱ - ۴۵۶ - ۶۶۳
• مواضع و خبر •	خلیل اللہ خان (حمینی بیگ
مونہ خاندیس - ۱۹۷ - ۲۴۸	ابراہیم خان) ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۷۰ - ۳۷۷ - ۴۰۵ - ۷۴۸	۲۹۸ - (شف الف)
۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰	خنجرخان - ۳۱۷

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲	۷۸۵ - ۷۹۹ - ۸۱۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۵۰ - ۵۴۹	ختا - ۵۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۷۳۹
۹۷۵ - ۹۰۲	۹۳۸ - ۹۲۵
خرم پور - ۲۷۳	خجسته بندياد (ارزنگ آباد) -
خضر آباد - ۸۶	۵ - ۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۹
خضر پور - ۱۷۱	۱۷۸ - ۲۰۵ - ۲۰۷
خلد آباد (خرج عرس خلد مكن)	۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
عالمگير - ۵۸۳ - ۵۴۹ - ۶۴۹	۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵
خواب - ۷۲	۳۷۷ - ۳۱۳ - ۳۴۲ - ۴۷۵
خواص پور - ۳۷۵	۵۲۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۶۳
خيبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵	۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
قلعه خيبر - ۲۹۲	۹۰۵ - ۹۲۹ - ۹۴۸ - ۹۴۹
	۹۵۰ - ۹۲۸ - ۹۴۲ - ۹۴۳
	۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۲ - ۷۷۷
	۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۸۹ - ۷۸۷
	۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۴ - ۷۹۹
	۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۵۷ - ۸۷۱
	۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۵
	۸۸۹ - ۸۸۹ - ۸۹۹ - ۹۳۹
	۹۳۹ - ۹۴۲ - ۹۵۰ - ۹۵۱
	۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۹۰ - ۹۹۱
	(غف الف)
محمد دارالمكتوبه پسر شاهجهان -	
۴ - ۵ - ۹ - ۷ - ۸ - ۱۲	
۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱	
۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹	
۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵	
۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱	
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶	
۴۷ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴	

۷۹۰ - ۷۹۹ - ۷۹۹ - ۷۹۰	۷۰ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵
دلور دان خان - ۸۶۷	۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲
درگا داس - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹	۸۴ - ۸۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۸
۹۰۷ - ۹۰۵	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵
شیخ درگاهي - ۸۸۴	۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۱۱ - ۱۰۶
درویش علي خان - ۹۲۹	۹۵۵ - ۵۵۳
دکلیان - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳	داؤد خان - ۳۷ - ۳۴ - ۳۹
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۱۹۷	۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۰ - ۸۹
۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۳۹ - ۲۳۷	۵۳۳ - ۱۸۵ - ۱۷۸ - ۱۶۹
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷	۵۳۷ - ۵۳۵
۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۳۵ - ۳۳۷	دارا - ۸۷
۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸	دارا عکود جیانی مجهول الذهب -
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۸۹ - ۸۹۰	۱۷۶
۸۹۲ - ۹۵۸	داؤد خان افغان پندی - ۵۷۱
عید دلور خان عبد الرحمن	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۰
خاندیمسی - ۲۳ - ۲۵	۷۴۳ - ۷۴۸ - ۷۹۱ - ۷۸۳
(شرف عین)	۷۴۷ - ۷۴۵ - ۷۴۰ - ۷۳۷
دلور خان افغان - ۲۵	۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴
دلیر خان افغان - ۲۸ - ۲۵	۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۷۷ - ۷۸۳
۲۸ - ۲۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۷۰	۸۹۱ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۰۸
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶	۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۶۴ - ۹۶۵
۹۷ - ۹۸ - ۱۳۸ - ۱۴۲	هاراب خان پهر جان نزار خان -

۸۸۶-۸۸۲-۸۸۰-۸۷۸-۸۷۷	۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴
دلیر جلگ (عبدالصمد خان)	۱۴۸-۱۴۱-۱۴۹-۱۷۰
۸۶۳-۸۶۴- (شف عین)	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۳
دلیر خان عرف عبداللہ بیگ	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵
بہادر - ۸۸۱-۸۸۹-۹۲۳	۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۵
۹۵۹-۹۵۰	۲۰۶-۲۰۷-۲۲۱-۲۲۲
دلور خان (دیگر) ۸۹۷-۹۵۹	۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۶
۹۶۰	۲۳۷-۲۳۸-۲۴۷-۲۴۹
دوست محمد افغان - ۹۹۳	۲۷۹-۲۸۰-۲۸۶-۲۹۳
۸۸۰-۸۷۷-۸۶۱	۲۹۴-۲۹۵
دوست علی خان - ۹۲۹	دلکھمن - سرجهونٹ مہاراجہ -
دعنا جادر - پودہ سالار رام راجا -	۳۵۹
۴۱۵-۴۶۶-۴۴۷-۴۴۸	دلپت راور بڈیلہ - ۵۳۵-۵۳۵
۴۵۰-۴۵۶-۵۲۰-۴۳۰	۵۷۲-۵۸۴-۵۸۸-۵۹۱
۵۵۰-۵۶۸-۵۶۶	دلور خان - ۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱
دیپان سنگھ جہاڑ - ۱۵-۱۷	۶۹۵-۶۹۶
دیپتی سنگھ - ۱۷-۱۲۸-۲۷۷	دلیر خان برادر لطف اللہ خان -
دی چنڈ آدم دارا شکوہ - ۶۶	۷۹۶
راجہ دیو رای - ۳۶۸	حیدر دلور علی خان - ۸۲۰
دیدہ مغل (آغرخان) خلف	۸۴۴-۸۴۶-۸۵۱-۸۵۷
آغرخان - ۵۷۶ (شف الف)	۸۵۹-۸۶۱-۸۶۶-۸۶۷
دوست خان نبیرہ ایمانت خان -	۸۷۱-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۰ - ۳۹۹
 ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۴ - ۳۰۵
 ۳۹۸ - ۳۳۷ - ۳۲۹ - ۳۲۸
 ۳۸۲ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۶۹
 ۳۰۵ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۳
 ۳۳۸ - ۳۲۸ - ۳۱۹ - ۳۱۱
 ۳۸۸ - ۳۳۷ - ۳۲۹ - ۳۳۲
 ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۱۱ - ۵۰۳
 ۵۴۲ - ۵۴۹ - ۵۲۳ - ۵۲۳
 ۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۷۰
 ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۵ - ۵۸۲
 ۶۲۵ - ۶۱۳ - ۶۰۸ - ۶۰۰
 ۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۲۹ - ۶۲۵
 ۶۳۷ - (درین صفحه معجزه)
 ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۶۶ (است)
 ۶۹۱ - ۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۷۷
 ۷۴۵ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۴
 ۷۰۸ - ۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۲۸
 ۷۰۸ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰
 ۷۷۳ - ۷۵۱ - ۷۵۰
 ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۸
 ۷۹۲ - ۷۹۰ - ۷۸۹

۸۵۲ - ۸۱۸ - ۷۹۹ - ۷۹۰

۹۹۰ - ۹۵۸ - ۹۴۳

✓ دنیا بهادر - ۸۴۲ - ۹۷۳

دیندار خان - ۹۲۳

• مواضع و غیره •

دکن - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶

۱۱ - ۲۱ - ۴۸ - ۶۳ - ۶۴

۷۸ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۳

۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۸۳ - ۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶

۲۱۴ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۳۷

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۱

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱

۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

دوآبہ جالندھر - ۹۵۷	۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۰۱
دھوک - ۳	۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵
دھار - ۱۲ - ۲۲۳	۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۲
دھول پور - ۲۲	۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱
دھولپور - ۸۳	۸۶۷ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵
دھولی - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۴۱	۸۹۱ - ۸۹۳ - ۸۹۵ - ۸۹۷
۵۵۰ - ۶۴۳ - ۸۱۱	۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷
۸۴۷ - ۸۸۳	۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹
فصلہ دھارور - ۱۹۷	۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳
فصلہ دھرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵	۹۵۸ - ۹۶۰
دیپال پور - ۱۲	۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴
دیوگڈا - ۲۰۷ - ۳۶۱	۹۶۳ - ۱۱۳ - ۲۲۳
دیوگانو - ۳۳۸	۳۵۳ - ۵۱۳
-----	۲۲۳ - ۲۲۵ - قلعہ دندا راجپوری
* حرف ۳ - مردہ ان ۵	۲۲۶ - ۲۲۸
راہہ قریکر جنگھہ - ۹۷۱	۳۲۸ - قندیری
دوکر جنگھہ پسر راجہ احدث	۹ - ۱۰ - ۲۲۲ - قلعہ دولٹاباد
جنگھہ - ۹۷۳	۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶
قوم دھیمو (بندر) - ۲۲۳ - ۳۲۳	۲۱ - ۳۳ - ۶۳ - درافاباد
۵۲۶ - ۶۳۷	۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۴۹ - ۵۸۳
دینگ مار (- دیکھ) (وارول)	۹۳۹ - ۸۹۷
۳۲۶ - ۳۲۸	دوراهہ - ۵۸۲

۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷

۷۱۸ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲

۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۲۸ - ۷۲۵

۷۷۲ - ۷۴۰ - ۷۳۷ - ۸۳۴

۹۶۴ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۷۸۳

(شف الف)

ذوالفقار بیگ - ۷۷۸ - ۷۵۲

۸۶۸ - ۷۸۶ - ۷۷۹

ذوالفقار عینی خان - ۹۱۷ - ۹۱۸

۹۲۲ - ۹۲۲

* حرف راه - مردمان *

راجپوتان - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

۲۶ - ۲۷ - ۴۳ - ۵۱ - ۵۲

۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۴۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸

۲۲۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳

۲۵۵ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵

۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱

۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹

* مواضع و غیره *

ذاتب قبل - ۱۷۵

* حرف ذال - مردمان *

ذکریا خان - ۷۶۲ - ۷۶۵

ذوالفقار خان عرب محمد بیگ -

۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۳

۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۶۰ - ۹۲

ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

مصام الدراء - (انتقاد خان)

۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۷۵

۵۲۷ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۴۶

۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۱

۵۷۲ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۸

۵۸۹ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۷

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹

۶۵۰ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۵

۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶	۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶
۸۰۳ - ۹۹۲	۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۰۹ - ۹۰۵
رای سنگه برادر پورنمل - ۱۵۷	۹۵۰ - ۹۴۱ - ۹۵۱ - ۹۴۲
راجہ ایسنگھہ - ۱۷۸ - ۱۸۰	۹۸۷ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۳۸
راؤنان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱	۸۷۷ - ۸۲۷ - ۸۰۹ - ۷۶۷
۲۹۸ - ۴۴۷	۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۹
رائہوان - ۲۶۳	۹۳۱
راجہ راجا پتر - ۲۷۱ - ۳۸۶	راجہ رام سنگھہ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰
۳۰۰ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۳۰	۲۲ - ۲۹ - ۲۸ - ۴۱
۳۴۹ - ۳۶۷ - ۴۵۷ - ۴۴۹	راجہ راجو پتر - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۴	۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵
۵۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲	راجہ رام سنگھہ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹
راجہ (دیگر) - ۴۰۳	راجہ رام سنگھہ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶
راجہ - ۳۱۰	۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰
راجہ - ۳۸۳	۲۰۹ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹
راجہ سنگھہ - ۵۸۸ - ۵۸۹	۵۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۸
راجہ لچھمن (توب) - ۱۳۹	راجہ - ۴۹
راجہ محمد خان - ۶۹۱ - ۶۹۲	کٹور - ۶۰ - ۶۱
۷۱۲ - ۷۲۱	راجہ راجہ سنگھہ - ۹۱
رتن سنگھہ - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸	راجہ چیتور - ۱۱۱ - ۱۱۲
راجہ رتن چند دیوان سید عبد اللہ	۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲
خان - ۶۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹	

۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰
۷۷۶ - ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۱۸	۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴
۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۴۴	رحیم علی خان - ۵۸۹ - ۵۹۲
۸۴۵ - ۸۶۷ - ۸۸۴ - ۹۰۰	۵۹۷ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۸
۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۹	۹۱۱ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۹
۹۲۴ - ۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۶۵	۹۳۰ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۶۹
رحمت خان دیوان - ۹۳	۹۷۰ - ۹۷۹ - ۹۸۸ - ۹۹۱
رحیم بیگ - ۹۹۳	رحیم بیگ - ۷۵۲ - ۷۵۳
خواجہ رحمت اللہ شجاعت خان -	رحیم بیگ خان - ۵۸۲ - ۵۸۴ - ۵۸۵
۸۶۲ - ۸۶۴ - ۸۹۱	رحیم بیگ (دیگر) - ۸۷۹
رحمت خان - ۸۶۲	رحول خان امنان - ۹۵۵
رحیم خان بہادر دانی نیروز جفگ	رشید خان - ۷۱ - ۳۷۷
۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۱۲۹	محمد رضا روایت خان - ۴۴۲
۲۱۰	۷۰۸ - ۷۰۹ - (شفراء ہاء)
رحیم خان سپہ سالار عادل خان	رضا علی خان - ۷۰۳ - ۷۲۱ - ۷۲۴
۱۱۸	محمد رضا قاضی القضاة - ۸۱۸
رحیم دھتان - ۱۴۸ - ۴۹۴ - ۵۳۵	رضا محمد خان - ۹۴۰
رحیم رار زنادار - ۲۹۶ - ۲۹۸	رحماندار خان - ۴۶
۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۳	رحیمت خان (محمد رضا) - ۱۰۰۰
رحیم خان - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۸۹۰	۸۷۹ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶
رحیم دل خان (محمد رحیم) - ۵۷۵	(شفراء باضاد)

محمد رفیع (سرلند خان)	۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۲
برادرزادان وزیرخان - ۲۳۶ - ۵۴۰	۸۶۶ - ۷۹۹ - ۸۶۶
زین العابدین (رفیع الشان) - لطفان	۸۸۸ - ۸۷۹ - ۸۷۲ - ۸۷۱
پسر شاه عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵	۸۸۹ - (شف باء)
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲	راجہ ابوب زکریا - ۲۷ - ۱۲۸
۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۷۵ - ۹۸۵	روشن آرا بیگم - ۵۵ - ۵۵
۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹	روح الله خان بکدر - ۱۱۰ - ۱۱۰
۸۱۵ - ۹۱۴	روح الله خان بکدر - ۱۳۰ - ۱۳۰
زین الدین بادشاہ (شاه جهان)	۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۷
فانی (پسر رفیع الشان) - ۶۸۸	۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹	۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۳ - ۴۰۷
۸۴۰ - ۸۵۰	۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۲۴ - ۴۲۴
رفیع الدرجات ابوالبرکات بادشاہ	روح الله خان فانی (خاندان)
پسر رفیع الشان - ۶۸۸ - ۸۴۸	خان - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۱
۸۵۰ - ۹۱۴ - (شف الف)	۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱
محمد رفیع حکیم منجم - ۷۰۸ - ۷۱۰	۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۸۱ - ۴۸۸
رفاعت خان - ۸۹۱	۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳
رکن الدین اعتقاد خان فرخ شاہی	۵۱۴ - ۵۱۶ - ۵۲۴ - ۵۲۴
(محمد مراد - وکالت خان)	(شف خذ)
۷۹۵ - (شف الف و صیم)	روح الله خان پسر روح الله خان
رکعتیہ رای رایان - ۷۸ - ۱۷۵	فانی - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۹۲۸
زندوان خان - ۴۰۵ - ۴۰۵	زید (قوم) - ۸۵۰ - ۸۶۲ - ۸۶۳

تصبه رانوبير - ۶۶۶
رام پوره وطن راجه اسلام خان -

۶۹۷

قلعه رانا گنده - ۸۵۸ - ۸۵۰

رتن پور - ۸۷۵

رحنگ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۸۸

رس - ۶۰۹

رور - ۵۵ - ۷۲۶ - ۹۰۷ - ۹۲۵

۹۳۸ - ۹۷۵ - ۹۷۸

قلعه رود-آل - ۱۷۸

قلعه رهنداس گنده - ۷۰۸

رايواري - ۹۷

● حرف زاء - مردمان ●

حاجي محمد زاهد - ۷ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۱

زيدة انصا بېگم - ۷۷

زاد دست خان - ۱۷۸ - ۲۰۵

شاه زوري زر بخش - ۵۴۹

زمره غلام - ۳۰۲

زن حاجيها - ۲۲۹

زين الما بدين پسر محمد شجاع

● مواضع و غيرة ●

آب رادي - ۳۵ - ۶۸۶

قلعه راجكده - ۱۱۵ - ۱۷۷

۱۸۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

۲۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۷۸۱

راجكده - ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۵۰

۵۲۱

راهيري - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۴۴

۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۴۹ - ۵۱۴ - ۵۱۵

قلعه راهيري - ۲۲۳ - ۲۲۶

۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۲۹۰

۴۵۳

رام دره - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعه رام حبيب - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴

رام گير - ۲۹۳ - ۲۹۶

راي باغ - ۵۰۴

رايو پور - ۵۲۴

تصبه راهون - ۹۵۸ - ۹۵۹

قلعه راهون - ۹۵۹

۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۵۳

۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۴

۸۰۷ - ۸۰۶ - ۷۹۹ - ۷۸۴

۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۲

۸۴۱ - ۸۳۹ - ۸۳۳ - ۸۲۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۴۴ - ۸۴۲

۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۶۹ - ۸۶۵

۹۱۱ - ۹۰۴ - ۹۰۰ - ۸۹۷

۹۲۴ - ۹۱۸ - ۹۱۴ - ۹۱۲

۹۳۱ - ۹۳۹ - ۹۳۴ - ۹۲۵

۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۲

ماهو بهمه (گهوسله) ۱۱۳-۱۱۲

راجاه ماهو (ديگر) - هر سته

- هر سته ماهو بهمه -

۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۸۶ - ۳۸۰

۵۴۰ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۲۹

۶۲۷ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۷۸

۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۴

۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۹

۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹

۸۷۱ - ۸۷۵ - ۸۹۱ - ۸۹۵

۹۴۹

۴۹ - ۵۴

زيب الغضاد بادشاه بيگم - ۷۷

۵۴۸ - ۵۴۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰

۶۵۲ - ۷۳۵ - ۷۳۹

زيبك الغضاد بيگم - ۷۷ - ۷۹۰

زين الحسن - ۱۴۹ - ۱۵۰

زين العابدين خان - ۲۰۹

۲۰۹ - ۵۵۵

حضرت زين الدين قدس

۵۷۲

شيخ زين الدين - ۴۳۶ - ۴۳۷

زين الدين خان - ۷۰۲ - ۷۲۱

۷۲۲

● حرف صين - مردمان ●

۳۰ - ۵۶ - ۵۲۸ - ۵۲۸

۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۵

۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۱۱

۷۱۳ - ۷۱۹ - ۷۲۳ - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

راجہ سجان سنگھ - ۱۶۳ - ۱۶۵	ملکات خان - ۵۸۸ - ۵۹۷ - ۸۱۲
۱۷۸ - ۲۰۵	۸۱۳ - ۸۱۷
سرمین بائی مسعود محمد	سالم سنگھ زمیندار بونڈی - ۸۵۱
مراد بخش - ۱۵۵ - ۱۵۶	وانا سالک - ۸۹۹
مروما - ۲۰۸ - ۲۱۰	راجہ مہیا سنگھ - ۴۹
مردارا خان عرف جلال چیلہ	مہکرن بندیلہ - ۶۳ - ۱۲۸
۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰	سبحان علی خان - ۱۲۳
۳۸۱ - ۴۰۸	راجہ مہیا چند - ۶۹۱ - ۷۳۳
مرادراز خان دکنی - ۱۹۴ - ۳۶۷	۷۳۴ - ۷۳۵
مرواصفد - ۹۳۱ - ۹۳۳	مہر شکوہ پسر دارا شکوہ - ۲۳
سراج الدین ولی خان برادر سید	۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۴۳
عبداللہ خان - ۶۹۲ - ۷۱۳	۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۲
مراد خان (مبارزالملک) -	۸۳ - ۸۵ - ۸۷
۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۲۸ - ۷۲۹	سیددار خان - ۷۱۸
۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵	راجہ حیرال - ۲۸
۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۵۰ - ۹۷۱	سنرسال پسر پورنمل زمیندار
رای مرومن کلپت - ۹۰۹	جام - ۱۵۷
سعد اللہ خان - ۷۸ - ۸۶	سنرسال پسر رتن رائہور - ۵۸۸
۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳	سنرسال بندیلہ - ۹۵۳
۵۹۵ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۲	مٹنامی (منڈیہ) (گررہ فقیران) -
۸۱۳ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۹۵۳	۲۵۲ - ۲۵۳
۹۵۴ - ۹۵۵	سجان سنگھ مودیہ - ۱۷

۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۴ - ۹۳۳	معدات خان عرف محمد مراد
۹۵۹ - ۹۵۲ - ۹۵۱	(خانواد خان) - ۲۹۱
محمد سعید خان بهادر نذیر	۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۲
۹۵۷ - ۹۵۴ - ۹۵۵	۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۲۵ - ۳۲۴
مکندر ذوالقرنین - ۸۷	۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳
مکندر عادل شاه والی بلجاپور -	مید محمد الله خرقه پوش - ۴۱۰
۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹	۵۵۹
۳۶۹ - ۳۰۷ (شعب عین)	محمد سعید (حیف الله خان)
مکندر ذوالقرنین - ۵۵۰ - ۸۳۷	ولد امالت خان - ۵۷۶
ایمان شکوه پسر دانا شکوه - ۶	شیخ سعید شیرازی - ۵۸۷
۲۲ - ۲۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲	شاهزاده سعید تخت پسر بهادر
۸۵ - ۱۲۳	تخت - ۵۹۸
شاهزاده محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲	ملا محمد الله مفتی حیدرآباد - ۶۱۵
۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴	قاسمی محمد سعید - ۶۳۴
۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷	محمد الله خان (هدایت الله خان)
۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۵	پسر عزایت الله - ۶۷۷
۷۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴	۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ (شعبه)
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳	سعید خان - ۸۶۲
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷	محمد الله بن - ۸۷۶
شاه سلیمان شاه ایران - ۲۸۶	معدات خان بوکسر عرف میر
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۳	محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶
۳۵۰	۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱

۳۷۴ - ۳۳۷ - ۳۲۸ - ۳۱۴

۳۸۸ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۸۳

۴۰۰ - ۳۹۶ - ۳۹۰ - ۳۸۹

۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۱۵ - ۴۲۷

۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۸۹

۵۴۰ - ۷۸۴

- یددی حبل - ۲۲۴ - ۲۲۵

- حنقا کهور پوره آدم رام راجا

۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳

۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷

۴۴۸

- ۷۸۴ - ۷۹۹ - ۷۸۴

۸۹۱ - ۸۹۵

- ۷۸۷ - ۷۹۸ - ۷۸۷

۸۰۹ - ۸۱۱

- ۸۹۱ - ۸۹۱

- ۴۶۴ - ۴۶۴

- ۷۷۰ - ۷۷۰ - ۷۷۰ - ۷۷۰

- ۵۳۳ - ۵۳۳ - ۵۳۳ - ۵۳۳

۵۳۳ - ۵۳۳

- ۲۹۴ - ۲۹۴ - ۲۹۴ - ۲۹۴

- ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۱۱

- ۳۴۶ - ۳۴۶ - ۳۴۶ - ۳۴۶

- ۵۸۹ - ۵۸۹ - ۵۸۹ - ۵۸۹

- ۵۹۵ - ۵۹۵ - ۵۹۵ - ۵۹۵

- ۵۹۵ - ۵۹۵ - ۵۹۵ - ۵۹۵

- ۶۱۸ - ۶۱۸ - ۶۱۸ - ۶۱۸

- ۶۱۸ - ۶۱۸ - ۶۱۸ - ۶۱۸

- ۷۴۶ - ۷۴۶ - ۷۴۶ - ۷۴۶

- ۸۹۶ - ۸۹۶ - ۸۹۶ - ۸۹۶

۸۹۶

- ۹۵۵ - ۹۵۵ - ۹۵۵ - ۹۵۵

- ۹۵۹ - ۹۵۹ - ۹۵۹ - ۹۵۹

- ۳۰۲ - ۳۰۲ - ۳۰۲ - ۳۰۲

- ۸۴۷ - ۸۴۷ - ۸۴۷ - ۸۴۷

- ۵۸ - ۵۸ - ۵۸ - ۵۸

- ۵۸ - ۵۸ - ۵۸ - ۵۸

۹۸ - ۳۴۰

- ۲۰۱ - ۲۰۱ - ۲۰۱ - ۲۰۱

- ۲۰۱ - ۲۰۱ - ۲۰۱ - ۲۰۱

- ۲۱۷ - ۲۱۷ - ۲۱۷ - ۲۱۷

- ۲۷۱ - ۲۷۱ - ۲۷۱ - ۲۷۱

- ۲۸۴ - ۲۸۴ - ۲۸۴ - ۲۸۴

۵۱۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲ - ۷۸۳

مید قلی - ۱۱۰

میر حبیب الله پدر حیف الله

خان - ۳۹۹

حاجی حیف الله خان میر تنزک

۵۳۸ - ۵۸۸ - ۶۴۹ - ۷۹۶

۸۱۷ - ۹۱۵ - ۹۲۱

حیف خان عرف میر احمد الله

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۹۲۸

حیف الدین علی خان برادر

سید عبد الله خان - ۹۹۲

۷۱۳ - ۷۲۹ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۶ - ۸۱۸ - ۸۵۵ - ۸۵۶

۸۷۳ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

۹۳۲

مید علی خان - ۸۲۰ - ۹۲۳

(حنفی عین)

حیف الله خان (دیگر) - ۹۲۲

مید میر برادر حنفی مهر -

۲۳ - ۲۳۰

حیف خان صوبه دار کشمیر -

۲۵ - ۵۷ - ۱۲۶ - ۱۸۵

۵۷۰ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲

۹۱۳

حیات خان پسر شهنواز خان -

۷۴ - ۳۲۱

سیوا بهرحله پسر ماهو - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۹

۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۳۸۳ - ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۵۱۰

• مواضع و غیره •

قلعه - البیر - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۹۳

۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۰

۹۳۹ - هکندر	۷۹۷ - ۲۸۱ -
۳۵ - سلیم پور	۲۹۱ - سانپ گانو
۱۰۱ - ۹۲ - ۳۸ - سلیم گنده	۶۹۳ - ۶۹۲ - مارنکپور
۱۲۳	۱۹۷ - ماهن رود
۵۸۲ - ۴۵۹ - ۲۹۹ - سلطان پور	۹۹۷ - مجنزار
۷۷۹ - ۹۵۹ - ۹۵۸ - ۱۵۷	آب - تلچ - م
۷۸۲	قلعه حناره (اعظم قارا) - ۲۲۱
۵۸۷ - - ۳۱ - ۲۲ - سدوگنده	۳۱۶ - ۳۵۰ - ۳۶۱ - ۳۶۳
۷۱۸ - ۷۰۰	۷۸۰ - ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰
۸۲ - سند	۷۸۱
۱۸۸ - تکراننگر (عالمگیرنگر)	۸۵ - ۳۲ - ۳۱ - هری نگر
(شف عین)	۱۲۳
۳۸۴ - هرگنده - ننگنیر	۲۳۷ - هرای خربوزه
۷۷۹ - قلعه منجی	۸۵۰ - ۷۸۷ - ۵۱۶ - هرولج
۸۸۹ - هرگنده - ننگنیر	۹۵۰ - ۸۶۱
۲۵۰ - ۷ - قلعه بندر سورت	۵۸۷ - هرای جاجو
۸۲ - ۷۹ - ۹۳ - ۷ - بندر سورت	۷۱۲ - هرای عالم چند
۱۸۷ - ۱۷۷ - ۱۹۷ - ۱۳۱	۷۲۰ - هرای روز بهانی
۲۱۹ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۳	۸۰۴ - هرای موضع باولی
۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۲ - ۲۲۰	۹۱۲ - هرای جهانده
۲۳۸ - ۲۳۳ - ۲۲۹ - ۲۲۸	۵۲۴ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - قلعه سکر
۲۷۱ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹	۵۲۵ - سکر

ہرگنہ سیرم - ۲۹۶	۲۸۵ - ۲۹۲ - ۲۸۶ - ۲۸۵
قلعہ سیرم - ۳۰۲	۳۱۰ - ۳۰۱ - ۳۹۳ - ۳۸۲
میونہ (ہرگنہ آباد) - ۳۵۶	۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۴
فلح سیکاکل - ۹۶۲	۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۴
	۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲
	۵۸۲ - ۵۹۱ - ۵۵۹ - ۵۱۸
● حرف شین مردمان ●	۶۸۱ - ۶۷۹ - ۶۶۵ - ۶۶۳
شاہجہاں بادشاہ اعلیٰ حضرت	۸۲۳ - ۷۷۸ - ۷۴۳ - ۶۹۵
فردوس آشتیانی - ۲ - ۳	۹۴۳ - ۹۴۲ - ۹۳۸ - ۸۳۸
۴ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳	۹۶۹ - ۹۶۸ - ۹۶۶ - ۹۶۵
۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲	جنگل والک - ۳۹
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹	موسٹان - ۹۰
۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲	ہرگنہ مریہ - ۱۱۳ - ۱۱۹
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷	مورن - ۹۴۹
۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	مہرند (مہرند) - ۳۳ - ۳۹
۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۶	۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴	۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱
۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲	۲۴۰ - چولہ
۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲	مہارلیپور - ۶۵۴ - ۶۵۵
۵۱۷ - ۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۰۴	ہرگنہ مہر - ۹۵۰
۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷	میوگانو - ۱۱۹ - ۸۸۷
۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶	میرا پور - ۱۲۰ - ۱۸۰
شاہ نواز خان مہنوی (مہر)	

۷۲۷ - - (شف بلد و میم)	اورنگ زیب و مراد بخش -
شاه قلی خان (تهور خان) - ۲۶۲	۱۲ - ۳۵ - ۶۳ - ۹۷ - ۷۰
۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹	۷۲ - ۷۳ - ۷۵
شاه قلی ایرج خانی - ۳۲۰	شاهنده خان خانبهان امیرالامرا
۳۲۱ -	۲۱ - ۵۱۰ - (غف الف رخاء)
میرزا شاه قواز خان صفوی	۷۸ - شاه
(صدرالدین محمد) - ۶۷۹	شاه میر پیردارا شکوه - ۸۴
۶۸۰ - (شف صاد)	حیدر شاه - میر ازاولان غوث الاعظم
شاهنده خان خالویی فرخ میر	حیدر عبدالقادر جیلانی رح -
۷۳۸ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۲	۹۰۴
۹۱۵	شاه عالم بهادر شاه خلد منزل (محمد
شاه عالم قدس - مره ولی - ۷۳۷	معظم) - ۲۱۲ - ۵۵۳ - ۵۸۸
میرزا شاه رخ - ۷۸۰	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
شاه علی خان - ۸۴۳	۵۹۹ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵
میرشاه وورخان - ۸۶۸ - ۸۷۰ - ۸۷۱	۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۱ - ۹۱۳
شاه قلی خان حاکم مشهد -	۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۹
۹۷۵ - ۹۷۷ -	۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳
محمد شجاع صوبه دار بنگاله -	۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۸ - ۹۲۹
۵ - ۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵	۹۳۰ - ۹۳۸ - ۹۴۳ - ۹۴۴
۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰	۹۴۶ - ۹۴۸ - ۹۵۲ - ۹۶۱
۵۱ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸	۹۶۲ - ۹۶۴ - ۹۶۸ - ۹۷۳
۵۹ - ۶۱ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸	۹۷۸ - ۹۸۰ - ۹۸۲ - ۹۸۳

۳۲۸ - ۳۲۲ - ۳۱۷	۷۹ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
۵۹۵ - ۴۰۷ - شریف خان	۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۹۹۷ - شرف الدین بدوتات	۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵
۷۷۰ - شریعت خان فاضل	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۸ - ۱۳۰
۳۷۸ - حاجی شفیع خان - ۱۷۸	۱۳۲
محمد شایع - ۱۸۵ - ۱۸۶	شجاعت خان (کارطلب خان -
۳۳۳ - میرزا شکرالله (شاکر خان)	۲۳ - ۳۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹
خواجہ شکرالله خان (حادات	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
خان) - ۵۷۵	۵۱۶ - ۵۱۸
میر شمس الدین بدی مختار	۵۸۴ - حیدر شجاعت خان
(مختار خان) - ۱۲ (شف مدم)	۵۹۲ - ۵۹۵
شمس خان - ۲۰۸	شجاعت الله خان - ۹۱۳ - ۹۱۴
شمس خان - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹	۹۲۲ - ۹۳۲
مبدد شیرخان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵	شجاع خان بلوچی - ۹۲۳ - ۹۳۰
خواجہ شهبازخواجہ مرا - ۳۸ - ۷	شجاعت خان عرف محمد
۲۵۰	معصوم - ۹۳۸
شهاب الدین پھر قلیچ خان بہادر	شجاعت علی خان - ۹۹۵ - ۹۹۶
۲۸۲ - ۲۹۷	شجاع الدین خان - ۹۷۴
شیخ شهاب الدین سہروردی	شرزہ خان - ۲۳
شیخ الشیوخ - ۷۴۷	محمد شریف قلیچ خان - ۷۴
شہامت خان - ۵۸۸ - ۶۶۷	شرزہ خان سہروردی - ۱۹۲
شہامت خان (دیگر) - ۹۱۷	۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۱۵

شاهچہان آباد (دارالخلافہ) - ۵

۱۲ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵

۳۹ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۹ - ۴۷

۶۲ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۹ - ۱۲۳

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۳ - ۱۵۵

۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۰۱ - ۲۰۳

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۳۱ - ۲۳۹

۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۹ - ۲۷۹

۳۲۷ - ۳۳۹ - ۳۵۷ - ۳۶۲

۵۵۱ - ۵۵۹ - ۵۷۷ - ۵۸۰

۶۰۲ - ۶۴۰ - ۶۲۵ - ۶۴

۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴

۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۴ - ۸۳

۶۹۱ - ۷۰۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۸

۷۲۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۷۱

۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۵ - ۷۹۷

۷۹۹ - ۸۰۴ - ۸۰۹ - ۸۱۵

۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹

قاسمی عہد اب الدین فاضل

درائتبادی قدس اللہ مراد

مولف تفسیر بحر مواج - ۹۴۴

شیخ میر خوانی - ۱۲ - ۱۶

۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۱

۴۵ - ۴۶ - ۴۱ - ۴۰ - ۴۵

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

۷۴ - ۷۵ - ۵۳۲ - ۵۳۲

۵۵۳ - ۹۵۵

راجہ شیورام کور - ۱۳ - ۲۸

سید شیر خان بارہہ - ۳۲

علیچ الاسلام قاسمی القضاۃ ہجر

قاسمی عہد الوہاب - ۲۳۷ - ۲۵۸

۳۳۳ - ۳۷۹ - ۴۱۴ - ۴۳۸

شیردھان (نام توپ) - ۵۰۰

شیردھان - ۸۳۴ - ۹۲۱ - ۹۲۹

سید شیر خان (دیگر) - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

شیر شاہ افغان - ۹۴۸

• مواضع وغیرہ •

شاهزاد پور - ۷۱۴	۸۳۸ - ۸۳۱ - ۸۳۵ - ۸۵۵
بلان شرقی - ۷۹ - ۷۵ - ۷۷ - ۷۹	۸۹۰ - ۸۸۲ - ۸۷۱ - ۸۸۳
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۳۳ - ۱۷۷	(درین صفحه ذکر زلزله است)
۲۵۶ - ۵۵۹ - ۷۰۸	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷	۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
نصبه شکر کپوره - ۹۵۳	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
بلان شمالی - ۸۷	۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۲۸۳	۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۴۰۰ - ۴۰۳ - ۸۳۸ - ۸۹۰	۹۴۹ - ۹۶۲
شور پور - ۳۱۹	قلعه شاهان آباد - ۲۹ - ۳۹ - ۳۹
شاهزاد پور - ۵۷۶	۴۸۸ - ۴۰۲ - ۴۹ - ۴۹
شیراز - ۴۵۹ - ۴۵۸	۴۹۱ - ۵۷۰ - ۴۳۰
پرگنده شیز - ۷۴۳	شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
	شاه جهان پوره - ۲۷۳
● حروف صاد - مردمان ●	شاه پور - ۳۲۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
محمد صادق - ۲۵۰ - ۲۶۰ - ۳۲۱	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۷
محمد صالح - ۱۶۲	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۰
حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹	قلعه شاه پور - ۴۴۱
میرزا صائب شاعر - ۴۳۰	باغ شالامار (باغ آغرا آباد) - ۴۶۰
محمد صالح نجم نانی - ۴۶۳	(شف الغب)
شیخ محمد صادق - ۸۷۳	شاه آباد - ۴۶۹
مبغه الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰	شاه پوره - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۷۰

میرزا صدر الدین محمد خان	شیخ صلاح الدین رومی - ۵۱۰
(حمام الدوله میرزا شهنواز	ید صلابت خان - ۸۱۲ - ۸۱۷
خان صفوی) - ۵۷۲ - ۵۸۳	۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸
۵۸۹ - ۵۹۶ - ۶۰۱ - ۶۸۰	ولات خان زولهه - ۸۱۳
۶۸۵ - ۶۸۶ - (شف بن)	مصام الدوله خاندوزان بولور
صدر جهان - ۷۱۲	منصور جنگ - ۸۲۳ - ۸۳۲
صدر الدعا - ۹۰۳	۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۲۸
شف شکر خان - ۱۶ - ۲۰	۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۲۳ - ۴۵ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷	۹۳۹ (شف میم)
۷۳ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۹	مذلل خان خواجه سرا - ۹۶۰
۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۸۱ - ۳۲۸	
۴۳۱ - ۵۸۷ - ۷۰۲ - ۷۱۵	• حرف ضاد - مردمان •
۷۲۱ - ۷۲۲	میرضیاء الدین شجاعی - ۲۷۵ - ۲۸۵
صفی خان پسر اسلام خان - ۱۷۶	ضیاء الدین خان نواز شیخ
۸۲۷ - ۸۲۸ - ۹۱۵	ابوالمکارم - ۵۹۵ - ۷۹۰ - ۷۹۶
مقدور خان - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۴۲۷	
۶۲۸ - ۸۲۳	• حرف طاء - مردمان •
صفوی خان بخشی - ۵۷۲ - ۵۸۳	محمد طاهر مشهدی رزدار خان - ۱۱
۵۸۹ - ۵۹۵	طاهر خان - ۴۴ - ۶۵
مقدور علی خان - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷	طالب خان - ۸۶۵ - ۸۷۲
صلابت خان - ۳۱۳ - ۳۵۹ - ۳۹۴	طالع یار خان - ۹۲۱ - ۹۳۱
۵۸۹ - ۵۸۳ - ۵۸۶	طالب محی الدین خان نذیر

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۷

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۳

۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۲۴

۲۳۴ - (شف سین)

راجہ عالم سنگھ - ۲۰

غلام گیر (نام مشیر) - ۳۱-۳۲

عادل خان خوافی مواف واقعات

عالمگیری - ۳۲ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۳ - ۵۸۹

سید عالم بارہہ - ۳۹ - ۵۵

۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ - ۳۲۱

عالمی تبار پیر اعظم شاہ - ۵۰۹

۵۹۶ - ۵۹۹

خواجہ عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵

محمد عاصم خان (مصمم الدولہ)

خاندوران بہادر - ۷۲۸

سید عالم علمی خان بہادر -

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۵۹ - ۸۵۷

۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴

۸۷۵ - ۹۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

سعد اللہ خان - ۹۵۳ - ۹۵۷

شاہ طہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

• حرف ظاء - مردمان •

شیخ ظریف - ۵۷ - ۵۹

سید ظفر خان بارہہ - ۲۳ - ۳۲

ظفر علی خان - ۵۹۶

ظفر خان - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۸۰۳

۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸

ظفر مند خان - ۸۷۳

• مواضع وغیرہ •

ظفر آباد (احمد آباد) - ۳۳

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۵۵۲ (شف الف)

صوبہ ظفرنگر - ۲۹۳

• حرف سین - مردمان •

عادل شاہ - ادب خان (کنڈر) -

۳ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۳۱۱

قاضي القضاة - ۲۱۶ - ۲۴۷

۳۷۹ - ۳۳۸

مير عبد الكريم (ملنگت خان -

ميرخان) اسدالزاد عالمگير

۱۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۱۵

۳۱۹ - ۳۳۸ - ۳۶۸ - ۳۸۱

عبد الكريم زميندار - ۲۸۳

عبد عبدالله خان بارهه - ۲۹۳

۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۹ - ۳۲۱

۳۵۶ - ۵۵۵ - ۷۸۹ - ۸۵۳

۸۶۶ - ۹۱۰

عبدالله شاه قطب الملك - ۳۰۸

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

عبد الرزاق خان قريشي (مصطفى)

خان) آدم ابوالحسن - ۳۱۵

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۷

۳۵۲ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶

۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۳۸

۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۵۸ - ۴۵۹

۹۲۱ (شف ميم)

۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۹۰۰

عارف خان - ۸۹۲

سيد عبد الرحمن دلار خان ولد

سيد عبد الوهاب خاندن بي -

۱۲ - (شف دال)

سيد عبد الوهاب خاندن بي - ۱۲

عبد اندي بي خان - ۳۲

عبدالله بيگ ولد علي مردان خان ۳۵

سيد عبد الجليل بارهه - ۴۶

عبد الرحمن خان بن نذر محمد

خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

حفيده عبد الرزاق نو، دردار اشكوه - ۶۰

عبد الجليل - ۶۱

عبد الله خان - ۶۱

ظهارة عباس ابران - ۱۲۴ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۵۶ - ۳۲۵ - ۴۶۳

عبد الله خان والي كاشغر

۲۰۹ - ۲۱۰

قاضي عبد الوهاب احمد ابدي

خواجه عبدالحمید خان - ۵۱۸-۵۱۹	عبد الرؤف (حامد خان) - مردار
عبد الغنی خان کشمیری (هادی	بیجاپور - ۳۱۷ - (شف حداد)
خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳	قاضی عبدالله (بعد شیخ الاسلام)
۹۲۲ - (غف هاد)	۳۴۳
میر عبدالله نوکر - ۵۴۵ - ۵۴۶	عبد الرحیم خان بدونتات - ۳۵۸
عبدالله خان عرف امان الله	۳۸۱ - ۹۳۰
بیگ تزمان - ۵۸۹	عبدالله خان پنی افغان - ۳۹۰
عبدالمطلب خان - ۵۹۵	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹
شیخ عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم	عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاری
رح ۹۰۴ - (شف غین)	۳۹۷ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۹۸۱
عبدالرزاق خان لاری (دیگر)	عبدالرحمن خان پسر اسلام خان
(محمد معصوم) - ۹۲۱	۳۸۱ - ۴۹۹
عبدالقادر خان - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۳۶	حاجی عبد الرحیم خان پسر
حید عبدالله خان بارهه (دیگر)	اسلام خان - ۳۸۱
عرف حسن علی خان برادر	عبد الوهاب - (قوا بادی - ۳۸۲
حمید علی خان (قطب الملک	عبدالعزیز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳
یار وادار ظہر جاگ)	شیخ عبد الطیف برهان پوری
۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۸	قدس سره - ۳۹۳ - ۵۵۵
۹۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	شیخ عبد الرحمن حاجی مفتی
۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴	۴۴۴ - ۴۴۵
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰	عبد الکرم پسر عبد الرزاق
	لاری - ۴۵۹

۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶	۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱
۹۲۲ - ۹۲۱ - ۹۲۰ - ۹۱۹	۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۵
۹۲۹ - ۹۲۷ - ۹۲۵ - ۹۲۳	۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۳۰
۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰	۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۱
۹۳۱ - ۹۳۹ - ۹۳۵ - ۹۳۴	۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۶
(شف حاء) ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰	۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴
۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۹۰ - ۷۸۹	۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۰
۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱	۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۵
۷۲۲ - ۷۲۱	۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۲
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ	۸۱۲ - ۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۷
حیف الدوله - ۷۲۰ - ۷۲۱	۸۱۸ - ۸۱۶ - ۸۱۴ - ۸۱۳
۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۲	۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰
۸۹۱ - ۸۵۷ - ۷۹۸ - ۷۹۷	۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۹ - ۸۲۷
۹۳۵ - ۹۲۰ - ۸۹۵ - ۸۹۲	۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵
(شف دال) ۹۳۸	۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۳۹
قاضي عبدالله توراني خانخا ان	۸۵۰ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۳
میر جملة قاضي جهانگیر نگر -	۸۶۵ - ۸۶۰ - ۸۵۹ - ۸۵۶
۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹	۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۷۱
(شف جیم)	۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۱
شیخ عبدالله واعظ - ۷۵۵	۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰
۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷	۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۵
شیخ عبدالعزیز فاضل واعظ - ۷۶۰	۹۱۵ - ۹۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۲

عبد الذی خان مجازہ - ۹۵۲	شیخ عبد الواحد فاضل واعظ
۹۵۹ - ۹۵۶	۷۵۷
عبدان خان - ۵۸۴ - ۵۸۹ - ۵۹۵	عبد الرحیم خان (نصیر الدراء)
عثمان خان قادری - ۸۵۳	عموی نظام الملک - ۸۶۰
عرب بیگ - ۲۵ - ۲۶ - ۹۵۶ - ۹۵۹	۸۷۶ - ۸۸۹ - ۹۳۹
عزیز خان روداد - ۵۲۸ - ۵۲۰	(شف نون)
عزیز بیگ خان دارسی - ۸۷۶	خواجہ عبد اللہ خان - ۸۶۹ - ۸۷۰
۸۷۹ - ۹۵۴	عبد الرشید - ۸۷۳
عزت خان همایون زاد حسین علی	عبد الغنی خان - ۹۲۲
خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷	عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم
۹۰۸ - ۹۱۰	خان - ۹۳۰
حکیم عزت طلب خان - ۹۶۰	عبد اللہ خان نغین - ۹۲۳ - ۹۳۲
مسکر خان - ۷۳ - ۷۴ - ۱۷۱	عبد الذی خان (دیگر) - ۹۲۲
محمد مسکری - ۸۳۶	۹۳۳ - ۹۵۰
عطاء اللہ - ۱۴۲ - ۵۲۳	عبد الذی خان داروغہ - ۹۳۰
عطا یار خان - ۹۵۳	عبد اللہ خان کاشی - ۹۳۴
شاهزادہ محمد عظیم (عظیم الشان)	ملا عبد الغفور بہرہ - ۹۴۲ - ۹۴۳
پسر شاہ عالم - ۲۶۶ - ۳۳۲	عبد الحی پسر ملا عبد الغفور ۹۴۳
۴ - ۴ - ۴۴ - ۵۴۶ - ۵۷۴	عبد الفتاح خان پسر عبد الذی خان
۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۵۹
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳	خواجہ عبید اللہ خان - ۹۵۵
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰	عبد الرحمن خان داروغہ - ۹۵۵

علي محمد خان - ۶۵۴	۵۹۱ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۹
حضرت اميرالمومنين علي	۶۰۱ - ۶۰۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸
کرم الله وجهه - ۹۶۱ - ۹۶۳	۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
۶۸۲ - ۷۵۸	۸۴۵ - ۹۸۹ - ۹۸۸ - ۷۰۷
مير علي رضا - ۹۹۷	۷۵۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۵
علي اصغر خان بهادر شاهي -	۷۲۶ - ۷۳۳ - ۷۳۶
۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۱۶ - ۷۲۴	عظمت خان - ۸۷۹
سيد علي خان برادر ابوالحسن	عظيم الدين خان - ۹۲۱
خان - ۹۳۱ - ۹۳۳ (شف-مين)	عقيدت خان پسر امير خان
علي خان - ۹۵۶	۹۸۸ - ۷۶۰ - ۹۳۸
امام علي رضا - ۹۷۶ - ۹۷۷	علي نقی - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۵۶
عمرخان - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۸۹۱ - ۸۹۵	علي مردان خان - ۳۵ - ۳۹
عمرخان روزله - ۹۲۳	۴۱ - ۹۶۰
عنايت خان - ۲۰۹ - ۲۶۹	علي تلي خان نوکر محمد مراد
۴۰۷ - ۵۹۹	بخش - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۳۹
عنايت الله خان پسر لطف الله	ميرزا اول ديوان محمد عجاج - ۴۹
خان نبيروز سعد الله خان -	قاضي علي اکبر پوري - ۲۵۶
۳۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳	۲۵۷ - ۲۵۸
۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۵	علي مردان خان عرف حبيبي
۶۷۷ - ۹۷۸ - ۷۳۵ - ۷۷۳	بيگم ربابادي - ۴۱۶ - ۷۵۲
۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۹۹	مير علي نقی نبيروز خليفه سلطان
۹۳۴ - ۹۳۹	شاهزاده مازندران - ۴۵۶

عرب - ۹۰ - ۱۱۲ - ۱۸۴

۲۴۱ - ۲۵۹ - ۳۰۰ - ۵۵۹

۵۶۳ - ۸۰۵

ہراق - ۲۰۲ - ۲۴۳ - ۲۸۹

عظیم آباد (عرف ہند) - ۵۴۶

۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۴۲

۷۶۸ - ۷۹۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۸۴۷ - (شف ہے)

بحر عمان - ۱۴۶

عیدل آباد - ۲۷۵

* حرف فین - مردمان *

غازی الدین خان بہادر

فیروز جنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴

۴۱۵ - ۴۲۵ - ۴۳۶ - ۴۴۷

۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۵۲۶

۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۳۸

غاہ عذایت زاهد - ۶۳۸

محمد عذایت خان - ۸۶۰

میر عذایت اللہ خان - ۹۲۱

میدی عذیر یاقوت خان قایم مقام

میدی یاقوت - ۵۱۵

ملا عوض وجیدہ نازمل - ۸۰

موض خان بہادر عضد الدولہ

قصور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶

۸۶۶ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۴۲ - ۹۴۶

۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷

عوسی بیک - ۷ - ۱۲

عوسی عیسی قلنس سر - ۵۵۳

عوسی خان مہمند - ۷۶۷

* مواضع و فیر *

عالمگیرنگر - (منگرام نگر) - ۱۳۷

(شف مین)

عادل آباد - ۸۵۳

بندر عباہی - ۳۲۸

۷۹ - ۹۰ - ۵۵۹ - ۸۰۵

غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح

۵۴۲ - ۸۹۶ (شف عین)

غوریان - ۶۵۳

غیرت خان - ۴۵ - ۳۰۴ - ۳۲۶

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۶۵۱

غیاث الدین خان (شجاعت

خان) پسر (حلام خان - ۲۰۹

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۸۹۱ - ۸۹۴

محمد غیاث خان - ۷۴۳ - ۷۴۵

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۳ - ۸۵۴

۸۵۵ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۸۱ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۹۵۷

غیرت خان (دیگر) - ۷۷۰

۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸

۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۰۱

• مواضع و قبور •

منزل غریب خاد - ۲۳۲

قلعه (غیر مشہور) - ۴۷۴

• حرف فاء - مردمان •

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۷۸

۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵

بازی الدین خان فیروز جنگ

خلف قلیج خان فتح جنگ

نذیر الدین فیروز جنگ

۷۴۵ - ۸۵۳ - ۹۴۶ - ۹۴۹

۹۵۱ - ۹۵۴

بازی الدین خان غالب جنگ

(احمد بیگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳

۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۳۳ (شف الف)

الب خان پسر رستم خان

۸۹۰ - ۸۹۴

الب خان (دیگر) - ۹۵۲

۹۵۵ - ۹۵۹

ازی خان صف شکن - ۹۲۶

بدغضنفر خان - ۹۵۴ - ۹۵۷ - ۹۵۹

ام محمد خان نذیر جلال

خان - ۶۵۹

ام علی خان - ۸۳۹ - ۹۱۰

۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

ام محمد الدین خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۷۶ - ۲۳۳	فاضل خان خانجامه - ۳۱ - ۳۴
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱	۶۲ - ۷۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۲۸۰
فدائي خان ديوان - ۸۹۱ - ۸۹۵	حاجي فاضل - ۲۸۶
فدوي خان - ۶۸۸	فاضل خان مدر - ۳۸۳
فرخ حير بادشاه شهيد مهر عظيم	فايق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰
الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۴۹۱	فتح جنگ خان - ۹۳ - ۹۴
۴۹۳ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹	فتح خان افغان آدم عادل شاه
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	۲۲۳ - ۲۲۴
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸	فتح الله خان بهادر (عالمگيري)
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲	۳۶۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۳
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸	۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷	۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۴	۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸	فتح الله خان خوشي - ۸۷۶
۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱	فتح محمد خان - ۵۸۸
۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۶۰ - ۷۶۱	فتح علي خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷	فتح ياب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱	فتح سنگه - ۷۸۹
۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵	فتح يار خان - ۹۲۹
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱	مير فخر الله - ۹۶۰
۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳	فدائي خان گوکده - ۶۰ - ۹۲

مید فیروز خان بارهه - ۳۹	۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۰
فیروز خان میواتی - ۳۵ - ۴۷	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۵
۷۰ - ۷۲ - ۸۲ - ۹۹۹ - ۹۷۰	۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۲
فیروز صفدر پسر محمد کام بخش ۶۲۵	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
فیروز قلی خان - ۷۵۲ - ۷۹۹	۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱
<hr/>	
* مواضع و غیره *	
قچور (دارالمرور) - ۱۱ - ۷۵	۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۳۱
۷۷۶ - ۷۷۸ - ۸۳۰ - ۸۳۱	۸۳۹ - ۸۴۱ - ۸۴۳ - ۸۴۷
۸۴۳ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۱۰ - ۹۳۵	۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
فرنگ - ۷۹ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴	۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۲
۹۷۵ - ۷۳۶ - ۹۲۵ - ۹۳۷	۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
فرهاد پور - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶	۹۴۲ - ۹۴۴ - ۹۶۵ - ۹۷۳
۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۸۹	فرهاد بیگ - ۱۳۷ - ۱۶۱
فرس - ۵۶۶	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
فرید آباد - ۹۱۷	فرنگیان - ۲۷۷ - ۳۹۱ - ۴۰۰
باغ فیض بخش - ۳۶	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۲
<hr/>	
* حرفی قاف - مرمان *	
قلم خان - ۷ - ۱۲ - ۱۳	۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۲۸	۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۷۵
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	فرخنده اختر پسر محمد اکبر -

۲۸۸

فرخنده اختر پسر جهان شاه - ۴۸۷
فضائل خان بیوتات - ۵۰۰
فضل الله خان - ۷۹۰

۹۵۹ - ۹۶۰	حیدر قاسم خان بارہہ - ۳۵
قطب الدین خان - ۱۲۹	۴۹ - ۶۱
۱۵۷ - ۲۵۷	سید قاسم شجاعی (شہامت خان)
قطب الملک عبد اللہ شاہ - ۱۹۵	۶۴ (شف عین)
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵	قاسم علی میر نزلک - ۹۱
قطب الملک ابوالحسن داماد	قاسم آقا فرہادہ حسین پاشا
قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲	حاکم بصرہ - ۱۲۴
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹	قادر داد خان - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۵۳
۲۹۸ - (شف الف)	قاسم خان نرمانی - ۲۸۴
حضرت خواجہ قطب الدین ولی	قاسم خان قاضی القضاۃ - ۶۰۶
قدس سرہ - ۶۸۴ - ۹۱۷ - ۹۳۵	قاسم خان افغان - ۶۳۲
قطب الدین عامل - ۸۶۲	سیدی قاسم کوتوال - ۷۳۵
قلیچ خان بہادر (عابد خان) پدر	قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۵
غازی الدین خان - ۲۴۷ - ۳۱۵	۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۳۱۹ - ۳۳۰	۸۹۴ - ۹۵۳
قلیچ خان نظام الملک (چین	محمد قاسم فرشتہ مورخ - ۹۲۷
بہادر خان دوران) خلف	قباد خان - ۲۲
غازی الدین خان - ۴۴۵	شاہ قدرت اللہ فقیر - ۶۸۹ - ۷۳۶
۴۴۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	قراول خان - ۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵
۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۷۲	قزلباش خان - ۴۸
۵۸۲ - ۵۹۴ - ۶۶۳ - ۶۶۵	قزلباش (قوم) - ۳۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷
۶۷۴ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۰۰	قزلباش خان (دیگر) - ۸۴۸

کامل خان - ۲۰۸	۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰
محمد کاظم ملهسي - ۱۰	۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۷ - ۷۴۲
۹۶۵ - ۹۶۶	۷۴۳ - ۷۴۴ - (شف فون)
کارطلب خان - ۲۵۲	قمرالدین خان پسر اعتمان الدوله
لاکر خان افغان - ۲۷۳ - ۲۷۴	محمد امین خان - ۷۶۲
شاهزاده محمد کام بخش پسر	۷۶۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸
عالمگیر - ۳۱۶ - ۳۰۴ - ۳۰۶	۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱	۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳
۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	میرزا قوام الدین خان برادر
۳۶۰ - ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۹۰	خلیفه سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۷
۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۲	۲۵۸ - ۲۵۹ - ۳۳۶ - ۳۵۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹	۳۸۱ - ۴۵۶ - ۴۶۳
۵۶۱ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱	
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶	
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱	
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	
۶۴۶ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۷۰۷ - ۷۳۸	
کامیاب خان - ۵۳۳ - ۵۷۲	
۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶	
کاظم خان دیوان - ۹۶۰ - ۹۶۹	
کارطلب خان بهادر شاهي	

• مواضع و غیره •

سرکار قصور - ۸۶۱

قلعه تلایه - ۲۲۵ - ۳۲۸

قمرنگر - ۵۳۴ - ۹۶۰

قلعه دار - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۰۵

۲۴۲ - ۹۷۷

قلعه قلعه دار - ۶۴۳ - ۹۴۵

• حرف کاف - مردمان •

کفته (مرهه) - ۹۶۹	۷۱۹ - ۶۹۸
کوکلتاش خان عرف میر بدو - ۵۹۵	کانوجی - ۸۹۱
کوکک خان مهماندار - ۹۷۸ - ۹۸۰	کاکظم علی خان - ۹۹۰ - ۹۹۱
کوکلتاش خان بهادر - ۹۹۷ - ۹۹۸	کب (برهمن شاعر هندی) - ۱۳
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	کبکلس برهمن پندت دیوان
کوکلتاش خان محمد امین بهادر	کخیها - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰	۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۴ - ۳۸۵
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ (شف الغ)	۳۸۸ - ۳۸۹
کهنریان - ۹۵۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳	کهور چند جوهری - ۷۵۹
۹۷۳ - ۹۷۵	کاجه کورن (راد کورن) - ۱۱۰
کهنیم کورن - ۷۴۳	۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳
کهندو بهارید سید هالار - ۷۷۷	کراتکی (قوم) - ۱۹۲
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸	شاهزاده محمد کریم خلف شاهزاده
۸۰۹ - ۸۹۱	محمد عظیم - ۵۷۵ - ۵۷۸
کهنکران (قوم) - ۸۷۰	۴۸۸ - ۷۰۷ - ۷۳۳ - ۷۳۵
کیهر سنگه پسر راجه کورن - ۱۱۱	محمد کریم - ۹۲۱
کیهر سنگه پسر جی سنگه - ۱۷۹	کریم قلی خان - ۸۶۲ - ۸۶۳
کیهورای - ۹۱۳	کزک بچلی (نام توپ) - ۵۰۰
	کشور سنگه هارا - ۳۳۵
	کغایت خان - ۱۷۹ - ۲۳۹ - ۲۴۷
	کمال خان دکنی - ۹۵۹
	کنور چند بهادر - ۹۵۳

• مواضع و غیره •

موبه کابل - ۳۵ - ۳۶ - ۱۲۹
 ۱۹۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

کواره - ۶۵۰	۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۳۰
کزامانگپور - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸	۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۵۹ - ۳۲۲
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۸۳۳	۳۹۳ - ۴۴۴ - ۵۰۲ - ۵۷۳
کشمیر - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵	۶۴۳ - ۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۲۵
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۵ - ۲۱۰	۷۶۷ - ۸۰۲ - ۸۱۸
۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۶ - ۳۸۱	کانبھي گدلي - ۸۲
۴۵۴ - ۴۸۵ - ۵۶۷ - ۷۷۳	ملک کامروپ - ۱۳۲
۷۷۵ - ۸۶۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۹۰۳	کاشغر - ۲۰۹
آب کشا - ۴۶۲ - ۴۷۳	قلعہ کاسه - ۳۲۸
۵۰۸ - ۵۳۸	کالید - ۴۳۴
قلعہ کلیانی - ۳	کالدہ - ۷۷۸
هرگنہ کلچاک - ۶۳۲ - ۶۳۹	کاپتھہ - ۸۶۱
۶۴۰ - ۶۴۱	کاشان - ۹۳۷
بندو کلباییت - ۶۳	قلعہ کٹورو - ۳۲۸
قلعہ کزدانه (بخشندہ بخش)	ولایت کچھہ - ۶۲ - ۶۳ - ۸۲
۱۸۰ - ۵۰۹ - ۵۱۰ (شف بار)	کچھپور - ۱۶۱
کلواری گدھہ - ۱۸۰	کرفال - ۴۱ - ۶۹۰
ولایت کوکن - ۱۱۳ - ۱۱۴	کرمان - ۷۹
۱۸۲ - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۳	هرگنہ کري - ۸۲
۲۸۱ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	کربلا - ۳۶۰ - ۷۵۹
۴۰۴ - ۴۵۳ - ۵۱۴	کرناتک - ۱۷ - ۷۸۰ - ۹۵۲ - ۹۵۶
ولایت کوچ بہار - ۱۲۲ - ۱۲۳	قلعہ کرلرل - ۵۷۱

کهنیر - ۵۲۴	۱۷۱ - ۱۶۲
● حرف گاف - مردمان ●	قلعه کورتهی - ۱۴۲
۸۴۹ - راجه گجمنگه کچه واده	قصبه کوهیر - ۳۱۵ - ۳۱۳
۸۸۰ - ۸۷۷ - ۸۵۹	کولپور - ۳۸۴ - ۳۸۳
گردهر راتهور - ۹۳	کورگانو - ۳۹۷ - ۳۹۳
گرگین خان آدم شاه ایران فلامه دار	کوکاک - ۳۹۲
قندهار - ۹۴۳ - ۹۴۴	پرگنه کولس - ۹۳۱
نرقه گرو (کوهان) - ۹۵۱	کوز - ۹۶۸
گرو گویند (- مرگرو سکوهان)	کوال - ۹۷۲
۷۹۱ - ۹۵۲	کچه - ۷۱۶ - ۶۹۸ - ۶۰۸ - ۵۷۰
گرو گویند فانی (سچا بان شاه)	کهرگانون (بیجا گنه) - ۱۵۳ - ۱۵۴
۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۵۳ - ۹۶۹	۱۶۱ - ۱۶۳ (غف یار)
۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴	قلعه کهرگانون - ۱۵۱
۷۳۸ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳	قلعه کهلنا (سخرلنا) - ۱۹۵ - ۳۸۴
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۵ - ۳۹۹
گردهر بهادر پسر دیا بهادر	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷
۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵	کهلنا - ۳۹۲
۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹	مسکه کهرکی پوره - ۲۱۳ - ۲۱۴
۹۳۸ - ۹۳۹	پرگنه کهر - ۳۰۸ - ۳۱۵
گهانیان - ۴	قلعه کهنه دیری - ۳۲۸
گل محمد نوکر داراشکوه - ۸۲ - ۸۴	کهریه - ۴۳۳
	کهارن - ۹۰

گلابو کهنري - ۹۷۳	گرداس پور - ۷۹۱
گنجعلي خان - ۹۵	گرچھناں - ۹۷۶ - ۹۷۷
گنچ سوانی (نام جہاز)	گگہو - ۲۴۰ - ۲۴۲
۴۲۲-۴۲۱	گل بار - ۲۹۸ - ۳۸۹ - ۴۰۴
گوردھن راتھور - ۱۵۷	۴۱۸ - ۴۳۴ - ۵۳۲ - ۵۴۰
راجہ کرنال سنگھ بہدوریہ - ۹۲۱	۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۸۴۲ - ۵۶۶
کرنال سنگھ کور - ۹۵۵	گلشن آباد - ۲۸۱ - ۳۸۳
	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۵۲۴ - ۷۴۳
	۸۹۰ - ۸۹۱
گجرات - ۸۲ - ۴۰۱ - ۶۸۱ - ۷۵۵	گلبرگہ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
گڈھی پیرم - ۲۹۸ - ۳۰۸ - ۳۰۹	۳۲۷ - ۳۷۱ - ۵۳۳ - ۵۷۰
گڈھی کیر - ۳۰۱	قلعہ گلبرگہ - ۵۷۰
گڈھی ماحی - ۳۱۶ - ۳۹۵	گلکندہ - ۲۹۳ - ۳۰۶ - ۳۲۴
گڈھی نندی پری - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	۳۶۸ - ۳۷۴ - ۴۰۹
گڈھی کوکرمندہ - ۵۸۲	قلعہ گلکندہ - ۳۲۹ - ۳۳۰
گذر اکبر پور - ۱۳ - ۲۷۶ - ۶۵۱	۳۳۱ - ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۴۷
۷۵۱ - ۷۸۷ - ۷۹۹ - ۸۶۵	۳۴۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵
گذر بہدوریہ - ۲۰	۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶
گذر آب تلون (معبر قلب) - ۳۹	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۴۰۹
آب گذر اکبر پور - ۴۵۶	گلڈہ - ۳۹۷
گذر بابا پیاری - ۵۱۸	آب گنگ - ۴۱ - ۴۰ - ۹۱
آب گذر هاندیا - ۸۷۴	۹۴ - ۹۸ - ۱۷۲ - ۲۱۹

لطف الله خان پسر سردارانه خان

۲۵۷-۴۶-۴۴۸-۵۷۵-۵۹۵

لطیف شاه دکنی (مروارز خان)

۲۹۱ (شف سین)

لطف علی خان - ۴۶۳

لطف الله خان پانی پنی

۵۹۴ - ۶۸۸

لطف الله خان صادق - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۴۹ - ۷۹۶

لطیف خان پنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲

رای لعل چند - ۲۰۹

لعل نذیر محبوب جهاندار شاه

۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۸

۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۷

۷۲۴ - ۷۲۵

لعل سنگهه - ۸۴۹

لودی خان - ۴۱

خانزادان لودی - ۸۹۹

* مواضع و غیره *

دارالسلطنت لاہور - ۳۱ - ۳۳

۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲

۵۲۴ - ۵۴۵ - ۸۴۶ - ۹۴۹

قلعہ گندیبری - ۲۲۵

گندمک - ۲۴۰

گوالیار - ۲۰ - ۱۲۳ - ۵۷۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۹۹ - ۵۹۹

۹۰۰ - ۸۰۰

قلعہ گوالیار - ۴۲ - ۸۷ - ۵۸۴

قلعہ گوردہ - ۴۰۱

گوردہ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴

سرکار گوردہ (گوردہ) - ۴۷۹

۵۱۸ - ۵۶۷ - ۶۱۷

گوندوانہ - ۶۲۰

گورکھپور - ۶۶۵

گھوڑا گھاٹ - ۱۶۲

* حرف لام - مردمان *

لچین بیگ قلماق (تسمہ کش)

(بہادر دل خان) - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - (شف بام)

نوم لپی (لپی) - ۴۴۴ - ۴۶۳

سلطان لشکری - ۲۴۰

محمد لطیف دیوان - ۲۰۶

۳۰ - راجه ماتسنگه - هارا - ۳۰	۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱
۲۹۹ - ۳۰۲	۱۷۱ - ۱۵۵ - ۱۲۶ - ۱۲۴
مادناکادر پندت رزبر قطب الملک	۲۱۰ - ۲۰۸ - ۲۰۲ - ۱۷۶
۲۹۸ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۲	۲۵۶ - ۲۵۱ - ۲۴۶ - ۲۴۲
۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۰۸ - ۳۰۵	۲۷۶ - ۲۶۱ - ۲۵۸ - ۲۵۷
قوم مارلیک - ۴۴۴ - ۴۴۳	۵۷۳ - ۵۶۲ - ۵۰۲ - ۳۹۵
۵۲۳ - ۵۲۲	۶۶۰ - ۶۵۱ - ۵۷۶ - ۵۷۴
مالالو خادم شبنم برهان - ۵۵۴	۶۸۱ - ۶۷۹ - ۶۶۳ - ۶۶۲
مید - ارژر خان صوبه دار	۷۶۲ - ۷۱۲ - ۷۰۷ - ۶۹۱
(عماد الدوله وزیر خان)	۹۳۵ - ۸۶۲ - ۸۶۱ - ۸۵۷
۷۸۰ - ۷۸۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲	قلعه لکوز - ۴۶ - ۱۵۵
۹۵۷ - ۹۵۶ - ۹۵۵ - ۹۵۳	لر - ۴۵۹
۹۶۱ - ۹۶۰ - ۹۵۹ - ۹۵۸	لال تیکری - ۵۲۸ - ۵۲۹
۹۶۳ - ۹۶۲	لاشه فیروز شاه - ۸۰۴
میدارز خان آغریه - ۸۹۳	لعل بانغ - ۷۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۶
میدسبارک از اولاد میدجلال - ۸۹۶	۸۷۵ - ۸۷۲
منیر سین زنار دار ناگر - ۸۲۵	لهمان - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲
۸۳۶ - ۸۲۷ - ۸۲۶	دریای لهمان - ۲۴۵
محمد متوصل خان نبید - ۸۲۵	لوه گنده - ۶۷۱ - ۶۷۱
محمد الله خان - ۸۷۶ - ۸۶۰	
۸۸۹ - ۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۷۹	
۸۹۶ - ۸۹۴	

• حرف میم - مردمان •

مالوجی - ۱۷

متهور خان - ۸۸۹ - ۹۵۴	حاجي مكراب - ۲۴۰
مټي خان - ۸۹۰	سلطان محمد علي قطب الملوك
مجاهد خان - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸	۳۹۸
۳۱۷ - ۳۱۸	محمد شاه بهمنيه - ۲۹۸ - ۹۲۷
مجلس راي - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹	محمد قطب الملوك - ۳۹۸
ميرزا محمد - د مشهري	محمد يار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲
(ا مالت خان) - ۱۲	۵۴۵ - ۵۷۷ - ۹۱۵
محمد شاه كوكه - ۴۲ - ۱۲۳	آقا محمد زمان - ۳۸۰
محمد علي اوزبك - ۴۹	خواجه محمد بخش محمد
محمد پسر قطب الدين - ۱۵۷	كام بخش - ۴۴۶ - ۴۸۵
محمد بيگ خان - ۱۴۳ - ۵۱۸	امام محمد رح - ۴۴۴ - ۴۴۵
۹۵۹ - ۹۵۹	شاهزاده محبي الله خالف
محمد محمد پسر حاجي زاهد	شاهزاده محمد كام بخش - ۵۱۰
ملك التجار بندر مورت	مهندس خان پسر شيخ مير
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱	خواني - ۵۳۲ - ۴۳۳ - ۵۳۷
محمد علي خان خالسامان	حكيم محمد وزير محمد كام بخش
۲۵۱ - ۲۵۰	(توفيق خان) - ۵۴۹ - ۶۸۶
ميرزا محمد مشرف غسلسخاذه	(شف تاد)
۲۹۴ - ۲۹۵	محيي السنه پسر محمد كام بخش
حضرت بنده نواز سيد محمد	۶۲۳
گيسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷	محمد خان افغان پسر مير اوبس
۳۷۱ - ۳۹۲	افغان - ۶۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸

۹۲۰ - ۹۲۳ - ۹۲۸ - ۹۳۲

شیخ محمد عالی زامل واهظ - ۷۵۷

محمد خان بنگش - ۸۳۴ - ۹۰۵

۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۳۱ - ۹۷۳

شیخ محمد شاه قاردقی - ۸۳۸

۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۲

۸۹۳ - ۸۹۶

محبوب خان (دیندار خان) -

عرف عبداللہی کشمیری

۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰

(شف دال و سین)

محمد علی پونامبر - ۸۷۴

محمدی بیگ - ۸۹۰

مید محمد خان پسر اسد اللہ

خان - ۸۹۷ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

محمد خان - ۹۲۱

محمد خان لومی - ۹۲۷

مخدّم خان نبیرگ شبخ مدیر -

خوانی - ۹۵۵

خواجہ محمود خان (مبارز خان)

پسر مبارز خان - ۹۵۶

۹۵۸ - ۹۶۲

۹۷۵ - ۹۷۶

ابوالظفر ناصر الدین محمد شاه

پادشاه - اصل نامش

(روشن اختر) خاف جهان شاه

نبیرگ بہادر شاه - ۶۴۶ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۵

۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۶۱

۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۷

۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۳

۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۸

۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۷

۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳

۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴

۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۵ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۶۲

۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴

۹۷۶ - ۹۷۸

محمد علی خان (دیگر) - ۶۸۸

راچہ محکم سنگھ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۷ - ۹۰۴ - ۹۰۹ - ۹۱۹

۱۱۲ - ۱۱۱ - ۹۵ - ۹۴	مختار خان (خان عالم بهادر)
۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱	شاهي (۲۳ - ۳۹۱ - ۳۹۳)
۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۲۹ - ۲۲۵	۵۹۸ - ۴۲۸ - ۳۰۹ - ۳۹۴
۳۵۲ - ۲۸۲ - ۲۷۹ - ۲۵۸	۵۷۹ - ۵۷۷ - ۹۰۱ - ۷۰۲
۳۹۹ - ۳۹۳ - ۳۸۹ - ۳۸۵	مخلص خان پسر مفتش خان
۴۲۷ - ۴۱۸ - ۴۱۵ - ۴۰۰	۱۳۴ - ۱۸۹ - ۳۸۱ - ۳۹۳
۴۴۹ - ۴۳۴ - ۴۳۰ - ۴۲۹	۳۹۹ - ۳۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۳۷
۴۶۷ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۵۹	۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۷۷
۴۹۹ - ۴۹۵ - ۴۹۳ - ۴۹۲	مختار خان بلي مختار (شمس)
۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۴ - ۵۱۱	الدين (۹۱۲ - (شفيعين)
۵۲۷ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸	مخلص خان (ديگر) - ۹۸۸
۵۳۵ - ۵۳۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰	محمد مراد بخش - ۵ - ۶ - ۷
۹۲۲ - ۵۸۳ - ۵۳۸ - ۵۳۶	۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۹
۹۹۸ - ۹۹۷ - ۹۹۹ - ۹۲۳	۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۹ - ۲۷
۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳	۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷
۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۵۵ - ۷۴۴	۳۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۱۵۴
۷۷۸ - ۷۵۴ - ۷۵۱ - ۷۵۰	۱۵۵ - ۱۵۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۹	مرشد قلبي خان - ۱۱ - ۱۳
۷۹۷ - ۷۹۹ - ۷۸۹ - ۷۸۵	۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۷۰
۸۰۹ - ۸۰۷ - ۷۹۹ - ۷۹۸	مرتضی خان - ۱۹ - ۲۵۴
۸۹۹ - ۸۴۹ - ۸۱۱ - ۸۱۰	مراد خان - ۳۸
۸۸۹ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۱	مرتضی قلبي خان - ۵۵

محمد مراد فاضل - ۶۸۱	۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
مرتضی خان (دیگر) - ۷۲۱	۸۹۱ - ۸۹۵ - ۹۰۹ - ۹۵۰
۸۹۶ - ۹۱۳ - ۹۱۴	۲۵۲ - ۹۵۵ - ۹۶۳ - ۹۶۹
میر مرتضی خفاف ایلچی	۹۷۰ - ۹۷۲
شاه ایران - ۷۳۶	میر مرتضی - ۱۳۸ - ۱۳۹
محمد مراد کشمیری رکن	۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۶۱
الدوله (اعتقاد خان فرخ	سلطان مراد قلی - ۲۴۰
شاهی) (وکالت خان)	محمد مراد خالہ زاد - ۲۶۷ - ۲۷۰
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	محمد مراد خان برادر بی خوانی
(شف الف و راہ)	خان - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۳۱۷
مرحمت خان بہادر نیل جنگ	۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۷۸
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۴۹	۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۸ - ۸۵۹	۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷
۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۶ - ۸۸۰	۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۵۶۷
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۳۹	۵۶۸ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸
مریم مکانی والدہ محمد شاہ	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۱
بادشاہ - ۸۵۰ - (شف واو)	میر مرتضی واغظ - ۵۶۱ - ۵۶۳
حکیم محمد مرتضی - ۸۷۶	۵۶۴ - ۵۶۵
مصتمد خان - ۲۱۱ - ۵۲۳ - ۶۲۹	مہردان علی خان (ہزیر خان) - ۵۷۵
مستطیان - ۲۸۵	مروشد قلی خان پسر مصطفی
مسعود حبشی بیجا پوری - ۲۷۱	قلی بیگ (بادشاہ قلی خان)
۳۷۲ - ۳۷۳	۵۸۸ - ۵۹۵

معظم شاه (بهادر شاه) (شاه عالم)	مصطفی خان - ۵۹۲ - ۵۹۵
۱۰ - ۴۳ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸	خواجہ مسعود خان پھر مبارز خان
۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۷۲	۹۵۴ - ۹۵۸
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۹	میرزا مشکي - ۸۳
۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۸	میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۹۲	۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶	۹۰۴ - ۹۱۰
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۷۰ - ۲۷۹	مصطفی خان عرف سید ابراهيم
۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲	۶۷ - (شف الف)
۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸	مصطفی خان کاشي - ۴۳۹
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲	۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۴۲ - ۵۵۵
۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷	مصطفی قلی بیگ - ۵۸۸
۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	مصطفی خان برادرزادہ حسین
۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱	خان - ۸۹۲ - ۸۹۳
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲	مصطفی خان (دیگر) - ۹۰۴
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷	مطلب خان - ۵۸۹ - ۵۸۴ - ۳۹۴
۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸	سید مظفر خان بارہ - ۴۸
۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۳۷	۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳
۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴	۳۱۵
۵۰۲ (شف باد و شین)	سید مظفر خان اسدخانی - ۵۷۲
معمر خان - ۴۷ - ۱۱۱	مظفر خان (دیگر) - ۹۲۲
معظم خان خانان (میر جملہ)	مظفر خان خوشگي - ۹۵۳

۲۶۶ - ۲۰۲ - ۲۰۲ - ۲۰۳

۲۲۲ - ۲۰۲ - ۲۰۲ - ۲۰۳

۲۴۴ - ۲۶۲ - ۲۶۲ - ۲۶۳

۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۹

(شف جیم)

معتبرخان فوجدار - ۴۰۲ - ۴۰۳

محمد معصوم پسر عبدالرزاق

قری - ۴۴۹

معین الدین محمد اول اللہ

پسر محمد اکبر نذیر عالمگیر

۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۷

مغلان - ۳۷ - ۳۸ - ۹۹ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۱۸ - ۳۲۹ - ۳۶۴ - ۳۷۱

۳۸۵ - ۳۹۴ - ۴۷۳ - ۴۹۵

۴۹۸ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۶۶۴

۷۵۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۵ - ۷۷۱

۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۳

صوبہ دار بلکالہ - ۵۰ - ۵۴

۵۹ - ۹۰ - ۷۵ - ۹۱

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۸ - ۱۱۰

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹

(شف جیم) ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۳۰

معظم خان خسر بادشاہ زادہ

محمد کام بخش - ۳۱۶

حضرت خواجہ معین الدین

چشتی قدس سرہ - ۷۴

۷۵ - ۲۵۵ - ۲۶۲ - ۶۰۸

خواجہ معقول - ۸۴

معتمد خان خواجہ مرا - ۱۲۳

معز الدین (جہاندار شاہ) پسر

معظم شاہ - ۱۲۵ - ۱۲۷

۵۴۵ - ۵۴۴ - ۵۴۳ - ۵۴۲	۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰
شاه مکهون - ۸۷۳	۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸
راجہ مہرائی - ۸۷۵	۸۹۲ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱
ملکوت خان دیوان (نظم خان)	۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸
۱۹ - ۱۲۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲	مغلی خطیب کش - ۹۶۵
ملہای دیوان چاند - ۲۰۶	مقرب خان - ۳۴
مہربز خان - ۲۵	محمد مقیم - ۱۱۰ - ۱۳۴
ممتاز خان - ۱۱۹ - ۷۲۲	مقرب خان عرف شیخ نظام
ممتاز محل - ۸۳۷	حیدر ابادی (خان زمان)
خواجہ منظور - ۱۰	منج جنگ - ۳۸۳ - ۳۸۴
شیخ منہاج - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳	۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۴۰	۹۵۷ - (شف خاں)
منور خان - ۳۹۲ - ۵۵۷ - ۵۷۲	محمد مقیم خان سامان محمد
۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۹۱	مراد خان - ۴۸۶
منعم خان خانخاں (خان زمان)	مقصود خان - ۵۸۸
(معظم خان) - ۴۸۴	خواجہ مقبول خان ناظر - ۹۰۴
۵۷۳ - ۵۰۲ - ۵۹۳ - ۵۹۲	مقرب خان (دیگر) - ۹۵۴
۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۵ - ۵۷۴	۹۵۷ - ۹۵۸
۵۷۹ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴	مکند جنگہ ہارا - ۱۵ - ۱۷
۵۹۸ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳	مکرم خان حارس جونیپور - ۴۷
۶۰۶ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲	۴۹ - ۵۸
۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶	مکرم خان پسر شیخ میر خوافی -

خان - ۳۴	۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۴۶ - ۹۴۷
مہیس داس - ۵۱	۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۶۲ - ۹۷۵
حکیم محمد مہدی حیدرآبادی -	۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶
۵۷۰	۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۹۱ - ۷۱۲
مہابت خان بہادر شاہی بہر	۷۵۲ - ۷۶۱ - ۹۵۶ (شف خار)
مذہم خان - ۹۲۵ - ۹۲۶	رانی منوہر پوری زوجہ محمد
۹۶۲ - ۹۸۸ - ۷۵۵	کام بخش - ۵۱۰
مہر پرور محلہ شاہ عالم - ۹۲۹	منصور خان - ۵۳۷ - ۵۷۲
مہر علی خان - ۹۶۴ - ۹۶۵	۵۸۱ - ۵۸۳
مہارانی مہدیہ اجیت سنگھ	منوہر ہزاری - ۸۱۲
زوجہ فرخ میر بادشاہ - ۸۳۳	منصور جنگ - ۹۲۵
امام مہدی آذرالزمان - ۹۷۶	حاجی منصور - ۹۶۰ - ۹۶۱
میدنی سنگھ بہر پرنہی	موہن سنگھ ہارا - ۱۷ - ۲۷۶
سنگھ - ۱۲۳	محمد مومن - ۱۵۰ - ۱۶۴
میر خان صوبہ دار کابل - ۲۰۸	موسی خان - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۱۱
۷۰۵ - ۸۱۸ - ۸۹۹	مومن خان نجم زانی - ۳۲۱
میر میران - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۵۵۴	۹۶۳ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
میرزا علی - ۹۴۱ - ۷۸۹ - ۸۹۰	موسوی خان دیوان - ۳۹۶
فاضی میر - ۶۸۱ - ۹۳۰	موہن سنگھ زمیلدار (دیگر) - ۵۸۲
میرزا خان - ۷۴۵	مہابت خان - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
میرزا بیگ خان آدم قلیچ خان - ۷۴۷	۱۲۹ - ۱۷۶ - ۲۱۶ - ۲۳۰
میر علی خان - ۹۱۰	مہابت خان حاجی پدر مہابت

۲۱۷ - ۸۳۵
 مچھلی بندر - ۹۶۰
 مچھلی آباد - ۵۱۰
 محمد آباد (بندر) - ۷۸۹ - ۸۹۱
 (شف بار)
 قلعہ محمد نگر - ۹۴۰
 بندر مٹھ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷
 مرتضیٰ آباد (مرج) - ۲۷۱ - ۴۶۰
 ۴۷۱ - ۴۷۷
 مران آباد (رکن آباد) - ۷۷۱
 ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸
 ۸۷۳ - ۹۳۹
 بندر مصقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۴۲۸
 تھانہ مسوری - ۴۶۲
 ولایت مشکیان - ۸۳
 مشہد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶
 ۹۷۷ - ۹۷۸
 مصطفیٰ آباد (چوہدر) - ۲۷۴
 ۲۷۵ - ۴۶۹ - ۷۹۸ (شف چ)
 مکہ معظمہ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۵۵
 ۵۵۹ - ۹۶۳
 ملتان - ۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

میواندیان - ۹۱۲

میان رام مذہبی - ۹۳۰

• مواضع وغیرہ •

صوبہ مالوا - ۳ - ۷ - ۴۱ - ۱۲۲
 ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۶ - ۲۴۴
 ۳۹۹ - ۴۵۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
 ۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
 ۶۱۵ - ۶۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷
 ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸
 ۸۳۴ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۰
 ۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹
 ۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۴۶ - ۹۴۹
 ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴
 ماندو شادی آباد - ۱۳
 ۸۴۸ - ۸۴۹
 قلعہ ماندو - ۷۹۹ - ۸۰۰
 ۸۱۸ - ۸۵۸
 مازندران - ۲۵۶ - ۳۱۱
 ۴۶۳ - ۴۹۴
 آب مانگا - ۳۸۴
 منہرا - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۹۹

۲۵۱ - میرتوبه - سنگلهازه -	۲۵۵ - ۲۷۶ - ۴۰۳ - ۴۴۴
• حرف نون - مردمان •	۴۵۵ - ۴۶۲ - ۵۴۶ - ۵۶۱
سید. ناهر خان - ۲۸	۵۶۲ - ۵۶۴ - ۶۴۳ - ۶۸۵
نامدار خان - ۳۲ - ۱۸۹	۷۵۷ - ۷۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۹
نادره بیگم زوجة داراشکوه - ۴۳	قصده ملکپیر - ۲۳۶
ناکومرهته - ۲۹۱ - ۴۴۷	قلعه ماهپیر - ۲۴۷ - ۲۸۵
ناصر خان - ۶۱۰	۲۸۱ - ۲۸۴ - ۵۴۱ - ۷۸۰
ناصرجنگ (حیدرقلی خان)	۷۸۱ - ۷۹۷
۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۳۵ - ۹۳۱ - ۹۵۵	ملکپیر - ۲۷۷
(شفحاده)	قلعه ملکانو - ۳۷۲
قوم ناگران - ۹۷۱	ملکانو (اعظم دگر) - ۳۷۲
ننهوجی (محمد قلی خان)	ملکاپور - ۶۱۹
خودش دیوا بهوسله - ۹۵	سنگل پوره - ۱۹۲ - ۱۹۳
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵	مذلل علی مسجد - ۲۳۸
۲۰۰ - ۲۵۵ - ۲۵۷	قلعه مغربی - ۴۰۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳
نقهل پسر بهو کاندل - ۳۵ - ۳۷	مذبی - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۷
نجاپت خان خاندان	مزدور - ۵۱۶ - ۸۶۵
۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰	قلعه مونگیر - ۷۵
۴۶ - ۴۷ - ۱۱۱ - ۱۶	مونگیر - ۱۰۰
سید نجاپت خان یازده	دریای موی - ۹۶۹ - ۹۷۵
نجاپت خان (دیگر)	میدوات - ۳۳ - ۲۵۲
	میدمن - ۲۳۷

فتح نظام میانجی - ۱۱	۷۵۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷
فتح نظام (دیگر) (تقریب خان)	فتح الدین علی خان برادر
۳۳۵ - ۵۵۴	حیدر علی خان - ۹۹۲ - ۷۱۳
نظام الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹	۷۲۹ - ۸۱۳ - ۹۱۳ - ۹۱۴
نظام الدین کوتوال (میرزا بیگ)	۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹
۲۵۷	۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۹
نور علی خان - ۳۷۸ - ۵۷۹	نجابت علی خان برادرزاده
۳۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹	عبدالله خان - ۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵
نظام الملک بهادر آصف خان	نذر محمد خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵
فتح جنگ (قلیچ خان)	نراین گلن (نامست) - ۱۳۹
متخلص به شاکر - ۷۴۵	نصرت خان (خاندوران) ولد
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰	خاندوران - ۲۰
۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱	سید نصیر الدین دکنی - ۹۸
۷۹۲ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۸۰۲	نصرت خان پسر خانبهان - ۳۱۳
۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۹	حضرت میر نصیر الدین هروی
۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲	طاب مرقدہ - ۵۵۴ - ۵۵۸
۸۳۳ - ۸۴۹ - ۸۴۷ - ۸۵۸	نصیر الدین خان ایرانی - ۸۰۰
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲	نصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶	۹۲۵ - ۹۲۹
۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰	نصیر الدولہ عبدالرحیم خان
۸۶۰ - ۸۶۴ - ۸۶۷ - ۸۷۱	مدوی فتح جنگ - ۹۵۴
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵	(شفایی)

نورس بیگم - ۷۵	۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹
نور الحسن - ۹۳	۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸
نورنہا خانم محل خاص شاہ عالم	۸۸۷ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱
محببہ مرزا حنجر خراسانی	۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵
نجم ثانی - ۹۸ - ۹۳۰ - ۹۳۱	۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۱۵
۳۳۳ - ۳۳۴	۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹ - ۹۴۵
قوم نوآئید - ۱۱۳ - ۳۰۲	۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
مید نور عای - ۲۳۷	۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
نواب بائی والدہ محمد معظم	۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ - ۹۵۷
۲۶۴ - ۴۰۴	۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱
میر نور اللہ پسر میر میران -	۹۶۲ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۷۰
۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۹۹	۹۷۲ - ۹۷۳ (شف قاف)
نور الدین خان - ۵۹۲	حضرت خواجہ نظام الدین - ۷۶۰
نور جهان بیگم - ۸۳۵	نعمت خان (میرزا محمد)
محمد نور اللہ خان دیوان برادر	(داندملک خان) - ۳۲۸
محمد انور خان - ۸۵۳	۳۴۳ - ۳۵۹
۸۷۲ - ۸۵۴	نعیم خان (خان زمان بہادر)
شیخ نور اللہ فاروقی برادر شیخ	بہرگان ملہم خان - ۵۹۸
محمد شاہ داروغہ - ۸۷۶ - ۸۸۹	(شف خاد)
۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۶	نعمت اللہ خان - ۸۹۹ - ۹۲۲
نور اللہ خان بہرامند اللہ خان -	محمد لقی - ۶۶۸
۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۱۵	نویں خواجہ مرزا - ۶۵ - ۳۳۳

قصه ندر بار (ندر بار) - ۴۵۶	نیک نام خان خواجه - ۱۹۴
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۷۷۹ - ۷۸۲ - ۷۸۵	نیکو - بر سر محمد اکبر - ۲۷۶
آب نرید - ۱۰ - ۱۲ - ۲۵۵	۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۹
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۸۳ - ۶۱۸	۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵
۶۲۰ - ۶۵۱ - ۷۵۱ - ۷۸۷	۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵ - ۸۵۰
۷۹۷ - ۷۹۹ - ۸۴۸ - ۸۵۲	۸۵۱ - ۹۱۴
۸۵۳ - ۸۵۶ - ۸۵۸	نیک نام خان (دیگر) - ۲۸۱ - ۲۸۳
۸۶۵ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۴۷	نیکو سنده یا مرهه - ۴۵۶
۹۵۰ - ۹۵۱	۴۵۷ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۵
پرگنه برگنده - ۶۳۱	۷۵۱ - ۷۵۴
فره - ۷۸۹ - ۷۹۰	سید نداد خان - ۵۴۹ - ۵۷۰
فرور - ۸۴۶	نیاز علی خان (قلیج خان) - ۵۷۶
باغ بگینه - ۳۶۳	نیاز خان امان - ۶۳۹
پرگنه نلام - ۸۵۱	نیک نظر خان - ۹۵۵
باغ نور - ۶۲	
نواب پوزه - ۲۷۳	
لوح - ۹۷۲	
نهامه - ۹۱۷	
نیک بهار - ۲۴۰ - ۲۴۲	
نیر - ۶۲۶	
نیشاپور - ۹۰۲	
مفلز نیون - ۹۱۸	
	● مواضع و غیره ●
	قلعه زاهدیه - ۲۴۸
	پرگنه تارنوی - ۲۴۲ - ۲۵۳
	۷۷۰ - ۷۷۱
	فاندیر - ۶۱۹ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۷۵
	ناله دلب - ۹۵۳
	نچف اشرف - ۷۱۲

• مواضع وفات •

وانکیرا - ۴۰۷ - ۵۲۴ - ۵۲۵

۵۲۷ - ۹۷۲

قلعه وانکیرا (رحمن بخش) - ۵۲۵

۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۷۰

ورنگل - ۶۳۰

قلعه ورنگل - ۶۳۴

• حرف شاه - مردمان •

هادی داد خان - ۲۵

میر هاشم قریب شیخ مار - ۷۱

محمد هاشم تیریزی - ۲۸۶ - ۳۱۹

میر هاشم وزیر - ۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۵

میر هادی فضائل خان - ۳۹۹

(شف زاده)

هاماجی - ۵۱۳

میرزا محمد هاشم خلیفه - ۱۱۶۸

نوا - شاه عباس ایوان - ۶۶۳

۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰

هادی خان - ۹۲۱ - ۹۳۱

شیخ هدیه داروغه - ۹۳۱

• حرف زاده - مردمان •

والد مولف - ۲۷ - ۱۵۵ - ۱۷۲

۵۵۳ - ۵۵۵

والجاء پسر اعظم شاه - ۵۰۹

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۳ - ۵۹۸

شیخ محمد وارث ولی - ۵۵۱

شاهزاده والنجار - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳

۵۸۹ - ۵۹۰

والده فرخ میر بادشاه - ۷۹۱

والده محمد شاه بادشاه

(مریم مکانی) - ۸۵۱ - ۹۰۶

۹۳۶ (شف مینم)

وزیر خان - ۲۸ - ۹۸ - ۱۷۸

۲۳۶ - ۵۷۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴

وکالت خان - ۷۸۱ - ۷۹۷

شیخ ولی فرملی - ۴۹ - ۵۷ - ۵۸

مید ولی - ۸۶۸

مید ولی محمد - ۸۹۰

مید ولی (دیگر) - ۸۹۵

ونکت زار زمیندار - ۹۳۱

۴۴۱ - ۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۸۰ حاجي پير محمد نازل - ۶۶۳

۵۲۱ - ۵۵۰ - ۵۵۹ - ۵۶۳ ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۱

۵۶۱ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۶ ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۱

۶۹۳ - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷ ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۷۹۸

۶۸۵ - ۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۸۷ ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۵

۸۸۰ - ۸۹۲ - ۹۰۵ - ۹۲۷ ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۱

۹۳۲ - ۹۳۸ - ۹۴۸ - ۹۵۱ ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۷

۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۱ - ۹۶۶ ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۱

هنگون پياده - ۹۰۲

• حرف پاء - مردمان •

يانتوت حبشي - ۱۹۳

۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۸

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۱ - ۲۸۵

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۴

۳۹۸ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۸

يانتوت خواجہ سرا (محرمانه)

۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۴ - ۴۳۴

۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۸

۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۲

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۱

۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۵

• مواضع و قير •

يونان - ۶۷۵

اتمام رحيد

— ۵۵۵ —

